



مرکز تحقیقات اسلامی

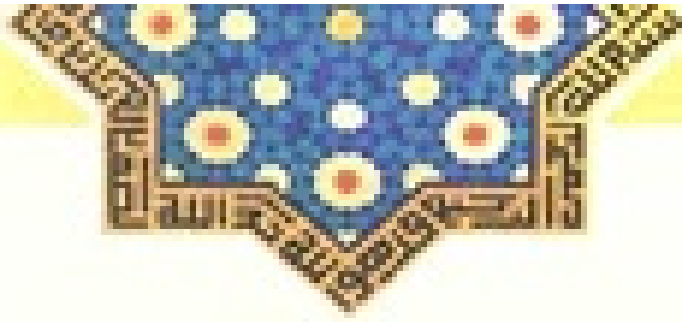
اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir



توسیح المسائل

بیتجدید نظر و اضافات

حضرت آیہ العظمیٰ

آقای حاج سید عبدالکریم موسوی بروینی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

رساله توضیح المسائل آیت الله سید عبدالکریم موسوی اردبیلی

نویسنده:

عبدالکریم موسوی اردبیلی

ناشر چاپی:

نجات

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۲۳	رساله توضیح المسائل با تجدید نظر و اضافات آیت الله موسوی اردبیلی
۲۳	مشخصات کتاب
۲۳	دبیاجه
۲۸	احکام تقلید
۳۴	احکام طهارت
۳۴	آب مطلق و مضاف
۳۴	اشاره
۳۴	۱ - آب کُر
۳۶	۲ - آب قلیل
۳۶	۳ - آب جاری
۳۷	۴ - آب باران
۳۹	۵ - آب چاه
۳۹	احکام آبها
۴۱	نجاسات
۴۱	اشاره
۴۱	۱ و ۲ - ادرار و مدفوع
۴۲	۳ - منی
۴۲	۴ - مُردار
۴۳	۵ - خون
۴۴	۶ و ۷ - سگ و خوک
۴۴	۸ - کافر
۴۵	۹ - شراب و مایعات مست کننده
۴۶	۱۰ - قُتَاع

۴۶	۱۱ - عرق شتر نجاستخوار
۴۶	عرق جُنُب از حرام
۴۶	راه ثابت شدن نجاست
۴۸	راه نجس شدن چیزهای پاک
۵۰	احکام چیزهایی که نجس شده اند
۵۲	مُطَهَّرَات (پاک کننده ها)
۵۲	اشاره
۵۲	۱ - آب
۵۸	۲ - زمین
۵۹	۳ - آفتاب
۶۰	۴ - اِسْتِحَالَه
۶۱	۵ - کم شدن دو سوم آب انگور
۶۲	۶ - انتقال
۶۲	۷ - اسلام
۶۳	۸ - تَبَعِيَّت
۶۴	۹ - برطرف شدن عین نجاست
۶۴	۱۰ - اِسْتِثْرَاء حیوان نجاستخوار
۶۵	۱۱ - غایب شدن مسلمان
۶۵	راه هایی که پاک شدن چیز نجس با آنها ثابت می شود
۶۶	احکام ظرفها
۶۷	احکام تَخْلِي
۶۷	اشاره
۷۰	اِسْتِثْرَاء
۷۱	مستحبات و مکروهات تَخْلِي
۷۲	وضو
۷۲	اشاره

۷۲	احکام شستن صورت و دست ها
۷۴	احکام مسح سر و پا
۷۶	وضوی ارتماسی
۷۶	دعاهایی که خواندن آنها هنگام وضو گرفتن مستحب است
۷۷	شرایط وضو
۸۴	احکام وضو
۸۴	شک در وضو
۸۵	حکم کسی که بدون اختیار وضوی خود را باطل می کند
۸۷	مواردی که باید برای آنها وضو گرفت
۸۹	چیزهایی که وضو را باطل می کنند
۹۰	احکام وضوی جبیره
۹۳	غسل و اقسام آن
۹۳	اشاره
۹۳	غسل ترتیبی
۹۴	غسل ارتماسی
۹۵	احکام غسل
۹۷	غسل های واجب
۹۷	اشاره
۹۷	جنابت
۹۷	اشاره
۹۹	چیزهایی که بر جنب حرام است
۱۰۱	چیزهایی که بر جنب مکروه است
۱۰۱	غسل جنابت
۱۰۲	حیض
۱۰۲	اشاره
۱۰۴	اقسام زن های حائض

- ۱۰۴ اشاره
- ۱۰۵ ۱ - احکام زنهایی که در حیض دارای عادت می باشند
- ۱۱۳ ۲ - احکام زنهایی که در حیض دارای عادت نیستند
- ۱۱۵ احکام حائض
- ۱۱۹ استحاضه
- ۱۱۹ اشاره
- ۱۲۰ احکام استحاضه
- ۱۲۷ نفاس
- ۱۲۹ غسل مست میت
- ۱۳۱ غسلی که با نذر یا سوگند یا عهد واجب می شود
- ۱۳۱ غسل های مستحب
- ۱۳۴ احکام محتضر و اموات
- ۱۳۴ اشاره
- ۱۳۵ احکام بعد از مرگ
- ۱۳۵ احکام غسل، کفن، نماز و دفن میت
- ۱۳۵ اشاره
- ۱۳۶ احکام غسل میت
- ۱۳۹ احکام خُروط
- ۱۴۰ احکام کفن میت
- ۱۴۲ احکام نماز میت
- ۱۴۲ اشاره
- ۱۴۴ دستور نماز میت
- ۱۴۵ مستحبات نماز میت
- ۱۴۵ احکام دفن
- ۱۴۵ اشاره
- ۱۴۸ مستحبات دفن

۱۵۱	نماز شب دفن
۱۵۱	احکام نیش قبر
۱۵۲	تیتم
۱۵۲	موارد تیتم
۱۵۷	چیزهایی که تیتم بر آنها صحیح است
۱۶۰	شیوه تیتم کردن
۱۶۰	احکام تیتم
۱۶۵	احکام نماز
۱۶۵	اشاره
۱۶۶	نمازهای واجب
۱۶۶	اشاره
۱۶۶	نمازهای واجب یومیته
۱۶۶	اشاره
۱۶۶	وقت نماز صبح
۱۶۷	وقت نماز ظهر و عصر
۱۶۸	وقت نماز مغرب و عشاء
۱۶۹	احکام وقت نماز
۱۷۲	نمازهایی که باید به ترتیب خوانده شوند
۱۷۴	نمازهای مستحب
۱۷۴	اشاره
۱۷۵	وقت نمازهای نافله یومیته
۱۷۶	نماز غفيله
۱۷۶	احکام قبله
۱۷۸	پوشاندن بدن در نماز
۱۷۸	اشاره
۱۸۰	شرایط لباس نمازگزار

۱۸۰ اشاره
۱۸۹ مواردی که لازم نیست بدن و لباس نمازگزار پاک باشد
۱۹۲ چیزهایی که در لباس نمازگزار مستحب است
۱۹۲ چیزهایی که در لباس نمازگزار مکروه است
۱۹۲ مکان نمازگزار
۱۹۲ اشاره
۱۹۷ جاهایی که نماز خواندن در آنها مستحب است
۱۹۷ جاهایی که نماز خواندن در آنها مکروه است
۱۹۸ احکام مسجد
۲۰۱ اذان و اقامه
۲۰۴ واجبات نماز
۲۰۴ اشاره
۲۰۵ ۱ - نیت
۲۰۶ ۲ - تَكْبِيرَةُ الْإِحْرَامِ
۲۰۷ ۳ - قیام (ایستادن)
۲۱۰ ۴ - قرائت
۲۱۶ ۵ - ذکر
۲۱۷ ۶ - رکوع
۲۲۱ ۷ - سجود
۲۲۱ اشاره
۲۲۶ چیزهایی که سجده بر آنها صحیح است
۲۲۸ مستحبات و مکروهات سجده
۲۲۹ سجده واجب قرآن
۲۳۰ ۸ - تَشَهُدٌ
۲۳۱ ۹ - سلام نماز
۲۳۲ ۱۰ - ترتیب

- ۱۱ - موالات ۲۳۲
- قُنوت ۲۳۳
- ترجمه نماز ۲۳۴
- ۱ - ترجمه سورة حمد ۲۳۴
- ۲ - ترجمه سورة توحيد ۲۳۴
- ۳ - ترجمه ذکر رکوع و سجود و ذکرهایی که بعد از آنها مستحب اند ۲۳۵
- ۴ - ترجمه قنوت ۲۳۵
- ۵ - ترجمه تسبیحات اربعه ۲۳۵
- ۶ - ترجمه تشهد و سلام ۲۳۶
- تعقیب نماز ۲۳۶
- اشاره ۲۳۶
- صلوات بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ۲۳۷
- مُتَبِعَات نماز ۲۳۷
- اشاره ۲۳۷
- اعمالی که در نماز مکروه است ۲۴۱
- مواردی که می توان نماز واجب را شکست ۲۴۲
- شکّیات ۲۴۳
- اشاره ۲۴۳
- شک های باطل کننده نماز ۲۴۳
- شک هایی که نباید به آنها اعتنا کرد ۲۴۴
- اشاره ۲۴۴
- ۱ - شک در چیزی که محلّ آن گذشته است ۲۴۴
- ۲ - شک بعد از سلام ۲۴۶
- ۳ - شک بعد از وقت ۲۴۶
- ۴ - کَثِيرُ الشَّكِّ (کسی که زیاد شک می کند) ۲۴۷
- ۵ - شکّ امام و مأموم ۲۴۸

- ۲۴۸ ۶ - شک در نماز مستحبتی
- ۲۵۰ شک های صحیح
- ۲۵۰ اشاره
- ۲۵۳ نماز احتیاط
- ۲۵۷ سجده سهو
- ۲۵۷ اشاره
- ۲۵۹ دستور سجده سهو
- ۲۵۹ قضای سجده و تشهد فراموش شده
- ۲۵۹ اشاره
- ۲۵۹ صورت اول: سجده یا تشهد فراموش شده از رکعت آخر نباشد
- ۲۶۰ صورت دوم: سجده یا تشهد فراموش شده از رکعت آخر باشد
- ۲۶۰ صورت سوم: یکی از رکعت آخر و دیگری از رکعت دیگر باشد
- ۲۶۱ مسائل مشترک بین سه صورت
- ۲۶۲ کم و زیاد کردن اجزاء و شرایط نماز
- ۲۶۴ نماز مسافر
- ۲۶۴ اشاره
- ۲۷۴ چیزهایی که سفر را قطع می کنند
- ۲۷۴ ۱ - رسیدن به وطن
- ۲۷۶ ۲ - ده روز اقامت
- ۲۷۹ ۳ - یک ماه توقف در حال تردید
- ۲۸۰ محل هایی که مسافر می تواند نماز را در آنها تمام بخواند
- ۲۸۱ مسائل متفرقه نماز مسافر
- ۲۸۳ نماز قضا
- ۲۸۳ اشاره
- ۲۸۶ قضای نماز و روزه پدر
- ۲۸۸ نایب گرفتن برای نماز

۲۹۰ نماز جماعت
۲۹۰ اشاره
۲۹۳ شرایط جماعت
۲۹۶ احکام جماعت
۳۰۱ شرایط امام جماعت
۳۰۳ چیزهایی که در نماز جماعت مستحب اند
۳۰۳ چیزهایی که در نماز جماعت مکروه اند
۳۰۳ نماز آیات
۳۰۳ اشاره
۳۰۶ دستور نماز آیات
۳۰۸ نماز جمعه
۳۰۸ اشاره
۳۰۹ وقت نماز جمعه
۳۰۹ کیفیت اقامه نماز جمعه
۳۱۱ نماز عید فطر و قربان
۳۱۵ احکام روزه
۳۱۵ اشاره
۳۱۵ نیت
۳۱۹ اعمالی که روزه را باطل می کنند
۳۱۹ اشاره
۳۱۹ ۱ - خوردن و آشامیدن
۳۲۱ ۲ - جماع
۳۲۲ ۳ - استمناء
۳۲۳ ۴ - دروغ بستن به خدا و معصومان علیهم السلام
۳۲۴ ۵ - رساندن غبار غلیظ به حلق
۳۲۵ ۶ - فرو بردن سر در آب

- ۷ - باقی ماندن بر جنابت، حیض یا نفاس تا اذان صبح ۳۲۶
- ۸ - اماله کردن ۳۳۰
- ۹ - قبی کردن ۳۳۰
- احکام چیزهایی که روزه را باطل می کنند ۳۳۱
- آنچه برای روزه دار مکروه است ۳۳۲
- مواردی که قضا و کفاره واجب می شود ۳۳۳
- اشاره ۳۳۳
- کفاره روزه ۳۳۳
- مواردی که فقط قضای روزه واجب می شود ۳۳۷
- احکام روزه قضا ۳۳۹
- احکام روزه مسافر ۳۴۲
- کسانی که روزه بر آنها واجب نیست ۳۴۴
- راه ثابت شدن اول ماه ۳۴۵
- روزه های حرام و مکروه ۳۴۶
- روزه های مستحب ۳۴۷
- مواردی که مستحب است از انجام مبطلات خودداری شود ۳۴۸
- اعتکاف ۳۴۹
- اشاره ۳۴۹
- شرایط اعتکاف ۳۴۹
- مسائل اعتکاف ۳۵۰
- احکام خمس ۳۵۲
- اشاره ۳۵۲
- چیزهایی که خمس در آنها واجب است ۳۵۴
- اشاره ۳۵۴
- ۱ - درآمد کسب و کار ۳۵۴
- ۲ - معدن ۳۶۴

- ۳ - گنج ۳۶۵
- ۴ - مال حلال مخلوط به حرام ۳۶۷
- ۵ - جواهری که به واسطه غواصی به دست می آید ۳۶۸
- ۶ - غنیمت ۳۶۹
- ۷ - زمینی که کافر دیمی از مسلمان می خرد ۳۷۰
- مصرف خمس ۳۷۱
- احکام انفال ۳۷۴
- احکام زکات ۳۷۶
- اشاره ۳۷۶
- شرایط واجب شدن زکات ۳۷۷
- زکات گندم، جو، خرما و کشمش ۳۷۸
- زکات طلا و نقره ۳۸۴
- نصاب طلا و نقره ۳۸۴
- احکام زکات طلا و نقره ۳۸۵
- زکات شتر، گاو و گوسفند ۳۸۶
- اشاره ۳۸۶
- نصاب شتر ۳۸۷
- نصاب گاو ۳۸۸
- نصاب گوسفند ۳۸۹
- احکام زکات شتر، گاو و گوسفند ۳۸۹
- مصرف زکات ۳۹۱
- شرایط کسانی که مستحق زکاتند ۳۹۵
- تیت زکات ۳۹۷
- مسائل متفرقه زکات ۳۹۸
- زکات فطره ۴۰۲
- اشاره ۴۰۲

- ۴۰۶ مصرف زکات فطره
- ۴۰۷ مسائل متفرقه زکات فطره
- ۴۰۹ احکام حج
- ۴۰۹ اشاره
- ۴۱۳ نیابت در حج
- ۴۱۴ اقسام حج
- ۴۱۴ اشاره
- ۴۱۴ صورت حج تمتع
- ۴۱۴ اشاره
- ۴۱۴ ۱ - عمره تمتع
- ۴۱۵ ۲ - حج تمتع
- ۴۱۶ عمره مفرده
- ۴۱۷ احکام دفاع و جهاد
- ۴۱۷ اشاره
- ۴۱۹ دفاع از حقوق شخصی
- ۴۲۲ احکام امر به معروف و نهی از منکر
- ۴۲۲ اشاره
- ۴۲۳ شرایط امر به معروف و نهی از منکر
- ۴۲۴ مراتب امر به معروف و نهی از منکر
- ۴۲۹ احکام خرید و فروش
- ۴۲۹ اشاره
- ۴۲۹ چیزهایی که در خرید و فروش مستحب است
- ۴۳۰ معاملات مکروه
- ۴۳۰ معاملات باطل
- ۴۳۵ شرایط فروشنده و خریدار
- ۴۳۷ شرایط مورد معامله و بهای آن

۴۳۸	خرید و فروش اموال وقفی
۴۳۹	صیغه خرید و فروش
۴۴۰	خرید و فروش میوه ها
۴۴۰	انواع معاملات
۴۴۰	اشاره
۴۴۰	اول: معامله نقدی
۴۴۱	دوم: معامله نسیه
۴۴۱	سوم: معامله سلف
۴۴۱	اشاره
۴۴۲	شرایط معامله سلف
۴۴۳	احکام معامله سلف
۴۴۴	فروش طلا و نقره به طلا و نقره
۴۴۴	مواردی که انسان می تواند معامله را به هم بزند
۴۴۸	مسائل متفرقه خرید و فروش
۴۴۹	احکام اقاله (به هم زدن معامله)
۴۵۰	احکام احتکار و قیمت گذاری
۴۵۲	احکام شُفعه
۴۵۵	احکام ید
۴۵۷	احکام شرکت
۴۶۱	احکام مُضاربه
۴۶۴	احکام صلح
۴۶۷	احکام اجاره
۴۶۷	اشاره
۴۶۹	شرایط مالی که آن را اجاره می دهند
۴۷۰	شرایط استفاده از مورد اجاره
۴۷۱	مسائل متفرقه اجاره

۴۷۵	احکام سرقتی
۴۷۹	احکام جُعاله
۴۸۲	احکام بیمه
۴۸۴	احکام مُزارعه
۴۸۸	احکام مُسافات
۴۹۱	احکام وکالت
۴۹۵	احکام قرض
۴۹۹	احکام سَفته، چک و معاملات بانکی
۴۹۹	اشاره
۵۰۱	معاملات بانکی
۵۰۳	احکام حواله
۵۰۶	احکام زهن (گرو گذاشتن)
۵۰۹	احکام ضمانت
۵۰۹	اشاره
۵۰۹	اول: ضمانت عقدی
۵۱۱	دوم: ضمانت قهری
۵۱۵	احکام کفالت
۵۱۷	احکام ودیعه (امانت)
۵۲۲	احکام عاریه
۵۲۵	احکام هبه (بخشش) و ابراء
۵۲۸	احکام صدقه
۵۳۰	احکام وقف
۵۳۰	اشاره
۵۳۳	شروط ضمن وقف
۵۳۴	تولیت و نظارت بر وقف
۵۳۵	حبس ملک

۵۳۷	احکام محجوران
۵۴۰	احکام مشاغل و درآمد‌ها
۵۴۵	احکام مسابقات و سرگرمی‌ها
۵۴۷	احکام معاشرت و روابط اجتماعی و بین‌المللی
۵۵۳	احکام ازدواج و زناشویی
۵۵۳	اشاره
۵۵۴	احکام خواستگاری
۵۵۵	احکام عقد
۵۵۵	اشاره
۵۵۵	دستور خواندن عقد دائم
۵۵۶	دستور خواندن عقد موقت
۵۵۷	شرایط عقد
۵۶۰	عیب‌هایی که به واسطه آنها می‌شود عقد را به هم زد
۵۶۲	زن‌هایی که ازدواج با آنها حرام است
۵۶۶	احکام ازدواج دائم
۵۶۹	احکام مهریه
۵۷۰	احکام ازدواج موقت (مُتعه)
۵۷۲	مسائل متفرقه زناشویی
۵۷۵	احکام محرمیت به سبب شیر دادن
۵۷۵	اشاره
۵۷۸	شرایط شیردانی که علت محرم شدن است
۵۸۱	احکام تلقیح
۵۸۲	احکام سقط جنین و جلوگیری
۵۸۴	احکام نوزاد
۵۸۴	اشاره
۵۸۵	احکام عقیقه

۵۸۶	آداب شیر دادن
۵۸۷	احکام حیضانت (نگهداری و تربیت کودک)
۵۸۹	حقوق و تکالیف پدر و مادر و فرزندان
۵۹۱	احکام پوشش و زینت
۵۹۳	احکام نگاه، لمس و صدا
۵۹۶	احکام طلاق
۵۹۶	اشاره
۵۹۸	اقسام طلاق و احکام آنها
۵۹۸	اشاره
۵۹۸	۱ - طلاق بائن
۵۹۸	اشاره
۵۹۹	طلاق خُلَع
۵۹۹	طلاق مُبَارَات
۶۰۰	۲ - طلاق رَجَعِي
۶۰۰	اشاره
۶۰۲	احکام رجوع کردن
۶۰۳	احکام و مسائل عَدَّة
۶۰۳	اشاره
۶۰۳	۱ - عَدَّة طلاق
۶۰۵	۲ - عَدَّة وفات
۶۰۷	احکام لِعَان
۶۰۸	احکام احيای زمین های موات
۶۰۸	اشاره
۶۱۰	احکام حيازت مباحات
۶۱۱	مشترکات
۶۱۲	احکام لُقْطه

۶۱۷	احکام مجهول المالك و حیوان و انسان گم شده
۶۱۹	احکام غَضَب
۶۱۹	اشاره
۶۲۳	احکام تقاص
۶۲۵	احکام سر بریدن و شکار حیوانات
۶۲۵	اشاره
۶۲۶	دستور سر بریدن حیوانات (ذبح)
۶۲۷	شرایط سر بریدن حیوان (ذبح)
۶۲۸	دستور کشتن شتر
۶۲۹	مستحبات و مکروهات سر بریدن حیوان
۶۳۰	احکام شکار کردن با اسلحه
۶۳۲	شکار کردن با سگ شکاری
۶۳۳	صید ماهی
۶۳۴	صید مَلَخ
۶۳۵	احکام خوردنی ها و آشامیدنی ها
۶۳۵	اشاره
۶۳۹	مستحبات و مکروهات خوردن و آشامیدن
۶۴۱	احکام اقرار
۶۴۴	احکام نَذْر و عَهْد
۶۵۰	احکام سوگند
۶۵۳	احکام وصیت
۶۶۱	احکام ارث
۶۶۱	اشاره
۶۶۲	ارث طبقه اول
۶۶۴	ارث طبقه دوم
۶۶۷	ارث طبقه سوم

ارث زن و شوهر از یکدیگر ۶۷۱ -----

مسائل متفرقه ارث ۶۷۳ -----

احکام تشریح و پیوند ۶۷۶ -----

درباره مرکز ۶۷۷ -----

رساله توضیح المسائل با تجدید نظر و اضافات آیت الله موسوی اردبیلی

مشخصات کتاب

رساله توضیح المسائل با تجدید نظر و اضافات

نویسنده: موسوی اردبیلی، عبد الکریم

زبان: فارسی

ناشر: نجات - قم - ایران

سال نشر: 1388 هجری شمسی

سال نشر: 1431 هجری قمری

کد کنگره: BP 183/9 /م 86 ر 5

ص: 1

دیباچه

بسم الله الرحمن الرحيم

رساله توضیح المسائل به شیوه مرسوم، ابتدا بر اساس فتاوی زعیم بزرگوار شیعه حضرت آیه الله العظمی بر جرودی قدس سره به دقت و با زبانی ساده تهیه و چاپ گردید و در معرض استفادۀ مقلدان و اندیشمندان قرار گرفت و به سبب دقت و سلاست و انتساب به آن مرجع بزرگوار و استاد مسلم فقه، سالها توسط فقیهان متأخر حاشیه و تعلیقه زده شد و سپس با مزج حواشی در متن اصلی، رساله های بعدی تدوین گردید.

حضرت آیه الله العظمی موسوی اردبیلی نیز ابتدا نظرات و فتاوی خود را به صورت حاشیه ای بر رساله مزبور نگاشتند و پس از رحلت امام خمینی قدس سره به علت این که رساله معظم له در دست بسیاری از مقلدان و فارسی زبانان موجود بود، حواشی خود را به اختصار به رساله مزبور اضافه نمودند که چندین بار مورد چاپ و تجدید نظر قرار گرفت و در اختیار علاقمندان گذاشته شد.

اما بازبینی و بازنگری رساله توضیح المسائل، ظهور مسائل جدید و مورد ابتلا، حذف مسائل غیر مورد ابتلا، تغییر در ساختار شکلی، جملاست و ترتیب مسائل و برخی ابواب و توجه به نوآوریها و دقائق و کثرت تغییرات رساله پیشین، باعث گردید که رساله ای مستقل با ساختار فعلی تدوین شود تا به شیوه ای مناسب تر، در عین حفظ چهارچوب قبلی، پاسخگوی نیاز مراجعین و فرزندان گردد. لذا در این توضیح المسائل علاوه بر ذکر مسائل و نظرات جدید معظم له، متون مسائل تا اندازه ای روان تر و ترتیب ابواب فقهی و مسائل مناسب تر شده و ابواب و مسائلی که مورد نیاز بوده، اضافه گردیده

است، و نیز مقدمه ای کوتاه و مناسب بر بیشتر ابواب فقهی نوشته شده است. البته بدیهی است که تدوین رساله ای که جامع بسیاری از احتیاجات و مسائل باشد، به چندین جلد می انجامد، لذا رعایت اختصار نیز باعث حذف برخی از مسائل و احاله آنان به کتاب ها و رساله های موضوعی و مستقل گردیده است که امید است در آینده ای نزدیک در حد توان در اختیار علاقمندان قرار گیرد.

در خاتمه لازم است از حضرات حجج اسلام آقایان سعید رهایی، احمد صادقی اردستانی، رضا قبادلو و مجید رضایی که در ترتیب و تهیه و مقابله این رساله مجدانه تلاش نموده اند سپاسگزاری گردد. امید است این اثر مورد قبول خداوند متعال و اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام به ویژه امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) قرار گیرد.

دفتر حضرت آیه الله العظمی موسوی اردبیلی

ربیع الأول 1422 ه ق

ص: 2

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى خَيْرِ خَلْقِهِ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ، وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ

ص: 4

«مسأله 1» بر هر مکلفی واجب است تکالیف شریعت اسلام را آن چنانکه متوجه او می باشد انجام دهد. شرایط تکلیف چند چیز است:

الف - «بلوغ»؛ نشانه بالغ شدن دختر یا پسر یکی از سه چیز است:

اول: روییدن موی زبر و درشت زیر شکم و بالای عورت. دوم: بیرون آمدن منی در خواب یا بیداری. سوم: برای پسر تمام شدن پانزده سال قمری - هر چند وقتی سیزده سال او تمام شد، خوب است بنا بر احتیاط مستحب واجبات را بجا آورد و از کارهای حرام اجتناب کند و زنهای نامحرم نیز خودشان را از او بپوشانند - و برای دختر تمام شدن نه سال قمری، و اگر سن دختر معلوم نباشد و آبستن شود یا خونی ببیند که صفات حیض را داشته باشد، حکم می شود که قبلاً بالغ شده است.

ب - «عقل»؛ پس دیوانه تکلیفی ندارد.

ج - «توانایی انجام تکلیف و اختیار»؛ پس شخصی که به طور کلی از انجام وظایف خود عاجز است، تکلیفی ندارد.

«مسأله 2» روییدن موی درشت در صورت، پشت لب، سینه و زیر بغل و نیز درشت شدن صدا و مانند اینها نشانه بالغ شدن نیست مگر این که، انسان به واسطه اینها به بالغ شدن خود اطمینان یابد.

«مسأله 3» اگر پسری به گمان این که فقط تمام شدن پانزده سال علامت بلوغ است به تکالیف خود عمل نکرده باشد، و بعد بفهمد که قبل از پانزده سالگی یکی از علائم بلوغ در او وجود داشته است، باید هر مقدار از نمازها و روزه ها و اعمالی را که

می داند بر او واجب بوده و بجا نیاورده، قضا نماید و یا بجا آورد؛ ولی مقداری را که شك دارد لازم نیست قضا کند، هر چند خوب است به مقداری قضا نماید که اطمینان پیدا کند قضای آنچه را که ترك شده بجا آورده است.

«مسأله 4» مسلمان باید به اصول دین یقین حاصل کند و یقین از هر راهی آمده باشد کفایت می کند، ولی در احکام غیر ضروری و غیر یقینی دین باید یا خود مجتهد باشد که بتواند احکام را از روی دلیل به دست آورد یا از مجتهد تقلید کند - یعنی به دستور او عمل نماید - یا از راه احتیاط به گونه ای به وظیفه خود عمل نماید که یقین کند تکلیف خود را انجام داده است، مثلاً اگر عده ای از مجتهدین عملی را حرام بدانند و عده ای دیگر بگویند حرام نیست، آن عمل را انجام ندهد، و اگر عملی را بعضی واجب و بعضی مستحب بدانند آن را بجا آورد، پس بر کسانی که مجتهد نیستند و نمی توانند به احتیاط عمل کنند، واجب است از مجتهد جامع الشرایط تقلید نمایند.

«مسأله 5» مرد یا زنی که به درجه اجتهاد رسیده - یعنی می تواند احکام شرعی را از روی ادله آن استنباط نماید - جایز نیست از دیگری تقلید نماید، ولی اگر فقط در بعضی از مسائل مجتهد باشد، باید در بقیه مسائل از مجتهد جامع الشرایط تقلید کند و یا به احتیاط عمل نماید. همچنین کسی که هنوز به درجه اجتهاد نرسیده، نباید در مسائل شرعی فتوا دهد و چنانچه بدون داشتن قدرت استنباط در مسأله ای فتوا دهد، مسئول اعمال خود و تمام کسانی است که ناآگاهانه به گفته او عمل می کنند.

«مسأله 6» تقلید در احکام، این است که در حین عمل تصمیم و التزام داشته باشد به احکامی که مجتهد از ادله شرعی استنباط کرده است عمل نماید و تقلید به این معنا، موضوع جواز یا وجوب بقاء بر تقلید میت وعدم جواز عدول از تقلید مجتهد زنده به مجتهد زنده دیگر است. و از مجتهدی باید تقلید کرد که بالغ، عاقل، شیعه دوازده امامی، حلال زاده، زنده، عادل و اعلم باشد (یعنی در فهمیدن حکم خدا از ادله شرعی و درک موضوعات از تمام مجتهدین زمان خود استادتر باشد) و دنیا طلب نباشد - به طوری که منافات با عدالت داشته باشد - و همچنین بنابر مشهور مرد باشد.

«مسأله 7» با توجه به گستردگی رشته های فقه و تخصصی بودن آنها، اگر در بین چند مجتهد هر کدام در يك یا چند رشته از مسائل فقهی از دیگران اعلم باشند، وجوب تقلید از آنها در همان رشته یا رشته ها، متعین است.

«مسأله 8» عدالت، ملکه انجام واجبات و ترك محرمات است، و به وسیله حسن ظاهر شناخته می شود، و با شهادت دو مرد عادل یا شیاعی که موجب وثوق و اطمینان شود و یا هر طریق عقلایی که اطمینان آور باشد، ثابت می شود.

«مسأله 9» مجتهد و اعلم را از سه راه می توان شناخت:

اول: خود انسان اطمینان کند، مثل آن که از اهل علم باشد و بتواند مجتهد و اعلم را تشخیص دهد و یا از خبر دادن شخص مورد اعتماد و آگاهی، به اعلم بودن او اطمینان یابد.

دوم: دو نفر عالم عادل که می توانند مجتهد اعلم را تشخیص دهند، مجتهد یا اعلم بودن کسی را تصدیق کنند، به شرط آن که دو نفر عالم عادل دیگر با گفته آنان مخالفت ننمایند.

سوم: عده ای از اهل علم که می توانند مجتهد و اعلم را تشخیص دهند و از گفته آنان اطمینان پیدا می شود، مجتهد یا اعلم بودن کسی را تصدیق کنند.

«مسأله 10» اگر شناختن اعلم مشکل باشد، باید از کسی تقلید کند که گمان به اعلم بودن او دارد، بلکه اگر احتمال هم بدهد که کسی اعلم است و بداند دیگری از او اعلم نیست، باید از او تقلید نماید. و اگر چند نفر در نظر او اعلم از دیگران و با یکدیگر مساوی باشند، باید از یکی از آنان تقلید کند و احتیاط مستحب آن است که از پرهیزکارترین و با تقواترین آنها تقلید کند.

«مسأله 11» به دست آوردن فتوا (یعنی حکمی که مجتهد از ادله استنباط کرده است) به یکی از سه راه ذیل امکان پذیر است:

اول: شنیدن از خود مجتهد. دوم: شنیدن از دو نفر عادل که فتوای مجتهد را نقل می کنند. سوم: دیدن در رساله مجتهد در صورتی که انسان به درستی آن رساله اطمینان داشته باشد و یا ملاحظه دست خط او و یا هر راه عقلایی دیگر که انسان به آن اعتماد و اطمینان داشته باشد، مانند شنیدن از کسی که مورد اطمینان و راستگو است.

«مسأله 12» تا انسان یقین نکند که فتوای مجتهد عوض شده است، می تواند به آنچه در رساله او نوشته شده عمل نماید و اگر احتمال دهد که فتوای او عوض شده، جستجو لازم نیست.

«مسأله 13» اگر مجتهد اعلم در مسأله ای فتوا دهد، مُقلِّد آن مجتهد (یعنی کسی که از آن مجتهد تقلید می کند) نمی تواند در آن مسأله به فتوای مجتهد دیگر عمل کند، ولی اگر فتوا ندهد و بفرماید: «احتیاط آن است که فلان طور عمل شود» مثلاً بفرماید:

«احتیاط آن است که در رکعت سوم و چهارم نماز سه مرتبه تسبیحات اربعه (یعنی:

سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ) را بگویند»، مقلد باید یا به این احتیاط - که آن را احتیاط واجب می گویند - عمل کند و سه مرتبه بگوید، یا به فتوای مجتهدی که علم او از مجتهد اعلم کمتر و از مجتهدهای دیگر بیشتر است عمل نماید؛ پس اگر او يك مرتبه گفتن را کافی بداند می تواند يك مرتبه بگوید، و همچنین است اگر مجتهد اعلم بفرماید:

«مسأله محلّ تأمل» یا «محلّ اشکال است».

«مسأله 14» اگر مجتهد اعلم بعد از آن که در مسأله ای فتوا داده احتیاط کند - مثلاً بفرماید: «اگر ظرف نجس را يك مرتبه در آب گُر بشویند پاک می شود، اگر چه احتیاط آن است که سه مرتبه بشویند» - مقلد او نمی تواند در آن مسأله به فتوای مجتهد دیگر رفتار کند بلکه، باید یا به فتوا عمل کند یا به احتیاط بعد از فتوا که آن را احتیاط مستحب می گویند عمل نماید، مگر آن که فتوای مجتهد دیگر نزدیک تر به احتیاط باشد.

«مسأله 15» تقلید از میّت ابتداءً جایز نیست ولی باقی ماندن بر تقلید میّت چنانچه مجتهد میّت اعلم از مجتهد زنده باشد، واجب است. و در صورت تساوی مجتهد زنده و میت در علم، بین بقاء بر تقلید میت و رجوع به زنده مخیر است؛ گر چه رجوع به مجتهد زنده بهتر و مطابق با احتیاط است. و چنانچه مجتهد زنده اعلم از مجتهد میّت باشد، رجوع به مجتهد زنده واجب است و بقاء بر تقلید میّت جایز نیست. و باید بقاء بر تقلید میّت به فتوای مجتهد زنده باشد. و اگر کسی در هنگام عمل التزام و تصمیم به عمل به فتوای مجتهد داشته است، برای بقاء در آن مسأله کافی است.

«مسأله 16» اگر مقلد در مسأله ای به فتوای مجتهدی عمل کند و بعد از مردن او در همان مسأله به فتوای مجتهد زنده عمل کند، نمی تواند دوباره آن را مطابق فتوای مجتهدی که از دنیا رفته است انجام دهد؛ مگر این که مجتهد میت اعلم باشد که در این صورت رجوع واجب است؛ ولی اگر مجتهد زنده در مسأله ای فتوا ندهد و احتیاط نماید و مقلد مدتی به آن احتیاط عمل نماید و از عزم و تصمیم بر تقلید از مجتهد میت در این مسأله بر نگشته باشد، دوباره می تواند به فتوای مجتهدی که از دنیا رفته عمل نماید؛ مثلاً اگر مجتهدی گفتن يك مرتبه «سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ» را در رکعت سوم و چهارم نماز کافی بداند، چنانچه آن مجتهد از دنیا برود و مجتهد زنده احتیاط واجب را در سه مرتبه گفتن بداند و مقلد مدتی به این احتیاط عمل کند و سه مرتبه بگوید، در صورتی که از عزم و تصمیم بر تقلید از مجتهد میت در این مسأله برنگشته باشد، دوباره می تواند به فتوای مجتهدی که از دنیا رفته برگردد و يك مرتبه بگوید.

«مسأله 17» بنابر احتیاط عدول از مجتهد زنده به مجتهد زنده دیگر جایز نیست، مگر این که مجتهد دوم اعلم باشد که در این صورت عدول واجب است.

«مسأله 18» واجب است انسان مسایلی را که غالباً به آنها احتیاج دارد یاد بگیرد.

«مسأله 19» اگر برای انسان مسأله ای پیش آید که حکم آن را نمی داند، اگر می تواند صبر کند تا فتوای مجتهد اعلم را به دست آورد، باید صبر کند و یا این که به احتیاط عمل نماید و اگر نمی تواند صبر کند، باید یا به احتیاط عمل نماید و یا با مراعات الأعلم فالأعلم از مجتهد دیگر تقلید نماید و در هر حال چنانچه از انجام عمل محذوری لازم نیاید، می تواند عمل را بجا آورد، اما اگر معلوم شد که عمل او مخالف واقع یا فتوای مجتهد اعلم بوده، باید دوباره آن را انجام دهد.

«مسأله 20» اگر کسی فتوای مجتهدی را به دیگری بگوید و بعد از گفتن فتوا بفهمد اشتباه کرده، باید اشتباه را برطرف کند و چنانچه فتوای آن مجتهد تغییر کند نیز بنابر احتیاط باید به او خبر دهد که فتوا تغییر کرده، خصوصاً اگر کسی که فتوا برای او نقل شده در اعمال خود به گفته ناقل فتوا اعتماد می نماید.

«مسألة 21» اگر مکلف مدتی اعمال خود را بدون تقلید انجام دهد، در صورتی اعمال او صحیح است که بفهمد یا احتمال دهد به وظیفه واقعی خود رفتار کرده است، یا این که عمل او با فتوای مجتهدی مطابق باشد که فعلاً باید از او تقلید کند، یا مطابق با فتوای مجتهدی باشد که در حین عمل وظیفه اش تقلید از او بوده، و یا عمل او مطابق با احتیاط باشد، وگرنه باید هر مقدار از عباداتی را که می داند درست به جا نیاورده قضا کند، هر چند احتیاط مستحب این است که به قدری قضا نماید که یقین کند چیزی بر عهده اش باقی نمانده است.

«مسألة 22» در صورتی که رأی مجتهد تغییر کند، مقلد نمی تواند بر رأی قبلی مجتهد باقی بماند، و اگر شك کند که رأی مجتهد تغییر کرده است یا نه، می تواند تا مشخص شدن آن بر رأی قبلی باقی بماند.

«مسأله 23» آب یا مطلق است یا مضاف؛ آب مضاف آبی است که آن را از چیزی بگیرند - مثل آب هندوانه و گلاب - یا با چیزی مخلوط شده باشد که دیگر به آن آب نگویند - مثل آبی که با گِل و مانند آن مخلوط شود - و غیر اینها آب مطلق است که بر پنج قسم است:

اول: آب کُر. دوم: آب قلیل. سوم: آب جاری. چهارم: آب باران. پنجم: آب چاه.

1 - آب کُر

«مسأله 24» آب کُر بنا بر احتیاط مقدار آبی است که اگر در ظرفی که درازا و پهنا و عمق آن هر يك سه و جب و نیم است بریزند، آن ظرف را پُر کند، گرچه گنجایش ظرفی که درازا و پهنا و عمق آن هر يك سه و جب باشد کافی است و وزن آن بیست مثقال کمتر از صد و بیست و هشت من تبریز است و به حسب کیلوی متعارف، تقریباً 384 کیلوگرم می شود.

«مسأله 25» کُر بودن آب به سه طریق ثابت می شود:

اول: خود انسان به کُر بودن آن اطمینان پیدا کند. دوم: دو مرد عادل به کُر بودن آن خبر دهند، گرچه خبر دادن يك نفر نیز چنانچه موجب اطمینان شود، کفایت می کند.

سوم: گفتن «ذو الید» (یعنی کسی که آب در اختیار اوست)، مثلاً اگر صاحب خانه خبر دهد که آب به قدر کُر است، کُر بودن آن ثابت می شود.

«مسألة 26» اگر عین نجس مانند ادرار و خون به آب گُر برسد، چنانچه به واسطه آن بو یا رنگ یا مزه آب تغییر کند، آب گُر نجس می شود و اگر تغییر نکند نجس نمی شود.

«مسألة 27» اگر بوی آب گُر به واسطه غیر نجاست تغییر کند، نجس نمی شود.

«مسألة 28» اگر عین نجس مانند ادرار، به آبی که بیشتر از گُر است برسد و بو یا رنگ یا مزه قسمتی از آن را تغییر دهد، چنانچه مقداری که تغییر نکرده کمتر از گُر باشد، تمام آب نجس می شود و اگر به اندازه گُر یا بیشتر باشد، فقط مقداری که بو یا رنگ یا مزه آن تغییر کرده نجس می شود.

«مسألة 29» آب فواره اگر متصل به گُر باشد، بنابر احتیاط آب نجس را در صورتی پاک می کند که با آن مخلوط شود، ولی اگر قطره قطره روی آب نجس بریزد، آن را پاک نمی کند، مگر این که فواصل قطرات کم باشد و آب با فشار به گونه ای بریزد که متصل به حساب آید و با آب نجس مخلوط شود که در این صورت کفایت می کند.

«مسألة 30» اگر چیز نجس را زیر شیری که متصل به گُر است بشویند، آبی که از آن چیز می ریزد اگر متصل به گُر باشد و بو یا رنگ یا مزه نجاست نگرفته باشد و پس از بستن شیر اجزای نجس در آن نباشد پاک، وگرنه نجس است.

«مسألة 31» اگر مقداری از آب گُر یخ ببندد و باقی آن بقدر گُر نباشد، چنانچه نجاست به آن برسد، نجس می شود و هر مقدار از یخ که آب شود نیز نجس است.

«مسألة 32» آبی که قبلاً به اندازه گُر بوده و انسان شك دارد که از گُر کمتر شده یا نه، مثل آب گُر است، یعنی چیز نجس شده را پاک می کند و اگر نجاستی هم به آن برسد نجس نمی شود، ولی آبی که کمتر از گُر بوده و انسان شك دارد که به مقدار گُر شده یا نه، حکم آب گُر را ندارد.

«مسألة 33» اگر انسان نداند که آبی به اندازه گُر هست یا نه و نیز نداند که قبلاً گُر بوده یا قلیل، چنانچه به واسطه ملاقات با نجاست، بو یا رنگ و یا مزه آن تغییر نکند، نجس نمی شود و برای پاک کردن چیزی که نجس شده، حکم آب قلیل را دارد.

2 - آب قلیل

«مسأله 34» آب قلیل آبی است که از زمین بجوشد و از مقدار کُر کمتر باشد.

«مسأله 35» اگر آب قلیل روی چیز نجس بریزد یا چیز نجس به آن برسد، نجس می شود، ولی اگر از بالا با فشار روی چیز نجس بریزد، مقداری که به آن چیز می رسد نجس و هر چه بالاتر از آن است پاک می باشد، و نیز اگر مثل فواره با فشار از پایین به بالا رود، در صورتی که نجاست به بالا برسد پایین نجس نمی شود، ولی اگر نجاست به پایین برسد بالا نجس می شود.

«مسأله 36» آب قلیلی که برای برطرف کردن عین نجاست روی چیز نجسی ریخته شده و از آن جدا می گردد، نجس است. همچنین باید از آب قلیلی هم که بعد از برطرف شدن عین نجاست برای آب کشیدن چیز نجس روی آن می ریزند و از آن جدا می شود، اجتناب کرد؛ ولی آبی که با آن مخرج ادرار و مدفوع شسته شده با پنج شرط پاک است:

اول: آن که بو یا رنگ یا مزه نجاست نگرفته باشد. دوم: نجاستی از خارج به آن نرسیده باشد. سوم: نجاست دیگری مثل خون، همراه ادرار یا مدفوع بیرون نیامده باشد. چهارم: ذره های مدفوع در آب پیدا نباشد. پنجم: بیشتر از مقدار معمول، نجاست به اطراف مخرج نرسیده باشد.

3 - آب جاری

«مسأله 37» آب جاری آبی است که از زمین بجوشد و جریان داشته باشد - مانند:

آب چشمه و قنات - و یا متصل به ماده ای - مانند برف - باشد که عرفاً باعث استمرار جریان آن شود.

«مسأله 38» آب جاری اگرچه کمتر از کُر باشد، چنانچه نجاست به آن برسد تا وقتی بو یا رنگ یا مزه آن به واسطه نجاست تغییر نکرده، پاک است.

«مسأله 39» اگر نجاستی به آب جاری برسد، مقداری از آن که بو یا رنگ یا مزه اش

به واسطه نجاست تغییر کرده، نجس است و طرفی که متصل به چشمه است، اگرچه کمتر از کُر باشد پاك است و آبهای دیگر نهر، اگر به اندازه کُر بوده یا به واسطه آبی که تغییر نکرده به آب طرف چشمه متصل باشند، پاك وگرنه نجس اند.

«مسأله 40» آب چشمه ای که جاری نیست ولی به گونه ای است که اگر از آن بردارند باز می جوشد، حکم آب جاری را دارد، یعنی اگر نجاست به آن برسد، تا وقتی که بو یا رنگ یا مزه آن به واسطه نجاست تغییر نکرده، پاك است؛ ولی اگر جوشش آن ضعیف و غیر محسوس باشد، بنابر احتیاط حکم آب راكد را دارد.

«مسأله 41» آب راكد کنار نهر که متصل به آب جاری است، در نجس نشدن حکم آب جاری را دارد.

«مسأله 42» چشمه ای که مثلاً در زمستان می جوشد و در تابستان از جوشش می افتد، فقط وقتی که می جوشد حکم آب جاری را دارد.

«مسأله 43» آب حوض حمام و مانند آن اگرچه کمتر از کُر باشد، چنانچه به خزینه ای که آب آن به اندازه کُر است متصل باشد، مثل آب جاری است.

«مسأله 44» آب لوله های حمام که از شیرها و دوشها می ریزد و همچنین آب لوله های ساختمان ها اگر متصل به کُر باشند، در حکم آب کُر است.

«مسأله 45» آبی که روی زمین جریان دارد، ولی از زمین نمی جوشد و متصل به ماده ای مانند برف که عرفاً موجب استمرار جریان آن شود نیز نمی باشد، چنانچه کمتر از کُر باشد و نجاست به آن برسد نجس می شود؛ اما اگر با فشار جریان داشته باشد و قسمتی از آن با نجاست تماس پیدا کند، قسمت های قبل از آن نجس نمی شود.

4 - آب باران

«مسأله 46» اگر به چیز نجسی که عین نجاست در آن نیست يك مرتبه باران ببارد، هر جایی که باران به آن برسد پاك می شود، ولی باریدن دو سه قطره فایده ندارد، بلکه باید به گونه ای باشد که بگویند باران می آید و در زمین سخت مانند آسفالت آب جاری

شود، و در فرش و لباس و مانند اینها باید آب نفوذ کند، ولی فشار دادن لازم نیست.

«مسأله 47» اگر باران به عین نجس بیارد و به جای دیگر ترشح کند، چنانچه عین نجاست همراه آن نباشد و بو یا رنگ یا مزه نجاست نگرفته باشد پاک است. پس اگر باران بر خون بیارد و ترشح کند، چنانچه ذره ای خون در آن باشد یا بو، رنگ یا مزه خون گرفته باشد، نجس می باشد.

«مسأله 48» اگر بر سقف عمارت یا روی بام آن عین نجاست باشد، تا وقتی باران به بام می بارد، آبی که به چیز نجس رسیده و از سقف یا ناودان می ریزد پاک است و بعد از قطع شدن باران، اگر معلوم باشد آبی که می ریزد به چیز نجس رسیده است، نجس می باشد.

«مسأله 49» اگر بر زمین نجسی باران بیارد پاک می شود و اگر باران بر زمین جاری شود و در حال اتصال به آبی که باران بر آن می بارد، به جای نجسی که زیر سقف است برسد، آن را نیز پاک می کند.

«مسأله 50» خاک نجسی که به واسطه باران گِل شده و آب آن را فراگرفته است، پاک است، اما اگر فقط رطوبت به آن برسد پاک نمی شود.

«مسأله 51» اگر آب باران در جایی جمع شود - اگرچه کمتر از کُر باشد - مادامی که باران بر آن می بارد، چنانچه چیز نجسی را در آن بشویند و آب، بو یا رنگ یا مزه نجاست نگیرد، آن چیز نجس پاک می شود.

«مسأله 52» اگر بر فرش پاکی که روی زمین نجس است باران بیارد و آب باران به زمین نجس نیز برسد، فرش نجس نمی شود و زمین هم پاک می گردد، ولی چنانچه فرش با زمین فاصله داشته باشد و آب باران از فرش عبور کرده و بر روی زمین بچکد، بنابر احتیاط زمین پاک نمی شود.

«مسأله 53» اگر آب باران یا آب دیگر در گودالی جمع شود و کمتر از کُر باشد، چنانچه بعد از قطع شدن باران نجاست به آن برسد، نجس می شود.

«مسأله 54» اگر آب حوض نجس باشد و باران بر آن بیارد، بنابر احتیاط به شرطی

پاك می شود که آب حوض با آب باران مخلوط شود.

5 - آب چاه

«مسأله 55» اگر نجاست به آب چاهی که از زمین می جوشد - اگرچه کمتر از کُر باشد - برسد، تا وقتی بو یا رنگ یا مزه آن به واسطه نجاست تغییر نکرده پاك است، ولی مستحب است پس از رسیدن بعضی از نجاستها، به مقداری که در کتابهای مفصل نوشته شده، از آن آب بکشند.

«مسأله 56» اگر نجاستی در چاه بریزد و بو یا رنگ یا مزه آب آن را تغییر دهد، چنانچه تغییر آب چاه از بین برود، بنابر احتیاط وقتی پاك می شود که با آبی که از چاه می جوشد مخلوط گردد.

احکام آبها

«مسأله 57» آب مضاف، چیز نجس را پاك نمی کند و وضو و غسل نیز با آن باطل است.

«مسأله 58» اگر چیز نجس به آب مضاف برسد آن را نجس می کند، ولی چنانچه آب مضاف از بالا با فشار روی چیز نجس بریزد، مقداری از آن که به چیز نجس رسیده، نجس و مقداری که بالاتر از آن است پاك می باشد؛ مثلاً اگر گلاب را از گلابدان روی دست نجس بریزند، آنچه به دست رسیده نجس و آنچه به دست نرسیده پاك است و نیز اگر مثل فواره با فشار از پایین به بالا برود، اگر نجاست به بالا برسد، پایین نجس نمی شود.

«مسأله 59» اگر آب مضاف نجس، به گونه ای با آب کُر یا جاری مخلوط شود که دیگر به آن آب مضاف نگویند، پاك می شود.

«مسأله 60» آبهای معدنی و آب برخی دریاچه ها که با نمک مخلوط شده اند و نیز آب لوله کشی که در آن کُله ریخته اند، حکم آب مطلق را دارند، مگر این که مقدار چیز

مخلوط شده به قدری زیاد باشد که به آن «آب مطلق» نگویند.

«مسأله 61» آبی که مطلق بوده و معلوم نیست مضاف شده یا نه، مثل آب مطلق است، یعنی چیز نجس را پاك می کند و وضو و غسل نیز با آن صحیح است، ولی آبی که مضاف بوده و معلوم نیست مطلق شده یا نه، مثل آب مضاف است، یعنی چیز نجس را پاك نمی کند و وضو و غسل نیز با آن باطل است.

«مسأله 62» آبی که معلوم نیست مطلق است یا مضاف و معلوم نیست که قبلاً مطلق بوده یا مضاف، نجاست را پاك نمی کند و وضو و غسل نیز با آن باطل است، ولی اگر به اندازه گُر یا بیشتر باشد و نجاست به آن برسد، حکم به نجس بودن آن نمی شود.

«مسأله 63» اگر نجاست به آب گُر یا جاری و مانند آنها برسد و بو، رنگ یا طعم آن را تغییر ندهد ولی پس از مدتی بو یا رنگ یا طعم آن آب تغییر کند، چنانچه معلوم شود این تغییر به سبب آن نجاست بوده، بنابر احتیاط آن آب نجس می شود.

«مسأله 64» آبی که به واسطه نجاست، بو یا رنگ یا طعم آن تغییر کرده، چنانچه به خودی خود و بدون اتصال به آب گُر یا جاری و مانند آنها تغییر آن از بین برود، پاك نمی شود.

«مسأله 65» آبی که عین نجاست، مثل خون و ادرار به آن برسد و بو یا رنگ یا مزه آن را تغییر دهد، اگرچه گُر یا جاری باشد نجس می شود، ولی اگر بو یا رنگ یا مزه آب به واسطه نجاستی که بیرون آن است عوض شود - مثلاً مرداری که پهلوی آب است بوی آن را تغییر دهد - نجس نمی شود.

«مسأله 66» آبی که عین نجاست مثل خون و ادرار در آن ریخته شده و بو یا رنگ یا مزه آن را تغییر داده، چنانچه به گُر یا جاری متصل شود یا باران بر آن ببارد یا باد باران را در آن بریزد یا آب باران در هنگام باریدن، از ناودان در آن جاری شود و تغییر آن از بین برود، بنابر احتیاط به شرطی پاك می شود که با آب باران یا گُر یا جاری مخلوط شود.

«مسأله 67» به آبی که هنگام برطرف کردن نجاست از چیز نجس جدا می شود «غُساله» می گویند. اگر چیز نجس را در آب گُر یا جاری فرو برند، چنانچه عین نجاست

برطرف شده باشد، غسله آن پاك است؛ ولی اگر بخواهند با آب قلیل چیز نجسی را آب بکشند، غسله اول آن که به خودی خود یا به وسیله فشار از آن خارج می شود نجس است و اگر از چیزهایی است که دو مرتبه باید شسته شود، از غسله دوم نیز باید اجتناب نمایند.

«مسأله 68» آبی که پاك بوده و معلوم نیست نجس شده یا نه، پاك است و آبی که نجس بوده و معلوم نیست پاك شده یا نه، نجس است.

«مسأله 69» نیم خورده سگ و خوك و كافر غیر کتابی، نجس و خوردن آن حرام است و نیم خورده حیوانات حرام گوشت پاك است، ولی خوردن آن مکروه می باشد.

نجاسات

اشاره

«مسأله 70» نجاسات یازده چیز هستند:

اول: ادرار، دوم: مدفوع، سوم: منی، چهارم: مردار، پنجم: خون، ششم و هفتم: سگ و خوك، هشتم: كافر، نهم: شراب، دهم: فقاع، یازدهم: عرق شتر نجاستخوار.

1 و 2 - ادرار و مدفوع

«مسأله 71» ادرار و مدفوع انسان و هر حیوان حرام گوشتی که خون جهنده دارد (یعنی اگر رگ آن را ببرند، خون از آن جستن می کند) نجس است و اگر خون جهنده نداشته باشد نیز بنابر احتیاط واجب باید از ادرار و مدفوع آن اجتناب کرد، ولی فضله حیوانات كوچك مثل پشه و مگس که گوشت ندارند پاك است.

«مسأله 72» فضله پرندگان حرام گوشت نجس نیست گرچه احتیاط آن است که از آن اجتناب شود.

«مسأله 73» ادرار و مدفوع حیوان نجاستخوار و حیوانی که انسان آن را وطی کرده (یعنی با آن نزدیکی نموده) و همچنین ادرار و مدفوع گوسفندی که با خوردن شیر خوك گوشت آن محکم شده باشد، بنابر احتیاط نجس است.

«مسألة 74» منی حیوان حرام گوشتی که خون جهنده دارد، نجس است و بنابر احتیاط باید از منی حیوان حلال گوشتی که خون جهنده دارد نیز اجتناب کرد.

4 - مردار

«مسألة 75» مردار حیوانی که خون جهنده دارد نجس است، چه حلال گوشت باشد و چه حرام گوشت، و چه خودش مرده باشد و چه به صورتی که شرع دستور داده، کشته نشده باشد، و ماهی چون خون جهنده ندارد - اگرچه در آب بمیرد - پاک است.

«مسألة 76» برخی از اجزاء مردار انسان و حیوان (به غیر از سگ، خوک، و کافر غیر کتابی) که روح ندارند، یعنی اگر آسیبی به آنها برسد ایجاد ناراحتی نمی کند، مثل پشم، مو، کرک، و قسمتی از دندان، پاک می باشند.

«مسألة 77» اگر از بدن انسان یا حیوانی که خون جهنده دارد در حالی که زنده است، گوشت یا چیز دیگری را که روح دارد جدا کنند، نجس است، ولی گوشت، پوست یا عضوی که از انسان جدا و به قسمت دیگر بدن یا به انسان دیگری متصل می گردد، در صورتی که جزء بدن وی محسوب شود، پاک است.

«مسألة 78» پوستهای مختصر لب و جاهای دیگر بدن که هنگام افتادن آنها رسیده، اگرچه آن را بکنند پاک است، ولی بنابر احتیاط مستحب، باید از پوست مختصری که موقع افتادن آن نرسیده و آن را کنده اند اجتناب نمایند.

«مسألة 79» تخم مرغی که از شکم مرغ مرده بیرون می آید، اگر پوست روی آن بسته شده باشد، پاک است ولی، ظاهر آن را باید آب کشید.

«مسألة 80» اگر بره و بزغاله و مانند آنها پیش از آن که علفخوار شوند بمیرند، پنیرمایه ای که در شیردان آنها می باشد پاک است، ولی ظاهر آن را باید آب کشید.

«مسألة 81» داروهای روان، عطر، روغن، واکس، صابون، مواد خوراکی و مانند آنها که از کشورهای غیر اسلامی می آورند، اگر انسان نداند نجس شده اند، پاک هستند.

«مسأله 82» گوشت، پیه و چرمی که در بازار مسلمانان فروخته می شود و یا در دست مسلمان می باشد، پاك است، ولی اگر بدانند آن مسلمان آنها را از کافر گرفته و رسیدگی نکرده که از حیوانی است که به دستور شرع کشته شده یا نه، نجس می باشد.

5 - خون

«مسأله 83» خون انسان و هر حیوانی که خون جهنده دارد (یعنی حیوانی که اگر رگ آن را ببرند خون از آن جستن می کند) نجس است، پس خون حیواناتی مانند ماهی و پشه که خون جهنده ندارند، پاك است.

«مسأله 84» اگر حیوان حلال گوشت را به دستوری که در شرع معین شده بکشند و خون آن به مقدار معمول بیرون آید، خونی که در بدنش می ماند پاك است، اما خوردن آن حرام است مگر این که در عضو مستهلك باشد؛ ولی خونی که به علت نفس کشیدن یا به واسطه قرار داشتن سر حیوان در جای بلند، به داخل بدن حیوان برمی گردد، نجس است.

«مسأله 85» بنا بر احتیاط واجب باید از خونی که در تخم مرغ است اجتناب کرد و خوردن آن نیز حرام است، اگرچه خون را با زرده تخم مرغ چنان به هم بزنند که از بین برود؛ ولی اگر خون را به نحوی از زرده جدا کنند که پوست نازک روی آن پاره نشود، خوردن زرده و سفیده اشکال ندارد.

«مسأله 86» خونی که گاهی هنگام دوشیدن شیر دیده می شود، نجس است و شیر را نجس می کند.

«مسأله 87» اگر خونی که از لای دندانها بیرون می آید به واسطه مخلوط شدن با آب دهان از بین برود، پاك است ولی احتیاطاً نباید آب دهان را فرو ببرد.

«مسأله 88» خونی که به واسطه کوبیده شدن، زیر ناخن یا زیر پوست می میرد، اگر به گونه ای شود که دیگر به آن خون نگویند، پاك است و اگر به آن خون بگویند، در صورتی که ناخن یا پوست سوراخ شود و خارج کردن آن مشقت نداشته باشد، باید برای وضو و غسل خون را بیرون آورند و اگر مشقت داشته باشد، باید اطراف آن را به گونه ای

که نجاست زیاد نشود، بشویند و بنا بر احتیاط مستحب پارچه یا چیزی مثل پارچه، بر آن بگذارند و روی پارچه دست تر بکشند.

«مسأله 89» اگر انسان نداند که خون، زیر پوست مرده یا گوشت به واسطه کوبیده شدن به آن حالت در آمده، پاک است.

«مسأله 90» اگر هنگام جوشیدن غذا ذره ای خون در آن بیفتد، تمام غذا و ظرف آن نجس می شود و جوشیدن و حرارت و آتش پاک کننده نیست.

«مسأله 91» زردابه ای که در حال بهبودی زخم در اطراف آن پیدا می شود، اگر معلوم نباشد که با خون مخلوط است یا نه، پاک می باشد.

6 و 7 - سگ و خوک

«مسأله 92» سگ و خوکی که در خشکی زندگی می کنند، حتی مو، استخوان، پنجه، ناخن و رطوبت های آنها، نجس است؛ ولی سگ و خوک دریایی پاک هستند.

8 - کافر

«مسأله 93» کافر (یعنی کسی که منکر خدا است و یا برای خدا شریک قرار می دهد یا پیامبری حضرت خاتم الانبیاء محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله و سلم را قبول ندارد و همچنین کسی که در یکی از اینها شك داشته باشد) نجس است ولی بنا بر اقوی اهل کتاب (یهودیان، مسیحیان و زرتشتیان) پاک هستند؛ و کسی که ضروری دین (یعنی چیزی مثل نماز و روزه که مسلمانان جزء دین اسلام می دانند) را منکر شود، چنانچه بداند آن چیز ضروری دین است و انکار آن چیز به انکار خدا، توحید یا نبوت بازگشت داشته باشد، کافر و نجس می باشد و در غیر این صورت نجس نیست.

«مسأله 94» تمام بدن کافر، حتی مو و ناخن و رطوبت های او نجس است.

«مسأله 95» اگر پدر و مادر بچه غیر ممیز، کافر غیر کتابی باشند، بنا بر احتیاط واجب باید از آن بچه نیز اجتناب شود و اگر بچه ممیز بوده و اظهار کفر کند، نجس

می باشد؛ ولی اگر یکی از والدین مسلمان یا اهل کتاب باشند، بچه نیز پاك است و اگر پدر و مادر کافر بوده ولی پدر بزرگ یا مادر بزرگ او مسلمان باشند، پاك بودن بچه منوط بر این است که آنها کفالت وی را بر عهده داشته باشند، اما بچه ای که پدر و مادر او بعد از تولد او مرتد شده اند، پاك است.

«مسأله 96» کسی که معلوم نیست مسلمان است یا نه، پاك می باشد ولی احکام دیگر مسلمانان را ندارد، مثلاً نمی تواند زن مسلمان بگیرد و نباید در قبرستان مسلمانان دفن شود، مگر این که بچه باشد و در مناطق اسلامی پیدا شود.

«مسأله 97» اگر مسلمانی به یکی از چهارده معصوم علیهم السلام در حال اختیار و سلامت عقل دشنام دهد یا با آنان دشمنی داشته باشد، نجس است.

9 - شراب و مایعات مست کننده

«مسأله 98» شراب و هر چیزی که انسان را مست می کند، چنانچه بخودی خود روان باشد، نجس است اگرچه به وسایطی جامد شده باشد، و اگر مثل بنگ و حشیش، روان نباشد، اگرچه چیزی در آن بریزند که روان شود، پاك است.

«مسأله 99» استفاده از عطرها یا ادکلن ها در صورتی که انسان نداند از چیز مست کننده روان ساخته شده اند اشکال ندارد.

«مسأله 100» الکل صنعتی که برای رنگ کردن در، میز، صندلی و مانند اینها به کار می رود، اگر انسان نداند که از مایع مست کننده درست کرده اند یا نه، پاك می باشد.

«مسأله 101» اگر از نفت که ماده ای مایع و روان است الکل به دست آورند، در صورتی که مست کننده نباشد پاك است.

«مسأله 102» اگر انگور و آب انگور به خودی خود جوش بیاید، تا قبل از آن که سرکه شود، چنانچه مست کننده باشد، حرام و نجس است، و اگر معلوم نباشد که مست کننده است یا نه، حرام بوده و بنابر احتیاط واجب نجس است، و چنانچه به واسطه پختن جوش بیاید، تا قبل از کم شدن دو ثلث آن خوردن آن حرام است ولی نجس نمی باشد،

مگر آن که معلوم شود مست کننده است که در این صورت نجس هم می باشد.

«مسأله 103» اگر خرما، مویز، کشمش و آب آنها جوش بیابند، بنابر احتیاط حکم انگور و آب آن را دارند، خصوصاً در کشمش.

«مسأله 104» هر مایعی که مست کننده باشد، مقدار کم آن نیز حرام و نجس است، ولو این که به جهت کم بودن، مست کننده نباشد.

10 - فُقَاع

«مسأله 105» فُقَاع که از جو گرفته می شود و به آن آبجو می گویند، نجس است؛ ولی آبی که به دستور پزشك از جو می گیرند و مست کننده نیست و به آن «ماءالشعیر» می گویند، پاک است.

11 - عرق شتر نجاستخوار

«مسأله 106» عرق شتر نجاستخوار (یعنی شتری که به خوردن مدفوع انسان عادت کرده) بنابر احتیاط نجس است، ولی اگر حیوانات دیگر نجاستخوار شوند، اجتناب از عرق آنها لازم نیست. ادرار و مدفوع هر حیوانی که به خوردن نجاست انسان عادت کرده نجس است.

«مسأله 107» گوشت، شیر و تخم حیوان نجاستخوار نجس نیست، ولی خوردن آن حرام می باشد.

عرق جُنُب از حرام

«مسأله 108» عرق جنب از حرام، خواه جنابت به واسطه زنا، لواط، استمناء و یا غیر آن باشد، نجس نیست و می توان با لباس یا بدن آلوده به آن نماز خواند.

راه ثابت شدن نجاست

«مسأله 109» نجاست هر چیزی از سه راه ثابت می شود:

اول: خود انسان از هر راهی وثوق و اطمینان پیدا کند چیزی نجس است، و اگر گمان داشته باشد چیزی نجس است، لازم نیست از آن اجتناب نماید؛ بنابر این غذا خوردن در قهوه خانه ها و مهمانخانه هایی که مردمان بی پروا و کسانی که پاکی و نجسی را مراعات نمی کنند در آنها غذا می خورند، اگر انسان اطمینان نداشته باشد غذایی که برای او آورده اند نجس است، اشکال ندارد. دوم: گفتن «ذو الید» - یعنی کسی که چیزی در اختیار او است - مثلاً همسر یا خدمتکار انسان بگوید که ظرف یا چیز دیگری که در اختیار او است، نجس می باشد، مشروط بر این که متهم به دروغگویی نباشد. سوم: دو مرد عادل بگویند که چیزی نجس است.

«مسأله 110» اگر به واسطه ندانستن مسأله، نجس یا پاک بودن چیزی را نداند، مثلاً نداند عرق جنب از حرام پاک است یا نه، باید مسأله را بپرسد، ولی اگر با این که مسأله را می داند در پاکی چیزی شك کند، مثلاً شك کند که آن چیز خون است یا نه، یا نداند که خون پشه است یا خون انسان، آن چیز پاک می باشد، مگر در مورد آب مشکوکی که بعد از ادرار و قبل از استبراء و یا بعد از خروج منی و قبل از ادرار کردن خارج می شود که محکوم به نجاست است.

«مسأله 111» چیز نجسی که انسان شك دارد پاک شده یا نه، نجس است و اگر شك کند چیز پاکی نجس شده یا نه، پاک است و حتی اگر بتواند نجس یا پاک بودن آن را بفهمد، لازم نیست واری کند.

«مسأله 112» کسی که در طهارت و نجاست دچار وسواس است، لازم نیست به برطرف شدن نجاست اطمینان پیدا کند، بلکه باید بدون توجه به وسوسه های نفسانی خود به متعارف مردم نگاه کرده و ببیند آنها در چه مواردی اطمینان به طهارت و نجاست پیدا می کنند و همانند آنان عمل نماید. همچنین اگر در مسائل وضو، غسل و سایر عبادات نیز وسواس داشته باشد، باید به همین ترتیب عمل نماید. اگر چنین شخصی به وسوسه های نفسانی خود اعتنا نماید، شیطان در او طمع کرده و به تدریج در اعتقادات و امور روزمره او نیز شك و تردید ایجاد می نماید.

«مسأله 113» اگر بداند یکی از دو ظرف یا دو لباسی که از هر دوی آنها استفاده می کند نجس شده و نداند کدام يك از آنها نجس است، باید از هر دو اجتناب کند؛ ولی اگر مثلاً نمی داند لباس خود او نجس شده یا لباسی که هیچ از آن استفاده نمی کند و از آن دیگری است، اجتناب از آن لازم نیست.

راه نجس شدن چیزهای پاك

«مسأله 114» اگر چیز پاك به چیز نجس برسد و هر دو یا یکی از آنها به گونه ای تر باشد که رطوبت یکی به دیگری سرایت کند، چیز پاك نجس می شود و اگر رطوبت به قدری کم باشد که به دیگری سرایت نکند، چیزی که پاك بوده نجس نمی شود.

«مسأله 115» اگر چیز پاکی به چیز نجس برسد و انسان شك کند که هر دو یا یکی از آنها تر بوده یا نه و یا شك کند که رطوبت یکی از آنها به دیگری سرایت کرده یا نه، آن چیز پاك، نجس نمی شود.

«مسأله 116» اگر عین نجس با چیزی ملاقات کند و آن را نجس نماید، چنانچه آن چیز با چیز دوم ملاقات کند، آن نیز نجس می شود و همچنین اگر آن چیز دوم با چیز سوم ملاقات کند، و اگر آن چیز سوم با چیز چهارمی ملاقات کند نیز بنا بر احتیاط واجب حکم به نجاست آن چیز چهارم می شود، ولی اگر چیزی با آن چیز چهارم ملاقات کند، نجس نمی شود. این حکم در جایی است که عین رطوبت چیز اول به چیزهای بعدی منتقل نشود، وگرنه همه آنها نجس می شوند هر چند تعداد واسطه ها زیاد باشد.

«مسأله 117» اگر چیز پاکی با رطوبت به یکی از دو چیزی که انسان نمی داند کدام پاك و کدام نجس است برسد، نجس نمی شود، ولی اگر چیزی قبلاً نجس بوده و انسان نداند پاك شده یا نه، چنانچه چیز پاکی به آن برسد نجس می شود.

«مسأله 118» اگر زمین، پارچه و مانند آن رطوبت داشته باشد، هر قسمتی که نجاست به آن برسد نجس می شود و جاهای دیگر آن پاك است؛ و همچنین است خیار و خرزبه و مانند آن.

«مسألة 119» اگر شیره یا روغن و مانند آن روان باشد، به محض این که يك نقطه از آن نجس شد، تمام آن نجس می شود ولی اگر روان نباشد، فقط نقطه ای که نجاست به آن رسیده نجس می شود.

«مسألة 120» اگر مگس یا حیوانی مانند آن روی چیز نجسی که تر است بنشیند و بعد روی چیز پاکی که آن نیز تر است بنشیند، چنانچه انسان بداند نجاست همراه آن حیوان بوده، چیز پاك نجس می شود و اگر نداند، پاك است.

«مسألة 121» اگر جایی از بدن که عرق دارد نجس شود و عرق از آنجا به جای دیگر برود، هر جا که عرق به آن برسد نجس می شود. و اگر عرق به جای دیگر نرود، جاهای دیگر بدن پاك است.

«مسألة 122» اخلاطی که از بینی یا گلو می آید، اگر خون داشته باشد، جایی که خون دارد نجس و بقیه آن پاك است؛ پس اگر به بیرون دهان یا بینی برسد، مقداری که انسان یقین دارد جای نجس اخلاط به آن رسیده نجس است، و محلی که شك دارد جای نجس به آن رسیده یا نه، پاك می باشد.

«مسألة 123» اگر آفتابه ای را که زیر آن سوراخ است روی زمین نجس بگذارند، چنانچه آب به گونه ای زیر آن جمع گردد که با آب آفتابه یکی حساب شود و آب با فشار از آفتابه خارج نشود، آب آفتابه نجس می شود، ولی اگر آبی که از زیر آفتابه خارج می شود در زمین فرو رود یا جاری شود به نحوی که با آب داخل آن یکی حساب نشود یا آب با فشار از آفتابه خارج شود، آب آفتابه نجس نمی شود.

«مسألة 124» اگر چیزی داخل بدن شود و به نجاست برسد، در صورتی که بعد از بیرون آمدن آلوده به نجاست نباشد پاك است، پس اگر اسباب اماله یا آب آن در مخرج مدفوع وارد شود یا سوزن و چاقو و مانند اینها در بدن فرو رود و بعد از بیرون آمدن به نجاست آلوده نباشد، نجس نیست.

«مسألة 125» اگر آب دهان و بینی در داخل دهان یا بینی به خون برسد و بعد از خارج شدن به خون آلوده نباشد پاك است.

«مسأله 126» خوردن و آشامیدن چیز نجس، حرام است؛ و نیز خوراندن عین نجس به اطفال در صورتی که ضرر داشته باشد حرام می باشد، بلکه اگر ضرر نیز نداشته باشد، نباید به آنان خورانده شود؛ ولی غذاهایی را که نجس شده اند، در صورتی که به واسطه سرایت نجاست از دست خود طفل نجس شده باشند، می توان به طفل خوراند، وگرنه بنا بر احتیاط نباید به او بخوراند.

«مسأله 127» فروختن و عاریه دادن چیز نجسی که می شود آن را آب کشید اگرچه نجس بودن آن را به خریدار یا عاریه گیرنده نگویند، اشکال ندارد، ولی چنانچه انسان بداند که عاریه گیرنده یا خریدار، آن را در خوردن و آشامیدن استعمال می کند، بنا بر احتیاط باید نجس بودن آن را به او بگوید.

«مسأله 128» اگر انسان ببیند کسی چیز نجسی را می خورد یا با لباس نجس نماز می خواند، لازم نیست به او بگوید.

«مسأله 129» اگر جایی از خانه یا فرش کسی نجس باشد و ببیند بدن یا لباس یا لوازم کسانی که وارد خانه او می شوند، با رطوبت به جای نجس رسیده و نجس شده است، لازم نیست به آنان بگوید، مگر آن که صاحب خانه باعث نجس شدن آنها شده باشد.

«مسأله 130» اگر صاحب خانه در بین غذا خوردن بفهمد غذا نجس است، باید به مهمان ها بگوید، اما اگر یکی از مهمان ها بفهمد، لازم نیست به دیگران خبر دهد، ولی چنانچه به گونه ای با آنان معاشرت داشته باشد که بدانند به واسطه نگفتن، خود او نیز نجس می شود، باید بعد از غذا به آنان بگوید.

«مسأله 131» اگر چیزی که عاریه کرده نجس شود، چنانچه بداند که صاحب آن چیز، آن را در خوردن و آشامیدن استعمال می کند، واجب است به او بگوید و اگر نداند نیز بنا بر احتیاط واجب باید به او بگوید.

«مسأله 132» بچه ممیزی که خوب و بد را می فهمد، اگر بگوید چیزی را آب

کشیدم، بنابر احتیاط دوباره باید آن را آب کشید و اگر بگوید چیزی که در دست اوست نجس است، احتیاط آن است که از آن اجتناب کنند.

«مسأله 133» نجس کردن خط و ورق قرآن و زمین، بنا و فرش مسجد، حرام است و اگر نجس شوند باید فوراً آنها را پاک کنند و نجس کردن حرم پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و امامان علیهم السلام حرام است و اگر نجس شوند، چنانچه جزئی از مسجد باشند و یا بی احترامی محسوب شود باید فوراً تطهیر شوند و چنانچه بی احترامی نیز نباشد احتیاط آن است که آن را پاک کنند.

«مسأله 134» اگر جلد قرآن نجس شود، در صورتی که بی احترامی به قرآن باشد، باید آن را آب بکشند.

«مسأله 135» گذاشتن قرآن روی عین نجس - مانند خون و مردار - اگرچه آن عین نجس خشک باشد، حرام است و برداشتن قرآن از روی آن واجب می باشد.

«مسأله 136» نوشتن قرآن با مُرکب نجس - اگرچه يك حرف آن باشد - حرام است و اگر نوشته شود، باید به واسطه تراشیدن و مانند آن، کاری کنند که نوشته از بین برود.

«مسأله 137» احتیاط واجب آن است که از دادن قرآن به کافر خودداری کنند و اگر قرآن در دست اوست، در صورت امکان از او بگیرند.

«مسأله 138» دادن قرآن به دست کفار و اهل کتاب به امید هدایت آنان و به منظور مطالعه و بررسی و درك آیات آن، در صورتی که در معرض نجس شدن و هتك و اهانت نباشد و واقعاً بخواهند از آن استفاده کنند، مانعی ندارد.

«مسأله 139» اگر ورق قرآن یا چیزی که احترام آن لازم است - مثل کاغذی که اسم خدا یا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم یا امام علیه السلام بر آن نوشته شده - در محل نجسی چون مستراح بیفتد، بیرون آوردن و آب کشیدن آن، اگرچه خرج داشته باشد، واجب است، و اگر بیرون آوردن آن ممکن نباشد، باید به آن مستراح نروند تا یقین کنند آن ورق پوسیده است؛ و نیز اگر تربتی که از قبر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم یا ائمه علیهم السلام است در مستراح بیفتد و بیرون آوردن آن ممکن نباشد، باید تا وقتی که یقین نکرده اند آن تربت به کلی از بین رفته، به آن مستراح نروند.

«مسألة 140» يازده چیز نجاست را پاك می کند و آنها را «مُطَهَّرَات» می گویند:

اول: آب، دوم: زمین، سوم: آفتاب، چهارم: استحاله، پنجم: کم شدن دو سوم آب انگوری که جوش آمده، ششم: انتقال هفتم: اسلام، هشتم: تبعیت، نهم: برطرف شدن عین نجاست، دهم: استبراء حیوان نجاستخوار، یازدهم: غائب شدن مسلمان؛ و احکام آنها به تفصیل در مسائل آینده گفته می شود.

1 - آب

«مسألة 141» آب با چهار شرط چیز نجس را پاك می کند:

اول: مطلق باشد، پس آب مضاف مانند گلاب و عرق بید، چیز نجس را پاك نمی کند.

دوم: پاك باشد. سوم: هنگام شستن چیز نجس آب مضاف نشود و بویا رنگ یا مزه آن به واسطه نجاست تغییر نکند. چهارم: بعد از آب کشیدن چیز نجس، عین نجاست در آن نباشد. پاك شدن چیز نجس با آب قلیل، شرطهای دیگری نیز دارد که بعداً گفته می شود.

«مسألة 142» ظرف نجس را با آب قلیل باید سه مرتبه شست، بلکه در آب کُر و جاری نیز احتیاط سه مرتبه شستن است، اگرچه يك مرتبه شستن در کُر و جاری کافی است، ولی برای تطهیر ظرفی که سگ از آن ظرف آب یا چیز روان دیگری خورده، باید مقداری آب با خاک پاك مخلوط کنند - به حدی که از خاک بودن خارج نشود - و ظرف را با آن خاک مال کنند و بعد آن را با آب قلیل دو مرتبه بشویند و احتیاط واجب آن است که اگر با آب کُر یا جاری نیز آن را می شویند، دو مرتبه بشویند و ظرفی را که سگ لیسیده یا آب دهانش در آن ریخته شده، بنابر احتیاط واجب باید ابتدا خاک مال کرد و سپس سه مرتبه با آب قلیل و یا دو مرتبه با آب کُر یا جاری شست.

«مسألة 143» اگر دهانه ظرفی که سگ دهن زده تنگ باشد و نتوان آن را خاک مال کرد، باید مقداری آب با خاک مخلوط کنند - به حدی که از خاک بودن خارج نشود - و آن را داخل ظرف بریزند و ظرف را به شدت حرکت دهند تا خاک به تمام اطراف آن برسد.

«مسأله 144» ظرفی را که خوک از آن چیز روانی بخورد، باید هفت مرتبه با آب قلیل شست؛ بلکه بنا بر احتیاط واجب در گُر و جاری نیز باید هفت مرتبه شسته شود و احتیاط مستحب آن است که خاك مال نیز شود. ظرفی که خوک آن را بلیسد و یا آب دهانش در آن بریزد نیز بنا بر احتیاط همین حکم را دارد.

«مسأله 145» اگر بخواهند ظرفی را که با شراب نجس شده آب بکشند، بهتر است هفت مرتبه بشویند، اگرچه سه بار شستن با آب قلیل و یا يك بار شستن با آب گُر یا جاری کفایت می کند.

«مسأله 146» اگر کوزه ای را که از گل نجس ساخته شده و یا آب نجس در آن نفوذ کرده، در آب گُر یا جاری بگذارند، به هر جای آن که آب برسد پاك می شود و اگر بخواهند باطن آن نیز پاك شود، باید به قدری در آب گُر یا جاری بماند که آب به تمام آن فرورد و نفوذ رطوبت کافی نیست.

«مسأله 147» ظرف نجس را به دو نوع می توان با آب قلیل آب کشید: یکی آن که آن را سه مرتبه پرکنند و خالی کنند، دیگر آن که سه مرتبه قدری آب در آن بریزند و در هر مرتبه آب را به گونه ای در آن بگردانند که به جاهای نجس آن برسد و بعد بیرون بریزند.

«مسأله 148» اگر ظرف بزرگی، مثل پاتیل و خمره نجس شود، چنانچه بخواهند با آب قلیل آن را پاك کنند باید سه مرتبه آن را از آب پر و خالی کنند و یا سه مرتبه آب را به گونه ای در آن بریزند که تمام اطراف آن شسته شود و یا سه مرتبه مقداری آب در آن بریزند و در هر مرتبه آن آب را به گونه ای در آن بگردانند که آب به تمام اطراف آن برسد، و در هر مرتبه آبی را که ته آن جمع می شود بیرون آورند، و احتیاط واجب آن است که در هر مرتبه، ظرفی را که با آن آبها را بیرون می آورند آب بکشند و اگر ظرف بزرگ را با آب گُر می خواهند آب بکشند، يك بار شستن کافی است.

«مسأله 149» اگر مس نجس و مانند آن را ذوب کنند و وسیله ای با آن بسازند و آن را آب بکشند، ظاهر آن پاك می شود.

«مسأله 150» اگر تنوری با ادرار نجس شود، چنانچه دو مرتبه آب قلیل را از بالا به

گونه ای در آن بریزند که تمام اطراف آن را فرا بگیرد، پاك می شود و اگر به همین صورت آب کُر در آن بریزند، يك مرتبه کافی است و در غیر ادرار، اگر بعد از برطرف شدن نجاست، يك مرتبه به دستوری که گفته شد آب در آن بریزند، کافی است و بهتر است که گودالی ته آن بکنند تا آبها در آن جمع شود و بعد آنها را بیرون بیاورند و سپس آن گودال را با خاك پاك پر کنند.

«مسأله 151» اگر چیز نجسی را بعد از برطرف کردن عین نجاست يك مرتبه در آب کُر یا جاری به گونه ای فرو برند که آب به تمام جاهای نجس آن برسد، پاك می شود.

«مسأله 152» اگر بخواهند چیزی غیر از ظروف را که با ادرار نجس شده با آب قلیل آب بکشند، باید يك مرتبه آب روی آن بریزند و پس از آن که آب از آن جدا شد و چیزی از ادرار در آن باقی نماند، يك مرتبه دیگر آب روی آن بریزند تا پاك شود، ولی در لباس و فرش و مانند آنها، باید بعد از هر دفعه آن را فشار دهند تا غساله آن بیرون آید. (غساله آبی است که معمولاً در وقت شستن و بعد از آن، از چیزی که شسته شده خود بخود یا به وسیله فشار خارج می شود.)

«مسأله 153» اگر چیزی با ادرار بچه شیرخواری که غذاخور نشده نجس شود، چنانچه يك مرتبه به گونه ای روی آن آب بریزند که به تمام جاهای نجس آن برسد، پاك می شود، ولی احتیاط مستحب آن است که يك مرتبه دیگر نیز آب روی آن بریزند، و در لباس و فرش و مانند آنها، چنانچه با آب قلیل آب کشیده شوند، بنابر احتیاط فشار دادن لازم است.

«مسأله 154» اگر چیزی غیر از ظروف با غیر ادرار نجس شود، چنانچه بعد از برطرف کردن نجاست يك مرتبه آب روی آن بریزند و از آن جدا شود، پاك می گردد؛ و نیز اگر در مرتبه اول که آب روی آن می ریزند، نجاست آن برطرف شود و بعد از برطرف شدن نجاست نیز آب روی آن بیاید، پاك می شود، ولی در هر صورت، لباس و مانند آن را چنانچه با آب قلیل آب بکشند، باید فشار دهند تا غساله آن بیرون آید.

«مسأله 155» اگر حصیر نجس را که با نخ بافته شده در آب کُر یا جاری فرو برند،

بعد از برطرف شدن عین نجاست پاك می شود.

«مسأله 156» اگر ظاهر گندم، برنج، صابون و مانند آنها نجس شود، با فرو بردن در کُر و جاری پاك می گردد.

«مسأله 157» اگر گندم، برنج، صابون و مانند آنها مدتی در آب نجس قرار داده شوند و باطن آنها نیز نمناک شود، نجس شدن باطن آنها مشکل است، زیرا احتمال این که آب به صورت روان و مایع به داخل آنها نفوذ نکرده بلکه فقط به صورت رطوبت جذب شده باشد، قوی است.

«مسأله 158» اگر ظاهر برنج، گوشت یا چیزی مانند آنها با ادرار نجس شده باشد و بخواهند با آب قلیل آن را آب بکشند، چنانچه آن را در ظرفی بگذارند و دو مرتبه آب روی آن بریزند و خالی کنند، پاك می شود و ظرف آن نیز پاك می گردد و اگر با غیر ادرار نجس شده باشد، يك مرتبه آب ریختن کفایت می کند مگر این که خود ظرف نیز قبل از ریختن آب نجس شده باشد که در این صورت سه مرتبه شستن لازم است، ولی اگر بخواهند لباس و مانند آن را که برای پاك شدن باید فشار داده شود در ظرفی بگذارند و آب بکشند، باید هر مرتبه که آب روی آن می ریزند، آن را فشار دهند و ظرف را کج کنند تا غساله ای که در آن جمع شده بیرون بریزد.

«مسأله 159» لباس نجسی را که با نیل و مانند آن رنگ شده، اگر در آب کُر یا جاری فرو برند و آب پیش از آن که به واسطه رنگ پارچه مضاف شود به تمام آن برسد، آن لباس پاك می شود، حتی اگر هنگام فشار دادن، آب مضاف از آن بیرون آید.

«مسأله 160» ماشین های لباسشویی در صورتی که اطمینان پیدا شود آب لوله کشی شهر به لباسها متصل و بر همه آنها مسلط شده، پاك کننده اند، اگرچه غساله آن به تدریج خارج گردد، ولی شستن به وسیله ماشین هایی که تماس آب به تمام لباس به تدریج و پس از قطع آب و به وسیله دَوران انجام می شود، حکم شستن با آب قلیل را دارد.

«مسأله 161» اگر لباسی را در آب کُر یا جاری آب بکشند و بعد مثلاً لجن در آن ببینند، چنانچه احتمال ندهند که آن لجن از رسیدن آب به لباس جلوگیری کرده، آن لباس

پاك است.

«مسأله 162» اگر بعد از آب كشيدين لباس و مانند آن خورده گيل يا اشنان يا پودر و صابون لباسشویی در آن ديده شود، در صورتی كه بدانند كه خورده گيل يا اشنان يا پودر و صابون با آب شسته شده، پاك است ولی اگر آب نجس به باطن گيل يا اشنان يا پودر و صابون رسیده باشد، ظاهر گيل و اشنان يا پودر و صابون پاك و باطن آنها نجس است.

«مسأله 163» هر چیز نجس تا عين نجاست را از آن برطرف نکنند پاك نمی شود، ولی اگر بوي رنگ نجاست در آن مانده باشد اشكال ندارد. پس اگر خون را از لباس برطرف کنند و لباس را آب بكشند و رنگ خون در آن بماند، پاك می باشد، اما چنانچه به واسطه بوي رنگ، احتمال عرفی داده شود كه ذره های نجاست در آن چیز باقی مانده، آن چیز پاك نیست.

«مسأله 164» اگر نجاست بدن را در آب گُر يا جاری برطرف کنند، بدن پاك می شود و بیرون آمدن و دوباره در آب فرورفتن لازم نیست.

«مسأله 165» اگر آب را در دهان بگردانند و آن را به تمام غذای نجسی كه بین دندانها مانده برسانند، آن غذا پاك می شود.

«مسأله 166» اگر موی سر و صورت زیاد باشد و آن را با آب قلیل آب بكشند، پاك می شود و فشار دادن لازم نیست.

«مسأله 167» اگر جایی از بدن یا لباس را با آب قلیل آب بكشند، اطراف آنجا كه متصل به آن است و معمولاً هنگام آب كشيدين آب به آن جا می رسد، چنانچه آبی كه برای پاك شدن محل نجس می ریزند به آن اطراف جاری شود، با پاك شدن جای نجس آنجا نیز پاك می شود. همچنین اگر چیز پاکی را کنار چیز نجس بگذارند و روی هر دو آب بریزند، هر دو پاك می شوند. پس اگر برای آب كشيدين يك انگشت نجس، روی همه انگشتان آب بریزند، بعد از پاك شدن انگشت نجس، تمام انگشتان پاك می شوند.

«مسأله 168» گوشت و دنبه ای كه نجس شده اند و همچنین بدن یا لباسی كه چربی کمی دارند و آن چربی از رسیدن آب به آنها جلوگیری نمی كند، مثل چیزهای دیگر آب

«مسأله 169» اگر ظرف یا بدن نجس باشد و بعد به گونه ای چرب شود که از رسیدن آب به آنها جلوگیری کند، چنانچه بخواهند ظرف و بدن را آب بکشند، باید اول چربی را برطرف کنند تا آب به آنها برسد.

«مسأله 170» اگر چیز نجسی را که عین نجاست در آن نیست يك مرتبه زیر شیری که متصل به کُر است بشویند، پاك می شود؛ و نیز اگر عین نجاست در آن باشد، چنانچه عین نجاست آن، زیر شیر یا به وسیله دیگر برطرف شود و آبی که از آن چیز می ریزد، بویا رنگ یا مزه نجاست به خود نگرفته باشد، با همان مقدار آب شیر پاك می گردد؛ اما اگر آبی که از آن می ریزد، بویا رنگ یا مزه نجاست گرفته باشد، باید به قدری آب از شیر روی آن بریزند تا آبی که از آن جدا می شود، بویا رنگ یا مزه نجاست نداشته باشد.

«مسأله 171» اگر چیزی را آب بکشد و یقین کند پاك شده و بعد شك کند که عین نجاست را از آن برطرف کرده یا نه، چنانچه هنگام آب کشیدن متوجه برطرف کردن عین نجاست بوده باشد، آن چیز پاك است.

«مسأله 172» زمینی که آب روی آن جاری نمی شود، اگر نجس شود با آب قلیل پاك نمی گردد، ولی زمینی که سطح آن از شن یا ریگ است - چون آبی که روی آن می ریزند از آن جدا شده و در شن و ریگ فرو می رود - با آب قلیل پاك می شود، اما زیر ریگها نجس می ماند.

«مسأله 173» اگر زمین سنگ فرش و آجر فرش و زمین سختی که آب در آن فرو نمی رود نجس شود، در صورتی با آب قلیل پاك می گردد که به قدری آب روی آن بریزند که جاری شود، و چنانچه آبی که روی آن ریخته اند از سوراخی بیرون رود، همه زمین پاك می شود، و اگر بیرون نرود، جایی که آنها جمع می شوند نجس می ماند و برای پاك شدن آنها، باید گودالی بکنند که آب در آن جمع شود و بعداً آب را بیرون بیاورند و گودال را با خاک پاك پر کنند.

«مسأله 174» اگر ظاهر سنگ نمك و مانند آن نجس شود، با آب کمتر از کُر نیز

«مسألة 175» اگر از شکر آب شده نجس، قند یا نبات بسازند و در آب کُر یا جاری بگذارند، پاك نمی شود.

2- زمین

«مسألة 176» کف پا و ته کفش نجس با راه رفتن یا مالیدن آن بر روی زمین، با پنج شرط پاك می شود:

اول: زمین پاك باشد. دوم: خشك باشد، ولی چنانچه رطوبت کمی داشته باشد که سرایت نکند، اشکال ندارد. سوم: اگر عین نجس - مثل خون و ادرار - یا چیز متنجس - مثل گلی که نجس شده - در کف پا و زیر کفش باشد، به واسطه راه رفتن یا مالیدن پا به زمین و یا عامل دیگری برطرف شود. چهارم: زمین باید خاک، سنگ، آجر فرش و مانند آنها باشد، و با راه رفتن روی فرش و حصیر، کف پا و زیر کفش نجس پاك نمی شود، ولی با راه رفتن روی سبزه پاك می شود. پنجم: نجاست کف پا یا کفش از زمین به پا یا کفش سرایت کرده باشد، هرچند با غیر راه رفتن حاصل شده باشد.

«مسألة 177» کف پا و زیر کفش نجس به واسطه راه رفتن روی آسفالت پاك می شود؛ ولی با راه رفتن روی زمینی که با چوب فرش شده است، پاك شدن آن محل اشکال است.

«مسألة 178» برای پاك شدن کف پا و زیر کفش، بهتر است پانزده ذراع یا بیشتر راه بروند، اگرچه با کمتر از پانزده ذراع یا با مالیدن پا به زمین نیز نجاست برطرف شود.

«مسألة 179» لازم نیست کف پا و زیر کفش نجس، تر باشد، بلکه اگر خشك نیز باشد با راه رفتن پاك می شود.

«مسألة 180» هنگامی که کف پا یا زیر کفش نجس با راه رفتن پاك شد، مقداری از اطراف آن نیز که معمولاً با گِل آلوده می شود، اگر به زمین برسد یا خاک به آن اطراف برسد، پاك می گردد.

«مسألة 181» کسی که با دست و زانوراه می رود، اگر کف دست یا زانوی او نجس

شود، به وسیله راه رفتن پاك می شود؛ و همچنین است زیر عصا، زیر پای مصنوعی، نعل چهار پایان، چرخ اتومبیل، درشکه و مانند آنها.

«مسأله 182» اگر بعد از راه رفتن، عین نجاست از کف پا یا زیر کفش بر طرف شود، پاك می شوند، اگرچه بو یا رنگ آن باقی مانده باشد؛ و بنا بر احتیاط باید ذره های کوچک نجاست نیز بر طرف شود، ولی باقی ماندن ذرات ریزی که معمولاً با راه رفتن بر طرف نمی شوند مانعی ندارد.

«مسأله 183» داخل کفش و مقداری از کف پا که به زمین نمی رسد، به واسطه راه رفتن پاك نمی شود، و پاك شدن کف جوراب به واسطه راه رفتن محل اشکال است؛ ولی اگر کف جوراب از پوست باشد، به وسیله راه رفتن پاك می شود.

3 - آفتاب

«مسأله 184» آفتاب، زمین و ساختمان و چیزهایی را که مانند در و پنجره در ساختمان به کار برده می شوند و همچنین میخی را که به دیوار کوبیده اند، با چهار شرط پاك می کند:

اول: چیز نجس مرطوب باشد، پس اگر خشك باشد باید به وسیله ای آن را مرطوب کنند تا آفتاب آن را خشك کند. دوم: اگر عین نجاست در آن چیز باشد، پیش از تابیدن آفتاب آن را بر طرف کنند. سوم: چیزی از تابیدن آفتاب جلوگیری نکند، پس اگر آفتاب از پشت پرده یا ابر و مانند اینها بتابد و چیز نجس را خشك کند، آن چیز پاك نمی شود؛ ولی اگر ابر و مانند آن به قدری نازك باشد که از تابیدن آفتاب جلوگیری نکند، اشکال ندارد؛ و اگر از پشت شیشه بتابد، پاك شدن آن محل اشکال است؛ و انعکاس آفتاب به وسیله آینه چیز نجس را پاك نمی کند. چهارم: آفتاب به تنهایی چیز نجس را خشك کند، پس اگر چیز نجس به واسطه باد و آفتاب خشك شود، پاك نمی گردد، ولی اگر باد به قدری کم باشد که نگویند به خشك شدن چیز نجس کمک کرده، اشکال ندارد.

«مسأله 185» همان گونه که ظاهر ساختمان، زمین، دیوار و مانند آنها با تابش آفتاب

پاك می شود، باطن آنها که به آنها متصل است نیز پاك می شود، به شرط آن که ظاهر و باطن در يك مرتبه تابش آفتاب با هم خشك شوند، پس اگر يك مرتبه آفتاب بر زمین و ساختمان نجس بتابد و روی آن را خشك کند و مرتبه دیگر زیر آن را خشك نماید، فقط روی آن پاك می شود و زیر آن نجس می ماند؛ همچنین باید ما بین سطح زمین یا ساختمان که آفتاب به آن می تابد با داخل آن، هوا یا جسم پاك دیگری فاصله نباشد، وگرنه قسمت داخل آن پاك نمی شود.

«مسأله 186» گیاهان و درختان و برگ و میوه آنها مادامی که قطع نشده اند به واسطه آفتاب پاك می شوند، ولی حصیر نجس بنا بر احتیاط به واسطه آفتاب پاك نمی شود.

«مسأله 187» اگر آفتاب به زمین نجس بتابد سپس انسان شك کند که زمین هنگام تابیدن آفتاب مرطوب بوده یا نه یا رطوبت آن به واسطه آفتاب خشك شده یا نه و همچنین اگر شك کند که پیش از تابش آفتاب، عین نجاست از آن برطرف شده یا نه یا شك کند که چیزی مانع تابش آفتاب بوده یا نه، آن زمین پاك نمی شود.

«مسأله 188» اگر دو طرف دیوار نجس باشد و آفتاب به يك طرف آن بتابد، طرفی که آفتاب به آن نتابیده پاك نمی شود.

4 - استحاله

«مسأله 189» اگر جنس چیزی به گونه ای تغییر کند که تبدیل به جنس دیگری گردد، می گویند «استحاله» شده است و اگر جنس چیز نجس یا متنجسی به گونه ای تغییر کند که به صورت چیز پاکی در آید، به سبب استحاله پاك می شود؛ مثل آن که سگ در نمکزار فرورود و تبدیل به نمک شود یا چوب نجسی بسوزد و خاکستر گردد؛ ولی اگر جنس آن عوض نشود - مثل آن که گندم نجس را آرد کنند یا با آرد نجس نان بپزند - پاك نمی شود.

«مسأله 190» کوزه گلی و مانند آن که از گِل نجس ساخته شده، نجس است و باید از ذغالی که از چوب نجس درست شده اجتناب نمایند.

«مسأله 191» چیز نجسی که معلوم نیست استحاله شده یا نه، نجس است.

«مسألة 192» اگر شراب بخودی خود یا به واسطه آن که چیزی مثل سرکه و نمک در آن ریخته اند سرکه شود، پاک می گردد.

«مسألة 193» شرابی که از انگور نجس درست می کنند، بنا بر احتیاط با سرکه شدن پاک نمی شود، بلکه اگر نجاستی نیز از خارج به شراب برسد، احتیاط واجب آن است که بعد از سرکه شدن نیز از آن اجتناب نمایند.

«مسألة 194» سرکه ای که از انگور و کشمش و خرما ی نجس درست می کنند، نجس است و اگر پیش از تبدیل شدن به سرکه، به شراب تبدیل شوند نیز بنا بر احتیاط با سرکه شدن پاک نمی شوند.

«مسألة 195» اگر پوشال ریز انگور یا خرما داخل آنها باشد و از آنها سرکه بریزند، اشکالی ندارد؛ ولی احتیاط آن است که پیش از آن که خرما و کشمش و انگور سرکه شوند، خیار و بادنجان و مانند آن را در آنها نریزند.

5 - کم شدن دو سوم آب انگور

«مسألة 196» آب انگوری که به وسیله آتش و مانند آن - مثل وسایل برقی - جوشیده، پیش از آن که ثلثان شود (یعنی دو قسمت آن تبخیر شود و یک قسمت آن باقی بماند) نجس نیست، ولی خوردن آن حرام است و با ثلثان شدن، خوردن آن حلال می شود؛ ولی اگر ثابت شود که مست کننده است، حرام و نجس می باشد؛ و اگر خود بخود جوش آمده باشد، خوردن آن حرام بوده و بنا بر احتیاط واجب نجس است و فقط با سرکه شدن پاک و حلال می شود.

«مسألة 197» اگر در یک خوشه غوره یک یا دو دانه انگور باشد، چنانچه به آبی که از آن خوشه گرفته می شود آبغوره بگویند و اثری از شیرینی در آن نباشد و بجوشد، پاک و خوردن آن حلال است.

«مسألة 198» اگر چیزی که معلوم نیست غوره است یا انگور جوش بیاید، حرام نمی شود.

«مسأله 199» اگر خون بدن انسان یا حیوانی که خون جهنده دارد (یعنی حیوانی که وقتی رگ آن را می برند، خون از آن جستن می کند) به بدن حیوانی که خون جهنده ندارد منتقل شود و خون آن حیوان حساب شود، پاك می گردد، و این را «انتقال» می گویند؛ اما خونی که زالو از انسان می مکد، چون به آن خون زالو گفته نمی شود و خون انسان محسوب می شود، نجس می باشد.

«مسأله 200» اگر کسی پشه ای را که به بدنش نشسته بکشد و نداند خونی که از پشه بیرون آمده، از او مکیده یا از خود پشه می باشد و همچنین اگر بداند از او مکیده، ولی جزء بدن پشه حساب شود، آن خون پاك است؛ اما اگر فاصله بین مکیدن خون و کشتن پشه به قدری کم باشد که بگویند خون انسان است، نجس است.

7 - اسلام

«مسأله 201» اگر کافر شهادتین، یعنی «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ» بگوید، مسلمان می شود و از آن پس، بدن، آب دهان، آب بینی و عرق او پاك است؛ ولی اگر هنگام مسلمان شدن عین نجاست به بدن او بوده باشد، باید آن را برطرف کند و جای آن را آب بکشد و اگر پیش از مسلمان شدن عین نجاست برطرف شده باشد، احتیاط واجب آن است که جای آن را آب بکشد.

«مسأله 202» اگر هنگامی که کافر بوده، لباس او با رطوبت به بدنش رسیده باشد و آن لباس در هنگام مسلمان شدن در بدن او نباشد، آن لباس نجس است، بلکه اگر در بدن او باشد نیز بنا بر احتیاط واجب باید از آن اجتناب کند.

«مسأله 203» اگر کافر شهادتین بگوید و انسان نداند قلباً مسلمان شده یا نه، و یا این که بداند قلباً مسلمان نشده ولی چیزی که منافی اظهار شهادتین باشد از او سر نزده باشد، مسلمان و پاك است.

«مسأله 204» تبعیت آن است که چیز نجسی به واسطهٔ پاك شدن چیز نجس دیگر پاك شود.

«مسأله 205» اگر شراب سرکه شود، ظرف آن نیز تا جایی که شراب به هنگام جوش آمدن به آنجا رسیده بوده، پاك می شود و پارچه و چیزی هم که معمولاً روی آن می گذارند، اگر با رطوبت شراب نجس شده باشد، پاك می گردد، بلکه اگر هنگام جوشیدن، سرریز شده و پشت ظرف به آن آلوده شود، بعد از سرکه شدن، پشت ظرف نیز پاك می شود.

«مسأله 206» تخته یا سنگی که روی آن میّت را غسل می دهند و پارچه ای که با آن عورت میّت را می پوشانند و دست کسی که او را غسل می دهد و همینطور کیسه و صابونی که با آن میّت شسته می شود و تا انتهای غسل های سه گانه به کار برده می شوند، بعد از تمام شدن غسل پاك می شوند.

«مسأله 207» کسی که چیزی را با دست خود آب می کشد، اگر دست و آن چیز با هم آب کشیده شوند، بعد از پاك شدن آن چیز، دست او هم پاك می شود.

«مسأله 208» فرزندان نابالغ کفار، پس از اسلام آوردن پدر یا مادر خود، محکوم به اسلام بوده و به تبعیت آنان پاك می شوند، ولی قبل از اسلام آوردن پدر یا مادر حکم کافر را دارند؛ مگر این که خود آنها ممیز و اهل فکر و تشخیص بوده و در این جهت تابع پدر و مادر نباشند.

«مسأله 209» اگر لباس و مانند آن را با آب قلیل آب بکشند و به اندازه معمول فشار دهند تا آبی که روی آن ریخته اند جدا شود، رطوبتی که در آن می ماند پاك است.

«مسأله 210» قطره های آبی که پس از آب کشیدن ظرف نجس با آب قلیل و بعد از جدا شدن آبی که برای پاك شدن روی آن ریخته اند، در آن باقی می ماند پاك است.

9 - برطرف شدن عین نجاست

«مسأله 211» اگر بدن حیوان با عین نجس - مثل خون - یا متنجس - مثل آب نجس - آلوده شود، چنانچه آنها برطرف شوند، بدن آن حیوان نیز پاک می شود.

«مسأله 212» اگر باطن بدن انسان مانند داخل دهان و بینی با عین نجاست و یا چیز متنجس آلوده شود، بر طرف کردن آن چیز نجس یا متنجس کافی است و آب کشیدن باطن بدن لازم نیست؛ ولی چنانچه قسمتی از آنها که معمولاً دیده می شود، آلوده شده باشد، بنابر احتیاط واجب باید پس از بر طرف کردن آن چیز نجس یا متنجس آن قسمت آب کشیده شود.

«مسأله 213» اگر چیزی مانند انگشتان دست، دندان مصنوعی، موادی که دندان را با آن پر می کنند، باقی مانده غذا و یا هر جسم خارجی دیگر، در باطن بدن (مانند داخل دهان یا بینی) با نجاست تماس پیدا کند، چنانچه برخورد با نجاست در قسمت هایی از باطن باشد که معمولاً دیده می شود، بنابر احتیاط واجب باید آن را آب کشید و چنانچه در قسمت هایی باشد که معمولاً دیده نمی شود - مانند انتهای دهان - در صورتی که عین نجاست در آن جسم خارجی نباشد، آب کشیدن آن لازم نیست.

«مسأله 214» اگر جایی که انسان نمی داند ظاهر بدن است یا باطن آن با نجاست تماس پیدا کند، بنابر احتیاط واجب باید آن را آب بکشد؛ ولی اگر نداند قسمتی که جزء باطن بدن است، از قسمت هایی است که معمولاً دیده نمی شود یا نه، آب کشیدن آن لازم نیست.

«مسأله 215» اگر گرد و خاک نجس به لباس، فرش و مانند آن بنشیند، چنانچه هر دو خشک باشند نجس نمی شوند و بر طرف کردن گرد و خاک کافی است و شستن لازم نیست؛ ولی اگر گرد و خاک یا لباس، فرش و مانند آن مرطوب باشد، باید محل نشستن گرد و خاک را آب بکشند.

10 - استبراء حیوان نجاستخوار

«مسأله 216» ادرار و مدفوع حیوانی که به خوردن مدفوع انسان عادت کرده نجس

است و اگر بخواهند پاك شود، باید آن را استبراء کنند، یعنی تا مدتی که بعد از آن مدّت دیگر به آن نجاستخوار نمی گویند، نگذارند نجاست بخورد و بنابر احتیاط واجب باید شتر نجاستخوار را چهل روز، گاو را بیست روز، گوسفند را ده روز، مرغابی را پنج روز و مرغ خانگی را سه روز از خوردن نجاست باز دارند.

11 - غایب شدن مسلمان

«مسأله 217» اگر شخصی بداند که بدن یا لباس مسلمانی یا چیز دیگری مانند ظرف و فرش که در اختیار آن مسلمان است نجس شده و سپس آن مسلمان غایب گردد و آن شخص احتمال بدهد که او آن چیز را آب کشیده، آن چیز برای آن شخص پاك است؛ ولی احتیاط واجب این است که چهار شرط ذیل نیز مراعات شود:

اول: آن که آن مسلمان بداند که آن چیز با چیزی که در نظر آن شخص نجس است، برخورد کرده است.

دوم: آن که آن مسلمان نیز آن چیز را نجس بداند.

سوم: آن که آن مسلمان آن چیز را در موردی که طهارت شرط آن است به کار ببرد، مثل این که با آن لباس نماز بخواند و یا در آن ظرف غذا بخورد.

چهارم: آن که آن مسلمان بداند موردی که آن چیز را در آن به کار می برد، مشروط به طهارت آن چیز است، مثلاً بداند که نماز را باید در لباس پاك بخواند.

راه هایی که پاك شدن چیز نجس با آنها ثابت می شود

«مسأله 218» پاك شدن چیز نجس با چند راه ثابت می شود:

اول: این که خود انسان یقین یا اطمینان پیدا کند چیزی که نجس بوده، پاك شده است.

دوم: این که دو نفر عادل خبر دهند که آن را تطهیر کرده اند و یا خبر از امری دهند که به واسطه آن امر، چیز نجس در نظر انسان پاك می شود، مثل این که خبر از ریزش باران بر روی چیز نجس بدهند.

ص: 42

سوم: این که کسی که آن چیز نجس در دست او بوده، بگوید: «آن چیز را آب کشیدم یا آن چیز پاک شده» و لازم نیست که آن شخص عادل باشد، ولی نباید متهم به بی‌مبالاتی در مورد طهارت و نجاست باشد.

چهارم: این که مسلمانی آن را آب بکشد، اگرچه معلوم نباشد که درست آب کشیده یا نه.

پنجم: این که مسلمانی که آن چیز متعلق به او بوده، با شرایطی که گفته شد، غایب شود.

«مسأله 219» اگر انسان حالی دارد که در آب کشیدن چیز نجس یقین پیدا نمی‌کند، نباید به حال خود اعتنا کند و باید مانند مردم معمولی رفتار نماید؛ یعنی چیزی را که آنها پاک می‌دانند، پاک بداند.

احکام ظرفها

«مسأله 220» خوردن و آشامیدن از ظرفی که از پوست سگ، خوک یا مردار ساخته شده، حرام است و نباید آن ظرف را در وضو گرفتن و غسل کردن و نیز در کارهایی که باید با چیز پاک انجام داد به کار برند؛ بلکه احتیاط مستحب آن است که از چرم سگ، خوک و مردار در هیچ کاری استفاده نکنند.

«مسأله 221» استفاده کردن از ظرف طلا و نقره در خوردن، آشامیدن، وضو گرفتن، غسل کردن، تطهیر نجاسات و امثال آنها حرام است و احتیاط واجب این است که از آنها در زینت اطاق نیز استفاده نشود، و نگاه داشتن آنها نیز خالی از اشکال نیست.

«مسأله 222» ساختن ظرف طلا و نقره و مزدی که برای آن می‌گیرند احتیاطاً حرام است.

«مسأله 223» خرید و فروش ظرف طلا و نقره و پول و عوضی که فروشنده می‌گیرد احتیاطاً حرام است.

«مسأله 224» اگر گیره استکان از طلا یا نقره ساخته شده باشد و بعد از برداشتن استکان به آن ظرف گفته شود، استعمال آن چه به تنهایی و چه با استکان حرام است و

اگر به آن ظرف گفته نشود، استعمال آن مانعی ندارد.

«مسأله 225» استعمال ظرفی که روی آن آب طلا یا آب نقره داده اند، اشکال ندارد؛ اگرچه استعمال ظرفی که روی آن آب نقره داده اند، مکروه است؛ بلکه بنابر احتیاط واجب آب خوردن از آن با دهان نهادن بر جایی که با نقره پوشانده شده، جایز نیست.

«مسأله 226» اگر فلزی را با طلا یا نقره مخلوط کنند و ظرف بسازند، چنانچه مقدار آن فلز به قدری زیاد باشد که به آن ظرف، ظرف طلا یا نقره نگویند، استعمال آن مانعی ندارد.

«مسأله 227» اگر غذایی را که در ظرف طلا و نقره است به منظور پرهیز از حرام در ظرف دیگری بریزند، این استعمال اشکال ندارد؛ ولی اگر بخواهند در ظرف دوم غذا بخورند، چنانچه خالی کردن ظرف طلا و نقره به این خاطر نباشد که غذا خوردن از ظرف طلا و نقره جایز نیست، این استعمال حرام می باشد.

«مسأله 228» استعمال بادگیر قلیان، غلاف شمشیر و کارد، اگر از طلا یا نقره باشند، اشکال ندارد؛ ولی احتیاط واجب این است که چیزهایی مثل عطردان، سرمه دان، قاب قرآن و مانند آنها، از طلا و نقره نباشند.

«مسأله 229» استعمال ظرف طلا یا نقره برای خوردن و آشامدن و یا استعمالات دیگر، در حال ناچاری اشکال ندارد؛ بلکه در صورتی که ناچار شود که دست یا صورت یا بدن خود را با آبی که در ظرف طلا یا نقره است بشوید، می تواند آنها را به نیت وضو یا غسل بشوید؛ ولی اگر اضطراری به شستن اعضای وضو یا غسل با آن آب نداشته باشد، نمی تواند با آن وضو گرفته و یا غسل کند، بلکه باید تیمم نماید.

«مسأله 230» استعمال ظرفی که معلوم نیست از طلا و نقره است یا از چیز دیگر، اشکال ندارد.

احکام تَخَلِّي

اشاره

(دفع ادرار و مدفوع)

«مسأله 231» واجب است انسان هنگام تَخَلِّي و مواقع دیگر، عورت خود را از

مردان و زنانی که مکلفند، اگرچه مثل خواهر، برادر و یا مادر به او محرم باشند و همچنین از دیوانه ممیز و بچه های ممیز که خوب و بد را می فهمند، بپوشاند ولی زن و شوهر لازم نیست عورت خود را از یکدیگر بپوشانند.

«مسأله 232» لازم نیست با چیز مخصوصی عورت خود را بپوشاند و اگر مثلاً با دست نیز آن را بپوشاند، کافی است.

«مسأله 233» انسان نباید در حال تخلی به گونه ای بنشیند که بگویند رو یا پشت به قبله نشسته است.

«مسأله 234» اگر هنگام تخلی رو به قبله یا پشت به قبله باشد و عورت خود را از قبله برگرداند، بنا بر احتیاط کفایت نمی کند؛ و اگر رو به قبله یا پشت به قبله نباشد، احتیاط واجب آن است که عورت خود را رو یا پشت به قبله ننماید.

«مسأله 235» در هنگام استبراء و تطهیرِ مخرجِ ادرار و مدفوع، رو یا پشت به قبله بودن اشکالی ندارد، هرچند بهتر است که در این حالت نیز رو یا پشت به قبله نشیند.

«مسأله 236» اگر برای آن که نامحرم او را بنیند مجبور شود رو یا پشت به قبله بنشیند، باید رو یا پشت به قبله بنشیند؛ و نیز اگر به دلیل دیگری ناچار باشد که رو یا پشت به قبله بنشیند مانعی ندارد.

«مسأله 237» احتیاط مستحب آن است که بچه را در وقت تخلی رو یا پشت به قبله نشانند و اگر خود بچه بنشیند نیز جلوگیری از او واجب نیست.

«مسأله 238» در چهار جا تخلی حرام است:

اول: در کوچه های بن بست و مانند آن در صورتی که صاحبان آن اجازه نداده باشند.

دوم: در ملك کسی که اجازه تخلی نداده است. سوم: در جایی که برای عده مخصوصی وقف شده است، مثل بعضی از مدرسه ها. چهارم: روی قبر مؤمنین در صورتی که بی احترامی به آنان باشد؛ و یا در هر جایی که موجب بی احترامی به مقدسات دینی گردد.

«مسأله 239» در سه صورت، مخرج مدفوع فقط با آب پاك می شود:

اول: آن که همراه مدفوع، نجاست دیگری مثل خون بیرون آمده باشد. دوم: آن که نجاستی از خارج به مخرج مدفوع رسیده باشد. سوم: آن که اطراف مخرج بیشتر از مقدار معمول آلوده شده باشد. در غیر این سه صورت می شود مخرج را با آب شست و یا به دستوری که بعداً گفته می شود، با پارچه و سنگ و مانند آنها پاک کرد، اگرچه شستن با آب بهتر است.

«مسأله 240» مخرج ادرار با غیر آب پاک نمی شود و اگر با آب جاری یا کُر، یک مرتبه بشویند کافی است؛ ولی احتیاط واجب آن است که با آب قلیل، دو مرتبه بشویند و چنانچه بول کسی از غیر مجرای طبیعی خارج شود، اگر بخواهد محلّ خروج ادرار را با آب قلیل بشوید، باید دو مرتبه آن را بشوید.

«مسأله 241» اگر مخرج مدفوع را با آب بشویند، باید چیزی از مدفوع در آن نماند، ولی باقی ماندن رنگ و بوی آن مانعی ندارد و اگر در مرتبه اول به گونه ای شسته شود که ذره ای از مدفوع در آن نماند، دوباره شستن لازم نیست.

«مسأله 242» هرگاه با سنگ و کلوخ و مانند اینها مدفوع را از مخرج برطرف کنند، محلّ پاک می شود و باقی ماندن اثری از آن که معمولاً جز با آب پاک نمی شود، اشکال ندارد.

«مسأله 243» لازم نیست با سه سنگ یا پارچه مخرج را پاک کنند، بلکه با اطراف یک سنگ یا یک پارچه هم کافی است، اما مراعات سه مرتبه احتیاطاً لازم است هرچند با کمتر از آن نیز محلّ پاک شود و اگر با سه مرتبه پاک نشود، باید به قدری ادامه دهد که محلّ پاک شود و اگر با استخوان و سرگین محلّ را پاک کند، پاک شدن آن، محلّ اشکال است؛ و اگر با چیزهایی که احترام آنها لازم است خود را پاک کند، معصیت کرده است و حتی گاهی موجب کفر می شود، ولی مخرج پاک می گردد.

«مسأله 244» اگر شك کند که مخرج را تطهیر کرده یا نه - اگرچه همیشه بعد از ادرار یا مدفوع فوراً تطهیر می کرده - باید خود را تطهیر نماید.

«مسأله 245» اگر بعد از نماز شك کند که قبل از نماز مخرج را تطهیر کرده یا نه، نمازی که خوانده صحیح است، ولی برای نمازهای بعد باید تطهیر کند.

«مسألة 246» استبراء عمل مستحبی است که مردها بعد از بیرون آمدن ادرار انجام می دهند و هدف از انجام آن خارج کردن ادرار باقی مانده در مجرای ادرار و اطمینان از پاکی آن می باشد؛ و دارای اقسامی است، بهترین آنها این است که بعد از قطع شدن ادرار، اگر مخرج مدفوع نجس شده، اول آن را تطهیر کنند و بعد سه دفعه با انگشت میانه دست چپ از مخرج مدفوع تا بیخ آلت بکشند و بعد شست را روی آلت و انگشت پهلوی شست را زیر آن بگذارند و سه مرتبه تا ختنه گاه بکشند و پس از آن، سه مرتبه سر آلت را فشار دهند.

«مسألة 247» آبی که گاهی بعد از ملاعبه و تحریک شهوت جنسی از انسان خارج می شود و به آن «مُدَى» می گویند، پاک است و نیز آبی که گاهی بعد از خروج منی بیرون می آید و به آن «وَدَى» گفته می شود و آبی که گاهی بعد از ادرار بیرون می آید و به آن «وَدَى» می گویند، پاک است و چنانچه انسان بعد از ادرار استبراء کند و بعد از آن آبی از او خارج شود و شك کند که ادرار است یا یکی از اینها، پاک می باشد.

«مسألة 248» اگر انسان شك کند استبراء کرده یا نه و رطوبتی از او بیرون آید که نداند پاک است یا نه، نجس می باشد و چنانچه وضو گرفته باشد، وضویش باطل می شود؛ ولی اگر شك کند استبرایی که کرده درست بوده یا نه و رطوبتی از او بیرون آید که نداند پاک است یا نه، پاک می باشد و وضو را نیز باطل نمی کند.

«مسألة 249» کسی که استبراء نکرده، اگر به واسطه آن که مدتی از ادرار کردن او گذشته، یقین کند که ادرار در مجرا نمانده است و رطوبتی ببیند و شك کند که پاک است یا نه، آن رطوبت پاک می باشد و وضو را نیز باطل نمی کند.

«مسألة 250» اگر انسان بعد از ادرار استبراء کند و وضو بگیرد، چنانچه بعد از وضو رطوبتی ببیند که بداند یا ادرار است یا منی، واجب است غسل کرده و وضو نیز بگیرد، ولی اگر وضو نگرفته باشد، فقط گرفتن وضو کافی است.

«مسألة 251» برای زن استبراء از ادرار نیست و اگر رطوبتی ببیند و شك کند که پاک

است یا نه، پاك می باشد و وضو و غسل او نیز باطل نمی شود.

«مسأله 252» ادرار کردن پس از خارج شدن منی که به آن استبرای از منی می گویند، موجب پاکسازی مجرای ادرار از منی می شود و اگر کسی بدون استبراء از منی غسل کند و پس از غسل رطوبتی مشکوک در خود بیابد و احتمال دهد که منی باشد، باید دوباره غسل نماید.

مستحبات و مکروهات تخلی

«مسأله 253» مستحب است در هنگام تخلی (دفع ادرار و مدفوع) جایی بنشیند که کسی او را نبیند و هنگام وارد شدن به مکان تخلی، اول پای چپ و هنگام بیرون آمدن، اول پای راست را بگذارد. همچنین مستحب است در حال تخلی سر را بپوشاند و سنگینی بدن را بر روی پای چپ بیندازد.

«مسأله 254» نشستن روبروی خورشید و ماه در حال تخلی مکروه است، ولی اگر عورت خود را به وسیله ای - حتی با دست - بپوشاند مکروه نیست. همچنین در حال تخلی نشستن روبروی باد و در جاده، خیابان، کوچه، در خانه و هر جایی که محل عبور و مرور باشد مکروه است، بلکه در بعضی از شرایط حرام می باشد. همچنین تخلی در زیر درختی که میوه می دهد و چیز خوردن و توقف زیاد و تطهیر کردن با دست راست و حرف زدن در حال تخلی، مکروه می باشد، ولی اگر ذکر خدا بگوید یا ناچار باشد که صحبت کند، اشکال ندارد.

«مسأله 255» ایستاده ادرار کردن و ادرار کردن در زمین سخت و سوراخ جانوران و در آب، خصوصاً آب راکد و بالاخص به هنگام شب، مکروه است.

«مسأله 256» خودداری کردن از دفع ادرار و مدفوع، مکروه است و اگر ضرر قابل توجهی داشته باشد، حرام است.

«مسأله 257» مستحب است انسان پیش از نماز و پیش از خواب و پیش از جماع و بعد از بیرون آمدن منی، ادرار کند.

«مسأله 258») وضو عملی است شامل شستن و مسح کردن برخی از اعضای بدن که انسان به دستور خداوند متعال و برای تقرّب به او انجام می دهد و خود به تنهایی عبادت و مستحب و موجب تطهیر قلب است و طهارت حاصل از وضو از شرایط صحت نماز و طواف است.

«مسأله 259») در وضو واجب است صورت و دستها را بشویند و جلوی سر و روی پاها را مسح کنند.

«مسأله 260») وضو را می توان به صورت ترتیبی یا ارتماسی انجام داد. وضوی ترتیبی آن است که آب را روی صورت و هر يك از دستها بریزد و به ترتیبی که گفته خواهد شد از بالا به پایین بشوید؛ ولی وضوی ارتماسی به نحوی که در مسأله 286 خواهد آمد، انجام می شود.

احکام شستن صورت و دست ها

«مسأله 261») درازای صورت را باید از بالای پیشانی - جایی که معمولاً موی سر می روید - تا آخر چانه شست و پهنای آن به مقداری که بین انگشت وسط و شست قرار می گیرد، باید شسته شود و اگر مختصری از این مقدار را نیز نشوید، وضو باطل است و برای آن که یقین کند این مقدار کاملاً شسته شده، باید کمی از اطراف آن را نیز بشوید.

«مسأله 262») اگر صورت یا دست کسی کوچکتر یا بزرگ تر از معمول مردم باشد، به طوری که فاصله بین انگشت وسط و شست او بیشتر و یا کمتر از مقدار معمول را بر روی صورت او فرا بگیرد، باید ملاحظه کند که افراد معمولی چه مقدار از صورت خود را می شویند و او نیز همان مقدار را بشوید. همچنین اگر در پیشانی او مورویده یا جلوی سر او مو نداشته باشد، باید به اندازه معمول پیشانی را بشوید.

«مسأله 263») اگر احتمال دهد چرك یا چیز دیگری در ابروها و گوشه های چشم و لب او هست که نمی گذارد آب به آنها برسد، چنانچه احتمال او در نظر مردم بجا باشد،

باید پیش از وضو واریسی کند که اگر مانعی هست برطرف نماید.

«مسأله 264» اگر پوست صورت از بین مو پیدا باشد، باید آب را به پوست برساند و اگر پیدا نباشد، شستن ظاهر مو کافی است و رساندن آب به زیر آن لازم نیست.

«مسأله 265» اگر شك کند که پوست صورت از بین موها پیدا است یا نه، باید آب را به پوست صورت برساند و بنا بر احتیاط واجب مو را هم بشوید.

«مسأله 266» شستن داخل بینی و مقداری از لب و چشم که در وقت بستن دیده نمی شوند واجب نیست، ولی برای آن که یقین کند از جاهایی که باید شسته شود چیزی باقی نمانده، واجب است مقداری از آنها را نیز بشوید و کسی که نمی دانسته باید این مقدار را بشوید، اگر نداند در وضوهای که گرفته این مقدار را شسته یا نه، چنانچه وقت نماز گذشته باشد، نمازهایی که خوانده صحیح است، اما اگر وقت باقی باشد، باید وضو بگیرد و نماز را اعاده کند و نمازهای بعدی را نیز نمی تواند با این وضو بخواند و باید دوباره وضو بگیرد.

«مسأله 267» برای شستن صورت باید آب را از بالا به سمت پایین بر روی آن جاری کرد و احتیاط واجب آن است که شستن صورت را از پیشانی شروع و در چانه تمام نماید. برای شستن دست ها نیز باید آنها را از آرنج به سمت سر انگشتان بشوید و اگر صورت یا دست ها را از پایین به بالا بشوید، وضو باطل است.

«مسأله 268» اگر دست را تر کند و به صورت و دستها بکشد، چنانچه رطوبت دست به قدری باشد که به واسطه کشیدن دست، آب کمی بر آنها جاری شود و عرفاً بگویند که دست یا صورت را شسته است، کافی است.

«مسأله 269» بعد از شستن صورت باید دست راست و بعد از آن دست چپ را از آرنج تا سر انگشتان بشوید.

«مسأله 270» برای آن که یقین کند آرنج را کاملاً شسته، باید مقداری بالاتر از آرنج را نیز بشوید.

«مسأله 271» کسی که پیش از شستن صورت دستهای خود را از مچ تا سر انگشتان

شسته، در هنگام وضو باید دستها را تا سر انگشتان بشوید و اگر فقط تا مچ بشوید، وضوی او باطل است.

«مسأله 272» در وضو، شستن صورت و دستها در مرتبه اول واجب، در مرتبه دوم جایز و در مرتبه سوم و بیشتر از آن حرام می باشد و مقصود از يك بار شستن این است که يك بار تمام عضو به قصد وضو شسته شود و اگر با يك مشت آب، تمام عضو شسته شود و آن را به قصد وضو بریزد، يك مرتبه حساب می شود، چه قصد بکند که با آن آب يك مرتبه عضو را بشوید و چه قصد نکند.

احکام مسح سر و پا

«مسأله 273» بعد از شستن هر دو دست، باید جلوی سر را با کف دست مسح کند و بنابر احتیاط واجب باید مسح سر با دست راست باشد و بنابر احتیاط مستحب باید دست را از بالا به پایین بکشد.

«مسأله 274» يك قسمت از چهار قسمت سر که بالای پیشانی و روی سر است جای مسح می باشد و هر جای این قسمت را به هر اندازه مسح کند کافی است، اگرچه احتیاط مستحب آن است که از درازا به اندازه درازای يك انگشت و از پهنا به اندازه پهنای سه انگشت بسته، مسح نماید.

«مسأله 275» لازم نیست مسح سر بر پوست آن باشد بلکه بر موی جلوی سر نیز صحیح است؛ ولی کسی که موی جلوی سر او به اندازه ای بلند است که اگر مثلاً شانه کند به صورتش می ریزد یا به جاهای دیگر سر می رسد، باید بیخ موها را مسح کند یا فرق سر را باز کرده پوست سر را مسح نماید و اگر موهایی را که به صورت می ریزند یا به جاهای دیگر سر می رسند جلوی سر جمع کند و بر آنها مسح نماید یا بر موی جاهای دیگر سر که جلوی آن آمده مسح کند، مسح او باطل است.

«مسأله 276» بعد از مسح سر باید با رطوبت آب وضو که در دست مانده، روی پاها را از سر انگشتان تا برآمدگی روی پا مسح کند و احتیاط مستحب آن است که تا مفصل پا

را مسح نماید.

«مسألة 277» پهنای مسح پا بنا بر احتیاط باید به اندازه سه انگشت بسته باشد، ولی بهتر آن است که با تمام کف دست، تمام روی پا را مسح کنند.

«مسألة 278» اگر برای مسح پا همه دست را روی پا بگذارد و کمی بکشد صحیح است.

«مسألة 279» در مسح سر و روی پاها باید دست را روی آنها بکشد و اگر دست را نگهداشته و سر یا پا را به آن بکشد، وضوی او باطل است؛ ولی اگر هنگامی که دست را می کشد سر یا پا مختصری حرکت کند، اشکال ندارد.

«مسألة 280» جای مسح باید خشک باشد و اگر به قدری مرطوب باشد که رطوبت کف دست به آن اثر نکند، مسح باطل است؛ ولی اگر رطوبت آن به قدری کم باشد که رطوبتی که بعد از مسح در آن دیده می شود را فقط از رطوبت کف دست بدانند، اشکال ندارد.

«مسألة 281» بعد از تمام شدن شستن دست چپ، نباید آبی از خارج به کف دست ها برسد و مسح باید با رطوبت باقی مانده در کف دست انجام گیرد و احتیاط واجب این است که از بقیه اعضای وضو نیز رطوبتی به کف دست ها نرسد و اگر برای مسح، رطوبتی در کف دست نمانده باشد، احتیاط واجب آن است که از ریش و ابرو و مژگانی که داخل در حد صورتند رطوبت گرفته و با آن مسح نماید.

«مسألة 282» اگر رطوبت کف دست فقط به اندازه مسح سر باشد، می تواند سر را با همان رطوبت مسح کند و برای مسح پاها از ریش و ابرو و مژگانی که داخل در حد صورتند، رطوبت بگیرد.

«مسألة 283» اگر پس از مسح، شك کند که مسح را صحیح انجام داده یا نه، می تواند جای مسح را خشک کرده و دوباره مسح نماید.

«مسألة 284» مسح کردن از روی جوراب و کفش باطل است، ولی اگر به واسطه سرمای شدید یا ترس از دزد و درنده و مانند اینها نتواند کفش یا جوراب را بیرون آورد،

مسح کردن بر آنها اشکال ندارد و اگر روی کفش نجس باشد، باید چیز پاکی بر آن بیندازد و بر آن چیز مسح کند.

«مسألة 285» اگر بر روی پا نجاستی که از ناحیه جراحی محلّ مسح نیست، وجود داشته باشد و نتواند برای مسح آن را آب بکشد، باید تیمّم کند.

وضوی ارتماسی

«مسألة 286» در وضوی ارتماسی، انسان می تواند تنها صورت را به قصد وضو با مراعات شستن از بالا از طرف پیشانی در آب فرو برد، ولی مسح سر و پاها با رطوبت دست در وضوی ارتماسی اشکال دارد، بنابر این می توان در شستن دست راست آن را به قصد وضوی ارتماسی از طرف آرنج در آب فرو برد و در شستن دست چپ، آن را نیز به نحو ارتماسی در آب فرو برد ولی قسمتی از کف دست را باقی گذاشت و آن را با دست راست به صورت ترتیبی شست و در این صورت مسح با رطوبت باقی مانده در دست اشکال ندارد. در وضوی ارتماسی از ابتدای فرو بردن صورت و دست ها در آب تا خروج آنها، باید قصد شستن به نیت وضو داشته باشد و کفایت قصد وضوی ارتماسی در حال بیرون آوردن صورت و دست محلّ اشکال است.

«مسألة 287» اگر برخی از اعضای وضو را به نحوی که گفته شد با وضوی ارتماسی و برخی دیگر را با وضوی ترتیبی بشوید، اشکالی ندارد.

دعاهایی که خواندن آنها هنگام وضو گرفتن مستحب است

«مسألة 288» کسی که وضو می گیرد، مستحب است هنگامی که نگاهش به آب می افتد، بگوید: «بِسْمِ اللَّهِ وَاللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ الْمَاءَ طَهُورًا وَلَمْ يَجْعَلْهُ نَجْسًا» یعنی:

«با نام خدا آغاز می کنم و با کمک از او وضو می گیرم، همه حمد و سپاس از آن خدایی است که آب را پاکیزه قرار داده و آن را نجس قرار نداده است» و هنگامی که پیش از وضو دست خود را می شوید، بگوید: «اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مِنَ التَّوَّابِينَ وَاجْعَلْنِي مِنَ الْمُتَطَهِّرِينَ» یعنی:

«خدایا مرا از توبه کنندگان و پاک شوندگان قرار بده» و در وقت مضمضه کردن (یعنی آب در دهان گرداندن) بگوید: «اللَّهُمَّ لَقْنِي حُجَّتِي يَوْمَ أَلْقَاكَ وَأَطْلِقْ لِسَانِي بِذِكْرِكَ» یعنی: «خدایا روزی که با تو دیدار می کنم، دلیلم را به من تلقین کن و زبانم را به یاد خود بگشا» و در وقت استنشاق (یعنی آب در بینی کردن) بگوید: «اللَّهُمَّ لَا تُحَرِّم عَلَيَّ رِيحَ الْجَنَّةِ وَاجْعَلْنِي مِمَّنْ يَشُمُّ رِيحَهَا وَرَوْحَهَا وَطِبَّهَا» یعنی: «خدایا بوی بهشت را بر من حرام مگردان، و از کسانی قرارم ده که نسیم و عطر بهشت را می بویند» و در هنگام شستن صورت بگوید: «اللَّهُمَّ بَيِّضْ وَجْهِي يَوْمَ تَسْوَدُ فِيهِ الْوُجُوهُ وَلَا تَسْوَدْ وَجْهِي يَوْمَ تَبْيِضُ فِيهِ الْوُجُوهُ» یعنی: «خدایا رویم را در آن روز که چهره ها سیاه می گردند سپید گردان، و در آن روزی که چهره ها سپید می شوند، رویم را سیاه مگردان» و در وقت شستن دست راست بخواند: «اللَّهُمَّ أَعْطِنِي كِتَابِي بِيَمِينِي وَالْخُلْدَ فِي الْجَنَانِ بِيَسَارِي وَحَاسِدَ بَنِي حِسَابًا يَسِيرًا» یعنی: «خدایا نامه کردارم را به دست راستم بده، و جاودانی در بهشت را به دست چپم، و حساب مرا آسان فرما» و هنگام شستن دست چپ بگوید: «اللَّهُمَّ لَا تُعْطِنِي كِتَابِي بِشِمَالِي وَلَا مِنْ وَرَاءِ ظَهْرِي وَلَا تَجْعَلْهَا مَعْلُومَةً إِلَيَّ عُنُقِي، وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ مُقَطَّعَاتِ النَّيِّرَانِ» یعنی: «خدایا نامه کردارم را به دست چپ و از پشت سر به من مده، و دستم را به گردنم مبنده، و من از پاره های آتش سوزان جهنم به تو پناه می برم» و هنگامی که سر را مسح می کند، بگوید: «اللَّهُمَّ غَشِّنِي بِرَحْمَتِكَ وَبِرَكَاتِكَ وَعَفْوِكَ» یعنی: «خدایا مرا با رحمت و برکتها و بخشایش خود در بر گیر» و در وقت مسح پا بخواند: «اللَّهُمَّ بَثِّنِي عَلَى الصِّرَاطِ يَوْمَ تَرُلُّ فِيهِ الْأَقْدَامُ وَاجْعَلْ سَعْيِي فِي مَا يُرْضِيكَ عَنِّي يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ» یعنی: «خدایا آن روز که گامها بر صراط می لغزند، گام مرا ثابت و استوار بدار، و کوششم را در آنچه از من خرسند می شوی قرار ده، ای دارنده شکوه و بزرگواری».

شرایط وضو

شرایط صحیح بودن وضو سیزده چیز است:

* شرط اول: آب وضو پاک باشد.

ص: 54

* شرط دوم: آب وضو مطلق باشد.

«مسأله 289» وضو با آب نجس و آب مضاف باطل است، اگرچه انسان نجس بودن یا مضاف بودن آن را نداند یا فراموش کرده باشد و اگر با آن وضو نمازی نیز خوانده باشد، باید آن نماز را دوباره با وضوی صحیح بخواند.

«مسأله 290» اگر غیر از آب گل آلود مضاف، آب دیگری برای وضو در اختیار نداشته باشد، چنانچه وقت نماز تنگ باشد، باید تیمم کند و اگر وقت داشته باشد، باید صبر کند تا آب صاف شود و وضو بگیرد.

* شرط سوم: آب وضو و همچنین فضایی که در آن وضو می گیرد، مباح باشد.

«مسأله 291» وضو با آب غصبی و با آبی که معلوم نیست صاحب آن راضی است یا نه (مگر از نهرهای بزرگ به ترتیبی که در مسأله 295 می آید) حرام و باطل است؛ ولی اگر سابقاً راضی بوده و انسان نمی داند که از رضایت خود برگشته یا نه، وضو صحیح است و نیز اگر آب وضو از صورت و دستها در جای غصبی بریزد، اگر محل منحصر باشد - یعنی غیر از مکان غصبی مکان دیگری نداشته باشد - و وضو موجب ریزش آب به محل غصبی باشد، وضو باطل و حرام است و باید تیمم کند و نماز بخواند.

«مسأله 292» وضو گرفتن از حوض مدرسه ای که انسان نمی داند آن حوض را برای همه مردم وقف کرده اند یا برای محصلین همان مدرسه، در صورتی که معمولاً مردم از آب آن وضو بگیرند و وضو گرفتن آنان نشانه رضایت متولی باشد، اشکال ندارد.

«مسأله 293» کسی که نمی خواهد در مسجدی نماز بخواند، اگر نداند حوض آن را برای همه مردم وقف کرده اند یا برای کسانی که در آنجا نماز می خوانند، نمی تواند از حوض آن وضو بگیرد؛ ولی اگر معمولاً کسانی هم که نمی خواهند در آنجا نماز بخوانند از حوض آن وضو بگیرند و وضو گرفتن آنان نشانه رضایت متولی باشد، می تواند از حوض آن وضو بگیرد.

«مسأله 294» وضو گرفتن از حوض پاساژها و مسافرخانه ها و مانند آنها، برای کسانی که ساکن آن اماکن نیستند، در صورتی صحیح است که معمولاً کسانی هم که

ساکن آن جاها نیستند، با آب آنها وضو بگیرند و وضو گرفتن آنان نشانه رضایت صاحبان آن محل باشد.

«مسأله 295» وضو گرفتن در نهرهای بزرگ اگرچه انسان نداند که صاحبان آنها راضی هستند یا نه، اشکال ندارد؛ ولی اگر صاحبان آنها از وضو گرفتن نهی کنند، احتیاط واجب آن است که با آب آنها وضو نگیرد.

«مسأله 296» اگر فراموش کند آب غصبی است و با آن وضو بگیرد، وضوی او صحیح است.

* شرط چهارم: ظرف آب وضو مباح باشد.

* شرط پنجم: ظرف آب وضو طلا و نقره نباشد.

«مسأله 297» اگر آب در ظرف غصبی باشد و غیر از آن، آب دیگری برای وضو نداشته باشد، باید تیمم کند و چنانچه با آن آب وضو بگیرد، وضوی او باطل است؛ ولی اگر بتواند آب را در ظرف مباح خالی کند و بعد از آب آن ظرف وضو بگیرد، وضوی او صحیح است بلکه اگر آب متعلق به خود او باشد، باید این کار را انجام دهد و سپس با آن آب وضو بگیرد و اگر آب مباح دیگری در اختیار داشته باشد، چنانچه در آن ظرف غصبی وضوی ارتماسی بگیرد و یا با آن ظرف آب به صورت و دستها بریزد، وضوی او باطل است، ولی اگر با کف دست، آب از آن ظرف بردارد و به صورت و دستها بریزد، وضوی او صحیح است، اگرچه از جهت تصرف در ظرف غصبی، مرتکب فعل حرام شده است.

«مسأله 298» اگر آب در ظرف طلا- یا نقره باشد و غیر از آن آب دیگری برای وضو نداشته باشد، چنانچه ظرف دیگری که از طلا و نقره نباشد، در اختیار داشته باشد، باید آب را در آن ظرف ریخته و با آن وضو بگیرد و چنانچه ظرف دیگری در اختیار نداشته باشد، باید تیمم کند و چنانچه با آب آن ظرف وضو بگیرد، وضویش صحیح نیست و اگر غیر از آبی که در ظرف طلا یا نقره است، آب دیگری در اختیار داشته باشد، چنانچه در آن ظرف طلا یا نقره وضوی ارتماسی بگیرد و یا با آن ظرف آب به صورت و دستها بریزد، وضوی او باطل است، ولی اگر با کف دست، آب از آن ظرف بردارد و به

صورت و دستها بریزد، وضوی او صحیح است.

«مسألة 299» اگر در حوضی که مثلاً يك آجر یا يك سنگ آن غصبی است وضو بگیرد، وضوی او صحیح است، مگر این که وضوی او تصرف در غصب حساب شود؛ ولی غالباً با وضو گرفتن از آن حوض، تصرف در آجر یا سنگ غصبی صدق نمی کند.

«مسألة 300» اگر در صحن یکی از امامان یا امامزادگان که سابقاً قبرستان بوده حوض یا نهري بسازند، چنانچه انسان نداند که زمین صحن را برای قبرستان وقف کرده اند، وضو گرفتن در آن حوض و نهرا اشکال ندارد.

* شرط ششم: اعضای وضو هنگام شستن و مسح کردن، پاک باشند.

«مسألة 301» اگر پیش از تمام شدن وضو، جایی که شسته یا مسح کرده نجس شود، وضو صحیح است.

«مسألة 302» اگر غیر از اعضای وضو جای دیگری از بدن نجس باشد، وضو صحیح است؛ ولی اگر مخرج ادرار یا مدفوع را تطهیر نکرده باشد، احتیاطاً مستحب آن است که اول آن را تطهیر کند و بعد وضو بگیرد.

«مسألة 303» اگر یکی از اعضای وضو نجس باشد و بعد از وضو شك کند که پیش از وضو آنجا را آب کشیده یا نه، چنانچه در هنگام وضو متوجه پاک بودن و نجس بودن آنجا نبوده، وضوی او باطل است و اگر می داند که متوجه بوده یا شك دارد که متوجه بوده یا نه، وضوی او صحیح است و در هر صورت برای اعمال بعدی باید جایی را که نجس بوده، آب بکشد.

«مسألة 304» اگر بریدگی یا زخمی در صورت یا دست باشد که خون آن بند نمی آید و آب برای آن ضرر نداشته باشد، باید آن را در آب گُر یا جاری فرو برد و قدری فشار دهد که خون بند بیاید و بعد به دستوری که گفته شد، وضوی ارتماسی بگیرد.

* شرط هفتم: وقت برای وضو و نماز کافی باشد.

«مسألة 305» هرگاه وقت به قدری تنگ باشد که اگر وضو بگیرد، کمتر از يك رکعت از نماز را می تواند در وقت آن بخواند، باید تیمم کند و اگر يك رکعت یا بیشتر را بتواند

داخل وقت بجا آورد، ولی مقداری از آن در خارج وقت واقع شود، ظاهراً بین تیمم و وضو مخیر است، اگرچه بعید نیست که تیمم موافق با احتیاط باشد؛ ولی اگر برای وضو و تیمم به يك اندازه وقت لازم باشد، باید وضو بگیرد.

«مسألة 306» کسی که در تنگی وقت نماز باید تیمم کند، اگر برای خواندن نمازی که وقتش تنگ شده وضو بگیرد، وضوی او باطل است و اگر به قصد دیگری مثل دست زدن به قرآن و یا با طهارت بودن وضو بگیرد نیز وضویش خالی از اشکال نیست.

* شرط هشتم: به قصد قربت (یعنی برای انجام فرمان خداوند) وضو بگیرد و اگر برای خنك شدن یا به قصد دیگری وضو بگیرد، باطل است.

«مسألة 307» لازم نیست نیت وضو را به زبان بگوید یا از قلب خود بگذراند، ولی باید در تمام مدت وضو گرفتن، متوجه باشد که وضو می گیرد، به گونه ای که اگر از او پرسند: چه می کنی؟ بگوید: وضو می گیرم.

* شرط نهم: وضو را به ترتیبی که گفته شد بجا آورد؛ یعنی اول صورت و بعد دست راست و بعد دست چپ را بشوید و بعد از آن سر و بعد پاها را مسح نماید و احتیاطاً باید پای راست را پیش از پای چپ مسح کند و اگر به این ترتیب وضو نگیرد، وضوی او باطل است.

* شرط دهم: کارهای وضو را پشت سر هم انجام دهد.

«مسألة 308» اگر بین کارهای وضو به قدری فاصله شود که عرفاً يك عمل واحد به حساب نیاید و نگویند که این شخص در حال وضو گرفتن است، وضوی او باطل است و خشك شدن اعضای سابق وضو نیز اگر بیانگر این حالت باشد، وضو را باطل می کند.

«مسألة 309» اگر کارهای وضو را پشت سر هم بجا آورد، ولی به واسطه گرمای هوا یا حرارت زیاد بدن و مانند آن اعضای وضو خشك شوند، وضوی او صحیح است.

«مسألة 310» راه رفتن در بین وضو اشکال ندارد، پس اگر بعد از شستن صورت و دستها چند قدم راه برود و بعد سر و پا را مسح کند، وضوی او صحیح است.

* شرط یازدهم: شستن صورت و دستها و مسح سر و پاها را خود انسان انجام دهد

و اگر دیگری او را وضو دهد، وضویش باطل است و نیز اگر در ریختن آب به صورت و دستها او را یاری کند، اگرچه پس از آن خود وی آن آب را به قصد وضو بر آن عضو جاری کند، صحّت وضوی او محلّ اشکال است.

«مسأله 311» آوردن آب، باز کردن شیر آب و ریختن آب در کف دست کسی که می خواهد وضو بگیرد، اشکال ندارد. همچنین اگر کسی به جهتی دیگر آب را مثلاً از مکان بلندی بریزد و شخص دیگر اعضای وضو را به قصد وضو در زیر آن آب بشوید، اشکال ندارد.

«مسأله 312» کسی که نمی تواند وضو بگیرد، باید در قسمتهایی که نمی تواند، نایب بگیرد که او را وضو دهد و چنانچه مزد نیز بخواهد، در صورتی که بتواند باید بدهد، ولی باید خود او نیت وضو کند و با دست خود مسح نماید و اگر نمی تواند، باید نایب دستش را بگیرد و به محل مسح او بکشد و اگر این نیز ممکن نباشد، باید از دستش رطوبت بگیرند و با آن رطوبت، سر و پای او را مسح کنند.

«مسأله 313» برای اعمالی از وضو که خود می تواند آنها را به تنهایی انجام دهد، نباید کمک بگیرد.

* شرط دوازدهم: استعمال آب برای او مانعی نداشته باشد.

«مسأله 314» کسی که می ترسد در صورت وضو گرفتن مریض شود، یا بیماری او شدت یابد، یا زمان بهبودی او طولانی تر شود، یا درمان بیماری مشکل گردد به طوری که تحمّل آن برای وی سخت باشد و همچنین کسی که می ترسد در صورتی که آب را به مصرف وضو برساند، دچار تشنگی شدید شود، می تواند تیمّم کند؛ ولی اگر بترسد که تشنگی شدید برای وی ضرر قابل توجهی داشته باشد، باید تیمّم کند و اگر نداند که آب برای او ضرر دارد و وضو بگیرد و بعد بفهمد که ضرر شدیدی که از نظر شرع حرام است داشته، وضوی او بنا بر احتیاط باطل است و در غیر این صورت صحیح می باشد، اگرچه احتیاط مستحب آن است که با آن وضو نماز نخواند و تیمّم کند.

«مسأله 315» اگر رساندن آب به صورت و دستها به مقدار کمی که وضو با آن صحیح

است، ضرر نداشته و بیشتر از آن ضرر داشته باشد، باید با همان مقدار کم وضو بگیرد.

* شرط سیزدهم: در اعضای وضو، چیزی مانع از رسیدن آب به عضو نباشد.

«مسأله 316» اگر بداند چیزی به اعضای وضو چسبیده، ولی شك داشته باشد که از رسیدن آب به پوست جلوگیری می کند یا نه، باید آن را برطرف کند یا آب را به زیر آن برساند.

«مسأله 317» رنگ موهایی که افراد برای رنگ کردن مو یا ابروی خود به کار می برند و نیز رنگ جوهر خودکار یا خودنویس که بر دست می ماند، چنانچه جرم نداشته و تنها رنگ باشند، برای وضو اشکال ندارند.

«مسأله 318» اگر زیر ناخن چرك باشد، در صورتی که چرك مانع از رسیدن آب به ظاهر بدن شود، باید برطرف شود. بنابراین چنانچه زیر ناخن کوتاه که جزء ظاهر بدن محسوب نمی شود، چرك باشد، وضو اشکال ندارد؛ ولی اگر ناخن را بگیرند، در صورتی که چرك مانع از رسیدن آب به پوست باشد، باید برای وضو آن چرك را برطرف کنند و نیز اگر ناخن بیشتر از حد معمول بلند باشد، باید چرك زیر مقداری از ناخن را که از حد معمول بلندتر است برطرف نمایند تا آب به ظاهر بدن برسد.

«مسأله 319» اگر در صورت، دستها، جلوی سر و یا روی پاها به واسطه سوختن یا چیز دیگری برآمدگی پیدا شود، شستن و مسح روی آن کافی است و چنانچه سوراخ شود، رساندن آب به زیر پوست لازم نیست، بلکه اگر پوست يك قسمت آن نیز کنده شود، لازم نیست آب را به زیر قسمتی که کنده نشده برساند؛ ولی چنانچه پوستی که کنده شده گاهی به بدن چسبیده و گاهی بلند شود، در صورتی که مشقت نداشته باشد، باید آن را قطع کند یا آب را به زیر آن برساند.

«مسأله 320» اگر انسان شك کند که به اعضای وضوی او چیزی چسبیده یا نه، چنانچه احتمال او در نظر مردم بجا باشد، مثل آن که بعد از گِل کاری شك کند که گِل به دست او چسبیده یا نه، باید واریسی کند یا با دست مالیدن یا به نحو دیگری اطمینان پیدا کند که اگر مانعی بوده، برطرف شده یا آب به زیر آن رسیده است.

«مسألة 321» اگر جایی که باید آن را شست و مسح کرد چرك باشد، در صورتی که چرك آن مانع از رسیدن آب به بدن نباشد، لازم نیست برای وضو آن را برطرف کند و همچنین اگر بعد از گچ کاری و مانند آن، چیز سفیدی که جلوگیری از رسیدن آب به پوست نمی نماید بر دست باقی بماند، اشکال ندارد، ولی اگر شك کند که با بودن آنها آب به بدن می رسد یا نه، باید آنها را برطرف کند.

«مسألة 322» اگر پیش از وضو بدانند که در بعضی از اعضای وضو مانعی برای رسیدن آب هست و بعد از وضو شك کند که در هنگام وضو آب را به آن جا رسانده یا نه، وضوی او صحیح است، ولی اگر بدانند که هنگام وضو متوجه آن مانع نبوده، باید دوباره وضو بگیرد.

«مسألة 323» اگر در بعضی از اعضای وضو مانعی باشد که گاهی آب بخودی خود زیر آن رسیده و گاهی نمی رسد و انسان بعد از وضو شك کند که آب زیر آن رسیده یا نه، وضوی او صحیح است؛ ولی چنانچه بدانند هنگام وضو متوجه رسیدن آب به زیر آن نبوده، باید دوباره وضو بگیرد.

«مسألة 324» اگر بعد از وضو چیزی که مانع از رسیدن آب است در اعضای وضو ببیند و نداند هنگام وضو وجود داشته یا بعد پیدا شده، وضوی او صحیح است؛ ولی اگر بدانند که در وقت وضو توجهی به بودن یا نبودن آن مانع نداشته، احتیاط واجب آن است که دوباره وضو بگیرد.

«مسألة 325» اگر بعد از وضو شك کند چیزی که مانع رسیدن آب است در اعضای وضو بوده یا نه، وضوی او صحیح است.

احکام وضو

شك در وضو

«مسألة 326» کسی که در کارهای وضو و شرایط آن مثل پاك بودن آب و غصبی نبودن آن خیلی شك می کند، نباید به شك خود اعتنا کند و باید مطابق معمول مردم رفتار

کند.

«مسأله 327» اگر شك کند که وضوی او باطل شده یا نه، بنا را بر این می گذارد که وضوی او باقی است، ولی اگر بعد از ادرار استبراء نکرده و وضو گرفته باشد و بعد از وضو، رطوبتی از او بیرون آید که نداند ادرار است یا رطوبت پاک، وضوی او باطل است.

«مسأله 328» کسی که شك دارد وضو گرفته یا نه، باید وضو بگیرد.

«مسأله 329» کسی که می داند وضو گرفته و حَدَثی (یعنی چیزی که باعث باطل شدن وضو است) هم از او سر زده - مثلاً ادرار کرده - اگر نداند کدام جلوتر بوده، چه زمان یکی را بداند و چه نداند، چنانچه هنوز نماز نخوانده است، باید وضو بگیرد و اگر در بین نماز است، باید نماز را قطع کند و وضو بگیرد و اگر نماز را خوانده است، باید وضو بگیرد و نمازی را که خوانده دوباره بخواند.

«مسأله 330» اگر بعد از نماز شك کند که وضو گرفته یا نه، نماز او صحیح است ولی باید برای نمازهای بعدی وضو بگیرد.

«مسأله 331» اگر در بین نماز شك کند و نداند که وضو گرفته یا نه، نماز او باطل است و باید وضو بگیرد و نماز را از سر بگیرد، اگر چه احتیاط مستحب آن است که آن نماز را با همان حالت به پایان رسانده و سپس وضو گرفته و آن را اعاده کند.

«مسأله 332» اگر بعد از نماز بداند که وضوی او باطل شده است ولی شك کند که قبل از نماز وضوی او باطل شده یا بعد از نماز، نمازی که خوانده صحیح است.

حکم کسی که بدون اختیار وضوی خود را باطل می کند

«مسأله 333» اگر انسان مرضی داشته باشد که ادرار او قطره قطره بریزد یا بتواند از بیرون آمدن مدفوع خودداری کند، چنانچه یقین داشته باشد که از اول وقت نماز تا آخر آن به مقدار وضو گرفتن و نماز خواندن مهلت پیدا می کند، باید نماز را در وقتی که مهلت پیدا می کند بخواند و اگر مهلت او به مقدار اعمال واجب نماز باشد، باید در وقتی که مهلت دارد فقط اعمال واجب نماز را بجا آورد و اعمال مستحب آن مانند اذان، اقامه،

قنوت و اذکار مستحب آن را ترك نماید.

«مسأله 334» اگر به مقدار وضو و نماز مهلت پیدا نکند و در بین نماز چند دفعه قطرات ادرار از او خارج شود، وضوی اول کافی است، ولی چنانچه مرضی داشته باشد که در بین نماز چند مرتبه مدفوع از او خارج شود و وضو گرفتن بعد از هر دفعه برای او مشکل نباشد، باید ظرف آبی کنار خود بگذارد و هر بار مدفوع از او خارج شد، بنابر احتیاط واجب وضو بگیرد و بقیه نماز را بخواند.

«مسأله 335» کسی که ادرار پی در پی از او خارج می شود، اگر بتواند مقداری از نماز را با وضو بخواند، می تواند نماز ظهر و عصر یا مغرب و عشاء را با يك وضو بخواند و قطراتی که در بین نماز و یا بین دو نماز خارج می شود، اشکال ندارد؛ ولی برای نمازهای دیگر باید وضو بگیرد و اگر ادرار به گونه ای پی در پی از او خارج شود که نتواند هیچ مقدار از نماز را با وضو بخواند نیز می تواند نماز ظهر و عصر یا مغرب و عشاء را با يك وضو بخواند؛ ولی احتیاط واجب این است که برای بقیه نمازها وضو بگیرد و در هر دو صورت می تواند با همان وضویی که نمازش را با آن می خواند، نافله های یومیه همان نماز را نیز بخواند و وضوی دیگری لازم نیست.

«مسأله 336» کسی که مدفوع به گونه ای پی در پی از او خارج می شود که وضو گرفتن بعد از هر مرتبه برای او مشکل است، اگر بتواند مقداری از نماز را با وضو بخواند، باید برای هر نماز يك وضو بگیرد بلکه اگر نتواند هیچ مقدار از نماز را نیز با وضو بخواند، احتیاط واجب آن است که برای هر نماز يك وضو بگیرد و در هر دو صورت می تواند با همان وضویی که نمازش را با آن می خواند، نافله های یومیه همان نماز را نیز بخواند و وضوی دیگری لازم نیست.

«مسأله 337» کسی که ادرار یا مدفوع پی در پی از او خارج می شود، اگر در بین دو نماز حدث دیگری از او سر بزند و یا با اختیار ادرار یا مدفوع کند، باید دوباره وضو بگیرد.

«مسأله 338» کسی که مدفوع یا ادرار پی در پی از او خارج می شود، باید پس از

وضو فوراً مشغول نماز شود و برای بجا آوردن سجده و تشهد فراموش شده و نماز احتیاط در صورتی که آنها را بعد از نماز فوراً بجا بیاورد، وضو گرفتن لازم نیست.

«مسأله 339» کسی که ادرار او قطره قطره می ریزد، باید برای نماز توسط وسیله ای - مثلاً کیسه ای که در آن پنبه یا چیز دیگری است که از رسیدن ادرار به جاهای دیگر جلوگیری می کند - خود را حفظ نماید، و احتیاط واجب آن است که پیش از وضو، مخرج ادرار را که نجس شده آب بکشد و نیز کسی که نمی تواند از بیرون آمدن مدفوع خودداری کند، چنانچه ممکن باشد باید به مقدار نماز از رسیدن مدفوع به جاهای دیگر جلوگیری نماید و احتیاط واجب آن است که اگر مشقت نداشته باشد، پیش از وضو مخرج مدفوع را آب بکشد.

«مسأله 340» کسی که ادرار یا مدفوع از او خارج می شود، در صورتی که ممکن باشد و مشقت و زحمت و خوف ضرر نداشته باشد، باید به مقدار نماز از خارج شدن آن جلوگیری نماید و در صورتی که برای او مشقت نداشته باشد، باید خود را معالجه نماید اگر چه خرج داشته باشد.

«مسأله 341» کسی که نمی تواند از بیرون آمدن ادرار یا مدفوع خودداری کند، بعد از آن که مرض او خوب شد، لازم نیست نمازهایی را که هنگام بیماری مطابق وظیفه اش خوانده قضا نماید، ولی اگر در حالی که وقت نماز باقی است مرض او خوب شود، بنابر احتیاط واجب باید نمازی را که در آن وقت خوانده دوباره بخواند.

«مسأله 342» اگر مرضی داشته باشد که نتواند از خارج شدن باد جلوگیری کند، باید به وظیفه کسی که نمی تواند از بیرون آمدن مدفوع خودداری کند عمل نماید.

مواردی که باید برای آنها وضو گرفت

«مسأله 343» در شش مورد وضو گرفتن واجب است:

اول: برای نمازهای واجب غیر از نماز میت و در نمازهای مستحب، وضو شرط صحت آن است. دوم: برای انجام دادن سجده و تشهد فراموش شده ای که بین آنها و

نماز کاری که وضو را باطل می کند انجام داده، مثلاً ادرار کرده است. سوم: برای طواف واجب خانه کعبه هر چند اصل حج و عمره مستحب باشد. چهارم: اگر نذر یا عهد کرده یا قسم خورده باشد که وضو بگیرد. پنجم: اگر نذر کرده باشد که جایی از بدن خود را به خط قرآن برساند - و بنابر احتیاط واجب اسامی و صفات مخصوص خداوند نیز همین حکم را دارند - و یا نذر کرده باشد کاری را انجام دهد که وضو شرط جواز یا صحت آن است. ششم: برای آب کشیدن قرآنی که نجس شده یا بیرون آوردن آن از مستراح و مانند آن، در صورتی که مجبور باشد دست یا جای دیگر بدن خود را به خط قرآن برساند؛ ولی چنانچه معطل شدن به مقدار وضویی احترامی به قرآن باشد، باید بدون این که وضو بگیرد قرآن را از مستراح و مانند آن بیرون آورد یا اگر نجس شده، آب بکشد و تا ممکن است از دست گذاشتن به خط قرآن خودداری کند و بنابر احتیاط واجب اسامی و صفات مخصوص خداوند نیز همین حکم را دارند.

«مسألة 344» لمس خط قرآن با هر قسمت از بدن برای کسی که وضو ندارد، حرام است، ولی اگر قرآن را به زبان فارسی یا به زبان دیگری ترجمه کنند، لمس آن اشکال ندارد.

«مسألة 345» بازداشتن بچه و دیوانه از لمس خط قرآن واجب نیست، ولی اگر لمس نمودن آنان بی احترامی به قرآن باشد، باید از آن جلوگیری کنند.

«مسألة 346» هنگام تلاوت قرآن شایسته است انسان به آن گوش دهد و از صحبت کردن پرهیز کند؛ بلکه در صورتی که بی احترامی و هتک به قرآن باشد صحبت کردن جایز نیست، ولی اگر کسی چیزی بپرسد می تواند جواب او را بدهد.

«مسألة 347» کسی که وضو ندارد، بنابر احتیاط واجب نباید اسم خداوند متعال و صفات خاصه او را به هر زبانی نوشته شده باشد لمس نماید و همچنین بنابر احتیاط مستحب، نباید اسم مبارك پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و امامان علیهم السلام و حضرت زهرا علیها السلام را بدون وضو لمس کند، ولی اگر اسامی معصومین علیهم السلام در نامگذاری اشخاص دیگر به کار رفته باشند، لمس آنها بدون وضو اشکال ندارد.

«مسأله 348» از انگشتر یا گردنبندی که روی آنها اسم خدا نقش بسته است، نباید در حال جنابت، حیض یا نفاس استفاده کرد و بنابر احتیاط واجب بدون وضو نیز نباید از آن استفاده نمود و بنابر احتیاط واجب اسماء و صفات مخصوص خداوند نیز همین حکم را دارند. همچنین بنابر احتیاط واجب نباید از انگشتر یا گردنبندی که روی آنها اسم پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و یا یکی دیگر از معصومین علیهم السلام وجود دارد، در حال جنابت، حیض یا نفاس استفاده کرد، ولی اگر به گونه ای باشد که بدن با اسم آنان تماس پیدا نکند اشکال ندارد.

«مسأله 349» اگر نزدیک وقت نماز به قصد آمادگی برای نماز وضو بگیرد، اشکال ندارد و با آن وضو می تواند نماز بخواند و اگر به قصد طهارت وضو گرفته باشد، هر وقت وضو بگیرد می تواند با آن نماز بخواند.

«مسأله 350» کسی که یقین دارد وقت نماز داخل شده، اگر نیت وضوی واجب کند و بعد از وضو بفهمد وقت داخل نشده، وضوی او صحیح است.

«مسأله 351» مستحب است انسان برای نماز میّت، زیارت اهل قبور، رفتن به مسجد و حرم امامان علیهم السلام، همراه داشتن قرآن و خواندن و نوشتن و لمس حاشیه آن و برای خوابیدن، وضو بگیرد و نیز مستحب است کسی که وضو دارد، دوباره وضو بگیرد و اگر برای یکی از این اعمال وضو بگیرد، می تواند هر عملی را که انجام دادن آن احتیاج به وضو دارد بجا آورد، مثلاً می تواند با آن وضو نماز بخواند.

چیزهایی که وضو را باطل می کنند

«مسأله 352» هفت چیز وضو را باطل می کند:

اول و دوم: بیرون آمدن ادرار و مدفوع، سوم: خروج باد معده و روده از مخرج مدفوع، چهارم: خوابی که به واسطه آن چشم نبیند و گوش نشنود، و اگر چشم نبیند ولی گوش بشنود وضو باطل نمی شود، پنجم: بنابر احتیاط واجب چیزهایی که عقل را از بین می برند، مانند دیوانگی، مستی و بی هوشی، ششم: استحاضه زنان که توضیح آن بعد گفته می شود، هفتم: کاری که برای آن باید غسل کرد؛ مانند جنابت، حیض و نفاس.

چیزی که با آن زخم، دمل و یا عضو شکسته را می بندند و دارویی که روی زخم و مانند آن می گذارند، جبیره نامیده می شود.

«مسأله 353» اگر در یکی از اعضای وضو، زخم یا دمل یا شکستگی باشد، چنانچه روی آن باز بوده و آب برای آن ضرر نداشته باشد، باید به نحو معمول وضو گرفت.

«مسأله 354» در صورتی که زخم، دمل یا شکستگی در صورت و دستها بوده و روی آن باز باشد و آب ریختن روی آن ضرر داشته باشد، باید اطراف آن را بشوید و چنانچه کشیدن دست تر بر آن ضرر نداشته باشد و محل هم نجس نباشد، باید دست تر بر آن بکشد و اگر این مقدار نیز ضرر داشته یا زخم نجس باشد و نتوان آن را آب کشید، باید اطراف زخم را به گونه ای که در وضو گفته شد، از بالا به پایین بشوید و بنابر احتیاط مستحب پارچه پاکی روی زخم بگذارد و دست تر روی آن بکشد و تیمم لازم نیست، ولی اگر گذاشتن پارچه ممکن نباشد، اطراف زخم را به گونه ای که در وضو گفته شد از بالا به پایین بشوید و بنابر احتیاط مستحب، تیمم نیز بنماید.

«مسأله 355» اگر زخم یا دمل یا شکستگی در محل مسح یعنی در جلوی سر یا روی پاها بوده و روی آن باز باشد، چنانچه نتواند آن را مسح کند، باید وضو بگیرد و مستحب است که در وضو پارچه پاکی روی محل مسح بگذارد و روی پارچه را مسح کند و بنابر احتیاط واجب پس از این وضو تیمم نیز بنماید.

«مسأله 356» اگر روی دمل، زخم یا شکستگی بسته باشد، چنانچه باز کردن آن ممکن بوده و زحمت و مشقت نیز نداشته و آب نیز برای آن ضرر نداشته باشد، باید روی آن را باز کند و وضو بگیرد، چه زخم و مانند آن در صورت و دستها باشد و چه جلوی سر و روی پاها.

«مسأله 357» اگر نتوان روی زخم را باز کرد ولی زخم و چیزی که روی آن گذاشته شده پاک باشد و رساندن آب به زخم ممکن باشد و ضرر، زحمت و مشقت نیز نداشته باشد، باید آب را به روی زخم برساند و اگر زخم یا چیزی که روی آن

گذاشته شده نجس باشد، چنانچه آب کشیدن آن و رساندن آب به روی زخم بدون زحمت و مشقت ممکن باشد، باید آن را آب بکشد و هنگام وضو آب را به زخم برساند.

«مسأله 358» اگر روی دمل، زخم یا شکستگی که در دستها و صورت است، بسته باشد و ریختن آب روی آن ضرر داشته باشد، در صورتی که روی جبیره پاك باشد یا اگر نجس است، بتوان آن را تطهیر کرد، باید اطراف جبیره را با مراعات شرایطی که در وضو گذشت بشوید و با دست تر روی جبیره مسح کند و لازم نیست جبیره را باز نماید و بر روی زخم یا دمل یا شکستگی دست تر بکشد هر چند مشقت نیز نداشته باشد، و اگر جبیره نجس باشد یا نتوان دست تر روی آن کشید - مثلاً دارویی باشد که به دست می چسبد - شستن اطراف جبیره کفایت می کند اگر چه بهتر است که تیمم نیز بنماید.

«مسأله 359» اگر زخم یا دمل یا شکستگی در محل مسح بوده و روی آن بسته باشد و نتواند آن را باز کند، چنانچه جبیره پاك باشد و بتوان روی آن را مسح نمود، باید روی جبیره مسح کند، وگرنه پارچه پاکي روی آن بگذارد و بر روی آن مسح کند.

«مسأله 360» اگر جبیره، تمام صورت یا تمام یکی از دستها را فرا گرفته باشد، باز احکام جبیره جاری و وضوی جبیره ای کافی است، ولی اگر تمام یا اکثر اعضای وضو را فرا گرفته باشد، بنابر احتیاط باید علاوه بر وضوی جبیره ای تیمم نیز بنماید و اگر وضوی جبیره ای برای او مشقت داشته باشد، تیمم کفایت می کند.

«مسأله 361» کسی که در کف دست و انگشتان جبیره دارد و در هنگام وضو دست تر روی آن کشیده است، احتیاط آن است که با جبیره کف دست و همچنین با پشت دست که جبیره ندارد، سر و پا را مسح کند.

«مسأله 362» اگر جبیره تمام پهنای روی پا را گرفته ولی مقداری از طرف انگشتان و مقداری از طرف بالای پا باز باشد، باید در جایی که باز است روی پا و در جایی که جبیره است، روی جبیره را مسح کند.

«مسأله 363» اگر در صورت یا دستها چند جبیره باشد، باید بین آنها را بشوید و اگر جبیره ها در سر یا روی پاها باشند، باید بین آنها را مسح کند و در جاهایی که جبیره

است، باید به دستور جبیره عمل نماید.

«مسألة 364» اگر جبیره بیشتر از معمول اطراف زخم و مانند آن را فرا گرفته و برداشتن آن ممکن نباشد، باید به دستور جبیره عمل کند و بنابر احتیاط واجب تیمم نیز بنماید و اگر برداشتن مقدار زیادی جبیره ممکن باشد، باید آن را بردارد و اگر زخم و مانند آن در صورت و دستها باشد، اطراف آن را بشوید و اگر در سر یا روی پاها باشد، اطراف آن را مسح کند و برای جای زخم به دستور جبیره عمل کند.

«مسألة 365» اگر در جای وضو، زخم، جراحت و شکستگی نباشد ولی به جهت دیگری آب برای دست و صورت ضرر داشته باشد، باید تیمم کند و احتیاط مستحب آن است که وضوی جبیره ای نیز بگیرد.

«مسألة 366» اگر به جهت بیماری، آب برای چشم انسان ضرر داشته باشد و نتواند هنگام وضو آن را بشوید، باید تیمم کند.

«مسألة 367» اگر جایی از اعضای وضو را رگ زده باشد و نتواند آن را آب بکشد یا آب برای آن ضرر داشته باشد، در صورتی که روی آن بسته باشد، باید به دستور جبیره عمل کند و اگر باز باشد، شستن اطراف آن کافی است.

«مسألة 368» اگر در جای وضو یا غسل چیزی چسبیده باشد که برداشتن آن ممکن نباشد یا به قدری مشقت داشته باشد که نتوان تحمل کرد، اگر در عضو تیمم نباشد، باید تیمم کند و اگر در عضو تیمم باشد، باید علاوه بر تیمم وضو نیز بگیرد.

«مسألة 369» احکام غسل جبیره ای مانند وضوی جبیره ای است، ولی انجام دادن آن به صورت ارتماسی احتیاطاً جایز نیست.

«مسألة 370» کسی که وظیفه او تیمم است، اگر در بعضی از اعضای تیمم او زخم، دمل یا شکستگی وجود داشته باشد، باید به دستور وضوی جبیره ای، تیمم جبیره ای نماید.

«مسألة 371» کسی که نمی داند وظیفه اش تیمم است یا وضوی جبیره ای، باید هر دو را بجا آورد.

«مسألة 372» کسی که باید با وضو یا غسل جبیره ای نماز بخواند، می تواند در اول

وقت نماز بخواند، هر چند احتمال بدهد که تا آخر وقت عذر او برطرف شود، ولی در این فرض بهتر است نماز را به تأخیر بیندازد.

«مسأله 373» اگر عذر صاحب جبیره برطرف شود، لازم نیست نمازی را که با وضوی جبیره ای خوانده اعاده کند، هر چند وقت باقی باشد؛ ولی بعد از آن که عذرش برطرف شد، برای نمازهای بعدی احتیاطاً باید وضو بگیرد و همچنین اگر برای آن که نمی دانسته تکلیفش جبیره است یا تیمم، هر دو را انجام داده باشد، باید برای نمازهای بعد وضو بگیرد.

غسل و اقسام آن

اشاره

غسل به معنای شستشوی تمام بدن به قصد تقرّب به خداوند متعال است که با کیفیت مخصوص و در شرایط خاصی انجام می شود. غسل یا واجب است و یا مستحب و می توان آن را به صورت ترتیبی یا ارتماسی انجام داد.

غسل ترتیبی

«مسأله 374» در غسل ترتیبی باید به نیت غسل، اول سر و گردن را بشوید و سپس بنابر احتیاط، اول طرف راست و بعد طرف چپ بدن را بشوید و اگر عمداً یا از روی فراموشی یا به واسطه ندانستن مسأله، به این ترتیب عمل نکند، غسل او باطل است.

«مسأله 375» در غسل ترتیبی باید نصف راست ناف و نصف راست عورت را با طرف راست بدن و نصف دیگر را با طرف چپ بشوید، بلکه بهتر است تمام ناف و عورت با هر دو طرف شسته شود.

«مسأله 376» برای آن که یقین کند هر سه قسمت، یعنی سر و گردن، طرف راست و طرف چپ را کاملاً غسل داده، باید هر قسمتی را که می شوید، مقداری از قسمت های دیگر را نیز با آن قسمت بشوید، بلکه احتیاط مستحب آن است که بعد از شستشوی سر و گردن، دوباره تمام طرف راست گردن را با طرف راست بدن و تمام طرف چپ گردن را

با طرف چپ بدن بشوید.

«مسألة 377» اگر بعد از غسل بفهمد مقداری از بدن را نشسته، چنانچه آن مقدار از طرف چپ باشد، شستن همان مقدار کافی است و اگر از طرف راست باشد، احتیاطاً باید بعد از شستن آن مقدار، دوباره طرف چپ را بشوید و اگر از سر و گردن باشد، باید بعد از شستن آن مقدار، دوباره طرف راست و بعد طرف چپ را بشوید.

«مسألة 378» اگر پیش از تمام شدن غسل، در شستن مقداری از طرف چپ شك کند، شستن همان مقدار کافی است و اگر بعد از آغاز به شستن طرف چپ، در شستن طرف راست یا مقداری از آن شك کند یا بعد از اشتغال به شستن طرف راست، در شستن سر و گردن یا مقداری از آن شك نماید، به شك خود اعتنا نکند.

غسل ارتماسی

«مسألة 379» اگر به نیت غسل ارتماسی به تدریج در آب فرورود تا تمام بدن در يك لحظه زیر آب قرار گیرد، غسل او صحیح است.

«مسألة 380» اگر همه بدن زیر آب باشد و بعد به نیت غسل بدن را حرکت دهد، صدق غسل ارتماسی خالی از اشکال نیست؛ ولی اگر قسمتی از اعضای بدن خارج از آب باشد و سپس به نیت غسل ارتماسی آن را نیز زیر آب فروبرد، غسل او صحیح است.

«مسألة 381» اگر بعد از غسل ارتماسی بفهمد آب به مقداری از بدن نرسیده، چه جای آن را بداند و چه نداند، باید دوباره غسل کند.

«مسألة 382» اگر برای غسل ترتیبی وقت نداشته ولی برای غسل ارتماسی وقت داشته باشد، باید غسل ارتماسی کند.

«مسألة 383» کسی که روزه واجب گرفته - در صورتی که روزه او مانند روزه ماه رمضان واجب معین باشد - یا برای حج یا عمره احرام بسته، نمی تواند غسل ارتماسی کند، ولی اگر از روی فراموشی غسل ارتماسی کند، غسل او صحیح است.

«مسألة 384» برای انجام غسل ارتماسی باید تمام بدن پاک باشد، ولی در صورتی که غسل ارتماسی را در آب جاری یا کُر انجام دهد و تطهیر موضع با يك بار شستن حاصل شود، يك مرتبه شستن برای تطهیر بدن و غسل کافی است، اما در غسل ترتیبی پاک بودن تمام بدن لازم نیست و اگر تمام بدن نجس باشد و هر قسمتی را پیش از غسل دادن آن قسمت آب بکشد، کافی است.

«مسألة 385» اگر در غسل اندکی از بدن نَشسته باقی بماند، غسل صحیح نیست ولی شستن جاهایی از بدن، مانند داخل گوش و بینی که دیده نمی شوند یا دیده می شوند ولی جزء باطن محسوب می شوند، واجب نیست.

«مسألة 386» بنابر احتیاط واجب باید جایی از بدن را که شك دارد از ظاهر بدن است یا از باطن آن، بشوید.

«مسألة 387» اگر سوراخ جای گوشواره و مانند آن به قدری گشاد باشد که داخل آن دیده شود، باید آن را شست و اگر دیده نشود و از ظاهر حساب نشود، شستن داخل آن لازم نیست.

«مسألة 388» چیزی را که مانع از رسیدن آب به بدن است، باید برطرف کند و اگر پیش از آن که اطمینان حاصل کند که مانع برطرف شده غسل نماید، غسل او صحیح نیست.

«مسألة 389» اگر هنگام غسل شك کند چیزی که مانع از رسیدن آب است در بدن او هست یا نه، چنانچه شك او منشأ عقلایی داشته باشد، باید بررسی کند تا مطمئن شود که مانعی نیست.

«مسألة 390» در غسل باید موهای کوتاهی را که جزء بدن حساب می شوند، بشوید و بنابر احتیاط شستن موهای بلند نیز لازم می باشد.

«مسألة 391» تمام شرطهایی که برای صحیح بودن وضو گفته شد (مثل پاک بودن آب و غصبی نبودن آن) در صحیح بودن غسل نیز شرط می باشند، ولی در غسل لازم

نیست بدن را از بالا به پایین بشوید و نیز در غسلِ ترتیبی، لازم نیست بعد از شستن هر قسمت فوراً قسمت دیگر را بشوید، بلکه اگر بعد از شستن سر و گردن مقداری صبر کند و بعد طرف راست را بشوید و بعد از مدتی طرف چپ را بشوید اشکال ندارد، ولی کسی که نمی تواند از بیرون آمدن ادرار و مدفوع و باد خودداری کند، اگر به اندازه ای که غسل کند و نماز بخواند، ادرار و مدفوع و باد از او بیرون نیاید، چنانچه وقت تنگ باشد، باید هر قسمت را فوراً بعد از قسمت دیگر غسل دهد و بعد از غسل نیز فوراً نماز بخواند؛ حکم زن مستحاضه نیز که بعداً گفته می شود به همین ترتیب است.

«مسأله 392» کسی که قصد دارد پول حمامی را ندهد، اگر رضایت حمامی محرز باشد و یا این که بداند می تواند بعداً رضایت او را به دست آورد و حمامی نیز بعداً راضی شود، غسل او صحیح است و تفاوت نمی کند که قصد او این باشد که اصلاً پول را ندهد یا با تأخیر بدهد؛ و اگر بداند حمامی راضی نیست یا در رضایت او شك داشته باشد، غسل او باطل است، گرچه بعداً نیز او را راضی کند.

«مسأله 393» اگر حمامی راضی باشد که پول حمام نسیه بماند، ولی کسی که غسل می کند قصد داشته باشد که طلب او را ندهد یا از مال حرام بدهد، در صحت غسل او اشکال وجود دارد.

«مسأله 394» اگر پول حرام به حمامی بدهد، غسل او صحیح است ولی اگر به حمامی بگوید که در مقابل عین این پول (که حرام است) غسل می کنم، غسل او باطل است و اگر بخواهد پولی که خمس آن را نداده به او بدهد، غسل صحیح است و فقط ذمه دهنده مشغول به مستحقین خمس است؛ اما چنانچه اصلاً قصد پرداخت خمس را نداشته باشد، در صورتی که به حمامی بگوید در مقابل این پول غسل می کنم، غسلش اشکال دارد.

«مسأله 395» اگر شك کند که غسل کرده یا نه، باید غسل کند، ولی اگر بعد از غسل شك کند که غسل او صحیح بوده یا نه، لازم نیست دوباره غسل نماید.

«مسأله 396» اگر در بین غسل، حدث اصغر (یعنی کاری که وضو را باطل می کند) از

او سرزند، غسل او صحیح است، ولی پس از آن باید برای نماز وضو نیز بگیرد.

«مسأله 397» اگر به گمان این که به اندازه غسل و نماز وقت دارد برای نماز غسل کند و بعد از غسل بفهمد که به اندازه غسل وقت نداشته، غسل او باطل است.

«مسأله 398» کسی که باید برای انجام نماز غسل کند - مانند جنب - اگر بعد از خواندن نماز شك کند غسل کرده یا نه، چنانچه بعد از نماز کاری که وضورا باطل می کند از او سر زده باشد، نمازهایی که خوانده صحیح است، ولی برای نمازهای بعدی باید غسل کند و اگر بعد از نماز کاری که وضورا باطل می کند از او سر زده باشد، باید بعد از غسل وضو نیز بگیرد و نمازهایی را که خوانده ولی وقت آنها هنوز باقی است، اعاده کند.

«مسأله 399» کسی که چند غسل بر او واجب است یا می خواهد هم غسل واجب و هم غسل مستحب بجا آورد، می تواند به نیت همه آنها يك غسل بجا آورد یا آنها را جداگانه انجام دهد.

«مسأله 400» اگر غسل مسّ میت یا غسل دیگری بر کسی واجب بوده و انجام نداده باشد، در صورتی که پس از آن جنب شده و غسل جنابت کرده باشد، غسل جنابت او کفایت از سایر غسل ها می کند، هر چند به آنها توجه نداشته باشد.

غسل های واجب

اشاره

غسل های واجب هفت موردند:

اول: غسل جنابت، دوم: غسل حیض، سوم: غسل نفاس، چهارم: غسل استحاضه، پنجم: غسل مسّ میت، ششم: غسل میت، هفتم: غسلی که به واسطه نذر و قسم و مانند آنها واجب می شود.

جنابت

اشاره

«مسأله 401» با دو چیز انسان جنب می شود:

اول: جماع، دوم: بیرون آمدن منی، در خواب باشد یا بیداری، کم باشد یا زیاد، با

شهوت باشد یا بدون شهوت، با اختیار باشد یا بدون اختیار.

«مسأله 402» اگر رطوبتی از انسان خارج شود و نداند منی است یا ادرار یا غیر آنها، چنانچه با شهوت و جستن بیرون آمده باشد و پس از خروج آن، بدن سست شود، حکم منی را دارد، هر چند بعید نیست در مرد سالم احساس شهوت و خروج با جستن و در مرد مریض احساس شهوت با احتمال هر چند ضعیف خروج با جستن، کافی باشد که حکم منی بر آن رطوبت جاری شود و در غیر این صورت، حکم منی را ندارد؛ ولی چنانچه از زن رطوبتی با شهوت خارج شود و بعد از بیرون آمدن آن، بدن او سست شود، بنابر احتیاط واجب باید هم غسل کند و هم وضو بگیرد.

«مسأله 403» اگر از انسان رطوبتی خارج شود و نداند که منی است یا بول یا غیر آن دو، چنانچه پیش از بیرون آمدن آن وضو نداشته، باید برای نماز وضو بگیرد و اگر وضو داشته، چیزی بر او نیست.

«مسأله 404» اگر از انسان رطوبتی خارج شود و نداند که منی است یا بول و احتمال دیگری در آن رطوبت ندهد، چنانچه قبل از خروج آن وضو داشته، باید هم وضو بگیرد و هم غسل کند و اگر وضو نداشته، تنها وضو کافی است.

«مسأله 405» مستحب است مرد بعد از بیرون آمدن منی ادرار کند و اگر ادرار نکند و بعد از غسل رطوبتی از او بیرون آید که نداند منی است یا رطوبت دیگر، حکم منی را دارد و اگر ادرار کرده باشد، ولی بعد از آن استبراء نکرده باشد، آن رطوبت حکم ادرار را دارد و باید وضو بگیرد.

«مسأله 406» خروج منی مرد از زن موجب غسل نمی شود و اگر قبل از غسل یا بعد از آن رطوبتی از او خارج شود، در صورتی که بداند منی مرد است نجس است و اگر مشکوک باشد، محکوم به طهارت است.

«مسأله 407» اگر انسان در قُبُل (جلو) زن جماع کند و به اندازه ختنه گاه یا بیشتر داخل شود، بالغ باشند یا نابالغ، اگر چه منی نیز بیرون نیاید، هر دو جنب می شوند.

«مسأله 408» اگر در دُبُر (عقب) زن یا - نعوذ بالله - مرد جماع کند و به اندازه ختنه گاه

یا بیشتر داخل شود و منی خارج نشود، هر کدام از آنها که پیش از جماع وضو داشته، تنها باید غسل نماید و اگر وضو نداشته، احتیاط واجب آن است که علاوه بر غسل وضو نیز بگیرد و اگر از هر کدام آنها منی خارج شود، تنها غسل برای او کفایت می کند.

«مسأله 409» اگر شك کند که به مقدار ختنه گاه داخل شده یا نه، غسل بر او واجب نیست.

«مسأله 410» اگر - نَعُوذُ بِاللَّهِ - حیوانی را وطی کند (یعنی با او نزدیکی نماید) و منی از او بیرون آید، تنها غسل کافی است و اگر منی بیرون نیاید، چنانچه پیش از وطی وضو داشته، باز هم تنها غسل کافی است و اگر وضو نداشته، احتیاط واجب آن است که غسل کند و وضو نیز بگیرد.

«مسأله 411» اگر منی از جای خود حرکت کند و بیرون نیاید یا انسان شك کند که منی از او بیرون آمده یا نه، غسل بر او واجب نیست.

«مسأله 412» کسی که نمی تواند غسل کند ولی تیمم برایش ممکن است، اگر بعد از داخل شدن وقت نماز بدون جهت با همسر خود نزدیکی کند، اشکال دارد، ولی اگر برای لذت بردن یا ترس از برای خودش باشد، اشکال ندارد.

«مسأله 413» اگر در لباس خود منی ببیند و بداند که از خود او است و برای آن غسل نکرده، باید غسل کند و نمازهایی را که یقین دارد بعد از بیرون آمدن منی خوانده قضا کند، ولی نمازهایی را که احتمال می دهد بعد از بیرون آمدن آن منی خوانده است، لازم نیست قضا نماید.

«مسأله 414» اگر در حین انجام غسل جنابت از او منی خارج شود و یا جماع نماید، باید غسل را از سر بگیرد.

چیزهایی که بر جنب حرام است

«مسأله 415» پنج چیز بر جنب حرام است:

اول: رساندن جایی از بدن به خط قرآن یا به اسم خدا و نیز بنا بر احتیاط واجب، به

اسامی مبارکه پیامبران و امامان علیهم السلام و حضرت زهرا علیها السلام. دوم: رفتن در مسجدالحرام و مسجدالنبی صلی الله علیه و آله و سلم، اگرچه از يك در داخل و بدون توقف از در دیگر خارج شود.

سوم: توقف در مساجد دیگر، ولی اگر از يك در داخل و از در دیگر بدون توقف خارج شود، مانعی ندارد و احتیاط واجب آن است که در حرم امامان علیهم السلام نیز توقف نکند.

چهارم: ورود به مسجد به قصد گذاشتن چیزی در آن و احتیاط واجب آن است که از گذاشتن چیزی در مسجد بدون وارد شدن به آن نیز اجتناب کند. پنجم: خواندن بعضی یا تمام سوره ای که سجده واجب دارد و آنها چهار سوره اند: 1 - سوره «سجده» یعنی سوره سی و دوم قرآن (الم تنزیل)، 2 - سوره «فصلت» یعنی سوره چهل و یکم قرآن (حم سجده)، 3 - سوره «نجم» یعنی سوره پنجاه و سوم قرآن (و النجم)، 4 - سوره «علق» یعنی سوره نود و ششم قرآن (اقرء) و خواندن يك حرف از این چهار سوره نیز حرام است.

«مسأله 416» اگر بر بدن کسی که جنب است آیه قرآن یا اسم خداوند متعال نوشته شده باشد، حرام است دست به آن نوشته بگذارد و اگر بخواهد غسل کند، باید آب را به گونه ای به بدن برساند که دست او به نوشته نرسد و اسامی مبارک پیامبران و امامان و حضرت زهرا علیهم السلام به احتیاط واجب حکم اسم خدا را دارند.

«مسأله 417» جنب وقتی که دعای کمیل می خواند، نباید آیه «أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَا يَسْتَوُونَ» را که آیه هجدهم سوره سجده می باشد، بخواند؛ ولی اگر آن را به قصد قرآن نخواند، اشکال ندارد، اگرچه نخواندن آن بهتر است.

«مسأله 418» بنابر احتیاط واجب باید از داخل کردن جنب در مسجد خودداری نمود، اگرچه بچه یا دیوانه باشد و یا خود نداند که جنب است.

«مسأله 419» در حرمت داخل شدن جنب به مسجد، فرقی نمی کند که مسجد آباد باشد و یا خراب، اگرچه هیچ کس در آن نماز نخواند و یا آثار مسجد باقی نمانده باشد و حتی اگر از عنوان مسجد نیز خارج شده باشد، بنابر احتیاط واجب جنب نباید به آن داخل شود.

«مسأله 420» نه چیز بر جنب مکروه است:

اول و دوم: خوردن و آشامیدن، ولی اگر وضو بگیرد یا دستهایش را بشوید، مکروه نیست. سوم: خواندن بیشتر از هفت آیه از سوره هایی که سجده واجب ندارند. چهارم: رساندن جایی از بدن به جلد و حاشیه و بین خطهای قرآن.

پنجم: همراه داشتن قرآن. ششم: خوابیدن، ولی اگر وضو بگیرد یا به واسطه نداشتن آب، به جای غسل تیمم کند، مکروه نیست. هفتم: خضاب کردن به حنا و مانند آن.

هشتم: مالیدن روغن به بدن. نهم: جماع کردن بعد از آن که محتلم شده، یعنی در خواب منی از او بیرون آمده است.

غسل جنابت

«مسأله 421» غسل جنابت به خودی خود مستحب است، اما برای خواندن نماز و مانند آن باید غسل نماید، ولی برای نماز میت و سجده شکر و سجده های واجب قرآن، غسل جنابت لازم نیست.

«مسأله 422» لازم نیست در وقت غسل نیت کند که غسل واجب یا مستحب می کند و اگر فقط به قصد قربت، یعنی برای انجام فرمان خداوند غسل کند، کافی است.

«مسأله 423» اگر یقین کند وقت نماز شده و نیت غسل واجب کند اما بعد معلوم شود که پیش از وقت، غسل کرده، غسل او صحیح است.

«مسأله 424» عرق جنب از حرام نجس نیست و کسی که از حرام جنب شده اگر با آب گرم هم غسل کند، صحیح است.

«مسأله 425» غسل جنابت کفایت از وضو می کند؛ بنابر این کسی که غسل جنابت کرده، اگر کاری که موجب بطلان وضو است از او سر نزده باشد، نباید برای نماز وضو بگیرد، ولی با غسل های دیگر نمی توان نماز خواند بلکه بنابر احتیاط باید وضو نیز گرفت.

حیض خونی است که غالباً در هر ماه چند روزی از رحم زنها خارج می شود و زن را در هنگام دیدن خون حیض، حائض می گویند.

«مسأله 426» خون حیض در بیشتر اوقات غلیظ و گرم و رنگ آن سرخ یا سرخ مایل به سیاهی است و با فشار و کمی سوزش بیرون می آید.

«مسأله 427» زنهایی که قرشیه (1) نیستند، بعد از تمام شدن پنجاه سال یائسه می شوند (یعنی دیگر خون حیض نمی بینند) و زنهای قرشیه که سن آنها بین پنجاه و شصت سال است، احتیاطاً باید بین تروك حائض و اعمال مستحاضه جمع کنند و پس از شصت سالگی یائسه هستند.

«مسأله 428» زنی که شك دارد یائسه شده یا نه، اگر خونی ببیند و نداند حیض است یا نه، باید بنا بگذارد که حیض است و یائسه نشده است.

«مسأله 429» خونی که دختر پیش از تمام شدن نه سال و زن بعد از یائسه شدن می بینند، خون حیض نیست.

«مسأله 430» دختری که نمی داند نه سالش تمام شده یا نه، اگر خونی ببیند که نشانه های حیض را نداشته باشد، حیض نیست و اگر نشانه های حیض را داشته باشد و اطمینان به حیض بودن آن پیدا کند، حیض است و معلوم می شود بالغ شده است.

«مسأله 431» زن حامله و زنی که بچه شیر می دهد، ممکن است خون حیض ببینند.

«مسأله 432» مدت حیض کمتر از سه روز و بیشتر از ده روز نمی شود و اگر مختصری از سه روز کمتر باشد ولی عرفاً بگویند که سه روز خون دیده، کافی است.

«مسأله 433» باید سه روز اول حیض پشت سر هم باشد، پس اگر مثلاً دو روز خون ببیند و يك روز پاك شود و دوباره يك روز خون ببیند، حیض نیست ولی پس از سه روز اول، پشت سر هم بودن خون شرط نیست.

ص: 79

1- - زن قرشیه زنی است که نسبت او از طرف پدر به «نضر بن کنانه» که یکی از اجداد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است، می رسد؛ بنابراین زنانی که نسبت آنان به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می رسد قرشیه و سیده هستند.

«مسأله 434» لازم نیست در تمام سه روز خون بیرون بیاید، بلکه اگر در مجرای فرج خون باشد کافی است و چنانچه در بین سه روز مختصری پاك شود و مدت پاك شدن به قدری کم باشد که بگویند در تمام سه روز در فرج خون بوده، باز هم حیض است.

«مسأله 435» لازم نیست شب اول و شب چهارم را خون ببیند، ولی باید در شب دوم و سوم خون قطع نشود؛ پس اگر از اذان صبح روز اول تا غروب روز سوم پشت سر هم خون بیاید و در شب دوم و سوم هم خون قطع نشود حیض است و همچنین اگر خون در اواسط روز اول شروع شود و در همان هنگام از روز چهارم قطع شود، حیض می باشد.

«مسأله 436» اگر کمتر از سه روز خون ببیند و پاك شود و سپس سه روز دیگر یا بیشتر خون ببیند، چنانچه خون دوم دارای صفات حیض بوده و یا در ایام عادت باشد، حیض است و خون اول اگرچه در روزهای عادتش باشد و یا دارای صفات حیض باشد، حیض نیست.

«مسأله 437» زنی که معمولاً ماهی يك مرتبه خون می بیند، اگر در يك ماه دو مرتبه خون ببیند و هر دو نشانه های حیض را داشته باشند و کمتر از سه و بیشتر از ده روز نباشند، چنانچه تعداد روزهایی که در وسط پاك بوده از ده روز کمتر نباشد، باید هر دو را حیض قرار دهد.

«مسأله 438» اگر سه روز یا بیشتر خونی ببیند که نشانه حیض را داشته باشد و بعد ده روز یا بیشتر خونی ببیند که نشانه استحاضه را داشته باشد و دوباره سه روز یا بیشتر خونی به نشانه های حیض ببیند، باید خون اول و خون آخر را که نشانه های حیض را داشته اند، حیض قرار دهد.

«مسأله 439» اگر سه روز پشت سر هم خون ببیند و پاك شود و دوباره خون ببیند و مجموع روزهایی که خون دیده و در وسط پاك بوده از ده روز بیشتر نشود، چنانچه هر دو خون در ایام عادت باشند و یا صفات حیض را داشته باشند و یا یکی از آنها در ایام عادت بوده و دیگری دارای صفات حیض باشد، مجموع آن دو خون و روزهایی را که در بین

پاك بوده، حیض قرار می دهد و در غیر این صورت هر کدام از آنها که خارج از ایام عادت بوده و دارای صفات حیض نباشد، استحاضه و هر کدام که در ایام عادت بوده و یا دارای صفات حیض باشد، حیض است، به شرط این که کمتر از سه روز نباشد.

«مسأله 440» اگر خونی ببیند که از سه روز بیشتر و از ده روز کمتر باشد و نداند خون دمل و زخم است یا خون حیض، در صورتی که بداند خون سابق حیض بوده، آن را حیض قرار دهد و اگر دمل بوده، خون دمل قرار دهد و اگر نداند خون سابق حیض بوده یا دمل، طبق وظیفه زنی که پاك است عمل می کند.

«مسأله 441» اگر خونی ببیند و شك کند که خون حیض است یا استحاضه، چنانچه در ایام عادت او باشد و یا صفات حیض را داشته باشد، باید حیض قرار دهد.

«مسأله 442» زنی که با استعمال دارو از عادت ماهانه خود جلوگیری کرده است، چنانچه در ایام عادت یا غیر آن خونی ببیند و شك کند که حیض است یا نه، در صورتی که از سه روز کمتر باشد حیض نیست.

«مسأله 443» اگر خونی ببیند و نداند خون حیض است یا بکارت، خود را واری می کند، یعنی مقداری پنبه داخل فرج می نماید و کمی صبر می کند و بعد بیرون می آورد؛ پس اگر اطراف آن آلوده باشد خون بکارت است و اگر خون به همه آن رسیده باشد، حیض می باشد.

اقسام زن های حائض

اشاره

«مسأله 444» زنهای حائض دو دسته اند:

اول: زنهایی که در حیض دارای عادت هستند، یعنی در دو ماه متوالی به گونه ای که گفته می شود در وقت معین یا در چند روز معین خون می بینند که خود سه قسم می باشند:

الف - صاحب عادت وقتیّه و عددیّه. ب - صاحب عادت وقتیّه. ج - صاحب عادت عددیّه، و این سه قسم هر يك به سه دسته تقسیم می شوند که گفته خواهد شد.

دوم: زنهایی که در حیض دارای عادت نیستند و آنها نیز سه دسته می باشند:

الف - مُضطربه: و او زنی است که چند ماه خون دیده ولی عادت معینی پیدا نکرده یا عادت او به هم خورده و عادت تازه ای پیدا نکرده است. ب - مبتدئه: و او زنی است که برای اولین مرتبه حائض می شود. ج - ناسیه: و او زنی است که عادت خود را فراموش کرده است.

«مسأله 445» مقصود از يك ماه در مسائل زیر، از ابتدای خون دیدن است تا سی روز، نه از روز اول ماه تا آخر ماه.

«مسأله 446» در مسایلی که گفته می شود: «زن باید بین تروك حائض و اعمال مستحاضه جمع کند»، مقصود آن است که غیر از عبادات بقیه اعمالی را که بر حائض حرام است ترك کند و عبادات خود را به تفصیلی که در استحاضه بیان خواهد شد، بجا آورد.

1 - احکام زنهایی که در حیض دارای عادت می باشند

«مسأله 447» زنهایی که عادت وقتیّه و عددیّه دارند سه دسته اند:

اول: زنی که دو ماه پشت سر هم در وقت معین خون حیض ببیند و در وقت معین نیز پاك شود؛ مثلاً دو ماه پشت سر هم از روز اول ماه خون ببیند و روز هفتم پاك شود که عادت حیض این زن از اول تا هفتم ماه است.

دوم: زنی که از خون پاك نمی شود ولی دو ماه پشت سر هم چند روز معین - مثلاً از اول تا هشتم ماه - خونی می ببیند که نشانه های حیض را دارد (یعنی غلیظ و سرخ یا تیره و گرم است و با فشار و سوزش بیرون می آید) و بقیه خونهای او نشانه های استحاضه را دارد (یعنی نشانه های حیض را ندارد، مثلاً زرد رنگ است) که عادت او از اول تا هشتم ماه است.

سوم: زنی که دو ماه پشت سر هم در وقت معین خون حیض ببیند و بعد از سه روز یا بیشتر خون دیدن، يك روز یا بیشتر پاك شود و دوباره خون حیض ببیند، و مجموع روزهایی که خون دیده و روزهایی که در وسط پاك بوده از ده روز بیشتر نشود و در هر دو ماه مجموع روزهایی که خون دیده و در وسط پاك بوده، به يك اندازه باشد، که در این

صورت عادت او به اندازه مجموع روزهایی است که خون دیده و در وسط پاک بوده و لازم نیست روزهایی که در وسط پاک بوده در هر دو ماه به يك اندازه باشد؛ مثلاً اگر در ماه اول از روز اول تا سوم ماه خون ببیند و سه روز پاک شود و دوباره سه روز خون ببیند و در ماه دوم بعد از آن که سه روز اول ماه را خون دید، سه روز یا کمتر یا بیشتر پاک شود و دوباره خون ببیند و در مجموع نه روز شود، عادت این زن نه روز می شود.

«مسأله 448» زنهایی که عادت وقتیّه دارند سه دسته اند:

اول: زنی که دو ماه پشت سر هم در وقت معین خون حیض ببیند و بعد از چند روز پاک شود، ولی شماره روزهای آن در هر دو ماه يك اندازه نباشد، مثلاً دو ماه پشت سر هم روز اول ماه خون ببیند ولی ماه اول در روز هفتم و ماه دوم در روز هشتم از خون پاک شود که این زن باید روز اول ماه را روز اول عادت حیض خود قرار دهد.

دوم: زنی که از خون پاک نمی شود، ولی دو ماه پشت سر هم در وقت معین خون او نشانه های حیض را دارد (یعنی گرم، غلیظ و سرخ یا تیره است و با فشار و سوزش بیرون می آید) و بقیه خونهای او نشانه استحاضه را دارد و شماره روزهایی که خون او نشانه حیض را دارد، در هر دو ماه يك اندازه نیست، مثلاً در ماه اول، از اول تا هفتم ماه و در ماه دوم از اول تا هشتم ماه خون او نشانه های حیض و در بقیه آن نشانه استحاضه را دارد که این زن نیز باید روز اول ماه را روز اول عادت حیض خود قرار دهد.

سوم: زنی که دو ماه پشت سر هم در وقت معین، سه روز یا بیشتر خون حیض ببیند و بعد پاک شود و دو مرتبه خون ببیند و تمام روزهایی که خون دیده با روزهایی که در وسط پاک بوده از ده روز بیشتر نشود، ولی این مدت در ماه دوم کمتر یا بیشتر از ماه اول باشد، مثلاً در ماه اول هشت روز و در ماه دوم نه روز باشد و در هر دو ماه خون در اول ماه بیاید که این زن نیز باید روز اول ماه را روز اول عادت حیض خود قرار دهد.

«مسأله 449» زنهایی که عادت عددیّه دارند سه دسته اند:

اول: زنی که شماره روزهای حیض او در دو ماه پشت سر هم يك اندازه باشد، ولی وقت خون دیدن او یکی نباشد که در این صورت تعداد روزهایی که خون دیده عادت او

محسوب می شود؛ مثلاً اگر ماه اول از روز اول تا پنجم و ماه دوم از یازدهم تا پانزدهم خون ببیند، عادت او پنج روز می شود.

دوم: زنی که از خون پاك نمی شود، ولی دو ماه پشت سر هم چند روز از خونی که می بیند نشانه حیض و بقیه نشانه استحاضه را دارد و شماره روزهایی که در آنها خون نشانه حیض را دارد، در هر دو ماه يك اندازه است اما وقت آن یکی نیست که در این صورت تعداد روزهایی که خون او نشانه حیض را دارد، عادت او می شود؛ مثلاً اگر يك ماه از اول تا پنجم ماه و ماه بعد از یازدهم تا پانزدهم ماه خون او نشانه حیض و در بقیه ماه نشانه استحاضه را داشته باشد، شماره روزهای عادت او پنج روز می شود.

سوم: زنی که دو ماه پشت سر هم سه روز یا بیشتر خون ببیند و يك روز یا بیشتر پاك شود و دو مرتبه خون ببیند و وقت دیدن خون در ماه اول با ماه دوم فرق داشته باشد که در این صورت اگر مجموع روزهایی که خون دیده و روزهایی که در وسط پاك بوده، از ده روز بیشتر نشود و مجموع روزهای آن نیز در هر دو ماه به يك اندازه باشد، باید روزهایی را که خون دیده و روزهای وسط را که پاك بوده حیض قرار دهد و لازم نیست روزهایی که در وسط پاك بوده در هر دو ماه به يك اندازه باشند؛ مثلاً اگر ماه اول، از روز اول ماه تا سوم خون ببیند و دو روز پاك شود و دوباره سه روز خون ببیند و ماه دوم از یازدهم تا سیزدهم خون ببیند و دو روز یا بیشتر یا کمتر پاك شود و دوباره خون ببیند و روی هم هشت روز شود، عادت او هشت روز می شود.

«مسألة 450» اگر زنی که عادت وقتیّه و عددیّه دارد در وقت عادت خون نبیند و در غیر آن وقت به شماره روزهای حیض خود خون ببیند، باید همان را حیض قرار دهد، چه پیش از وقت عادت خون دیده باشد و چه بعد از آن.

«مسألة 451» اگر زنی که عادت وقتیّه و عددیّه دارد بیشتر از ده روز خون ببیند، خونی که در روزهای عادت دیده، اگرچه نشانه های حیض را نداشته باشد حیض است و خونی که بعد از روزهای عادت دیده، اگرچه نشانه های حیض را داشته باشد، استحاضه است؛ مثلاً اگر زنی که عادت حیض او از اول تا هفتم ماه است از اول تا دوازدهم خون

ببیند، هفت روز اول آن حیض و پنج روز بعد استحاضه می باشد.

«مسأله 452» اگر زنی که عادت و قتیّه و عددیّه دارد در همه روزهای عادت و دو سه روز پیش از آن خون ببیند - به گونه ای که بگویند حیض را جلو انداخته - و روی هم از ده روز بیشتر نشود، همه آنها خون حیض است و اگر در همه روزهای عادت با چند روز پس از آن خون ببیند و روی هم از ده روز بیشتر نشود، چنانچه خونهایی که بعد از عادت دیده، دارای صفات حیض باشد، همه آنها خون حیض است و گرنه فقط ایام عادت حیض است و در بقیه باید بین تروک حیض و اعمال استحاضه جمع کند و اگر در همه روزهای عادت و مقداری بعد و مقداری قبل از عادت خون ببیند و مجموع آنها از ده روز بیشتر نشده باشد، چنانچه خونهایی که پس از ایام عادت دیده است، اوصاف حیض را داشته باشد، همه ایام عادت و قبل و بعد از آن حیض است و گرنه خونهایی را که در ایام عادت و قبل از آن دیده حیض قرار دهد و در بقیه باید بین تروک حیض و اعمال استحاضه جمع کند و در تمامی صورتهایی که در بالا گفته شد، اگر مجموع خونی که می بیند از ده روز بیشتر شود، فقط روزهای عادت او حیض بوده و خونی که جلوتر یا پس از آن دیده، خون استحاضه می باشد و چنانچه در آن روزها عبادت نکرده، باید آنها را قضا نماید.

«مسأله 453» اگر زنی که عادت و قتیّه و عددیّه دارد، در مقداری از روزهای عادت و مقداری پیش از عادت خون ببیند - به گونه ای که بگویند حیض را جلو انداخته - و روی هم از ده روز بیشتر نشود، همه حیض است و اگر از ده روز بیشتر شود، باید روزهایی که در عادت خون دیده با چند روز پیش از آن را که روی هم به اندازه روزهای عادت او می شود، حیض و روزهای قبل از آن را استحاضه قرار دهد و اگر مقداری از روزهای عادت را با چند روز بعد از عادت خون ببیند، چنانچه خونی که بعد از ایام عادت دیده دارای صفات حیض نباشد و دو خون روی هم از ده روز بیشتر نشود، خونی را که در عادت دیده، حیض قرار دهد و در بقیه بین تروک حیض و اعمال استحاضه جمع نماید، به شرط آن که خونی، که در عادت دیده کمتر از سه روز نباشد و گرنه تمام خون استحاضه است؛ و اگر دو خون روی هم از ده روز بیشتر شود، چنانچه خونی که در ایام

عادت دیده کمتر از سه روز نباشد، باید آن را حیض قرار دهد و در بقیه به مقداری که به اندازه باقی مانده عدد عادت او تکمیل شود، بین تروك حیض و اعمال مستحاضه جمع کند و مابقی آن را تا آخر خون، استحاضه قرار دهد و چنانچه خونی که در ایام عادت دیده کمتر از سه روز باشد، تمام خون را استحاضه قرار دهد؛ اگر خونی که بعد از عادت دیده دارای صفات حیض باشد و مجموع خونی که دیده از ده روز بیشتر نشود، همه حیض است و اگر بیشتر شود، باید روزهایی که در عادت خون دیده با چند روز بعد از آن را که روی هم به اندازه روزهای عادت او می شود، حیض و بقیه را استحاضه قرار دهد.

«مسأله 454» اگر زنی که عادت وقتیّه و عددیّه دارد در وقت عادت خود خون ببیند، ولی شماره روزهای آن کمتر یا بیشتر از روزهای عادت او باشد و بعد از پاک شدن، دوباره به شماره روزهای عادت که داشته خون ببیند، باید خون اول را حیض قرار دهد، حتی اگر تعداد روزهای آن بیشتر از تعداد روزهای عادت او باشد، به شرط آن که خون در روزهایی که بیشتر از ایام عادت اوست، دارای صفات حیض باشد و گرنه خون در آن روزها استحاضه محسوب می شود و خون دوم نیز چنانچه با خون اول به اندازه ده روز یا بیشتر فاصله داشته باشد و دارای صفات حیض باشد، حیض است و اگر دارای صفات حیض نباشد، استحاضه محسوب می شود و اگر با خون اول کمتر از ده روز فاصله داشته باشد و مجموع روزهایی که خون دیده و روزهایی که در وسط پاک بوده کمتر از ده روز باشد، چنانچه خون دوم دارای صفات حیض باشد، باید مجموع خون هایی را که دیده به همراه روزهایی که در وسط پاک بوده، حیض قرار دهد و چنانچه خون دوم دارای صفات حیض نباشد، استحاضه است؛ و اگر مجموع روزهایی که خون دیده و روزهایی که در وسط پاک بوده، بیشتر از ده روز باشد، باید طبق مسأله شماره 462 عمل نماید.

«مسأله 455» اگر زنی که عادت وقتیّه دارد در وقت عادت یا دو سه روز جلوتر خون ببیند - به گونه ای که بگویند حیض را جلو انداخته - اگرچه آن خون نشانه های حیض را نداشته باشد، باید به مجرد دیدن خون به احکامی که برای زن حائض گفته شد، عمل کند و چنانچه بعد بفهمد حیض نبوده (مثل این که پیش از سه روز پاک شود) باید

عبادت هایی را که بجا نیاورده، قضا نماید و اگر دو سه روز بعد از وقت عادت خون شروع شود، اگر واجد صفات حیض باشد، حیض وگرنه استحاضه است.

«مسأله 456» زنی که عادت وقتیّه دارد، اگر بیشتر از ده روز خون ببیند، چنانچه مقداری از خون دارای صفات حیض بوده و بقیه دارای صفات حیض نباشد، باید خونی را که دارای صفات حیض است، حیض و بقیه را استحاضه قرار دهد، به شرط آن که اولاً:

خونی که دارای صفات حیض است، کمتر از سه روز و بیشتر از ده روز نباشد و ثانیاً:

خون دیگری با آن تعارض نکند؛ یعنی قبل از گذشتن ده روز از پایان خون اول که دارای صفات حیض است، خون دیگری نبیند که دارای صفات حیض بوده و مجموع آن و خون اول و روزهایی که در بین آنها واقع شده، بیشتر از ده روز باشد.

«مسأله 457» اگر زنی که عادت وقتیّه دارد بیشتر از ده روز خون ببیند و تمام آن دارای صفات حیض باشد و یا هیچ مقدار از آن صفات حیض را نداشته باشد و یا دو شرطی را که در مسأله قبل گفته شد، نداشته باشد، چنانچه تعداد روزهای عادت خویشان پدری یا مادری او - زنده باشند یا مرده - به يك اندازه باشد و یا تعداد کسانی که عادتشان با بقیّه فرق می کند، بسیار کم باشد، در صورتی که عادتشان کمتر از هفت روز باشد، باید آن را حیض قرار دهد و اگر بیشتر از هفت روز باشد، هفت روز را حیض قرار دهد و در هر دو صورت در اختلاف روزهای عادت خویشان و هفت روز، بین تروك حائض و اعمال مستحاضه جمع کند و بقیه را استحاضه قرار دهد، مثلاً اگر عادت خویشان او چهار روز باشد، باید تا چهار روز را حیض قرار داده و سپس تا سه روز بین تروك حائض و اعمال مستحاضه جمع کند و اگر عادت خویشان او هشت روز باشد، باید تا هفت روز را حیض قرار داده و سپس يك روز بین تروك حائض و اعمال مستحاضه جمع کند و اگر خویشاوندی نداشت یا تعداد روزهای عادت آنان يك اندازه نبود، مثلاً عادت بعضی پنج روز و عادت بعضی دیگر سه روز بود، بنابر احتیاط واجب هفت روز را حیض و بقیه را استحاضه قرار دهد.

«مسأله 458» زنی که عادت وقتیّه دارد و شماره عادت خویشان خود و یا هفت روز

را عادت حیض خود قرار می دهد، باید روزی را که در هر ماه اول عادت او بوده، اول حیض خود قرار دهد، مثلاً زنی که هر ماه در روز اول ماه خون می دیده ولی گاهی روز هفتم و گاهی روز هشتم پاك می شده، چنانچه يك ماه دوازده روز خون ببیند و عادت خویشان او هفت روز باشد، باید هفت روز اول ماه را حیض و باقی را استحاضه قرار دهد.

«مسأله 459» زنی که عادت عددیه دارد، اگر خونی ببیند که نشانه های حیض را داشته باشد، باید عبادت را ترك کند و چنانچه بعد بفهمد حیض نبوده، باید عبادت هایی را که بجا نیاورده قضا نماید و اگر نشانه های حیض را نداشته باشد، باید بین ترك حائض و اعمال مستحاضه جمع کند، پس اگر خون به اندازه عادت او استمرار بیابد و سپس قطع شود، معلوم می شود که حیض بوده و اگر روزهایی که در آنها خون می بیند کمتر از شماره عادت او و یا بیشتر از آن شود، معلوم می شود که استحاضه بوده است.

«مسأله 460» اگر زنی که عادت عددیه دارد کمتر از عادت خود خون ببیند و یا بیشتر از شماره عادت خود خون ببیند ولی از ده روز بیشتر نشود، روزهایی را که دارای صفات حیض بوده، حیض و بقیه را استحاضه قرار می دهد، به شرط آن که روزهایی که خون دارای صفات حیض بوده کمتر از سه روز نباشد وگرنه تمام خون استحاضه است.

«مسأله 461» اگر زنی که عادت عددیه دارد بیشتر از شماره عادت خود خون ببیند و از ده روز نیز بیشتر شود، چنانچه همه خونهایی که دیده مثل هم باشند، باید برای تعیین روز شروع حیض، به وقت شروع عادت خویشان خود مراجعه کند و از آن وقت به تعداد روزهای عادت خود را حیض و بقیه را استحاضه قرار دهد و اگر خویشاوندی نداشت و یا وقت شروع عادت آنان یکسان نبود، باید از هنگام دیدن خون، به تعداد روزهای عادت خود را حیض قرار دهد و اگر همه خونهایی که دیده يك جور نباشند بلکه چند روز از آن نشانه حیض و چند روز دیگر نشانه استحاضه را داشته باشد، اگر روزهایی که خون نشانه حیض را دارد با شماره روزهای عادت او يك اندازه باشد، باید همان روزها را حیض و بقیه را استحاضه قرار دهد و اگر تعداد روزهایی که خون نشانه حیض را دارد از تعداد روزهای عادت او بیشتر باشد، فقط به اندازه روزهای عادت خود را حیض و

بقیه را استحاضه قرار دهد و اگر تعداد روزهایی که خون نشانه حیض را دارد از تعداد روزهای عادت او کمتر باشد، باید آن روزها را با چند روز دیگر که روی هم به اندازه روزهای عادت او می شوند، حیض و بقیه را استحاضه قرار دهد.

«مسأله 462» اگر زنی که دارای عادت است بعد از آن که سه روز یا بیشتر خون دید پاك شود و دوباره سه روز یا بیشتر خون ببیند و فاصله پاکی بین دو خون کمتر از ده روز باشد و همه روزهایی که خون دیده با روزهایی که در وسط پاك بوده از ده روز بیشتر باشد؛ مثل آن که پنج روز خون ببیند و پنج روز پاك شود و دوباره پنج روز خون ببیند، سه صورت دارد:

الف - آن که تمام یا قسمتی از یکی از خونهایی که دیده، در روزهای عادت باشد و خون دیگر در روزهای عادت نباشد که در این صورت چنانچه تعداد روزهای خونی که در عادت دیده با عدد عادت او برابر و یا بیشتر از آن باشد و یا مجموع ایام عادت و ایام پاکی او بیشتر از ده روز باشد، باید همه خونی را که در عادت دیده حیض و خون دیگر را استحاضه قرار دهد و در غیر این صورت، به تعدادی که خون در ایام عادت از روزهای عادت کمتر دارد، از خون دیگر تکمیل می کند و مجموع آنها را با ایامی که در وسط پاك بوده، حیض قرار می دهد و بقیه خون خارج عادت را استحاضه قرار می دهد؛ مثلاً اگر عادت او از دوم تا ششم ماه باشد و يك ماه از اول تا سوم ماه خون ببیند و بعد چهار روز پاك شود و دوباره از هشتم تا دوازدهم ماه خون ببیند، باید از اول تا نهم ماه را حیض و از دهم تا دوازدهم را استحاضه قرار دهد، ولی اگر از اول ماه تا پنجم یا بیشتر از آن خون ببیند و پاك شود و دوباره خون ببیند، خون اول را حیض و خون دیگر را استحاضه قرار می دهد. همچنین اگر از اول تا سوم ماه خون ببیند و بعد شش روز یا بیشتر پاك شود و سپس دوباره خون ببیند، باید خون اول را حیض و خون دیگر را استحاضه قرار دهد.

ب - آن که هیچ يك از دو خون در ایام عادت نباشد که در این صورت اگر دارای عادت عددیه بوده و یکی از آنها به تعداد ایام عادت باشد، آن را حیض و دیگری را استحاضه قرار می دهد، وگرنه خونی که دارای صفات حیض است، حیض و دیگری

استحاضه است و اگر هر دو دارای صفات حیض باشند، بنابر احتیاط واجب خون اول را حیض و دومی را استحاضه قرار می دهد و اگر هیچ يك دارای صفات حیض نباشند، هر دو استحاضه می باشند.

ج - آن که مقداری از خون اول و دوم در روزهای عادت باشد که در این صورت خون هایی که در ایام عادت واقع شده اند به همراه ایام پاکی بین آنها حیض و بقیه خون دوم که خارج از ایام عادت بوده، استحاضه می باشد و بقیه خون اول که پیش از ایام عادت بوده، اگر مجموع آن و ایام عادت بیشتر از ده روز شود، آن نیز استحاضه می باشد وگرنه حیض است؛ مثلاً اگر عادت او از سوم تا دهم ماه بوده، در صورتی که از اول تا ششم ماه خون ببیند و دو روز پاک شود و بعد تا پانزدهم خون ببیند، از اول تا دهم حیض است و از یازدهم تا پانزدهم استحاضه می باشد.

«مسأله 463» زنی که در حیض دارای عادت است، اگر دو ماه پشت سر هم بر خلاف عادت خود خونی ببیند که وقت آن یا شماره روزهای آن یا هم وقت و هم شماره روزهای آن یکی باشند، عادت او به آنچه در این دو ماه دیده است برمی گردد؛ مثلاً اگر از روز اول تا هفتم ماه خون می دیده و پاک می شده، چنانچه دو ماه از دهم تا هفدهم ماه خون ببیند و پاک شود، عادت او از دهم تا هفدهم می شود و اگر دو بار بر خلاف عادت خون ببیند، ولی آن دو بار نه در وقت و نه در عدد مانند هم نباشند، بنابر احتیاط باید میان احکام عادت که داشته و احکام مضطر به جمع کند و اگر چند بار بر خلاف عادت خود خونی ببیند که نه در وقت و نه در عدد مانند هم نباشند، حکم زن مضطر به را دارد.

2 - احکام زنهایی که در حیض دارای عادت نیستند

«مسأله 464» مبتدئه، مضطر به و ناسیه، به محض دیدن خونی که نشانه های حیض را دارد، باید عبادت را ترك کنند و چنانچه بعد بفهمند حیض نبوده - مثل این که قبل از سه روز خون قطع شود و یا نشانه های حیض را از دست بدهد - باید عبادت هایی را که بجا نیاورده اند، قضا نمایند و اگر نشانه های حیض را نداشته باشد، آن را استحاضه قرار

می دهند، حتی اگر تا سه روز ادامه پیدا کند.

«مسأله 465» اگر مضطربه، مبتدئه و یا ناسیه، بیشتر از ده روز خون ببیند، خونی را که دارای صفات حیض است، حیض و خونی را که دارای صفات استحاضه است، استحاضه قرار می دهد، به شرط آن که اولاً: خون دارای صفات حیض کمتر از سه روز و بیشتر از ده روز نباشد و ثانیاً: خون دیگری با آن تعارض نکند، یعنی قبل از گذشتن ده روز از پایان خونی که دارای صفات حیض است، خون دیگری نبیند که دارای صفات حیض بوده و مجموع آن و خون اول که دارای صفات حیض است و روزهایی که در بین آنها واقع شده، بیشتر از ده روز باشد، مثل آن که پنج روز خون سرخ یا تیره و چهار روز خون زرد و دویار هفت روز خون سرخ یا تیره ببیند.

«مسأله 466» اگر مضطربه، مبتدئه و یا ناسیه، بیشتر از ده روز خون ببیند و تمام آن فاقد صفات حیض باشد و یا خونی که دارای صفات حیض است کمتر از سه روز باشد، تمام آن استحاضه است.

«مسأله 467» اگر مضطربه و یا مبتدئه، بیشتر از ده روز خون ببیند و تمام آن دارای صفات حیض باشد و یا قسمتی از آن دارای صفات حیض باشد، ولی خونی که دارای صفات حیض است بیشتر از ده روز باشد و یا خون دیگری با آن تعارض کند، باید در عدد روزهای حیض به عادت خویشان خود مراجعه کند، پس اگر عادت آنان کمتر از هفت روز باشد، از ابتدای دیدن خون به اندازه عادت آنان را حیض قرار می دهد و اگر عادت آنان بیشتر از هفت روز باشد، از ابتدای دیدن خون به اندازه هفت روز را حیض قرار می دهد و در هر دو صورت، در اختلاف روزهای عادت خویشان و هفت روز، بین تروك حائض و اعمال مستحاضه جمع می کند و اگر خویشاوندی نداشت یا شماره روزهای عادت آنان يك اندازه نبود، بنابر احتیاط واجب باید از ابتدای دیدن خون تا هفت روز را حیض و بقیه را استحاضه قرار دهد.

«مسأله 468» اگر ناسیه بیشتر از ده روز خون ببیند و تمام آن دارای صفات حیض باشد و یا خونی که دارای صفات حیض است بیشتر از ده روز باشد و یا خون دیگری با

آن تعارض کند، بنابر احتیاط واجب باید از ابتدای دیدن خون تا هفت روز را حیض و بقیه را استحاضه قرار دهد.

احکام حائض

«مسأله 469» چند چیز بر حائض حرام است:

اول: عبادت هایی که مانند نماز، باید با وضو، غسل یا تیمم بجا آورده شوند؛ ولی بجا آوردن عبادت هایی که وضو، غسل و تیمم برای آنها لازم نیست - مانند نماز میت - مانعی ندارد. دوم: تمام چیزهایی که بر جنب حرام است و در احکام جنابت گفته شد.

سوم: وطی در قُبُل (جلو) که هم برای مرد و هم برای زن حرام است، اگرچه به مقدار ختنه گاه داخل شود و منی هم بیرون نیاید، بلکه احتیاط واجب آن است که مقدار کمتر از ختنه گاه را نیز داخل نکند و همچنین احتیاط، ترك وطی در دُبُر (عقب) زن در حال حیض است؛ بلکه اگر زن راضی نباشد، در غیر حال حیض نیز وطی در دُبُر زن جایز نیست.

«مسأله 470» جماع کردن در روزهایی هم که حیض زن قطعی نیست ولی شرعاً باید آن را حیض قرار دهد حرام است، پس زنی که بیشتر از ده روز خون می بیند و باید به دستوری که گفته شد روزهای عادت خود را طبق روزهای عادت خویشان خود حیض قرار دهد، شوهرش نمی تواند در آن روزها با او نزدیکی نماید.

«مسأله 471» اگر مرد در حال جماع بفهمد زن حائض شده، باید فوراً از او جدا شود.

«مسأله 472» اگر زن بگوید: «حیض هستم» یا «از حیض پاک شده ام»، باید حرف او را قبول کرد.

«مسأله 473» برای جماع با زن حائض کفاره واجب نمی شود، اگرچه دادن کفاره بر مرد مستحب است.

«مسأله 474» اگر شماره روزهای حیض زن به سه قسمت تقسیم شود و مرد در قسمت اول آن از روی علم و عمد با زن خود جماع کند، مستحب است هجده نخود طلا کفاره به فقیر بدهد، و اگر در قسمت دوم جماع کند، نه نخود، و اگر در قسمت سوم جماع

کند، چهار نخود و نیم بدهد؛ مثلاً زنی که شش روز خون حیض می بیند، اگر شوهرش در شب یا روز اول و دوم با او جماع کند، هیجده نخود طلا و در شب یا روز سوم و چهارم نه نخود و در شب یا روز پنجم و ششم چهار نخود و نیم طلا می دهد.

«مسأله 475» اگر کسی هم در قسمت اول و هم در قسمت دوم و هم در قسمت سوم دوران حیض با زن خود جماع کند، مستحب است هر سه كفاره را که روی هم سی و یک نخود و نیم می شود بدهد.

«مسأله 476» کسی که نمی تواند كفاره مذکور را بدهد، بهتر آن است که صدقه ای به فقیر بدهد و اگر نمی تواند صدقه بدهد، استغفار کند و هر وقت توانست كفاره بدهد.

«مسأله 477» طلاق دادن زن در حال حیض به تفصیلی که در کتاب طلاق گفته می شود، باطل است.

«مسأله 478» اگر زن در بین نماز یا روزه حائض شود، نماز یا روزه او باطل است.

«مسأله 479» اگر زن در بین نماز شك کند که حائض شده یا نه، نماز او صحیح است، ولی اگر بعد از نماز بفهمد که در بین نماز حائض شده، نمازی که خوانده باطل است.

«مسأله 480» بعد از آن که زن از خون حیض پاك شد، واجب است برای نماز و اعمال دیگری که باید با وضو، غسل یا تیمم بجا آورده شوند، غسل کند ولی احتیاطاً این غسل کفایت از وضو نمی کند و باید پیش از غسل یا بعد از آن وضو نیز بگیرد و اگر پیش از غسل وضو بگیرد بهتر است.

«مسأله 481» اگر حائض، جنب باشد و هنگامی که پاك می شود غسل جنابت را انجام دهد، لازم نیست برای حیض نیز جداگانه غسل نماید، هر چند خوب است در غسل خود هر دو را نیت کند و این غسل کفایت از وضو می کند؛ پس برای انجام عباداتی مانند نماز که طهارت در آنها شرط است، لازم نیست وضو بگیرد.

«مسأله 482» بعد از آن که زن از خون حیض پاك شد، اگرچه غسل نکرده باشد، طلاق او صحیح است، ولی احتیاط واجب آن است که همسرش پیش از غسل از جماع با

او خودداری نماید و همچنین بنا بر احتیاط باید از قرائت سوره های سجده دار و توقف در مساجد و قرار دادن چیزی در آنها پیش از غسل خودداری نماید و باید از بقیه اعمالی هم که بر حائض حرام است تا غسل نکرده اجتناب کند.

«مسأله 483» اگر آب برای وضو و غسل کافی نباشد و به اندازه ای باشد که بتواند یا غسل کند و یا وضو بگیرد، بنا بر احتیاط واجب باید غسل کند و به عوض وضو تیمم نماید و اگر فقط برای وضو کافی باشد و به اندازه غسل نباشد، باید وضو بگیرد و به عوض غسل تیمم نماید و اگر برای هیچ یک از آنها آب نداشته باشد، باید يك تیمم به عوض غسل به جا آورد و بنا بر احتیاط تیمم دیگری به عوض وضو نیز انجام دهد.

«مسأله 484» نمازهای واجب روزانه که زن در حال حیض نمی خواند، قضا ندارند، ولی روزه های واجب را باید قضا نماید.

«مسأله 485» هرگاه وقت نماز داخل شود و بداند که اگر نماز را تأخیر بیندازد حائض می شود، باید فوراً نماز بخواند.

«مسأله 486» اگر زن نماز را تأخیر بیندازد و از اول وقت به اندازه انجام واجبات يك نماز بگذرد و حائض شود، بنا بر احتیاط قضای آن نماز بر او واجب است، ولی در تند خواندن و کُند خواندن و چیزهای دیگر، باید حال خود را ملاحظه بکند؛ مثلاً زنی که مسافر نیست اگر در اول ظهر نماز نخواند، قضای آن در صورتی واجب می شود که به مقدار خواندن چهار رکعت نماز به دستوری که گفته شد از اول ظهر بگذرد و حائض شود و برای کسی که مسافر است، گذشتن وقت به مقدار خواندن دو رکعت کافی است و نیز باید ملاحظه تهیه شرایطی را که دارا نیست بنماید؛ پس اگر به مقدار فراهم آوردن آن مقدمات و خواندن يك نماز وقت بگذرد و حائض شود، قضا واجب است و گرنه واجب نیست.

«مسأله 487» اگر زن در آخر وقت نماز از خون پاک شود و به اندازه غسل و وضو و مقدمات دیگر نماز، مانند تهیه کردن لباس یا آب کشیدن آن و خواندن يك رکعت نماز (یعنی تا پایان ذکر سجده دوم از رکعت اول) یا بیشتر از يك رکعت وقت داشته باشد، باید نماز را بخواند و اگر نخواند، باید قضای آن را بجا آورد و اگر فقط به اندازه خواندن

يك ركعت نماز با طهارت وقت داشته باشد، ولی برای بقیه مقدمات مانند تهیه کردن و یا آب کشیدن لباس و مانند آن وقت نداشته باشد، احتیاط واجب آن است که در این صورت نیز قضای آن نماز را بجا آورد.

«مسألة 488» اگر زنی که از خون حیض پاك شده به اندازه غسل و وضو وقت نداشته باشد، ولی بتواند با تیمم يك ركعت از نماز را در وقت بخواند، احتیاط مستحب آن است که نماز را با تیمم بخواند و اگر گذشته از تنگی وقت، تکلیفش تیمم باشد - مثل آن که آب برای او ضرر داشته باشد - باید تیمم کند و آن نماز را بخواند.

«مسألة 489» اگر زن حائض بعد از پاك شدن شك کند که برای نماز وقت دارد یا نه، باید نمازش را بخواند.

«مسألة 490» اگر به گمان این که به اندازه تهیه مقدمات نماز و خواندن يك ركعت وقت ندارد، نماز نخواند و بعد بفهمد که وقت داشته، باید قضای آن نماز را بجا آورد.

«مسألة 491» اگر زن پیش از ده روز پاك شود و بداند که در باطن خون نیست، باید برای عبادت های خود غسل کند، اگرچه گمان داشته باشد که پیش از تمام شدن ده روز دوباره خون می بیند، ولی اگر یقین یا اطمینان داشته باشد که پیش از تمام شدن ده روز دوباره خون می بیند، باید فعلاً در ایام پاکی به وظیفه حائض عمل نماید.

«مسألة 492» اگر زن پیش از ده روز پاك شود و احتمال دهد که در باطن خون باشد، مقداری پنبه داخل فرج می نماید و کمی صبر می کند و بیرون می آورد، پس اگر پاك بود غسل می کند و عبادت های خود را بجا می آورد و اگر آلوده به خون دارای صفات حیض بود، چنانچه در حیض عادت نداشته باشد یا عادت او ده روز باشد، باید صبر کند که اگر پیش از ده روز پاك شد، غسل کند و اگر در پایان ده روز پاك شد یا خون او از ده روز گذشت، آخر روز دهم غسل نماید و اگر عادتش کمتر از ده روز باشد، در صورتی که بداند پیش از تمام شدن ده روز یا در پایان ده روز پاك می شود، نباید غسل کند و اگر احتمال دهد که خون او از ده روز بگذرد، احتیاط واجب آن است که تا دو روز عبادت را ترك کند و بعد از آن تا تکمیل ده روز اعمالی را که بر حائض حرام است ترك کند و اعمال مستحاضه را

انجام دهد؛ پس اگر پیش از تمام شدن ده روز یا در پایان ده روز از خون پاك شد، تمام آن مدت حیض است و اگر از ده روز گذشت، باید عادت خود را حیض و بقیه را استحاضه قرار دهد و عبادت هایی را که بعد از روزهای عادت بجا نیاورده قضا نماید و اگر پنبه ای که داخل می کند آلوده به آب زرد رنگی شود، چنانچه در روزهای عادتش باشد، مانند آلودگی به خون حیض است و احکامی که گذشت بر آن جاری است وگرنه استحاضه می باشد.

«مسأله 493» اگر چند روز را حیض قرار دهد و عبادت نکند و بعد بفهمد که حیض نبوده است، باید نماز و روزه ای را که در آن روزها بجا نیاورده قضا نماید و اگر چند روز به گمان این که حیض نیست عبادت کند و بعد بفهمد حیض بوده، چنانچه در آن روزها روزه واجب گرفته، باید آن را قضا نماید.

«مسأله 494» مستحب است زن حائض در وقت نماز خود را از خون پاك نماید و پنبه و دستمال را عوض کند و وضو بگیرد و اگر نمی تواند وضو بگیرد، به امید درك ثواب تیمم نماید و در جای نماز خویش رو به قبله بنشیند و مشغول قرائت قرآن، ذکر، دعا و صلوات شود، اگرچه در غیر این اوقات، خواندن قرآن بر حائض مکروه است.

«مسأله 495» خواندن و همراه داشتن قرآن و رساندن جایی از بدن به حاشیه و بین خطهای قرآن و نیز خضاب کردن به حنا و مانند آن برای حائض مکروه است.

«مسأله 496» غسل های مستحبی مثل غسل جمعه، غسل احرام، غسل توبه و غیر آن و همچنین وضوهای مستحبی، برای حائض نیز مستحب است.

استحاضه

اشاره

یکی از خونهایی که از زن خارج می شود یا فضای داخل فرج را آلوده می کند، خون استحاضه است و زن را در حال استحاضه، مستحاضه می گویند.

«مسأله 497» خون استحاضه غالباً زرد رنگ و سرد است و بدون فشار و سوزش بیرون می آید و غلیظ نیز نیست، ولی ممکن است گاهی سیاه یا سرخ و گرم و غلیظ باشد و با فشار و سوزش بیرون آید.

«مسأله 498» خون استحاضه سه قسم است: قلیله، متوسطه و کثیره. استحاضه قلیله آن است که خون، پنبه ای را که زن معمولاً بر محل می گذارد آلوده کند، ولی به داخل آن نفوذ نکند. استحاضه متوسطه آن است که خون در پنبه فرو برود، ولی بر دستمال و مانند آن که معمولاً زنها برای جلوگیری از خون می بندند، جاری نشود. استحاضه کثیره آن است که خون از پنبه گذشته و بر دستمال نیز جاری شود.

احکام استحاضه

«مسأله 499» در استحاضه قلیله باید زن برای هر نماز يك وضو بگیرد و ظاهر فرج را نیز اگر خون به آن رسیده، آب بکشد و بنابر احتیاط واجب، پنبه را عوض کند یا آب بکشد.

«مسأله 500» در استحاضه متوسطه زن علاوه بر انجام دادن اعمال استحاضه قلیله باید يك غسل نیز در شبانه روز به تفصیل ذیل انجام دهد:

اگر استحاضه قبل از نماز صبح یا در بین آن حادث شود، باید برای نماز صبح غسل کند و اگر بعد از خواندن نماز صبح تا قبل از نماز ظهر یا بین آن حادث شود، باید برای نماز ظهر غسل کند و به همین ترتیب قبل از هر نماز یا بین هر نمازی که استحاضه متوسطه حادث شود، باید برای آن غسل نماید و تا صبح دیگر برای نمازهای خود اعمال استحاضه قلیله را که در مساله پیش گفته شد انجام دهد و پس از آن تا وقتی که خون ادامه دارد، هر روز قبل از نماز صبح يك غسل انجام دهد و اگر عمداً یا از روی فراموشی برای نماز صبح غسل نکند، باید برای نماز ظهر و عصر غسل کند و اگر برای نماز ظهر و عصر غسل نکند، باید پیش از نماز مغرب و عشاء غسل نماید، چه خون بیاید و چه قطع شده باشد.

«مسأله 501» زن در استحاضه کثیره علاوه بر این که باید احتیاطاً برای هر نماز پنبه و دستمالی را که بسته است عوض کند یا تطهیر نماید، باید يك غسل برای نماز صبح و يك غسل برای نماز ظهر و عصر و يك غسل برای نماز مغرب و عشاء بجا آورد و بین نماز ظهر و عصر و همچنین مغرب و عشاء فاصله نیندازد و اگر بین نماز ظهر و عصر

فاصله بیندازد، باید برای نماز عصر دوباره غسل کند و نیز اگر بین نماز مغرب و عشاء فاصله بیندازد، باید برای نماز عشاء دوباره غسل نماید، ولی در استحاضه کثیره برای خواندن نماز، وضو لازم نیست.

«مسأله 502» غسل و یا وضوی استحاضه باید در داخل وقت نماز انجام شود؛ بنابر این اگر خون استحاضه پیش از وقت نماز نیز بیاید، اگرچه زن برای آن خون وضو و غسل را انجام داده باشد، بنابر احتیاط واجب باید در هنگام نماز نیز وضو و غسل را بجا آورد، بلکه اگر نزدیک اذان صبح برای نماز شب غسل کند و نماز شب را بخواند، احتیاط واجب آن است که بعد از داخل شدن صبح، دوباره غسل و وضو را بجا آورد.

«مسأله 503» مستحاضه متوسطه که وظیفه اش وضو گرفتن و غسل کردن است، می تواند هر کدام را که بخواهد اول بجا آورد، ولی بهتر است اول وضو بگیرد.

«مسأله 504» اگر استحاضه قلیله زن بعد از خواندن نماز صبح متوسطه شود، باید برای نماز ظهر و عصر غسل کند و اگر بعد از نماز ظهر و عصر متوسطه شود، باید برای نماز مغرب و عشاء غسل نماید.

«مسأله 505» اگر استحاضه قلیله یا متوسطه زن بعد از خواندن نماز صبح کثیره شود، باید برای نماز ظهر و عصر یک غسل و برای نماز مغرب و عشاء غسل دیگری بجا آورد و اگر بعد از نماز ظهر و عصر کثیره شود، باید برای نماز مغرب و عشاء غسل نماید.

«مسأله 506» زن مستحاضه ای که وظیفه او وضو گرفتن و یا تطهیر ظاهر فرج و یا تبدیل و تطهیر پنبه و دستمالی است که بسته، باید این اعمال را برای هر نماز، چه واجب و چه مستحب، انجام دهد و نیز اگر بخواهد نمازی را که خوانده احتیاطاً دوباره بخواند یا نمازی را که تنها خوانده است دوباره با جماعت بخواند، باید تمام کارهایی را که برای استحاضه گفته شد انجام دهد.

«مسأله 507» زن مستحاضه برای خواندن نماز احتیاط و سجده و تشهد فراموش شده و سجده سهو، اگر آنها را بعد از نماز فوراً بجا آورد، لازم نیست کارهای استحاضه را انجام دهد.

«مسأله 508» زن مستحاضه بعد از آن که خونش قطع شد، فقط برای نماز اولی که می خواند باید کارهای استحاضه را انجام دهد و برای نمازهای بعد انجام اعمال استحاضه لازم نیست.

«مسأله 509» اگر زن نداند استحاضه او از کدام قسم است، باید هنگامی که می خواهد نماز بخواند، وضعیت خود را بررسی کند، به این ترتیب که مقداری پنبه داخل فرج نماید و کمی صبر کند و بیرون آورد و بعد از آن که فهمید استحاضه او کدام يك از آن سه قسم است، اعمالی را که برای آن نوع عنوان شد انجام دهد، ولی اگر بداند تا وقتی که می خواهد نماز بخواند استحاضه او تغییر نخواهد کرد، پیش از داخل شدن وقت نیز می تواند خود را واریسی نماید.

«مسأله 510» زن مستحاضه اگر پیش از آن که خود را واریسی کند مشغول نماز شود، چنانچه قصد قربت داشته و به وظیفه خود عمل کرده باشد، مثلاً استحاضه او قلیله بوده و به وظیفه استحاضه قلیله یا متوسطه عمل نموده، نماز او صحیح است و اگر قصد قربت نداشته یا عمل او مطابق وظیفه اش نبوده، مثل آن که استحاضه او متوسطه بوده و به وظیفه قلیله رفتار کرده، نماز او باطل است.

«مسأله 511» زن مستحاضه اگر نتواند خود را واریسی نماید، باید به آنچه مسلماً وظیفه اوست عمل کند، مثلاً اگر نمی داند استحاضه او قلیله است یا متوسطه، باید اعمال استحاضه قلیله را انجام دهد و اگر نمی داند استحاضه او متوسطه است یا کثیره، باید اعمال استحاضه متوسطه را انجام دهد، ولی اگر بداند استحاضه او سابقاً از کدام يك از آن سه قسم بوده، باید به وظیفه همان قسم رفتار نماید.

«مسأله 512» برای آن که زن مستحاضه شود، باید خون از فرج خارج شود و چنانچه خون استحاضه به فضای فرج برسد، ولی بیرون نیاید، حکم استحاضه بر آن جاری نمی شود؛ اما پس از خارج شدن خون و مستحاضه شدن زن، مادامی که خون در باطن وجود دارد، زن مستحاضه است، حتی اگر دیگر خونی از او خارج نشود و وقتی پاك می شود که خون در باطن نیز موجود نباشد.

«مسأله 513» اگر زن مستحاضه بداند از وقتی که مشغول وضو یا غسل شده خونی از او بیرون نیامده و در داخل فرج نیز خونی نبوده و اگر نماز را با تأخیر بخواند نیز تا آخر نماز به همین وضعیت باقی خواهد ماند، می تواند خواندن نماز را تأخیر بیندازد.

«مسأله 514» اگر خون استحاضه قبل از نماز قطع شود و در باطن نیز وجود نداشته باشد و مستحاضه به وظیفه خود عمل نماید و نمازش را بخواند، چنانچه تا زمان نماز بعدی خون از وی خارج نشود و در فضای فرج نیز خون وجود نداشته باشد، لازم نیست برای نماز بعدی وظایف استحاضه را به جا آورد، بلکه می تواند با همان وضو یا غسل نماز بعدی را بخواند، هر چند بداند که دوباره خون استحاضه خواهد آمد.

«مسأله 515» اگر زن مستحاضه بداند که پیش از گذشتن وقت نماز به کلی پاک می شود یا به اندازه خواندن نماز، پاک خواهد شد، باید صبر کند و نماز را در وقتی که پاک است بخواند.

«مسأله 516» اگر بعد از وضو و غسل، خون در ظاهر قطع شود و مستحاضه بداند که اگر نماز را به قدری تأخیر بیندازد که پیش از گذشتن وقت نماز بتواند وضو، غسل و نماز را بجا آورد، کاملاً پاک می شود، باید نماز را تأخیر بیندازد و هنگامی که کاملاً پاک شد، دوباره وضو و غسل را بجا آورده و نماز را بخواند و اگر وقت نماز تنگ شد، لازم نیست وضو و غسل را دوباره بجا آورد، بلکه اگر وقت برای تیمم کافی باشد، احتیاطاً به جای وضو و غسل تیمم کند.

«مسأله 517» وقتی مستحاضه کثیره و متوسطه کاملاً از خون پاک شد، باید غسل کند و احتیاطاً برای نماز وضو نیز بگیرد، ولی اگر بداند از وقتی که برای نماز قبلی مشغول غسل شده دیگر خون نیامده، لازم نیست دوباره غسل نماید.

«مسأله 518» مستحاضه قلیله بعد از وضو و مستحاضه متوسطه بعد از غسل و وضو و مستحاضه کثیره بعد از غسل، باید فوراً مشغول نماز شوند، ولی گفتن اذان و اقامه و خواندن دعاهای قبل از نماز اشکال ندارد و در نماز نیز می توانند اعمال مستحب مثل قنوت و غیر آن را بجا آورند.

«مسأله 519» اگر زن مستحاضه بین غسل و نماز فاصله بیندازد، باید دوباره غسل کند و بلافاصله مشغول نماز شود، ولی اگر از هنگام شروع به غسل، خون به فضای فرج نیاید، غسل مجدد لازم نیست و حکم وضو نیز به همین ترتیب است.

«مسأله 520» زن مستحاضه چنانچه برای او ضرر نداشته باشد، باید بعد از غسل و وضو به وسیله ای مانند پنبه از بیرون آمدن خون جلوگیری کند و چنانچه کوتاهی کند و خون بیرون بیاید، نمازی را که خوانده، باید دوباره بخواند، بلکه بنا بر احتیاط واجب باید غسل را نیز اعاده کند.

«مسأله 521» اگر در هنگام غسل خون قطع نشود، غسل صحیح است و اگر در بین غسل، استحاضه متوسطه کثیره شود، لازم نیست غسل را از سر بگیرد.

«مسأله 522» لازم نیست زن مستحاضه در هنگام روزه، از بیرون آمدن خون جلوگیری کند.

«مسأله 523» روزه زن مستحاضه ای که غسل بر او واجب می باشد، بنا بر احتیاط در صورتی صحیح است که غسل هایی را که برای خواندن نمازهای روز بر وی واجب است، در روز انجام دهد؛ بنا بر این چنانچه قبل از خواندن نماز صبح یا ظهر و عصر مستحاضه شود و استحاضه وی متوسطه یا کثیره باشد و برای نماز غسل نکند، روزه آن روز او باطل است و بنا بر احتیاط واجب، غسل نماز مغرب و عشاء شبی که می خواهد فردای آن را روزه بگیرد نیز شرط صحت روزه فردا می باشد؛ ولی چنانچه برای نماز مغرب و عشاء غسل نکند، اگر پیش از طلوع فجر به جهتی (مثل نماز شب) غسل کند، برای صحت روزه فردا کافی است.

«مسأله 524» اگر بعد از نماز عصر مستحاضه شود، صحت روزه آن روز او منوط به غسل نیست.

«مسأله 525» اگر استحاضه قلیله زن پیش از نماز، متوسطه یا کثیره شود، باید اعمال استحاضه متوسطه یا کثیره را که بیان شد انجام دهد و اگر استحاضه متوسطه، کثیره شود، باید اعمال استحاضه کثیره را انجام دهد، ولی چنانچه پیش از همان نماز برای

استحاضه متوسطة غسل کرده باشد، لازم نیست دوباره برای کثیره نیز غسل کند.

«مسأله 526» اگر در بین نماز استحاضه متوسطة زن کثیره شود، چنانچه پیش از آن نماز غسل انجام داده باشد، نمازش را ادامه می دهد وگرنه باید نمازش را رها کند و پس از غسل کردن و انجام دادن بقیه اعمال استحاضه کثیره، نماز را از سر بگیرد و اگر استحاضه قلیله او متوسطه و یا کثیره شود، باید نماز را رها کند و برای متوسطه غسل کند و وضو بگیرد و برای کثیره غسل انجام دهد و اعمال دیگر آن را نیز بجا آورد و همان نماز را بخواند و اگر برای غسل یا وضو وقت نداشته باشد، باید بدل از هر کدام آنها که وقت انجام دادن آن را ندارد، تیمم کند و اگر برای تیمم نیز وقت نداشته باشد، نمی تواند نماز را رها کند بلکه بنا بر احتیاط واجب باید نماز را تمام کند و پس از آن باید قضای آن را نیز بجا آورد.

«مسأله 527» اگر در بین نماز خون متوقف شود و مستحاضه نداند که در باطن نیز قطع شده یا نه، چنانچه بعد از نماز بفهمد که خون در باطن نیز قطع شده بوده، باید وضو و غسل و نماز را دوباره بجا آورد.

«مسأله 528» اگر استحاضه کثیره زن، متوسطه شود، باید برای نماز اول عمل کثیره و برای نمازهای بعد عمل متوسطه را بجا آورد؛ مثلاً اگر پیش از نماز ظهر استحاضه کثیره متوسطه شود، باید برای نماز ظهر غسل کند و برای نماز عصر، مغرب و عشاء فقط وضو بگیرد، ولی اگر برای نماز ظهر غسل نکند و فقط به مقدار نماز عصر وقت داشته باشد، باید برای نماز عصر غسل نماید و اگر برای نماز عصر نیز غسل نکند، باید برای نماز مغرب غسل کند و اگر برای آن نیز غسل نکند و فقط به مقدار نماز عشاء وقت داشته باشد، باید برای نماز عشاء غسل نماید و همچنین اگر استحاضه کثیره قلیله شود، باید برای نماز اول عمل کثیره و برای نمازهای بعد عمل قلیله را انجام دهد و نیز اگر استحاضه متوسطه قلیله شود، باید برای نماز اول عمل متوسطه و برای نمازهای بعد عمل قلیله را بجا آورد.

«مسأله 529» اگر پیش از هر نماز، خون مستحاضه کثیره قطع شود و دوباره جریان یابد، باید برای هر نماز يك غسل بجا آورد، ولی اگر بعد از غسل و پیش از نماز خون قطع

شود، چنانچه وقت به گونه ای تنگ باشد که نتواند غسل کند و نماز را در وقت بخواند، می تواند با همان غسل نماز را بخواند، ولی اگر شك کند که برای اعاده غسل وقت دارد یا نه، باید غسل را اعاده کند حکم وضو نیز در این مسأله مانند غسل است.

«مسأله 530» اگر مستحاضه یکی از کارهایی را که برای او واجب می باشد (حتی مانند عوض کردن پنبه) ترك کند، نمازش باطل است.

«مسأله 531» اگر مستحاضه قلیله بخواند عملی غیر از نماز را که شرط آن داشتن وضو است، انجام دهد (مثلاً بخواند جایی از بدن خود را به خط قرآن برساند) باید وضو بگیرد و بنابر احتیاط واجب وضویی که برای نماز گرفته کافی نیست.

«مسأله 532» زن مستحاضه کثیره و متوسطه بنابر احتیاط مستحب باید از رفتن به داخل مسجد مکه (مسجدالحرام) و مدینه (مسجدالنبی صلی الله علیه و آله و سلم) و توقف در سایر مساجد و خواندن سوره ای که سجده واجب دارد بدون غسل خودداری کند، و چنانچه شوهرش بخواند با او نزدیکی کند، بنابر احتیاط واجب باید غسل کند.

«مسأله 533» زن در استحاضه کثیره و متوسطه بنابر احتیاط واجب نمی تواند جایی از بدن خود را به خط قرآن برساند، حتی اگر وظایف خود را انجام داده باشد.

«مسأله 534» نماز آیات بر مستحاضه واجب است و بنابر احتیاط واجب باید برای نماز آیات نیز اعمالی را که برای نمازهای واجب روزانه گفته شد، انجام دهد و اگر در وقت نماز واجب روزانه، نماز آیات بر مستحاضه واجب شود، گرچه بخواند هر دو را پشت سر هم بجا آورد، احتیاط واجب آن است که برای نماز آیات نیز تمام اعمالی را که برای نماز روزانه بر او واجب است انجام دهد و هر دو را با يك غسل و وضو بجا نیاورد.

«مسأله 535» زن مستحاضه احتیاطاً باید نماز قضا نخواند تا پاك شود، مگر این که وقت نماز قضا تنگ باشد که در این صورت باید برای هر نماز قضا اعمالی را که برای نماز ادا بر او واجب است انجام دهد.

«مسأله 536» اگر زن بداند خونی که از رحم او خارج می شود، خون زخم یا غده نیست و شرعاً حکم حیض و نفاس را نیز ندارد، باید به دستور استحاضه عمل کند، بلکه

اگر شك داشته باشد که خون استحاضه است یا خونهای دیگر، چنانچه نشانه آنها را نداشته باشد، بنابر احتیاط واجب باید اعمال استحاضه را انجام دهد.

نفاس

«مسأله 537» از وقتی که اولین جزء بچه از بدن مادر بیرون می آید، هر خونی که زن می بیند، اگر پیش از ده روز یا سر ده روز قطع شود، خون نفاس است و زن را در حال نفاس، «نفساء» می گویند، ولی اگر بین تولد بچه و خروج خون فاصله زیادی باشد، در صورتی حکم نفاس بر آن جاری می شود که عرفاً به آن خون زایمان بگویند و اگر عرفاً به آن خون زایمان نگویند، مثل این که پس از گذشت ده روز از زایمان از زن خون خارج شود، خون نفاس نیست.

«مسأله 538» خونی که زن پیش از بیرون آمدن اولین جزء بچه می بیند، نفاس نیست.

«مسأله 539» اگر خونی که پیش از تولد بچه از زن خارج می شود، سه روز یا بیشتر باشد و در ایام عادت بوده و یا دارای صفات حیض باشد و بین آن و خون نفاس کمتر از ده روز فاصله شود، بنابر احتیاط واجب باید در روزهایی که آن خون را می بیند، بین تروك حیض و اعمال استحاضه جمع کند.

«مسأله 540» لازم نیست که خلقت بچه تمام باشد، اما اگر خون بسته ای از رحم زن خارج شود و خود زن بداند یا چهار نفر قابله یا متخصص مورد وثوق بگویند که اگر در رحم می ماند انسان می شد، در صورتی خون نفاس است که عرفاً به آن خون زاییدن گفته شود و اگر عرفاً به آن خون زاییدن گفته نشود، حکم نفاس بر آن جاری نمی شود و اگر شك کند که به آن خون زاییدن گفته می شود یا نه، باید وظایف مستحاضه را انجام دهد و کارهایی را که بر نفساء حرام است ترك کند.

«مسأله 541» ممکن است خون نفاس بیشتر از يك لحظه نیاید، ولی بیشتر از ده روز نیز نمی شود.

«مسأله 542» هرگاه شك کند که چیزی سقط شده یا نه، یا چیزی که سقط شده اگر

می ماند انسان می شد یا نه، لازم نیست واریسی کند و خونی که از او خارج می شود شرعاً خون نفاس نیست.

«مسأله 543» وظیفه نفساء در امور واجب و حرام مانند حائض است؛ همچنین اعمالی که برای حائض مستحب و مکروه است، برای نفساء نیز مستحب و مکروه می باشد.

«مسأله 544» طلاق دادن زنی که در حال نفاس می باشد، باطل و نزدیکی کردن با او حرام می باشد.

«مسأله 545» زن پس از پاك شدن از خون نفاس، برای این که عبادات خود را به جا آورد، بنابر احتیاط باید غسل کند و اگر دوباره خون ببیند، چنانچه مجموع روزهایی که خون دیده و روزهایی که در وسط پاك بوده، ده روز یا کمتر از ده روز باشد، تمام آن نفاس است و اگر در روزهایی که پاك بوده روزه واجب گرفته باشد، باید قضا نماید.

«مسأله 546» اگر زن از خون نفاس پاك شود و احتمال دهد که در باطن خون باشد، می تواند مقداری پنبه داخل فرج نماید و کمی صبر کند و آن را بررسی نماید و اگر معلوم شود که پاك شده، برای عبادت های خود غسل می کند.

«مسأله 547» زنی که عادت حیض او کمتر از ده روز است، اگر بیشتر از روزهای عادت خود خون نفاس ببیند، باید به اندازه روزهای عادت خود را نفاس قرار دهد و بعد از آن تا دو روز عبادت را ترك نماید و مستحب است تا روز دهم عبادت را ترك کند، اگرچه پس از دو روز می تواند با اعمال استحاضه عبادات خود را بجا آورد، پس اگر خون از ده روز بگذرد، روزهای عادت او نفاس و بقیه استحاضه است و اگر عبادت را ترك کرده، باید آن را قضا کند.

«مسأله 548» زنی که در حیض عادت دارد، اگر بعد از زایمان خون ببیند و از ده روز بیشتر شود و استمرار پیدا کند، به اندازه روزهای عادت او نفاس است و ده روز از خونی که بعد از نفاس می بیند، اگرچه در روزهای عادت ماهانه اش باشد، استحاضه است؛ مثلاً زنی که عادت حیض او از بیستم هر ماه تا بیست و هفتم آن است، اگر روز دهم ماه زایید

و تا يك ماه يا بيشتر پي در پي خونديد، تا روز هفدهم نفاس و از هفدهم تا ده روز - حتى در روزهاي عادت او كه از بيستم تا بيست و هفتم است - استحاضه مي باشد و بعد از گذشتن ده روز، اگر خوني كه مي بيند در روزهاي عادت او باشد، خون حيض است، چه نشانه هاي حيض را داشته باشد و چه نداشته باشد و اگر در روزهاي عادت او نباشد، اگر نشانه هاي حيض را داشته باشد، حيض وگرنه استحاضه است.

«مسأله 549» زني كه در حيض عادت ندارد، اگر بعد از زايمان خون بيند و از ده روز بيشتر شود و استمرار پيدا كند، بنابر احتياط واجب به عدد عادت خويشان خود مراجعه مي كند و از ابتدای دیدن خون به عدد عادت آنان را نفاس قرار می دهد و پس از آن تا تکمیل ده روز بین تروك حيض و اعمال مستحاضه جمع می كند و اگر خويشاوندی نداشته باشد يا عادت آنان يكسان نباشد، بايد ده روز اول خون را نفاس قرار دهد و ده روز دوم آن استحاضه است و خوني كه بعد از آن مي بيند، اگر نشانه هاي حيض را داشته باشد، حيض وگرنه آن نيز استحاضه مي باشد.

غسل مسّ ميّت

«مسأله 550» اگر کسی بدن انسان مرده ای را كه سرد شده و او را غسل نداده اند مس كند (يعني جايی از بدن خود را به بدن او برساند)، بايد غسل «مسّ ميّت» نمايد، خواه در خواب مس كند يا در بيداری، با اختيار باشد يا بی اختيار، حتى اگر باطن ميّت را نيز مس کرده باشد، بايد غسل كند بلکه بنابر احتياط واجب، مسّ بدن مرده ای كه او را به جای غسل تيمّم داده اند و يا هر سه غسل او با آب خالص و بدون سدر و كافور انجام شده است نيز همين حكم را دارد.

«مسأله 551» برای مسّ مرده ای كه تمام بدن او سرد نشده غسل واجب نيست، اگر چه جايی را كه سرد شده مس نمايد.

«مسأله 552» رساندن ناخن و استخوان به ناخن و استخوان ميّت، باعث واجب شدن غسل است و همچنين اگر موی خود را به بدن ميّت يا بدن خود را به موی ميّت يا

موی خود را به موی میّت برساند، اگر عرفاً مسّ میّت به آن صدق کند، غسل واجب است.

«مسأله 553» برای مسّ بچه مرده، حتی بچه سقط شده ای که چهار ماه او تمام شده، غسل مسّ میّت واجب است، بلکه بهتر است برای مسّ بچه سقط شده ای که از چهار ماه کمتر دارد نیز غسل کند.

«مسأله 554» اگر بچه چهار ماهه ای مرده به دنیا بیاید و بدن او سرد شده باشد و عرفاً بر تماس بدن مادر با بدن او در حین تولد، مسّ میّت صدق کند، مادر او بنابر احتیاط واجب باید غسل مسّ میّت کند.

«مسأله 555» بچه ای که بعد از مردن مادر و سرد شدن بدن او به دنیا می آید، اگر عرفاً بر تماس بدن او با بدن مادرش در حین تولد، مسّ میّت صدق کند، وقتی بالغ شد احتیاط واجب آن است که غسل مسّ میّت کند.

«مسأله 556» اگر انسان میّتی را که سه غسل او کاملاً تمام شده مسّ نماید، غسل بر او واجب نمی شود، ولی اگر پیش از آن که غسل سوم او تمام شود جایی از بدن او را مسّ کند، اگرچه غسل سوم آنجا تمام شده باشد، باید غسل مسّ میّت نماید.

«مسأله 557» اگر دیوانه یا بچه نابالغی میّت را مسّ کند، بعد از آن که دیوانه، عاقل یا بچه، بالغ شد باید غسل مسّ میّت نماید، اگرچه غسل بچه غیر بالغ ممیز نیز بنابر اقوی صحیح است.

«مسأله 558» اگر از بدن انسان زنده و یا مرده قسمتی که دارای استخوان است جدا شود و پیش از آن که قسمت جدا شده را غسل دهند انسان آن را مسّ نماید، باید غسل مسّ میّت کند، ولی اگر قسمتی که جدا شده استخوان نداشته باشد، چنانچه از بدن انسان زنده جدا شده باشد، برای مسّ آن غسل واجب نیست، ولی اگر از بدن مرده ای که او را غسل نداده اند جدا شده باشد، بنابر احتیاط واجب مسّ آن موجب غسل می شود.

«مسأله 559» برای مسّ استخوان و دندانی که از مرده جدا شده و آن را غسل نداده اند، بنابر احتیاط واجب باید غسل کرد، ولی برای مسّ استخوان و یا دندانی که از زنده جدا شده و گوشت ندارد، غسل لازم نیست.

«مسأله 560» اگر چند میّت را مس کند یا يك میّت را چند بار مس نماید، يك غسل کافی است.

«مسأله 561» بنا بر احتیاط واجب برای مس بدن شهیدی که او را غسل میّت نمی دهند و همچنین برای مس بدن کسی که پیش از اجرای قصاص یا حد، غسل میّت انجام داده است، باید غسل مس میّت انجام داد.

«مسأله 562» مس ناف بچه بعد از افتادن آن موجب غسل نمی شود.

«مسأله 563» برای کسی که بعد از مس میّت غسل نکرده است، توقف در مسجد و جماع و خواندن سوره هایی که سجده واجب دارند، مانعی ندارد، ولی بنا بر احتیاط واجب باید برای انجام نماز و عبادات دیگری که صحت آنها منوط به وضو می باشد، غسل مس میّت انجام دهد.

«مسأله 564» اگر کسی که غسل مس میّت کرده بخواند، چنانچه قبلاً وضو نداشته، احتیاطاً باید وضو نیز بگیرد. حکم عبادات دیگری که صحت آنها منوط به وضو می باشد نیز همین است.

«مسأله 565» حدث اصغر و اکبر در اثنای غسل مس میّت ضرری به صحت آن نمی رساند، ولی اگر در اثنای آن دوباره میّتی را مس کند، باید غسل را از سر بگیرد.

غسلی که با نذر یا سوگند یا عهد واجب می شود

«مسأله 566» اگر کسی برای زیارت یا برای اعمالی که غسل برای انجام دادن آنها مستحب است نذر یا عهد کند یا سوگند یاد کند که غسلی را انجام دهد، در صورت رعایت احکام نذر، عهد و سوگند، غسل بر او واجب می شود.

غسل های مستحب

«مسأله 567» غسل های مستحب در شرع مقدس اسلام بسیار است که برخی از آنان در ذیل و در مسأله بعدی می آید:

الف - غسل جمعه؛ و وقت آن از اذان صبح تا ظهر روز جمعه است و بهتر است نزدیک ظهر بجا آورده شود و اگر تا ظهر انجام ندهد، بهتر است که بدون تیت ادا و قضا تا غروب جمعه آن را بجا آورد و اگر در روز جمعه غسل نکند، مستحب است از صبح شنبه تا غروب قضای آن را بجا آورد و کسی که می ترسد در روز جمعه آب پیدا نکند، می تواند روز پنجشنبه و یا شب جمعه غسل را بجا آورد و مستحب است انسان در هنگام غسل جمعه بگوید: «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاجْعَلْنِي مِنَ التَّوَّابِينَ وَاجْعَلْنِي مِنَ الْمُتَطَهِّرِينَ».

ب - غسل شب اول ماه رمضان و تمام شبهای «فرد» آن؛ مثل شب سوم، پنجم و هفتم، ولی از شب بیست و یکم مستحب است همه شب ها غسل کند و برای غسل شب های پانزدهم، هفدهم، نوزدهم، بیست و یکم، بیست و سوم، بیست و پنجم، بیست و هفتم و بیست و نهم، بیشتر سفارش شده است و وقت غسل شب های ماه رمضان، تمام شب است و بهتر است غسل مقارن غروب آفتاب بجا آورده شود، ولی از شب بیست و یکم تا آخر ماه بهتر است غسل را بین نماز مغرب و عشاء بجا آورد و نیز مستحب است در شب بیست و سوم غیر از غسل اول شب، یک غسل نیز در آخر شب انجام دهد.

ج - غسل روز عید فطر و عید قربان؛ و وقت آن از اذان صبح تا ظهر است و بهتر است آن را پیش از نماز عید بجا آورد و اگر بخواهد آن را از ظهر تا غروب بجا آورد، احتیاط آن است که به قصد رجاء (یعنی به امید این که مطلوب خداوند باشد) انجام دهد.

د - غسل شب عید فطر؛ و وقت آن از اول مغرب تا اذان صبح است و بهتر است در اول شب بجا آورده شود.

ه - غسل روزهای هشتم و نهم ذی حجه که وقت آن تمام روز می باشد؛ و در روز نهم، بهتر است آن را نزدیک ظهر بجا آورد.

و - غسل روز اول، پانزدهم، بیست و هفتم و آخر ماه رجب.

ز - غسل روز عید غدیر؛ و بهتر است آن را قبل از ظهر انجام دهد.

ح - غسل روز مباحله که بنا بر اقوی بیست و چهارم ذی حجه است.

ط - غسل شب پانزدهم شعبان، روز عید نوروز، نهم و هفدهم ربیع الاول و روز بیست و پنجم ذی قعدة (دحو الارض)؛ و روز پانزدهم شعبان نیز می تواند به قصد رجاء غسل نماید.

ی - غسل دادن نوزادی که تازه به دنیا آمده.

ک - غسل زنی که برای غیر شوهر خود بوی خوش استعمال کرده است.

ل - غسل کسی که در حال مستی خوابیده.

م - غسل کسی که جایی از بدن خود را به بدن میّتی که غسل داده اند رسانده است.

ن - غسل کسی که برای تماشای به دار آویخته رفته و آن را دیده باشد، ولی اگر اتفاقاً یا از روی ناچاری نگاهش به او بیفتد یا مثلاً برای ادای شهادت رفته باشد، غسل مستحب نیست.

س - غسل احرام و آن غسلی است که پیش از احرام در میقات انجام می دهند و این غسل برای زن حائض و نفساء نیز مستحب است.

«مسألة 568» برای داخل شدن در حرم مکه، شهر مکه، خانه کعبه، حرم مدینه، شهر مدینه و مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، مستحب است انسان غسل کند و برای صرف داخل شدن در مسجدالحرام و حرم امامان علیهم السلام نیز می تواند به قصد رجاء غسل کند و اگر در يك روز چند مرتبه مشرف شود، يك غسل کافی است و کسی که می خواهد در يك روز داخل حرم مکه و مسجدالحرام و خانه کعبه شود، اگر به نیت همه يك غسل کند کافی است و نیز اگر در يك روز بخواهد داخل حرم مدینه و شهر مدینه و مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شود، يك غسل برای همه کفایت می کند و برای زیارت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و امامان علیهم السلام از دور یا نزدیک و برای حاجت خواستن از خداوند و همچنین برای توبه و برای نشاط به جهت عبادت و برای به سفر رفتن، خصوصاً سفر زیارت حضرت سیدالشهداء علیه السلام، مستحب است انسان غسل کند و اگر یکی از غسل هایی را که در این مسأله گفته شد بجا آورد و بعد کاری کند که وضو را باطل می کند - مثلاً بخوابد - غسل او باطل می شود.

«مسأله 569» به احتیاط واجب انسان نمی تواند با غسل مستحبی عملی را که مانند نماز احتیاج به وضو دارد انجام دهد و باید برای انجام آنها وضو بگیرد.

«مسأله 570» اگر انجام چند غسل بر کسی مستحب باشد و به نیت همه يك غسل بجا آورد، کافی است؛ بلکه می توان يك غسل را به نیت چند غسل واجب و مستحب بجا آورد.

احکام محتضر و اموات

اشاره

«مسأله 571» مسلمانی را که محتضر است (یعنی در حال جان دادن است، مرد باشد یا زن، بزرگ باشد یا کوچک، احتیاطاً باید به پشت بخواباند به گونه ای که کف پاهای او به طرف قبله باشد و اگر خواباندن او به این روش ممکن نباشد، بنابر احتیاط واجب تا اندازه ای که ممکن باشد باید به این دستور عمل کنند و چنانچه خواباندن او به این روش به هیچ قسم ممکن نباشد، احتیاطاً او را رو به قبله بنشانند و یا به پهلو راست یا به پهلو چپ رو به قبله بخوابانند.

«مسأله 572» احتیاط واجب آن است که تا وقتی میت را از محل احتضار حرکت نداده اند، رو به قبله باشد؛ ولی پس از حرکت دادن او از محل احتضار، رو به قبله بودن وی واجب نیست.

«مسأله 573» رو به قبله کردن محتضر بر هر مسلمان واجب است.

«مسأله 574» مستحب است شهادتین و اقرار به دوازده امام علیهم السلام و سایر عقاید حقّه را به کسی که در حال جان دادن است، به نحوی تلقین کنند که بفهمد و نیز مستحب است مطالبی را که گفته شد، تا وقت مرگ تکرار کنند.

«مسأله 575» مستحب است این دعاها را به گونه ای به محتضر تلقین کنند که بفهمد:

«اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي الْكَثِيرَ مِنْ مَعْاصِيكَ وَأَقْبِلْ مِنِّي الْيَسِيرَ مِنْ طَاعَتِكَ، يَا مَنْ يَقْبَلُ الْيَسِيرَ وَيَعْفُو عَنِ الْكَثِيرِ إِقْبَلْ مِنِّي الْيَسِيرَ وَاعْفُ عَنِّي الْكَثِيرَ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَفُوُّ الْغَفُورُ اللَّهُمَّ ارْحَمْنِي فَإِنَّكَ رَحِيمٌ».

ص: 111

«مسأله 576» مستحب است کسی را که سخت جان می دهد، اگر ناراحت نمی شود، به جایی که نماز می خوانده ببرند.

«مسأله 577» مستحب است برای راحت جان دادن محتضر، بر بالین او سوره های مبارکه یس، صافات و احزاب و آیه الکرسی و آیه پنجاه و چهارم سوره اعراف و سه آیه آخر سوره بقره و بلکه هر چه از قرآن ممکن است را بخوانند.

«مسأله 578» تنها گذاشتن محتضر و گذاشتن چیز سنگین روی شکم او و بودن شخص جُنُب و حائض نزد او و همچنین حرف زدن زیاد و گریه کردن و تنها گذاشتن زنها نزد او مکروه است.

احکام بعد از مرگ

«مسأله 579» مستحب است بعد از مرگ دهان، چشمها و چانه میّت را ببندند و دست و پای او را دراز کنند و پارچه ای روی او بپندازند و اگر شب مرده است، در جایی که مرده چراغ روشن کنند و برای تشییع جنازه او مؤمنین را خبر کنند و در دفن او عجله نمایند، ولی اگر یقین به مردن او ندارند، باید صبر کنند تا مرگ او معلوم شود و نیز اگر میّت حامله باشد و بچه در شکم او زنده باشد، باید تدفین را به قدری عقب بپندازند که پهلوی چپ او را بشکافند و طفل را بیرون آورند و پهلوی او را بدوزند.

احکام غسل، کفن، نماز و دفن میّت

اشاره

«مسأله 580» غسل، کفن، نماز و دفن مسلمان، بر هر مکلفی واجب است و اگر بعضی آن را انجام دهند، از دیگران ساقط می شود و چنانچه هیچ کس انجام ندهد، همه معصیت کرده اند.

«مسأله 581» اگر کسی مشغول کارهای میّت شود، بر دیگران واجب نیست اقدام نمایند، ولی اگر او عمل را ناتمام بگذارد، باید دیگران آن را تمام کنند.

«مسأله 582» اگر انسان یقین کند که دیگری مشغول کارهای میّت شده، واجب

نیست به کارهای میت اقدام کند، ولی اگر شك یا گمان داشته باشد، باید اقدام نماید.

«مسأله 583» اگر کسی بداند غسل یا کفن یا نماز یا دفن میت را باطل انجام داده اند، باید آن را دوباره انجام دهد، ولی اگر گمان داشته باشد که باطل بوده یا شك داشته باشد که صحیح بوده یا نه، لازم نیست اقدام نماید. همچنین اگر مسلمان غیر امامی را هم مذهبان او طبق مذهب خود تجهیز و دفن کرده باشند، کافی است.

«مسأله 584» برای غسل، کفن، نماز و دفن میت، لازم نیست از ولی او اجازه بگیرند اگرچه بهتر است از او اجازه بگیرند، اما در صورتی که ولی خود اقدام به این کارها کرد و یا کسی را جهت انجام آن معین نمود، مخالفت با او جایز نیست.

«مسأله 585» ولی زن که در غسل، کفن، نماز و دفن او دخالت می کند، شوهر اوست و اگر شوهر نداشته باشد، کسی که در زمان حیات او سرپرستی او را به عهده داشته بر دیگران در این امر مقدم است.

«مسأله 586» اگر کسی بگوید من وصی یا ولی میت هستم یا ولی میت به من اجازه داده که غسل، کفن و دفن او را انجام دهم، چنانچه اطمینان به این ادعای او حاصل شود و شخص دیگری نیز چنین ادعایی نکند، انجام کارهای میت با اوست؛ اما اگر شخص دیگری نیز چنین ادعایی بکند، اگر به ادعای یکی اطمینان حاصل شود، او مقدم است وگرنه هر کدام بیته داشته باشند، مقدم هستند.

«مسأله 587» اگر میت برای غسل، کفن، دفن و نماز خود غیر از ولی کس دیگری را معین کند، اجازه آن شخص کافی است و کسی که میت او را برای انجام این اعمال معین کرده، واجب نیست این وصیت را قبول کند، ولی اگر قبول کند باید به آن عمل نماید.

احکام غسل میت

«مسأله 588» پس از پاک کردن میت از نجاست ظاهری، واجب است میت را سه غسل بدهند؛ بار اول با آبی که با سدر مخلوط باشد، بار دوم با آبی که با کافور مخلوط باشد و بار سوم با آب خالص.

«مسألة 589» سیدر و کافور نباید به اندازه ای زیاد باشند که آب را مضاف کنند و همچنین نباید به اندازه ای کم باشند که نگویند سدر و کافور با آب مخلوط شده است.

«مسألة 590» اگر سیدر و کافور به اندازه ای که لازم است پیدا نشود، بنا بر احتیاط واجب باید مقداری را که به آن دسترسی دارند در آب بریزند و او را با آن غسل دهند و بدل از آن او را تیمم نیز بدهند.

«مسألة 591» اگر سدر و کافور یا یکی از آنها پیدا نشود یا استعمال آن جایز نباشد - مثل آن که غصبی باشد - بنا بر احتیاط واجب باید به جای هر کدام که موجود نیست، میّت را با آب خالص غسل داده و بدل از آن او را تیمم نیز بدهند.

«مسألة 592» اگر کسی که برای حجّ احرام بسته است پیش از تمام کردن سعی بین صفا و مروه، بمیرد و همچنین اگر در احرام عمره پیش از کوتاه کردن مو یا ناخن فوت کند، نباید او را با آب کافور غسل دهند، بلکه به جای آن باید با آب خالص او را غسل بدهند.

«مسألة 593» کسی که میّت را غسل می دهد، باید مسلمان، عاقل و بالغ باشد، اگرچه غسل دادن توسط کودک ممیز نیز کفایت می کند و باید مسائل غسل را نیز بداند یا دیگری در حین غسل به او آموزش بدهد و بنا بر احتیاط واجب، باید دوازده امامی نیز باشد.

«مسألة 594» کسی که میّت را غسل می دهد، باید قصد قربت داشته باشد، یعنی غسل را برای انجام فرمان خداوند بجا آورد و اگر به همین نیت تا آخر غسل سوم باقی باشد، کافی است و تجدید نیت لازم نیست.

«مسألة 595» غسل بچه مسلمان، اگرچه از زنا باشد، واجب است و غسل، کفن و دفن کافر و اولاد او جایز نیست و کسی که از کودکی دیوانه بوده و به حال دیوانگی بالغ شده، چنانچه پدر و مادر او یا یکی از آنان مسلمان باشند، باید او را غسل داد و اگر هیچ کدام از آنان مسلمان نباشند، غسل دادن او جایز نیست.

«مسألة 596» اگر بچه سقط شده چهار ماه یا بیشتر داشته باشد، باید او را غسل

بدهند و اگر چهار ماه نداشته باشد و خلقت او نیز کامل نباشد، باید او را در پارچه ای بپیچند و بدون غسل دفن کنند.

«مسأله 597» اگر مرد، زن را و زن، مرد را غسل بدهد، غسل باطل است، ولی زن می تواند شوهر خود را غسل دهد و شوهر نیز می تواند زن خود را غسل دهد، اگر چه احتیاط مستحب آن است که زن، شوهر خود و شوهر، زن خود را غسل ندهد.

«مسأله 598» مرد می تواند دختر بچه ای را که سن او از سه سال بیشتر نیست غسل دهد و زن نیز می تواند پسر بچه ای را که سه سال بیشتر ندارد، غسل دهد.

«مسأله 599» مردانی که با میت زن نسبت دارند و با او محرمند و یا به واسطه شیر خوردن با او محرم شده اند، بنا بر احتیاط نمی توانند او را غسل دهند، مگر این که زنی برای غسل دادن او یافت نشود؛ همچنین زنانی که با میت مرد نسبت دارند و با او محرمند و یا به واسطه شیر خوردن با او محرم شده اند، بنا بر احتیاط نمی توانند او را غسل دهند، مگر این که مردی برای غسل دادن او یافت نشود و در هر دو صورت بنا بر احتیاط واجب، غسل باید از روی لباس صورت گیرد و اگر برای غسل دادن میت، نه همچنسن او یافت شود و نه محرم او، احتیاطاً باید او را بدون غسل و با لباس خودش دفن کنند.

«مسأله 600» اگر میت و کسی که او را غسل می دهد هر دو مرد یا هر دو زن باشند، جایز است که غیر از عورت، جاهای دیگر میت برهنه باشد.

«مسأله 601» نگاه کردن به عورت میت حرام است و کسی که او را غسل می دهد، اگر نگاه کند معصیت کرده، ولی غسل باطل نمی شود.

«مسأله 602» اگر جایی از بدن میت نجس باشد، باید آن جا را پیش از آن که غسل بدهند آب بکشند و احتیاط مستحب آن است که تمام بدن میت پیش از شروع به غسل پاک باشد.

«مسأله 603» احتیاط واجب آن است که تا غسل ترتیبی ممکن است، میت را غسل ارتماسی ندهند؛ ولی جایز است که در غسل ترتیبی هر يك از سه قسمت بدن را با مراعات ترتیب در آب فرو برند.

«مسألة 604» لازم نیست کسی را که در حال حیض یا در حال جنابت مرده، غسل حیض یا غسل جنابت بدهند، بلکه همان غسل میّت برای او کافی است.

«مسألة 605» بنا بر احتیاط جایز نیست که برای غسل دادن میّت مزد بگیرند، ولی مزد گرفتن برای کارهای مقدماتی غسل (مثل شستشو و تطهیر) حرام نیست.

«مسألة 606» اگر آب پیدا نشود یا استعمال آن مانعی داشته باشد، باید به عوض هر غسل، يك بار میّت را تیمّم دهند.

«مسألة 607» کسی که میّت را تیمّم می دهد، باید با دستان خود او را تیمّم دهد و احتیاط واجب آن است که در صورت امکان دست میّت را نیز بر زمین بزند و به صورت و پشت دستهای او بکشد.

«مسألة 608» شهیدی که در میدان جنگ و در معرکه، پیش از آن که به سراغ او بیایند به شهادت رسیده و جان داده است، غسل و کفن ندارد و باید او را با لباسهای خود بدون غسل دفن کنند، چه جنگ در زمان امام علیه السلام و به اذن و اجازه امام علیه السلام باشد و چه برای دفاع از اسلام و کشور اسلامی به شهادت رسیده باشد.

احکام حنوط

«مسألة 609» واجب است بعد از غسل، مواضع سجده میّت را حنوط کنند، یعنی به پیشانی و کف دستها و سر زانوها و سر دو انگشت بزرگ پاهای او کافور بمالند و مستحب است بر سر بینی میّت نیز کافور بمالند و باید کافور ساییده و تازه باشد و اگر به واسطه کهنه بودن، عطر آن از بین رفته باشد، کفایت نمی کند.

«مسألة 610» در حنوط میّت، بنا بر احتیاط واجب ابتدا کافور را به پیشانی میّت بمالند، ولی مراعات ترتیب در بقیه اعضای سجده لازم نیست.

«مسألة 611» بهتر آن است که میّت را پیش از کفن کردن حنوط نمایند، اگرچه در بین کفن کردن و بعد از آن نیز حنوط کردن مانعی ندارد.

«مسألة 612» اگر کسی که برای حجّ احرام بسته است، پیش از تمام کردن سعی بین

صفا و مروه بمیرد، حنوط کردن او جایز نیست و نیز اگر در احرام عمره پیش از آن که مو یا ناخن خود را کوتاه کند بمیرد، نباید او را حنوط کنند.

«مسأله 613» زنی که شوهر او مرده و هنوز عده او تمام نشده، اگرچه حرام است خود را خوشبو کند، ولی چنانچه بمیرد حنوط او واجب است.

«مسأله 614» مکروه است میت را با مُشك و عنبر و عود و عطرهاى دیگر خوشبو کنند یا برای حنوط، آنها را با کافور مخلوط نمایند.

«مسأله 615» مستحب است قدری از تربت حضرت سیدالشهداء علیه السلام را با کافور مخلوط کنند، ولی باید آن کافور را به جاهایی که موجب بی احترامی به تربت مقدّس می شود نرسانند و نیز تربت نباید به قدری زیاد باشد که وقتی با کافور مخلوط شد، دیگر به آن کافور نگویند.

«مسأله 616» اگر کافور به اندازه غسل و حنوط نباشد، بنابر احتیاط واجب باید غسل را مقدّم دارند و اگر کافور برای هفت عضو کفایت نکند، بنابر احتیاط واجب باید پیشانی را مقدّم بدارند.

«مسأله 617» مستحب است دو چوب تر و تازه در قبر همراه میت بگذارند.

احکام کفن میت

«مسأله 618» میت مسلمان را باید با سه پارچه که آنها را لنگ، پیراهن و سرتاسری می گویند کفن نمایند.

«مسأله 619» لنگ باید اطراف بدن را از ناف تا زانو بپوشاند و بهتر آن است که از سینه تا روی قدم برسد و بنابر احتیاط واجب، پیراهن باید از سر شانه تا نصف ساق پا را کاملاً بپوشاند و درازی سرتاسری بنا بر احتیاط واجب باید به قدری باشد که بستن دو سر آن ممکن باشد و پهنای آن باید به اندازه ای باشد که يك طرف آن روی طرف دیگر قرار گیرد.

«مسأله 620» هر مقدار از هزینه کفن - چه واجب و چه مستحب - که در شأن میت

باشد، از اصل ترکه او برداشته می شود و احتیاج به اجازه ورثه ندارد.

«مسأله 621» اگر میت وصیت نکرده باشد که کفن را از ثلث مال او بردارند، هر مقدار از هزینه کفن را که بیشتر از شأن اوست با اجازه ورثه بالغ او می توان از سهم آنان برداشت.

«مسأله 622» اگر کسی وصیت کرده باشد که مقدار مستحب کفن را از ثلث مال او بردارند یا وصیت کرده باشد که ثلث مال را به مصرف خود او برسانند، ولی مصرف آن را معین نکرده باشد یا فقط مصرف مقداری از آن را معین کرده باشد، می توانند مقدار مستحب کفن را از ثلث مال او بردارند.

«مسأله 623» کفن زن بر عهده شوهر است، اگرچه خود زن دارای اموال باشد و همچنین اگر زن را به شرحی که در کتاب طلاق گفته می شود طلاق رجعی بدهند و پیش از تمام شدن عده بمیرد، بنابر احتیاط واجب شوهر باید کفن او را بدهد، و چنانچه شوهر بالغ نباشد یا دیوانه باشد، ولی شوهر باید از مال او کفن زن را بدهد.

«مسأله 624» کفن میت بر خویشان او واجب نیست، اگرچه مخارج او در حال حیات بر آنان واجب باشد، بلکه از مال خودش برداشته می شود، ولی اگر مالی نداشته باشد، احتیاط واجب آن است که کسی که مخارج میت در حال حیات بر او واجب بوده، کفن او را بدهد وگرنه دادن کفن او بر مسلمین واجب کفایی است.

«مسأله 625» اگر مجموع سه قطعه کفن به گونه ای باشد که بدن میت از زیر آن پیدا نباشد، کافی است، ولی بهتر است که هر يك از سه پارچه کفن به قدری نازک نباشند که بدن میت از زیر آن پیدا باشد.

«مسأله 626» کفن کردن با مال غصبی هر چند کفن دیگری نیز پیدا نشود، جایز نیست و چنانچه کفن میت غصبی باشد و صاحب آن راضی نباشد، باید آن را از تن میت بیرون آورند، اگرچه او را دفن کرده باشند و همچنین جایز نیست با پوست مردار او را کفن کنند.

«مسأله 627» کفن کردن میت با چیز نجس و با پارچه ابریشمی خالص، جایز نیست و در حال ناچاری نیز کفن کردن با آنها خالی از اشکال نیست و احتیاط واجب آن است که

با پارچه طلا باف نیز مگر در حال ناچاری، میّت را کفن نکنند.

«مسأله 628» کفن کردن با پارچه ای که از پشم، پوست یا موی حیوان حرام گوشت تهیه شده، در حال اختیار جایز نیست، ولی اگر پوست حیوان حلال گوشت را به نحوی درست کنند که به آن جامه گفته شود، می توان میّت را با آن کفن کرد و همچنین اگر کفن از مو و پشم حیوان حلال گوشت باشد، اشکال ندارد، اگرچه احتیاط آن است که با این دو نیز کفن نکنند.

«مسأله 629» اگر کفن میّت با نجاست خود او یا با نجاست دیگری نجس شود، چنانچه کفن ضایع نمی شود، باید مقدار نجس شده را بشویند یا بپزند و اگر شستن یا بریدن آن ممکن نباشد، در صورتی که عوض کردن آن ممکن باشد، باید عوض نمایند.

«مسأله 630» اگر کسی که برای حجّ یا عمره احرام بسته بمیرد، باید مثل دیگران کفن شود و پوشاندن سر و صورت او - که در حال احرام باید برهنه باشند - اشکال ندارد.

احکام نماز میّت

اشاره

«مسأله 631» نماز خواندن بر میّت مسلمان، اگرچه بچه باشد، واجب است، به شرط این که پدر و مادر آن بچه یا یکی از آنان، مسلمان باشند و شش سال بچه تمام شده باشد.

«مسأله 632» نماز میّت باید بعد از غسل و حنوط و کفن کردن او خوانده شود و اگر پیش از آنها یا در بین آنها بخوانند، اگرچه از روی فراموشی یا ندانستن مسأله باشد، کافی نیست.

«مسأله 633» کسی که می خواهد نماز میّت بخواند، لازم نیست با وضو یا غسل یا تیمّم باشد و بدن و لباس او پاک باشد، اگرچه احتیاط مستحب آن است که تمام چیزهایی را که در نمازهای دیگر لازم است، رعایت کند و احتیاط واجب آن است که عورت او پوشیده باشد و لباس او نیز غصبی نباشد.

«مسأله 634» کسی که بر میّت نماز می خواند، باید رو به قبله باشد و نیز واجب است میّت را مقابل او به گونه ای به پشت بخوابانند که سر میّت به طرف راست و پای او

به طرف چپ نمازگزار باشد.

«مسأله 635» مکان نمازگزار باید از جای میّت پایین تر یا بلندتر نباشد، ولی پستی و بلندی مختصر اشکال ندارد. همچنین مکان نمازگزار باید غصبی نباشد.

«مسأله 636» نمازگزار نباید از میّت به قدری دور باشد که نگویند در کنار میّت ایستاده؛ ولی کسی که نماز میّت را به جماعت می خواند، اگر از میّت دور باشد، چنانچه صفها به یکدیگر متصل باشند، اشکال ندارد.

«مسأله 637» نمازگزار باید مقابل میّت بایستد، ولی اگر نماز به جماعت خوانده شود و صف جماعت از دو طرف میّت بگذرد، نماز کسانی که مقابل میّت نیستند، اشکال ندارد.

«مسأله 638» نباید بین میّت و نمازگزار پرده و دیوار یا چیز دیگری مانند اینها فاصله باشد، ولی اگر میّت در تابوت و مانند آن باشد، اشکال ندارد.

«مسأله 639» در وقت خواندن نماز، باید عورت میّت پوشیده باشد و اگر کفن کردن او ممکن نباشد، باید عورت او را حتی با تخته و آجر و مانند اینها بپوشانند.

«مسأله 640» نماز میّت را باید ایستاده و به قصد قربت خواند و هنگام نیت، باید میّت را معین کرد، مثلاً نیت کند: «بر این میّت نماز می خوانم قربهً الی الله».

«مسأله 641» اگر کسی نباشد که بتواند ایستاده نماز میّت را بخواند، می توان نشست بر او نماز خواند.

«مسأله 642» مکروه است بر میّت چند مرتبه نماز بخواند، ولی اگر میّت اهل علم و تقوی باشد، این عمل مکروه نیست.

«مسأله 643» اگر میّت را عمداً یا از روی فراموشی یا به جهت عذری بدون نماز دفن کنند یا بعد از دفن معلوم شود نمازی که بر او خوانده شده باطل بوده است، واجب است تا وقتی که جسد او از هم نپاشیده با شرطهایی که برای نماز میّت گفته شد، به قبر او نماز بخواند؛ ولی چنانچه پس از دفن معلوم شود که به هنگام نماز سر میّت به طرف چپ نمازگزار و پای او به سمت راست وی بوده، نماز خواندن بر قبر او واجب نیست.

«مسأله 644» نماز میت پنج تکبیر دارد و اگر نمازگزار پنج تکبیر به این ترتیب بگوید کافی است:

بعد از نیت و گفتن تکبیر اول بگوید: «اللَّهُمَّ هُدُنَا لِإِلَهِهِ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ» و بعد از تکبیر دوم بگوید: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ» و بعد از تکبیر سوم بگوید: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ» و بعد از تکبیر چهارم، اگر میت مرد است بگوید: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِهَذَا الْمَيِّتِ» و اگر زن است بگوید: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِهَذِهِ الْمَيِّتِ» و بعد از تکبیر پنجم را بگوید.

و بهتر است بعد از تکبیر اول بگوید: «اللَّهُمَّ هُدُنَا لِإِلَهِهِ إِلَّا اللَّهُ وَحَدَهُ لَأَشْرِكَ لَهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ أَرْسَلَهُ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا بَيْنَ يَدَيْ السَّاعَةِ» و بعد از تکبیر دوم بگوید: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَبَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَارْحَمْ مُحَمَّدًا وَآلَ مُحَمَّدٍ كَأَفْضَلِ مَا صَلَّيْتَ وَبَارَكْتَ وَتَرَحَّمْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَآلِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ وَصَلِّ عَلَى جَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّادِقِينَ وَجَمِيعِ عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ» و بعد از تکبیر سوم بگوید: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ الْأَحْيَاءِ مِنْهُمْ وَالْأَمْوَاتِ تَابِعْ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ بِالْخَيْرَاتِ إِنَّكَ مُجِيبُ الدَّعَوَاتِ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» و بعد از تکبیر چهارم، اگر میت مرد باشد بگوید: «اللَّهُمَّ إِنَّ هَذَا عَبْدُكَ وَابْنُ عَبْدِكَ وَابْنُ أَمَتِكَ نَزَلَ بِكَ وَأَنْتَ خَيْرُ مَنْزُولٍ بِهِ اللَّهُمَّ إِنَّا لَا نَعْلَمُ مِنْهُ إِلَّا خَيْرًا وَأَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ مِنَّا اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ مُحْسِنًا فَزِدْ فِي إِحْسَانِهِ وَإِنْ كَانَ مُسِيئًا فَتَجَاوَزْ عَنْهُ وَاغْفِرْ لَهُ اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ عِنْدَكَ فِي أَعْلَى عِلِّيِّينَ وَاخْلُفْ عَلَى أَهْلِهِ فِي الْغَابِرِينَ وَارْحَمْهُ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ» و بعد از تکبیر پنجم را بگوید؛ ولی اگر میت زن باشد، بعد از تکبیر چهارم بگوید: «اللَّهُمَّ إِنَّ هَذِهِ أَمَتُكَ وَابْنَةُ عَبْدِكَ وَابْنَةُ أَمَتِكَ نَزَلَتْ بِكَ وَأَنْتَ خَيْرُ مَنْزُولٍ بِهِ اللَّهُمَّ إِنَّا لَا نَعْلَمُ مِنْهَا إِلَّا خَيْرًا وَأَنْتَ أَعْلَمُ بِهَا مِنَّا اللَّهُمَّ إِنْ كَانَتْ مُحْسِنَةً فَزِدْ فِي إِحْسَانِهَا وَإِنْ كَانَتْ مُسِيئَةً فَتَجَاوَزْ عَنْهَا وَاغْفِرْ لَهَا اللَّهُمَّ اجْعَلْهَا عِنْدَكَ فِي أَعْلَى عِلِّيِّينَ وَاخْلُفْ عَلَى أَهْلِهَا فِي الْغَابِرِينَ وَارْحَمْهَا بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ».

«مسأله 645» باید تکبیرها و دعاها را به گونه ای پشت سر هم بخوانند که نماز از

صورت خود خارج نشود.

«مسأله 646» کسی که نماز میّت را به جماعت می خواند نیز باید تکبیرها و دعاهای آن را بخواند.

مستحبات نماز میّت

«مسأله 647» چند چیز در نماز میّت مستحب است:

اول: کسی که نماز میّت می خواند، دارای وضو، غسل یا تیمّم باشد و احتیاط مستحب آن است که در صورتی تیمّم کند که وضو و غسل ممکن نباشد یا بترسد که اگر وضو بگیرد یا غسل کند، به نماز میّت نرسد. دوم: اگر میّت مرد باشد، امام جماعت یا کسی که به طور فردی به او نماز می خواند مقابل وسط قامت او بایستد و اگر زن باشد، مقابل سینه او بایستد. سوم: با پای برهنه نماز بخواند. چهارم: در هر تکبیر دست ها را تا مقابل گوش بلند کند. پنجم: فاصله او با میّت به قدری کم باشد که اگر باد لباس او را حرکت دهد، به جنازه برسد. ششم: نماز میّت را به جماعت بخواند. هفتم: امام جماعت تکبیر و دعاها را بلند بخواند و کسانی که با او نماز می خوانند آهسته بخوانند. هشتم: در جماعت، مأموم اگر چه يك نفر باشد، پشت سر امام بایستد. نهم: نمازگزار به میّت و مؤمنین زیاد دعا کند. دهم: پیش از نماز سه مرتبه بگوید: «الصلّاة». یازدهم: نماز را در جایی بخواند که مردم برای نماز میّت بیشتر به آن جا می روند. دوازدهم: زن حائض اگر نماز میّت را به جماعت می خواند، در صفی تنها بایستد.

«مسأله 648» خواندن نماز میّت در مساجد مکروه است، ولی در مسجدالحرام مکروه نیست.

احکام دفن

اشاره

«مسأله 649» واجب است میّت را به گونه ای در زمین دفن کنند که بوی او بیرون نیاید و درندگان نیز نتوانند بدن او را بیرون آورند و در صورتی که ترس از درنده و نزدیک شدن

ص: 122

انسانی که از بوی میت اذیت شود در بین نباشد، عنوان دفن در زمین کافی است، اگرچه احتیاط مستحب آن است که گودی قبر به همان اندازه مذکور در بالا باشد و اگر ترس آن باشد که جانور بدن او را بیرون آورد، باید قبر را با آجر و مانند آن محکم کنند.

«مسأله 650» اگر دفن میت در زمین ممکن نباشد، باید او را به جای دفن، در بنا یا تابوت بگذارند.

«مسأله 651» میت را باید در قبر به پهلو راست به گونه ای بخواباند که جلوی بدن او به طرف قبله باشد.

«مسأله 652» اگر کسی در کشتی بمیرد، چنانچه جسد او فاسد نشود و بودن او در کشتی نیز مانعی نداشته باشد، باید صبر کنند تا به خشکی برسند و او را در زمین دفن کنند وگرنه باید او را در کشتی غسل بدهند و حنوط و کفن کنند و پس از خواندن نماز میت، چیز سنگینی به پای او ببندند و به دریا بیندازند یا او را در خمره گذاشته و در آن را ببندند و به دریا بیندازند.

«مسأله 653» اگر بترسند که دشمن، قبر میت را بشکافد و بدن او را بیرون آورد و گوش یا بینی یا اعضای دیگر او را ببرد، چنانچه ممکن باشد باید به نحوی که در مسأله پیش گفته شد او را به دریا بیندازند.

«مسأله 654» هزینه انداختن در دریا و هزینه محکم کردن قبر میت را در صورتی که لازم باشد، باید از اصل مال میت بردارند.

«مسأله 655» اگر زن کافر بمیرد و بچه در شکم او مرده باشد، چنانچه پدر بچه مسلمان باشد، احتیاطاً باید زن را در قبر به پهلو چپ و پشت به قبله بخوابانند تا روی بچه به طرف قبله باشد، بلکه اگر هنوز روح نیز به بدن طفل داخل نشده باشد، بنابر احتیاط واجب باید به همین دستور عمل کنند.

«مسأله 656» دفن مسلمان در قبرستان کفار چنانچه اهانت به وی باشد و دفن کفار در قبرستان مسلمانان چنانچه اهانت به مسلمین باشد، جایز نیست و احتیاط واجب آن است که اگر اهانت نیز نباشد، مسلمان را در قبرستان کفار و کافر را در قبرستان مسلمانان

دفن نکنند.

«مسأله 657» اگر ناچار شوند که مسلمان را در قبرستان غیر مسلمانان دفن کنند - مانند برخی کشورهای غیر اسلامی - دفن او در آنجا جایز است، مخصوصاً اگر موجب اهانت بر او نباشد.

«مسأله 658» دفن مسلمان در جایی که بی احترامی به او باشد، مانند جایی که خاکروبه و کثافات در آن می ریزند، جایز نیست.

«مسأله 659» میت را نباید در جای غصبی دفن کنند و دفن کردن او نیز در جایی که برای غیر دفن کردن وقف شده، مثل مدارس موقوفه، جایز نیست.

«مسأله 660» دفن میت در قبر مرده دیگر، اگر موجب نبش قبر شود جایز نیست.

«مسأله 661» چیزی که از میت جدا می شود، اگر چه مو، ناخن و دندان او باشد، باید دفن شود و اگر موجب نبش نشود، احتیاط واجب آن است که با خود او دفن شود و نیز دفن ناخن و دندانی که در حال حیات از انسان جدا می شود مستحب است.

«مسأله 662» اگر کسی در چاه بمیرد و بیرون آوردن او ممکن نباشد، باید در چاه را ببندند و همان چاه را قبر او قرار دهند و در صورتی که چاه مال غیر باشد، باید به نحوی او را راضی کنند.

«مسأله 663» اگر بچه در رحم مادر بمیرد و ماندن او در رحم برای مادر خطر داشته باشد، باید به آسانترین راه او را بیرون آورند و چنانچه ناچار شوند که او را قطعه قطعه کنند، اشکال ندارد، ولی باید شوهرش اگر اهل فن است یا زنی که اهل فن باشد و اگر ممکن نیست مرد محرمی که اهل فن باشد و اگر آن هم ممکن نشود، مرد نامحرمی که اهل فن باشد، بچه را بیرون بیاورد و در صورتی که آن نیز پیدا نشود، کسی که اهل فن نباشد، با رعایت ترتیب ذکر شده می تواند بچه را بیرون آورد.

«مسأله 664» هرگاه مادر بمیرد و بچه در شکم او زنده باشد، اگر چه امید به زنده ماندن طفل نداشته باشند، باید به وسیله کسانی که در مسأله پیش گفته شد، به هر ترتیبی که بچه سالم بیرون می آید، بچه را بیرون آورند و دوباره آن جا را بدوزند.

ص: 124

«مسأله 665» خوب است به امید آن که مطلوب پروردگار باشد، قبر را به اندازه قامت انسان متوسط گود کنند و میت را در نزدیک ترین قبرستان دفن نمایند، مگر آن که قبرستان دورتر از جهتی بهتر باشد؛ مثل آن که افراد خوب در آن جا دفن شده باشند یا مردم برای فاتحه اهل قبور بیشتر به آن جا بروند و نیز بهتر است جنازه را در چند متری قبر، زمین بگذارند و تا سه مرتبه کم کم نزدیک قبر ببرند و در هر مرتبه زمین بگذارند و بردارند و در نوبت چهارم وارد قبر کنند و اگر میت مرد است، در دفعه سوم به گونه ای او را زمین بگذارند که سر او طرف پایین قبر باشد و در دفعه چهارم او را از طرف سر وارد قبر نمایند و اگر زن است، در دفعه سوم به طرف قبله قبر بگذارند و به پهنا وارد قبر کنند و هنگام وارد کردن زن در قبر، پارچه ای روی قبر بگیرند و نیز جنازه میت را به آرامی از تابوت بیرون آورند و وارد قبر کنند و دعاهایی را که دستور داده شده، پیش از دفن و موقع دفن بخوانند و بعد از آن که میت را در قبر گذاشتند، گره های کفن را باز کنند و صورت میت را روی خاک بگذارند و بالشی از خاک زیر سر او بسازند و پشت میت، خشت خام یا کلوخی بگذارند که میت به پشت برنگردد و پیش از آن که لحد را بپوشانند، دست راست را به شانه راست میت بزنند و دست چپ را با قوت بر شانه چپ میت بگذارند و دهان را نزدیک گوش او ببرند و به شدت حرکتش دهند و سه مرتبه بگویند: «اسْمَعِ إِيَّاهُمْ يَا فُلَانُ بْنُ فُلَانٍ» و به جای فلان، اسم میت و پدر او را بگویند؛ مثلاً اگر اسم میت محمد و اسم پدر او علی است، سه مرتبه بگویند: «اسْمَعِ إِيَّاهُمْ يَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ» و پس از آن بگویند: «هَلْ أَنْتَ عَلَى الْعَهْدِ الَّذِي فَارَقْتَنَا عَلَيْهِ مِنْ شَهَادَةِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ وَسَيِّدُ النَّبِيِّينَ وَخَاتَمِ الْمُرْسَلِينَ وَأَنَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَسَيِّدُ الْوَصِيِّينَ وَإِمَامٌ افْتَرَضَ اللَّهُ طَاعَتَهُ عَلَى الْعَالَمِينَ وَأَنَّ الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ وَعَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ وَمُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ وَجَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ وَمُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ وَعَلِيَّ بْنَ مُوسَى وَمُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ وَعَلِيَّ بْنَ مُحَمَّدٍ وَالْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ وَالْقَائِمَ الْحُجَّةَ الْمَهْدِيَّ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أئِمَّةُ الْمُؤْمِنِينَ وَحُجَجِ اللَّهِ عَلَى الْخَلْقِ أَجْمَعِينَ وَأَيُّمَّتْكَ أئِمَّةٌ هُدَى بِكَ أَبْرَارًا يَا فُلَانُ بْنُ

فُلَانٍ» و به جای فلان بن فلان، اسم میّت و پدرش را بگوید و بعد ادامه دهد: «إِذَا أَتَاكَ الْمَلَكَانِ الْمُقْرَبَانِ رَسُولَيْنِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى وَسَأَلَاكَ عَنْ رَبِّكَ وَعَنْ نَبِيِّكَ وَعَنْ دِينِكَ وَعَنْ كِتَابِكَ وَعَنْ قِبْلَتِكَ وَعَنْ أُمَّتِكَ فَلَا تَخَفْ وَلَا تَحْزَنْ وَقُلْ فِي جَوَابِهِمَا: اللَّهُ رَبِّي وَمُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نَبِيُّ وَالْإِسْلَامُ دِينِي وَالْقُرْآنُ كِتَابِي وَالْكَعْبَةُ قِبْلَتِي وَأَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِمَامِي وَالْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ الْمُجْتَبَى عَلَيْهِ السَّلَامُ إِمَامِي وَالْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ الشَّهِيدُ بِكَرْبَلَاءَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِمَامِي وَعَلِيُّ زَيْنُ الْعَابِدِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِمَامِي وَمُحَمَّدٌ الْبَاقِرُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِمَامِي وَجَعْفَرُ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِمَامِي وَمُوسَى الْكَاطِمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِمَامِي وَعَلِيُّ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ إِمَامِي وَمُحَمَّدُ الْجَوَادُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِمَامِي وَعَلِيُّ الْهَادِي عَلَيْهِ السَّلَامُ إِمَامِي وَالْحَسَنُ الْعَسَدِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِمَامِي وَالْحُجْبَةُ الْمُتَنَزِّرُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِمَامِي هَؤُلَاءِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ أُمَّتِي وَسَادَتِي وَقَادَتِي وَشَفَعَائِي بِهِمْ أَنْتَوَلِي وَمِنْ أَعْدَائِهِمْ أَتَبَرَّءُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ ثُمَّ اعْلَمْ يَا فُلَانُ بْنُ فُلَانٍ» و به جای فلان بن فلان، اسم میّت و پدرش را بگوید و سپس ادامه دهد: «أَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى نِعَمَ الرَّبِّ وَأَنَّ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نِعَمَ الرَّسُولِ وَأَنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ وَأَوْلَادَهُ الْمَعْصُومِينَ الْأَيُّمَةَ الْإِثْنَى عَشَرَ نِعَمَ الْأَيُّمَةِ وَأَنَّ مَا جَاءَ بِهِ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ حَقٌّ وَأَنَّ الْمَوْتَ حَقٌّ وَسُؤَالَ مُنْكَرٍ وَنَكِيهِ فِي الْقَبْرِ حَقٌّ وَالْبَعْثَ حَقٌّ وَالنُّشُورَ حَقٌّ وَالصِّرَاطَ حَقٌّ وَالْمِيزَانَ حَقٌّ وَتَطَايُرَ الْكُتُبِ حَقٌّ وَأَنَّ الْجَنَّةَ حَقٌّ وَالنَّارَ حَقٌّ وَأَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا وَأَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ» سپس بگوید: «أَفْهَمْتَ يَا فُلَانُ» و به جای فلان اسم میّت را بگوید، و پس از آن بگوید: «تَبَيَّنَ اللَّهُ بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ وَهَدَاكَ اللَّهُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ عَرَفَ اللَّهُ بَيْنَكَ وَبَيْنَ أَوْلِيَائِكَ فِي مُسْتَقَرٍّ مِنْ رَحْمَتِهِ» پس بگوید: «اللَّهُمَّ جَافِ الْأَرْضَ عَنْ جَنَّتِيهِ وَاصْعِدْ بِرُوحِهِ إِلَيْكَ وَلَقِّهِ مِنْكَ بُرْهَانًا اللَّهُمَّ عَفْوُكَ عَفْوُكَ».

«مسأله 666» خوب است به امید این که مطلوب پروردگار باشد، کسی که میّت را در قبر می گذارد، با طهارت و سر و پای برهنه باشد و از طرف پای میّت از قبر بیرون بیاید و غیر از خویشان میّت، کسانی که حاضرند با پشت دست خاک بر قبر بریزند و بگویند «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» و اگر میّت زن باشد، کسی که با او محرم می باشد و اگر محرمی نباشد، خویشانش او را در قبر بگذارند.

«مسأله 667» مستحب است انسان در حال سلامتی، کفن و سیدر و کافور خود را

«مسأله 668» خوب است به امید این که مطلوب پروردگار باشد، قبر را مربع یا مربع مستطیل بسازند و به اندازه چهار انگشت از زمین بلند کنند و نشانه ای روی آن بگذارند که اشتباه نشود و روی قبر آب بپاشند و بعد از پاشیدن آب، کسانی که حاضرند دستها را بر قبر بگذارند و انگشتان را باز کرده در خاک فرو برند و هفت مرتبه سوره مبارکه «انا أنزلناه» را بخوانند و برای میت طلب آمرزش کنند و این دعا را بخوانند: «اللَّهُمَّ جَافِ الْأَرْضِ عَنِ جَنَّتِيهِ وَأَصْعِدْ إِلَيْكَ رُوحَهُ وَلَقِّهِ مِنْكَ رِضْوَانًا وَأَسْكِنْ قَبْرَهُ مِنْ رَحْمَتِكَ مَا تُغْنِيهِ بِهِ عَنِ رَحْمَةِ مَنْ سِوَاكَ».

«مسأله 669» مستحب است پس از رفتن کسانی که تشییع جنازه کرده اند، ولی میت یا کسی که از طرف ولی اجازه دارد، دعاهایی را که دستور داده شده به میت تلقین کند.

«مسأله 670» بعد از دفن میت، مستحب است صاحبان عزا را سرسلامتی دهند، ولی اگر مدتی از دفن گذشته باشد که به واسطه سرسلامتی دادن، مصیبت به خاطر آنان بیاید، ترك آن بهتر است و نیز مستحب است تا سه روز برای اهل خانه میت غذا بفرستند و غذا خوردن نزد آنان و در منزلشان مکروه است.

«مسأله 671» مستحب است انسان در مرگ خویشان، مخصوصاً در مرگ فرزند صبر کند و هر وقت میت را یاد می کند، «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» بگوید و برای میت قرآن بخواند و سر قبر پدر و مادر از خداوند حاجت بخواهد و قبر را محکم بسازد که زود خراب نشود.

«مسأله 672» بنا بر احتیاط واجب جایز نیست انسان در مرگ کسی صورت و بدن را بخرشد و یا موی خود را بکند و به خود لطمه بزند.

«مسأله 673» پاره کردن یقه در مرگ کسی غیر از پدر و برادر بنا بر احتیاط جایز نیست.

«مسأله 674» اگر مرد در مرگ زن یا فرزند، یقه یا لباس خود را پاره کند یا اگر زن در عزای میت صورت خود را به گونه ای بخرشد که خون بیاید یا موی خود را بکند، بنا بر احتیاط واجب باید يك بنده آزاد کند یا ده فقیر را غذا دهد و یا آنها را بپوشاند و اگر

نتواند، باید سه روز روزه بگیرد.

«مسأله 675» احتیاط واجب آن است که در گریه بر میت صدا را خیلی بلند نکند.

نماز شب دفن

«مسأله 676» مستحب است در شب اول قبر، دو رکعت نماز برای میت بخوانند و ثواب آن را به وی هدیه کنند و دستور آن این است که در رکعت اول بعد از حمد يك مرتبه «آیه الکرسی» و در رکعت دوم بعد از حمد ده مرتبه سوره «انا انزلناه» (قدر) بخوانند و بعد از سلام بگویند: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَابْعَثْ ثَوَابَهَا إِلَيَّ قَبْرِ فُلَانٍ» و به جای کلمه فلان، اسم میت را بگویند و نیز می تواند پس از حمد در رکعت اول دو مرتبه «قل هو الله أحد» و در رکعت دوم ده بار «الهاکم التکاثر» (سوره تکاثر) را بخواند.

«مسأله 677» نماز شب دفن را در هر موقع از شب اول قبر می توان خواند، ولی بهتر است در اول شب بعد از نماز عشاء خوانده شود.

«مسأله 678» اگر بخواهند میت را به شهر دوری ببرند یا به جهت دیگری دفن او تأخیر بیفتد، باید نماز شب دفن را تا شب اول قبر او تأخیر بیندازند.

احکام نبش قبر

«مسأله 679» نبش قبر مسلمان (یعنی شکافتن قبر او به گونه ای که جنازه او آشکار شود) اگرچه طفل یا دیوانه باشد حرام است، ولی اگر بدنش از بین رفته و خاک شده باشد، اشکال ندارد.

«مسأله 680» نبش قبر امام زاده ها، شهدا، علماء و صلحا، اگرچه سالها بر آن گذشته باشد، حرام است مخصوصاً اگر زیارتگاه باشد.

«مسأله 681» شکافتن قبر در چند مورد حرام نیست:

اول: آن که میت در زمین غصبی دفن شده باشد و مالک زمین راضی نشود که در آن جا بماند. دوم: آن که کفن یا چیز دیگری که با میت دفن شده، غصبی باشد و صاحب آن

راضی نشود که در قبر بماند و یا چیزی از مال خود میّت که به ورثه او رسیده، با او دفن شده باشد و ورثه راضی نشوند که آن چیز در قبر بماند و اگر وصیّت کرده باشد که دعا یا قرآن یا انگشتری را با او دفن کنند، در صورتی که وصیّتش بیشتر از يك سوم مال او نباشد، برای بیرون آوردن آنها نمی توانند قبر را بشکافند. سوم: آن که میّت بی غسل یا بی کفن دفن شده باشد یا بفهمند که غسل او باطل بوده یا به غیر دستور شرع کفن شده یا در قبر، او را رو به قبله نگذاشته باشند. چهارم: آن که برای ثابت شدن حقی بخوانند بدن میّت را ببینند. پنجم: آن که میّت را در جایی که بی احترامی به اوست، مثل قبرستان کفار یا جایی که کثافات و خاکروبه می ریزند، دفن کرده باشند. ششم: آن که برای يك مطلب شرعی که اهمیت آن از شکافتن قبر بیشتر است قبر را بشکافند؛ مثلاً بخوانند بچه زنده را از شکم زن حامله ای که او را دفن کرده اند بیرون آورند. هفتم: آن که بترسند درنده ای بدن میّت را پاره کند یا سیل او را ببرد یا دشمن او را بیرون آورد. هشتم: آن که وصیّت کرده باشد او را در مکان معینی دفن نمایند و به خاطر ندانستن یا فراموشی و یا عمداً او را در جای دیگری دفن کرده باشند.

تیمّم

موارد تیمّم

در هفت مورد به جای وضو و غسل باید تیمّم کرد:

* اول: آن که تهیه آب به قدر وضو یا غسل ممکن نباشد.

«مسأله 682» اگر انسان در آبادی باشد، باید برای تهیه آب وضو و غسل، به قدری جستجو کند که از پیدا شدن آن ناامید شود و اگر در بیابان باشد، چنانچه زمین آن پست و بلند باشد و یا به واسطه درخت و مانند آن عبور در آن زمین مشکل باشد، باید در دایره ای که مرکز آن محل نماز خواندن اوست و شعاع آن به اندازه پرتاب يك تیر قدیمی است که با کمان پرتاب می کردند (1)، در جستجوی آب برود و اگر زمین آن این گونه نباشد،

ص: 129

1- - مجلسی قدس سره در شرح «من لا یحضره الفقیه»، مقدار پرتاب تیر را دویست گام معین فرموده است.

باید در دایره ای که شعاع آن به اندازه پرتاب دو تیر است جستجو نماید.

«مسأله 683» اگر بعضی از اطراف، هموار و بعضی دیگر پست و بلند بوده یا عبور در آن مشکل باشد، باید در طرفی که هموار است به اندازه پرتاب دو تیر و در طرفی که این طور نیست، به اندازه پرتاب يك تیر جستجو کند.

«مسأله 684» در هر طرفی که یقین دارد آب نیست، لازم نیست جستجو کند.

«مسأله 685» کسی که وقت نماز او تنگ نیست و برای تهیه آب وقت دارد، اگر یقین داشته باشد در محلی دورتر از مقداری که باید جستجو کند آب هست، در صورتی که مانعی نباشد و مشقت نیز نداشته باشد، باید برای تهیه آب برود و اگر گمان داشته باشد که آب هست، رفتن به آن محل لازم نیست، لکن اگر گمان او نزدیک به یقین باشد، باید برای تهیه آب به آن محل برود.

«مسأله 686» لازم نیست خود انسان در جستجوی آب برود بلکه می تواند کسی را که به گفته او اطمینان دارد، بفرستد و در این صورت اگر يك نفر از طرف چند نفر برود کافی است.

«مسأله 687» اگر احتمال دهد داخل بار سفر او یا در منزل یا در قافله آب هست، باید به قدری جستجو نماید که به نبودن آب یقین کند یا از پیدا کردن آن ناامید شود.

«مسأله 688» اگر پیش از وقت نماز جستجو نماید و آب پیدا نکند و تا وقت نماز همان جا بماند، لازم نیست که دوباره در جستجوی آب برود، ولی اگر احتمال عقلایی بدهد که در این مدت آبی در آنجا پیدا شده باشد، احتیاطاً باید دوباره جستجو کند.

«مسأله 689» اگر بعد از داخل شدن وقت نماز جستجو کند و آب پیدا نکند و تا وقت نماز دیگر در همان جا بماند، جستجو لازم نیست، ولی اگر احتمال عقلایی بدهد که در این مدت آبی در آنجا پیدا شده باشد، احتیاطاً باید دوباره جستجو کند.

«مسأله 690» اگر از درنده بترسد یا جستجوی آب به قدری سخت باشد که نتواند تحمل کند یا وقت نماز به قدری تنگ باشد که هیچ نتواند جستجو کند، جستجو لازم

نیست؛ ولی اگر بتواند مقداری جستجو کند، جستجو به همان مقدار لازم است و اگر از دزد بر جان یا مال خود بترسد، نباید در جستجوی آب برود؛ ولی اگر مالی که احتمال می دهد از بین برود به حسب حال او قابل اعتنا نباشد و ترس دیگری نیز نداشته باشد، جستجوی آب واجب است.

«مسأله 691» اگر در جستجوی آب نرود تا وقت نماز تنگ شود، معصیت کرده، ولی نماز او با تیمم صحیح است.

«مسأله 692» کسی که یقین دارد آب پیدا نمی کند، چنانچه به دنبال آب نرود و با تیمم نماز بخواند و بعد از نماز بفهمد که اگر جستجو می کرد آب پیدا می شد، نماز او باطل است.

«مسأله 693» اگر بعد از جستجو، آب پیدا نکند و با تیمم نماز بخواند و بعد از نماز بفهمد در جایی که جستجو کرده آب بوده، نماز او صحیح است.

«مسأله 694» اگر بعد از داخل شدن وقت نماز، وضو داشته باشد و بداند که اگر وضوی خود را باطل کند، نمی تواند وضو بگیرد یا آب پیدا نمی کند، چنانچه بتواند بدون ضرر و مشقت وضوی خود را نگهدارد، نباید آن را مگر با جماع - به تفصیلی که در مسأله 412 گذشت - باطل کند.

«مسأله 695» اگر پیش از وقت نماز وضو داشته باشد و بداند که اگر وضوی خود را باطل کند تهیه آب برای او ممکن نیست، چنانچه بتواند بدون ضرر و مشقت وضوی خود را نگهدارد، احتیاط واجب آن است که آن را باطل نکند.

«مسأله 696» کسی که فقط به مقدار وضو یا به مقدار غسل آب دارد، در صورتی که بداند که اگر آن را بریزد آب پیدا نمی کند، چنانچه وقت نماز داخل شده باشد، ریختن آن حرام است، و احتیاط واجب آن است که پیش از وقت نماز نیز آن را نریزد.

«مسأله 697» اگر کسی بداند که آب پیدا نمی کند، در صورتی که وضوی خود را باطل کند یا آبی را که دارد بریزد، معصیت کرده، ولی نماز او با تیمم صحیح است، اگرچه احتیاط مستحب آن است که قضای آن نماز را نیز بخواند.

* دوم: اگر به واسطه پیری یا ترس از دزد و جانور و مانند آنها یا نداشتن وسیله ای که آب از چاه بکشد، دسترسی به آب نداشته باشد.

«مسألة 698» اگر برای کشیدن آب از چاه، دلو و ریسمان و مانند اینها لازم داشته باشد و مجبور باشد آنها را بخرد یا کرایه نماید، اگرچه قیمت آنها چند برابر معمول باشد، باید تهیه کند و همچنین اگر آب را به چندین برابر قیمت آن بفروشند، باید آن را بخرد، ولی اگر تهیه آنها به قدری پول بخواهد که نسبت به حال او ضرر یا مشقت داشته باشد، واجب نیست تهیه نماید.

«مسألة 699» اگر ناچار شود که برای تهیه آب پول قرض کند، باید قرض نماید، ولی کسی که می داند یا گمان دارد که نمی تواند قرض خود را بدهد، واجب نیست قرض کند، بلکه نباید قرض کند.

«مسألة 700» اگر کندن چاه مشقت نداشته باشد، باید برای تهیه آب چاه بکند.

«مسألة 701» اگر کسی بدون منت و خواری مقداری آب به او ببخشد، باید آن را قبول کند.

* سوم: اگر از استعمال آب بر جان خود بترسد یا بترسد که به واسطه استعمال آن، مرض یا عیبی در او پیدا شود یا مرض او طولانی شود یا شدت پیدا کند یا به سختی معالجه شود، باید تیمم نماید؛ ولی اگر آب گرم برای او ضرر نداشته باشد، باید با آب گرم وضو بگیرد یا غسل کند.

«مسألة 702» لازم نیست یقین کند که آب برای او ضرر دارد، بلکه اگر احتمال ضرر نیز بدهد، چنانچه احتمال او در نظر مردم بجا باشد و از آن احتمال ترس برای او پیدا شود، باید تیمم کند.

«مسألة 703» اگر به واسطه یقین یا ترس ضرر، تیمم کند و پیش از نماز بفهمد که آب برای او ضرر ندارد، تیمم او باطل است و اگر بعد از نماز بفهمد نیز بنا بر احتیاط واجب، نماز او باطل است.

«مسألة 704» کسی که نمی داند آب برای او ضرر دارد، چنانچه غسل کند یا وضو

بگیرد و بعد بفهمد که آب برای او ضروری داشته که از نظر شرع تحمل آن حرام است، وضو یا غسل او احتیاطاً باطل است و اگر ضرر آن به این حد نباشد، وضو یا غسل او صحیح می باشد.

* چهارم: هرگاه بترسد که اگر آب را به مصرف وضو یا غسل برساند، خود یا همسر یا اولاد یا رفیق او و یا کسانی که با او مربوط هستند، مانند خدمتکاران، از تشنگی بمیرند یا مریض شوند یا به قدری تشنه شوند که تحمل آن مشقت داشته باشد، باید به جای وضو و غسل تیمم نماید و نیز اگر حیوانی داشته باشد که معمولاً آن را برای خوردن ذبح نمی کنند - مانند اسب و قاطر - و بترسد که از تشنگی تلف شود، باید آب را به آن بدهد و تیمم نماید و همچنین اگر کسی که حفظ جان او واجب است و یا حتی کسی که کشتن او فعلاً واجب نیست، به گونه ای تشنه باشد که اگر انسان آب را به او ندهد تلف شود، باید آب را به او بدهد.

«مسأله 705» اگر غیر از آب پاکی که برای وضو یا غسل دارد، آب نجسی نیز به مقدار آشامیدن خود و کسانی که با او مربوط هستند داشته باشد، باید آب پاک را برای آشامیدن بگذارد و با تیمم نماز بخواند؛ ولی چنانچه آب را برای حیوان خود بخواهد، باید آب نجس را به آن بدهد و با آب پاک، وضو و غسل را انجام دهد.

* پنجم: کسی که بدن یا لباس او نجس است و کمی آب دارد که اگر با آن وضو بگیرد یا غسل کند، برای آب کشیدن بدن یا لباس او آبی باقی نمی ماند، چنانچه بتواند غسله وضو یا غسل را جمع کرده و با آن لباس یا بدن را تطهیر کند، باید همین کار را انجام دهد، وگرنه بنابر احتیاط واجب باید بدن یا لباس را آب بکشد و با تیمم نماز بخواند؛ ولی اگر چیزی نداشته باشد که بر آن تیمم کند، باید آب را به مصرف وضو یا غسل برساند.

* ششم: اگر غیر از آب یا ظرفی که استعمال آن حرام است، آب یا ظرف دیگری نداشته باشد، مثلاً آب یا ظرف او غصبی بوده و غیر از آن، آب و ظرف دیگری نداشته باشد، باید به جای وضو و غسل، تیمم کند.

* هفتم: هرگاه وقت به قدری تنگ باشد که اگر وضو بگیرد یا غسل کند کمتر از یک

رکعت از نماز در وقت خوانده شود، باید تیمم کند و اگر يك رکعت یا بیشتر در وقت خوانده شود، ولی مقداری از آن در خارج وقت واقع شود، ظاهراً بین تیمم و وضو مخیر است، اگرچه بعید نیست که تیمم موافق احتیاط باشد، اما اگر برای وضو و تیمم یا برای غسل و تیمم به يك اندازه وقت لازم باشد، باید وضو یا غسل به جا آورد.

«مسأله 706» اگر عمداً نماز را به قدری تأخیر بیندازد که وقت برای وضو یا غسل نداشته باشد، معصیت کرده و باید نماز را با تیمم بخواند، اگرچه احتیاط مستحب آن است که قضای آن نماز را نیز بجا آورد.

«مسأله 707» کسی که شك دارد که اگر وضو بگیرد یا غسل کند، وقت برای نماز او باقی می ماند یا نه، باید تیمم کند.

«مسأله 708» اگر کسی گمان کند که برای وضو یا غسل وقت ندارد و با تیمم نماز خود را بجا آورد و بعد بفهمد وقت داشته است، باید پس از به جا آوردن وضو یا غسل، نماز خود را دوباره بخواند.

«مسأله 709» اگر کسی که آب دارد به واسطه تنگی وقت با تیمم مشغول نماز شود و در بین نماز، آبی را که داشته از دست بدهد و تا نمازهای بعدی آب به دست نیاورد، چنانچه تیمم خود را باطل نکرده باشد، می تواند نمازهای بعدی را با همان تیمم بخواند، ولی اگر آب بعد از نماز از دست برود، اگرچه تیمم خود را باطل نکرده باشد - در صورتی که وظیفه او تیمم باشد - باید دوباره تیمم نماید.

«مسأله 710» اگر به قدری وقت داشته باشد که بتواند وضو بگیرد یا غسل کند و نماز را بدون اعمال مستحبی آن (مثل اقامه و قنوت) بخواند، باید غسل کند یا وضو بگیرد و نماز را بدون اعمال مستحبی آن بجا آورد، بلکه اگر به اندازه سوره نیز وقت نداشته باشد، باید غسل کند یا وضو بگیرد و نماز را بدون سوره بخواند.

چیزهایی که تیمم بر آنها صحیح است

«مسأله 711» تیمم بر خاک، ریگ، کلوخ و سنگ، اگر پاك باشند صحیح است، ولی

بنا بر احتیاط واجب با بودن خاک و یا چیزهای دیگری که تیمم بر آنها صحیح است، بر گل پخته مثل آجر و کوزه نمی توان تیمم کرد.

«مسأله 712» تیمم بر سنگ گچ، سنگ آهک، سنگ مرمر و سایر اقسام سنگها صحیح است، ولی تیمم بر جواهر، مثل سنگ عقیق و فیروزه، باطل می باشد و بنا بر احتیاط واجب با بودن خاک یا چیزهای دیگری که تیمم بر آنها صحیح است، نمی توان بر گچ و آهک پخته تیمم کرد.

«مسأله 713» اگر خاک، ریگ، کلوخ و سنگ پیدا نشود، باید بر گرد و غباری که روی فرش و لباس و مانند آنهاست، تیمم نماید و اگر غبار در لای لباس و فرش باشد، تیمم بر آن صحیح نیست، مگر آن که اول کاری کند که غبار به سطح آن بیاید و بعد بر آن تیمم کند و چنانچه گرد و غبار پیدا نشود، باید بر گل تیمم کند و اگر گل نیز پیدا نشود، احتیاط واجب آن است که نماز را بدون تیمم بخواند و بعداً قضای آن را نیز بجا آورد.

«مسأله 714» در صورتی که خاک، ریگ، کلوخ و سنگ پیدا نشود، ولی گل پخته یا گچ و آهک پخته وجود داشته باشد، بنا بر احتیاط واجب باید علاوه بر تیمم بر گرد و غبار یا گل، بر آنها نیز تیمم کند و اگر گرد و غبار و گل نیز وجود نداشته باشد، بنا بر احتیاط باید بر آنها تیمم کرده و نماز بخواند و بعد از وقت نیز نماز را اعاده کند.

«مسأله 715» اگر بتواند با تکان دادن فرش و مانند آن خاک تهیه نماید، تیمم بر گرد و غبار باطل است و اگر بتواند گل را خشک کند و از آن خاک تهیه نماید، تیمم بر گل باطل می باشد.

«مسأله 716» اگر کسی که آب ندارد برف یا یخ داشته باشد، چنانچه ممکن باشد باید آن را آب کند و با آن وضو بگیرد یا غسل نماید و اگر ممکن نباشد و چیزی هم که تیمم بر آن صحیح است نداشته باشد، احتیاط واجب آن است که نماز را بدون وضو و تیمم بخواند و بعداً آن را قضا کند.

«مسأله 717» اگر چیزی مانند کاه که تیمم بر آن باطل است با خاک و ریگ مخلوط شود، نمی تواند بر آن تیمم کند؛ ولی اگر آن چیز به قدری کم باشد که در خاک یا ریگ از

بین رفته حساب شود، تیمم بر آن خاک و ریگ صحیح است.

«مسأله 718» اگر چیزی نداشته باشد که بر آن تیمم کند، چنانچه ممکن باشد باید آن را با خریدن و مانند آن تهیه نماید.

«مسأله 719» تیمم بر دیوار گلی صحیح است و احتیاط مستحب آن است که با بودن زمین یا خاک خشک، بر زمین یا خاک نمناک تیمم نکند.

«مسأله 720» چیزی که بر آن تیمم می کند باید پاک باشد و اگر چیز پاکی که تیمم بر آن صحیح است نداشته باشد، بنا بر احتیاط واجب باید آن نماز را بدون وضو و تیمم بخواند و بعداً قضای آن را نیز بجا آورد.

«مسأله 721» اگر یقین داشته باشد که تیمم بر چیزی صحیح است و بر آن تیمم نماید و بعد بفهمد که تیمم بر آن باطل بوده، نمازهایی را که با آن تیمم خوانده باید دوباره بخواند.

«مسأله 722» چیزی که بر آن تیمم می کند باید غصبی نباشد.

«مسأله 723» تیمم در فضای غصبی باطل است، بنابر این اگر در ملک خود دستها را به زمین بزند و بدون اجازه داخل ملک دیگری شود و دستها را به پیشانی بکشد، باید دوباره تیمم کند.

«مسأله 724» اگر نداند محل تیمم غصبی است و یا فراموش کرده باشد، تیمم او صحیح است؛ ولی اگر خود وی آن محل را غصب کرده باشد و سپس فراموش نموده باشد، تیمم او در آن جا صحیح نیست.

«مسأله 725» کسی که در جای غصبی حبس است، اگر آب و خاک آن محل غصبی باشد، چنانچه ناچار به استفاده از آب آن محل باشد، با آن وضو نیز می تواند بگیرد و نباید تیمم کند.

«مسأله 726» مستحب است چیزی که بر آن تیمم می کند، گردی داشته باشد که به دست بماند و بعد از زدن دست بر آن، مستحب است دست را تکان دهد تا گرد آن بریزد.

«مسأله 727» تیمم بر زمین گود و خاک جاده و زمین شوره زار که نمک روی آن را نگرفته، مکروه است و اگر نمک روی آن را گرفته باشد، باطل است.

«مسأله 728» تیمم آن است که به قصد بدل از وضو یا غسل، کف دو دست را به چیزی که تیمم بر آن صحیح است بزند و آنها را به صورت و پشت دستها بکشد، بنابر این در تیمم چهار چیز واجب است:

اول: نیت؛ یعنی قصد کند به جهت فرمانبرداری از دستور خداوند به جای وضو و یا غسل تیمم کند. دوم: زدن کف هر دو دست بر چیزی که تیمم بر آن صحیح است.

سوم: کشیدن کف هر دو دست بر تمام پیشانی و دو طرف آن، از جایی که موی سر می روید تا ابروها و بالای بینی، و بنابر احتیاط واجب، باید دستها روی ابروها نیز کشیده شود. چهارم: کشیدن کف دست چپ بر تمام پشت دست راست و بعد از آن کشیدن کف دست راست بر تمام پشت دست چپ، و احتیاط واجب آن است که پس از مسح پیشانی و پیش از کشیدن کف دست ها بر پشت یکدیگر، یک بار دیگر دستها را بر زمین بزند.

«مسأله 729» تیمم بدل از غسل و بدل از وضو با هم فرقی ندارند.

احکام تیمم

«مسأله 730» کسی که نمی تواند غسل کند، اگر بخواهد عملی را که برای آن غسل واجب است انجام دهد، باید بدل از غسل تیمم نماید و اگر نتواند وضو بگیرد و بخواهد عملی را که برای آن وضو واجب است انجام دهد، باید بدل از وضو تیمم نماید.

«مسأله 731» در هنگام نیت باید معین کند که تیمم او بدل از غسل است یا بدل از وضو و اگر بدل از غسل باشد، باید آن غسل را ولو اجمالاً معین نماید؛ ولی چنانچه اشتباهاً به جای بدل از وضو، بدل از غسل یا به جای بدل از غسل، بدل از وضو نیت کند یا مثلاً در تیمم بدل از غسل جنابت، نیت بدل از غسل مسّ میت نماید، تیمم او صحیح است.

«مسأله 732» اگر مختصری از پیشانی و پشت دستها را نیز مسح نکند، تیمم باطل است، چه عمداً مسح نکند و چه مسأله را نداند یا فراموش کرده باشد، ولی دقت زیاد

نیز لازم نیست و همین قدر که بگویند تمام پیشانی و پشت دست مسح شده کافی است.

«مسأله 733» برای آن که یقین کند تمام پشت دست را مسح کرده، باید مقداری بالاتر از مچ را نیز مسح نماید، ولی مسح بین انگشتان لازم نیست.

«مسأله 734» پیشانی و پشت دستها را باید از بالا به پایین مسح نماید و اعمال آن را باید پشت سر هم بجا آورد و اگر بین آنها به قدری فاصله بیندازد که نگویند تیمم می کند، تیمم او باطل است.

«مسأله 735» در تیمم باید پیشانی و کف دستها و پشت دستها پاک باشند و اگر کف دست نجس باشد و نتواند آن را آب بکشد، احتیاط واجب آن است که دو تیمم کند، یکی با کف دست و دیگری با پشت دست.

«مسأله 736» باید برای تیمم انگشتر را از دست بیرون آورد و اگر در پیشانی یا پشت دستها یا در کف دستها مانعی باشد، مثلاً چیزی به آنها چسبیده باشد، باید آن را برطرف کرد.

«مسأله 737» اگر پیشانی یا پشت دستها زخم باشد و پارچه یا چیز دیگری را بر آن بسته باشد و نتواند آن را باز کند، باید دست را روی آن بکشد و نیز اگر کف دست زخم باشد و پارچه یا چیز دیگری را بر آن بسته باشد و نتواند آن را باز کند، باید دست را با همان پارچه به چیزی که تیمم بر آن صحیح است بزند و بر پیشانی و پشت دستها بکشد.

«مسأله 738» اگر پیشانی و پشت دستها مو داشته باشد، اشکال ندارد، ولی اگر موی سر روی پیشانی آمده باشد، باید آن را عقب بزند.

«مسأله 739» اگر احتمال دهد که در پیشانی و کف دستها یا پشت دستها مانعی وجود داشته باشد، چنانچه احتمال او در نظر مردم بجا باشد، باید جستجو نماید تا یقین یا اطمینان پیدا کند که مانعی نیست.

«مسأله 740» اگر وظیفه او تیمم باشد و نتواند تیمم کند، باید نایب بگیرد و کسی که نایب می شود، باید دستهای آن شخص را به چیزی که تیمم بر آن صحیح است بزند و با آنها او را تیمم دهد و اگر نتواند دست های او را بر چیزی که تیمم بر آن صحیح است

بزند، چنانچه بتواند دست های او را بر آن چیز بگذارد و سپس او را با دست های خودش تیمم دهد، باید همین کار را بکند و اگر این نیز ممکن نبود، باید دست خود را به چیزی که تیمم بر آن صحیح است بزند و بر پیشانی و پشت دستهای او بکشد.

«مسأله 741» اگر بعد از آن که مشغول بخشی از اعمال تیمم شد، شك کند که قسمت پیش از آن را فراموش کرده یا نه و یا شك کند که آن را درست به جا آورده یا نه، اگر احتمال بدهد در حال عمل متوجه بوده، نباید اعتنا کند و تیمم او صحیح است.

«مسأله 742» اگر بعد از مسح دست چپ شك کند که درست تیمم کرده یا نه، چنانچه احتمال بدهد که در حال عمل متوجه بوده، تیمم او صحیح است.

«مسأله 743» کسی که وظیفه او تیمم است، بنابر احتیاط واجب نباید پیش از وقت نماز برای تیمم کند، ولی اگر برای کار واجب دیگری یا عمل مستحبی تیمم کند و تا وقت نماز عذر او باقی باشد، می تواند با همان تیمم نماز بخواند.

«مسأله 744» اگر کسی که وظیفه او تیمم است بداند یا گمان داشته باشد که تا آخر وقت عذر او باقی می ماند، در وسعت وقت می تواند با تیمم نماز بخواند؛ بنابر این با احتمال برطرف شدن عذر نیز تیمم در وسعت وقت جایز است، ولی اگر بداند یا گمان داشته باشد که تا آخر وقت عذر او برطرف می شود، باید صبر کند و با وضو یا غسل نماز بخواند یا در تنگی وقت با تیمم نماز را بجا آورد.

«مسأله 745» کسی که نمی تواند وضو بگیرد یا غسل کند، می تواند نمازهای قضای خود را با تیمم بخواند، هر چند احتمال بدهد که بزودی عذر او برطرف می شود، ولی در صورتی که بداند و یا گمان داشته باشد که عذر او به زودی برطرف می شود، باید منتظر بماند.

«مسأله 746» کسی که نمی تواند وضو بگیرد یا غسل کند، جایز است نمازهای مستحبی مثل نافله های شبانه روزی را که وقت معینی دارند، حتی در اول وقت - به شرط آن که علم و یا گمان به برطرف شدن عذر تا آخر وقت نداشته باشد - با تیمم بخواند.

«مسأله 747» کسی که احتیاطاً باید بین غسل جبیره ای و تیمم جمع نماید، اگر بعد از

غسل و تیمم نماز بخواند و بعد از نماز حَدَثِ اصغری از او سرزند - مثلاً ادرار کند - باید برای نمازهای بعد وضو بگیرد و احتیاطاً تیمم بدل از غسل نیز بکند.

«مسأله 748» اگر به واسطه نداشتن آب یا عذر دیگری تیمم کند، بعد از برطرف شدن عذر، تیمم او باطل می شود.

«مسأله 749» چیزهایی که وضو را باطل می کنند، تیمم بدل از وضو را نیز باطل می کنند و چیزهایی که غسل را باطل می نمایند، تیمم بدل از غسل را نیز باطل می نمایند.

«مسأله 750» اگر بر کسی که نمی تواند غسل کند چند غسل واجب باشد، احتیاط واجب آن است که بدل هر يك از آنها يك تیمم نماید.

«مسأله 751» اگر بدل از غسل جنابت تیمم کند، لازم نیست برای نماز وضو بگیرد، ولی اگر بدل از غسل های دیگر تیمم کند، احتیاطاً برای نماز باید وضو بگیرد و اگر نتواند وضو بگیرد، باید تیمم دیگری نیز بدل از وضو بنماید.

«مسأله 752» اگر بدل از غسل جنابت تیمم کند و بعد کاری که وضو را باطل می کند برای او پیش آید، چنانچه برای نمازهای بعد نتواند غسل کند، باید وضو بگیرد و بنا بر احتیاط واجب، تیمم بدل از غسل نیز بکند و اگر وضو نیز نتواند بگیرد، می تواند يك تیمم به نیت ما فی الذمه (اعم از وضو و غسل جنابت) به جا آورد و کافی است.

«مسأله 753» اگر کسی که وظیفه او تیمم است برای کاری تیمم کند، تا تیمم و عذر او باقی است، می تواند اعمالی را که باید با وضو یا غسل انجام داد بجا آورد، ولی اگر با داشتن آب برای نماز میّت یا خوابیدن تیمم کرده باشد، فقط کاری را که برای آن تیمم نموده می تواند انجام دهد و چنانچه به خاطر تنگی وقت تیمم کرده باشد، به احتیاط واجب نباید سایر اعمالی را که احتیاج به وضو یا غسل دارند انجام دهد.

«مسأله 754» در چند مورد مستحب است نمازهایی را که انسان با تیمم خوانده دوباره بخواند:

اول: آن که از استعمال آب ترس داشته و عمداً خود را جنب کرده و با تیمم نماز خوانده باشد. دوم: آن که می دانسته یا گمان داشته که آب پیدا نمی کند و عمداً خود را

جنب کرده و با تیمم نماز خوانده باشد. سوم: آن که تا آخر وقت عمداً در جستجوی آب نرود و با تیمم نماز بخواند و بعد بفهمد که اگر جستجو می کرد، آب پیدا می شد.

چهارم: آن که عمداً نماز را تأخیر انداخته و در آخر وقت با تیمم نماز خوانده باشد.

پنجم: آن که می دانسته یا گمان داشته که آب پیدا نمی شود و آبی را که داشته ریخته و با تیمم نماز خوانده است.

ص: 141

نماز مهم ترین اعمال دین است که اگر مورد قبول درگاه خداوند متعال واقع شود، عبادت های دیگر نیز قبول می شوند و اگر نماز پذیرفته نشود، اعمال دیگر نیز قبول نمی شوند. همان گونه که اگر انسان هر شبانه روز پنج نوبت در نهر آبی شستشو کند چرکی در بدن او باقی نمی ماند، نمازهای پنجگانه نیز انسان را از گناهان و پلیدی ها پاک می کنند. سزاوار است که انسان نماز را در اول وقت بخواند و کسی که نماز را کم ارزش و سبک می شمارد، مانند کسی است که نماز نمی خواند. خداوند در ابتدای سوره بقره نماز را از ویژگی های پرهیزگاران و سبب برخورداری از هدایت قرآنی و در سوره مؤمنون مراقبت بر انجام نماز و خشوع در هنگام نماز را از ویژگی های مؤمنان بر شمرده است و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرموده: کسی که به نماز اهمیت ندهد و آن را سبک شمارد، سزاوار عذاب آخرت است. روزی حضرت در مسجد تشریف داشتند؛ مردی وارد و مشغول نماز شد و رکوع و سجود خود را به طور کامل بجا نیاورد. حضرت فرمودند: اگر این مرد در حالی که نمازش به این نحو است از دنیا برود، به دین من از دنیا نرفته است! پس انسان باید مراقب باشد که با عجله و شتابزدگی نماز نخواند و در حال نماز به یاد خدا و با خضوع، خشوع و وقار باشد و متوجه باشد که با چه کسی سخن می گوید و خود را در مقابل عظمت و بزرگی خداوند متعال بسیار کوچک و ناچیز ببیند. همچنین نمازگزار باید توبه و استغفار نماید و گناهی را که مانع قبول شدن نمازند، مانند حسد، کبر، غیبت، خوردن مال حرام، آشامیدن مسکرات و ندادن خمس و زکات، بلکه هر معصیتی را ترك کند. همچنین سزاوار است اعمالی را که ثواب نماز را کم می کند،

بجا نیاورد، مثلاً در حال خواب آلودگی و خودداری از ادرار به نماز نایستد و در هنگام نماز به آسمان نگاه نکند و نیز اعمالی را که ثواب نماز را زیاد می کند بجا آورد، مثلاً انگشتری عقیق به دست کند و لباس پاکیزه بپوشد و شانه و مسواک کند و خود را خوشبو نماید.

نمازهای واجب

اشاره

نمازهای واجب هفت موردند:

اول: نمازهای یومیّه که نماز جمعه نیز جزء آن است، دوم: نماز آیات، سوم: نماز میت، چهارم: نماز طواف واجب خانه کعبه، پنجم: نماز قضای پدر که بر پسر بزرگ تر واجب است، ششم: نمازی که به واسطه اجاره، نذر، قسم و عهد واجب می شود، هفتم: نماز عید فطر و قربان در زمان حضور امام معصوم علیه السلام.

نمازهای واجب یومیّه

اشاره

نمازهای واجب یومیّه (در شبانه روز) پنج موردند: صبح دو رکعت، ظهر چهار رکعت، عصر چهار رکعت، مغرب سه رکعت و عشاء چهار رکعت.

«مسأله 755» در سفر باید نمازهای چهار رکعتی را - با شرایطی که گفته می شود - دو رکعت خواند.

«مسأله 756» هر يك از نمازهای ظهر و عصر و همچنین مغرب و عشاء، دارای وقت مخصوص و وقت مشترکی می باشند که در مسائل بعدی بیان خواهد شد. وقت مخصوص و مشترك برای اشخاص فرق می کند، مثلاً اگر به اندازه خواندن دو رکعت نماز از اول ظهر بگذرد، وقت مخصوص نماز ظهر کسی که مسافر است، تمام شده و داخل وقت مشترك می شود و برای کسی که مسافر نیست، باید به اندازه خواندن چهار رکعت نماز بگذرد.

وقت نماز صبح

«مسأله 757» نزدیک اذان صبح از طرف مشرق، سپیده ای رو به بالا حرکت می کند

که آن را «فجر اول» می گویند. هنگامی که آن سپیده پهن شد، «فجر دوم» و اول وقت نماز صبح است و آخر وقت نماز صبح هنگامی است که آفتاب بیرون می آید.

«مسألة 758» در شب های مهتابی، اگر وقت طلوع صبح را به علم و یقین بدانند، لازم نیست صبر کند تا سپیده صبح در افق ظاهر شود و بر روشنایی مهتاب غلبه کند و اگر وقت طلوع صبح را ندانند، باید صبر کند تا اطمینان به طلوع فجر پیدا کند و احتیاط مستحب آن است که برای نماز صبح صبر کند تا سپیده صبح بر افق ظاهر شود، ولی برای روزه باید از زمانی جلوتر - یعنی مطابق ساعت و به وقت شرعی - از انجام کاری که روزه را باطل می کند، خودداری نماید.

وقت نماز ظهر و عصر

«مسألة 759» اگر چوب یا چیزی مانند آن را که به آن شاخص می گویند، به طور عمودی در زمین هموار فرو برند، هنگام صبح که خورشید طلوع می کند، سایه آن در سمت غرب می افتد و هر چه آفتاب بالا می آید، این سایه کم می شود و در بیشتر شهرها، در اول ظهر شرعی به کمترین حد خود می رسد و وقتی ظهر گذشت، سایه آن به طرف شرق برمی گردد و هر چه خورشید رو به مغرب می رود، سایه بیشتر به طرف شرق می چرخد و بلندتر می شود؛ بنابراین وقتی سایه به کمترین حد خود رسید و دو مرتبه رو به زیاد شدن گذاشت، معلوم می شود ظهر شرعی شده است؛ ولی در بعضی شهرها - مثل مکه - که گاهی هنگام ظهر سایه به کلی از بین می رود، بعد از آن که سایه دوباره پیدا شد، معلوم می شود ظهر شده است.

«مسألة 760» وقت نماز ظهر و عصر از اول ظهر شرعی آغاز می شود و بنا بر احتیاط واجب در هنگام غروب آفتاب به پایان می رسد و اگر تا این هنگام نماز ظهر و عصر را نخوانند، در فاصله بین غروب آفتاب و مغرب شرعی باید بدون نیت ادا و قضا و به قصد ما فی الذمه آنها را بجا آورد. هر کدام از نماز ظهر و عصر وقت مخصوص و وقت مشترکی دارند. وقت مخصوص نماز ظهر از اول ظهر تا وقتی است که از ظهر به اندازه

خواندن نماز ظهر بگذرد و وقت مخصوص نماز عصر هنگامی است که به اندازه خواندن نماز عصر، از وقت نماز ظهر و عصر باقی مانده باشد و ما بین وقت مخصوص نماز ظهر و وقت مخصوص نماز عصر، وقت مشترك نماز ظهر و نماز عصر است و اگر کسی عمداً نماز ظهر یا عصر را در وقت مخصوص دیگری بخواند، باید آن را اعاده کند.

«مسأله 761» اگر پیش از خواندن نماز ظهر، سهواً مشغول نماز عصر شود و در بین نماز بفهمد که اشتباه کرده است، باید نیت را به نماز ظهر برگرداند، یعنی نیت کند که «آنچه تا حال خوانده ام و آنچه اکنون مشغول خواندن آن هستم و آنچه بعد می خوانم همه نماز ظهر باشد» و بعد از آن که نماز را تمام کرد، نماز عصر را بخواند و اگر پس از نماز بفهمد، آنچه خوانده ظهر واقع شده و باید نماز عصر را بخواند.

«مسأله 762» انسان می تواند در روز جمعه به جای نماز ظهر دو رکعت نماز جمعه بخواند، ولی احتیاط مستحب آن است که اگر نماز جمعه بخواند، نماز ظهر را نیز بخواند.

«مسأله 763» احتیاط واجب آن است که نماز جمعه را از هنگامی که عرفاً آن را اول ظهر می گویند تأخیر نیندازد و اگر از اوائل ظهر تأخیر افتاد، به جای نماز جمعه نماز ظهر بخواند.

وقت نماز مغرب و عشاء

«مسأله 764» مغرب هنگامی است که سرخی طرف مشرق که بعد از غروب آفتاب پیدا می شود، از بین برود؛ ولی احتیاط واجب آن است که نماز ظهر و عصر از غروب آفتاب تأخیر نیفتد و نماز مغرب پیش از محو شدن سرخی طرف مشرق شروع نگردد.

«مسأله 765» نماز مغرب و عشاء هر کدام وقت مخصوص و وقت مشترکی دارند.

وقت مخصوص نماز مغرب از اول مغرب تا وقتی است که از مغرب به اندازه خواندن سه رکعت نماز بگذرد و وقت مخصوص نماز عشاء هنگامی است که به اندازه خواندن نماز عشاء، به نیمه شب مانده باشد و اگر کسی تا این هنگام نماز مغرب را نخوانده باشد، احتیاطاً باید اول نماز عشاء را بجا آورد و بعد از آن تا طلوع فجر نماز مغرب را به قصد

ما فی الذمه بخواند و سپس بنا بر احتیاط واجب نماز عشاء را نیز دوباره به قصد ما فی الذمه بجا آورد و بین وقت مخصوص نماز مغرب و وقت مخصوص نماز عشاء، وقت مشترك نماز مغرب و عشاء است.

«مسأله 766» اگر پیش از خواندن نماز مغرب، سهواً مشغول خواندن نماز عشاء شود و در بین نماز بفهمد که اشتباه کرده، چنانچه به رکوع رکعت چهارم نرفته باشد، باید نیت را به نماز مغرب برگرداند و نماز را تمام کند و بعد نماز عشاء را بخواند و اگر به رکوع رکعت چهارم رفته باشد، احتیاطاً باید نماز را به قصد رجاء تمام کند سپس نماز مغرب را بخواند و بعد از آن نماز عشاء را احتیاطاً اعاده نماید و اگر پس از نماز متوجه شود، نماز عشاء او صحیح است و باید نماز مغرب را بجا آورد.

«مسأله 767» آخر وقت نماز عشاء نیمه شب است و احتیاط واجب آن است که برای محاسبه نیمه شب در مورد نماز مغرب و عشاء و مانند آنها، شب را از اول غروب تا اذان صبح حساب کند (1) و برای نماز شب و مانند آن، تا اول آفتاب حساب نماید.

«مسأله 768» اگر از روی معصیت یا به واسطه عذری نماز مغرب یا نماز عشاء را تا نصف شب نخواند، بنابر احتیاط واجب باید تا قبل از اذان صبح بدون این که نیت ادا و قضا کند آن را بجا آورد.

احکام وقت نماز

«مسأله 769» انسان هنگامی می تواند مشغول نماز شود که یقین یا اطمینان کند وقت آن فرا رسیده است یا دو مرد عادل از داخل شدن وقت خبر دهند.

«مسأله 770» شخص نابینا و زندانی و مانند آنها، بنابر احتیاط واجب تا وقتی که به فرا رسیدن وقت یقین پیدا کنند، نباید مشغول نماز شوند؛ ولی اگر انسان به واسطه وجود موانعی مثل ابر، غبار و مانند آنها که در غالب افراد مانع از حصول یقین و اطمینان به دخول وقت می شود، نتواند در اول وقت نماز به فرا رسیدن وقت یقین یا اطمینان پیدا

ص: 146

1- - تقریباً یازده ساعت و یک ربع بعد از ظهر شرعی، آخر وقت نماز مغرب و عشاء است.

کند، چنانچه گمان داشته باشد که وقت فرا رسیده، می تواند مشغول نماز شود.

«مسأله 771» اگر برای شخص ثابت شود که وقت نماز شده و مشغول نماز شود و در بین نماز بفهمد که هنوز وقت فرا نرسیده و یا بعد از نماز بفهمد که تمام نماز را پیش از وقت خوانده، نماز او باطل است؛ ولی اگر در بین نماز یا بعد از آن بفهمد که در بین نماز وقت داخل شده، نماز او صحیح است.

«مسأله 772» اگر انسان متوجه نباشد که باید پس از ثابت شدن دخول وقت، مشغول نماز شود و بدون آن که دخول وقت برای او ثابت شود، نماز بخواند، چنانچه بعد از نماز بفهمد که تمام نماز را در وقت آن خوانده، نماز او صحیح است و اگر بفهمد تمام نماز را پیش از وقت آن خوانده یا بفهمد که در بین نماز وقت داخل شده است، نماز او باطل است.

«مسأله 773» اگر اطمینان کند وقت نماز فرا رسیده و مشغول نماز شود و در بین نماز شك کند که وقت داخل شده یا نه، نماز او صحیح نیست؛ ولی اگر در بین نماز اطمینان داشته باشد که وقت فرا رسیده و شك کند که آنچه از نماز خوانده در وقت بوده یا نه، نماز او صحیح است.

«مسأله 774» اگر وقت نماز به قدری تنگ باشد که به واسطه بجا آوردن بعضی از اعمال مستحب نماز، مقداری از آن بعد از وقت خوانده شود، باید آن اعمال مستحب را بجا نیاورد؛ مثلاً اگر به واسطه خواندن قنوت مقداری از نماز بعد از وقت خوانده شود، نباید قنوت را بخواند.

«مسأله 775» کسی که به اندازه خواندن يك رکعت نماز وقت دارد، باید نماز را به نیت ادا بخواند، ولی نباید عمداً نماز را تا این وقت تأخیر بیندازد.

«مسأله 776» کسی که مسافر نیست اگر تا غروب آفتاب به اندازه خواندن پنج رکعت نماز وقت داشته باشد، باید هر دو نماز ظهر و عصر را بخواند و اگر به اندازه پنج رکعت وقت نداشته باشد، باید احتیاطاً يك نماز چهار رکعتی به قصد ادا و به نیت ما فی الذمه (بدون قصد ظهر و عصر) بخواند و پس از آن يك نماز چهار رکعتی دیگر بدون قصد ادا و قضا و به نیت ما فی الذمه بجا آورد و اگر تا مغرب به اندازه خواندن پنج رکعت نماز وقت

داشته باشد، باید هر دو نماز ظهر و عصر را احتیاطاً بدون قصد ادا و قضا بخواند و اگر به اندازه پنج رکعت وقت نداشته باشد، باید نماز عصر را احتیاطاً بدون نیت ادا و قضا بخواند و سپس نماز ظهر را قضا کند و اگر تا نیمه شب به اندازه خواندن پنج رکعت نماز وقت داشته باشد، باید نماز مغرب و عشاء را بخواند و اگر کمتر وقت داشته باشد، باید نماز عشاء را به نیت ادا خوانده و بعد نماز مغرب را بخواند و احتیاط واجب این است که نیت ادا و قضا ننماید و سپس نماز عشاء را احتیاطاً بدون نیت ادا و قضا اعاده نماید.

«مسأله 777» اگر مسافر تا غروب آفتاب به اندازه خواندن سه رکعت نماز وقت داشته باشد، باید نماز ظهر و عصر را بخواند و اگر کمتر وقت داشته باشد، باید احتیاطاً يك نماز دو رکعتی به قصد ادا و به نیت ما فی الذمه (بدون قصد ظهر و عصر) بخواند و پس از آن يك نماز دو رکعتی دیگر بدون قصد ادا و قضا و به نیت ما فی الذمه بجا آورد و اگر تا مغرب به اندازه خواندن سه رکعت نماز وقت داشته باشد، باید هر دو نماز ظهر و عصر را احتیاطاً بدون قصد ادا و قضا بخواند و اگر به اندازه سه رکعت وقت نداشته باشد، باید نماز عصر را احتیاطاً بدون نیت ادا و قضا بخواند و سپس نماز ظهر را قضا کند و اگر تا نیمه شب به اندازه خواندن چهار رکعت نماز وقت داشته باشد، باید نماز مغرب و عشاء را بخواند و اگر کمتر وقت داشته باشد، باید فقط نماز عشاء را بخواند و بعد نماز مغرب را احتیاطاً بدون نیت ادا و قضا بجا آورد و سپس احتیاطاً نماز عشاء را نیز بدون نیت ادا و قضا اعاده کند و چنانچه بعد از خواندن نماز عشاء معلوم شود که به مقدار يك رکعت یا بیشتر وقت به نیمه شب باقی مانده است، باید فوراً نماز مغرب را به نیت ادا بخواند - اگرچه احتیاط مستحب این است که آن را به قصد ما فی الذمه بجا آورد - و سپس بنا بر احتیاط واجب نماز عشاء را بدون نیت ادا و قضا، اعاده نماید.

«مسأله 778» مستحب است انسان نماز را در اول وقت آن بخواند و درباره آن سفارش بسیاری شده است و هر چه به اول وقت نزدیک تر باشد بهتر است، مگر آن که تأخیر آن از جهتی بهتر باشد، مثل این که مقداری صبر کند تا نماز را به جماعت بخواند.

«مسأله 779» هرگاه انسان عذری داشته باشد که اگر بخواهد در اول وقت نماز

بخواند، ناچار باشد با تیمم نماز بخواند و یا این که لباس او نجس باشد و یا عذر دیگری داشته باشد، چنانچه بداند یا گمان داشته باشد که عذر او تا آخر وقت برطرف خواهد شد، نمی تواند در اول وقت نماز بخواند، بلکه باید صبر کند تا عذرش برطرف شود و چنانچه عذر او برطرف نشود، در آخر وقت نماز بخواند و لازم نیست به قدری صبر کند که فقط بتواند کارهای واجب نماز را انجام دهد، بلکه اگر برای مستحبات نماز، مانند اذان، اقامه و قنوت نیز وقت داشته باشد، می تواند نماز را با آن مستحبات بجا آورد.

«مسأله 780» کسی که مسائل نماز و شکایات و سهویات را نمی داند و احتمال می دهد که یکی از آنها در نماز پیش آید، باید برای یاد گرفتن آنها نماز را از اول وقت تأخیر بیندازد؛ ولی اگر اطمینان داشته باشد که نماز را به نحو صحیح تمام می کند، می تواند در اول وقت مشغول نماز شود؛ پس اگر در نماز مسأله ای که حکم آن را نمی داند پیش نیاید، نماز او صحیح است و اگر مسأله ای که حکم آن را نمی داند پیش آید، می تواند به احتمالی که در نظرش صحیح تر است عمل نماید و نماز را تمام کند، ولی بعد از نماز باید مسأله را بپرسد و اگر نماز او باطل بوده، دوباره آن را بخواند.

«مسأله 781» اگر وقت نماز وسعت داشته باشد و طلبکار نیز طلب خود را مطالبه کند، در صورتی که ممکن باشد باید اول قرض خود را بدهد و بعد نماز بخواند و همچنین اگر کار واجب دیگری که باید آن را فوراً بجا آورد پیش آید - مثلاً ببیند مسجد نجس است - باید اول آن کار را انجام دهد - مثلاً مسجد را تطهیر کند - و بعد نماز بخواند و چنانچه اول نماز بخواند، معصیت کرده و صحت نماز او خالی از اشکال نیست.

نمازهایی که باید به ترتیب خوانده شوند

«مسأله 782» باید نماز عصر را بعد از نماز ظهر و نماز عشاء را بعد از نماز مغرب بخوانند و اگر عمداً نماز عصر را پیش از نماز ظهر و نماز عشاء را پیش از نماز مغرب بخوانند، باطل است.

«مسأله 783» اگر به نیت نماز ظهر مشغول نماز شود و در بین نماز به خاطر آورد که

نماز ظهر را خوانده است، نمی تواند نیت را به نماز عصر برگرداند، بلکه باید آن نماز را رها کند و نماز عصر را بخواند. حکم نماز مغرب و عشاء نیز به همین ترتیب است.

«مسأله 784» اگر در بین نماز عصر یقین کند که نماز ظهر را نخوانده است و نیت را به نماز ظهر برگرداند و بعد به خاطر آورد که نماز ظهر را خوانده بوده، بنابر احتیاط واجب باید نیت را به نماز عصر برگرداند و پس از اتمام نماز آن را دوباره بجا آورد.

«مسأله 785» اگر در بین نماز عصر شك کند که نماز ظهر را خوانده یا نه، باید نیت را به نماز ظهر برگرداند، ولی اگر وقت به قدری کم باشد که بعد از تمام شدن نماز، کمتر از يك رکعت به پایان وقت باقی بماند، باید به نیت نماز عصر، نماز را تمام کند و سپس نماز ظهر را قضا کند.

«مسأله 786» اگر در نماز عشاء پیش از رکوع رکعت چهارم شك کند که نماز مغرب را خوانده یا نه، چنانچه وقت به قدری کم باشد که بعد از تمام شدن نماز، نیمه شب شود، باید به نیت عشاء نماز را تمام کند و سپس به قصد ما فی الذمه نماز مغرب را بجا آورد و احتیاطاً نماز عشاء را نیز به قصد ما فی الذمه اعاده کند و اگر بیشتر وقت داشته باشد، باید نیت را به نماز مغرب برگرداند و نماز را در سه رکعت تمام کند و بعد نماز عشاء را بخواند.

«مسأله 787» اگر در نماز عشاء بعد از رسیدن به رکوع رکعت چهارم شك کند که نماز مغرب را خوانده یا نه، باید نماز را تمام کند و بعد نماز مغرب را بخواند و پس از آن نماز عشاء را احتیاطاً اعاده کند.

«مسأله 788» اگر انسان نمازی را که خوانده احتیاطاً دوباره بخواند و در بین نماز به خاطر آورد که نمازی را که باید پیش از آن بخواند نخوانده است، نمی تواند نیت را به آن نماز برگرداند، مثلاً اگر هنگامی که نماز عصر را احتیاطاً می خواند به خاطر آورد که نماز ظهر را نخوانده است، نمی تواند نیت را به نماز ظهر برگرداند.

«مسأله 789» برگرداندن نیت از نماز قضا به نماز ادا و از نماز مستحب به نماز واجب جایز نیست.

«مسأله 790» اگر وقت نماز ادا وسعت داشته باشد، می تواند در بین نماز نیت را به نماز قضا برگرداند، ولی باید برگرداندن نیت به نماز قضا ممکن باشد، مثلاً اگر مشغول نماز ظهر است، در صورتی می تواند نیت را به قضای صبح برگرداند که داخل رکوع رکعت سوم نشده باشد.

نمازهای مستحب

اشاره

«مسأله 791» تعداد نمازهای مستحبی زیاد است و آنها را «نافله» می گویند و از میان نمازهای مستحبی، خواندن نافله های شبانه روزی بیشتر سفارش شده و تعداد آنها در غیر روز جمعه، سی و چهار رکعت است که دو رکعت آن نافله صبح، هشت رکعت نافله ظهر، هشت رکعت نافله عصر، چهار رکعت نافله مغرب، دو رکعت نافله عشاء و یازده رکعت نافله شب می باشد و چون دو رکعت نافله عشاء را بنابر احتیاط واجب باید نشسته خواند، یک رکعت حساب می شود، ولی در روز جمعه بر شانزده رکعت نافله ظهر و عصر، چهار رکعت اضافه می شود.

«مسأله 792» از یازده رکعت نافله شب، هشت رکعت آن باید به نیت نافله شب، دو رکعت به نیت نماز شفع و یک رکعت به نیت نماز وتر خوانده شود. دستور کامل نافله شب در کتابهای ادعیه گفته شده است.

«مسأله 793» نمازهای نافله را بجز نماز وتر که یک رکعت می باشد، باید دو رکعتی بجا آورد و مستحب است در رکعت دوم نمازهای نافله و نیز در نماز وتر قنوت را بخوانند، ولی در نماز شفع اگر بخواهند قنوت را بجا آورند، احتیاطاً آن را به امید ثواب انجام دهند.

«مسأله 794» نمازهای نافله را می توان نشسته خواند، ولی بهتر است دو رکعت نماز نافله نشسته را یک رکعت حساب کند؛ مثلاً کسی که می خواهد نافله ظهر را که هشت رکعت است نشسته بخواند، بهتر است شانزده رکعت بخواند و اگر بخواند نماز وتر را نشسته بخواند، دو نماز یک رکعتی نشسته بخواند.

«مسأله 795» نافله ظهر و عصر را در سفر نباید خواند، ولی نافله عشاء را به نیت این

که شاید مطلوب خداوند باشد، می توان بجا آورد.

وقت نمازهای نافله یومیه

«مسأله 796» نافله نماز ظهر، پیش از نماز ظهر خوانده می شود و وقت آن از اول ظهر تا هنگامی است که طول سایه شاخص که بعد از ظهر پیدا می شود، به اندازه دو هفتم آن شود؛ مثلاً اگر طول شاخص هفت و جب باشد، هر وقت مقدار سایه ای که بعد از ظهر پیدا می شود به دو و جب رسید، آخر وقت نافله ظهر است.

«مسأله 797» نافله عصر پیش از نماز عصر خوانده می شود و وقت آن تا هنگامی است که طول آن مقدار از سایه شاخص که بعد از ظهر پیدا می شود، به چهار هفتم آن برسد و چنانچه بخواهد نافله ظهر یا نافله عصر را بعد از وقت آنها بخواند، بهتر است نافله ظهر را بعد از نماز ظهر و نافله عصر را بعد از نماز عصر و بدون نیت ادا و قضا بخواند.

«مسأله 798» وقت نافله مغرب، پس از تمام شدن نماز مغرب است تا وقتی که سرخی طرف مغرب که بعد از غروب کردن آفتاب در آسمان پیدا می شود، از بین برود و چنانچه بخواهد پس از این هنگام آن را بخواند، بنا بر احتیاط واجب باید بدون نیت ادا و قضا آن را بجا آورد.

«مسأله 799» وقت نافله عشاء تا پایان وقت نماز عشاء است و بهتر است بلافاصله بعد از نماز عشاء خوانده شود.

«مسأله 800» نافله صبح پیش از نماز صبح خوانده می شود و وقت آن از 16 آخر شب شروع می شود و اگر نافله شب را به جا آورد، می تواند نافله صبح را متصل به نافله شب پس از نیمه شب بخواند و اگر از کسانی باشد که تقدیم نافله شب بر نیمه شب برای آنان جایز است، می تواند نافله صبح را همراه نافله شب قبل از نیمه شب بجا آورد.

«مسأله 801» وقت نافله شب از نیمه شب (1) تا اذان صبح است و بهتر است نزدیک اذان صبح خوانده شود.

ص: 152

«مسأله 802» مسافر و کسی که خواندن نافله شب بعد از نیمه شب برای او دشوار است، می تواند آن را قبل از نیمه شب بجا آورد.

نماز غفيله

«مسأله 803» نماز غفيله نمازی است که بین نماز مغرب و عشاء خوانده می شود و بنابر احتیاط باید به قصد قربت مطلقه خوانده شود و ابتدای وقت آن بعد از نماز مغرب و انتهای آن بنابر احتیاط وقتی است که سرخی طرف مغرب از بین برود. در رکعت اول آن، بعد از حمد باید به جای سوره این آیات را بخوانند: «وَ ذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَ نَجَّيْنَاهُ مِنَ الغَمِّ وَ كَذَلِكَ نُنَجِّي الْمُؤْمِنِينَ» (1) و در رکعت دوم بعد از حمد به جای سوره، این آیه را بخوانند: «وَ عِنْدَهُ مَفَاتِحُ الغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ وَ يَعْلَمُ مَا فِي البُرِّ وَ البَحْرِ وَ مَا تَسْتُخْفُونَ مِنْ رِزْقِهِ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَ لَا حَبَّةٌ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ وَ لَا رَطْبٌ وَ لَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ» (2) و در قنوت آن بگویند: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِمَفَاتِحِ الغَيْبِ الَّتِي لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا أَنْتَ أَنْ تُصَلِّىَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْ تَفْعَلَ بِي كَذَا وَ كَذَا» و به جای کلمه «کذا و کذا»، حاجتهای خود را بگویند، و بعد ادامه دهند: «اللَّهُمَّ أَنْتَ وَلِيُّ نِعْمَتِي وَ الْقَادِرُ عَلَيَّ طَلِبَتِي تَعْلَمُ حَاجَتِي فَاسْأَلْكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ وَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ لَمَّا فَضَيْتَهَا لِي».

احکام قبله

«مسأله 804» خانه کعبه که در مکه معظمه می باشد قبله است و باید روبروی آن نماز خواند، ولی کسی که از آن دور است، اگر به نحوی بایستد که بگویند رو به قبله نماز می خواند، کافی است. اعمال دیگری مانند سربریدن حیوانات که باید رو به قبله انجام گیرند نیز همین حکم را دارند.

ص: 153

1- - انبیاء (21): 87 و 88.

2- - انعام (6): 59.

«مسأله 805» کسی که نماز واجب را ایستاده می خواند، باید به گونه ای بایستد که بگویند رو به قبله ایستاده و لازم نیست زانوهای او انگشتان پای او نیز رو به قبله باشند.

«مسأله 806» کسی که باید نشسته نماز بخواند، باید به گونه ای بنشیند که صورت، سینه و شکم او رو به قبله باشد، ولی لازم نیست زانوهای خود را به سمت قبله قرار دهد، ولی اگر نتواند به نحو معمول بنشیند و هنگام نشستن، کف پاها را به زمین بگذارد، باید به نحوی بنشیند که پاهای او نیز رو به قبله باشد.

«مسأله 807» کسی که نمی تواند نشسته نماز بخواند، باید در حال نماز به گونه ای به پهلو راست بخوابد که جلوی بدن او رو به قبله باشد و اگر ممکن نباشد، باید به نحوی به پهلو چپ بخوابد که جلوی بدن او رو به قبله باشد و اگر به این نحو نیز نتواند قرار گیرد، باید به گونه ای به پشت بخوابد که کف پای او رو به قبله باشد.

«مسأله 808» نماز احتیاط و سجده و تشهد فراموش شده را باید رو به قبله بجا آورد و سجده سهو نیز بنا بر احتیاط واجب باید رو به قبله بجا آورده شود.

«مسأله 809» نماز مستحبی را می توان در حال راه رفتن و سواره خواند و اگر انسان در این دو حال نماز مستحبی بخواند، لازم نیست رو به قبله باشد؛ ولی اگر در حال استقرار نماز می خواند، بنا بر احتیاط باید رو به قبله باشد.

«مسأله 810» کسی که می خواهد نماز بخواند، باید برای پیدا کردن قبله کوشش نماید تا یقین یا اطمینان کند که قبله کدام طرف است و اگر علم یا اطمینان به قبله برای او حاصل نشود، می تواند به گفته دو شاهد عادل که از روی نشانه های حسّی شهادت می دهند یا به قول کسی که از روی قاعده علمی قبله را می شناسد و مورد اطمینان است، عمل کند و اگر از این راه ها ممکن نشد، باید به گمانی که به وسیله محراب مسجد مسلمانان یا قبرهای آنان یا از راههای دیگر پیدا می شود، عمل نماید و حتی اگر از گفته فاسق یا کافری هم که به واسطه قواعد علمی قبله را می شناسد گمان به قبله پیدا کند، کافی است.

«مسأله 811» اگر کسی که گمان به قبله دارد بتواند گمان قوی تری پیدا کند، نمی تواند به گمان خود عمل نماید؛ مثلاً اگر میهمان از گفته صاحب خانه گمان به قبله پیدا کند ولی

بتواند از راه دیگر گمان قوی تری پیدا نماید، نباید به حرف او عمل کند.

«مسأله 812» اگر برای پیدا کردن قبله وسیله ای نداشته باشد یا با این که کوشش کرده گمان او به هیچ جهتی تمایل پیدا نکرده باشد، بنا بر احتیاط چهار نماز به چهار طرف می خواند، اگرچه بعید نیست خواندن يك نماز به هر جهتی که خواست، کافی باشد.

«مسأله 813» اگر یقین یا گمان کند که قبله در یکی از دو طرف است، باید به هر دو طرف نماز بخواند.

«مسأله 814» کسی که به چند طرف نماز می خواند، اگر بخواند نماز ظهر و عصر یا مغرب و عشاء را بخواند، می تواند نماز اول را به تمام جهات بخواند و بعد نماز دوم را شروع کند و یا آن که هر دو نماز را به يك جهت بخواند و سپس هر دو را در جهات دیگر تکرار کند، اگرچه روش اول بهتر است.

«مسأله 815» اگر کسی که یقین به قبله ندارد بخواند غیر از نماز عملی انجام دهد که باید رو به قبله صورت گیرد، مثلاً بخواند سر حیوانی را ببرد، در صورت ضرورت، می تواند به گمان عمل نماید وگرنه در صورت امکان باید آن عمل را به تأخیر اندازد و پس از حصول اطمینان به جهت قبله آن را به جا آورد.

پوشاندن بدن در نماز

اشاره

«مسأله 816» مرد باید در حال نماز - اگرچه کسی او را نبیند - عورتین خود را بپوشاند و بهتر است از ناف تا زانو را نیز بپوشاند.

«مسأله 817» زن باید در هنگام نماز تمام بدن حتی سر و موی خود را بپوشاند و همچنین بنا بر احتیاط باید کف پای خود را نیز بپوشاند، ولی پوشاندن صورت به مقداری که در وضو شسته می شود و دستها و روی پاها تا مچ لازم نیست، اما برای آن که یقین کند که مقدار واجب را پوشانده است، باید مقداری از اطراف صورت و قدری پایین تر از مچ را نیز بپوشاند.

«مسأله 818» زن در برابر نامحرم باید تمام بدن خود، غیر از مقداری از صورت که

در وضو شسته می شود و دست ها تا مچ را بپوشاند. بنابراین چنانچه زنی در محلی نماز بخواند که مرد نامحرمی او را ببیند، باید در حال نماز روی پا و کف پای خود را نیز بپوشاند و چنانچه روی پای خود تا مچ آن را بپوشاند و نگاه مرد نامحرم به آن بیفتد، گناه کرده، ولی نمازش صحیح است.

«مسأله 819» هنگامی که انسان قضای سجده فراموش شده یا تشهد فراموش شده را بجا می آورد و بلکه بنابر احتیاط واجب در موقع سجده سهو نیز باید خود را مانند هنگام نماز بپوشاند.

«مسأله 820» اگر انسان در نماز عمداً عورتش را بپوشاند، نماز او باطل است، بلکه اگر بپوشاندن عورت از روی ندانستن مسأله نیز باشد وجهل او ناشی از کوتاهی در یادگیری مسأله باشد، باید نماز خود را دوباره بخواند.

«مسأله 821» اگر در بین نماز بفهمد که عورتش پیداست، باید آن را بپوشاند و بنابر احتیاط واجب نماز را تمام کرده و دوباره آن را بخواند، خصوصاً اگر بپوشاندن عورت زیاد طول بکشد، ولی اگر بعد از نماز بفهمد که در نماز عورت او پیدا بوده، نمازش صحیح است.

«مسأله 822» اگر لباس نمازگزار در حال ایستاده عورت او را بپوشاند، ولی امکان داشته باشد که در حال دیگر - مثلاً در حال رکوع و سجود - بپوشاند، چنانچه قبل از آشکار شدن عورت به وسیله ای آن را بپوشاند، نماز او صحیح است، ولی احتیاط مستحب آن است که با آن لباس نماز نخواند.

«مسأله 823» انسان می تواند در نماز خود را با علف و برگ درختان و یا با پنبه و پشم بافته نشده بپوشاند، ولی بهتر است در غیر ضرورت، از پوشاندن عورت با موارد فوق خودداری کند و آن را با لباس های متعارف بپوشاند.

«مسأله 824» بنابر احتیاط واجب در حال اختیار نمازگزار نمی تواند با گل عورت خود را بپوشاند، ولی در حال اضطرار پوشاندن آن با گل کافی است.

«مسأله 825» اگر چیزی نداشته باشد که در نماز خود را با آن بپوشاند، چنانچه

احتمال دهد که چیزی پیدا کند، بنابر احتیاط واجب باید نماز را تأخیر بیندازد و اگر چیزی پیدا نکرد، در آخر وقت مطابق وظیفه خود (برهنه) نماز بخواند.

«مسألة 826» اگر کسی که می خواهد نماز بخواند برای پوشاندن خود حتی گل نیز نداشته باشد و احتمال ندهد که تا آخر وقت چیزی پیدا کند که خود را با آن بپوشاند و یا تا آخر وقت صبر کند و چیزی پیدا نکند، در صورتی که نامحرم او را ببیند باید نشسته نماز بخواند و عورت خود را با ران خود بپوشاند و برای رکوع و سجده به مقداری خم شود که عورت او ظاهر نگردد و اگر امکان نداشت، با سر خود برای رکوع و سجده اشاره کند و برای سجده بیشتر از رکوع خم شود و یا سر را خم کند و باید چیزی را که بر آن سجده می کند از زمین بلند کند و بر آن سجده نماید و احتیاط واجب آن است که پیشانی را بر آن بگذارد نه این که فقط آن را به پیشانی بچسباند و اگر کسی او را نبیند، باید ایستاده نماز بخواند و بنابر احتیاط جلوی خود را با دست بپوشاند و در هر صورت رکوع و سجود را با اشاره انجام دهد و برای سجود سر را قدری پایین تر آورد و چیزی را که سجده بر آن صحیح است از زمین بردارد و هنگامی که برای سجده اشاره می کند، بنابر احتیاط پیشانی را بر آن بگذارد، نه این که فقط آن را به پیشانی بچسباند.

شرایط لباس نمازگزار

اشاره

«مسألة 827» لباس نمازگزار شش شرط دارد:

اول: آن که پاک باشد. دوم: آن که مباح باشد. سوم: آن که از اجزای مردار نباشد. چهارم: آن که از اجزای حیوان حرام گوشت نباشد. پنجم و ششم: آن که اگر نمازگزار مرد است، لباس او ابریشم خالص و طلا باف نباشد. تفصیل این شروط در مسائل آینده بیان می شود.

* شرط اول: لباس نمازگزار باید پاک باشد و اگر کسی عمداً با بدن یا لباس نجس نماز بخواند، نمازش باطل است.

«مسألة 828» کسی که نمی داند نماز با بدن و لباس نجس، باطل است، اگر در ندانستن

حکم مسأله مقصّر باشد و با بدن یا لباس نجس نماز بخواند، نمازش باطل می باشد.

«مسأله 829» اگر به واسطه تقصیر در ندانستن مسأله، نجاست چیز نجسی را نداند - مثلاً نداند عرق کافر غیر کتابی نجس است - و با بدن یا لباس آلوده به آن نماز بخواند، نمازش باطل است.

«مسأله 830» اگر نداند که بدن یا لباسش نجس است و بعد از نماز بفهمد نجس بوده، نماز او صحیح است، ولی احتیاط مستحب آن است که اگر وقت دارد دوباره آن نماز را بخواند.

«مسأله 831» اگر فراموش کند که بدن یا لباسش نجس است و در بین نماز یا بعد از آن به خاطر آورد، باید نماز را دوباره بخواند و اگر وقت گذشته قضا نماید.

«مسأله 832» اگر بدن یا لباس کسی که در وسعت وقت مشغول نماز است در بین نماز نجس شود و پیش از آن که چیزی از نماز را با نجاست بخواند، متوجه این موضوع شود یا بفهمد که بدن یا لباس او نجس است و شك کند که همان وقت نجس شده یا از قبل نجس بوده، در صورتی که آب کشیدن بدن یا لباس یا عوض کردن لباس یا بیرون آوردن آن، نماز را به هم نزنند، باید در بین نماز بدن یا لباس را آب بکشد یا لباس را عوض نماید یا اگر چیز دیگری عورت او را پوشانده، لباس را بیرون آورد، ولی اگر به نحوی باشد که در صورت آب کشیدن بدن یا لباس یا تعویض یا بیرون آوردن لباس، نماز به هم بخورد، باید نماز را رها کند و دوباره با بدن و لباس پاک نماز بخواند.

«مسأله 833» اگر لباس کسی که در تنگی وقت مشغول نماز است، در بین نماز نجس شود و پیش از آن که چیزی از نماز را با نجاست بخواند، بفهمد که نجس شده یا بفهمد که لباس او نجس است و شك کند که همان وقت نجس شده یا از پیش نجس بوده، در صورتی که آب کشیدن یا عوض کردن یا بیرون آوردن لباس نماز را به هم نزنند و بتواند لباس را بیرون آورد، باید لباس را آب بکشد یا عوض کند یا اگر چیز دیگری عورت او را پوشانده، لباس را بیرون آورد و نماز را تمام کند، اما اگر چیز دیگری عورت او را پوشانده باشد و لباس را نیز نتواند آب بکشد یا عوض کند، باید لباس را بیرون آورد و به

دستوری که برای برهنگان گفته شد، نماز را تمام کند و احتیاطاً آن را با لباس و بدن پاک قضا نیز بنماید، ولی چنانچه به گونه ای باشد که اگر لباس را آب بکشد یا عوض کند، نماز به هم بخورد و به واسطه سرما و مانند آن نیز نتواند لباس را بیرون آورد، باید با همان حال نماز را تمام کند و نماز او صحیح است.

«مسأله 834» اگر بدن کسی که در تنگی وقت مشغول نماز است، در بین نماز نجس شود و پیش از آن که چیزی از نماز را با نجاست بخواند متوجه این موضوع شود یا بفهمد بدن او نجس است و شك کند که همان وقت نجس شده یا از پیش نجس بوده، در صورتی که آب کشیدن بدن نماز را به هم نزند، باید آن را آب بکشد و اگر نماز را به هم بزند، باید با همان حال نماز را تمام کند و نماز او صحیح است.

«مسأله 835» کسی که در پاک بودن بدن یا لباس خود شك دارد، اگر پیش از آن که شك کند، علم به نجاست آن نداشته، باید آن را جستجو کند و اگر اثری از نجاست در آن نیافت و پس از نماز فهمید که نجس بوده، نمازش صحیح است، ولی اگر پیش از نماز جستجو نکند، احتیاطاً باید نمازش را اعاده کند و اگر وقت آن گذشته باشد، آن را قضا نماید و اگر پیش از آن که شك کند، می دانسته که لباس یا بدنش نجس است و سپس شك کرد و پس از نماز فهمید که در حال نماز نجس بوده، احتیاطاً باید نماز خود را اعاده کند و اگر وقت گذشته باشد، آن را قضا نماید، چه قبل از نماز جستجو کرده باشد و چه نکرده باشد.

«مسأله 836» اگر لباس را آب بکشد و اطمینان یابد یا یقین کند که پاک شده است و با آن نماز بخواند و بعد از نماز بفهمد پاک نشده، احتیاطاً باید نماز را اعاده کند و اگر وقت آن گذشته باشد، آن را قضا نماید.

«مسأله 837» اگر خونی در بدن یا لباس خود ببیند و یقین یا اطمینان یابد که از خونهای نجس نیست، مثلاً اطمینان یابد که خون پشه است، چنانچه بعد از نماز بفهمد از خون هایی بوده که نمی شود با آن نماز خواند، احتیاطاً باید نماز را اعاده کند و اگر وقت آن گذشته باشد، آن را قضا نماید.

«مسأله 838» اگر اطمینان یابد خونی که در بدن یا لباس اوست، خون نجسی است که نماز با آن صحیح است، مثلاً اطمینان یابد خون زخم و دمل است، چنانچه بعد از نماز بفهمد خونی بوده که نماز با آن باطل است، احتیاطاً باید نماز را اعاده کند و اگر وقت آن گذشته باشد، آن را قضا نماید.

«مسأله 839» اگر نجس بودن چیزی را فراموش کند و بدن یا لباسش با رطوبت به آن برسد و در حال فراموشی نماز بخواند و بعد از نماز به خاطر آورد، نماز او صحیح است؛ ولی اگر بدنش با رطوبت به چیزی که نجس بودن آن را فراموش کرده برسد و بدون این که خود را آب بکشد، غسل کند و نماز بخواند، غسل و نماز او باطل است، مگر این که غسل او به گونه ای باشد که بدن قبل از غسل پاک شود و نیز اگر جایی از اعضای وضو با رطوبت به چیزی که نجس بودن آن را فراموش کرده برسد و پیش از آن که آنجا را آب بکشد، وضو بگیرد و نماز بخواند، وضو و نمازش باطل می باشد، مگر این که وضوی او به گونه ای باشد که قبل از وضو اعضای وضو پاک شود.

«مسأله 840» اگر بدن و لباس کسی که یک لباس دارد نجس شود و به اندازه آب کشیدن یکی از آنها آب داشته باشد، چنانچه بتواند لباسش را بیرون آورد، باید بدن را آب بکشد و نماز را به دستوری که برای برهنگان گفته شد، بجا آورد و احتیاطاً با آن لباس نجس نیز نماز را اعاده نماید و اگر به واسطه سرما یا عذر دیگری نتواند لباسش را بیرون آورد، در صورتی که نجاست هر دو مساوی باشد، مثلاً هر دو ادرار یا خون باشد یا نجاست بدن شدیدتر باشد، مثلاً نجاست آن ادرار باشد که باید دو مرتبه آن را آب کشید، بعید نیست که آب کشیدن بدن مقدم باشد و اگر نجاست لباس بیشتر یا شدیدتر باشد، هر کدام از بدن یا لباس را که بخواهد، می تواند آب بکشد.

«مسأله 841» کسی که غیر از لباس نجس لباس دیگری ندارد و احتمال نمی دهد که لباس پاک پیدا کند، اگر به واسطه سرما یا عذر دیگری نتواند لباس را بیرون بیاورد، باید در همان لباس نماز بخواند و نماز او صحیح است؛ ولی چنانچه بتواند لباس را بیرون آورد، باید نماز را به دستوری که برای برهنگان گفته شد بجا آورد و احتیاطاً نماز را با

همان لباس نجس تکرار نماید.

«مسأله 842» اگر کسی که دو لباس دارد بداند یکی از آنها نجس است و نتواند آنها را آب بکشد و نداند کدام يك از آنها نجس است، چنانچه وقت داشته باشد، باید با هر دو لباس نماز بخواند، مثلاً اگر بخوهد نماز ظهر و عصر بخواند، باید با هر کدام يك نماز ظهر و يك نماز عصر بخواند، ولی اگر وقت تنگ باشد، باید نماز را به دستوری که برای برهنگان گفته شد بجا آورد و احتیاطاً آن نماز را با لباس پاك قضا نیز بنماید.

* شرط دوم: آن قسمت از لباس نمازگزار که عورت او را می پوشاند، باید مباح باشد و حکم قسمتهایی که عورت را نمی پوشاند نیز بنابر احتیاط واجب همین است و کسی که می داند پوشیدن لباس غصبی حرام است، اگر عمداً در لباس غصبی یا در لباسی که نخ یا دگمه یا چیز دیگر آن غصبی است نماز بخواند، باید آن نماز را با لباس غیر غصبی اعاده نماید.

«مسأله 843» اگر کسی که می داند پوشیدن لباس غصبی حرام است، ولی نمی داند نماز را باطل می کند، عمداً با لباس غصبی نماز بخواند، باید آن نماز را با لباس غیر غصبی اعاده کند.

«مسأله 844» اگر نداند یا فراموش کند که لباس او غصبی است و با آن نماز بخواند، نمازش صحیح است؛ ولی اگر خودش آن لباس را غصب کرده باشد و بعد فراموش کرده و با آن نماز بخواند، باید آن نماز را اعاده کند.

«مسأله 845» اگر نداند یا فراموش کند که لباس او غصبی است و در بین نماز بفهمد، چنانچه چیز دیگری عورت او را پوشانده باشد و بتواند فوراً و بدون این که موالات - یعنی پی درپی بودن نماز - به هم بخورد لباس غصبی را بیرون آورد، بنابر احتیاط واجب باید آن را بیرون آورد و نمازش صحیح است و اگر چیز دیگری عورت او را پوشانده باشد یا نتواند لباس غصبی را فوراً بیرون آورد و در صورت بیرون آوردن، پی درپی بودن نماز به هم بخورد، در صورتی که به مقدار يك رکعت نیز وقت داشته باشد، باید نماز را رها کند و با لباس غیر غصبی نماز بخواند و اگر این مقدار نیز وقت نداشته باشد، باید در حال نماز

لباس را بیرون آورد و مانند نماز برهنگان، نماز را تمام نماید.

«مسأله 846» اگر کسی برای حفظ جان خود و یا مثلاً برای این که دزد لباس غصبی را نبرد ناچار شود آن را بپوشد و با آن نماز بخواند، چنانچه خود او لباس را غصب نکرده باشد، نمازش صحیح است، ولی اگر خود او لباس را غصب کرده باشد و لباس نیز عورت او را بپوشاند، صحت نمازش خالی از اشکال نیست مگر آن که به قصد بازگرداندن به صاحبش آن را بپوشد تا به سرقت نرود.

«مسأله 847» اگر با عین پولی که خمس به آن تعلق گرفته، لباس بخرد، می تواند با آن نماز بخواند؛ ولی باید فوراً خمس آن پول را بپردازد. البته چنانچه اصلاً قصد پرداخت خمس را نداشته باشد و معامله را به نحو شخصی انجام داده باشد (یعنی این که در هنگام معامله به فروشنده بگوید که این لباس را با عین همین پول خریداری می کنم)، نماز در آن لباس باطل است و اگر با عین پولی که زکات آن را نداده لباس بخرد، چنانچه قصد داشته باشد که از مال دیگری زکات را بپردازد، نماز او در آن لباس صحیح است وگرنه نماز در آن لباس باطل است و اگر به ذمه بخرد و در هنگام معامله قصدش این باشد که از پولی که خمس یا زکات آن را نداده، پول لباس را بدهد، در این صورت نمازش باطل نیست، اگرچه احتیاط مستحب اعاده این نماز است.

* شرط سوم: لباس نمازگزار باید از اجزای حیوان مرده ای که خون جهنده دارد - یعنی حیوانی که اگر رگ آن را ببرند خون از آن جستن می کند - نباشد و اگر از اجزای حیوان مرده حلال گوشتی که خون جهنده ندارد - مانند ماهی فلس دار - لباس تهیه کند، احتیاط مستحب آن است که با آن نماز نخواند.

«مسأله 848» حیوان حلال گوشتی که خون جهنده دارد، چنانچه مردار شود، بنابر احتیاط واجب نباید چیزی از آن که روح داشته - مانند گوشت و پوست - همراه نمازگزار باشد، اگرچه لباس او نیز نباشد.

«مسأله 849» اگر چیزی از مردار حلال گوشت که روح ندارد - مانند مو و پشم - همراه نمازگزار باشد یا با لباسی که از آنها تهیه کرده اند نماز بخواند، نماز او صحیح است.

* شرط چهارم: لباس نمازگزار باید از حیوان حرام گوشتی که خون جهنده دارد نباشد و اگر مویی از آن هم همراه نمازگزار باشد، نماز او باطل است و بنابر احتیاط حکم حیوان حرام گوشتی که خون جهنده ندارد نیز همین است.

«مسأله 850» اگر آب دهان یا بینی یا رطوبت دیگری از حیوان حرام گوشت - مانند گربه - بر بدن یا لباس نمازگزار باشد، چنانچه مرطوب باشد، نماز باطل و اگر خشک شده و عین آن برطرف شده باشد، نماز صحیح است.

«مسأله 851» اگر مو، عرق و آب دهان کسی بر بدن یا لباس نمازگزار باشد و یا مروارید و موم و عسل همراه او باشد، اشکال ندارد.

«مسأله 852» اگر شك داشته باشد لباسی از حیوان حلال گوشت است یا از حیوان حرام گوشت، می تواند با آن نماز بخواند.

«مسأله 853» اگر انسان احتمال دهد دگمه صدفی و مانند آن از حیوان است، نماز خواندن با آن مانعی ندارد، ولی اگر بداند صدف است، بنابر احتیاط نمی تواند با آن نماز بخواند.

«مسأله 854» نماز خواندن با پوست خز اشکال ندارد؛ ولی بنابر احتیاط از نماز خواندن در پوست سنجاب اجتناب شود.

«مسأله 855» اگر با لباسی که نمی داند از حیوان حرام گوشت است نماز بخواند، نمازش صحیح است و همچنین است اگر فراموش کرده باشد و یا جاهل به مسأله باشد؛ ولی اگر جاهل او به خاطر کوتاهی در یادگیری مسأله باشد، نمازش باطل است.

«مسأله 856» اگر غیر از لباسی که از حیوان حرام گوشت تهیه شده لباس دیگری نداشته باشد، چنانچه در حال نماز ناچار به پوشیدن لباس باشد، می تواند با همان لباس نماز بخواند و اگر ناچار نباشد، باید به دستوری که برای برهنگان گفته شد نماز را بجا آورد و بنابر احتیاط واجب، يك نماز دیگر نیز با همان لباس بخواند.

* شرط پنجم: پوشیدن لباس طلا باف برای مرد حرام و نماز با آن باطل است، ولی برای زن در نماز و غیر آن اشکال ندارد.

«مسألة 857» زینت کردن با طلا، مثل آویختن زنجیر طلا به سینه و به دست کردن انگشتر طلا و بستن ساعت مچی طلا به دست، برای مرد حرام و نماز خواندن با آنها باطل است و احتیاط واجب آن است که از استعمال عینک طلا نیز خودداری کند؛ اما اگر از آنها در حال نماز استفاده نکند بلکه فقط همراه داشته باشد - مثلاً در جیب خود بگذارد - نماز صحیح است، ولی زینت کردن با طلا، برای زن در نماز و غیر آن اشکال ندارد.

«مسألة 858» زینت کردن با انگشتر پلاتین و امثال آن که از طلا نمی باشد و همچنین گذاشتن دندان طلا برای مرد اشکال ندارد و نماز با آن صحیح است.

«مسألة 859» اگر مردی نداند یا فراموش کند که مثلاً انگشتر او از طلاست و با آن نماز بخواند و یا آن که نداند نماز با انگشتر طلا باطل است و در آموختن مسأله نیز کوتاهی نکرده باشد، نماز او صحیح است.

* شرط ششم: لباس مرد نمازگزار باید از ابریشم خالص نباشد و نماز خواندن با آن باطل است، فرقی نمی کند که آن لباس عورت او را پوشانده باشد و یا عورتش با لباس دیگری پوشانده شده باشد و فرقی نمی کند که امکان پوشاندن عورت با آن باشد یا مثل بند شلوار و عرقچین امکان پوشاندن عورت با آن وجود نداشته باشد و در غیر نماز نیز پوشیدن لباس ابریشم خالص برای مرد حرام است.

«مسألة 860» اگر آستر تمام لباس یا آستر مقداری از آن ابریشم خالص باشد، پوشیدن آن برای مرد حرام و نماز در آن باطل است.

«مسألة 861» پوشیدن لباسی که نمی داند از ابریشم خالص است یا از چیزی دیگر، اشکال ندارد و نماز با آن صحیح است.

«مسألة 862» اگر دستمال ابریشمی و مانند آن در جیب مرد باشد، اشکال ندارد و نماز را باطل نمی کند.

«مسألة 863» پوشیدن لباس ابریشمی برای زن در نماز و غیر نماز اشکال ندارد.

«مسألة 864» پوشیدن لباس ابریشمی خالص و طلا باف، در حال ناچاری مانعی ندارد و نیز کسی که ناچار است در حال نماز لباس بپوشد و لباس دیگری غیر از اینها و یا

غیر از لباسی که از مردار تهیه شده در اختیار ندارد و احتمال نیز نمی دهد که تا آخر وقت بتواند در لباس دارای شرایط نماز بخواند، می تواند با آن لباسها نماز بخواند.

«مسأله 865» اگر غیر از لباس غضبی یا لباسی که از مردار و یا اجزای حیوان حرام گوشت تهیه شده یا لباس ابریشمی خالص یا طلا باف، لباس دیگری نداشته باشد و ناچار نباشد لباس بپوشد، باید به دستوری که برای برهنگان گفته شد، نماز بخواند و در مورد لباسی که از مردار یا اجزای حیوان حرام گوشت تهیه شده، احتیاطاً نماز را با همان لباس اعاده یا قضا نیز بنماید.

«مسأله 866» اگر چیزی نداشته باشد که عورت خود را در نماز با آن بپوشاند، واجب است آن را - اگر چه با کرایه یا خریداری باشد - تهیه نماید، ولی اگر تهیه آن به قدری پول لازم داشته باشد که نسبت به دارایی او زیاد باشد یا به نحوی باشد که اگر پول را به مصرف لباس برساند، به حال او ضرر داشته باشد، باید به دستوری که برای برهنگان گفته شد نماز بخواند.

«مسأله 867» اگر به کسی که لباس ندارد لباس ببخشند یا عاریه دهند، چنانچه قبول کردن آن برای او مشقت نداشته باشد، باید قبول کند، بلکه اگر عاریه کردن یا طلب بخشش برای او سخت نباشد، باید از کسی که لباس دارد، طلب بخشش یا عاریه نماید.

«مسأله 868» پوشیدن لباس شهرت - که پارچه یا رنگ یا دوخت آن برای کسی که می خواهد آن را بپوشد معمول نیست - در صورتی که موجب وهن و هتک انسان شود جایز نیست، ولی اگر با آن لباس نماز بخواند، نمازش صحیح است.

«مسأله 869» چنانچه پوشیدن لباس زنانه برای مرد و یا لباس مردانه برای زن موجب وهن و هتک وی شود، باید از آن خودداری کند، ولی اگر با آن لباس نماز بخواند نمازش صحیح است.

«مسأله 870» اگر کسی که باید خوابیده نماز بخواند برهنه باشد و لحاف یا تشک او نجس یا از ابریشم خالص یا از اجزای حیوان حرام گوشت باشد، احتیاط واجب آن است که در نماز عورت خود را با چیزی که نماز در آن صحیح است بپوشاند، بلکه بنا بر احتیاط

واجب در حال نماز نباید لحافی که از اجزای حیوان حرام گوشت درست شده، به روی خود بیندازد.

مواردی که لازم نیست بدن و لباس نمازگزار پاک باشد

«مسأله 871» در سه صورت - که تفصیل آنها خواهد آمد - اگر بدن یا لباس نمازگزار نجس باشد، نماز او صحیح است:

اول: به واسطه زخم یا جراحت یا دملی که در بدن اوست، لباس یا بدن او به خون آلوده شده باشد. دوم: بدن یا لباس او به مقدار کمتر از درهم (که تقریباً به اندازه بند سر انگشت سبّابه است) به خون آلوده باشد. سوم: ناچار باشد با بدن یا لباس نجس نماز بخواند.

در دو صورت نیز اگر فقط لباس نمازگزار نجس باشد، نماز او صحیح است:

اول: لباسهای کوچک او، مانند جوراب و عرقچین، نجس شده باشند. دوم: لباس مادری که پرستار بچه است نجس شده باشد و احکام این پنج صورت به تفصیل در مسائل بعد گفته می شود.

«مسأله 872» اگر در بدن یا لباس نمازگزار خون زخم یا جراحت یا دمل باشد و همچنین اگر چرکی که با خون بیرون آمده یا عرق متصل به زخم یا دوائی که روی زخم گذاشته اند و نجس شده، در بدن یا لباس او باشد، چنانچه به نحوی باشد که آب کشیدن بدن یا لباس یا تعویض لباس در آن شرایط برای بیشتر مردم سخت باشد، تا وقتی که زخم یا جراحت یا دمل خوب نشده است، می تواند با آن خون نماز بخواند.

«مسأله 873» اگر خون بریدگی، دمل و زخمی که بزودی خوب می شود و شستن آن آسان است، در بدن یا لباس نمازگزار باشد، نماز او باطل است.

«مسأله 874» اگر جایی از بدن یا لباس که با زخم فاصله دارد، با رطوبت زخم نجس شود، جایز نیست با آن نماز بخواند، ولی اگر مقداری از بدن یا لباس که معمولاً به رطوبت زخم آلوده می شود، با رطوبت آن نجس شود، نماز خواندن با آن مانعی ندارد.

«مسأله 875» اگر در قسمتی از داخل دهان و بینی و مانند آنها که معمولاً دیده

می شود، زخمی وجود داشته باشد و از آن زخم خونی به بدن یا لباس برسد، می توان با آن نماز خواند و نیز با خون بواسیری که دانه های آن بیرون است، می توان نماز خواند؛ اما در صورتی که زخم داخل دهان و بینی در قسمتی باشد که معمولاً دیده نمی شود و یا دانه های بواسیر در باطن باشند، احتیاط واجب آن است که با لباس یا بدنی که به این خون آلوده است، نماز خوانده نشود.

«مسأله 876» اگر کسی که بدنش زخم است، در بدن یا لباس خود خونی ببیند و نداند خون زخم است یا خون دیگر، احتیاط واجب آن است که با آن نماز نخواند.

«مسأله 877» اگر چند زخم در بدن باشد و به گونه ای نزدیک هم باشند که یک زخم حساب شود، تا وقتی همه خوب نشده اند، نماز خواندن با خون آنها اشکال ندارد؛ ولی اگر به قدری از هم دور باشند که هر کدام یک زخم حساب شوند، هر یک که خوب شد، باید برای نماز بدن و لباس را از خون آن آب بکشد.

«مسأله 878» اگر سر سوزنی خون حیض یا نفاس در بدن یا لباس نمازگزار باشد، نماز او باطل است و بنابر احتیاط واجب خون استحاضه و خون سگ، خوک، کافر غیر کتابی، مردار و حیوان حرام گوشت نیز همین حکم را دارند؛ ولی نماز خواندن با خون های دیگر مثل خون بدن انسان یا خون حیوان حلال گوشت، اگرچه در چند جای بدن و لباس باشند، در صورتی که روی هم کمتر از درهم باشند، اشکال ندارد و اگر بیشتر از درهم باشد، نماز با آن باطل است و اگر به مقدار درهم باشد نیز بنابر احتیاط واجب نمی توان با آن نماز خواند.

«مسأله 879» اگر خونی به لباس بی آستر بریزد و به پشت آن برسد، احتیاط واجب آن است که دو لکه خون حساب شود، مگر این که لباس به قدری نازک باشد که یک لکه به حساب آید و ملاک در مسأله عرف است و اگر پشت آن جداگانه خونی شود، باید هر کدام را جدا حساب نمود؛ پس اگر خون هایی که در پشت و روی لباسند روی هم کمتر از یک درهم باشند، نماز با آن لباس صحیح است و اگر بیشتر باشند، نماز با آن باطل است.

«مسأله 880» اگر روی لباسی که آستر دارد خون بریزد و به آستر آن برسد و یا به

آستر بریزد و روی لباس خونی شود، باید هر کدام را جدا حساب نمود؛ پس اگر مجموع خون روی لباس و آستر کمتر از درهم باشد، نماز با آن صحیح است و اگر بیشتر باشد، نماز با آن باطل است.

«مسأله 881» اگر خون بدن یا لباس کمتر از درهم باشد و رطوبتی از خارج به آن برسد، در صورتی که خون و رطوبتی که به آن رسیده به اندازه درهم یا بیشتر شود و اطراف را آلوده کند، نماز با آن باطل است و اگر رطوبت و خون به اندازه درهم نشود ولی اطراف را آلوده کند، احتیاطاً نمی توان با آن نماز خواند، ولی اگر اطراف را آلوده نکند، نماز خواندن با آن بی اشکال است. همچنین اگر رطوبت با خون مخلوط شود و از بین برود، نماز صحیح است.

«مسأله 882» اگر بدن یا لباس خونی نشود، ولی به واسطه رسیدن به خون، متنجس شود، اگرچه مقداری که متنجس شده کمتر از درهم باشد، نمی توان با آن نماز خواند.

«مسأله 883» اگر خونی که در بدن یا لباس است کمتر از درهم باشد و نجاست دیگری به آن برسد، مثلاً يك قطره ادرار روی آن بریزد، نماز خواندن با آن صحیح نیست.

«مسأله 884» اگر لباسهای كوچك نمازگزار، مثل عرقچین و جوراب که نمی توان با آنها عورت را پوشاند، نجس باشند، چنانچه از اجزای مردار - به تفصیلی که گذشت - یا از اجزای حیوان حرام گوشت درست نشده باشند، نماز با آنها صحیح است و نیز اگر با انگشتی نجس نماز بخواند، اشکال ندارد.

«مسأله 885» چیزهای کوچکی که پوشش نمازگزار محسوب نمی شوند - مثل چاقو، پول و مانند آن - اگر نجس باشند و به هنگام نماز همراه نمازگزار باشند، اشکال ندارد.

«مسأله 886» احتیاط آن است که چیز نجسی که با آن می توان عورت را پوشاند همراه نمازگزار نباشد، ولی کسی که این مسأله را نمی دانسته و به این نحو نماز خوانده، لازم نیست آن نمازها را قضا کند.

«مسأله 887» اگر مادری که پرستار بیچه است و بیشتر از يك لباس ندارد، در هر شبانه روز يك مرتبه لباس خود را آب بکشد، اگرچه تا روز دیگر لباس او به ادرار بیچه

نجس شود، می تواند با آن لباس نماز بخواند؛ ولی احتیاط مستحب آن است که لباس خود را در آخر روز آب بکشد تا بتواند نماز ظهر و عصر و مغرب و عشاء را با لباس پاك يا با نجاست کم تری بجا آورد و نیز اگر بیشتر از يك لباس دارد ولی ناچار است که همه آنها را با هم بپوشد، چنانچه در شبانه روز يك مرتبه همه آنها را آب بکشد، کافی است؛ ولی زنی که مادر آن بچه نیست، اگرچه يك لباس بیشتر نداشته باشد، احتیاطاً برای هر نماز اگر لباسش نجس شد، باید آن را آب بکشد و با لباس پاك نماز بخواند.

چیزهایی که در لباس نمازگزار مستحب است

«مسأله 888» چند چیز در لباس نمازگزار مستحب است که از آن جمله اند: عمامه با تَحْتُ الْحَتَّكْ، پوشیدن عبا و لباس سفید و پاکیزه ترین لباسها و استعمال بوی خوش و به دست کردن انگشتر عقیق.

چیزهایی که در لباس نمازگزار مکروه است

«مسأله 889» چند چیز در لباس نمازگزار مکروه است که از آن جمله اند: پوشیدن لباس سیاه مگر برای عزای اهل بیت علیهم السلام و همچنین لباس چرك و تنگ و لباس شرابخوار و لباس کسی که از نجاست پرهیز نمی کند و پوشیدن لباسی که نقش صورت دارد و نیز باز بودن دکمه های لباس و به دست کردن انگشتری که نقش صورت دارد.

مکان نمازگزار

اشاره

مکان نمازگزار چند شرط دارد:

* شرط اول: مکان نمازگزار باید مباح باشد.

«مسأله 890» نماز کسی که در ملك غصبی نماز می خواند - اگرچه روی فرش و تخت و مانند آنها باشد - باطل است و همچنین نماز خواندن در زیر خیمه غصبی باطل است، ولی نماز خواندن در زیر سقف غصبی چنانچه دیوارهای آن غصبی نباشد، مانعی ندارد.

«مسأله 891» نماز در ملکی که منفعت آن مال دیگری است، بدون اجازه او باطل است؛ مثلاً اگر در خانه اجاره ای، صاحب خانه یا دیگری بدون اجازه کسی که آن خانه را اجاره کرده، نماز بخواند، نمازش باطل است و همچنین نمی توان در ملکی که دیگری در آن حقی دارد نماز خواند؛ مثلاً اگر میت وصیت کرده باشد که ثلث مال او را به مصرفی برسانند، تا وقتی ثلث را جدا نکرده اند، نمی توان در ملک او نماز خواند.

«مسأله 892» اگر کسی جای شخص دیگری را که در مسجد نشسته غصب کند و در آن جا نماز بخواند، بنابر احتیاط واجب باید دوباره نماز خود را در محل دیگری اعاده کند.

«مسأله 893» اگر در جایی که نمی داند غصبی است، نماز بخواند و بعد از نماز بفهمد، نماز او صحیح است و همچنین اگر در جایی که غصبی بودن آن را فراموش کرده، نماز بخواند و بعد از نماز به خاطر آورد، نماز او صحیح است، مگر آن که خودش غصب کرده باشد که در این صورت نمازش باطل است.

«مسأله 894» اگر بداند جایی غصبی است ولی نداند که در جای غصبی نماز باطل است و در آن جا نماز بخواند، چنانچه در یادگیری مسأله کوتاهی کرده باشد نماز او باطل است.

«مسأله 895» اگر کسی ناچار باشد نماز واجب را سواره بخواند و یا بخواهد نماز مستحبی را سواره بخواند، چنانچه وسیله سواری یا چیزی که روی آن نشسته غصبی باشد، بعید نیست نماز او صحیح باشد.

«مسأله 896» اگر سهم کسی که در ملکی با دیگری شریک است، از سهم شریکش جدا نباشد، بدون اجازه شریک خود نمی تواند در آن ملک تصرف کند و نماز بخواند.

«مسأله 897» اگر با عین پولی که خمس آن را نداده، ملکی بخرد، می تواند در آن نماز بخواند؛ ولی باید فوراً خمس آن پول را بپردازد. البته اگر اصلاً قصد پرداخت خمس را نداشته باشد و معامله را به نحو شخصی انجام داده باشد، نماز در آن ملک باطل است و اگر با عین پولی که زکات آن را نداده ملکی بخرد، تصرف او در آن ملک حرام و نماز او نیز در آن باطل است، مگر آن که قصد جدی داشته باشد که زکات آن را از مال دیگر خود

بپردازد و اگر به ذمه بخرد و در موقع خریدن قصد او این باشد که از مالی که خمس یا زکات آن را نداده پول ملك را بدهد، تصرف و نماز در آن صحیح است ولی احتیاط مستحب آن است که در آن نماز نخواند.

«مسألة 898» اگر صاحب ملك اجازه نماز خواندن بدهد، ولی انسان بداند که قلباً راضی نیست، نماز خواندن در ملك او باطل است و اگر اجازه ندهد و انسان یقین کند که قلباً راضی است، نماز صحیح است.

«مسألة 899» تصرف در ملك کسی که مرده و خمس یا زکات بدهکار بوده است، حرام و نماز در آن باطل است، مگر آن که بدهی او را بدهند یا بنا داشته باشند بدون مسامحه بپردازند.

«مسألة 900» تصرف در ملك کسی که مرده و به مردم بدهکار بوده است، حرام و نماز در آن باطل است؛ ولی تصرفات جزئی که برای برداشتن جنازه مرده معمول است، اشکال ندارد و نیز اگر بدهکاری او کمتر از مالش باشد و ورثه نیز تصمیم داشته باشند که بدون مسامحه بدهی او را بپردازند، تصرف در آن با رضایت ورثه و طلبکاران اشکال ندارد.

«مسألة 901» اگر کسی که مرده قرض نداشته باشد، ولی بعضی از ورثه او صغیر یا دیوانه یا غایب باشند، تصرف در ملك او حرام و نماز در آن باطل است؛ ولی تصرفات جزئی که برای برداشتن جنازه مرده معمول است، اشکال ندارد.

«مسألة 902» نماز خواندن در مسافرخانه و حمام و مانند آن که برای واردین آماده است، در صورتی که نمازگزار به عنوان مهمان یا مسافر و یا برای انجام کاری آنجا باشد، اشکال ندارد، اما اگر فقط برای خواندن نماز به آنجا برود، اشکال دارد، مگر این که به رضایت مالك آن اطمینان داشته یا اجازه داشته باشد؛ ولی در غیر این قبیل مکانها، در صورتی می توان نماز خواند که مالك آن اجازه بدهد یا حرفی بزند که معلوم شود برای نماز خواندن اذن داده است، مثل این که به کسی اجازه دهد در ملك او بنشیند و بخوابد که از اینها فهمیده می شود برای نماز خواندن نیز اجازه داده است.

«مسألة 903» نماز خواندن در زمین های بسیار بزرگی که مردم ناچارند در آنها

تصرفاتی مانند رفت و آمد انجام دهند و در صورت تصرف نکردن به زحمت و مشقت می افتند، اشکال ندارد، حتی اگر رضایت صاحبان آنها معلوم نباشد و یا در بین آنها صغیر و یا مجنون وجود داشته باشد؛ ولی چنانچه بدانند که صاحبان آنها راضی نیستند، نمی توانند در آن جا نماز بخوانند.

* شرط دوم: مکان نمازگزار باید بی حرکت باشد و اگر به واسطه تنگی وقت یا جهت دیگری ناچار باشد در جایی که حرکت دارد - مانند اتومبیل، کشتی و قطار - نماز بخواند، به قدری که ممکن است باید در حال حرکت چیزی نخواند و اگر آن وسایل از سمت قبله به طرف دیگر حرکت کنند، نمازگزار باید به طرف قبله برگردد.

«مسأله 904» نماز خواندن در اتومبیل، کشتی، قطار و مانند آنها در حال توقف مانعی ندارد.

«مسأله 905» نماز روی خرمن گندم و جو و مانند آنها که نمی توان روی آن بی حرکت ماند، باطل است.

«مسأله 906» در جایی که به واسطه احتمال باد، باران، تراکم جمعیت و مانند آن اطمینان ندارد که بتواند نماز را تمام کند، اگر نماز را به امید تمام کردن آن شروع کند، اشکال ندارد و اگر به مانعی برخورد نکند، نماز او صحیح است.

* شرط سوم: مکان نمازگزار نباید از جاهایی باشد که مانند در آن حرام است؛ بنابر این نباید در محلی که باقی ماندن در آن برای انسان خطر جانی دارد - مانند محلی که نزدیک است سقف آن خراب شود - نماز خواند.

«مسأله 907» بودن مرد و زن نامحرم در جای خلوت جایز نیست؛ ولی چنانچه در چنین محلی نماز بخواند، نمازش اشکال ندارد.

«مسأله 908» نماز خواندن در جایی که صدای آلات لهو و لعب شنیده می شود باطل نیست، ولی گوش دادن به آنها حرام است.

* شرط چهارم: نباید در جایی که سقف آن کوتاه است و نمی توان در آن جا راست ایستاد یا به اندازه ای کوچک است که جای رکوع و سجود ندارد، نماز خواند و اگر ناچار

شود که در چنین جایی نماز بخواند، باید به قدری که ممکن است، قیام، رکوع و سجود را بجا آورد.

* شرط پنجم: در مکانهایی نباشد که ماندن، نشستن یا ایستادن روی آن حرام است.

بنابر این نماز خواندن روی چیزی که ایستادن و یا نشستن روی آن موجب بی احترامی و هتک حرمت به چیزی می شود که هتک حرمت آن حرام است - مثل فرشی که اسم خداوند متعال و یا آیات قرآن یا اسامی معصومین علیهم السلام بر آن نوشته شده است - جایز نیست.

* شرط ششم: مکان نمازگزار نباید جلوتر از قبر معصومین علیهم السلام باشد.

«مسأله 909» اگر در نماز چیزی مانند دیوار بین او و قبر مطهر فاصله باشد که بی احترامی نشود، اشکال ندارد، ولی فاصله شدن صندوق شریف و ضریح و پارچه هایی که روی آن افتاده کافی نیست.

* شرط هفتم: مکان نمازگزار اگر نجس است، به گونه ای مرطوب نباشد که رطوبت آن به بدن یا لباس او برسد؛ ولی اگر جایی که پیشانی را بر آن می گذارد نجس باشد، حتی در صورتی که خشک نیز باشد، نماز باطل است و احتیاط مستحب آن است که در مکان نجس نماز خوانده نشود، مخصوصاً اگر عین نجاست در آن وجود داشته باشد.

* شرط هشتم: جای پیشانی نمازگزار از جای قدم ها و زانوهای او بیش از چهار انگشت بسته، پست تر یا بلندتر نباشد.

* شرط نهم: اگر زن و مردی در یک مکان نماز می خوانند، بنابر احتیاط واجب مکان نماز زن باید به گونه ای باشد که عرفاً عقب تر از مکان نماز مرد قلمداد شود، اگرچه بهتر است که در تمام حالات نماز، زن عقب تر از مرد باشد، به این معنی که جای سجده او از جای ایستادن مرد عقب تر باشد.

«مسأله 910» اگر بین مرد و زن به اندازه ده ذراع فاصله باشد و یا آن که ما بین آنها دیوار یا پرده یا چیز دیگری وجود داشته باشد، جلوتر بودن زن از مرد در نماز اشکالی ندارد.

«مسأله 911» شرط مذکور مربوط به موردی است که هر دو نمازگزار بالغ باشند

ولی در آن تفاوتی بین نماز واجب و مستحب نیست. البته برای کسانی که در مسجدالحرام نماز می خوانند مراعات این شرط لازم نیست.

«مسأله 912» خواندن نماز واجب در خانه کعبه و بر بام آن بنا بر احتیاط جایز نیست، ولی در حال ناچاری مانعی ندارد.

«مسأله 913» خواندن نماز مستحب در خانه کعبه و بر بام آن اشکال ندارد، بلکه مستحب است در داخل خانه مقابل هر رکن دو رکعت نماز بخوانند.

جاهایی که نماز خواندن در آنها مستحب است

«مسأله 914» در شرع مقدس اسلام بسیار سفارش شده است که نماز را در مسجد بخوانند و بهتر از همه مسجدها، مسجدالحرام و بعد از آن مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و بعد از آن مسجد کوفه و بعد از آن مسجد بیت المقدس و بعد از آن مسجد جامع هر شهر و بعد از آن مسجد محله و بعد از آن مسجد بازار است.

«مسأله 915» برای زنها نماز خواندن در خانه بهتر است، ولی اگر بتوانند کاملاً خود را از نامحرم حفظ کنند، بهتر است در مسجد نماز بخوانند.

«مسأله 916» نماز خواندن در حرم امامان علیهم السلام مستحب و بلکه بهتر از مسجد است و نماز در حرم مطهر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام برابر با دویست هزار نماز است.

«مسأله 917» زیاد رفتن به مسجد و رفتن در مسجدی که نمازگزار ندارد، مستحب است و همسایه های مسجد اگر عذری نداشته باشند، مکروه است در غیر مسجد نماز بخوانند.

«مسأله 918» مستحب است انسان با کسی که در مسجد حاضر نمی شود غذا نخورد، در کارها با او مشورت نکند، همسایه او نشود، از او زن نگیرد و به او زن ندهد.

جاهایی که نماز خواندن در آنها مکروه است

«مسأله 919» نماز خواندن در چند جا مکروه است و از آن جمله است: حمام، زمین

نمکزار، مقابل انسان، مقابل دری که باز است، در جاده، خیابان و کوچه - اگر برای کسانی که عبور می کنند ایجاد مزاحمت نکند، و چنانچه ایجاد مزاحمت کند، حرام و نماز باطل است - مقابل آتش و چراغ، آشپزخانه و هر جا که کوره آتش باشد، مقابل چاه و چاله ای که محل ادرار باشد، روی تصویر یا مجسمه انسان یا حیوان مگر آن که روی آن چیزی مانند پرده بکشند، در اتاقی که جنب در آن باشد، در جایی که تصویری از جاندار باشد اگرچه روی نمازگزار نباشد، مقابل قبر، روی قبر، بین دو قبر و یا در قبرستان.

«مسأله 920» کسی که در محل عبور مردم یا روی کسی نماز می خواند، مستحب است چیزی مقابل خود بگذارد، و اگر چوب یا ریسمانی هم باشد کافی است.

احکام مسجد

«مسأله 921» نجس کردن زمین، سقف، بام و طرف داخل دیوار مسجد حرام است و هر کس بفهمد که این مکانها نجس شده است، باید فوراً نجاست آن را برطرف کند و احتیاط واجب آن است که طرف بیرون دیوار مسجد را نیز نجس نکنند و اگر نجس شود، نجاست آن را برطرف نمایند، مگر آن که واقف، آن را جزء مسجد قرار نداده باشد.

«مسأله 922» اگر نتواند مسجد را پاک نماید یا کمک لازم داشته باشد و پیدا نکند، پاک کردن مسجد بر او واجب نیست؛ ولی اگر بی احترامی به مسجد باشد، باید به کسی که می تواند آن را پاک کند، اطلاع دهد.

«مسأله 923» اگر جایی از مسجد نجس شود که پاک کردن آن بدون کندن یا کمی خراب کردن ممکن نباشد، باید آنجا را بکنند یا خراب نمایند و پر کردن چاله و تعمیر خرابی بر عهده کسی است که مسجد را نجس کرده است؛ ولی چنانچه پاک کردن مسجد احتیاج به خراب کردن زیادی داشته باشد به نحوی که موجب ضرر رساندن به مسجد شود، تطهیر آن واجب نیست.

«مسأله 924» اگر مسجدی را غصب کنند و به جای آن خانه و مانند آن بسازند به صورتی که دیگر به آن مسجد نگویند، باز هم بنا بر احتیاط واجب نجس کردن آن حرام

است، ولی وجوب پاك کردن آن محلّ اشکال است.

«مسأله 925» نجس کردن حرم پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و امامان علیهم السلام حرام است و اگر یکی از آنها نجس شود، چنانچه نجس ماندن آن بی احترامی باشد، پاك کردن آن واجب است، بلکه احتیاط مستحب آن است که اگر بی احترامی نیز نباشد، آن را تطهیر کنند.

«مسأله 926» اگر حصیر یا فرش مسجد نجس شود، بنا بر احتیاط واجب باید آن را آب بکشند و بنا بر احتیاط واجب نباید محل نجس آن را ببرند.

«مسأله 927» بردن عین نجس - مانند خون - و یا چیزی که نجس شده به مسجد، اگر موجب سرایت نجاست به مسجد نشود، اشکال ندارد؛ اما چنانچه موجب بی احترامی به مسجد باشد، حرام است.

«مسأله 928» اگر گذاشتن جسد میت در مسجد پیش از غسل دادن آن موجب سرایت نجاست به مسجد و یا هتك احترام نباشد، مانعی ندارد، گرچه احوط ترك آن است؛ ولی اگر میت را غسل داده باشند، گذاشتن آن در مسجد اشکال ندارد.

«مسأله 929» اگر در مسجد برای روضه خوانی چادر بزنند و سیاهی بکوبند و آن را فرش کنند و اسباب چای در آن ببرند و همچنین برگزاری مراسم گوناگون در مسجد از قبیل عروسی و مجلس ختم اگر موجب ضرر به مسجد و هتك حرمت آن و مانع نماز خواندن نشود، با رعایت مصلحت وقف و اذن متولی اشکال ندارد.

«مسأله 930» بنا بر احتیاط واجب نباید مسجد را با طلا زینت نمایند و همچنین نباید صورت چیزهایی را که مثل انسان و حیوان روح دارند، در مسجد نقش کنند و نقاشی چیزهایی که روح ندارند، مثل گل و بوته مکروه است.

«مسأله 931» حتی اگر مسجد خراب شود، نمی توانند آن را بفروشند یا داخل ملک و جاده نمایند.

«مسأله 932» فروختن در و پنجره و چیزهای دیگر مسجد، حرام است و اگر مسجد خراب شود، باید آنها را صرف تعمیر همان مسجد کنند و چنانچه در همان مسجد قابل استفاده نباشند، باید در مسجد دیگر مصرف شوند، ولی اگر قابل استفاده در سایر

مساجد نیز نباشند، می توانند آنها را بفروشند و پول آن را اگر ممکن است صرف تعمیر همان مسجد وگرنه صرف تعمیر مسجد دیگری نمایند.

«مسأله 933» ساختن مسجد و تعمیر مسجدی که نزدیک به خرابی می باشد، مستحب است و اگر مسجد به گونه ای خراب شود که تعمیر آن ممکن نباشد، می توانند آن را خراب کنند و دوباره بسازند، بلکه می توانند مسجدی را که خراب نشده ولی جا برای نمازگزاران در آن کم می باشد، خراب کنند و مسجد بزرگ تری بسازند.

«مسأله 934» تمیز کردن مسجد و روشن کردن چراغ آن مستحب است و کسی که می خواهد به مسجد برود، مستحب است خود را خوشبو کند و لباس پاکیزه و قیمتی بپوشد و زیر کفش خود را واریسی کند که نجاستی به آن نباشد و هنگام داخل شدن به مسجد، اول پای راست و هنگام بیرون آمدن، اول پای چپ را بگذارد و همچنین مستحب است از همه زودتر به مسجد آید و از همه دیرتر از مسجد بیرون رود.

«مسأله 935» هنگامی که انسان وارد مسجد می شود، مستحب است دو رکعت نماز به قصد تحیّت و احترام به مسجد بخواند و اگر نماز واجب یا مستحب دیگری نیز بخواند، کافی است.

«مسأله 936» خوابیدن در مسجد - اگر انسان ناچار نباشد - و صحبت کردن راجع به کارهای دنیا و مشغول صنعت شدن و خواندن شعری که نصیحت و مانند آن نباشد، مکروه است و نیز مکروه است آب دهان و بینی و اخلاط سینه را در مسجد بیندازد و اگر این اعمال موجب هتک حرمت مسجد یا باعث انزجار و تنفر مردم شود و یا بر خلاف بهداشت نمازگزاران باشد، حرام است و همچنین مکروه است گمشده ای را طلب کند و صدای خود را بلند کند، ولی بلند کردن صدا برای اذان مانعی ندارد.

«مسأله 937» داخل شدن کافر در مسجد اشکال دارد و اگر خواستند جهت شنیدن مطالب اسلامی داخل مسجد شوند، باید محلی را در کنار مسجد تهیه نمود که عنوان «مسجد» نداشته باشد.

«مسأله 938» راه دادن بچه و دیوانه به مسجد مکروه است؛ ولی راه دادن بچه اگر

برای آموختن احکام اسلام و آشنایی با مسجد باشد، اشکال ندارد و کسی که پیاز و سیر و مانند آنها خورده و بوی دهانش مردم را اذیت می کند، مکروه است به مسجد برود.

اذان و اقامه

«مسأله 939» برای مرد و زن مستحب است پیش از نمازهای واجب شبانه روزی اذان و اقامه بگویند، ولی پیش از نماز عید فطر و قربان - اگر به جماعت خوانده شوند - مستحب است سه مرتبه بگویند: «الصلوة» و در نمازهای واجب دیگر و همچنین نماز عید فطر و قربان اگر فرادی خوانده شوند، سه مرتبه «الصلوة» را به امید ثواب بگویند.

«مسأله 940» مستحب است در روز اولی که بچه به دنیا می آید یا پیش از آن که بند ناف او بیفتد، در گوش راست او اذان و در گوش چپش اقامه بگویند.

«مسأله 941» اذان دارای هیجده جمله است که به ترتیب عبارتند از: «الله أكبر» (1) چهار مرتبه و «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» (2)، «أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ» (3)، «حَيَّ عَلَى الصَّلَاةِ» (4)، «حَيَّ عَلَى الْفَلَاحِ» (5)، «حَيَّ عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ» (6)، «اللَّهُ أَكْبَرُ، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» (7) هر يك دو مرتبه و اقامه دارای هفده جمله است، یعنی دو مرتبه «اللَّهُ أَكْبَرُ» از اول اذان و يك مرتبه «لا-إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» از آخر آن کم می شود و بعد از گفتن «حَيَّ عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ» باید دو مرتبه «قَدْ قَامَتِ الصَّلَاةُ» (8) به آن اضافه نمود.

«مسأله 942» «أَشْهَدُ أَنْ عَلِيًّا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَوَلِيَّ اللَّهِ» (9) جزء اذان و اقامه نیست، ولی خوبست بعد از «أَشْهَدُ أَنْ مُحَمَّدًا رَسُولَ اللَّهِ» به قصد قربت مطلقه گفته شود.

ص: 178

1- - یعنی: «خدای تعالی بزرگ تر از آن است که او را وصف کنند».

2- - یعنی: «شهادت می دهم که معبودی جز خداوند یکتا و بی همتا، نیست».

3- - یعنی: «شهادت می دهم که حضرت محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله و سلم پیامبر و فرستاده خدا است».

4- - یعنی: «بشتاب برای نماز».

5- - یعنی: «بشتاب برای رستگاری».

6- - یعنی: «بشتاب برای بهترین کارها که نماز است».

7- - یعنی: «معبودی جز خدای یکتا و بی همتا، نیست».

8- - یعنی: «به تحقیق نماز بر پاشد».

9- - یعنی: «شهادت می دهم که حضرت علی علیه السلام امیرالمؤمنین، ولی خدا بر خلق است».

«مسأله 943» بین جمله های اذان و اقامه باید خیلی فاصله نشود و اگر بین آنها بیشتر از معمول فاصله بیندازد، باید دوباره آن را از سر بگیرد.

«مسأله 944» اگر در اذان و اقامه صدا را در گلو بیندازد، چنانچه غنا شود - یعنی به نحو آوازه خوانی که در مجالس لهُو و بازیگری معمول است، اذان و اقامه را بگوید - حرام است.

«مسأله 945» اگر نمازگزار نماز ظهر و عصر یا مغرب و عشاء را بدون فاصله یا با فاصله کمی از هم بخواند، در نماز عصر یا عشاء اذان ساقط می شود و خواندن نافله و تعقیبات نماز، موجب فاصله شدن بین دو نماز و عدم سقوط اذان از نماز دوم نمی گردد.

همچنین در نماز عصر روز جمعه چنانچه آن را پس از نماز جمعه و بدون فاصله با آن بخواند، اذان ساقط می شود.

«مسأله 946» اگر برای نماز جماعتی اذان و اقامه گفته باشند، کسی که با آن جماعت نماز می خواند، نباید برای نماز خود اذان و اقامه بگوید.

«مسأله 947» اگر برای خواندن نماز به جایی برود که در آن نماز جماعت بر پاست ولی با آنها نماز نخواند و یا آن که ببیند جماعت تمام شده ولی صفها به هم نخورده و جمعیت متفرق نشده است، چه نماز خود را فرادی بخواند و چه به جماعت، بنا بر احتیاط واجب با وجود سه شرط ذیل نباید برای نماز خود اذان و اقامه بگوید:

اول: آن که برای آن نماز، اذان و اقامه گفته باشند. دوم: آن که نماز جماعت باطل نباشد.

سوم: آن که نماز او و نماز جماعت در یک مکان باشند، پس اگر نماز جماعت داخل مسجد باشد و او بخواند بر بام مسجد نماز بخواند، مستحب است اذان و اقامه بگوید.

«مسأله 948» اگر در شرط دوم از شرطهایی که در مسأله پیش گفته شده شك کند، یعنی شك کند که نماز جماعت صحیح بوده یا نه، اذان و اقامه از او ساقط است، ولی اگر در یکی از دو شرط دیگر شك کند، می تواند به امید ثواب اذان و اقامه بگوید.

«مسأله 949» کسی که اذان شخص دیگری را می شنود، مستحب است هر قسمتی را که می شنود تکرار کند، ولی در بازگویی اقامه ای که از دیگری می شنود، باید قصد ذکر

مطلق نماید نه قصد اقامه و از «حَيَّ عَلَى الصَّلَاةِ» تا «حَيَّ عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ» را به امید ثواب بگوید.

«مسأله 950» کسی که اذان و اقامه دیگری را به طور کامل شنیده، چه با او گفته باشد و چه نگفته باشد، در صورتی که بین آن اذان و اقامه و نمازی که می خواهد بخواند، زیاد فاصله نشده باشد، می تواند برای نماز خود اذان و اقامه نگوید.

«مسأله 951» اگر مرد اذان زن را بشنود، اذان از او ساقط نمی شود، چه آن را به قصد لذت بشنود و چه بدون قصد لذت.

«مسأله 952» اذان و اقامه نماز جماعت را باید مرد بگوید؛ ولی چنانچه زنی با جماعت مردان محرم باشد، اذان او برای آن جماعت کافی است، اگرچه احتیاط مستحب آن است که به آن اکتفا نشود.

«مسأله 953» اقامه باید بعد از اذان گفته شود و اگر قبل از اذان بگویند، صحیح نیست.

«مسأله 954» اگر کلمات اذان و اقامه را بدون ترتیب بگوید، مثلاً «حَيَّ عَلَى الْفَلَاحِ» را پیش از «حَيَّ عَلَى الصَّلَاةِ» بگوید، باید از جایی که ترتیب به هم خورده، دوباره بگوید.

«مسأله 955» باید بین اذان و اقامه فاصله ندهد و اگر بین آنها به قدری فاصله دهد که اذانی که گفته، اذان این اقامه حساب نشود، مستحب است دوباره اذان و اقامه را بگوید و نیز اگر بین اذان و اقامه و نماز به قدری فاصله دهد که اذان و اقامه آن نماز حساب نشوند، مستحب است دوباره برای آن نماز اذان و اقامه بگوید.

«مسأله 956» اذان و اقامه باید به عربی صحیح گفته شود، پس اگر کسی به عربی غلط بگوید یا به جای يك حرف، حرف دیگری را بگوید یا مثلاً ترجمه آن را بگوید، صحیح نیست.

«مسأله 957» اذان و اقامه باید بعد از داخل شدن وقت نماز گفته شود و اگر عمداً یا از روی فراموشی پیش از وقت بگوید، باطل است.

«مسأله 958» اگر پیش از گفتن اقامه شك کند که اذان گفته یا نه، باید اذان را بگوید، ولی اگر مشغول اقامه شود و شك کند که اذان گفته یا نه، گفتن اذان لازم نیست.

«مسأله 959» اگر در بین اذان یا اقامه، پیش از آن که قسمتی را بگوید، شك کند که قسمت پیش از آن را گفته یا نه، باید قسمتی را که در گفتن آن شك کرده، بگوید و اگر بعد از این که شروع به گفتن قسمتی از اذان یا اقامه کرد، شك کند که آنچه پیش از آن است را گفته یا نه، بنابر احتیاط قسمت قبل را باید بگوید.

«مسأله 960» مستحب است انسان در هنگام گفتن اذان رو به قبله بایستد، با وضو یا غسل باشد، دستها را به گوش بگذارد، صدا را بلند نماید و بکشد و بین جمله های اذان کمی فاصله دهد و بین آنها حرف نزند.

«مسأله 961» لازم است انسان هنگام گفتن اقامه، با طهارت باشد و اقامه را در حال ایستاده بگوید.

«مسأله 962» مستحب است بدن انسان در هنگام گفتن اقامه آرام باشد، آن را از اذان آهسته تر بگوید و جمله های آن را به هم نچسباند، ولی به اندازه ای که بین جمله های اذان فاصله می دهد، بین جمله های اقامه فاصله ندهد.

«مسأله 963» انسان می تواند به امید کسب ثواب بین اذان و اقامه يك قدم بردارد یا قدری بنشیند یا سجده کند یا ذکر بگوید یا دعا بخواند یا قدری ساکت باشد یا حرفی بزند یا دو رکعت نماز بخواند، ولی حرف زدن بین اذان و اقامه نماز صبح مکروه است و بهتر است دو رکعت نماز را بین اذان و اقامه نماز مغرب، بجا نیاورد.

«مسأله 964» مستحب است کسی را که برای گفتن اذان معین می کنند، عادل و آگاه به اوقات نماز بوده و صدای او بلند باشد و اذان را در جای بلندی بگوید.

واجبات نماز

اشاره

واجبات نماز یازده چیز است:

اول: نیت، دوم: تکبیرة الاحرام (یعنی گفتن «الله اکبر» در اول نماز)، سوم: قیام (یعنی ایستادن)، چهارم: قرائت، پنجم: ذکر رکوع و سجود و رکعتهای سوم و چهارم، ششم:

رکوع، هفتم: سجود، هشتم: تشهد، نهم: سلام، دهم: ترتیب، یازدهم: موالات (یعنی پی

در پی بودن اجزای نماز).

«مسأله 965» بعضی از واجبات نماز رکن هستند؛ یعنی اگر انسان آنها را عمداً یا سهواً بجا نیاورد یا در نماز اضافه کند، نماز باطل می شود، ولی زیادی سهوی تکبیره الاحرام موجب بطلان نماز نمی شود و بعضی دیگر رکن نیستند؛ یعنی اگر عمداً کم یا زیاد شوند، نماز باطل می شود و چنانچه سهواً کم یا زیاد گردند، نماز باطل نمی شود. پنج چیز رکن نماز هستند:

اول: نیت. دوم: تکبیره الاحرام. سوم: قیام در هنگام گفتن تکبیره الاحرام و قیام متصل به رکوع (یعنی ایستادن پیش از رکوع). چهارم: رکوع. پنجم: دو سجده.

1 - نیت

«مسأله 966» انسان باید نماز را به نیت قربت، یعنی برای انجام فرمان خداوند بجا آورد و لازم نیست نیت را از قلب خود بگذرانند یا مثلاً به زبان بگویند که چهار رکعت نماز ظهر می خوانم قربۀاً إلى الله.

«مسأله 967» لازم نیست نمازگزار به هنگام نیت شماره رکعت های نمازی را که می خواند تعیین کند؛ ولی باید متوجه باشد نمازی که می خواند، مثلاً نماز ظهر است یا عصر و همچنین باید بداند که نماز ادا می خواند یا قضا؛ ولی لازم نیست قصد وجوب یا استحباب نماید، مگر در مثل نماز صبح و نافله آن که تعیین هر کدام متوقف بر قصد وجوب یا استحباب می باشد.

«مسأله 968» انسان باید از اول تا آخر نماز به نیت خود باقی باشد؛ پس اگر در بین نماز به گونه ای غافل شود که اگر پرسند: «چه می کنی؟» نداند چه بگوید، نمازش باطل است.

«مسأله 969» انسان فقط باید برای انجام دستور خداوند یکتا نماز بخواند، پس نماز کسی که ریا کند، یعنی برای نشان دادن به مردم نماز بخواند، باطل است، خواه فقط برای مردم باشد یا هم خدا و هم مردم را در نظر بگیرد.

ص: 182

«مسألة 970» اگر قسمتی از نماز را برای غیر خدا بجا آورد، چنانچه آن قسمت مثل حمد و سوره واجب باشد و محل تدارك آن باقی باشد (مثل این که هنوز وارد رکوع نشده باشد)، بنابر احتیاط واجب باید آن را دوباره به قصد قربت تکرار کرده و نماز را تمام کند و سپس دوباره نماز را بخواند، و اگر نتواند آن را دوباره بگوید؛ یعنی محل تدارك آن گذشته باشد، نمازش باطل است؛ و اگر آن قسمت مانند قنوت مستحب باشد، بنابر احتیاط واجب نماز را تمام کند و سپس آن را دوباره بخواند، بلکه اگر تمام نماز را برای خدا بجا آورد، ولی برای نشان دادن به مردم در جای مخصوصی مثل مسجد یا در وقت مخصوصی مثل اول وقت یا به طرز مخصوصی مثلاً با جماعت نماز بخواند، نماز او باطل است.

2 - تکبیرة الإحرام

«مسألة 971» گفتن «الله اکبر» در اول هر نماز، واجب و «رکن» است و باید حروف «الله» و «اکبر»: و دو کلمه «الله اکبر» را پشت سر هم بگوید و نیز باید این دو کلمه به عربی صحیح گفته شوند و اگر به عربی غلط بگوید یا مثلاً ترجمه آن را به فارسی بگوید، صحیح نیست.

«مسألة 972» احتیاط واجب آن است که تکبیرة الا-حرام نماز را به چیزی که پیش از آن می خواند - مثلاً به اقامه یا به دعایی که پیش از تکبیر می خواند - و همچنین به چیزی که پس از آن می خواند، نجسباند.

«مسألة 973» هنگام گفتن تکبیرة الاحرام، بدن باید آرام باشد و اگر عمداً در حالی که بدن او حرکت دارد تکبیرة الاحرام را بگوید، احتیاطاً باید نماز را پس از اتمام آن اعاده کند، ولی چنانچه سهواً حرکت کند، نماز او صحیح است.

«مسألة 974» نمازگزار باید تکبیر، حمد، سوره، ذکر و دعا را به گونه ای بخواند که خودش بشنود و اگر به واسطه سنگینی یا ناشنوایی گوش یا سر و صدای زیاد نمی شنود، باید به نحوی بگوید که اگر مانعی نباشد بشنود.

«مسألة 975» کسی که لال است یا زبان او مرضی دارد که نمی تواند «الله اکبر» را

درست بگویند، باید به هر نحو که می تواند بگوید و اگر هیچ نمی تواند بگوید، باید در قلب خود بگذراند و برای تکبیر اشاره کند و اگر می تواند، بنابر احتیاط واجب زبانش را نیز حرکت دهد.

«مسألة 976» مستحب است بعد از تکبیرة الاحرام بگوید: «يا مُحْسِنُ قَدْ أَتَاكَ الْمُسَىءُ وَقَدْ أَمَرْتُ الْمُحْسِنَ أَنْ يَتَجَاوَزَ عَنِ الْمُسَىءِ، أَنْتَ الْمُحْسِنُ وَأَنَا الْمُسَىءُ، بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَتَجَاوَزَ عَنْ قَبِيحٍ مَا تَعْلَمُ مِنِّي» یعنی: «ای خدایی که به بندگان احسان می کنی، بنده گناهکار به در خانه تو آمده و تو امر کرده ای که نیکوکار از گناهکار بگذرد، تو نیکوکاری و من گناهکار، به حق محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم رحمت خود را بر محمد و آل محمد بفرست و از بدی هایی که می دانی از من سر زده درگذر.»

«مسألة 977» مستحب است هنگام گفتن تکبیر اول نماز و تکبیرهای بین نماز، دستها را تا مقابل گوشها بالا ببرد.

«مسألة 978» اگر شك کند که تکبیرة الاحرام را گفته یا نه، چنانچه بعد از آن مشغول خواندن چیزی شده باشد، به شك خود اعتنا نکند و اگر چیزی نخوانده باشد، باید تکبیر را بگوید.

«مسألة 979» اگر بعد از گفتن تکبیرة الاحرام شك کند که آن را صحیح گفته یا نه، به شك خود اعتنا نکند.

«مسألة 980» مستحب است انسان علاوه بر تکبیرة الاحرام شش تکبیر دیگر نیز بگوید و می تواند هر کدام از آنها را که خواست به عنوان تکبیرة الاحرام تعیین کند.

3 - قیام (ایستادن)

«مسألة 981» قیام در هنگام گفتن تکبیرة الاحرام و قیام متصل به رکوع - به این معنا که از حالت قیام به رکوع برود - رکن است، ولی قیام در هنگام خواندن حمد و سوره و قیام بعد از رکوع رکن نیست و اگر کسی آن را از روی فراموشی ترك کند، نماز او صحیح است.

«مسألة 982» واجب است پیش از گفتن تکبیر و بعد از آن مقداری بایستند تا یقین

کند که در حال ایستادن، تکبیر گفته است.

«مسأله 983» اگر رکوع را فراموش کند و بعد از حمد و سوره بنشیند و به خاطر آورد که رکوع نکرده، باید بایستد و به رکوع رود و اگر بدون این که بایستد، به حال خمیدگی به رکوع برگردد، چون قیام متصل به رکوع را بجا نیاورده، نماز او باطل است.

«مسأله 984» نباید هنگامی که ایستاده است بدن را حرکت دهد و به طرفی خم شود و بنابر احتیاط به جایی تکیه نیز نباید بکند؛ ولی اگر از روی ناچاری باشد یا در حال خم شدن برای رکوع پاها را حرکت دهد، اشکال ندارد.

«مسأله 985» اگر هنگامی که ایستاده از روی فراموشی بدن را حرکت دهد یا به طرفی خم شود یا به جایی تکیه کند، اشکال ندارد، ولی اگر در قیام به هنگام گفتن تکبیرة الاحرام و قیام متصل به رکوع از روی فراموشی به طرفی خم شود، بنابر احتیاط واجب باید نماز را تمام کند و دوباره بخواند.

«مسأله 986» هنگام ایستادن بنابر احتیاط باید هر دو پا روی زمین باشد، ولی لازم نیست سنگینی بدن روی هر دو پا باشد و اگر روی يك پا نیز باشد، اشکال ندارد.

«مسأله 987» اگر کسی که می تواند درست بایستد، پاها را به قدری از هم فاصله دهد که به حال ایستادن معمولی نباشد، نماز او باطل است.

«مسأله 988» اگر انسان در نماز بخواهد کمی جلو یا عقب رود یا کمی بدن را به طرف راست یا چپ حرکت دهد، نباید چیزی بگوید، ولی «بِحَوْلِ اللَّهِ وَ قُوَّتِهِ أَقُومُ وَأَقْعُدُ» را باید در حال برخاستن بگوید و در هنگام گفتن ذکرهای واجب نیز بدن باید بی حرکت باشد؛ بلکه احتیاط واجب آن است که در هنگام گفتن ذکرهای مستحبی نماز نیز بدنش آرام باشد.

«مسأله 989» اگر عمداً در حال حرکت بدن ذکر بگوید، مثلاً هنگام رفتن به رکوع یا سجده تکبیر بگوید، چنانچه آن را به قصد ذکر که در نماز دستور داده اند بگوید، احتیاطاً باید نماز را دوباره بخواند و اگر به این قصد نگوید بلکه بخواهد ذکر گفته باشد، نماز صحیح است.

«مسأله 990» حرکت دادن دست و انگشتان در هنگام خواندن حمد اشکال ندارد، اگرچه احتیاط مستحب آن است که آنها را نیز حرکت ندهد.

«مسأله 991» اگر هنگام خواندن حمد و سوره یا تسبیحات، بی اختیار به قدری حرکت کند که از حال آرام بودن خارج شود، احتیاط واجب آن است که بعد از آرام گرفتن بدن، آنچه را در حال حرکت خوانده، دوباره بخواند.

«مسأله 992» اگر در بین نماز از ایستادن عاجز شود، باید بنشیند و اگر از نشستن نیز عاجز شود، باید بخوابد، ولی تا بدن آرام نگرفته، نباید چیزی بخواند.

«مسأله 993» انسان تا می تواند ایستاده نماز بخواند نباید بنشیند، مثلاً کسی که در هنگام ایستادن، بدنش حرکت می کند یا مجبور است به چیزی تکیه دهد یا بدنش را کج کند یا خم شود یا پاها را بیشتر از معمول از هم فاصله دهد، باید به هر نحوی که می تواند ایستاده نماز بخواند، ولی اگر به هیچ صورت، حتی مثل حال رکوع نیز نتواند بایستد، باید راست بنشیند و نشسته نماز بخواند.

«مسأله 994» انسان تا می تواند بنشیند، نباید خوابیده نماز بخواند و اگر نتواند راست بنشیند، باید به هر نحو که می تواند بنشیند و اگر به هیچ صورت نتواند بنشیند، باید به گونه ای که در احکام قبله گفته شد، به پهلو راست بخوابد و اگر نتواند، به پهلو چپ بخوابد و اگر آن نیز ممکن نباشد، به گونه ای به پشت بخوابد که کف پاهای او رو به قبله باشد.

«مسأله 995» اگر کسی که نشسته نماز می خواند، بعد از خواندن حمد و سوره بتواند بایستد و رکوع را ایستاده بجا آورد، باید بایستد و از حال ایستاده به رکوع رود و اگر نتواند، باید رکوع را نیز نشسته بجا آورد.

«مسأله 996» اگر کسی که خوابیده نماز می خواند، در بین نماز بتواند بنشیند، باید مقداری را که می تواند نشسته بخواند و نیز اگر می تواند بایستد، باید مقداری را که می تواند ایستاده بخواند، ولی تا بدن آرام نگرفته، نباید چیزی بخواند.

«مسأله 997» اگر کسی که نشسته نماز می خواند، در بین نماز بتواند بایستد، باید

مقداری را که می تواند، ایستاده بخواند، ولی تا بدن آرام نگرفته، نباید چیزی بخواند.

«مسأله 998» کسی که می تواند بایستد، اگر بترسد که به واسطه ایستادن مریض شود یا ضرری به او برسد، باید نشسته نماز بخواند و اگر از نشستن نیز بترسد، باید خوابیده نماز بخواند.

«مسأله 999» اگر انسان گمان داشته باشد که تا آخر وقت می تواند ایستاده نماز بخواند، باید نماز را به تأخیر بیندازد، ولی اگر احتمال دهد، لازم نیست آن را به تأخیر بیندازد.

«مسأله 1000» مستحب است نمازگزار در حال ایستادن، ستون فقرات و گردن خود را صاف نگهدارد، شانه ها و دست ها را پایین بیندازد و کف دستها را روی رانها بگذارد، انگشتان را به هم بچسباند، جای سجده را نگاه کند، سنگینی بدن را به طور مساوی روی دو پا بیندازد، با خضوع و خشوع باشد، پاها را پس و پیش نگذارد و پاها را سه انگشت باز تا یک و جب از هم فاصله دهد.

4 - قرائت

«مسأله 1001» در رکعت اول و دوم نمازهای واجب شبانه روزی، انسان باید نخست سوره حمد و بعد از آن بنا بر احتیاط يك سوره کامل بخواند.

«مسأله 1002» اگر وقت نماز تنگ باشد یا انسان ناچار شود که سوره را نخواند، مثلاً بترسد که اگر سوره را بخواند دزد یا درنده یا چیز دیگری به او صدمه بزند، نباید سوره را بخواند و در حال بیماری و همچنین اگر در کاری عجله داشته باشد، می تواند سوره را نخواند.

«مسأله 1003» اگر عمداً سوره را پیش از حمد بخواند، نماز او باطل است و اگر سهواً سوره را پیش از حمد بخواند، چنانچه در بین آن به خاطر آورد، باید سوره را رها کند و بعد از خواندن حمد، سوره را از اول بخواند و اگر بعد از اتمام سوره و قبل از خواندن حمد یا در بین حمد یا پس از تمام کردن حمد و پیش از رفتن به رکوع به خاطر

آورد، پس از حمد همان سوره یا سوره دیگری را به قصد رجا بخواند.

«مسأله 1004» اگر حمد و سوره یا یکی از آنها را فراموش کند و بعد از رسیدن به رکوع بفهمد، نماز او صحیح است.

«مسأله 1005» اگر پیش از آن که برای رکوع خم شود بفهمد که حمد و سوره را نخوانده، باید بخواند و اگر بفهمد سوره را نخوانده، باید فقط سوره را بخواند؛ ولی اگر بفهمد حمد تنها را نخوانده، باید اول حمد و بعد از آن سوره را به قصد رجا بخواند و نیز اگر خم شود و پیش از آن که به حد رکوع برسد، بفهمد حمد و سوره یا سوره تنها یا حمد تنها را نخوانده، باید بایستد و به همین دستور عمل نماید.

«مسأله 1006» اگر یکی از چهار سوره ای را که آیه سجده دارد - یعنی سوره های:

سجده، فصلت، نجم و علق - عمداً در نماز بخواند، چنانچه آیه سجده دار را در ضمن آن بخواند، نمازش باطل است، بلکه بنابر احتیاط با قرائت عمدی جزئی از این سوره ها نیز نماز باطل می شود.

«مسأله 1007» اگر سهواً مشغول خواندن سوره ای شود که سجده واجب دارد، چنانچه پیش از رسیدن به آیه سجده بفهمد، باید آن سوره را رها کند و سوره دیگری را بخواند و اگر بعد از خواندن آیه سجده بفهمد، باید در بین نماز با اشاره، سجده آن را بجا آورد و همان سوره را تمام کند و پس از نماز به جهت آیه سجده يك سجده بجا آورد.

«مسأله 1008» اگر در نماز آیه سجده را بشنود، نماز او صحیح است و انجام سجده لازم نیست، ولی اگر به آن گوش کند، مانند کسی است که آیه سجده را بخواند.

«مسأله 1009» در نماز مستحبی خواندن سوره لازم نیست، اگرچه آن نماز به واسطه نذر کردن واجب شده باشد؛ ولی در بعضی از نمازهای مستحبی مثل نماز شب دفن که سوره مخصوصی دارد، اگر بخواهد به دستور آن نماز رفتار کرده باشد، باید همان سوره را بخواند.

«مسأله 1010» در نماز جمعه و در نماز ظهر روز جمعه، مستحب است در رکعت اول بعد از حمد، سوره جمعه و در رکعت دوم بعد از حمد، سوره منافقین را بخواند

و اگر مشغول یکی از آنها شود، بنابر احتیاط واجب نمی تواند آن را رها کند و سوره دیگری بخواند.

«مسأله 1011» اگر بعد از حمد مشغول خواندن سوره توحید - «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» - یا سوره کافرون - «قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ» - شود، نمی تواند آن را رها کند و سوره دیگری بخواند، ولی اگر در نماز جمعه و نماز ظهر روز جمعه از روی فراموشی به جای سوره جمعه یا منافقین یکی از این دو سوره را بخواند، تا دو ثلث آن را نخوانده، می تواند آن را رها کند و سوره «جمعه» یا «منافقین» را بخواند.

«مسأله 1012» اگر در نماز جمعه یا نماز ظهر روز جمعه عمداً سوره «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ»

یا سوره «قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ» را بخواند، بنابر احتیاط واجب نمی تواند آن را رها کند و سوره جمعه و منافقین را بخواند.

«مسأله 1013» اگر در نماز، غیر از سوره «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» و «قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ»

سوره دیگری بخواند، تا به دو ثلث سوره نرسیده، می تواند آن را رها کند و سوره دیگری بخواند، اگرچه احتیاط مستحب آن است که پس از گذشتن از نصف سوره، به سوره دیگر عدول نکند.

«مسأله 1014» دو سوره «فیل» و «قریش» و نیز دو سوره «الضحی» و «انشراح» با هم در نماز یک سوره محسوب می شوند و باید با همان ترتیبی که در قرآن آمده و با گفتن «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» برای هر کدام خوانده شوند.

«مسأله 1015» هر سوره ای را که نمازگزار بخواهد بخواند، باید «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» آن را به تبت همان سوره بگوید، پس نمی تواند اول «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» را بگوید و بعد سوره را انتخاب نماید و یا آن را به قصد سوره ای بگوید و سوره دیگری را بخواند.

«مسأله 1016» اگر مقداری از سوره را فراموش کند یا از روی ناچاری، مثلاً به واسطه تنگی وقت یا جهت دیگری نتواند آن را تمام نماید، می تواند آن سوره را رها کند و سوره دیگری را بخواند، اگرچه از دو ثلث آن گذشته باشد یا سوره ای که می خوانده،

«قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» یا «قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ» باشد.

«مسألة 1017» بر مرد واجب است حمد و سوره نمازهای صبح، مغرب و عشاء را بلند بخواند و بر مرد و زن واجب است حمد و سوره نمازهای ظهر و عصر را آهسته بخوانند.

«مسألة 1018» مرد باید در نمازهای صبح، مغرب و عشاء مراقب باشد که تمام کلمات حمد و سوره حتی بنابر احتیاط حرف آخر آنها را بلند بخواند.

«مسألة 1019» ملاک در بلند و آهسته بودن صدا، تشخیص عرف است؛ بنابر این اگر صدا به اندازه ای آهسته باشد که تنها خود او بشنود و به نظر مردم بلند به حساب نیاید - هر چند جوهره داشته باشد - کافی نیست.

«مسألة 1020» زن می تواند حمد و سوره نمازهای صبح، مغرب و عشاء را بلند یا آهسته بخواند، ولی اگر نامحرم صدای او را بشنود، بنابر احتیاط واجب باید آهسته بخواند.

«مسألة 1021» اگر نمازگزار در جایی که باید نماز را بلند بخواند، عمداً آهسته بخواند یا در جایی که باید آهسته بخواند، عمداً بلند بخواند، نماز او باطل است؛ ولی اگر از روی فراموشی یا ندانستن مسأله باشد، صحیح است و اگر در بین خواندن حمد و سوره نیز بفهمد که اشتباه کرده، لازم نیست مقداری را که خوانده دوباره بخواند.

«مسألة 1022» اگر کسی در خواندن حمد و سوره بیشتر از معمول صدای خود را بلند کند، مثل آن که آن را با فریاد بخواند، نماز او باطل است.

«مسألة 1023» انسان باید نماز را یاد بگیرد که غلط نخواند و کسی که به هیچ صورت نمی تواند صحیح آن را یاد بگیرد، باید به هر نحوی که می تواند بخواند، گرچه احتیاط مستحب آن است که نماز خود را به جماعت بخواند.

«مسألة 1024» کسی که حمد و سوره و چیزهای دیگر نماز را به خوبی نمی داند و می تواند یاد بگیرد، چنانچه وقت نماز وسعت داشته باشد، باید یا نماز را به جماعت بخواند و یا آن را به نحو صحیح یاد بگیرد و اگر وقت تنگ باشد، بنابر احتیاط واجب در صورتی که ممکن باشد، باید نماز خود را به جماعت بخواند.

«مسألة 1025» برای یاد دادن واجبات یا مستحبات نماز می توان مزد گرفت.

«مسأله 1026» اگر یکی از کلمات حمد یا سوره را عمداً نگوید یا عمداً به جای يك حرف، حرف دیگری بگوید، مثلاً به جای حرف «ض» حرف «ظ» بگوید یا جایی که باید بدون کسره و فتحه خوانده شود، کسره و فتحه بدهد یا تشدید را نگوید، نماز او باطل است.

«مسأله 1027» اگر انسان کلمه ای را صحیح بداند و در نماز به همان نحو بخواند و بعد بفهمد غلط خوانده، لازم نیست دوباره نماز را بخواند و یا اگر وقت گذشته، آن را قضا نماید.

«مسأله 1028» اگر کسره و فتحه کلمه ای را نداند، باید یاد بگیرد؛ ولی اگر کلمه ای را که وقف کردن آخر آن جایز است همیشه وقف کند، یاد گرفتن کسره و فتحه آن لازم نیست و نیز اگر نداند مثلاً کلمه ای با «س» است یا با «ص»، باید یاد بگیرد و چنانچه دو نوع یا بیشتر بخواند - مثل آن که در «إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ»، مستقیم را يك مرتبه با سین و يك مرتبه با صاد بخواند - نماز او باطل است، مگر آن که در کلمه ای هر دو نوع قرائت شده باشد - مانند کلمه «صراط» که «سراط» نیز قرائت شده - که در این صورت اگر هر دو را بگوید، اشکال ندارد.

«مسأله 1029» اگر در کلمه ای «واو» باشد و حرف قبل از «واو» در آن کلمه ضمه داشته باشد و حرف بعد از «واو» در آن کلمه «همزه» باشد - مثل کلمه «سوء» - باید آن «واو» را مدّ بدهد، یعنی آن را بکشد و همچنین اگر در کلمه ای «الف» باشد و حرف قبل از «الف» در آن کلمه فتحه داشته باشد و حرف بعد از «الف» در آن کلمه «همزه» باشد - مثل کلمه «جاء» - احتیاطاً باید «الف» آن را بکشد و نیز اگر در کلمه ای «یاء» باشد و حرف پیش از «یاء» در آن کلمه کسره داشته باشد و حرف بعد از «یاء» در آن کلمه همزه باشد - مثل کلمه «حیّ» - باید «یاء» را با مدّ بخواند و اگر بعد از این «واو» و «الف» و «یاء»، به جای «همزه» حرف ساکنی - یعنی حرفی که کسره و فتحه و ضمه ندارد - باشد، باید این سه حرف را با مدّ بخواند، مثلاً در «وَلَا الضَّالِّينَ» که بعد از «الف» حرف «لام» ساکن است، باید «الف» را با مدّ بخواند.

«مسأله 1030» بهتر است که در نماز «وقف به حرکت» و «وصل به سکون» ننماید و معنی وقف به حرکت آن است که فتحه، کسره یا ضمه آخر کلمه ای را بگوید و بین آن کلمه و کلمه بعد آن فاصله دهد، مثلاً بگوید: «الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ» و میم «الرَّحِيمُ» را کسره بدهد و بعد قدری فاصله دهد و بگوید: «مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ» و معنی وصل به سکون آن است که کسره، فتحه یا ضمه آخر کلمه ای را نگوید و آن کلمه را به کلمه بعد بچسباند، مثل آن که بگوید: «الرحمن الرحيم» و میم «الرحيم» را کسره ندهد و فوراً «مالك يوم الدين» را بگوید.

«مسأله 1031» هرگاه شك کند که آیه یا کلمه ای را درست گفته یا نه، اگر به خواندن چیزی که بعد از آن است مشغول نشده باشد، باید آن آیه یا کلمه را به نحو صحیح بخواند و اگر به چیزی که بعد از آن است مشغول شده باشد، چنانچه آن چیز رکن باشد، مثل آن که در رکوع شك کند که فلان کلمه از سوره را درست گفته یا نه، نباید به شك خود اعتنا کند و اگر رکن نباشد، مثلاً هنگام گفتن «اللَّهُ الصَّمَدُ» شك کند که «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» را درست گفته یا نه، لازم نیست به شك خود اعتنا کند، ولی اگر برای مراعات احتیاط برگردد و آن را به نحو صحیح بگوید، اشکال ندارد و اگر چند مرتبه نیز شك کند، می تواند چند بار بگوید، اما اگر به حدّ وسواس برسد، دیگر نباید تکرار کند و چنانچه باز هم بگوید، بنابر احتیاط واجب باید نماز خود را دوباره بخواند.

«مسأله 1032» مستحب است در رکعت اول پیش از خواندن حمد بگوید: «أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ» و در رکعت اول و دوم نماز ظهر و عصر «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»

را بلند بگوید و مستحب است حمد و سوره را شمرده بخواند و در آخر هر آیه وقف کند؛ یعنی آن را به آیه بعد نچسباند و در حال خواندن حمد و سوره، به معنای آیه توجه داشته باشد. اگر نماز را به جماعت می خواند، بعد از تمام شدن حمد امام و اگر فرادی می خواند، بعد از آن که حمد خود او تمام شد بگوید: «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» و بعد از خواندن سوره «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ»، يك يا دو يا سه مرتبه «كَذَلِكَ اللَّهُ رَبِّي» یا سه مرتبه «كَذَلِكَ اللَّهُ رَبُّنَا» بگوید و بعد از خواندن سوره کمی صبر کند، بعد تکبیر پیش از رکوع را بگوید یا قنوت را بخواند.

«مسأله 1033» مستحب است در تمام نمازها، در رکعت اول، سوره «إنا أنزلناه» و در رکعت دوم، سوره «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» را بخواند.

«مسأله 1034» مکروه است که انسان در هیچ يك از نمازهای يك شبانه روز، سوره «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» را نخواند.

«مسأله 1035» خواندن سوره «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» به يك نفس مکروه است.

«مسأله 1036» مکروه است سوره ای را که در رکعت اول خوانده در رکعت دوم نیز بخواند، ولی اگر سوره «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» را در هر دو رکعت بخواند، مکروه نیست.

5 - ذکر

بر نمازگزار واجب است که در حال رکوع و سجود و همچنین در رکعت های سوم و چهارم نمازهای سه رکعتی و چهار رکعتی ذکر بگوید. احکام ذکر رکوع و سجود در مسائل آینده خواهد آمد.

«مسأله 1037» نمازگزار می تواند در رکعت سوم و چهارم نماز، فقط سوره حمد بخواند و یا يك مرتبه «تسبیحات اربعه» را بگوید، یعنی بگوید: «سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ» و احتیاط مستحب آن است که کمتر از سه مرتبه نگوید و می تواند در يك رکعت، حمد و در رکعت دیگر، تسبیحات را بگوید.

«مسأله 1038» بنابر احتیاط بر مرد و زن، واجب است که در رکعت سوم و چهارم نماز، حمد یا تسبیحات اربعه را آهسته بخواند.

«مسأله 1039» اگر در رکعت سوم یا چهارم عمداً حمد یا تسبیحات را بلند بخواند، بنابر احتیاط نمازش باطل است، ولی اگر به علت ندانستن حکم مسأله یا فراموشی بلند بخواند، نمازش صحیح است و نیازی به اعاده حمد یا تسبیحات نیست.

«مسأله 1040» اگر در رکعت سوم و چهارم حمد بخواند، بنابر احتیاط واجب باید «بسم الله» آن را نیز آهسته بگوید.

«مسأله 1041» کسی که نمی تواند تسبیحات اربعه را یاد بگیرد یا درست بخواند، باید

در رکعت سوم و چهارم سوره حمد را بخواند.

«مسأله 1042» اگر در دو رکعت اول نماز به گمان این که دو رکعت آخر است تسبیحات اربعه را بگوید، چنانچه پیش از رکوع بفهمد، باید حمد و سوره را بخواند و اگر در رکوع یا بعد از رکوع بفهمد، نمازش صحیح است.

«مسأله 1043» اگر در دو رکعت آخر نماز به گمان این که در دو رکعت اول است، حمد بخواند یا در دو رکعت اول نماز با این که گمان می کرده در دو رکعت آخر است حمد بخواند، چه پیش از رکوع بفهمد چه بعد از آن، نمازش صحیح است.

«مسأله 1044» اگر در رکعت سوم یا چهارم بخواند حمد بخواند، ولی تسبیحات به زبانش بیاید یا بخواهد تسبیحات بخواند، ولی حمد به زبانش بیاید، چنانچه کاملاً غافل بوده و بدون قصد مشغول خواندن آن شده، باید آن را رها کند و دوباره حمد یا تسبیحات را بخواند، ولی اگر عادت او خواندن چیزی بوده که به زبانش آمده و در خزانه قلبش آن را قصد داشته، می تواند همان را تمام کند و نمازش صحیح است.

«مسأله 1045» در رکعت سوم و چهارم مستحب است بعد از تسبیحات اربعه استغفار کند، مثلاً بگوید: «أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ رَبِّي وَأَتُوبُ إِلَيْهِ» یا بگوید: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي» و اگر به گمان آن که حمد یا تسبیحات را گفته، مشغول گفتن استغفار شود و شك کند که حمد یا تسبیحات را خوانده یا نه، نباید به شك خود اعتنا نماید؛ ولی اگر استغفار نکند و پیش از آن که به رکوع برود، شك کند حمد یا تسبیحات را خوانده یا نه، باید حمد یا تسبیحات اربعه را بخواند. همچنین اگر بدون گفتن استغفار برای رکوع خم شود و پیش از آن که به حد رکوع برسد، شك کند، باید برگردد و حمد یا تسبیحات را بخواند.

6 - رکوع

«مسأله 1046» نمازگزار در هر رکعت بعد از قرائت یا گفتن تسبیحات اربعه و یا قنوت، باید به اندازه ای خم شود که بتواند کف دست ها را به زانو بگذارد و این عمل را «رکوع» می گویند.

«مسأله 1047» بنابر احتیاط واجب نمازگزار در هنگام رکوع باید کف دست های خود را روی زانوهای قرار دهد.

«مسأله 1048» چنانچه رکوع را به نحو غیر معمول بجا آورد، مثلاً به چپ یا راست خم شود، اگرچه دستهای او به زانو برسند، صحیح نیست.

«مسأله 1049» خم شدن باید به قصد رکوع باشد، پس اگر به قصد کار دیگری، مثلاً برای کشتن حیوانی خم شود، نمی تواند آن را رکوع حساب کند، بلکه باید بایستد و دوباره برای رکوع خم شود و به واسطه این عمل، رکن زیاد نشده و نماز باطل نمی شود.

«مسأله 1050» کسی که دست یا زانوی او با دست و زانوی دیگران فرق دارد، مثلاً دست او به قدری بلند است که اگر کمی خم شود، به زانو می رسد یا زانوی او به قدری پایین تر از حد معمول است که باید خیلی خم شود تا دستش به زانو برسد، باید به اندازه معمول افراد عادی خم شود.

«مسأله 1051» کسی که نشسته رکوع می کند، باید به قدری خم شود که عرفاً بگویند رکوع کرده و بهتر است به قدری خم شود که صورت نزدیک جای سجده برسد.

«مسأله 1052» در حال رکوع، گفتن ذکر واجب است و ذکر رکوع «سبحان الله» و یا «سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ وَبِحَمْدِهِ» می باشد و چنانچه در رکوع ذکر «سُبْحَانَ اللَّهِ» بگوید، بنابر احتیاط واجب باید آن را سه مرتبه تکرار کند؛ ولی در صورت ضرورت و تنگی وقت، گفتن يك «سُبْحَانَ اللَّهِ» نیز کافی است و چنانچه ذکر «سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ وَبِحَمْدِهِ» را بگوید، يك بار کافی است. گفتن ذکرهای دیگر، مثل «الْحَمْدُ لِلَّهِ» یا «اللَّهُ أَكْبَرُ» به جای دو ذکر فوق نیز در رکوع جایز است، به شرط آن که به اندازه سه بار «سُبْحَانَ اللَّهِ» باشد.

«مسأله 1053» ذکر رکوع باید به دنبال هم و به عربی صحیح گفته شود و مستحب است «سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ وَبِحَمْدِهِ» را سه یا پنج یا هفت مرتبه و بلکه بیشتر بگویند.

«مسأله 1054» باید بدن در رکوع به مقدار ذکر واجب آرام باشد و در ذکر مستحب نیز اگر آن را به قصد ذکر که برای رکوع دستور داده اند بگوید، بنابر احتیاط واجب آرام بودن بدن لازم است.

«مسأله 1055» اگر هنگامی که ذکر رکوع را می گوید، بی اختیار به قدری حرکت کند که بدن از حال آرام بودن خارج شود، نمازش صحیح است، ولی چنانچه در حال گفتن ذکر واجب، بی اختیار حرکت کرده باشد، احتیاط واجب آن است که بعد از آرام گرفتن بدن، دوباره ذکر را بگوید و اگر کمی حرکت کند که از حال آرام بودن بدن خارج نشود یا انگشتان را حرکت دهد، اشکال ندارد.

«مسأله 1056» اگر پیش از آن که به مقدار رکوع خم شود و بدن آرام گیرد، عمداً ذکر واجب رکوع را بگوید، نماز او باطل است.

«مسأله 1057» اگر پیش از تمام شدن ذکر واجب، عمداً سر از رکوع بردارد، نماز او باطل است و اگر سهواً سر بردارد، چنانچه پیش از آن که از حال رکوع خارج شود به خاطر آورد که ذکر رکوع را تمام نکرده، باید در حال رکوع و با آرامش بدن دوباره ذکر را بگوید و اگر بعد از آن که از حال رکوع خارج شد به خاطر آورد، نماز او صحیح است.

«مسأله 1058» اگر نتواند به مقدار ذکر واجب در رکوع بماند، در صورتی که بتواند پیش از آن که از حد رکوع خارج شود، ذکر را بگوید، باید در آن حال تمام کند و اگر نتواند، چنانچه به مقدار يك «سبحان الله» هم بتواند در حال رکوع بماند، باید در حال رکوع آن را بگوید و اگر به این مقدار هم نتواند، بنابر احتیاط ذکر را در حال برخاستن به قصد قربت مطلقه بگوید.

«مسأله 1059» اگر به واسطه بیماری و مانند آن در رکوع آرام نگیرد، نماز صحیح است، ولی باید پیش از آن که از حال رکوع خارج شود، به مقدار ذکر واجب، یعنی «سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ وَبِحَمْدِهِ» یا سه مرتبه «سُبْحَانَ اللَّهِ» ذکر بگوید.

«مسأله 1060» اگر نتواند به اندازه رکوع خم شود، باید به چیزی تکیه دهد و رکوع کند و اگر هنگامی که تکیه داده نیز نتواند به نحو معمول رکوع کند، باید به هر اندازه که می تواند خم شود و اگر هیچ نتواند خم شود، باید هنگام رکوع بنشیند و نشسته رکوع کند و احتیاط واجب آن است که نماز دیگری نیز بخواند و برای رکوع آن با سر اشاره نماید.

«مسأله 1061» اگر کسی که می تواند ایستاده نماز بخواند، در حال ایستاده یا نشسته

تواند رکوع کند، باید ایستاده نماز بخواند و برای رکوع با سر اشاره کند و اگر نتواند اشاره کند، باید به نیت رکوع چشمها را ببندد و ذکر آن را بگوید و به نیت برخاستن از رکوع، چشمها را باز کند و اگر از این عمل نیز عاجز باشد، باید در قلب خود نیت رکوع کند و ذکر آن را بگوید.

«مسألة 1062» کسی که نمی تواند ایستاده یا نشسته رکوع کند و برای رکوع فقط می تواند در حالی که نشسته است، کمی خم شود یا در حالی که ایستاده است با سر اشاره کند، باید ایستاده نماز بخواند و برای رکوع با سر اشاره نماید و احتیاط واجب آن است که نماز دیگری نیز بخواند و هنگام رکوع آن بنشیند و هر اندازه که می تواند برای رکوع خم شود.

«مسألة 1063» اگر بعد از رسیدن به حد رکوع و آرام گرفتن بدن، سر بردارد و دو مرتبه به قصد رکوع به اندازه رکوع خم شود، نماز او باطل است؛ بلکه چنانچه قبل از آرام گرفتن بدن نیز از رکوع سر بردارد و دو مرتبه به قصد رکوع به اندازه رکوع خم شود، بنابر احتیاط واجب باید نماز را از سر بگیرد و نیز اگر بعد از آن که به اندازه رکوع خم شد و بدن آرام گرفت، به قصد رکوع به قدری خم شود که از اندازه رکوع بگذرد و دوباره به رکوع برگردد، به صورتی که گفته شود رکوع اضافی انجام داده، نمازش باطل است و بهتر آن است که نماز را تمام کند و دوباره از سر بخواند.

«مسألة 1064» بعد از تمام شدن ذکر رکوع، باید راست بایستد و بعد از آن که بدن آرام گرفت، به سجده رود و اگر عمداً پیش از ایستادن یا پیش از آرام گرفتن بدن به سجده رود، نماز او باطل است.

«مسألة 1065» اگر رکوع را فراموش کند و پیش از آن که به سجده برسد به خاطر آورد، باید بایستد و بعد به رکوع رود و چنانچه به حالت خمیدگی به رکوع برگردد، نماز او باطل است.

«مسألة 1066» اگر نمازگزار بعد از آن که پیشانی به زمین رسید به خاطر آورد که رکوع نکرده، نمازش باطل است.

«مسأله 1067» مستحب است پیش از رفتن به رکوع در حالی که راست ایستاده، تکبیر بگویند و در رکوع زانوها را به طرف عقب دهد، پشت را صاف نگهدارد و گردن را بکشد و مساوی پشت نگهدارد، بین دو قدم را نگاه کند، پیش از ذکر یا بعد از آن صلوات بفرستد و بعد از آن که از رکوع برخاست و راست ایستاد، در حال آرامش بدن بگوید:

«سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ».

7 - سجود

اشاره

«مسأله 1068» نمازگزار باید در هر رکعت از نمازهای واجب و مستحب، بعد از رکوع دو سجده بجا آورد و در سجده لازم است که پیشانی و کف دو دست و سر دو زانو و دو انگشت بزرگ پاها را بر زمین بگذارد.

«مسأله 1069» لازم نیست تمام پیشانی روی زمین قرار گیرد، بلکه به اندازه ای که عرفاً سجده گفته شود، کفایت می کند و بنابر احتیاط جای سجده نباید از مقدار يك درهم کمتر باشد و اگر همین مقدار متفرق بوده ولی مثل دانه های تسبیح به هم اتصال داشته باشد، اشکال ندارد.

«مسأله 1070» دو سجده روی هم يك «رکن» است و اگر کسی در نماز واجب عمداً یا از روی فراموشی هر دو را ترك کند یا دو سجده دیگر به آنها اضافه نماید، نماز او باطل است.

«مسأله 1071» اگر عمداً يك سجده را کم یا زیاد کند، نماز باطل می شود و اگر سهواً در يك رکعت يك سجده زیادی به جا آورد، نمازش صحیح است و چنانچه سهواً يك سجده را به جا نیاورد، حکم آن در مسائل بعدی گفته خواهد شد.

«مسأله 1072» اگر پیشانی را عمداً یا سهواً به زمین نگذارد، سجده نکرده است، اگرچه اعضای دیگر سجده به زمین برسند، ولی اگر پیشانی را به زمین بگذارد و سهواً اعضای دیگر را به زمین نرساند یا سهواً ذکر نگوید، سجده صحیح است.

«مسأله 1073» حکم ذکر سجده مانند حکم ذکر رکوع است که در مسأله 1052

بیان شد، با این تفاوت که در سجده به جای ذکر «سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ وَبِحَمْدِهِ» ذکر «سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَى وَبِحَمْدِهِ» گفته می شود.

«مسأله 1074» باید بدن در سجده به مقدار ذکر واجب آرام باشد و هنگام گفتن ذکر مستحب نیز اگر آن را به قصد ذکر که برای سجده دستور داده اند بگوید، بنابر احتیاط آرام بودن بدن لازم است.

«مسأله 1075» اگر پیش از آن که پیشانی به زمین برسد و بدن آرام بگیرد، عمداً ذکر واجب سجده را بگوید یا پیش از تمام شدن ذکر واجب، عمداً سر از سجده بردارد، نماز باطل است.

«مسأله 1076» اگر پیش از آن که پیشانی به زمین برسد، سهواً ذکر سجده را بگوید و پیش از آن که سر از سجده بردارد، بفهمد اشتباه کرده، باید دوباره ذکر را بگوید و بنابر احتیاط واجب اگر قبل از آرام گرفتن بدن نیز سهواً ذکر سجده را بگوید، باید پس از آرام گرفتن بدن دوباره ذکر سجده را بگوید.

«مسأله 1077» اگر بعد از آن که سر از سجده برداشت، بفهمد که پیش از آرام گرفتن بدن ذکر را گفته یا پیش از آن که ذکر سجده تمام شود سر برداشته، نماز او صحیح است.

«مسأله 1078» اگر به واسطه بیماری و مانند آن نتواند در سجده آرام بگیرد، نماز او صحیح است، ولی باید پیش از آن که از حالت سجده خارج شود، ذکر واجب را بگوید.

«مسأله 1079» اگر هنگامی که ذکر سجده را می گوید یکی از هفت عضو سجده را عمداً از زمین بردارد، احتیاطاً باید نماز را از سر بگیرد، ولی اگر هنگامی که مشغول گفتن ذکر نیست غیر از پیشانی اعضای دیگر را از زمین بردارد و دوباره بگذارد، اشکال ندارد.

«مسأله 1080» اگر پیش از تمام شدن ذکر سجده سهواً پیشانی را از زمین بردارد، نمی تواند دوباره به زمین بگذارد و باید آن را يك سجده حساب کند، ولی اگر اعضای دیگر را سهواً از زمین بردارد، باید احتیاطاً دو مرتبه به زمین بگذارد و ذکر را بگوید.

«مسأله 1081» بعد از تمام شدن ذکر سجده اول، باید بنشینند تا بدن آرام گیرد و دوباره به سجده رود.

«مسأله 1082» اگر در سجده اول مهر به پیشانی بچسبد، باید قبل از سجده دوم آن را از پیشانی جدا کند و سپس به سجده برود و چنانچه بدون این که مهر را بردارد، عمداً دوباره به سجده رود، نمازش باطل است و باید آن را اعاده کند.

«مسأله 1083» جای پیشانی نمازگزار باید از محل ایستادن و همچنین از محل زانوهای او بیش از چهار انگشت بسته پست تر یا بلندتر نباشد.

«مسأله 1084» در زمین سرایشی که شیب آن کم است، اگر جای پیشانی نمازگزار از جای ایستادن و سر زانوهای او بیش از چهار انگشت بسته، بالاتر یا پایین تر باشد، اشکال ندارد.

«مسأله 1085» اگر پیشانی را سهواً بر چیزی بگذارد که از جای انگشتان پا و سر زانوهای او بلندتر از چهار انگشت بسته است، چنانچه بلندی آن به قدری باشد که گویند در حال سجده است، بنابر احتیاط واجب باید سر را بردارد و به چیزی که بلندی آن به اندازه چهار انگشت بسته یا کمتر است بگذارد و احتیاط این است که سر را از روی آن به روی چیزی که بلندی آن به اندازه چهار انگشت بسته یا کمتر است نکشد و اگر بلندی آن به قدری باشد که گویند در حال سجده است، احتیاط واجب آن است که پیشانی را از روی آن به روی چیزی که بلندی آن به اندازه چهار انگشت بسته یا کمتر است بکشد و اگر کشیدن پیشانی ممکن نباشد، بنابر احتیاط واجب باید پیشانی را بلند کند و بر موضعی که بلندی زایدی ندارد بگذارد و نماز را تمام کند و دوباره بخواند.

«مسأله 1086» نباید بین پیشانی و آنچه بر آن سجده می کند چیزی فاصله باشد، پس اگر مهر به قدری چرك باشد که پیشانی به خود مهر نرسد، سجده باطل است، ولی اگر مثلاً رنگ مهر تغییر کرده باشد، اشکال ندارد.

«مسأله 1087» اگر در حال سجده بفهمد چیزی مانند موی سر بین پیشانی و مهر فاصله شده، نباید پیشانی را بلند کند، بلکه باید به هر شکل ممکن چیزی را که فاصله شده برطرف نماید، مگر این که به قدری کم باشد (مانند يك یا دو تار مو) که مانع از تحقق سجده نباشد.

«مسأله 1088» در سجده باید کف دست را بر زمین بگذارد، ولی در حال ناچاری، گذاشتن پشت دست نیز مانعی ندارد و اگر پشت دست نیز ممکن نباشد، بنابر احتیاط باید مچ دست را بر زمین بگذارد و چنانچه آن را نیز نتواند، احتیاطاً باید تا آرنج هر جا را که می تواند بر زمین بگذارد و اگر آن نیز ممکن نباشد، احتیاطاً باید بازو را بر زمین بگذارد.

«مسأله 1089» در سجده باید سر دو انگشت بزرگ پاها را به زمین بگذارد و گذاشتن پشت شست یا داخل آن نیز کفایت می کند و اگر انگشتان دیگر پا یا روی پا را به زمین بگذارد یا به واسطه بلند بودن ناخن، سر شست به زمین نرسد، نماز باطل است.

«مسأله 1090» کسی که مقداری از شست پای او بریده شده، باید بقیه آن را به زمین بگذارد و اگر چیزی از آن نمانده باشد یا اگر مانده خیلی کوتاه باشد، بنابر احتیاط باید بقیه انگشتان را بگذارد و اگر هیچ انگشتی در پا نداشته باشد، بنابر احتیاط باید هر مقداری از پا را که باقی مانده به زمین بگذارد.

«مسأله 1091» بنابر احتیاط واجب سجده باید به نحو معمول و متعارف صورت بگیرد، بنابر این چسباندن سینه و شکم به زمین و یا دراز کردن پاها در سجده، بنابر احتیاط واجب جایز نیست، اگرچه تمام اعضای سجده بر زمین قرار گرفته باشد.

«مسأله 1092» مهر یا چیز دیگری که بر آن سجده می کند باید پاک باشد، ولی اگر مثلاً مهر را روی فرش نجس بگذارد یا یک طرف مهر نجس باشد و پیشانی را به طرف پاک آن بگذارد، اشکال ندارد.

«مسأله 1093» اگر در پیشانی دُمَل و مانند آن باشد، چنانچه ممکن باشد باید با جای سالم پیشانی سجده کند و اگر ممکن نباشد، باید چیزی که سجده بر آن صحیح است را گود کند و دمل را در گودال و جای سالم را به مقداری که برای سجده کافی باشد، بر آن بگذارد.

«مسأله 1094» اگر دُمَل یا زخم تمام پیشانی را گرفته باشد، باید به یکی از دو طرف پیشانی سجده کند و احتیاط واجب این است که در صورت امکان به طرف راست پیشانی سجده کند و اگر سجده بر پیشانی ممکن نباشد، به چانه سجده کند و اگر به چانه نیز ممکن

نباشد، بنابر احتیاط باید به هر جایی از صورت که ممکن باشد سجده کند.

«مسأله 1095» کسی که نمی تواند پیشانی را به زمین برساند، باید تا اندازه ای که می تواند خم شود و مهر یا چیز دیگری را که سجده بر آن صحیح است روی چیز بلندی گذاشته و به گونه ای پیشانی را بر آن بگذارد که بگویند سجده کرده است، ولی باید کف دستها و زانوها و انگشتان پاها را به نحو معمول به زمین بگذارد.

«مسأله 1096» کسی که هیچ نمی تواند خم شود، باید برای سجده بنشیند و با سر اشاره کند و اگر نتواند، باید با چشمها اشاره نماید و در هر دو صورت احتیاط واجب آن است که اگر می تواند قدری مهر را بلند کند و پیشانی را بر آن بگذارد و اگر با سر یا چشمها نیز نمی تواند اشاره کند، باید در قلب تبت سجده کند و بنابر احتیاط واجب با دست و مانند آن، برای سجده اشاره نماید.

«مسأله 1097» کسی که نمی تواند بنشیند، باید ایستاده تبت سجده کند و چنانچه بتواند، باید برای سجده با سر اشاره کند و اگر نتواند، باید با چشمها اشاره نماید و اگر این را نیز نتواند، در قلب تبت سجده کند و بنابر احتیاط واجب با دست و مانند آن برای سجده اشاره نماید.

«مسأله 1098» اگر پیشانی بی اختیار از جای سجده بلند شود، چنانچه ممکن باشد باید نگذارد دوباره به جای سجده برسد و این يك سجده حساب می شود، چه ذکر سجده را گفته باشد یا نه و اگر نتواند سر را نگهدارد و بی اختیار دوباره به جای سجده برسد، روی هم يك سجده حساب می شود و اگر ذکر نگفته باشد، باید بگوید.

«مسأله 1099» انسان می تواند در جایی که باید تقیه کند، بر فرش و مانند آن سجده نماید و لازم نیست برای فرار از تقیه به مکان دیگر برود، ولی اگر در آن جا چیزی مثل حصیر یا سنگ که سجده بر آن صحیح است وجود داشته باشد و سجده بر آن نیز محذوری نداشته باشد، باید بر آن سجده کند.

«مسأله 1100» اگر روی چیزی که بدن روی آن آرام نمی گیرد سجده کند، سجده او باطل است، ولی اگر روی تشك پَر یا چیز دیگری که بعد از گذاشتن سر و مقداری پایین

رفتن آرام می گیرد سجده کند، اشکال ندارد.

«مسأله 1101» اگر انسان ناچار شود که در زمین گل نماز بخواند، در صورتی که آلوده شدن بدن یا لباس برای او مشقت داشته باشد، می تواند در حالی که ایستاده است برای سجده با سر اشاره کند و تشهد و سلام را ایستاده بخواند وگرنه باید سجده و تشهد و سلام را به نحو معمول بجا آورد.

«مسأله 1102» در رکعت اول و رکعت سومی که تشهد ندارد - مثل رکعت سوم نماز ظهر، عصر و عشاء - بهتر است بعد از سجده دوم مقداری بنشیند و سپس برای رکعت بعد برخیزد.

چیزهایی که سجده بر آنها صحیح است

«مسأله 1103» سجده باید بر زمین و چیزهای غیر خوراکی و غیر پوشاکی که از زمین می رویند - مانند چوب و برگ درخت - باشد و سجده بر چیزهای خوراکی و پوشاکی صحیح نیست و نیز سجده کردن بر چیزهایی مانند طلا، نقره و عقیق، باطل است و سجده بر فیروزه خالی از اشکال نیست، اما سجده کردن بر سنگهای معدنی مانند سنگ مرمر و سنگهای سیاه، اشکال ندارد.

«مسأله 1104» احتیاط واجب آن است که بر برگ درخت مو (انگور) سجده نکنند.

«مسأله 1105» سجده بر چیزهایی مثل علف و کاه که از زمین روئیده و خوراک حیوان هستند، صحیح است.

«مسأله 1106» سجده بر گلهایی که خوراکی نیستند صحیح است، ولی سجده بر گلها و گیاهان دارویی که از زمین می رویند، مانند گل بنفشه و گل گاوزبان، بنابر احتیاط صحیح نیست.

«مسأله 1107» سجده بر گیاهی که خوردن آن در بعضی از شهرها معمول است و در شهرهای دیگر معمول نیست و نیز سجده بر میوه نارس صحیح نیست.

«مسأله 1108» سجده بر آجر و کوزه گلی در حال اختیار جایز نیست و احتیاط واجب

در ترك سجده بر گچ و آهك پخته است، ولی سجده بر گچ و آهك پخته نشده اشكال ندارد.

«مسألة 1109» اگر كاغذ را از چیزی كه سجده بر آن صحیح است، مثلاً از كاه ساخته باشند، می شود بر آن سجده كرد و سجده بر كاغذی كه از پنبه ساخته شده، خالی از اشكال نیست.

«مسألة 1110» برای سجده بهتر از هر چیز تربت حضرت سیدالشهدا علیه السلام و بعد از آن خاك و بعد از آن سنگ و بعد از سنگ، گیاه است.

«مسألة 1111» اگر چیزی كه سجده بر آن صحیح است، نداشته باشد یا اگر دارد به واسطه سرما یا گرمای زیاد و مانند آنها نتواند بر آن سجده كند، باید به لباس خود سجده كند و اگر نتواند، باید بر پشت دست خود و چنانچه آن نیز ممكن نباشد، بر چیزهای معدنی مانند انگشتر عقیق سجده نماید.

«مسألة 1112» اگر در بین نماز چیزی كه بر آن سجده می كند گم شود و چیزی كه سجده بر آن صحیح است نداشته باشد، چنانچه وقت وسعت داشته باشد، باید نماز را رها كند و اگر وقت تنگ باشد، باید به لباس خود سجده كند و اگر ممكن نباشد، بر پشت دست و اگر آن نیز نشود، بر چیز معدنی مانند انگشتر عقیق سجده نماید.

«مسألة 1113» هرگاه در حال سجده بفهمد پیشانی را بر چیزی گذاشته كه سجده بر آن باطل است، اگر ممكن باشد باید پیشانی را از روی آن به روی چیزی كه سجده بر آن صحیح است بكشد و اگر ممكن نباشد، بنابر احتیاط باید سر را از آن بردارد و بر چیزی كه سجده بر آن صحیح است بگذارد و سپس نماز را اعاده نماید.

«مسألة 1114» اگر بعد از سجده بفهمد پیشانی را روی چیزی گذاشته كه سجده بر آن باطل است، احتیاط واجب تكرر سجده و اتمام نماز و اعاده آن است.

«مسألة 1115» سجده كردن برای غیر خداوند متعال حرام است و بعضی از مردم عوام كه مقابل قبر امامان علیهم السلام پیشانی را به زمین می گذارند، اگر برای شكر خداوند متعال باشد، اشكال ندارد و گرنه حرام است و در هر صورت اجتناب از این امور بهتر است.

«مسأله 1116» در سجده چند چیز مستحب است:

الف - کسی که ایستاده نماز می خواند، پس از آن که سر از رکوع برداشت و کاملاً ایستاد و کسی که نشسته نماز می خواند، پس از آن که کاملاً نشست، برای رفتن به سجده تکبیر بگوید.

ب - هنگامی که مرد می خواهد به سجده برود، اول دستها را و زن اول زانوها را به زمین بگذارد.

ج - بینی را بر مهر یا چیزی که سجده بر آن صحیح است، بگذارد.

د - در حال سجده انگشتان دست را به هم بچسباند و به گونه ای برابر گوش بگذارد که سر آنها رو به قبله باشد.

ه - در سجده دعا کند و از خدا حاجت بخواهد و مستحب است این دعا را بخواند:

«يَا خَيْرَ الْمَسْئُولِينَ وَيَا خَيْرَ الْمُعْطِينَ اِرْزُقْنِي وَاِرْزُقْ عِيَالِي مِنْ فَضْلِكَ فَإِنَّكَ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ» یعنی: «ای بهترین کسی که از او حاجت خواسته می شود و ای بهترین عطا کنندگان، به من و عیال من از فضل خودت روزی بده، پس به درستی که تو دارای فضل بزرگی هستی».

و - بعد از سجده بر ران چپ بنشیند و روی پای راست را بر کف پای چپ بگذارد.

ز - بعد از هر سجده، هنگامی که نشست و بدن آرام گرفت تکبیر بگوید.

ح - بعد از سجده اول که بدن آرام گرفت، بگوید: «أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ رَبِّي وَأَتُوبُ إِلَيْهِ».

ط - سجده را طولانی کند و هنگام نشستن دستها را روی رانها بگذارد.

ی - برای رفتن به سجده دوم، در حال آرامش بدن «اللَّهُ أَكْبَرُ» بگوید.

ک - در سجده ها، صلوات بفرستد و اگر صلوات را به قصد ذکری که در سجده دستور داده اند بگوید، اشکال ندارد.

ل - هنگام بلند شدن، دستها را بعد از زانوها از زمین بردارد.

م - مردها بازوها را از پهلو جدا نگاه دارند و زنها آرنج ها و شکم را بر زمین بگذارند و

اعضای بدن را به یکدیگر بچسبانند.

مستحبات دیگر سجده در کتابهای مفصل گفته شده است.

«مسأله 1117» قرآن خواندن در سجده مکروه است و نیز مکروه است برای برطرف کردن گرد و غبار، جای سجده را فوت کند و اگر در اثر فوت کردن، حرفی از دهان خارج شود، نماز باطل است و غیر از اینها مکروهات دیگری نیز در کتابهای مفصل بیان شده است.

سجده واجب قرآن

«مسأله 1118» در هر يك از چهار سوره «و النجم (نجم)، اقرء (علق)، الم تنزیل (سجده) و حم تنزیل (فصلت)»، يك آیه سجده وجود دارد که اگر انسان آن را بخواند یا به آن گوش دهد، بعد از تمام شدن آن آیه باید فوراً سجده کند و اگر فراموش کرد، هر وقت به خاطر آورد، باید سجده نماید.

«مسأله 1119» اگر انسان هم زمان با این که آیه سجده را می خواند همان آیه را از دیگری نیز بشنود، يك سجده کافی است، چه به آن گوش داده باشد و چه به گوش او خورده باشد و همچنین است اگر به صدای گروهی که با هم آن آیه را می خوانند، گوش کند؛ ولی چنانچه يك بار آیه سجده را بخواند و یا به آن گوش کند و سپس دوباره آن را بخواند یا به آن گوش کند، باید دو سجده به جا آورد.

«مسأله 1120» اگر در غیر نماز در حال سجده آیه سجده را بخواند یا به آن گوش بدهد، باید سر از سجده بردارد و دوباره سجده کند.

«مسأله 1121» اگر دیوانه و یا کودک غیر بالغ آیه سجده را به قصد قرآن بخواند، چنانچه کسی به آن آیه گوش کند، باید سجده نماید؛ ولی اگر کسی آیه سجده را بدون آن که قصد خواندن قرآن داشته باشد، بخواند (مثل کسی که در خواب آن را می خواند)، با گوش دادن به آن، سجده واجب نمی شود؛ ولی اگر از چیزی مثل ضبط صوت و رادیو به آیه سجده گوش کند، احتیاطاً لازم است سجده نماید و اگر از وسیله ای که صدای قاری

را هم زمان با قرائت او پخش می کند به آیه سجده گوش کند، واجب است سجده کند.

«مسأله 1122» در سجده واجب قرآن باید نیت کند و پیشانی را بر چیزی که سجده بر آن صحیح است بگذارد و محلی که در آن سجده می کند، نباید غضبی باشد؛ ولی سایر شرایطی را که در سجده نماز وجود دارد، لازم نیست مراعات کند.

«مسأله 1123» سجده واجب قرآن را باید به نحوی انجام دهد که بگویند سجده کرده است.

«مسأله 1124» چنانچه در سجده واجب قرآن پیشانی را به قصد سجده به زمین بگذارد - اگرچه ذکر نگوید - کافی است و گفتن ذکر مستحب است و بهتر است بگوید:

«لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حَقًّا حَقًّا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ إِيْمَانًا وَتَصَدِّقًا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عُبُودِيَّةً وَرِقًّا سَجَدْتُ لَكَ يَا رَبِّ تَعْبُدًا وَرِقًّا لَا مُسْتَكْبِرًا وَلَا مُسْتَكْبِرًا بَلْ أَنَا عَبْدٌ ذَلِيلٌ ضَعِيفٌ خَائِفٌ مُسْتَجِيرٌ».

8 - تَشْهَدُ

«مسأله 1125» نمازگزار باید در رکعت دوم تمام نمازهای واجب و مستحب و رکعت سوم نماز مغرب و رکعت چهارم نمازهای ظهر، عصر و عشاء، بعد از سجده دوم بنشیند و در حال آرام بودن بدن تشهد بخواند، یعنی بگوید: «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ».

«مسأله 1126» کلمات تشهد باید به عربی صحیح و به نحوی که معمول است پشت سر هم گفته شوند.

«مسأله 1127» اگر نمازگزار تشهد را عمداً ترك کند، نمازش باطل است و اگر تشهد را فراموش کند و بایستد و پیش از رکوع به خاطر آورد که تشهد را نخوانده، باید بنشیند و تشهد را بخواند و دوباره بایستد و آنچه باید در آن رکعت خوانده شود را بخواند و نماز را تمام کند و بنابر احتیاط واجب، برای ایستادن بی جا دو سجده سهو به جا آورد و اگر در رکوع یا بعد از آن یا پس از سلام نماز به خاطر آورد، مسأله دارای تفصیلی است که

«مسألة 1128» مستحب است در حال تشهد روی ران چپ بنشیند و روی پای راست را بر کف پای چپ بگذارد و پیش از تشهد بگوید: «الْحَمْدُ لِلَّهِ» یا بگوید: «بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَخَيْرُ الْأَمَّةِ مَاءٌ لِلَّهِ» و نیز مستحب است دستها را بر رانها بگذارد و انگشتان را به یکدیگر بچسباند و به دامان خود نگاه کند و بعد از تمام شدن تشهد بگوید: «وَتَقَبَّلْ شَفَاعَتَهُ وَأَزْفَعْ دَرَجَتَهُ».

«مسألة 1129» مستحب است زنها در وقت خواندن تشهد، رانها را به هم بچسبانند.

9 - سلام نماز

«مسألة 1130» بعد از تشهد رکعت آخر نماز، نمازگزار در حالی که نشسته و بدنش آرام است باید به عربی صحیح بگوید: «الْسَّلَامُ عَلَيْكُمْ» و احوط استجابی آن است که «وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ» را نیز اضافه نماید و یا بگوید: «الْسَّلَامُ عَلَيْنَا وَعَلَىٰ عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ» گرچه در این صورت، گفتن: «الْسَّلَامُ عَلَيْكُمْ» نیز احتیاطاً واجب است و مستحب است پیش از گفتن سلام واجب بگوید: «الْسَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ».

«مسألة 1131» اگر سلام نماز را عمداً ترك کند، نمازش باطل است و اگر آن را فراموش کند و هنگامی به خاطر آورد که موالات و صورت نماز به هم نخورده و کاری هم که عمدی و سهوی آن نماز را باطل می کند - مثل پشت به قبله کردن - انجام نداده، باید سلام را بگوید و نماز او صحیح است و چنانچه حرف زده باشد، سلام نماز را بگوید و دو سجده سهو نیز انجام دهد.

«مسألة 1132» اگر سلام نماز را فراموش کند و هنگامی به خاطر آورد که فاصله زیادی شده و موالات از بین رفته باشد، چنانچه پیش از آن که موالات از بین برود، کاری که عمدی و سهوی آن نماز را باطل می کند - مثل پشت به قبله کردن - انجام نداده باشد، لازم

ص: 208

نیست سلام را بگوید و نمازش صحیح است و اگر پیش از آن که موالات از بین برود، کاری که عمدی و سهوی آن نماز را باطل می کند انجام داده باشد، نماز او باطل است.

10 - ترتیب

«مسأله 1133» نمازگزار باید اجزاء و واجبات نماز را به همان ترتیبی که گفته شده بجا آورد و اگر عمداً ترتیب نماز را به هم بزند، مثلاً سوره را پیش از حمد بخواند یا سجده را پیش از رکوع بجا آورد، نمازش باطل می شود.

«مسأله 1134» اگر رکنی از نماز را فراموش کند و رکن بعد از آن را بجا آورد، مثلاً پیش از آن که رکوع کند، به سجده برود، نماز باطل است.

«مسأله 1135» اگر رکنی را فراموش کند و چیزی را که بعد از آن است و رکن نیست بجا آورد، مثلاً پیش از آن که دو سجده کند، تشهد بخواند، باید رکن را بجا آورد و آنچه را سهواً پیش از آن خوانده، دوباره بخواند.

«مسأله 1136» اگر چیزی را که رکن نیست فراموش کند و رکن بعد از آن را بجا آورد، مثلاً حمد را فراموش کند و مشغول رکوع شود، نماز او صحیح است.

«مسأله 1137» اگر چیزی را که رکن نیست فراموش کند و چیزی را که بعد از آن است و آن نیز رکن نیست بجا آورد، مثلاً حمد را فراموش کند و سوره را بخواند، چنانچه مشغول رکن بعد شده باشد، مثلاً در رکوع به خاطر آورد که حمد را نخوانده، باید بگذرد و نماز او صحیح است و اگر مشغول رکن بعد نشده باشد، باید آنچه را فراموش کرده - مثلاً حمد را - بجا آورد و بعد از آن چیزی را که سهواً جلوتر خوانده - مثلاً سوره را - دوباره بخواند.

«مسأله 1138» اگر سجده اول را به گمان این که سجده دوم است یا سجده دوم را به گمان این که سجده اول است بجا آورد، نماز صحیح است و سجده اول او سجده اول و سجده دوم او سجده دوم حساب می شود.

11 - موالات

«مسأله 1139» انسان باید نماز را با موالات بخواند، یعنی اعمال نماز مانند رکوع،

سجده و تشهد را پشت سر هم بجا آورد و چیزهایی را که در نماز می خواند، به گونه ای که معمول است پشت سر هم بخواند و اگر به قدری بین آنها فاصله بیندازد که نگویند نماز می خواند، نمازش باطل است.

«مسأله 1140» اگر در نماز سهواً بین حرفها یا کلمات فاصله بیندازد و فاصله به قدری نباشد که صورت نماز از بین برود، چنانچه مشغول رکن بعد نشده باشد، باید آن حرفها یا کلمات را به نحو معمول دوباره بخواند و اگر مشغول رکن بعد شده باشد، نماز او صحیح است.

«مسأله 1141» طولانی کردن رکوع و سجود و خواندن سوره های بزرگ، موالات را به هم نمی زند.

قنوت

«مسأله 1142» در تمام نمازهای واجب و مستحب، پیش از رکوع رکعت دوم، مستحب است قنوت بخوانند و در نماز «وتر» با آن که یک رکعت می باشد، خواندن قنوت پیش از رکوع مستحب است و نماز جمعه در هر رکعت یک قنوت دارد و نماز آیات پنج قنوت و نماز عید فطر و قربان در رکعت اول پنج قنوت و در رکعت دوم چهار قنوت دارد.

«مسأله 1143» اگر بخواهد قنوت بخواند، به احتیاط واجب باید دستها را بلند کند و مستحب است دستها را تا مقابل صورت بلند نماید و کف دستها را رو به آسمان قرار دهد و به قصد رجاء، انگشتان دستها - به جز شست - را به هم بچسباند و هر دو کف دست را پهلوئی هم و متصل به یکدیگر قرار دهد و نگاهش هنگام قنوت به کف دستهایش باشد.

«مسأله 1144» در قنوت هر ذکرى بگويد، اگرچه يك «سبحان الله» باشد، كافی است و بهتر است بگويد: «لا إله إلا الله العليُّ العظيم، لا إله إلا الله العليُّ العظيم، سُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ وَرَبِّ الْأَرْضِينَ السَّبْعِ وَمَا فِيهِنَّ وَمَا بَيْنَهُنَّ وَرَبِّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ».

«مسأله 1145» مستحب است نمازگزار قنوت را بلند بخواند، ولی برای کسی که

نماز را به جماعت می خواند، اگر امام جماعت صدای او را بشنود، بلند خواندن قنوت مستحب نیست.

«مسأله 1146» اگر عمداً قنوت نخواند، قضا ندارد، ولی اگر فراموش کند و پیش از آن که به اندازه رکوع خم شود، به خاطر آورد، مستحب است بایستد و آن را بخواند و اگر در رکوع به خاطر آورد، مستحب است بعد از رکوع آن را قضا کند و اگر در سجده به خاطر آورد، مستحب است بعد از سلام نماز آن را قضا نماید.

ترجمه نماز

1 - ترجمه سوره حمد

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» یعنی: «آغاز می کنم به نام خداوندی که در دنیا بر مؤمن و کافر و در آخرت بر مؤمن رحم می نماید.» «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» یعنی: «ثنا و ستایش مخصوص خداوندی است که پرورش دهنده همه موجودات است.» «الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» یعنی: «در دنیا بر مؤمن و کافر و در آخرت بر مؤمن رحم می کند.» «مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ» یعنی:

«صاحب اختیار روز قیامت است.» «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» یعنی: «فقط تو را عبادت می کنیم و فقط از تو کمک می خواهیم.» «إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» یعنی: «ما را به راه راست (دین اسلام) هدایت کن.» «صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ» یعنی: «به راه کسانی که به آنان نعمت دادی (راه پیامبران و جانشینان آنان و شهداء و صدیقان).» «غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ» یعنی: «نه به راه کسانی که بر آنان غضب کرده ای و نه آنانی که گمراهند.»

2 - ترجمه سوره توحید

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» یعنی: «آغاز می کنم به نام خداوندی که در دنیا بر مؤمن و کافر و در آخرت بر مؤمن رحم می نماید.» «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» یعنی: «بگو ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم که خداوند، یگانه است.» «اللَّهُ الصَّمَدُ» یعنی: «خدا از تمام موجودات بی نیاز است و همه به او نیاز مندند.» «لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ» یعنی: «فرزند ندارد و فرزند کسی نیست.» «وَلَمْ يَكُنْ

لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ» یعنی: «و هیچ کس مثل او نیست.»

3 - ترجمه ذکر رکوع و سجود و ذکرهایی که بعد از آنها مستحب اند

«سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ وَبِحَمْدِهِ» یعنی: «پروردگار بزرگ من از هر عیب و نقصی پاک و منزّه است و من مشغول ستایش او هستم.»
«سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَى وَبِحَمْدِهِ» یعنی: «پروردگار برتر من که از همه کس بالاتر می باشد از هر عیب و نقصی پاک و منزّه است و من مشغول ستایش او هستم.» «سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ» یعنی: «خدا ثنای کسی که او را ستایش می کند می شنود و می پذیرد.» «أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ رَبِّي وَأَتُوبُ إِلَيْهِ» یعنی: «طلب آمرزش و مغفرت می کنم از خداوندی که پرورش دهنده من است و من به سوی او بازگشت می نمایم.»
«بِحَوْلِ اللَّهِ وَقُوَّتِهِ أَقُومُ وَأَقْعُدُ» یعنی: «به یاری خدای متعال وقوت او برمی خیزم و می نشینم.»

4 - ترجمه قنوت

«لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْحَلِيمُ الْكَرِيمُ» یعنی: «هیچ معبودی سزاوار پرستش نیست مگر خدای یکتای بی همتایی که بردبار و کریم است.» «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ» یعنی: «هیچ معبودی سزاوار پرستش نیست مگر خدای یکتای بی همتایی که بلند مرتبه و بزرگ است.» «سُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ السَّمَوَاتِ السَّبْعِ وَرَبِّ الْأَرْضِينَ السَّبْعِ» یعنی: «پاک و منزّه است خداوندی که پروردگار هفت آسمان و پروردگار هفت زمین است.» «وَمَا فِيهِنَّ وَمَا بَيْنَهُنَّ وَرَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ» یعنی: «و پروردگار هر چیزی است که در آسمانها و زمینها و ما بین آنهاست و پروردگار عرش بزرگ است.» «وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» یعنی: «حمد و سپاس مخصوص خداوندی است که پرورش دهنده تمام موجودات است.»

5 - ترجمه تسبیحات اربعه

«سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ» یعنی: «پاک و منزّه است خداوند تعالی و ثنا مخصوص اوست و هیچ معبودی سزاوار پرستش نیست مگر خدای بی همتا و

بزرگ تر است از آن که توصیف شود.»

6 - ترجمه تشهد و سلام

«أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ» یعنی: «شهادت می دهم که هیچ معبودی سزاوار پرستش نیست مگر خدایی که یگانه است و شریک ندارد.» «وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ» یعنی: «شهادت می دهم که محمد صلی الله علیه و آله و سلم بنده خدا و فرستاده اوست.» «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ» یعنی: «خدایا بر محمد و آل محمد رحمت فرست.» «وَتَقَبَّلْ شَفَاعَتَهُ وَأَزْفَعْ دَرَجَتَهُ» یعنی: «و شفاعت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را قبول کن و مقام آن حضرت را نزد خود بلند فرما.» «السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ» یعنی: «سلام بر تو ای پیامبر و رحمت و برکات خدا بر تو باد.» «السَّلَامُ عَلَيْنَا وَعَلَى عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ» یعنی:

«سلام خداوند بر ما نمازگزاران و تمام بندگان نیکوکار او باد.» «السَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ» یعنی: «سلام و رحمت و برکات خداوند بر شما باد.»

تعقیب نماز

اشاره

«مسأله 1147» مستحب است انسان بعد از نماز مقداری مشغول تعقیب، یعنی خواندن ذکر و دعا و قرآن شود و بهتر است پیش از آن که از جای خود حرکت کند و وضو، غسل یا تیمم او باطل شود، رو به قبله تعقیب را بخواند و لازم نیست تعقیب به عربی باشد، ولی بهتر است چیزهایی را که در کتابهای دعا دستور داده اند بخواند و از تعقیب هایی که خیلی سفارش شده است، تسبیح حضرت زهرا علیها السلام است که باید به این ترتیب گفته شود:

34 مرتبه «اللَّهُ أَكْبَرُ»، 33 مرتبه «الْحَمْدُ لِلَّهِ» و 33 مرتبه «سُبْحَانَ اللَّهِ» و می توان «سُبْحَانَ اللَّهِ» را پیش از «الْحَمْدُ لِلَّهِ» گفت، ولی بهتر است بعد از «الْحَمْدُ لِلَّهِ» گفته شود.

«مسأله 1148» مستحب است بعد از نماز، سجده شکر نماید و همین اندازه که پیشانی را به قصد شکر بر زمین بگذارد، کافی است، ولی بهتر است صد مرتبه یا سه مرتبه یا یک مرتبه، «شُكْرًا لِلَّهِ» یا «شُكْرًا» یا «عَفْوًا» بگوید و نیز مستحب است هر وقت

ص: 213

نعمتی به انسان می رسد یا بلایی از او دور می شود، سجده شکر بجا آورد.

صلوات بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

«مسأله 1149» هر گاه انسان اسامی مبارك حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم مانند محمد صلی الله علیه و آله و سلم و احمد صلی الله علیه و آله و سلم یا لقب و کنیه آن جناب مثل مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم و ابوالقاسم صلی الله علیه و آله و سلم را بگوید یا بشنود، اگرچه در نماز باشد، مستحب است صلوات بفرستد.

«مسأله 1150» هنگام نوشتن اسم مبارك حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، مستحب است صلوات را نیز بنویسد و همچنین بهتر است هر گاه آن حضرت را یاد می کند، صلوات بفرستد.

مُبْطَلَاتِ نَمَاز

اشاره

دوازده چیز نماز را باطل می کند و آنها را «مُبْطَلَاتِ نَمَاز» می گویند:

* اول: آن که در بین نماز یکی از شرطهای صحّت آن از بین برود، مثلاً در بین نماز بفهمد که مکان نماز او غصبی است.

* دوم: آن که در بین نماز عمداً یا سهواً یا از روی ناچاری، چیزی که وضو یا غسل را باطل می کند پیش آید، مثلاً ادرار از او بیرون آید؛ ولی کسی که نمی تواند از بیرون آمدن ادرار و مدفوع خودداری کند، اگر در بین نماز ادرار یا مدفوع از او خارج شود، چنانچه به دستوری که در احکام وضو گفته شد رفتار نماید، نمازش باطل نمی شود و نیز اگر در بین نماز از زن مستحاضه خون خارج شود، در صورتی که به دستور استحاضه رفتار کرده باشد، نمازش صحیح است.

«مسأله 1151» کسی که بی اختیار خوابش برده و نمی داند در بین نماز خوابش برده یا بعد از آن، باید نماز را دوباره بخواند.

«مسأله 1152» اگر بداند به اختیار خودش خوابیده و شك کند که بعد از نماز بوده یا در بین نماز فراموش کرده که مشغول نماز است و خوابیده، نماز او صحیح است.

«مسأله 1153» اگر در حال سجده از خواب بیدار شود و شك کند که در سجده آخر نماز است یا در سجده شکر بعد از نماز، باید آن نماز را دوباره بخواند.

* سوم: آن که مانند بعضی کسانی که شیعه نیستند، دستها را روی هم بگذارد که به این عمل «تکثف» می گویند و این عمل در حال نماز حرام است و بنابر احتیاط، موجب باطل شدن نماز می شود.

«مسأله 1154» هرگاه برای ادب دستها را روی هم بگذارد، اگرچه مثل آنها نباشد، بنابر احتیاط واجب باید نماز را دوباره بخواند، ولی اگر از روی فراموشی یا ناچاری یا برای کار دیگری، مثل خاراندن دست و مانند آن، دستها را روی هم بگذارد، اشکال ندارد.

* چهارم: آن که بعد از خواندن حمد، «آمین» بگوید، ولی اگر سهواً یا از روی تقیه بگوید، نماز او باطل نمی شود.

* پنجم: آن که عمداً پشت به قبله کند یا به طرف راست یا چپ قبله برگردد، بلکه اگر عمداً به قدری برگردد که نگویند رو به قبله است، اگرچه به طرف راست یا چپ نرسد، نماز او باطل است.

«مسأله 1155» اگر عمداً یا سهواً همه صورت را به طرف راست یا چپ قبله برگرداند، نماز او باطل است و لازم نیست که نماز اول را تمام کند، ولی اگر سر را کمی بگرداند، عمداً باشد یا سهواً، نماز او باطل نمی شود.

* ششم: آن که عمداً يك حرف یا بیشتر بگوید، اگرچه معنی نداشته باشد، چه از آن قصد معنی بکند و چه نکند، ولی اگر سهواً بگوید نماز باطل نمی شود.

«مسأله 1156» اگر از روی ناچاری عمداً يك حرف یا بیشتر بگوید نیز بنابر احتیاط نمازش باطل است.

«مسأله 1157» سرفه کردن و آروغ زدن و آه کشیدن در نماز اشکال ندارد، ولی گفتن آخ و آه و مانند اینها اگر عمدی باشد نماز را باطل می کند.

«مسأله 1158» اگر کلمه ای را به قصد ذکر بگوید، مثلاً به قصد ذکر بگوید: «اللَّهُ أَكْبَرُ» و در هنگام گفتن آن صدا را بلند کند که چیزی را به دیگری بفهماند، اشکال ندارد، ولی

چنانچه به قصد این که چیزی را به کسی بفهماند بگوید، اگر قصد ذکر نداشته باشد، نماز او باطل است، بلکه اگر قصد ذکر نیز داشته باشد بنابر احتیاط باید نماز را اعاده کند.

«مسأله 1159» خواندن قرآن در نماز به قصد قرائت قرآن، غیر از چهار سوره ای که سجده واجب دارند و در احکام جنابت گفته شد، اشکال ندارد و همچنین دعا کردن در نماز جایز است، اگرچه به فارسی یا زبان دیگر باشد.

«مسأله 1160» اگر چیزی از حمد و سوره و ذکرهای نماز را عمداً یا احتیاطاً چند مرتبه بگوید، اشکال ندارد.

«مسأله 1161» انسان نباید در حال نماز به دیگری سلام کند و اگر دیگری به او سلام کند، باید به گونه ای پاسخ دهد که سلام مقدم باشد، مثلاً بگوید: «السَّلَامُ عَلَیْكُمْ» و نباید «عَلَیْكُمْ السَّلَامُ» بگوید و احتیاط واجب آن است که اجزای جواب سلام، مانند اجزای خود سلام باشد، مثلاً در جواب «علیکم السلام» باید بگوید: «السلام علیکم» و نمی تواند در جواب آن بگوید: «سلام علیکم» و یا «السلام علیک».

«مسأله 1162» انسان باید جواب سلام را در نماز یا غیر آن فوراً بگوید و اگر در حال نماز عمداً یا از روی فراموشی جواب سلام را به قدری تاخیر اندازد که اگر جواب بگوید جواب آن سلام حساب نشود، نباید جواب بدهد و اگر در نماز نباشد، جواب دادن واجب نیست.

«مسأله 1163» باید جواب سلام را به گونه ای بگوید که سلام کننده بشنود، ولی اگر سلام کننده ناشنوا باشد، چنانچه انسان به نحو معمول جواب او را بدهد کافی است؛ ولی چنانچه نتواند جواب سلام را ولو با اشاره به او بفهماند، جواب سلام او واجب نیست.

«مسأله 1164» نمازگزار باید جواب سلام را به قصد جواب بگوید نه به قصد قرائت قرآن، ولی گفتن جواب سلام به قصد دعا به معنای طلب سلامت از خدا برای گوینده سلام، اشکال ندارد.

«مسأله 1165» اگر زن یا مرد نامحرم یا بچه ممیز، یعنی بچه ای که خوب و بد را

می فهمد، به نمازگزار سلام کند، نمازگزار باید جواب او را بدهد.

«مسأله 1166» اگر نمازگزار جواب سلام را ندهد، معصیت کرده، ولی نماز او صحیح است.

«مسأله 1167» اگر کسی به نمازگزار به نحوی غلط سلام کند که سلام حساب نشود، جواب او واجب نیست.

«مسأله 1168» جواب سلام کسی که از روی تمسخر یا شوخی سلام می کند، واجب نیست و احتیاط واجب آن است که در جواب سلام مرد و زن غیر مسلمان فقط بگوید:

«سَلَام» یا «عَلَيْكَ».

«مسأله 1169» اگر کسی به عده ای سلام کند، جواب سلام او بر همه آنان واجب است، ولی اگر یکی از آنان جواب دهد کافی است.

«مسأله 1170» اگر کسی به عده ای سلام کند و کسی که سلام کننده قصد سلام دادن به او را نداشته جواب دهد، باز هم جواب سلام او بر آن عده واجب است.

«مسأله 1171» اگر به عده ای سلام کند و کسی که بین آنان مشغول نماز است شك کند که سلام کننده قصد سلام کردن به او را نیز داشته یا نه و همچنین اگر بداند قصد او را نیز داشته، ولی دیگری جواب سلام را بدهد، نباید پاسخ بدهد، اما اگر بداند که قصد او را نیز داشته و دیگری جواب ندهد، باید جواب او را بگوید.

* هفتم: از مبطلات نماز، خنده با صدا و عمدی است و چنانچه لبخند بزند یا سهواً با صدا بخندد به گونه ای که صورت نماز به هم نخورد، نماز او باطل نمی شود.

«مسأله 1172» اگر برای جلوگیری از صدای خنده حال او تغییر کند، مثلاً رنگش سرخ شود، چنانچه از صورت نمازگزار بیرون رود، باید نماز را دوباره بخواند.

* هشتم: آن که برای کار دنیا عمداً با صدا گریه کند، ولی اگر برای کار دنیا بی صدا گریه کند، اشکال ندارد و همچنین اگر از ترس خدا یا برای آخرت گریه کند، آهسته باشد یا بلند، اشکال ندارد، بلکه از بهترین اعمال است.

* نهم: آن که کاری مثل دست زدن و به هوا پریدن و مانند آنها، انجام دهد که صورت

نماز را به هم بزند، کم باشد یا زیاد، عمداً باشد یا از روی فراموشی؛ ولی انجام عملی مثل اشاره کردن با دست که صورت نماز را به هم نمی زند، اشکال ندارد.

«مسأله 1173» اگر در بین نماز به قدری ساکت بماند که نگویند نماز می خواند، نماز او باطل است.

«مسأله 1174» اگر در بین نماز عملی انجام دهد یا مدتی ساکت شود و شك کند که نماز به هم خورده یا نه، نماز او صحیح است.

* دهم: آن که به گونه ای بخورد و بیاشامد که صورت نماز را به هم زند.

«مسأله 1175» احتیاط واجب آن است که در نماز از خوردن و آشامیدن که موجب به هم خوردن موالات عرفیه می شود، اجتناب کنند.

«مسأله 1176» اگر در بین نماز غذایی را که لای دندانها مانده فرو برد، نماز باطل نمی شود و اگر قند یا شکر و مانند اینها در دهان باشد و در حال نماز کم آب شود و فرورود، نماز اشکال پیدا نمی کند.

* یازدهم: از مبطلات نماز، شك در رکعتهای نماز دو رکعتی یا سه رکعتی یا شك در دو رکعت اول نمازهای چهار رکعتی است و تفصیل آن خواهد آمد.

* دوازدهم: از مبطلات نماز آن است که رکن نماز را عمداً یا سهواً کم یا زیاد کند یا چیزی را که رکن نیست، عمداً کم یا زیاد کند.

«مسأله 1177» اگر بعد از نماز شك کند که در بین نماز عملی که نماز را باطل می کند انجام داده یا نه، نماز او صحیح است.

اعمالی که در نماز مکروه است

«مسأله 1178» مکروه است در نماز صورت را کمی به طرف راست یا چپ بگرداند، چشمها را ببندد - ولی بستن چشم در رکوع اشکال ندارد - یا به طرف راست و چپ بگرداند، با ریش و دست خود بازی کند، انگشتان را داخل هم نماید، آب دهان بیندازد و به خط قرآن یا کتاب یا خط انگشتی نگاه کند و نیز مکروه است هنگام

خواندن حمد و سوره و گفتن ذکر، برای شنیدن حرف کسی ساکت شود، بلکه هر کاری که خضوع و خشوع را از بین ببرد، مکروه می باشد.

«مسأله 1179» هنگامی که انسان خوابش می آید و نیز هنگام خودداری کردن از دفع ادرار و مدفوع، مکروه است نماز بخواند و همچنین پوشیدن جوراب تنگ که پارافشار دهد در نماز مکروه می باشد و غیر از اینها مکروهات دیگری در کتابهای مفصل عنوان شده است.

مواردی که می توان نماز واجب را شکست

«مسأله 1180» شکستن نماز واجب از روی اختیار بنابر احتیاط جایز نیست، ولی برای حفظ مال و جان و جلوگیری از ضرر مالی یا بدنی مانعی ندارد.

«مسأله 1181» اگر حفظ جان خود انسان یا کسی که حفظ جان او واجب است یا حفظ مالی که نگهداری آن واجب می باشد، بدون شکستن نماز ممکن نباشد، باید نماز را بشکند، ولی شکستن نماز برای مالی که اهمیت ندارد، مکروه است.

«مسأله 1182» اگر در وسعت وقت مشغول نماز باشد و طلبکار طلب خود را از او مطالبه کند، چنانچه بتواند در بین نماز طلب او را بدهد، باید در همان حال پردازد و اگر بدون شکستن نماز، دادن طلب او ممکن نباشد، باید نماز را بشکند و طلب او را بدهد و بعد نماز را بخواند.

«مسأله 1183» اگر در بین نماز بفهمد که مسجد نجس است، چنانچه وقت تنگ باشد، باید نماز را تمام کند و اگر وقت وسعت داشته باشد، چنانچه بتواند در بین نماز مسجد را تطهیر کند و تطهیر مسجد نماز را به هم نزند، باید در بین نماز تطهیر کند و اگر تطهیر مسجد نماز را به هم نزند، چنانچه نجس بودن مسجد موجب هتک آن و یا موجب سرایت نجاست به جاهای دیگر شود و یا تطهیر پس از اتمام نماز با فوریت تطهیر منافات داشته باشد، باید نماز را بشکند و مسجد را تطهیر کند و بعد نماز را بخواند وگرنه می تواند نماز را بشکند و مسجد را تطهیر کند و بعد نماز را بخواند، اگر چه واجب نیست.

«مسأله 1184» کسی که باید نماز را بشکند، اگر نماز را تمام کند معصیت کرده و صحت نماز او محلّ اشکال است.

«مسأله 1185» اگر پیش از آن که به اندازه رکوع خم شود، به خاطر آورد که اذان و اقامه را فراموش کرده، چنانچه وقت نماز وسعت داشته باشد، مستحب است برای گفتن آنها نماز را بشکند و اگر فقط اقامه را فراموش کرده و قبل از قرائت حمد یادش بیاید، می تواند نماز را بشکند و اقامه را بگوید، ولی در صورتی که اقامه را گفته ولی اذان را فراموش کرده باشد، شکستن نماز، خلاف احتیاط است.

شکایات

اشاره

شکایات نماز 23 قسم است که هشت قسم آن شکهایی هستند که نماز را باطل می کنند و به شش قسم آن نباید اعتنا کرد و نه قسم دیگر آن صحیح است.

شک های باطل کننده نماز

«مسأله 1186» شك هایی که نماز را باطل می کنند از این قرارند:

اول: شك در شماره رکعت های نماز دو رکعتی، مثل نماز صبح و نماز مسافر، ولی شك در شماره رکعت های نماز مستحب دو رکعتی و بعضی از نمازهای احتیاط، نماز را باطل نمی کند. دوم: شك در شماره رکعت های نماز سه رکعتی. سوم: آن که در نماز چهار رکعتی شك کند که يك رکعت خوانده یا بیشتر. چهارم: آن که در نماز چهار رکعتی پیش از سر برداشتن از سجده دوم، شك کند که دو رکعت خوانده یا بیشتر پنجم: شك بین دو و پنج، یا دو و بیشتر از پنج. ششم: شك بین سه و شش، یا سه و بیشتر از شش.

هفتم: شك بین چهار و شش، یا چهار و بیشتر از شش. هشتم: شك در رکعت های نماز به صورتی که اصلاً نداند چند رکعت خوانده است.

«مسأله 1187» اگر یکی از شك های باطل کننده برای انسان پیش آید، می تواند نماز را به هم بزند، ولی بهتر است قدری فکر کند و اگر شك پابرجا شد، نماز را به هم بزند.

ص: 220

اشاره

«مسأله 1188» شك هايي كه نبايد به آنها اعتنا كرد از اين قرارند:

اول: شك در چيزي كه محل بجا آوردن آن گذشته باشد، مثل آن كه در حال خواندن سوره شك كند كه حمد را خوانده يا نه. دوم: شك بعد از سلام واجب نماز. سوم: شك بعد از گذشتن وقت نماز. چهارم: شك كثيرالشك؛ يعني كسي كه زياد شك مي كند.

پنجم: شك امام در شماره ركعت هاي نماز در صورتی كه مأموم شماره آنها را بداند و همچنين شك مأموم در صورتی كه امام شماره ركعت هاي نماز را بداند و شك در افعال نماز نیز همین حكم را دارد. ششم: شك در نماز مستحبي؛ و توضيح آنها، بدین قرار است:

1 - شك در چيزي كه محل آن گذشته است

«مسأله 1189» اگر بين نماز شك كند كه يكي از اعمال واجب آن را انجام داده يا نه، مثلاً شك كند كه حمد خوانده يا نه، چنانچه مشغول عملي كه بايد بعد از آن انجام دهد نشده باشد، بايد آنچه را كه در انجام آن شك کرده بجا آورد و اگر مشغول عملي كه بايد بعد از آن انجام دهد، شده باشد، نبايد به شك خود اعتنا كند.

«مسأله 1190» اگر در بين خواندن آيه اي شك كند كه آيه پيش از آن را خوانده يا نه، نبايد به شك خود اعتنا كند؛ ولي اگر وقتی كه آخر آيه را مي خواند شك كند كه اول آن را خوانده يا نه، بنابر احتياط واجب بايد آن را دوباره بخواند.

«مسأله 1191» اگر بعد از ركوع يا سجود شك كند كه اعمال واجب آن، مانند ذكر و آرام بودن بدن را انجام داده يا نه، نبايد به شك خود اعتنا كند.

«مسأله 1192» اگر در حالي كه به سجده مي رود شك كند كه ركوع کرده يا نه، در صورتی كه به سجده نرسیده باشد، بايد برگردد و قيام و ركوع را بجا آورد و اگر در حالي كه به سجده مي رود شك كند كه بعد از ركوع ايستاده يا نه، بايد برگردد و بایستد و بعد به سجده برود.

«مسأله 1193» اگر در حال برخاستن شك كند كه تشهد يا سجده را بجا آورده يا نه،

باید برگردد و آن را بجا آورد.

«مسأله 1194» اگر کسی که نشسته یا خوابیده نماز می خواند، هنگامی که حمد یا تسبیحات را می خواند، شك کند که سجده یا تشهد را بجا آورده یا نه، نباید به شك خود اعتنا کند و اگر پیش از آن که مشغول حمد یا تسبیحات شود، شك کند که سجده یا تشهد را بجا آورده یا نه، باید آن را بجا آورد.

«مسأله 1195» اگر شك کند که یکی از رکنهای نماز را بجا آورده یا نه، چنانچه مشغول عملی که بعد از آن است نشده باشد، باید آن را بجا آورد؛ مثلاً اگر پیش از خواندن تشهد شك کند که دو سجده را بجا آورده یا نه، باید آنها را بجا آورد و چنانچه بعد به خاطر آورد که آن رکن را بجا آورده بوده، چون رکن زیاد شده، نماز او باطل است.

«مسأله 1196» اگر شك کند عملی را که رکن نیست بجا آورده یا نه، چنانچه مشغول عملی که بعد از آن است نشده باشد، باید آن را بجا آورد؛ مثلاً اگر پیش از خواندن سوره شك کند که حمد را خوانده یا نه، باید حمد را بخواند و اگر بعد از انجام آن به خاطر آورد که آن را بجا آورده بوده، چون رکن زیاد نشده، نماز صحیح است.

«مسأله 1197» اگر شك کند که رکنی را بجا آورده یا نه، چنانچه مشغول عمل پس از آن شده باشد - مثل این که مشغول تشهد باشد و شك کند که دو سجده را بجا آورده یا نه - نباید به شك خود اعتنا کند و اگر به خاطر آورد که آن رکن را بجا نیاورده، در صورتی که مشغول رکن بعد نشده باشد، باید آن را بجا آورد و اعمالی را که پس از آن است نیز انجام دهد و اگر مشغول رکن بعد شده باشد، نماز او باطل است؛ مثلاً اگر پس از گفتن تسبیحات اربعه و پیش از رکوع رکعت سوم به خاطر آورد که دو سجده رکعت دوم را بجا نیاورده، باید آنها را بجا آورد و سپس تشهد و تسبیحات اربعه را تکرار نماید و اگر در رکوع یا بعد از آن به خاطر آورد که آن را بجا نیاورده، نمازش باطل است.

«مسأله 1198» اگر شك کند عملی را که رکن نیست بجا آورده یا نه، چنانچه مشغول کاری که بعد از آن است شده باشد، نباید به شك خود اعتنا کند؛ مثلاً اگر هنگامی که مشغول خواندن سوره است، شك کند که حمد را خوانده یا نه، نباید به شك خود اعتنا

کند و اگر بعد به خاطر آورد که آن را بجا نیاورده، در صورتی که مشغول رکن بعد نشده باشد، باید آن را بجا آورد و اگر مشغول رکن بعد شده باشد، نماز او صحیح است؛ بنابر این اگر مثلاً در قنوت به خاطر آورد که حمد را نخوانده، باید بخواند و اگر در رکوع به خاطر آورد، وظیفه ای ندارد و نماز او صحیح است.

«مسأله 1199» اگر شك کند که سلام نماز را گفته یا نه یا شك کند آن را درست گفته یا نه، چنانچه مشغول تعقیب نماز یا مشغول نماز دیگر شده باشد یا به کاری مشغول شود که عرفاً بگویند از نماز خارج شده و به کار دیگری مشغول شده، نباید به شك خود اعتنا کند و اگر پیش از آنها شك کند، باید سلام را بگوید.

2 - شك بعد از سلام

«مسأله 1200» اگر بعد از سلام واجب نماز شك کند که نماز او صحیح بوده یا نه، مثلاً شك کند رکوع کرده یا نه یا بعد از سلام نماز چهار رکعتی، شك کند که چهار رکعت خوانده یا پنج رکعت، نباید به شك خود اعتنا کند؛ ولی اگر هر دو طرف شك او باطل باشد، مثلاً بعد از سلام نماز چهار رکعتی شك کند که سه رکعت خوانده یا پنج رکعت، نماز او باطل است.

3 - شك بعد از وقت

«مسأله 1201» اگر بعد از گذشتن وقت نماز شك کند که نماز خوانده یا نه یا گمان کند که نماز نخوانده، خواندن آن لازم نیست؛ ولی اگر پیش از گذشتن وقت شك کند که نماز خوانده یا نه یا گمان کند که نخوانده، باید آن نماز را بخواند؛ بلکه اگر گمان کند که خوانده نیز، باید آن را بجا آورد.

«مسأله 1202» اگر بعد از گذشتن وقت شك کند که نماز را درست خوانده یا نه، نباید به شك خود اعتنا کند.

«مسأله 1203» اگر بعد از گذشتن وقت نماز ظهر و عصر بداند چهار رکعت نماز

خواننده، ولی نداند به نیت ظهر خوانده یا به نیت عصر، باید چهار رکعت نماز قضا بخواند و بنابر احتیاط آن را باید به نیت نمازی که بر او واجب است به جا آورد.

«مسألة 1204» اگر بعد از گذشتن وقت نماز مغرب و عشاء بداند يك نماز خوانده، ولی نداند سه رکعتی خوانده یا چهار رکعتی، باید قضای نماز مغرب و عشاء را بخواند.

4 - كَثِيرُ الشُّكِّ (کسی که زیاد شك می کند)

«مسألة 1205» اگر کسی در سه نماز متوالی که بجا می آورد، به طور مداوم حداقل در یکی از آنها شك کند، «كثیرالشك» است و چنانچه زیاد شك کردن او از روی غضب یا ترس یا پریشانی حواس نباشد، نباید به شك خود اعتنا کند و چنانچه كثیرالشك در سه نماز متوالی شك نکند، حکم كثیرالشك از او برطرف می شود.

«مسألة 1206» اگر كثیرالشك در بجا آوردن چیزی شك کند، چنانچه بجا آوردن آن نماز را باطل نکند، باید بنا بگذارد که آن را بجا آورده؛ مثلاً اگر شك کند که رکوع کرده یا نه، باید بنا بگذارد که رکوع کرده است و اگر بجا آوردن آن، نماز را باطل کند، باید بنا بگذارد که آن را انجام نداده؛ مثلاً اگر شك کند که يك رکوع کرده یا بیشتر، چون زیاد شدن رکوع نماز را باطل می کند، باید بنا بگذارد که بیشتر از يك رکوع انجام نداده است.

«مسألة 1207» کسی که در يك قسمت از نماز زیاد شك می کند، چنانچه در قسمت های دیگر نماز شك کند، باید به دستور آن عمل نماید، مثلاً کسی که زیاد شك می کند که سجده کرده یا نه، اگر در بجا آوردن رکوع شك کند، باید به دستور آن رفتار نماید، یعنی اگر ایستاده، رکوع را بجا آورد و اگر به سجده رفته، به شك خود اعتنا نکند.

«مسألة 1208» کسی که در نماز مخصوصی - مثلاً در نماز ظهر - زیاد شك می کند، اگر در نماز دیگری - مثلاً در نماز عصر - شك کند، باید به دستور شك رفتار نماید.

«مسألة 1209» کسی که وقتی در جای مخصوصی نماز می خواند زیاد شك می کند، اگر در غیر آنجا نماز بخواند و شکی برای او پیش آید، باید به دستور شك رفتار نماید.

«مسألة 1210» اگر انسان شك کند که كثیرالشك شده یا نه، باید به دستور شك

عمل نماید و کثیرالشک تا وقتی یقین نکند که به حال مردم عادی برگشته، نباید به شک خود اعتنا کند.

«مسأله 1211» اگر کسی که زیاد شک می کند، شک کند که رکنی را بجا آورده یا نه و اعتنا نکند، ولی بعد به خاطر آورد که آن را بجا نیاورده، چنانچه مشغول رکن بعد نشده باشد، باید آن را بجا آورد و اگر مشغول رکن بعد شده باشد، نماز او باطل است؛ مثلاً اگر شک کند رکوع کرده یا نه و اعتنا نکند، چنانچه پیش از سجده به خاطر آورد که رکوع نکرده، باید رکوع کند و اگر در سجده به خاطر آورد، نماز او باطل است.

«مسأله 1212» اگر کسی که زیاد شک می کند، شک کند چیزی را که رکن نیست بجا آورده یا نه و اعتنا نکند و بعد به خاطر آورد که آن را بجا نیاورده، چنانچه وارد رکن بعدی نشده باشد، باید آن را بجا آورد و اگر وارد رکن بعدی شده باشد، نماز او صحیح است؛ مثلاً اگر شک کند که حمد خوانده یا نه و اعتنا نکند، چنانچه در قنوت به خاطر آورد که حمد نخوانده، باید بخواند و اگر در رکوع به خاطر آورد، نماز او صحیح است.

5 - شك امام و مأوم

«مسأله 1213» اگر امام جماعت در شماره رکعت های نماز شك کند، مثلاً شك کند که سه رکعت خوانده یا چهار رکعت، چنانچه مأوم یقین یا گمان داشته باشد که چهار رکعت خوانده و به امام بفهماند که چهار رکعت خوانده است، امام باید نماز را تمام کند و خواندن نماز احتیاط لازم نیست و نیز اگر امام یقین یا گمان داشته باشد که چند رکعت خوانده است و مأوم در شماره رکعت های نماز شك کند، نباید به شك خود اعتنا نماید و این حکم در افعال نماز، مثل تعداد سجده ها نیز جاری است.

6 - شك در نماز مستحبی

«مسأله 1214» اگر در شماره رکعت های نماز مستحبی شك کند، چنانچه طرف بیشتر شك نماز را باطل کند، باید بنا را بر کمتر بگذارد؛ مثلاً اگر در نافله صبح شك کند که دو

رکعت خوانده یا سه رکعت، باید بنا بگذارد که دو رکعت خوانده است و اگر طرف بیشتر شك نماز را باطل نکند، مثلاً شك کند که دو رکعت خوانده یا يك رکعت، به هر طرف شك عمل کند نماز او صحیح است، ولی بهتر است بنا را بر کمتر بگذارد.

«مسأله 1215» کم شدن رکن، نماز مستحب را باطل می کند، ولی زیاد شدن رکن آن را باطل نمی کند؛ پس اگر یکی از اعمال نماز مستحب را فراموش کند و هنگامی به خاطر آورد که مشغول رکن بعد از آن شده، باید آن عمل را انجام دهد و دوباره آن رکن را بجا آورد، مثلاً اگر در بین رکوع به خاطر آورد که حمد را نخوانده، باید برگردد و حمد را بخواند و دوباره به رکوع رود.

«مسأله 1216» اگر در یکی از اعمال نافله شك کند، خواه رکن باشد یا غیر رکن، چنانچه وارد جزء بعدی نشده باشد، باید آن را بجا آورد و اگر وارد جزء بعدی شده باشد، نباید به شك خود اعتنا کند.

«مسأله 1217» اگر در نماز مستحبی دو رکعتی گمان به تعداد رکعت ها پیدا کند، باید به آن عمل کند، مگر آن که عمل به گمان موجب بطلان نماز شود که در این صورت گمان حکم شك را دارد، مثلاً اگر گمان او به يك رکعت برود، باید يك رکعت دیگر بخواند و اگر احتمال بدهد که رکعت دوم است، ولی گمان او به رکعت سوم باشد، نماز را در همان رکعت تمام می کند و نمازش صحیح است.

«مسأله 1218» اگر در نماز نافله کاری کند که برای آن در نماز واجب سجده سهو واجب می شود یا يك سجده یا تشهد را فراموش نماید، لازم نیست بعد از نماز سجده سهو یا قضای سجده و تشهد را بجا آورد.

«مسأله 1219» اگر شك کند که نماز مستحبی را خوانده یا نه، چنانچه آن نماز مانند نماز جعفر طیار وقت معینی نداشته باشد، باید بنا بگذارد که آن نماز را نخوانده است و همچنین در مانند نافله یومیّه که وقت معینی دارد، اگر پیش از گذشتن وقت شك کند که آن را بجا آورده یا نه، باید بنا بگذارد که نخوانده است؛ ولی اگر بعد از گذشتن وقت شك کند که خوانده است یا نه، نباید به شك خود اعتنا کند.

«مسألة 1220» اگر به جا آوردن نماز مستحبی به سبب نذر، عهد و مانند آن بر کسی واجب شود، چنانچه در اثنای آن نماز شکی برای نمازگزار پیش بیاید، احکام شك در نماز مستحبی در آن جاری است.

«مسألة 1221» اگر کسی در نماز وتر (که نماز مستحبی يك رکعتی است) شك کند که يك رکعت خوانده یا بیشتر، بنابر احتیاط آن را اعاده نماید.

شك های صحیح

اشاره

«مسألة 1222» در نه صورت اگر در شماره رکعتهای نماز چهار رکعتی شك کند، چنانچه یقین یا گمان به يك طرف شك پیدا کرد، همان طرف را بگیرد و نماز را تمام کند؛ وگرنه به دستورهایی که گفته می شود عمل نماید و آن نه صورت از این قرارند:

اول: آن که بعد از سر برداشتن از سجده دوم، شك کند دو رکعت خوانده یا سه رکعت که باید بنا بگذارد سه رکعت خوانده و يك رکعت دیگر بخواند و نماز را تمام کند و بعد از نماز، بلافاصله نماز احتیاط - به دستوری که بعداً گفته می شود - بخواند و احتیاط واجب این است که این نماز احتیاط را به صورت يك رکعت ایستاده بجا آورد.

دوم: آن که بعد از سر برداشتن از سجده دوم، بین رکعت دوم و چهارم شك کند که باید بنا بگذارد چهار رکعت خوانده و نماز را تمام کند و بعد از نماز، بلافاصله دو رکعت نماز احتیاط ایستاده بخواند.

سوم: آن که بعد از سر برداشتن از سجده دوم، بین رکعت دوم و سوم و چهارم شك کند که باید بنا را بر چهار بگذارد و بعد از نماز، بلافاصله دو رکعت نماز احتیاط ایستاده و بعد دو رکعت نماز احتیاط نشسته بجا آورد.

چهارم: آن که بعد از سر برداشتن از سجده دوم، بین رکعت چهارم و پنجم شك کند که باید بنا را بر چهار بگذارد و نماز را تمام کند و بعد از نماز، دو سجده سهو بجا آورد.

در صورت های اول، دوم، سوم و چهارم، اگر بعد از تمام شدن ذکر و قبل از سر برداشتن از سجده، شك کند، نمازش باطل است، اگرچه احتیاط مستحب این است که به دستور

ذکر شده در هر يك عمل کند و سپس نماز را اعاده نماید.

پنجم: شك بين سه و چهار که در هر جای نماز باشد، باید بنا را بر چهار بگذارد و نماز را تمام کند و بعد از نماز، يك رکعت نماز احتیاط ایستاده یا دو رکعت نشسته بجا آورد، هر چند احتیاط مستحب این است که نماز احتیاط را نشسته بخواند.

ششم: شك بين چهار و پنج در حال ایستاده قبل از رکوع که باید بنشیند و تشهد بخواند و سلام نماز را بدهد و يك رکعت نماز احتیاط ایستاده یا دو رکعت نشسته بجا آورد و سپس بنا بر احتیاط واجب دو سجده سهو نیز بجا آورد.

هفتم: شك بين سه و پنج در حال ایستاده که باید بنشیند و تشهد بخواند و سلام نماز را بگوید و دو رکعت نماز احتیاط ایستاده بجا آورد و سپس بنا بر احتیاط واجب، دو سجده سهو نیز بجا آورد.

هشتم: شك بين سه و چهار و پنج در حال ایستاده که باید بنشیند و تشهد بخواند و بعد از سلام نماز، دو رکعت نماز احتیاط ایستاده و بعد دو رکعت نشسته بجا آورد و سپس بنا بر احتیاط واجب دو سجده سهو نیز بجا آورد.

نهم: شك بين پنج و شش در حال ایستاده که باید بنشیند و تشهد بخواند و سلام نماز را بگوید و دو سجده سهو بجا آورد و سپس بنا بر احتیاط واجب، دو سجده سهو دیگر نیز بجا آورد.

«مسأله 1223» اگر یکی از شکهای صحیح برای انسان پیش آید، بنا بر احتیاط نباید نماز را رها کند و چنانچه نماز را رها کند، معصیت کرده است؛ پس اگر پیش از انجام عملی مثل رو گرداندن از قبله که نماز را باطل می کند نماز را از سر گیرد، نماز دوم او نیز باطل است و اگر بعد از انجام عملی که نماز را باطل می کند مشغول نماز شود، نماز دوم او صحیح است.

«مسأله 1224» اگر یکی از شکهایی که نماز احتیاط برای آنها واجب است، در نماز پیش آید، چنانچه انسان نماز را تمام کند و بدون خواندن نماز احتیاط نماز را از سر بگیرد، معصیت کرده است. پس اگر پیش از انجام عملی که نماز را باطل می کند نماز را از سر بگیرد، نماز دوم او نیز باطل است و اگر بعد از انجام عملی که نماز را باطل

می کند، مشغول نماز شود، نماز دوم او صحیح است.

«مسأله 1225» اگر یکی از شکهای صحیح برای انسان پیش آید، چنانچه پس از اندکی تأمل نتواند در مورد هیچ يك از دو طرف شك تصمیم بگیرد، می تواند فکر کردن را تا کمی بعد نیز ادامه دهد، مثلاً اگر در سجده اول شك کند، می تواند تا بعد از سجده دوم فکر کردن را ادامه دهد.

«مسأله 1226» اگر گمان او ابتدا به يك طرف بیشتر باشد و بعد دو طرف در نظر او مساوی شوند، باید به دستور شك عمل نماید و اگر اول دو طرف در نظر او مساوی باشند و به طرفی که وظیفه اوست بنا بگذارد و بعد گمان او به طرف دیگر تمایل پیدا کند، باید همان طرف را بگیرد و نماز را تمام کند.

«مسأله 1227» اگر بعد از نماز بداند که در بین نماز حالت تردیدی داشته که مثلاً دو رکعت خوانده یا سه رکعت و بنا را بر سه گذاشته، ولی نداند که گمان او به خواندن سه رکعت بوده یا هر دو طرف در نظر او مساوی بوده اند، باید نماز احتیاط را بخواند.

«مسأله 1228» اگر هنگامی که تشهد می خواند یا بعد از ایستادن، شك کند که دو سجده بجا آورده یا نه و در همان هنگام بین رکعت دو و سه یا دو و چهار یا دو و سه و چهار شك کند، به احتیاط واجب باید به دستور آن شك عمل کند و نمازش را نیز دوباره بخواند.

«مسأله 1229» اگر پیش از آن که مشغول تشهد شود شك کند که دو سجده بجا آورده یا نه یا در رکعت هایی که تشهد ندارند، پیش از ایستادن، این شك برای او پیش آید و در همان هنگام شك بین رکعت دو و سه یا دو و چهار یا دو و سه و چهار برای او پیش آید، نمازش باطل است.

«مسأله 1230» اگر هنگامی که ایستاده، بین سه و چهار یا بین سه و چهار و پنج شك کند و به خاطر آورد که دو سجده یا يك سجده از رکعت پیش را بجا نیاورده، نماز او باطل است.

«مسأله 1231» اگر شك او از بین برود و شك دیگری برایش پیش آید، مثلاً اول

شك كند كه دو ركعت خوانده يا سه ركعت و بعد شك كند كه سه ركعت خوانده يا چهار ركعت، بايد به دستور شك دوم عمل نمايد.

«مسألة 1232» اگر بعد از نماز شك كند كه در نماز مثلاً بين دو و چهار شك کرده يا بين سه و چهار، بايد به دستور هر دو عمل كند و نماز او صحيح است.

«مسألة 1233» اگر بعد از نماز بفهمد كه در نماز شکی برای او پیش آمده، ولی نداند از شکهای باطل بوده يا از شکهای صحيح و اگر از شکهای صحيح بوده کدام قسم آن بوده است، لازم نیست به دستورات شك عمل كند، بلکه نماز را دوباره می خواند.

«مسألة 1234» اگر کسی كه نشسته نماز می خواند، شکی برایش حاصل شود كه بايد برای آن، يك ركعت نماز احتیاط ایستاده يا دو ركعت نشسته بخواند، بايد يك ركعت نشسته بجا آورد و اگر شکی برایش حاصل شود كه بايد برای آن دو ركعت نماز احتیاط ایستاده بخواند، بايد دو ركعت نشسته بجا آورد.

«مسألة 1235» اگر کسی كه ایستاده نماز می خواند، هنگام خواندن نماز احتیاط از ایستادن عاجز شود، بايد مثل کسی كه نماز را نشسته می خواند و حكم آن در مسألة پیش گفته شد، نماز احتیاط را بجا آورد.

«مسألة 1236» اگر کسی كه نشسته نماز می خواند، هنگام خواندن نماز احتیاط بتواند بایستد، بايد به وظیفه کسی كه نماز را ایستاده می خواند، عمل كند.

«مسألة 1237» اگر در یکی از محلهایی كه مسافر می تواند نماز را شكسته يا تمام بخواند (و تفصیل آن در مسألة 1390 آمده است) قصد كند كه نماز را شكسته بخواند و پس از سر برداشتن از سجده دوم بين ركعت دوم و سوم شك كند، می تواند بنا را بر ركعت سوم بگذارد و نماز را چهار ركعتی تمام کرده و سپس به دستور شك عمل كند.

نماز احتیاط

«مسألة 1238» کسی كه نماز احتیاط بر او واجب است، بايد بعد از سلام نماز فوراً نیت نماز احتیاط كند و تكبیر بگوید و حمد را بخواند و به ركوع رود و دو سجده نمايد؛

پس اگر يك ركعت نماز احتیاط بر او واجب باشد، باید بعد از دو سجده، تشهد بخواند و سلام دهد و اگر دو ركعت نماز احتیاط بر او واجب باشد، باید بعد از دو سجده، يك ركعت دیگر مثل ركعت اول بجا آورد و بعد تشهد بخواند و سلام دهد.

«مسألة 1239» نماز احتیاط سوره و قنوت ندارد و نباید تیت آن را به زبان آورند و احتیاط واجب آن است که سوره «حمد» و حتی «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» آن را نیز آهسته بخوانند.

«مسألة 1240» اگر پیش از خواندن نماز احتیاط بفهمد نمازی که خوانده درست بوده، لازم نیست نماز احتیاط بخواند و اگر در بین نماز احتیاط بفهمد، لازم نیست آن را تمام نماید.

«مسألة 1241» اگر پیش از خواندن نماز احتیاط بفهمد که ركعت های نماز او کم بوده، چنانچه عملی که نماز را باطل می کند انجام نداده باشد، باید آنچه را از نماز نخوانده بخواند و برای سلام بی جا، احتیاطاً دو سجده سهو بنماید و اگر عملی را که نماز را باطل می کند انجام داده باشد، مثلاً پشت به قبله کرده باشد، باید نماز را دوباره بجا آورد.

«مسألة 1242» اگر بعد از نماز احتیاط بفهمد کسری نماز او به مقدار نماز احتیاط بوده، مثلاً در شك بین سه و چهار، يك ركعت نماز احتیاط بخواند و بعد بفهمد نماز را سه ركعت خوانده، نماز او صحیح است.

«مسألة 1243» اگر بعد از خواندن نماز احتیاط بفهمد کسری نماز کمتر از نماز احتیاط بوده، مثلاً در شك بین دو و چهار دو ركعت نماز احتیاط بخواند و بعد بفهمد نماز را سه ركعت خوانده، باید نماز را دوباره بخواند.

«مسألة 1244» اگر بعد از خواندن نماز احتیاط بفهمد کسری نماز بیشتر از نماز احتیاط بوده، مثلاً در شك بین سه و چهار يك ركعت نماز احتیاط بخواند و بعد بفهمد نماز را دو ركعت خوانده، چنانچه بعد از نماز احتیاط عملی که نماز را باطل می کند انجام داده باشد، مثلاً پشت به قبله کرده باشد، باید نماز را دوباره بخواند و اگر عملی که نماز را باطل می کند انجام نداده باشد، باید بنا بر احتیاط دو ركعت کسری نماز خود را بجا آورد و

پس از انجام دو سجده سهو برای سلام اضافی، نماز را دوباره بخواند.

«مسأله 1245» اگر بین دو و سه و چهار شك کند و بعد از خواندن دو رکعت نماز احتیاط ایستاده، به خاطر آورد که نماز را دو رکعت خوانده، لازم نیست دو رکعت نماز احتیاط نشسته را بخواند.

«مسأله 1246» اگر بین سه و چهار شك کند و هنگامی که يك رکعت نماز احتیاط ایستاده را می خواند، به خاطر آورد که نماز را سه رکعت خوانده، باید آن رکعت را تمام کند و پس از نماز بنابر احتیاط واجب دو سجده سهو بجا آورد و اگر نماز احتیاط را نشسته می خواند، چنانچه هنوز به رکوع رکعت اول وارد نشده، باید نماز احتیاط را رها کند و بایستد و نماز خود را تکمیل کند و پس از نماز، بنابر احتیاط واجب دو سجده سهو بجا آورد و اگر پس از ورود به رکوع رکعت اول متوجه شود، نمازش باطل است.

«مسأله 1247» اگر بین دو و چهار یا بین دو و سه و چهار شك کند و هنگامی که دو رکعت نماز احتیاط ایستاده را می خواند، پیش از رکوع رکعت دوم به خاطر آورد که نماز را سه رکعت خوانده، باید بنشیند و پس از تشهد و سلام، نماز را تمام کند و بنابر احتیاط واجب دو سجده سهو برای سلام بی جا و دو سجده سهو برای قیام اضافی انجام دهد.

«مسأله 1248» اگر بین دو و سه شك کند و هنگامی که يك رکعت نماز احتیاط ایستاده را می خواند بفهمد که نمازش را دو رکعتی یا سه رکعتی تمام کرده، رکعتی را که مشغول خواندن آن است به عنوان تکمیل نماز اصلی قرار داده و نماز را تمام کرده و سپس برای سلام اضافی، بنابر احتیاط واجب دو سجده سهو بجا می آورد.

«مسأله 1249» اگر شك کند نماز احتیاطی را که بر او واجب بوده بجا آورده یا نه، چنانچه وقت نماز گذشته باشد، به شك خود اعتنا نکند و اگر وقت نماز نگذشته باشد، در صورتی که مشغول کار دیگری نشده و از جای نماز برنخاسته و عملی مثل روگرداندن از قبله که نماز را باطل می کند نیز انجام نداده باشد، باید نماز احتیاط را بخواند و اگر مشغول عمل دیگری شده یا عملی که نماز را باطل می کند، بجا آورده یا بین نماز و شك او زیاد فاصله شده باشد، بنا می گذارد که نماز احتیاط را بجا آورده و نماز او صحیح است.

«مسأله 1250» اگر در نماز احتیاط رکنی را زیاد کند یا مثلاً به جای يك رکعت دو رکعت بخواند، نماز احتیاط او باطل است و بنابر احتیاط واجب باید نماز احتیاط را دوباره بخواند و سپس اصل نماز را دوباره بجا آورد.

«مسأله 1251» اگر هنگامی که مشغول نماز احتیاط است، در یکی از اعمال آن شك کند، چنانچه وارد جزء بعدی نشده باشد، باید آن را بجا آورد و اگر وارد جزء بعدی شده باشد، نباید به شك خود اعتنا کند؛ مثلاً اگر شك کند که حمد را خوانده یا نه، چنانچه به رکوع نرفته باشد، باید بخواند و اگر به رکوع رفته باشد، نباید به شك خود اعتنا کند.

«مسأله 1252» اگر در شماره رکعتهای نماز احتیاط شك کند، بنابر احتیاط باید بنا را بر بیشتر بگذارد و سپس اصل نماز را اعاده کند، ولی چنانچه طرف بیشتر شك، نماز احتیاط را باطل کند، اعاده اصل نماز کافی است.

«مسأله 1253» اگر در نماز احتیاط چیزی که رکن نیست سهواً کم یا زیاد شود، چنانچه از مواردی باشد که در اصل نماز موجب سجده سهو می شود، بنابر احتیاط سجده سهو دارد.

«مسأله 1254» اگر بعد از سلام نماز احتیاط شك کند که یکی از اجزاء یا شرایط آن را بجا آورده یا نه، به شك خود اعتنا نکند.

«مسأله 1255» اگر در نماز احتیاط، تشهد یا يك سجده را فراموش کند، بنابر احتیاط واجب باید بعد از سلام آن را قضا نماید.

«مسأله 1256» اگر نماز احتیاط و دو سجده سهو بر او واجب شود، ابتدا باید نماز احتیاط و سپس دو سجده سهو را انجام دهد و چنانچه نماز احتیاط و قضای يك سجده یا قضای تشهد بر او واجب شود، باید اول نماز احتیاط را بجا آورد، مگر این که سجده رکعت آخر و یا تشهد آخر نماز را فراموش کرده باشد که در این صورت بنابر احتیاط واجب باید سجده یا تشهد فراموش شده را به جا آورد و سپس اعمال نماز را که بعد از آنها واقع می شود انجام دهد و پس از آن نماز احتیاط را بخواند.

«مسأله 1257» حکم گمان در رکعتهای نماز حکم یقین است، مثلاً اگر در نماز

چهار رکعتی گمان داشته باشد که نماز را چهار رکعت خوانده، نباید نماز احتیاط بخواند و حکم گمان در اجزای نماز نیز مانند حکم یقین است.

«مسأله 1258» حکم سهو، شك و گمان در نمازهای واجب یومیّه و نمازهای واجب دیگر فرق ندارد، مثلاً اگر در نماز آیات شك کند که يك رکعت خوانده یا دو رکعت، چون شك او در نماز دو رکعتی است، نماز او باطل است.

سجده سهو

اشاره

«مسأله 1259» در سه مورد بعد از سلام نماز، انسان باید به دستوری که بعداً گفته می شود، دو سجده سهو بجا آورد:

اول: آن که در بین نماز، سهواً حرف بزند. دوم: آن که تشهد را فراموش کند. سوم: آن که در نماز چهار رکعتی، بعد از سجده دوم شك کند که چهار رکعت خوانده یا پنج رکعت.

در سه مورد نیز احتیاط واجب آن است که سجده سهو بنماید:

اول: در جایی که نباید سلام نماز را بگوید؛ مثلاً در رکعت اول، سهواً سلام بدهد.

دوم: آن که يك سجده را فراموش کند. سوم: برای ایستادن در جایی که باید بنشیند و نشستن در جایی که باید بایستد.

«مسأله 1260» اگر انسان سهواً یا به گمان این که نمازش تمام شده، حرف بزند، باید دو سجده سهو بجا آورد.

«مسأله 1261» اگر آه بکشد و یا سرفه کند، سجده سهو واجب نیست، ولی اگر مثلاً سهواً «آخ» یا «آه» بگوید، باید سجده سهو نماید.

«مسأله 1262» اگر چیزی را که غلط خوانده دوباره به نحو صحیح بخواند، برای دوباره خواندن آن سجده سهو واجب نیست.

«مسأله 1263» اگر در نماز سهواً مدّتی حرف بزند و تمام آنها يك مرتبه حساب شوند، دو سجده سهو بعد از سلام نماز کافی است.

«مسأله 1264» اگر در جایی که نباید سلام نماز را بگوید، سهواً بگوید: «السَّلَامُ عَلَيْنَا وَ

عَلَى عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ» یا بگوید: «السَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ»، بنابر احتیاط باید دو سجده سهو بجا آورد؛ ولی اگر سهواً مقداری از این دو سلام را بگوید یا بگوید: «السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ»، احتیاط مستحب آن است که دو سجده سهو بجا آورد.

«مسأله 1265» اگر در جایی که نباید سلام دهد، سهواً هر سه سلام را بگوید، دو سجده سهو کافی است.

«مسأله 1266» اگر يك سجده یا تشهد را فراموش کند و پیش از رکوع رکعت بعد به خاطر آورد، باید برگردد و آن را بجا آورد و بنابر احتیاط واجب دو سجده سهو نیز برای ایستادن بی جا انجام دهد.

«مسأله 1267» اگر در رکوع یا بعد از آن به خاطر آورد که يك سجده یا تشهد را از رکعت پیش فراموش کرده، باید بعد از سلام نماز، سجده یا تشهد را قضا نماید و بعد از آن همان گونه که در مسأله 1259 گذشت دو سجده سهو بجا آورد.

«مسأله 1268» بنابر احتیاط واجب باید سجده سهو را پس از نماز فوراً بجا آورد و اگر سجده سهو را بعد از سلام نماز عمداً بجا نیاورد، واجب است هر چه زودتر آن را انجام دهد و چنانچه سهواً بجا نیاورد، هر گاه به خاطر آورد باید فوراً انجام دهد و لازم نیست نماز را دوباره بخواند.

«مسأله 1269» اگر شك داشته باشد که یکی از موارد سجده سهو برای او پیش آمده و سجده سهو بر او واجب شده یا نه، لازم نیست آن را بجا آورد، ولی اگر احتیاطاً آن را بجا آورد اشکال ندارد.

«مسأله 1270» کسی که شك دارد مثلاً دو سجده سهو بر او واجب شده یا چهار سجده، اگر دو سجده بنماید کافی است.

«مسأله 1271» اگر بداند یکی از دو سجده سهو را بجا نیاورده، باید دو سجده سهو بجا آورد و اگر بداند سهواً سه سجده کرده، باید دوباره دو سجده سهو بنماید.

«مسأله 1272» احتیاط مستحب آن است که در غیر موارد گفته شده، هرگاه جزئی از اجزاء نماز کم یا زیاد شود، دو سجده سهو بجا آورد.

«مسأله 1273» دستور سجده سهو این است که بعد از سلام نماز فوراً تیت سجده سهو کند و پیشانی را بر چیزی که سجده بر آن صحیح است بگذارد و بگوید: «بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ» یا «بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ أَللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ» و بهتر است که بگوید: «بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ أَلْسَلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ» و بعد باید بنشیند و دوباره به سجده رود و یکی از ذکرهایی را که گفته شد بگوید و بنشیند و بعد از خواندن تشهد سلام دهد.

«مسأله 1274» بنابر احتیاط واجب آنچه در سجده نماز معتبر است - مانند:

وضوداشتن، پاك بودن بدن و لباس، پوشش بدن، رو به قبله بودن، گذاشتن هفت موضع بدن بر زمین، نهادن پیشانی بر چیزی که سجده بر آن صحیح است و نشستن میان دو سجده - باید در سجده سهو نیز رعایت شود.

«مسأله 1275» هنگامی که پس از سلام نماز قصد سجده سهو می کند، لازم نیست تیت سجده سهو را به زبان جاری کند و تنها توجه به انجام آن کافی است.

قضای سجده و تشهد فراموش شده

اشاره

سجده یا تشهد فراموش شده چند صورت دارد: 1 - از رکعت آخر نباشد. 2 - مربوط به رکعت آخر باشد. 3 - یکی مربوط به رکعت آخر و دیگری مربوط به رکعت دیگر باشد.

صورت اول: سجده یا تشهد فراموش شده از رکعت آخر نباشد

«مسأله 1276» اگر انسان پیش از رکوع سجده و تشهد را که فراموش کرده به خاطر آورد، باید بنشیند و آن را انجام دهد؛ ولی اگر پس از رکوع به خاطر آورد، باید بعد از نماز قضای آن را بجا آورد، و تمام شرایط نماز - مانند پاك بودن بدن و لباس و رو به قبله بودن و شرطهای دیگر - را باید داشته باشد.

«مسأله 1277» اگر سجده را چند مرتبه فراموش کند، مثلاً يك سجده از رکعت

اول و يك سجده از ركعت دوم را فراموش نمايد، بايد بعد از نماز، قضای هر دو را با سجده های سهوی که برای آنها لازم است بجا آورد و لازم نیست در هر يك معین کند که قضای کدام يك از آنهاست.

«مسألة 1278» اگر نداند که سجده را فراموش کرده یا تشهد را، باید هر دو را قضا نماید و هر کدام را اول بجا آورد، اشکال ندارد و باید دو سجده سهو نیز بجا آورد.

صورت دوم: سجده یا تشهد فراموش شده از ركعت آخر باشد

«مسألة 1279» اگر بعد از سلام نماز به خاطر آورد که يك سجده از ركعت آخر یا تشهد ركعت آخر را فراموش کرده است، چنانچه عملی را که سهوی و عمدی آن نماز را باطل می کند - مثل پشت به قبله کردن - انجام نداده باشد و موالات هم به هم نخورده باشد، بنابر احتیاط واجب باید سجده یا تشهد را به قصد این که وظیفه خود را انجام می دهد، بجا آورد و بعد اجزای نماز را تا آخر به قصد رجاء بخواند و سپس سجده سهو را بجا آورد و اگر عملی که نماز را باطل می کند انجام داده باشد و یا موالات به هم نخورده باشد، باید قضای سجده یا تشهد را بجا آورد و بعد سجده سهو را نیز انجام دهد و چنانچه هم يك سجده و هم تشهد ركعت آخر را فراموش کرده باشد نیز حکم همین است.

صورت سوم: یکی از ركعت آخر و دیگری از ركعت دیگر باشد

«مسألة 1280» اگر يك سجده یا تشهد از ركعت آخر و يك سجده یا تشهد از ركعت دیگر را فراموش کند، چنانچه پس از سلام، موالات به هم نخورده باشد و عملی که عمدی و سهوی آن نماز را باطل می کند انجام نداده باشد، احتیاط واجب آن است که اول سجده یا تشهد فراموش شده ركعت آخر را به قصد ما فی الذمه بجا آورد و سپس بقیه اجزای نماز را تا آخر سلام به قصد رجاء انجام دهد و پس از آن سجده یا تشهد فراموش شده ركعت دیگر را بجا آورد و سپس دو سجده سهو برای تشهد فراموش شده و احتیاطاً دو سجده سهو برای سجده فراموش شده انجام دهد و اگر موالات به هم نخورده

باشد و یا عملی که عمدی و سهوی آن نماز را باطل می کند انجام داده باشد، لازم نیست پس از قضای سجده یا تشهد رکعت آخر، اجزای دیگر نماز را بجا آورد، بلکه به جا آوردن قضای آنها کافی است و مراعات ترتیب بین قضای آن و قضای تشهد یا سجده فراموش شده رکعت های قبل لازم نیست.

«مسأله 1281» اگر يك سجده و تشهد را فراموش کند و نداند هر يك از کدام رکعت بوده است، چنانچه احتمال دهد یکی یا هر دو از رکعت آخر باشد، در صورتی که موالات به هم نخورده باشد و عملی که عمدی و سهوی آن نماز را باطل می کند بجا نیاورده باشد، بنابر احتیاط واجب باید يك سجده و تشهد و سلام را به قصد ما فی الذمه بخواند و پس از آن يك سجده و تشهد بجا آورد و مراعات ترتیب بین این سجده و تشهد لازم نیست و سپس دو سجده سهو برای تشهد فراموش شده و احتیاطاً دو سجده سهو برای سجده فراموش شده بجا آورد و چنانچه موالات به هم خورده باشد و یا عملی که عمدی و سهوی آن نماز را باطل می کند بجا آورده باشد، سجده و تشهد فراموش شده را قضا کرده و سجده های سهو را انجام دهد و مراعات ترتیب بین قضای سجده و قضای تشهد لازم نیست.

مسائل مشترك بين سه صورت

«مسأله 1282» اگر نداند که سجده را فراموش کرده یا تشهد را و احتمال دهد که از رکعت آخر باشد، در صورت به هم نخوردن موالات و انجام ندادن عملی که عمدی و سهوی آن نماز را باطل می کند، بنابر احتیاط واجب باید سجده و تشهد و سلام را به قصد ما فی الذمه بجا آورد و سپس دو سجده سهو انجام دهد و اگر بداند که از رکعت آخر نیست، قضای يك سجده و تشهد را بدون لزوم مراعات ترتیب بجا آورد و سپس دو سجده سهو انجام دهد.

«مسأله 1283» اگر بین سلام نماز و قضای سجده یا تشهد، عملی انجام دهد که برای آن سجده سهو واجب می شود، مثلاً سهواً حرف بزند، باید علاوه بر به جا آوردن

قضای سجده یا تشهد فراموش شده و انجام دادن دو سجده سهو برای آن، بنابر احتیاط دو سجده سهو دیگر نیز برای آن عمل بجا آورد.

«مسأله 1284» اگر فراموش کند که قضای سجده یا تشهد بر عهده اوست و بین سلام نماز و قضای سجده یا تشهد عملی - مانند پشت به قبله کردن - انجام دهد که اگر عمداً یا سهواً در نماز اتفاق بیفتد، نماز باطل می شود، باید قضای سجده و تشهد را بجا آورد و پس از بجا آوردن سجده سهو، بنابر احتیاط مستحب نماز را اعاده کند؛ ولی اگر در حالی که به خاطر دارد قضای سجده یا تشهد بر عهده اوست، عمداً عمل فوق را انجام دهد، بنابر احتیاط واجب باید پس از قضای سجده یا تشهد و انجام سجده سهو برای آن، نماز را اعاده کند.

«مسأله 1285» اگر شك داشته باشد که سجده یا تشهد را فراموش کرده یا نه، واجب نیست قضا نماید.

«مسأله 1286» اگر بداند سجده یا تشهد را فراموش کرده و شك کند که پیش از رکوع رکعت بعد یا قبل از سلام آن را بجا آورده یا نه، باید آن را به تفصیلی که گذشت قضا نماید.

«مسأله 1287» اگر بر کسی که باید سجده یا تشهد را قضا نماید، برای عمل دیگری نیز سجده سهو واجب شود، باید بعد از نماز بنابر احتیاط ابتدا سجده یا تشهد فراموش شده را به جا آورد و پس از آن سجده سهو مربوط به سجده یا تشهد فراموش شده و سجده سهو مربوط به آن عمل را انجام دهد.

«مسأله 1288» اگر شك داشته باشد که بعد از نماز قضای سجده یا تشهد فراموش شده را بجا آورده یا نه، چه وقت نماز گذشته باشد و چه نگذشته باشد، باید سجده یا تشهد را قضا نماید.

کم و زیاد کردن اجزاء و شرایط نماز

«مسأله 1289» هرگاه چیزی از واجبات نماز را عمداً کم یا زیاد کند، اگرچه يك حرف آن باشد، نماز باطل است و اگر به واسطه ندانستن مسأله چیزی از اجزاء نماز را کم یا

زیاد کند و در یاد گرفتن مسأله نیز کوتاهی نکرده و آن جزء نیز از ارکان نماز نباشد، نمازش صحیح است، وگرنه نماز باطل است.

«مسأله 1290» اگر در بین نماز بفهمد وضو یا غسل وی باطل بوده یا بدون وضو یا غسل مشغول نماز شده، باید نماز را به هم بزند و دوباره با وضو یا غسل نماز بخواند و اگر بعد از نماز بفهمد، باید دوباره نماز را با وضو یا غسل بجا آورد و اگر وقت گذشته باشد، آن را قضا نماید.

«مسأله 1291» اگر بعد از رسیدن به رکوع به خاطر آورد که دو سجده از رکعت پیش را فراموش کرده، نماز او باطل است و اگر پیش از رسیدن به رکوع به خاطر آورد، باید برگردد و دو سجده را بجا آورد و برخیزد و حمد و سوره یا تسبیحات را بخواند و نماز را تمام کند و بنابر احتیاط واجب برای ایستادن بی جا دو سجده سهو بجا آورد.

«مسأله 1292» اگر پیش از گفتن «السلام عَلَیْنَا» و «السلام عَلَیْكُمْ» به خاطر آورد که دو سجده رکعت آخر را بجا نیاورده، باید دو سجده را بجا آورد و دوباره تشهد بخواند و نماز را سلام دهد و اگر پس از آن به خاطر آورد، چنانچه عملی که عمدی و سهوی آن نماز را باطل می کند انجام نداده باشد و موالات نیز به هم نخورده باشد، باید به همان ترتیب عمل کند و پس از سلام، بنابر احتیاط دو سجده سهو برای سلام اضافی بجا آورد و اگر عملی که عمدی و سهوی آن نماز را باطل می کند، انجام داده باشد و یا موالات به هم خورده باشد، نمازش باطل است.

«مسأله 1293» اگر پیش از سلام نماز به خاطر آورد که یک رکعت یا بیشتر از آخر نماز را نخوانده، باید مقداری را که فراموش کرده بجا آورد.

«مسأله 1294» اگر بعد از سلام نماز به خاطر آورد که یک رکعت یا بیشتر از آخر نماز را نخوانده، چنانچه عملی انجام داده باشد که اگر در نماز عمدی یا سهواً اتفاق بیفتد نماز را باطل می کند، مثلاً پشت به قبله کرده باشد، نمازش باطل است و اگر عملی که عمد و سهو آن نماز را باطل می کند، انجام نداده باشد، باید فوراً مقداری را که فراموش کرده بجا آورد و بنابر احتیاط دو سجده سهو نیز برای زیاد شدن سلام بجا آورد.

«مسأله 1295» اگر بفهمد نماز را پیش از وقت خوانده یا آن را پشت به قبله یا به طرف راست یا چپ قبله بجا آورده، باید دوباره آن را بخواند و اگر وقت گذشته، قضا نماید و اگر با وجود این که می توانسته قبله را جستجو کند، بدون جستجو نماز بخواند و سپس متوجه شود که به جهت قبله نماز نخوانده، نمازش باطل است، حتی اگر انحراف از قبله کمتر از حدّ راست یا چپ باشد.

نماز مسافر

اشاره

مسافر باید در صورت وجود هشت شرط نماز ظهر و عصر و عشاء را شکسته (یعنی دو رکعتی) بجا آورد و روزه او نیز صحیح نیست:

* شرط اول: آن که سفر او کمتر از هشت فرسخ شرعی نباشد.

«مسأله 1296» کسی که مجموع مسافت رفتن و برگشتن او هشت فرسخ است، اگر هیچکدام از رفتن و برگشتن او کمتر از چهار فرسخ (1) نباشد، باید نماز را شکسته بخواند و اگر مجموع مسافت رفتن و برگشتن او هشت فرسخ بوده ولی رفت یا برگشت او کمتر از چهار فرسخ باشد، بنابر احتیاط واجب نماز را باید هم شکسته و هم تمام بخواند.

«مسأله 1297» اگر سفر مختصری از هشت فرسخ کمتر باشد یا انسان نداند که سفر او هشت فرسخ است یا نه، نباید نماز را شکسته بخواند و چنانچه شك کند که سفر او هشت فرسخ است یا نه، در صورتی که تحقیق کردن برای او مشقت داشته باشد، باید نماز را تمام بخواند و اگر مشقت نداشته باشد، بنابر احتیاط واجب باید تحقیق کند و اگر بین مردم معروف باشد که سفر او هشت فرسخ است و برای او یقین یا اطمینان حاصل شود و یا دو عادل بگویند که سفر او هشت فرسخ است، نماز را شکسته بخواند.

«مسأله 1298» اگر يك نفر خبر دهد که سفر انسان هشت فرسخ است، عادل باشد یا نباشد، چنانچه از گفته او اطمینان پیدا کند، در این صورت باید نمازش را شکسته بخواند وگرنه نمازش تمام است.

ص: 241

1- - چهار فرسخ شرعی در حدود 22/5 کیلومتر است.

«مسألة 1299» اگر کسی که یقین دارد سفر او هشت فرسخ است، نماز را شکسته بخواند و بعد بفهمد که هشت فرسخ نبوده، باید آن نماز را چهار رکعتی بجا آورد و اگر وقت گذشته، قضا نماید.

«مسألة 1300» کسی که یقین دارد سفرش هشت فرسخ نیست یا شك دارد که هشت فرسخ است یا نه، چنانچه در بین راه بفهمد که سفر او هشت فرسخ بوده، اگر چه کمی از راه باقی باشد، باید نماز را شکسته بخواند و اگر بعد از تمام خواندن نماز بفهمد سفرش هشت فرسخ بوده، باید نماز را دوباره شکسته اعاده نماید، ولی در صورتی که بعد از وقت متوجه شود، لازم نیست نماز را قضا نماید.

«مسألة 1301» اگر بین دو محلی که فاصله آنها کمتر از چهار فرسخ است، چند مرتبه رفت و آمد کند، اگر چه رفت و آمد او روی هم رفته هشت فرسخ شود، باید نماز را تمام بخواند.

«مسألة 1302» اگر محلی دوراه داشته باشد که يك راه آن کمتر از هشت فرسخ و راه دیگر آن هشت فرسخ یا بیشتر باشد، چنانچه انسان از راهی که هشت فرسخ است به آنجا برود، باید نماز را شکسته بخواند و اگر از راهی که هشت فرسخ نیست برود، باید تمام بخواند.

«مسألة 1303» مبدأ محاسبه هشت فرسخ، آخرین ساختمانهای شهر است و فرقی در این جهت بین بلاد صغیره و کبیره (شهرهای کوچک و بزرگ) نیست، مگر آن که محله های يك شهر بزرگ به گونه ای از یکدیگر دور و جدا باشند که عرفاً چند محل حساب شوند، به گونه ای که اگر شخصی از يك محله به محله دیگر برود، بگویند:

«مسافرت کرده است» که در این صورت مبدأ محاسبه هشت فرسخ از آخر محله ای است که وطن او محسوب می شود.

* شرط دوم: آن که از اول مسافرت قصد هشت فرسخ را داشته باشد؛ پس اگر به جایی که کمتر از هشت فرسخ است مسافرت کند و بعد از رسیدن به آنجا قصد کند به جایی برود که با مقداری که آمده هشت فرسخ شود، چون از اول قصد هشت فرسخ را

نداشته، باید نماز را تمام بخواند، ولی اگر بخواید از آنجا هشت فرسخ برود یا حداقل چهار فرسخ برود و چهار فرسخ برگردد، باید نماز را شکسته بخواند.

«مسألة 1304» کسی که نمی‌داند سفرش چند فرسخ است، مثلاً برای پیدا کردن گمشده‌ای مسافرت می‌کند و نمی‌داند که چه مقدار باید برود تا آن را پیدا کند، باید نماز را تمام بخواند، ولی در برگشتن چنانچه تا وطن خود یا جایی که می‌خواهد ده روز در آنجا بماند هشت فرسخ یا بیشتر فاصله باشد، باید نماز را شکسته بخواند و نیز اگر در بین رفتن قصد کند که از آنجا هشت فرسخ برود یا حداقل چهار فرسخ برود و چهار فرسخ برگردد، باید نماز را شکسته بخواند.

«مسألة 1305» مسافر در صورتی باید نماز را شکسته بخواند که تصمیم داشته باشد هشت فرسخ برود، پس کسی که از شهر بیرون می‌رود و مثلاً قصد او این است که اگر رفیق پیدا کند سفر هشت فرسخی برود، چنانچه اطمینان داشته باشد که رفیق پیدا می‌کند، باید نماز را شکسته بخواند و اگر اطمینان نداشته باشد، باید تمام بخواند.

«مسألة 1306» کسی که قصد هشت فرسخ دارد، اگر چه در هر روز مقدار کمی راه برود، وقتی به جایی برسد که دیوارهای شهر را نبیند و اذان آن را نشنود، باید نماز را شکسته بخواند؛ ولی اگر در هر روز مقدار خیلی کمی راه برود که نگویند مسافر است، باید نماز خود را تمام بخواند و احتیاط مستحب آن است که هم شکسته و هم تمام بخواند.

«مسألة 1307» کسی که در سفر به اختیار دیگری است، مانند خدمتگزاری که با کارفرمای خود مسافرت می‌کند، چنانچه بداند سفر او هشت فرسخ است، باید نماز را شکسته بخواند و اگر نداند، باید نماز خود را تمام بخواند.

«مسألة 1308» کسی که در سفر به اختیار دیگری است، اگر بداند یا گمان داشته باشد که پیش از رسیدن به چهار فرسخ از او جدا می‌شود و سفر نمی‌کند، باید نماز را تمام بخواند.

«مسألة 1309» کسی که در سفر به اختیار دیگری است، اگر شك داشته باشد که پیش از رسیدن به چهار فرسخ از او جدا می‌شود یا نه، باید نماز را تمام بخواند، بلکه اگر

احتمال جدایی نیز بدهد، حکم همین است؛ ولی اگر شك او از این جهت باشد که احتمال دهد مانعی برای سفر او پیش آید، چنانچه احتمال او در نظر مردم بجا نباشد، باید نماز خود را شکسته بخواند.

* شرط سوم: آن که در بین راه از قصد خود برنگردد؛ پس اگر پیش از رسیدن به چهار فرسخ از قصد خود برگردد یا مردّد شود، باید نماز را تمام بخواند.

«مسأله 1310» اگر بعد از رسیدن به چهار فرسخ از مسافرت منصرف شود، چنانچه تصمیم داشته باشد که همانجا بماند یا بعد از ده روز برگردد یا در برگشتن و ماندن مردّد باشد، باید نماز را تمام بخواند.

«مسأله 1311» اگر بعد از رسیدن به چهار فرسخ از مسافرت منصرف شود و تصمیم داشته باشد که پیش از ده روز برگردد و مسیر بازگشت او نیز کمتر از چهار فرسخ نباشد، باید نماز را شکسته بخواند.

«مسأله 1312» اگر برای رفتن به محلی حرکت کند و بعد از رفتن مقداری از راه بخواهد جای دیگری برود، چنانچه از محلّ اولی که حرکت کرده تا جایی که اکنون می خواهد برود به اندازه مسافت شرعی باشد، باید نماز را شکسته بخواند.

«مسأله 1313» اگر پیش از آن که به هشت فرسخ برسد، مردّد شود که بقیّه راه را برود یا نه و هنگامی که مردّد است، راه نرود و بعد تصمیم بگیرد که بقیّه راه را برود، باید تا آخر مسافرت نماز را شکسته بخواند.

«مسأله 1314» اگر پیش از آن که به هشت فرسخ برسد، مردّد شود که بقیّه راه را برود یا نه و هنگامی که مردّد است، مقداری راه برود و بعد تصمیم بگیرد که هشت فرسخ دیگر برود یا حداقل چهار فرسخ برود و چهار فرسخ برگردد، تا آخر مسافرت باید نماز را شکسته بخواند.

«مسأله 1315» اگر پیش از آن که به هشت فرسخ برسد، مردّد شود که بقیّه راه را برود یا نه و هنگامی که مردّد است، مقداری راه برود و بعد تصمیم بگیرد که بقیّه راه را برود، چنانچه بقیّه سفر او به اندازه مسافت شرعی نباشد، باید نماز را تمام بخواند، ولی

اگر مجموع مسافتی که پیش از مردّد شدن و بعد از تصمیم دوباره می رود، هشت فرسخ باشند، بنا بر احتیاط واجب باید نماز را هم شکسته و هم تمام بخواند.

«مسأله 1316» اگر پیش از آن که از قصد خود برگردد، نماز شکسته خوانده باشد، احتیاط واجب آن است که دوباره آن را تمام بخواند و اگر وقت گذشته، آن را به صورت تمام قضا کند.

* شرط چهارم: آن که نخواهد پیش از رسیدن به هشت فرسخ از وطن خود بگذرد یا ده روز یا بیشتر در جایی بماند؛ پس کسی که می خواهد پیش از رسیدن به هشت فرسخ از وطن خود بگذرد یا ده روز در محلی بماند، باید نماز را تمام بخواند.

«مسأله 1317» کسی که نمی داند پیش از رسیدن به هشت فرسخ از وطن خود می گذرد یا ده روز در محلی می ماند یا نه، باید نماز را تمام بخواند.

«مسأله 1318» کسی که می خواهد پیش از رسیدن به هشت فرسخ از وطن خود بگذرد یا ده روز در محلی بماند و نیز کسی که مردّد است که از وطن خود بگذرد یا ده روز در محلی بماند، اگر از ماندن ده روز یا گذشتن از وطن منصرف شود، باز هم باید نماز را تمام بخواند، مگر این که بقیّه راه هشت فرسخ باشد یا بخواند از آن محل حداقل چهار فرسخ برود و چهار فرسخ برگردد که در این صورت باید نماز را شکسته بخواند.

* شرط پنجم: آن که برای کار حرامی سفر نکند، پس اگر برای کار حرامی - مانند دزدی - سفر کند، باید نماز را تمام بخواند و همچنین اگر خود سفر حرام باشد، مثل آن که سفر برای او ضرر داشته باشد یا زن بدون اجازه شوهر به سفری برود که بر او واجب نباشد و منافات با وظایف همسری او داشته باشد، باید نماز را تمام بخواند، ولی اگر مثل سفر حجّ واجب باشد، باید نماز را شکسته بخواند، هر چند بدون اجازه شوهر رفته باشد.

«مسأله 1319» سفری که واجب نباشد و موجب اذیت پدر و مادر باشد، حرام است و انسان باید در آن سفر، نماز را تمام بخواند و روزه اش نیز صحیح است.

«مسأله 1320» کسی که سفر او حرام نیست و برای کار حرام نیز سفر نمی کند، اگر چه در سفر معصیتی انجام دهد، مثلاً غیبت کند یا دزدی کند، باید نماز را

«مسأله 1321» اگر مخصوصاً برای آن که کار واجبی را ترك کند مسافرت نماید، نمازش تمام است؛ مثلاً کسی که بدهکار است، اگر بتواند بدهی خود را بدهد و طلبکار نیز آن را مطالبه کند، چنانچه در سفر نتواند بدهی خود را بدهد و مخصوصاً برای فرار از دادن قرض مسافرت نماید، باید نماز را تمام بخواند، ولی اگر مسافرت او برای ترك واجب نباشد، اما در مسافرت یکی از واجبات را ترك کند، باید نماز را شکسته بخواند و احتیاط مستحب آن است که هم شکسته و هم تمام بخواند.

«مسأله 1322» اگر سفر او سفر حرام نباشد ولی حیوان سواری یا مرکب دیگری که سوار آن است غصبی باشد، نمازش شکسته است و چنانچه در زمین غصبی مسافرت کند، بنابر احتیاط واجب باید نماز را هم شکسته و هم تمام بخواند.

«مسأله 1323» اگر کسی که با ظالم مسافرت می کند، ناچار به مسافرت با او نباشد و مسافرت او کمک به ظالم باشد یا موجب تقویت و سلطه او شود، باید نماز را تمام بخواند، ولی اگر ناچار باشد یا مثلاً برای نجات دادن مظلومی با او مسافرت کند، نمازش شکسته است.

«مسأله 1324» اگر به قصد تفریح و گردش مسافرت کند، حرام نیست و باید نماز را شکسته بخواند.

«مسأله 1325» اگر برای لهو و خوش گذرانی به شکار رود، نمازش تمام است و چنانچه برای تهیه معاش یا برای کسب و زیاد کردن مال به شکار برود، نمازش شکسته است، هرچند احتیاط مستحب آن است که اگر شکار برای کسب و زیاد کردن مال باشد، نماز را هم شکسته و هم تمام بخواند، ولی نباید روزه بگیرد.

«مسأله 1326» اگر کسی که برای معصیت سفر کرده، هنگامی که از سفر برمی گردد توبه کرده باشد، باید نماز را شکسته بخواند و اگر توبه نکرده باشد، باید تمام بخواند و احتیاط مستحب آن است که هم شکسته و هم تمام بخواند.

«مسأله 1327» اگر کسی که سفر او سفر معصیت است، در بین راه از قصد معصیت

برگردد، چنانچه بقیه راه به اندازه مسافت شرعی باشد، باید نماز را شکسته بخواند، وگرنه باید آن را تمام بخواند.

«مسأله 1328» اگر کسی که برای معصیت سفر نکرده، در بین راه قصد کند که بقیه راه را برای معصیت برود، باید نماز را تمام بخواند و نمازهایی که شکسته خوانده را بنابر احتیاط واجب باید دوباره تمام بخواند و اگر وقت آنها گذشته، به صورت تمام آنها را قضا نماید.

* شرط ششم: آن که مانند صحرانشین هایی نباشد که در بیابان ها گردش می کنند و هر جا آب و خوراک برای خود و حیواناتشان پیدا شود، می مانند و بعد از چندی به جای دیگر می روند، چون صحرانشین ها در این مسافت ها باید نماز را تمام بخوانند.

«مسأله 1329» اگر یکی از صحرانشین ها برای پیدا کردن منزل و چراگاه برای حیوانات خود سفر کند، چنانچه سفر او به اندازه مسافت شرعی باشد، احتیاط واجب آن است که نماز را هم شکسته و هم تمام بخواند.

«مسأله 1330» اگر صحرانشین برای زیارت یا حج یا تجارت و مانند اینها از خانه و زندگی خود جدا شده و مسافرت کند، باید نماز را شکسته بخواند.

* شرط هفتم: آن که شغل او مسافرت نباشد، بنابر این شتردار و راننده و چوبدار و کشتیبان و مانند اینها، اگر چه برای بردن اثاثیه منزل خود مسافرت کنند، در غیر سفر اول باید نماز را تمام بخوانند.

«مسأله 1331» بازرگانان و پیشه وران سیار، فرماندهان نیروهای نظامی و انتظامی یا معلّمانی که محل کار آنها ثابت نیست، مأموران گشت مانند سیم بانان و راه بانان، مهمانداران هواپیما و قطار و کشتی و نیز کسانی که محل کار آنها در چند شهر است و همواره در بین آن شهرها رفت و آمد می کنند، باید نماز خود را تمام خوانده و روزه بگیرند، بلکه همه افرادی که بیشتر اوقات در حال سفر هستند و تعداد روزهایی که در وطن هستند، کمتر از تعداد روزهایی است که در حال سفر هستند، باید نماز خود را در حال سفر تمام بخوانند و روزه نیز بگیرند و همچنین کسانی که در هر سه روز حداقل يك بار و یا هر شش

روز دو بار و یا در هر نه روز سه بار و مانند آن مسافرت می کنند، باید در سفر نماز را کامل بخوانند و روزه نیز بگیرند. بنابر این اساتید و یا دانشجویانی که محل تدریس یا تحصیل آنها به اندازه مسافت شرعی از وطنشان فاصله دارد، چنانچه در هر سه روز يك بار یا هر شش روز دو بار و مانند آن از وطن خود به محل تدریس یا تحصیل خود بروند و یا این که بیشتر روزهای هفته را در محل تحصیل یا تدریس باشند، باید در سفری که برای تحصیل یا تدریس به آن شهر انجام می دهند، نمازشان را تمام بخوانند و روزه نیز بگیرند.

«مسأله 1332» نماز چوپان ها - چه محلّ مخصوصی را برای چرانیدن گوسفندان انتخاب کرده باشند و چه نکرده باشند - تمام است.

«مسأله 1333» مهمانداران هواپیما، قطار یا کشتی که نوعاً در مسافرتند و نیز سایر کسانی که شغل آنان مسافرت است، چنانچه ده روز را در يك مکان با قصد اقامت بمانند و پس از آن دوباره مسافرت کنند، در سفر اول پس از ده روز، باید نماز خود را شکسته بخوانند، ولی در بقیه سفرها نماز آنان تمام است و اگر بدون قصد اقامت ده روز بمانند، چنانچه در وطن خود بمانند، حکم همین است و اگر در محل دیگری مانده باشند، بنابر احتیاط واجب در سفر اول نماز را هم شکسته و هم تمام بخوانند.

«مسأله 1334» منظور از سفر اول، سفری است که پس از ده روز اقامت در وطن و یا محلّی که قصد ماندن ده روز در آن را کرده، آغاز می شود و با بازگشت به وطن پایان می یابد. البته چنانچه سفر اول طولانی شود، باید در آن سفر نیز نماز را شکسته بخواند.

«مسأله 1335» اگر کسی که شغل او مسافرت است، شك کند که در وطن خود یا جای دیگر ده روز مانده یا نه، باید نماز را تمام بخواند.

«مسأله 1336» کسی که در هر هفته معمولاً چند روز در وطن خود مشغول به کار است و چند روز هم در خارج از شهر مشغول رانندگی است و حداقل به مقدار مسافت شرعی سفر می کند، چنانچه بیشتر روزهای هفته را در خارج از شهر و مشغول رانندگی باشد، نماز او تمام و روزه بر او واجب می باشد.

«مسأله 1337» اگر راننده ای که در مسیر معینی سفر می کند، اتفاقاً مسیر خود را

برای کارش تغییر دهد - اگر چه يك مرتبه هم باشد - نمازش در آن مسیر تمام است.

«مسألة 1338» اگر کسی که شغل او مسافرت است، برای کار دیگری مثل زیارت یا حجّ مسافرت کند، باید نماز را شکسته بخواند؛ ولی اگر مثلاً راننده ای اتومبیل خود را برای زیارت کرایه بدهد و در ضمن خودش نیز زیارت کند، باید نماز را تمام بخواند.

«مسألة 1339» حمله دار - یعنی کسی که برای رساندن حاجیها به مکه مسافرت می کند - چنانچه در بیشتر ایام سال مشغول این کار باشد، باید نماز را تمام بخواند، ولی اگر فقط در ایام حجّ یا در ایام مخصوصی از سال به این کار مبادرت ورزد، باید نماز را در سفر شکسته بخواند.

«مسألة 1340» کسی که مثلاً فقط در تابستان یا زمستان شغل او مسافرت است، مثل راننده ای که فقط در تابستان یا زمستان اتومبیل خود را کرایه می دهد، باید در سفری که شغل او می باشد، نماز را تمام بخواند و احتیاط مستحب آن است که هم شکسته و هم تمام بخواند.

«مسألة 1341» راننده و دوره گردی که در دو سه فرسخی شهر رفت و آمد می کنند، چنانچه اتفاقاً سفر هشت فرسخی بروند، باید نماز را شکسته بخوانند.

«مسألة 1342» کسی که در شهرها سیاحت می کند و برای خود وطنی اختیار نکرده، باید نماز را تمام بخواند.

«مسألة 1343» کسی که شغل او مسافرت نیست، اگر مثلاً در شهر یا در روستا جنسی داشته باشد که برای حمل و نقل آن مسافرت های پی در پی بکند، باید نماز را شکسته بخواند.

«مسألة 1344» کسی که از وطن خود صرف نظر کرده و می خواهد وطن دیگری برای خود اختیار کند، اگر شغل او مسافرت نباشد، باید در مسافرت نماز را شکسته بخواند؛ ولی چنانچه قصد او این باشد که وطنی برای خود اختیار نکند و یا این که مردّد باشد که وطن اختیار کند یا نه، باید نماز را تمام بخواند.

«مسألة 1345» کسی که دو وطن دارد، نمازش در هر دو وطن تمام است و

روزه اش را نیز در آن دو وطن باید بگیرد و چنانچه در هر سه روز يك بار یا در هر شش روز دو بار و یا به همین ترتیب در بین آن دو وطن به خاطر شغل خود رفت و آمد کند، در بین راه نیز نمازش تمام و روزه اش صحیح است.

* شرط هشتم: آن که به حدّ تَرخُّص برسد، یعنی از وطن خود به قدری دور شود که در هوای صاف و بدون گرد و غبار، دیوار شهر را نبیند و صدای اذان آن را هم نشود و لازم نیست به قدری دور شود که مناره ها و گنبدها را نبیند یا دیوارها هیچ پیدا نباشند، بلکه همین اندازه که دیوارها کاملاً معلوم نباشند، کافی است.

«مسأله 1346» اگر کسی که به سفر می رود، به جایی برسد که اذان را نشنود ولی دیوار شهر را ببیند یا دیوار را نبیند ولی صدای اذان را بشنود، چنانچه بخواهد در آنجا نماز بخواند، بنابر احتیاط واجب باید هم شکسته و هم تمام بخواند.

«مسأله 1347» مسافری که به وطن خود برمی گردد، وقتی دیوار وطن خود را ببیند و صدای اذان آن را بشنود، باید نماز را تمام بخواند

«مسأله 1348» هرگاه شهر در مکان بلندی باشد که از دور دیده شود یا به قدری گود باشد که اگر انسان کمی دور شود، دیوار آن را نبیند، کسی که از آن شهر مسافرت می کند، وقتی به اندازه ای دور شود که اگر آن شهر در زمین هموار بود دیوارش از آنجا دیده نمی شد، باید نماز خود را شکسته بخواند و نیز اگر پستی و بلندی خانه ها بیشتر از معمول باشد، باید ملاحظه معمول را بنماید.

«مسأله 1349» اگر از محلی مسافرت کند که خانه و دیوار ندارد، وقتی به جایی برسد که اگر آن محل دیوار داشت از آنجا دیده نمی شد، باید نماز را شکسته بخواند.

«مسأله 1350» اگر به قدری از محل دور شود که نداند صدایی که می شنود صدای اذان است یا صدای دیگری، باید نماز را شکسته بخواند؛ ولی اگر بفهمد اذان می گویند و کلمات آن را تشخیص ندهد، باید تمام بخواند.

«مسأله 1351» اگر به قدری از محل دور شود که اذان خانه ها را نشنود، ولی اذان شهر را که معمولاً در جای بلندی می گویند بشنود، باید نماز را تمام بخواند.

«مسأله 1352» اگر به جایی برسد که اذان شهر را که معمولاً در جای بلندی می‌گویند نشنود ولی اذانی را که در جای خیلی بلند می‌گویند بشنود، باید نماز را شکسته بخواند.

«مسأله 1353» اگر چشم یا گوش او یا صدای اذان غیر معمولی باشد، در محلی باید نماز را شکسته بخواند که چشم متوسط دیوار خانه‌ها را نبیند و گوش متوسط صدای اذان معمولی را نشنود.

«مسأله 1354» اگر بخواهد در جایی نماز بخواند که شك دارد به حدّ ترخص رسیده یا نه، باید نماز را تمام بخواند و هنگام برگشتن اگر شك کند که به حدّ ترخص رسیده یا نه، باید شکسته بخواند؛ ولی اگر هم به هنگام رفتن و هم به هنگام بازگشتن بخواند در جایی که شك دارد به حدّ ترخص هست یا نه، نماز چهار رکعتی بخواند، یا باید در آن جا نماز نخواند و یا این که در آن محل، نماز را هم شکسته و هم تمام بخواند.

«مسأله 1355» حکم حدّ ترخص مخصوص وطن است و در مورد محلی که با قصد ده روز در آنجا اقامت کرده و یا بدون قصد، سی روز در حال تردید در آنجا مانده است، حکم حدّ ترخص جاری نیست؛ بنابراین کسی که به قصد مسافرت از محل اقامت خود و یا محلی که سی روز بدون قصد اقامت در آنجا مانده است خارج شود، به محض خارج شدن باید نماز را شکسته بخواند و در حال رفتن به محلی که قصد اقامت ده روز در آنجا را دارد، تا قبل از رسیدن به آن محل، باید نماز را شکسته بخواند.

چیزهایی که سفر را قطع می‌کنند

1 - رسیدن به وطن

«مسأله 1356» مسافری که در سفر از وطن خود عبور می‌کند، وقتی به جایی برسد که دیوار وطن خود را ببیند و صدای اذان آن را بشنود، باید نماز را تمام بخواند.

«مسأله 1357» اگر مسافری در بین سفر به وطن خود برسد، باید تا وقتی که در آنجاست نماز را تمام بخواند؛ ولی اگر بخواند از آنجا هشت فرسخ برود یا چهار فرسخ برود و چهار فرسخ برگردد، وقتی به جایی برسد که دیوار وطن را نبیند و صدای اذان آن

را نشنود، باید نماز را شکسته بخواند.

«مسأله 1358» محلی که انسان آن را برای اقامت و زندگی خود اختیار کرده، وطن اوست، چه در آنجا به دنیا آمده و وطن پدر و مادر او باشد و چه خود آنجا را برای زندگی اختیار کرده باشد، چه در آنجا ملك شخصی داشته یا نداشته باشد و لازم نیست قصد اقامت دائمی در محل داشته باشد، بلکه چنانچه عرفاً محلی را مقر و محل زندگی او بدانند و در آنجا مسافر محسوب نشود، آن محل برای او حکم وطن را دارد.

«مسأله 1359» کسی که می خواهد جایی را به عنوان وطن انتخاب کند و در آن جا زندگی کند، وقتی می تواند نماز خود را در آن جا تمام بخواند که به اندازه ای در آن جا بماند که دیگر در آن جا مسافر محسوب نشود و اگر بخواهد پیش از گذشتن این مدت در آن جا نمازش را تمام بخواند، باید قصد اقامت ده روز نماید.

«مسأله 1360» اگر شخصی در يك محل ملكی داشته باشد، چنانچه آن جا را محلّ زندگی خود قرار نداده باشد و عرفاً در آن محل مسافر محسوب شود، باید نماز خود را در آن جا شکسته بخواند.

«مسأله 1361» زن در توطن (انتخاب وطن) به طور مطلق تابعیت شوهر را ندارد، بلکه در صورتی که زن و شوهر بنا داشته باشند با هم زندگی کنند، محلی که زن به همراه شوهرش در آن زندگی می کند برای وی وطن محسوب می شود، ولی اگر از روی نافرمانی و نشوز یا با توافق شوهر نخواهد در وطن شوهر زندگی کند، هر جا را که برای خود وطن قرار دهد، وطن او می باشد؛ همچنین «اولاد» در صورتی که بالغ و رشید باشند - یعنی خودشان اهل درك و تشخیص باشند - می توانند در انتخاب وطن و محلّ زندگی مستقل بوده و از تابعیت پدر و مادر خارج شوند.

«مسأله 1362» محل تولّد انسان در صورتی که قبلاً در آنجا سکونت و اقامت نداشته و در حال حاضر نیز ساکن آنجا نباشد، حکم وطن را ندارد و چنانچه قبلاً در آن جا ساکن بوده ولی در حال حاضر ساکن آن جا نباشد و عملاً از آن جا اعراض کرده باشد نیز وطن وی محسوب نمی شود.

«مسألة 1363» دانشجویانی که برای تحصیل در شهری غیر از وطن خود قصد دارند مدت زیادی بمانند و همچنین اساتید دانشگاه ها، معلمان، طلاب، کارکنان دولت و مانند آنها که قصد دارند جهت کار خود مدت زیادی در محلی غیر از وطن خود اقامت کنند، اگر مدتی از اقامت آنها در آن محل بگذرد که دیگر عرفاً در آنجا مسافر محسوب نشوند، آن محل برای آنها حکم وطن را پیدا می کند. بنابر این پس از گذشت مدت مذکور، چنانچه از آنجا به سفر بروند، پس از بازگشت لازم نیست برای تمام خواندن نماز و روزه گرفتن، قصد اقامت ده روز کنند.

«مسألة 1364» افرادی که در مسأله قبل ذکر شدند، در مدتی که شك دارند در آن محل عرفاً به آنها مسافر می گویند یا نه، چنانچه قصد اقامت ده روز در آن محل نداشته باشند و بین وطن خود و آن محل نیز رفت و آمد دائمی - با شرایطی که در مسأله 1331 گفته شد - نداشته باشند، باید بنابر احتیاط واجب نماز را هم شکسته و هم تمام بخوانند.

«مسألة 1365» «اعراض از وطن» به معنای انصراف از سکونت در آنجاست و تنها به قصد و نیت حاصل نمی شود، بلکه باید عملاً به گونه ای اعراض کرده باشد که محل سکونت فعلی او حساب نشود.

«مسألة 1366» اگر کسی در دو محل زندگی کند و مثلاً شش ماه در شهری و شش ماه در شهر دیگری بماند، هر دو وطن او می باشند و اگر بیشتر از دو محل را برای زندگی خود اختیار کرده باشد، در صورتی که در هیچ کدام مسافر محسوب نشود، باید در همه محل ها نماز را تمام بخواند.

«مسألة 1367» اگر به جایی برسد که وطن او بوده و از آنجا اعراض کرده، نباید نماز را تمام بخواند، اگرچه وطن دیگری نیز برای خود اختیار نکرده باشد.

2 - ده روز اقامت

«مسألة 1368» مسافری که قصد دارد ده روز پشت سر هم در محلی بماند یا می داند که بدون اختیار ده روز در محلی می ماند، باید در آن محل نماز را تمام بخواند.

«مسأله 1369» مسافری که می خواهد ده روز در محلی بماند، لازم نیست قصد ماندن شب اول یا شب یازدهم را داشته باشد و همین که قصد کند از اذان صبح روز اول تا غروب روز دهم بماند، باید نماز را تمام بخواند و همچنین اگر مثلاً قصد او این باشد که از ظهر روز اول تا ظهر روز یازدهم بماند، باید نماز را تمام بخواند.

«مسأله 1370» مسافری که می خواهد ده روز در محلی بماند، در صورتی باید نماز را تمام بخواند که بخواند تمام ده روز را در يك جا بماند؛ پس اگر بخواند مثلاً ده روز در نجف و کوفه یا در تهران و ری بماند، باید نماز را شکسته بخواند.

«مسأله 1371» در وحدت یا تعدد محل، نظر عرف تعیین کننده است؛ پس اگر در يك شهر قصد ده روز کند، رفت و آمد او به محله های آن شهر مانعی ندارد، هر چند آن شهر بزرگ باشد، مگر آن که محله های آن شهر به گونه ای از یکدیگر دور و جدا باشند که چند محل حساب شوند و شخصی را که از يك محله به محله دیگر رفته، مسافر حساب کنند.

«مسأله 1372» اگر مسافری که می خواهد ده روز در محلی بماند، از اول قصد داشته باشد که در بین ده روز به اطراف آن محل برود، چنانچه جایی که می خواهد برود جزء اطراف محل اقامت یا از بستان ها و مزارع و باغات اطراف آن باشد به گونه ای که رفتن به آنجا منافی با صدق اقامت در بلد نباشد، باید در تمام ده روز نماز را تمام بخواند و اگر بخواند تا کمتر از چهار فرسخ برود، چنانچه در نیت او باشد که در بین ده روز فقط يك مرتبه برود و رفتن و برگشتن بیش از دو ساعت زمان نبرد، ضرری به قصد اقامت او نمی زند.

«مسأله 1373» مسافری که تصمیم ندارد ده روز در جایی بماند، مثلاً قصد او این است که اگر رفیقش بیاید یا منزل خوبی پیدا کند ده روز بماند، باید نماز را شکسته بخواند.

«مسأله 1374» کسی که تصمیم دارد ده روز در محلی بماند، اگر احتمال بدهد که برای ماندن او مانعی پیش آید، در صورتی که مردم به احتمال او اعتنایی نکنند، باید نماز را تمام بخواند.

«مسأله 1375» اگر مسافر بداند که مثلاً ده روز یا بیشتر به آخر ماه مانده و قصد کند که تا آخر ماه در جایی بماند، باید نماز را تمام بخواند؛ ولی اگر نداند تا آخر ماه چند روز

مانده و قصد کند که تا آخر ماه بماند، باید نماز را شکسته بخواند.

«مسأله 1376» اگر مسافر قصد کند ده روز در محلی بماند، چنانچه پیش از خواندن يك نماز چهار رکعتی از ماندن منصرف شود یا مردّد شود که در آنجا بماند یا به جای دیگری برود، باید نماز را شکسته بخواند و اگر بعد از خواندن يك نماز چهار رکعتی از ماندن منصرف یا مردّد شود، تا وقتی در آنجاست باید نماز را تمام بخواند و روزه نیز بگیرد.

«مسأله 1377» مسافری که قصد کرده ده روز در محلی بماند، اگر روزه بگیرد و بعد از ظهر از ماندن در آنجا منصرف شود، چنانچه يك نماز چهار رکعتی اداء خوانده باشد، روزه او صحیح است و تا وقتی در آنجاست باید نمازهای خود را تمام بخواند و اگر يك نماز چهار رکعتی نخوانده باشد نیز روزه آن روز او صحیح است، اما نمازهای خود را باید شکسته بخواند و روزهای بعد نیز نمی تواند روزه بگیرد.

«مسأله 1378» اگر مسافری که قصد کرده ده روز در محلی بماند، از ماندن منصرف شود و شك کند پیش از آن که از قصد ماندن منصرف شود، يك نماز چهار رکعتی خوانده یا نه، باید نمازهای خود را شکسته بخواند.

«مسأله 1379» اگر مسافر به نیت این که نماز را شکسته بخواند، مشغول نماز شود و در بین نماز تصمیم بگیرد که ده روز یا بیشتر بماند، باید نماز را چهار رکعتی تمام نماید.

«مسأله 1380» اگر مسافری که قصد کرده ده روز در جایی بماند، در بین نماز چهار رکعتی از قصد خود برگردد، چنانچه وارد رکوع رکعت سوم نشده باشد، باید نماز را دو رکعتی تمام نماید و بقیه نمازهای خود را شکسته بخواند و اگر وارد رکوع رکعت سوم شده باشد، نماز او باطل است و تا وقتی در آنجاست، باید نماز را شکسته بخواند.

«مسأله 1381» مسافری که قصد کرده ده روز در محلی بماند، اگر بیشتر از ده روز در آنجا بماند، تا وقتی مسافرت نکرده، باید نماز خود را تمام بخواند و لازم نیست پس از گذشتن ده روز اول، دوباره قصد ماندن ده روز کند.

«مسأله 1382» مسافری که قصد کرده ده روز در محلی بماند، باید روزه واجب را بگیرد و می تواند روزه مستحبی را نیز بجا آورد و امامت نماز جمعه را به عهده بگیرد و

«مسأله 1383» مسافری که قصد کرده ده روز در جایی بماند، اگر بعد از گذشتن ده روز یا خواندن يك نماز چهار رکعتی بخواهد به جایی که کمتر از چهار فرسخ است برود و سپس به محل اقامت خود برگردد، باید در رفت و برگشت نماز را تمام بخواند.

«مسأله 1384» مسافری که قصد کرده ده روز در جایی بماند، اگر بعد از گذشتن ده روز یا خواندن يك نماز چهار رکعتی بخواهد به جای دیگری که کمتر از هشت فرسخ فاصله دارد برود و ده روز در آنجا بماند، باید در مسیر رفتن و در جایی که قصد ماندن ده روز کرده نمازهای خود را تمام بخواند؛ ولی اگر جایی که می خواهد برود هشت فرسخ یا بیشتر فاصله داشته باشد، باید هنگام رفتن نمازهای خود را شکسته بخواند و چنانچه در آنجا قصد ماندن ده روز کرده، نماز خود را در آن محل تمام بخواند.

«مسأله 1385» مسافری که قصد کرده ده روز در محلی بماند، اگر بعد از گذشتن ده روز یا خواندن يك نماز چهار رکعتی بخواهد به جایی که کمتر از چهار فرسخ فاصله دارد برود، چنانچه مردّد باشد که به محل اول خود برگردد یا نه یا به کلی از برگشتن به آنجا غافل باشد یا بخواهد برگردد ولی مردّد باشد که ده روز در آنجا بماند یا نه یا آن که از ده روز ماندن و مسافرت از آنجا غافل باشد، باید از وقتی که می رود تا هنگامی که برمی گردد و بعد از برگشتن، نمازهای خود را تمام بخواند.

«مسأله 1386» اگر به گمان این که رفقای او می خواهند ده روز در محلی بمانند، قصد کند که ده روز در آنجا بماند و بعد از خواندن يك نماز چهار رکعتی بفهمد که آنها قصد نکرده اند، اگرچه خود نیز از ماندن منصرف شود، تا مدتی که در آنجاست باید نماز را تمام بخواند.

3 - يك ماه توقّف در حال تردید

«مسأله 1387» اگر مسافر بعد از رسیدن به هشت فرسخ، سی روز در محلی بماند و در تمام سی روز در مورد رفتن یا ماندن مردّد باشد، بعد از گذشتن سی روز، اگرچه

مقدار کمی در آنجا بماند، باید نماز را تمام بخواند؛ ولی اگر پیش از رسیدن به هشت فرسخ در رفتن بقیه راه مردد شود، از وقتی که مردد می شود باید نماز را تمام بخواند.

«مسأله 1388» مسافری که می خواهد نُه روز یا کمتر در محلی بماند، اگر بعد از آن که نُه روز یا کمتر در آنجا ماند بخواند دوباره نُه روز دیگر یا کمتر بماند و به همین ترتیب تا سی روز ادامه یابد، روز سی و یکم باید نماز را تمام بخواند.

«مسأله 1389» مسافری که سی روز مردد بوده، در صورتی باید نماز را تمام بخواند که سی روز را در يك جا بماند، پس اگر مقداری از آن را در جایی و مقداری را در جای دیگر بماند، بعد از سی روز نیز باید نماز را شکسته بخواند.

محل هایی که مسافر می تواند نماز را در آنها تمام بخواند

«مسأله 1390» مسافر می تواند در مسجدالحرام و مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و مسجد کوفه نماز خود را تمام بخواند، ولی اگر بخواند در جایی که اول جزء این مساجد نبوده و بعد به این مساجد اضافه شده نماز بخواند، احتیاط مستحب آن است که نماز را شکسته بخواند، اگرچه اقوی صحت تمام است و نیز مسافر می تواند در حرم و رواق حضرت سیدالشهداء علیه السلام بلکه در مسجد متصل به حرم نیز نماز را تمام بخواند. این حکم برای هر نماز چهار رکعتی جاری است؛ بنابر این می تواند مثلاً نماز ظهر را تمام و نماز عصر را شکسته بخواند.

«مسأله 1391» حکم مذکور مربوط به نماز است و مسافر نمی تواند در این مکانها روزه بگیرد.

«مسأله 1392» اگر مسافر در یکی از این چهار مکان، نماز چهار رکعتی را به نیت شکسته شروع کند، می تواند تا قبل از سلام نماز، نیت خود را به نماز تمام برگرداند و نماز را چهار رکعتی تمام کند. همچنین اگر نماز مذکور را به نیت تمام شروع کند، می تواند قبل از ورود به رکوع رکعت سوم، نیت خود را به نماز شکسته برگرداند و نماز را دو رکعتی تمام کند.

«مسألة 1393» کسی که می داند مسافر است و باید نماز را شکسته بخواند، اگر در غیر چهار مکانی که گفته شد عمداً تمام بخواند، نماز او باطل است و نیز اگر فراموش کند که مسافر است یا فراموش کند که نماز مسافر شکسته است و تمام بخواند، باید نماز را دوباره به صورت شکسته بخواند؛ ولی اگر بعد از وقت به خاطر آورد، واجب نیست قضا نماید.

«مسألة 1394» در هر موردی که وظیفه انسان است که نماز خود را هم تمام و هم شکسته بخواند، باید روزه خود را نیز بگیرد و قضای آن را نیز بجا آورد.

«مسألة 1395» کسی که به خاطر دارد مسافر است و باید نماز را شکسته بخواند، اگر بدون توجه و به طور عادت تمام بخواند، نمازش باطل است و باید آن را اعاده و یا قضا نماید.

«مسألة 1396» مسافری که نمی داند باید نماز را شکسته بخواند، اگر تمام بخواند نمازش صحیح است.

«مسألة 1397» مسافری که می داند باید نماز را شکسته بخواند، اگر بعضی از خصوصیات آن را نداند، مثلاً نداند که پس از گذشتن از حدّ ترخص باید نمازش را شکسته بخواند و یا این که نداند در صورتی که چهار فرسخ برود و چهار فرسخ بازگردد، نمازش شکسته است، چنانچه تمام بخواند، در صورتی که وقت باقی باشد، بنابر احتیاط باید نماز را دوباره شکسته بخواند، ولی اگر پس از گذشتن وقت بفهمد، قضا بر او واجب نیست.

«مسألة 1398» مسافری که می داند باید نماز را شکسته بخواند، اگر به گمان این که سفر او کمتر از هشت فرسخ است تمام بخواند، وقتی بفهمد که سفر او هشت فرسخ بوده، باید نمازی را که تمام خوانده دوباره شکسته بخواند، ولی اگر پس از گذشتن وقت بفهمد، قضا لازم نیست.

«مسألة 1399» کسی که باید نماز را تمام بخواند اگر آن را شکسته بجا آورد، در هر صورت نمازش باطل است و باید آن را اعاده و یا قضا نماید؛ ولی این حکم در مورد کسی که ده روز در جایی اقامت کرده و به علت ندانستن مسأله نماز را شکسته

خوانده است، مبنی بر احتیاط است.

«مسأله 1400» اگر فراموش کند که مسافر است و مشغول نماز چهار رکعتی شود و در بین نماز به خاطر آورد که مسافر است یا متوجه شود که سفر او هشت فرسخ است، چنانچه به رکوع رکعت سوم نرفته باشد، باید نماز را دو رکعتی تمام کند و اگر به رکوع رکعت سوم رفته باشد، نماز او باطل است و در صورتی که به مقدار خواندن يك رکعت نیز وقت داشته باشد، باید نماز را دوباره به صورت شکسته بخواند و چنانچه به اندازه خواندن يك رکعت وقت نداشته باشد، باید قضای آن را به جا آورد.

«مسأله 1401» اگر مسافر بعضی از خصوصیات نماز مسافر را نداند، مثلاً نداند که اگر چهار فرسخ برود و همان روز یا شب آن برگردد باید شکسته بخواند، چنانچه به نیت نماز چهار رکعتی مشغول نماز شود و پیش از رکوع رکعت سوم مسأله را بفهمد، باید نماز را دو رکعتی تمام کند و اگر به رکوع رکعت سوم رفته باشد، نماز او باطل است و در صورتی که به مقدار يك رکعت نیز از وقت باقی مانده باشد، باید نماز را به صورت شکسته بخواند و چنانچه به اندازه خواندن يك رکعت نیز وقت نداشته باشد، باید قضای آن را در خارج وقت به جا آورد.

«مسأله 1402» اگر مسافری که باید نماز را تمام بخواند، به واسطه ندانستن مسأله به نیت نماز دو رکعتی مشغول نماز شود و در بین نماز مسأله را بفهمد، باید نماز را چهار رکعتی تمام کند و احتیاط مستحب آن است که بعد از تمام شدن نماز، دوباره آن نماز را چهار رکعتی بخواند.

«مسأله 1403» اگر مسافری که نماز نخوانده پیش از تمام شدن وقت به حد ترخص وطن خود یا به جایی برسد که می خواهد ده روز در آنجا بماند، باید نماز را تمام بخواند و کسی که مسافر نیست، اگر در اول وقت نماز نخواند و مسافرت کند، در سفر باید نماز را شکسته بخواند.

«مسأله 1404» اگر از مسافری که باید نماز را شکسته بخواند نماز ظهر یا عصر یا عشاء قضا شود، باید آن را دو رکعتی قضا نماید، اگر چه در غیر سفر بخواند قضای آن را

بجا آورد و اگر از کسی که مسافر نیست یکی از سه نماز قضا شود، باید آن را چهار رکعتی قضا نماید، اگر چه در سفر بخواند آن را قضا نماید.

«مسألة 1405» کسی که قسمتی از وقت نماز چهار رکعتی را در سفر و قسمتی از آن را در وطن می باشد، چنانچه آن نماز قضا شود، اگر در آخر وقت در سفر بوده، باید نماز را دو رکعتی قضا کند و اگر در وطن بوده، باید آن را چهار رکعتی قضا کند.

«مسألة 1406» اگر در سفری که وظیفه او در آن سفر جمع بین نماز تمام و شکسته است، نماز ظهر، عصر یا عشاء او قضا شود، قضای آن را باید هم به صورت شکسته و هم به صورت تمام به جا آورد.

«مسألة 1407» اگر در یکی از چهار مکانی که مسافر می تواند نماز خود را در آن جا تمام یا شکسته بخواند و در مسألة 1390 بیان شد، نماز ظهر، عصر یا عشاء او قضا شود، چنانچه بخواند در مکان دیگری آن را قضا نماید، باید به صورت شکسته آن را به جا آورد؛ ولی اگر بخواند در همان چهار محل قضای آن نماز را به جا آورد، می تواند آن را به صورت شکسته یا تمام بخواند.

«مسألة 1408» مستحب است انسان بعد از هر نمازی که می خواند سی مرتبه بگوید: «سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ»، ولی این ذکر در تعقیب نمازهایی که مسافر به صورت شکسته می خواند بیشتر سفارش شده است، بلکه بهتر است مسافر بعد از این نمازها شصت مرتبه این ذکر را بگوید.

نماز قضا

اشاره

«مسألة 1409» کسی که نماز واجب خود را در وقت آن نخوانده، باید قضای آن را بجا آورد، اگر چه در تمام وقت نماز خواب مانده یا به واسطه مستی نماز نخوانده باشد.

«مسألة 1410» نمازهای واجب شبانه روزی که زن در حال حیض یا نفاس نخوانده قضا ندارند، همچنین نمازهای واجبی که از انسان در حال کفر یا جنون یا بی هوشی که به اختیار خود نبوده ترك شده - در صورتی که کفر یا جنون یا بی هوشی در همه وقت نماز

بوده باشد - قضا ندارند، ولی اگر در وقت نماز، مسلمان یا عاقل شود یا به هوش آید و یا پاك گردد، باید نماز خود را بجا آورد، هر چند تنها به مقدار يك ركعت از وقت باقی مانده باشد.

«مسأله 1411» اگر در مقداری از وقت نماز عذر داشته باشد و نتواند نماز بخواند، ولی در بخشی از وقت، به مقدار خواندن نماز (پس از انجام دادن مقدمات آن) وقت داشته باشد و نماز را بجا نیاورد، باید قضای آن نماز را بجا آورد.

«مسأله 1412» اگر بعد از وقت نماز بفهمد نمازی که خوانده باطل بوده، باید قضای آن را بخواند.

«مسأله 1413» کسی که نماز قضا دارد، نباید در خواندن آن کوتاهی کند، ولی واجب نیست فوراً آن را بجا آورد.

«مسأله 1414» کسی که نماز قضا دارد می تواند نماز مستحبی بخواند.

«مسأله 1415» اگر انسان احتمال دهد که نماز قضایی دارد یا نمازهایی که خوانده صحیح نبوده، مستحب است احتیاطاً قضای آن را بجا آورد.

«مسأله 1416» در بجا آوردن قضای نمازهای واجب شبانه روزی مراعات ترتیب لازم نیست، مگر در قضای نماز ظهر و عصر یا مغرب و عشاء از يك روز؛ بنابر این کسی که مثلاً يك روز نماز عصر و روز بعد نماز ظهر را نخوانده، لازم نیست اول نماز عصر و بعد از آن نماز ظهر را قضا نماید.

«مسأله 1417» اگر بخواهد قضای چند نماز غیر از نمازهای شبانه روزی مانند نماز آیات را بخواند یا مثلاً بخواهد قضای يك نماز شبانه روزی و چند نماز غیر آن را بخواند، لازم نیست آنها را به ترتیب بجا آورد.

«مسأله 1418» اگر کسی نداند کدام يك از نمازهایی که از او قضا شده مقدم بوده، لازم نیست به نحوی بخواند که ترتیب حاصل شود بلکه می تواند هر يك را مقدم بدارد.

«مسأله 1419» اگر کسی که نمازهایی از او قضا شده بداند کدام يك جلوتر قضا شده، احتیاط مستحب آن است که به ترتیب قضا کند و آنچه اول قضا شده را اول و دومی را

بعد و به همین نحو بخواند.

«مسأله 1420» کسی که چند نماز از او قضا شده و شماره آنها را نمی داند، مثلاً نمی داند چهار نماز بوده یا پنج نماز، چنانچه مقدار کمتر را بخواند کافی است و همچنین اگر شماره آنها را می دانسته و فراموش کرده، اگر مقدار کمتر را بخواند کفایت می کند.

«مسأله 1421» کسی که نماز قضایی از روزهای پیش دارد، می تواند قبل از خواندن نمازی که قضا شده نماز ادا بخواند و لازم نیست نماز قضا را مقدم بدارد، ولی اگر نماز قضا از همان روز باشد - مثل این که نماز صبح او قضا شده و بخواهد نماز ظهر بخواند - و وقت نیز برای خواندن آن داشته باشد، بنابر احتیاط واجب باید نماز قضا را پیش از نماز ادا بخواند و اگر سهواً مشغول نماز ادا شده باشد، چنانچه قبل از گذشتن از محل عدول متوجه شود، بنابر احتیاط واجب باید نیت خود را به نماز قضا برگرداند و آن را بخواند.

«مسأله 1422» کسی که می داند يك نماز چهار رکعتی نخوانده و نمی داند نماز ظهر است یا عصر یا عشاء، اگر به نیت قضای نمازی که نخوانده يك نماز چهار رکعتی بخواند، کافی است و در بلند یا آهسته خواندن این نماز مخیر است.

«مسأله 1423» کسی که نماز قضا به عهده دارد و نمی تواند نمازهای خود را به طور کامل و با رعایت همه شرایط آن بخواند، اگر بداند و یا گمان داشته باشد که در مدت کوتاهی عذر او برطرف خواهد شد، باید انجام نماز قضا را تا برطرف شدن عذر به تأخیر اندازد، وگرنه می تواند در حال عذر نمازهای قضای خود را بجا آورد و اگر بعد از آن عذر او برطرف شد، لازم نیست آنها را اعاده نماید.

«مسأله 1424» تا انسان زنده است، اگرچه از خواندن نمازهای قضای خود عاجز باشد، دیگری نمی تواند نمازهای او را قضا کند.

«مسأله 1425» نماز قضا را با جماعت می شود خواند، چه نماز امام جماعت ادا باشد یا قضا - به شرط این که نماز قضای امام یقینی باشد نه احتیاطی - و لازم نیست هر دو يك نماز را بخوانند؛ مثلاً اگر نماز قضای صبح را با نماز ظهر یا عصر امام بخواند، اشکال ندارد.

«مسأله 1426» کسی که هنگام نماز، آب برای وضو یا غسل ندارد و چیزی هم که

تیمم بر آن صحیح است در اختیارش نیست، باید پس از وقت هرگاه توانست وضو یا غسل یا تیمم کند و آن را قضا نماید و احتیاط واجب آن است که در وقت نیز آن نماز را بدون طهارت به جا آورد.

«مسألة 1427» کسی که تا نصف شب خواب مانده و نماز عشاء او قضا شده، مستحب است علاوه بر قضای نماز، فردای آن روز را نیز روزه بگیرد و در صورتی که بیدار بوده و در اثر فراموشی یا به علت دیگر نماز عشاء او قضا شده باشد، این حکم جاری نمی شود و فقط قضای نماز کفایت می کند.

«مسألة 1428» مستحب است بچه ممیز (یعنی بچه ای که خوب و بد را می فهمد) را به نماز خواندن و عبادت های دیگر عادت دهند، بلکه مستحب است او را با رعایت اعتدال و بدون این که باعث انزجار وی گردند، به قضای نمازها نیز وادار نمایند.

قضای نماز و روزه پدر

«مسألة 1429» اگر پدر نماز خود را بجا نیاورده باشد، چنانچه از روی نافرمانی ترك نکرده باشد و می توانسته قضا کند، بر پسر بزرگ تر واجب است که بعد از مرگ او قضای نمازهایش را بجا آورد یا برای آنها اجیر بگیرد، بلکه اگر از روی نافرمانی نیز ترك کرده باشد، واجب است به همین نحو عمل کند، مگر این که از روی عناد و انکار ترك کرده باشد و یا این که در مدت نسبتاً زیادی نماز را به جهت کوتاهی و سستی نخوانده باشد و نیز روزه ای را که در سفر نگرفته - اگرچه نمی توانسته آن را قضا کند - واجب است که پسر بزرگ تر قضا نماید یا برای انجام دادن آن اجیر بگیرد و اگر پدر به جهت عذر دیگر (مثل مریضی) روزه نگرفته باشد، چنانچه در حال حیات می توانسته آن را قضا کند و قضا نکرده، پسر بزرگ تر باید قضای آن را به جا آورد، و گرنه قضای آن بر او واجب نیست.

«مسألة 1430» منظور از پسر بزرگ، بزرگ ترین پسر در حال مرگ پدر است و اگر کسی در حال مرگ، پسر نداشته باشد، بنا بر احتیاط واجب بزرگ ترین مرد که در نزدیک ترین طبقه ارث به او قرار دارد، باید قضای نمازهای او را بجا آورد.

«مسأله 1431» اگر پدر بعد از داخل شدن وقت نماز و گذشتن مقداری از آن که می توانسته در آن مدت نماز بخواند بمیرد، بر پسر بزرگ تر لازم است آن نماز را بدون نیّت ادا و قضا و به قصد ما فی الذمه از طرف پدر بجا آورد.

«مسأله 1432» اگر پسر بزرگ تر برای انجام قضای نماز و روزه پدر شخصی را اجیر کند، اجیر باید نماز و روزه را به نیابت از میّت بجا آورد نه به نیابت از پسر.

«مسأله 1433» اگر پسر بزرگ تر شك داشته باشد که پدر نماز و روزه قضا داشته یا نه، چیزی بر او واجب نیست.

«مسأله 1434» اگر پسر بزرگ تر بداند که پدر او نماز قضا داشته و شك کند که بجا آورده یا نه، باید آنها را قضا نماید.

«مسأله 1435» اگر معلوم نباشد پسر بزرگ تر کدام است، قضای نماز و روزه پدر بر هیچ کدام از پسرها واجب نیست؛ ولی احتیاط مستحب آن است که نماز و روزه او را بین خود قسمت کنند یا برای انجام آنها قرعه بزنند.

«مسأله 1436» کسی که قضای نماز پدر به عهده اوست، لازم نیست فوراً آنها را بجا آورد، اگرچه بهتر است به تأخیر نیندازد.

«مسأله 1437» اگر میّت وصیّت کرده باشد که برای نماز و روزه او اجیر بگیرند، بعد از آن که اجیر نماز و روزه او را به نحو صحیح بجا آورد، بر پسر بزرگ تر چیزی واجب نیست.

«مسأله 1438» اگر پسر بزرگ تر بخواهد قضای نماز پدر را بخواند، باید در اجزا و شرایط نماز و احکام شك و سهو، بر طبق تکلیف خود عمل کند.

«مسأله 1439» کسی که خودش نماز و روزه قضا دارد، اگر نماز و روزه پدر هم بر او واجب شود، هر کدام را اول بجا آورد صحیح است.

«مسأله 1440» پسری که مکلف نشده ولی خوب و بد را تشخیص می دهد و نماز و روزه خود را به نحو صحیح به جا می آورد، می تواند قضای نماز و روزه پدر خود را بجا آورد.

«مسأله 1441» اگر پسر بزرگ تر پیش از آن که نماز و روزه پدر را قضا کند بمیرد، بر پسر دوم چیزی واجب نیست، مگر این که قبل از گذشتن زمانی که در آن مدت

می توانسته قضای نماز و روزه را به جا آورد، بمیرد که در این صورت بر پسر بزرگ تر بعدی واجب است همان مقدار از نماز و روزه پدر را که پسر اول وقت قضا کردن آنها را نداشته، قضا نماید.

«مسأله 1442» قضای نماز و روزه مادر بر پسر بزرگ تر واجب نیست، اگرچه بهتر است آنها را بجا آورد.

نایب گرفتن برای نماز

«مسأله 1443» بعد از مرگ انسان، می توان برای نماز و عبادت های دیگر او که در زندگی بجا نیاورده، شخص دیگری را نایب گرفت، یعنی به او مزد داد تا آنها را به نیابت از میت بجا آورد و اگر کسی بدون مزد نیز آنها را انجام دهد، صحیح است.

«مسأله 1444» انسان می تواند برای بعضی از کارهای مستحبی، مثل حج، عمره، طواف از طرف کسی که در مکه نیست، قرائت قرآن، زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و امامان علیهم السلام و توابع آن مثل نماز زیارت، از طرف زندگان اجیر شود و ظاهراً نیابت تبرّعی (مجانی) در جمیع مستحبات از طرف افراد زنده اگر به قصد رجا باشد اشکال ندارد؛ اما صحّت اجیر شدن برای غیر از مثل مستحبات ذکر شده، محلّ تأمل است و نیز انسان می تواند کار مستحبی را انجام دهد و ثواب آن را به مردگان یا زندگان هدیه نماید.

«مسأله 1445» کسی که برای نماز قضای میت اجیر شده، باید یا مجتهد باشد یا مسائل مورد ابتلای نماز را از روی تقلید به نحو صحیح بداند.

«مسأله 1446» اجیر باید هنگام نیت، میت را معین نماید، ولی لازم نیست اسم او را بداند؛ پس اگر نیت کند: «از طرف کسی نماز می خوانم که برای او اجیر شده ام» کافی است.

«مسأله 1447» اجیر باید خود را به جای میت فرض کند و عبادت های او را قضا نماید و یا این که عمل خود را به منزله عمل او قرار دهد و اگر عملی را انجام دهد و ثواب آن را به او هدیه کند، کافی نیست.

«مسأله 1448» باید کسی را اجیر کنند که اطمینان داشته باشند که نماز را بجا می آورد

و لازم نیست اطمینان داشته باشند که به صورت صحیح انجام داده است، بلکه اگر علم به بطلان عمل او نداشته باشند، کافی است.

«مسأله 1449» اگر کسی که دیگری را برای نمازهای میّت اجیر کرده، بفهمد که اجیر عمل را بجا نیاورده یا باطل انجام داده، باید دوباره اجیر بگیرد.

«مسأله 1450» هرگاه شك کند که اجیر عمل را انجام داده یا نه، اگر اجیر بگوید:

«انجام داده ام»، انجام دادن مجدد لازم نیست و همچنین اگر شك کند که عمل او صحیح بوده یا نه، گرفتن اجیر لازم نیست.

«مسأله 1451» بنابر احتیاط واجب نمی توان کسی را که عذری دارد - مثلاً نشسته و یا با تیمّم و یا با وضوی جبیره ای نماز می خواند - برای نمازهای میّت اجیر کرد.

«مسأله 1452» مرد برای زن و زن برای مرد می تواند اجیر شود و در بلند خواندن و آهسته خواندن نماز، باید به تکلیف خود عمل نماید.

«مسأله 1453» کسی که برای نماز اجیر شده، باید طبق وظیفه خود عمل کند، ولی اگر کیفیت مخصوصی برای خواندن نماز شرط شده باشد و به نظر اجیر آن کیفیت موجب بطلان نماز نباشد، باید بر طبق آن عمل کند.

«مسأله 1454» اگر با اجیر شرط نکنند که نماز را با چه مقدار از مستحبات آن بخواند، باید مقداری از مستحبات نماز را که معمول است بجا آورد.

«مسأله 1455» لازم نیست قضای نمازهای میّت به ترتیب خوانده شود، مگر نماز ظهر و عصر یا مغرب و عشای قضا شده از يك روز.

«مسأله 1456» اگر بخواهند برای میّت چند نفر را اجیر کنند که نماز بخوانند، لازم نیست برای آنها وقت مرتّب معین کنند که با هم شروع در عمل نکنند، مگر در مورد نماز ظهر و عصر یا مغرب و عشای قضا شده از يك روز.

«مسأله 1457» اگر کسی اجیر شود که مثلاً در مدت يك سال نمازهای میّت را بخواند، ولی پیش از تمام شدن سال بمیرد، باید برای نمازهایی که می دانند بجا نیاورده، شخص دیگری را اجیر نمایند، بلکه برای نمازهایی هم که احتمال می دهند بجا نیاورده،

بنابر احتیاط واجب باید اجیر بگیرند.

«مسأله 1458» اگر کسی که برای نمازهای میّت اجیر کرده اند پیش از تمام کردن نمازها بمیرد و اجرت همه آنها را گرفته باشد، چنانچه قید شده باشد که تمام نمازها را خودش بخواند و مدّتی که می توانسته در خلال آن، عمل را انجام دهد نگذشته باشد، اجاره باطل است و در غیر این صورت موجد از خیار فسخ برخوردار است، یعنی می تواند اجاره را فسخ کند و پولی را که داده پس بگیرد یا از ورثه اجیر بخواهد که از مال او برای انجام دادن آن نمازها اجیر بگیرند، ولی اگر اجیر مال نداشته باشد، بر ورثه او چیزی واجب نیست.

«مسأله 1459» اگر اجیر پیش از تمام کردن نمازهای میّت بمیرد و خودش نیز نماز قضا داشته باشد، باید از مال او برای نمازهایی که اجیر بوده، شخص دیگری را اجیر نمایند و اگر چیزی زیاد آمد، در صورتی که وصیّت کرده باشد و ورثه اجازه بدهند، برای تمام نمازهای او اجیر بگیرند و اگر اجازه ندهند، ثلث آن را به مصرف نماز خود او برسانند.

نماز جماعت

اشاره

«مسأله 1460» مستحب است نمازهای واجب شبانه روزی و نماز میّت و نماز آیات را به جماعت بخوانند و در نمازهای شبانه روزی به ویژه نمازهای صبح، مغرب و عشاء مخصوصاً برای همسایه مسجد و کسی که صدای اذان را می شنود، بیشتر سفارش شده است.

«مسأله 1461» در روایتی وارد شده است که اگر يك نفر به امام جماعت اقتدا کند، هر رکعت از نماز آنان ثواب صد و پنجاه نماز را دارد و اگر دو نفر اقتدا کنند، هر رکعتی ثواب ششصد نماز را دارد و هر چه بیشتر شوند، ثواب نمازشان بیشتر می شود تا به ده نفر برسند و عدّه آنان که از ده گذشت، اگر تمام آسمانها کاغذ و دریاها مرگب و درختها قلم و جنّ و انس و ملائکه نویسنده شوند، نمی توانند ثواب يك رکعت آن را بنویسند(1).

ص: 267

«مسألة 1462» حاضر نشدن به نماز جماعت از روی بی‌اعتنایی جایز نیست و سزاوار نیست که انسان بدون عذر نماز جماعت را ترك کند.

«مسألة 1463» مستحب است انسان کمی صبر کند تا نماز را به جماعت بخواند و نماز جماعت در وقت فضیلت از نماز اول وقتی که فردی (یعنی تنها) خوانده شود، بهتر است و نیز نماز جماعتی که مختصر بخوانند، از نماز فردی که آن را طول بدهند بهتر می‌باشد.

«مسألة 1464» وقتی که جماعت بر پا می‌شود، مستحب است کسی که نماز خود را فردی خوانده، دوباره با جماعت بخواند و اگر بفهمد که نماز اول او باطل بوده، نماز دوم او کافی است.

«مسألة 1465» کسی که نماز را به جماعت خوانده، چه در آن نماز امام بوده باشد و چه مأوم، مستحب است همان نماز را دوباره به عنوان امام جماعت بخواند، ولی اگر بخواهد به عنوان مأوم دوباره در جماعت شرکت کند، باید به قصد رجاء نماز را بخواند.

«مسألة 1466» کسی که در نماز وسواس دارد و فقط در صورتی که نماز را با جماعت بخواند از وسواس راحت می‌شود، اگر وسواس او به حدی باشد که نماز را باطل کند، باید نماز را با جماعت بخواند.

«مسألة 1467» اگر پدر یا مادر به فرزند خود امر کند که نماز را به جماعت بخواند، چون مخالفت با امر آنان موجب ناراحتی و اذیت آنان می‌شود، باید نماز را به جماعت بخواند.

«مسألة 1468» نماز عید فطر و قربان و همچنین نماز استسقاء - که برای آمدن باران می‌خوانند - را در زمان غیبت امام علیه السلام می‌شود با جماعت خواند، اما نمازهای مستحبی را نمی‌شود با جماعت خواند.

«مسألة 1469» هنگامی که امام جماعت، نماز واجب شبانه روزی را می‌خواند، هر يك از نمازهای واجب شبانه روزی را می‌توان به او اقتدا کرد، ولی اگر امام جماعت نماز خود را احتیاطاً دوباره بخواند، فقط در صورتی که احتیاط مأوم با احتیاط امام از يك جهت باشد - به نحوی که اگر نماز امام درست بوده، نماز مأوم نیز صحیح بوده

است و اگر نماز امام اشکال داشته، نماز مأموم نیز دارای اشکال بوده است - می تواند به او اقتدا کند.

«مسألة 1470» اگر امام جماعت قضای نماز واجب روزانه خود را بخواند، می توان به او اقتدا کرد، ولی اگر نماز خود را احتیاطاً قضا کند یا قضای احتیاطی نماز شخص دیگری را بخواند، اگر چه برای آن پول نگرفته باشد، اقتدای به او اشکال دارد؛ ولی اگر انسان بداند که از شخصی که امام جماعت برای او نماز قضا می خواند نماز فوت شده است، اقتدای به امام جماعت اشکال ندارد.

«مسألة 1471» اگر انسان نداند نمازی که شخصی می خواند نماز واجب شبانه روزی است یا نماز مستحب، نمی تواند به او اقتدا کند.

«مسألة 1472» اگر در بین نماز شك کند که اقتدا کرده یا نه، چنانچه در آن حال با قصد اقتدا مشغول انجام وظیفه مأموم باشد، نماز او به جماعت صحیح است، وگرنه باید نماز را به نیت فردی تمام نماید.

«مسألة 1473» انسان در بین نماز جماعت می تواند نیت فردی کند؛ ولی چنانچه از اول قصد او این باشد که در وسط نماز، نیت فردی کند، بنابر احتیاط واجب نمی تواند نماز را به جماعت اقتدا کند.

«مسألة 1474» اگر مأموم در اثناء حمد یا سوره امام نیت فردی کند، باید حمد و سوره را به قصد قربت مطلقه بخواند، بلکه بنابر احتیاط اگر بعد از حمد و سوره و قبل از رفتن به رکوع نیز نیت فردی کند، باید حمد و سوره را به قصد قربت مطلقه بخواند.

«مسألة 1475» اگر در بین نماز جماعت نیت فردی نماید، بنابر احتیاط واجب نمی تواند دوباره نیت جماعت کند؛ ولی اگر مردّد شود که نیت فردی کند یا نه و بعد تصمیم بگیرد نماز را با جماعت تمام کند، نمازش صحیح است.

«مسألة 1476» اگر شك کند که نیت فردی کرده یا نه، باید بنا بگذارد که نیت فردی نکرده است.

«مسألة 1477» اگر هنگامی که امام در رکوع است، اقتدا کند و به رکوع امام برسد،

اگرچه ذکر امام تمام شده باشد، نماز او به نحو جماعت صحیح است و يك ركعت حساب می شود؛ اما اگر به مقدار ركوع خم شود و به ركوع امام نرسد، نماز او فرادی می شود.

«مسألة 1478» اگر هنگامی که امام در ركوع است، اقتدا کند و به مقدار ركوع خم شود و شك کند که به ركوع امام رسیده یا نه، نماز او فرادی می شود.

«مسألة 1479» اگر هنگامی که امام در ركوع است، اقتدا کند و پیش از آن که به اندازه ركوع خم شود، امام سر از ركوع بردارد، احتیاط مستحب آن است که در صورت امکان در حالت ایستاده صبر کند تا امام برای ركعت بعد برخیزد و آن را ركعت اول نماز خود حساب کند؛ ولی اگر برخاستن امام به قدری طول بکشد که نگویند این شخص نماز جماعت می خواند، باید نیت فرادی نماید.

«مسألة 1480» اگر از اول نماز یا بین حمد و سوره اقتدا کند و پیش از آن که به ركوع رود امام سر از ركوع بردارد، بنابر احتیاط واجب باید نیت فرادی نموده و نماز را تمام کند.

«مسألة 1481» اگر هنگامی برسد که امام مشغول خواندن تشهد آخر نماز است، چنانچه بخواهد به ثواب جماعت برسد، باید بعد از نیت و گفتن تکبیرة الاحرام بنشیند و تشهد را به قصد قربت مطلقه و به تبعیت از امام بخواند، ولی سلام را نگوید و صبر کند تا امام سلام نماز را بدهد، بعد بایستد و بدون آن که دوباره نیت کند و تکبیر بگوید، حمد و سوره را بخواند و آن را ركعت اول نماز خود حساب کند.

«مسألة 1482» هنگامی که مأموم نیت می کند، باید امام را معین نماید، ولی دانستن اسم او لازم نیست؛ مثلاً اگر نیت کند: «به امام حاضر اقتدا می کنم»، نماز او صحیح است.

شرایط جماعت

* شرط اول: نبودن مانع بین امام و مأموم.

«مسألة 1483» در نماز جماعت نباید بین مأموم و امام و همچنین بین انسان و مأموم دیگری که انسان به واسطه او به امام متصل شده است، مانعی که پشت آن دیده نمی شود فاصله باشد؛ بلکه چنانچه مانعی مثل شیشه که پشت آن دیده می شود نیز وجود

داشته باشد، نماز جماعت صحیح نیست؛ ولی اگر امام مرد و مأموم زن باشد، چنانچه بین آن زن و امام یا بین آن زن و مأموم دیگری که مرد است و زن به واسطه او به امام متصل شده است، پرده و مانند آن باشد، اشکال ندارد.

«مسألة 1484» اگر بر روی چیزی که مانع از اتصال در صفوف جماعت است سوراخ هایی ایجاد کنند نیز اتصال در جماعت برقرار نمی شود و نماز افرادی که به واسطه این مانع از جماعت جدا شده اند، به جماعت صحیح نیست.

«مسألة 1485» اگر بعد از شروع به نماز بین مأموم و امام یا بین مأموم و کسی که مأموم به واسطه او متصل به امام است، چیزی که مانع از اتصال صفوف می شود ایجاد شود، نماز او فرادی می شود و باید به وظیفه فرادی عمل کند.

«مسألة 1486» اگر امام در محراب باشد و کسی پشت سر او اقتدا نکرده باشد، کسانی که دو طرف محراب ایستاده اند و به واسطه دیوار محراب امام را نمی بینند، نمی توانند اقتدا کنند، بلکه اگر کسی هم پشت سر امام اقتدا کرده باشد، اقتدا کردن کسانی که دو طرف او ایستاده اند و به واسطه دیوار محراب امام را نمی بینند، خالی از اشکال نیست.

«مسألة 1487» اگر کسانی که دو طرف صف ایستاده اند، به واسطه طولانی بودن صف اول امام را نبینند، می توانند اقتدا کنند و نیز اگر به واسطه طولانی بودن یکی از صف های دیگر، کسانی که دو طرف آن ایستاده اند صف جلوی خود را نبینند، می توانند اقتدا نمایند.

«مسألة 1488» اگر صف های جماعت تا در مسجد برسند، نماز کسی که مقابل در پشت صف ایستاده صحیح است و نیز نماز کسانی که پشت سر او اقتدا می کنند صحیح می باشد، ولی نماز کسانی که دو طرف او ایستاده اند و به سبب وجود دیوار، او را نمی بینند، خالی از اشکال نیست.

«مسألة 1489» اگر کسی که پشت ستون ایستاده از طرف راست یا چپ به واسطه مأموم دیگر به امام متصل نباشد، نمی تواند اقتدا کند، ولی اگر از دو طرف متصل باشد، چنانچه از صف جلو کسی را ببیند، جماعت او صحیح است، وگرنه نماز او به جماعت

خالی از اشکال نیست.

* شرط دوم: بلندتر نبودن مکان امام از مکان مأموم.

«مسأله 1490» جای ایستادن امام باید از جای مأموم بلندتر نباشد، ولی اگر مکان امام مقدار کمی بلندتر باشد، اشکال ندارد و نیز اگر زمین سراشیب باشد و امام در طرفی که بلندتر است بایستد، در صورتی که سراشیبی آن به قدری کم باشد که به آن «زمین مسطح» بگویند، مانعی ندارد.

«مسأله 1491» اگر جای مأموم بلندتر از جای امام باشد، اشکال ندارد، مگر آن که بلندی به مقداری باشد که عرفاً يك جماعت به حساب نیایند.

* شرط سوم: نبودن فاصله زیاد بین امام و مأموم و بین مأمومین.

«مسأله 1492» بنابر احتیاط واجب باید بین جای سجده مأموم و جای ایستادن امام و نیز بین محل سجده مأموم و محل ایستادن مأموم صف جلو بیشتر از يك گام معمولی فاصله نباشد و احتیاط مستحب آن است که جای سجده مأموم با جای کسی که جلوی او ایستاده، هیچ فاصله نداشته باشد.

«مسأله 1493» اگر مأموم به واسطه کسی که طرف راست یا چپ او اقتدا کرده به امام متصل باشد و از طرف جلو به امام متصل نباشد، چنانچه کمتر از يك گام بزرگ با مأموم طرف راست یا چپ خود فاصله داشته باشند، نماز او صحیح است، ولی اگر بیشتر از يك قدم بزرگ فاصله پیدا شود، نماز او فرادی می شود.

«مسأله 1494» اگر نماز همه کسانی که در صف جلو هستند تمام شود یا همه تیت فرادی نمایند، نماز صف های بعد به نحو جماعت صحیح نمی باشد، مگر آن که کسانی که نمازشان تمام شده، بلافاصله به همان جماعت اقتدا کنند.

«مسأله 1495» اگر بین کسانی که در يك صف ایستاده اند، بچه ای فاصله شود، هر چند نماز او صحیح نباشد، می توانند اقتدا کنند و فاصله يك بچه ضرر نمی زند.

«مسأله 1496» اگر بعد از تکبیر امام، صف جلو آماده نماز شده و تکبیر گفتن آنان نزدیک باشد، کسی که در صف بعد ایستاده، می تواند تکبیر بگوید.

«مسأله 1497» اگر بداند نماز يك صف از صفهای جلو باطل است، نمی تواند اقتدا کند، ولی اگر نداند نماز آنان صحیح است یا نه، می تواند اقتدا نماید.

«مسأله 1498» هرگاه بداند نماز امام باطل است، مثلاً بداند امام وضو ندارد، اگرچه خود امام متوجه نباشد، نمی تواند به او اقتدا کند.

«مسأله 1499» اگر مأموم در صحّت قرائت امام جماعت شك کند، در صورتی که شك او به گونه ای باشد که بتواند حمل بر صحّت نماید، می تواند به او اقتدا کند.

* شرط چهارم: جلوتر نبودن مأموم از امام.

«مسأله 1500» مأموم نباید جلوتر از امام بایستد و به احتیاط واجب باید کمی عقب تر از امام بایستد؛ ولی اگر مأموم فقط يك مرد باشد، بنابر احتیاط واجب باید در سمت راست امام بایستد و می تواند مساوی با امام بایستد و چنانچه قدّ مأموم بلندتر از امام باشد و در رکوع و سجود سر او جلوتر از امام باشد، اشکالی ندارد.

احکام جماعت

«مسأله 1501» مأموم باید غیر از حمد و سوره، همه ذکرهای نماز را خودش بخواند، ولی اگر رکعت اول یا دوم مأموم رکعت سوم یا چهارم امام باشد، باید حمد و سوره را بخواند.

«مسأله 1502» اگر مأموم در رکعت اول و دوم نماز صبح، مغرب و عشاء صدای حمد و سوره امام را بشنود، نباید حمد و سوره را بخواند و بنابر احتیاط واجب باید به قرائت امام گوش دهد، بلکه اگر کلمات امام را تشخیص ندهد نیز احتیاطاً حکم همین است و اگر صدای امام را نشنود، مستحب است حمد و سوره را بخواند، ولی باید آهسته بخواند و چنانچه سهواً بلند بخواند، اشکال ندارد.

«مسأله 1503» اگر مأموم بعضی از کلمات حمد و سوره امام را بشنود، احتیاط واجب آن است که حمد و سوره را نخواند.

«مسأله 1504» اگر مأموم سهواً حمد و سوره را بخواند یا گمان کند صدایی که

می شنود صدای امام نیست و حمد و سوره بخواند و بعد بفهمد صدای امام بوده، نماز او صحیح است.

«مسأله 1505» اگر شك کند که صدای امام را می شنود یا نه یا صدایی بشنود و نداند صدای امام است یا صدای شخص دیگر، می تواند به قصد قربت مطلقه حمد و سوره را بخواند، اگرچه بهتر است آن را نخواند.

«مسأله 1506» بنابر احتیاط واجب مأموم نباید در رکعت اول و دوم نماز ظهر و عصر، حمد و سوره را به عنوان جزء واجب نماز بخواند، ولی خواندن حمد و سوره به قصد قربت مطلقه اشکال ندارد و اگر حمد و سوره نخواند، مستحب است به جای آن ذکر بگوید.

«مسأله 1507» مأموم نباید تکبیر الاحرام را پیش از امام بگوید، بلکه احتیاط واجب آن است که تا تکبیر امام تمام نشده، تکبیر نگوید.

«مسأله 1508» اگر مأموم پیش از امام عمداً نیز سلام دهد، نماز او صحیح است؛ ولی احتیاط مستحب آن است که اگر سلام امام را می شنود، پیش از امام سلام ندهد.

«مسأله 1509» اگر مأموم غیر از تکبیر الاحرام، ذکرهای دیگر نماز را پیش از امام بگوید، اشکال ندارد؛ ولی اگر آنها را بشنود یا بداند امام چه هنگام ذکرهای نماز را می گوید، احتیاط مستحب آن است که پیش از امام نگوید.

«مسأله 1510» مأموم باید غیر از آنچه در نماز خوانده می شود، اعمال دیگر آن مانند رکوع و سجود را با امام یا کمی بعد از امام بجا آورد و اگر عمداً پیش از امام عملی را انجام دهد، نماز او فرادی می شود؛ اما اگر در حال قرائت امام عمداً به رکوع رود، نمازش باطل می شود و اگر عمداً عملی را مدت زیادی پس از امام انجام دهد و یا این که در يك رکن عمداً امام را درك نکند - مثل این که امام سر از رکوع بردارد و مأموم هنوز به رکوع نرفته باشد - نماز او فرادی می شود، بلکه اگر سهواً نیز امام را در يك رکن درك نکند، بنابر احتیاط نمازش فرادی می شود.

«مسأله 1511» اگر سهواً پیش از امام سر از رکوع بردارد، چنانچه امام در رکوع باشد، باید به رکوع برگردد و با امام سر بردارد و در این صورت زیاد شدن رکوع که رکن

است، نماز را باطل نمی کند و اگر برنگردد، نماز او فرادی می شود و اگر به رکوع برگردد و پیش از آن که به رکوع برسد امام سر بردارد، نماز او صحیح است هر چند احتیاط مستحب آن است که نماز را دوباره بخواند.

«مسألة 1512» اگر سهواً سر بردارد و ببیند امام در سجده است، باید به سجده برگردد و چنانچه برنگردد، نمازش فرادی می شود و چنانچه در هر دو سجده این اتفاق بیفتد و برگردد، برای زیاد شدن دو سجده که رکن است، نماز باطل نمی شود.

«مسألة 1513» اگر کسی سهواً پیش از امام سر از سجده بردارد و دوباره به سجده برود، چنانچه امام قبل از رسیدن او به سجده سر بردارد، نماز او صحیح است؛ ولی اگر در هر دو سجده این اتفاق بیفتد، احتیاط مستحب این است که نماز را تمام کند و سپس آن را دوباره بخواند.

«مسألة 1514» اگر سهواً سر از رکوع یا سجده بردارد و سهواً یا به گمان این که به امام نمی رسد به رکوع یا سجده نرود، نماز او به جماعت صحیح است.

«مسألة 1515» اگر سر از سجده بردارد و ببیند امام در سجده است، چنانچه به گمان این که سجده اول امام است و به قصد این که با امام سجده کند، به سجده برود و بفهمد سجده دوم امام بوده و یا به گمان این که سجده دوم امام است به سجده برود و بفهمد سجده اول امام بوده، احتیاط واجب آن است که نماز را تمام کرده و دوباره آن را بخواند.

«مسألة 1516» اگر سهواً پیش از امام به رکوع برود، باید سر بردارد و با امام به رکوع برود و نماز او صحیح است.

«مسألة 1517» اگر سهواً پیش از امام به رکوع برود و به گونه ای باشد که اگر برگردد به چیزی از قرائت امام نرسد، چنانچه برنگردد، نماز او فرادی می شود؛ ولی اگر به گونه ای باشد که با برگشتن مقداری از قرائت امام را درک کند، چنانچه برنگردد نمازش باطل است.

«مسألة 1518» اگر پیش از امام به سجده برود، واجب است که سر بردارد و با امام به سجده رود و نماز او صحیح است و اگر عمداً سر بر نداشت، نماز او فرادی می شود.

«مسألة 1519» اگر قبل از امام به رکوع یا سجده برود، در مواردی که لازم است

برگردد - و در مسائل قبل گفته شد - بنابر احتیاط باید قبل از سر برداشتن ذکر رکوع یا سجده را حتی به مقدار يك «سبحان الله» بگوید و اگر با گفتن يك «سبحان الله» نیز به امام نمی رسد، می تواند ذکر نگوید و از امام متابعت نماید و یا نیت فرادی کند و ذکر بگوید و نماز را تمام کند.

«مسأله 1520» اگر امام در رکعتی که قنوت ندارد اشتبهاً قنوت بخواند یا در رکعتی که تشهد ندارد اشتبهاً مشغول خواندن تشهد شود، مأوم نباید قنوت و تشهد را بخواند، ولی نمی تواند پیش از امام به رکوع رود یا پیش از ایستادن امام بایستد، بلکه باید صبر کند تا قنوت یا تشهد امام تمام شود و بقیه نماز را با او بخواند.

«مسأله 1521» اگر مأوم در رکعت دوم اقتدا کند، قنوت و تشهد را با امام می خواند و احتیاط آن است که هنگام خواندن تشهد، انگشتان دست و سینه پا را به زمین بگذارد و زانوها را بلند کند و باید بعد از تشهد با امام برخیزد و حمد و سوره را بخواند و اگر برای سوره وقت نداشته باشد، حمد را تمام کند و در رکوع خود را به امام برساند و اگر با خواندن حمد به رکوع امام نرسد، بنابر احتیاط باید نیت فرادی کند و نماز او صحیح است.

«مسأله 1522» اگر هنگامی که امام در رکعت دوم نماز چهار رکعتی است اقتدا کند، باید در رکعت دوم نماز خود که رکعت سوم امام است، بعد از دو سجده بنشیند و تشهد را به مقدار واجب بخواند و برخیزد و قبل از رکوع خود را به امام برساند و تسبیحات اربعه را بگوید و در رکوع نیز خود را به امام برساند و اگر قبل از رکوع یا در رکوع به امام نرسد، بنابر احتیاط واجب باید نماز را فرادی تمام کند.

«مسأله 1523» اگر امام در حال قیام رکعت سوم یا چهارم باشد و مأوم بداند که اگر اقتدا کند و حمد را بخواند به رکوع امام نمی رسد، بنابر احتیاط واجب باید صبر کند تا امام به رکوع رود و بعد اقتدا نماید.

«مسأله 1524» اگر در حال قیام رکعت سوم یا چهارم امام اقتدا کند، باید حمد و سوره را بخواند و اگر برای سوره وقت نداشته باشد، باید حمد را تمام کند و در رکوع خود را به امام برساند و اگر در رکوع به امام نرسد، بنابر احتیاط واجب باید نماز را فرادی تمام کند.

«مسألة 1525» کسی که می داند اگر سوره را بخواند در رکوع به امام نمی رسد، باید سوره را نخواند و اگر بخواند و در رکوع به امام نرسد، نماز او به صورت فرادی صحیح است.

«مسألة 1526» کسی که اطمینان دارد که اگر سوره را شروع کند یا تمام نماید به رکوع امام می رسد، احتیاط واجب آن است که سوره را شروع کند یا اگر شروع کرده تمام نماید.

«مسألة 1527» کسی که اطمینان دارد اگر سوره را بخواند به رکوع امام می رسد، چنانچه سوره را بخواند و به رکوع نرسد، بنا بر احتیاط واجب نماز او فرادی می شود.

«مسألة 1528» اگر امام ایستاده باشد و مأوم نداند که در کدام رکعت است، می تواند اقتدا کند، ولی باید حمد و سوره را به قصد قربت بخواند و اگر بعد بفهمد که امام در رکعت اول یا دوم بوده، نماز او صحیح است.

«مسألة 1529» اگر به گمان این که امام در رکعت اول یا دوم است حمد و سوره را نخواند و بعد از رکوع بفهمد که در رکعت سوم یا چهارم بوده، نمازش صحیح است؛ ولی اگر پیش از رکوع بفهمد، باید حمد و سوره را بخواند و اگر وقت نداشته باشد، فقط حمد را بخواند و در رکوع خود را به امام برساند.

«مسألة 1530» اگر به گمان این که امام در رکعت سوم یا چهارم است، حمد و سوره را بخواند و پیش از رکوع یا بعد از آن بفهمد که در رکعت اول یا دوم بوده، نماز او صحیح است.

«مسألة 1531» اگر هنگامی که مشغول نماز مستحبی است جماعت بر پا شود، چنانچه اطمینان نداشته باشد که اگر نماز را تمام کند به جماعت می رسد، مستحب است نماز را رها کند و مشغول نماز جماعت شود، بلکه اگر اطمینان نداشته باشد که به رکعت اول می رسد، مستحب است به همین دستور رفتار نماید.

«مسألة 1532» اگر هنگامی که مشغول نماز سه رکعتی یا چهار رکعتی است جماعت برپا شود، چنانچه به رکوع رکعت سوم نرفته و اطمینان نداشته باشد که اگر نماز را تمام

کند به جماعت می رسد، مستحب است به نیت نماز مستحبی نماز را دو رکعتی تمام کند و خود را به جماعت برساند.

«مسأله 1533» اگر نماز امام تمام شود و مأموم مشغول تشهد یا سلام اول باشد، لازم نیست نیت فرادی کند.

«مسأله 1534» کسی که در رکعت دوم به امام اقتدا کرده، می تواند هنگامی که امام تشهد رکعت آخر را می خواند، برخیزد و نماز را تمام کند و یا انگشتان دست و سینه پا را به زمین بگذارد و زانوها را بلند نگهدارد و صبر کند تا امام سلام نماز را بگوید و بعد برخیزد.

«مسأله 1535» اگر مأموم بعد از نماز بفهمد که امام عادل نبوده یا کافر بوده یا بدون وضو نماز خوانده، نماز جماعت او صحیح است.

«مسأله 1536» اگر پس از نماز معلوم شود که امام رکنی را ترك کرده یا به واسطه فراموشی با بدن یا لباس نجس نماز خوانده، نماز مأموم صحیح است به شرط آنکه خللی در ارکان نماز فرادی وارد نشده باشد، مثلاً به جهت متابعت از امام رکن زیاد نکرده باشد.

«مسأله 1537» بنابر احتیاط واجب اگر مأموم يك مرد باشد، باید طرف راست امام بایستد و اگر چند مرد باشند، باید پشت سر امام بایستند و اگر يك مرد و يك زن یا يك مرد و چند زن باشند، باید طرف راست امام و زنها پشت سر امام بایستند و اگر چند زن باشند، باید پشت سر امام بایستند و اگر چند مرد و چند زن باشند، باید مردها پشت سر امام و زنها پشت سر مردها بایستند و اگر يك زن باشد، می تواند در پشت سر امام و یا طرف راست او به نحوی بایستد که جای سجده او مساوی با زانو یا محل ایستادن امام باشد.

شرایط امام جماعت

«مسأله 1538» امام جماعت باید عاقل، شیعه دوازده امامی، عادل و حلال زاده و بنابر احتیاط بالغ باشد و نماز را به نحو صحیح بخواند و نیز اگر مأموم مرد باشد، امام او نیز باید مرد باشد و احتیاط واجب آن است که امام زنان نیز مرد باشد و اقتدا کردن بچه

متمیز که خوب و بد را می فهمد به بجه متمیز دیگر بنابر احتیاط صحیح نیست.

«مسألة 1539» عدالت امام جماعت از چند راه ثابت می شود:

اول: انسان به عدالت امام جماعت وثوق و اطمینان پیدا کند و فرقی نمی کند که اطمینان از چه راهی حاصل شود، به شرط این که انسان از افراد آشنا به مسائل باشد و از افرادی نباشد که با کمترین چیز به امری اطمینان کند.

دوم: شهادت دو مرد عادل به شرط آن که دو مرد عادل دیگر برخلاف آن شهادت ندهند و حتی اگر يك مرد عادل که گفته او موجب وثوق است، بر خلاف آن شهادت دهد، نمی توان به شهادت آنها اکتفا کرد.

سوم: حسن ظاهر امام جماعت که از رفتار او در اجتماع حاصل می شود.

«مسألة 1540» اگر شك کند امامی که عادل می دانسته به عدالت خود باقی است یا نه، می تواند به او اقتدا نماید.

«مسألة 1541» کسی که ایستاده نماز می خواند، نمی تواند به کسی که نشسته یا خوابیده نماز می خواند اقتدا کند و کسی که نشسته نماز می خواند، بنابر احتیاط واجب نمی تواند به کسی که خوابیده نماز می خواند اقتدا نماید.

«مسألة 1542» کسی که نشسته نماز می خواند، می تواند به کسی که نشسته نماز می خواند اقتدا کند و همچنین کسی که خوابیده است، می تواند به کسی که نشسته نماز می خواند اقتدا کند.

«مسألة 1543» اگر امام جماعت به واسطه عذری با تیمم یا با وضوی جبیره ای نماز بخواند، می شود به او اقتدا کرد، ولی اگر به واسطه عذری با لباس نجس نماز بخواند، بنابر احتیاط واجب نباید به او اقتدا کرد.

«مسألة 1544» اگر شخصی مرضی داشته باشد که نتواند از بیرون آمدن ادرار و مدفوع خودداری کند، بنابر احتیاط واجب نمی توان به او اقتدا کرد.

«مسألة 1545» بنابر احتیاط واجب کسی که بیماری خوره یا پسی دارد یا کسی که حد شرعی خورده، نباید امام جماعت شود.

چیزهایی که در نماز جماعت مستحب اند

«مسأله 1546» مستحب است امام در وسط صف بایستد و اهل علم و کمال و تقوا در صف اول بایستند.

«مسأله 1547» مستحب است صف های جماعت منظم باشند و بین کسانی که در يك صف ایستاده اند، فاصله نباشد و شانه آنان در ردیف یکدیگر باشد.

«مسأله 1548» مستحب است بعد از گفتن «قَدْ قَامَتِ الصَّلَاةُ»، مأمومین برخیزند.

«مسأله 1549» مستحب است امام جماعت، حال مأمومی را که از دیگران ضعیف تر است رعایت کند و عجله نکند تا افراد ضعیف به او برسند و نیز مستحب است قنوت و رکوع و سجود را طولانی نکند، مگر این که بداند همه کسانی که به او اقتدا کرده اند، به این عمل مایلند.

«مسأله 1550» مستحب است امام جماعت در حمد و سوره و ذکرهایی که بلند می خواند، صدای خود را به قدری بلند کند که دیگران بشنوند، ولی نباید بیش از اندازه صدا را بلند کند.

«مسأله 1551» اگر امام در رکوع بفهمد کسی تازه رسیده و می خواهد اقتدا کند، مستحب است رکوع را دو برابر همیشه طول بدهد و بعد برخیزد، اگر چه بفهمد فرد دیگری هم برای اقتدا وارد شده است.

چیزهایی که در نماز جماعت مکروه اند

«مسأله 1552» اگر در صف های جماعت جا باشد، مکروه است انسان تنها بایستد.

«مسأله 1553» مکروه است مأموم ذکرهای نماز را به گونه ای بگوید که امام بشنود.

«مسأله 1554» اقتدا نمودن مسافر به غیر مسافر و یا غیر مسافر به مسافر مکروه است.

نماز آیات

اشاره

«مسأله 1555» نماز آیات که دستور آن بعداً گفته خواهد شد، به واسطه

چهار چیز واجب می شود:

اول و دوم: گرفتن خورشید و گرفتن ماه، اگر چه مقدار کمی از آنها گرفته شود و کسی هم از آن نترسد. سوم: زلزله، اگر چه کسی هم نترسد. چهارم: رعد و برق و بادهای سیاه و سرخ و هر پدیده آسمانی در صورتی که بیشتر مردم از آن بترسند و بنابر احتیاط واجب برای پدیده های زمینی مانند رانش یا فرورفتن زمین نیز در صورتی که بیشتر مردم از آن بترسند، باید نماز آیات بخوانند.

«مسأله 1556» اگر بیشتر از يك مورد از چیزهایی که نماز آیات برای آنها واجب است اتفاق بیفتد، انسان باید برای هر يك از آنها يك نماز آیات بخواند، مثلاً اگر خورشید بگیرد و زلزله هم بشود، باید دو نماز آیات بخواند.

«مسأله 1557» کسی که چند نماز آیات بر او واجب است، اگر همه آنها برای يك چیز بر او واجب شده باشند، مثلاً سه مرتبه خورشید گرفته و نماز آنها را نخوانده باشد، هنگامی که قضای آنها را می خواند، لازم نیست معین کند که برای کدام مرتبه آنها است، ولی اگر برای گرفتن خورشید و ماه و زلزله یا برای دو تای اینها نمازهایی بر او واجب شده باشد، بنابر احتیاط واجب باید هنگام نیت ولو اجمالاً، معین کند نماز آیاتی که می خواند برای کدام يك از آنهاست، ولی در غیر از گرفتن خورشید و ماه و زلزله، لازم نیست تعیین کند که نماز آیات را به چه سببی می خواند، اگر چه تعیین آن بهتر است.

«مسأله 1558» چیزهایی که نماز آیات برای آنها واجب است، در هر محلی اتفاق بیفتند، فقط مردم همان محل باید نماز آیات بخوانند و بر مردم جاهای دیگر حتی اگر مکان آنها به قدری نزدیک باشد که با آن محل یکی حساب شود، نماز آیات واجب نیست.

«مسأله 1559» وقت نماز آیات در خورشید گرفتگی و ماه گرفتگی از وقتی است که خورشید یا ماه شروع به گرفتن می کند و بنابر احتیاط واجب، نباید نماز آیات را به قدری تأخیر بیندازد که خورشید یا ماه شروع به باز شدن کند.

«مسأله 1560» اگر خواندن نماز آیات را به قدری تأخیر بیندازد که خورشید یا ماه شروع به باز شدن کند، بنابر احتیاط واجب نباید نیت ادا و قضا کند، ولی اگر بعد از باز

شدن تمام آن نماز بخواند، باید نیت قضا نماید.

«مسأله 1561» اگر خواندن نماز آیات را به قدری تأخیر بیندازد که تا باز شدن خورشید یا ماه به اندازه یک رکعت وقت باقی مانده باشد، باید نیت ادا کند؛ ولی اگر کمتر از یک رکعت به شروع باز شدن باقی مانده باشد، بنابر احتیاط واجب نباید نیت ادا و قضا کند.

«مسأله 1562» هنگامی که زلزله، رعد، برق و مانند آنها اتفاق می افتد، بنابر احتیاط واجب باید فوراً نماز آیات را بخواند و به هنگام خواندن آن باید نیت ادا کند و اگر نخواند، تا آخر عمر بر او واجب است، ولی بنابر احتیاط واجب نباید نیت ادا و قضا کند.

«مسأله 1563» اگر از گرفتن خورشید یا ماه باخبر نشود و بعد از باز شدن کامل خورشید یا ماه بفهمد که تمام آن گرفته بوده، باید قضای نماز آیات را بخواند، ولی اگر بفهمد مقداری از آن گرفته بوده، قضا بر او واجب نیست.

«مسأله 1564» اگر عده ای بگویند که خورشید یا ماه گرفته است، چنانچه انسان از گفته آنان اطمینان پیدا نکند و نماز آیات نخواند و بعد از باز شدن خورشید یا ماه معلوم شود راست گفته اند، در صورتی که تمام خورشید یا ماه گرفته بوده، باید نماز آیات را بخواند و اگر قسمتی از آنها گرفته بوده، لازم نیست نماز آیات را بخواند و اگر دو نفر که عادل بودن آنان معلوم نیست بگویند خورشید یا ماه گرفته و بعد معلوم شود که عادل بوده اند، چنانچه تمام خورشید یا ماه گرفته بوده، باید نماز آیات را بخواند، بلکه اگر معلوم شود که مقداری از آن نیز گرفته بوده، احتیاط واجب آن است که نماز آیات را بخواند.

«مسأله 1565» اگر انسان به گفته کسانی که از روی قاعده علمی وقت گرفتن خورشید و ماه را می دانند اطمینان پیدا کند که خورشید یا ماه گرفته، باید نماز آیات را بخواند و نیز اگر بگویند فلان وقت خورشید یا ماه می گیرد و فلان مقدار طول می کشد و انسان به گفته آنان اطمینان پیدا کند، باید به حرف آنان عمل نماید، مثلاً اگر بگویند خورشید فلان ساعت شروع به باز شدن می کند، احتیاطاً نباید نماز را تا آن وقت تأخیر بیندازد.

«مسأله 1566» اگر بفهمد نماز آیاتی که خوانده باطل بوده، باید دوباره آن را بخواند

و اگر وقت گذشته، قضا نماید.

«مسأله 1567» اگر در وقت نماز واجب شبانه روزی، نماز آیات نیز بر انسان واجب شود، چنانچه برای هر دو نماز وقت داشته باشد، هر کدام را اول بخواند اشکال ندارد، هر چند بهتر است اول نماز واجب شبانه روزی را بخواند و اگر وقت یکی از آن دو تنگ باشد، باید اول آن را بخواند و اگر وقت هر دو تنگ باشد، باید اول نماز واجب شبانه روزی را بخواند.

«مسأله 1568» اگر در بین نماز واجب شبانه روزی بفهمد که وقت نماز آیات تنگ است، چنانچه وقت نماز واجب شبانه روزی هم تنگ باشد، باید آن را تمام کند و بعد نماز آیات را بخواند و اگر وقت نماز واجب شبانه روزی تنگ نباشد، باید آن را رها کند و اول نماز آیات و بعد نماز واجب شبانه روزی را بجا آورد.

«مسأله 1569» اگر در بین نماز آیات بفهمد که وقت نماز واجب شبانه روزی تنگ است، باید نماز آیات را رها کند و مشغول نماز شبانه روزی شود و بعد از آن که نماز را تمام کرد، پیش از انجام عملی که نماز را به هم می زند، بقیه نماز آیات را از همان جا که رها کرده بخواند.

«مسأله 1570» اگر کسی هنگام گرفتن خورشید یا ماه جنب باشد، چنانچه وقت داشته باشد و متمکن از غسل کردن باشد، باید فوراً غسل نماید و نماز آیات را بخواند و اگر نتواند غسل کند یا وقت آن را نداشته باشد، باید با تیمم نماز آیات را بجا آورد.

«مسأله 1571» اگر در حال حیض یا نفاس زن، یکی از اسباب وجوب نماز آیات رخ دهد، بنابر احتیاط واجب باید قضای آن را بعد از پاک شدن بجا آورد.

«مسأله 1572» در صورتی که تمام ماه بگیرد و از روی عمد نماز آیات را نخواند، مستحب است پیش از به جا آوردن قضای آن غسل کند.

دستور نماز آیات

«مسأله 1573» نماز آیات دو رکعت است و در هر رکعت پنج رکوع دارد و دستور آن،

ص: 283

این است که انسان بعد از نیت، تکبیر بگوید و یک حمد و یک سوره تمام بخواند و به رکوع رود و سر از رکوع بردارد و دوباره یک حمد و یک سوره بخواند و باز به رکوع رود تا پنج مرتبه و بعد از بلند شدن از رکوع پنجم، به سجده برود و دو سجده نماید و برخیزد و رکعت دوم را نیز مانند رکعت اول بجا آورد و تشهد بخواند و سلام دهد.

«مسأله 1574» در نماز آیات انسان می تواند بعد از نیت و تکبیر و خواندن حمد، آیه های یک سوره را پنج قسمت کند و یک آیه یا بیشتر از آن بخواند و به رکوع رود و سر بردارد و بدون این که حمد بخواند، قسمت دوم از همان سوره را بخواند و به رکوع رود و همین طور تا پیش از رکوع پنجم سوره را تمام نماید؛ مثلاً به قصد سوره توحید، «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» بگوید و به رکوع رود، بعد بایستد و بگوید: «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» و دوباره به رکوع رود و بعد از رکوع بایستد و بگوید: «اللَّهُ الصَّمَدُ» و باز به رکوع رود و بایستد و بگوید:

«لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ» و به رکوع رود و باز هم سر بردارد و بگوید: «وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ» و بعد از آن به رکوع پنجم رود و بعد از سر برداشتن، به سجده رفته و دو سجده کند و رکعت دوم را نیز مثل رکعت اول بجا آورد و بعد از سجده دوم، تشهد بخواند و سلام نماز را بگوید.

«مسأله 1575» اگر در یک رکعت از نماز آیات، پنج مرتبه حمد و سوره بخواند و در رکعت دیگر یک حمد بخواند و سوره را پنج قسمت کند، مانعی ندارد.

«مسأله 1576» چیزهایی که در نمازهای شبانه روزی واجب و مستحب اند، در نماز آیات نیز واجب و مستحب می باشند، ولی نماز آیات اذان و اقامه ندارد و می تواند قبل از نماز سه مرتبه به قصد و امید ثواب بگوید: «الْصَّلَاةَ».

«مسأله 1577» مستحب است بعد از رکوع پنجم و دهم بگوید: «سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ» و نیز پیش از هر رکوع و بعد از آن، تکبیر بگوید، ولی بعد از رکوع پنجم و دهم، گفتن تکبیر مستحب نیست.

«مسأله 1578» مستحب است پیش از رکوع دوم، چهارم، ششم، هشتم و دهم قنوت بخواند و اگر فقط یک قنوت پیش از رکوع دهم بخواند، کافی است.

«مسأله 1579» اگر در نماز آیات شك کند که چند رکعت خوانده و فکر او به جایی

نرسد، نماز باطل است.

«مسألة 1580» اگر شك کند که در رکوع آخر رکعت اول است یا در رکوع اول رکعت دوم و فکر او به جایی نرسد، نماز باطل است، ولی اگر مثلاً شك کند که چهار رکوع کرده یا پنج رکوع، چنانچه به سجده نرفته باشد، باید رکوعی را که شك دارد بجا آورده یا نه، بجا آورد و اگر به سجده رفته باشد، نباید به شك خود اعتنا کند.

«مسألة 1581» هر يك از رکوع های نماز آیات رکن است و اگر عمداً یا اشتبهاً کم یا زیاد شود، نماز باطل است.

«مسألة 1582» مستحب است نماز آیات به جماعت بجا آورده شود و کیفیت جماعت آن مانند نمازهای واجب شبانه روزی است که به جماعت خوانده می شوند.

نماز جمعه

اشاره

«مسألة 1583» نماز جمعه در صورت فراهم بودن شرایط آن، يك واجب تخییری است؛ یعنی نمازگزار می تواند در روزهای جمعه یکی از نمازهای ظهر و یا نماز جمعه را به جا بیاورد، اگرچه نماز جمعه افضل است و در قرآن و روایات در مورد آن بسیار سفارش شده است.

«مسألة 1584» نماز جمعه قضا ندارد و اگر کسی آن را ترك کند، باید به جای آن نماز ظهر را بجا آورد و اگر وقت نماز ظهر هم گذشته باشد، باید نماز ظهر را قضا نماید.

«مسألة 1585» در نماز جمعه علاوه بر شرایطی که برای صحت نماز گفته شده است، پنج شرط دیگر نیز وجود دارد:

1 - نماز جمعه باید به جماعت خوانده شود.

2 - حداقل تعداد نمازگزاران با امام جمعه باید پنج نفر مرد عاقل و بالغ و بنابر احتیاط غیر مسافر باشند.

3 - امام جمعه قبل از نماز دو خطبه بخواند.

4 - بین دو محلی که نماز جمعه برگزار می شود، حداقل يك فرسخ شرعی فاصله باشد.

«مسأله 1586» امام جمعه باید بالغ، عاقل، مرد، شیعه دوازده امامی و عادل باشد و توانایی خواندن خطبه ها را در حال ایستاده داشته باشد و بنابر احتیاط واجب بیماری خوره و یا پیسی نمایان نداشته و نیز حدّ شرعی نخورده باشد و باید امام جمعه از طرف مجتهد جامع الشرایط منصوب باشد و اگر چند مجتهد واجد الشرایط باشند، هر کدام قبلاً اجازه داده باشند کافی است و در صورت تعارض، نظر مجتهد اعلم و عادل مقدم است.

«مسأله 1587» اگر نماز جمعه با شرایط لازم برگزار شود، کسی که هنگام خواندن خطبه ها - هرچند از روی عمد - حضور نداشته باشد، می تواند در نماز شرکت کند، بلکه کسی هم که به رکوع رکعت دوم رسیده، می تواند اقتدا نماید و پس از سلام امام، رکعت دوم را خودش بخواند.

وقت نماز جمعه

«مسأله 1588» بنابر احتیاط باید شروع نماز جمعه را از وقتی که عرفاً آن را اول ظهر می گویند، تأخیر نیندازد و باید احتیاطاً مقداری از خطبه ها در وقت خوانده شود و شروع خواندن خطبه پیش از ظهر، خلاف احتیاط مستحب است.

«مسأله 1589» بنابر احتیاط واجب باید حدود يك ساعت بعد از ظهر شرعی نماز جمعه تمام شده باشد و اگر تا این زمان تمام نشده باشد، احتیاطاً نماز ظهر را هم بخوانند.

«مسأله 1590» اگر شك کنند که وقت نماز هنوز باقی است یا نه، نماز جمعه صحیح است.

کیفیت اقامه نماز جمعه

«مسأله 1591» نماز جمعه مانند نماز صبح دو رکعت است و مستحب مؤکد است در رکعت اول پس از حمد «سوره جمعه» و در رکعت دوم پس از حمد «سوره منافقین» خوانده شود و نیز در رکعت اول پیش از رفتن به رکوع يك قنوت و در رکعت دوم پس از

بلند شدن از رکوع يك قنوت بخوانند و همچنين واجب است امام جمعه پيش از شروع در نماز به تفصیلي كه گفته می شود دو خطبه بخواند.

«مسألة 1592» نمازگزار باید توجه داشته باشد که در رکعت دوم پس از قنوت به رکوع نرود و اگر به رکوع برود، نماز باطل می شود.

«مسألة 1593» بنا بر احتیاط واجب امام جمعه باید حمد و سوره نماز جمعه را بلند بخواند.

«مسألة 1594» شك در تعداد رکعت های نماز جمعه موجب بطلان آن است و در سایر احکام حکم نماز دو رکعتی را دارد.

«مسألة 1595» بنا بر احتیاط واجب هر يك از دو خطبه نماز جمعه باید مشتمل بر حمد و ثنای پروردگار، صلوات بر پیامبر اکرم و آل پیامبر علیهم السلام، دعوت مردم به پرهیزکاری و تقوا و نیز خواندن يك سوره کامل باشد و خطبه دوم باید علاوه بر آن مشتمل بر ذکر نام ائمه معصومین علیهم السلام و طلب آمرزش برای مؤمنان باشد.

«مسألة 1596» بنا بر احتیاط حمد و ثنای پروردگار و صلوات بر پیامبر اکرم و آل پیامبر علیهم السلام باید به عربی گفته شود و در حمد و ثنای خداوند و صلوات بر پیامبر اکرم و آل پیامبر علیهم السلام و دعوت مردم به تقوا و خواندن يك سوره کامل در دو خطبه، باید ترتیب مراعات شود.

«مسألة 1597» خطبه های نماز جمعه را باید شخص امام جمعه در حال ایستاده و با صدای رسا بخواند و میان دو خطبه - هر چند با اندکی نشستن - فاصله شود.

«مسألة 1598» بنا بر احتیاط واجب امام جمعه باید در حال خطبه با وضو باشد و مستحب است در حال خطبه عمامه بر سر نهاده و به عصا و اسلحه تکیه نماید و هنگام اذان روی منبر بنشیند و پيش از شروع خطبه به حاضرین سلام کند و بر حاضرین واجب کفایی است که جواب سلام امام را بدهند.

«مسألة 1599» بنا بر احتیاط واجب حاضرین باید به خطبه ها گوش دهند و سکوت نمایند و از خواندن نماز در حال خطبه پرهیزند. همچنين بنا بر احتیاط به طرف خطیب

نشسته و مثل حال نماز باشند و به راست و چپ نگاه نکنند و جابجا نشوند، ولی پس از پایان خطبه ها صحبت کردن و جابجا شدن و نگاه به چپ و راست کردن اشکال ندارد و اگر نکاتی که گفته شد رعایت نکنند، خلاف احتیاط عمل کرده اند، ولی نماز جمعه آنان صحیح است.

«مسأله 1600» شعار و تکبیر در بین خطبه ها خلاف احتیاط است، ولی به صحت نماز ضرری نمی رساند.

نماز عید فطر و قربان

«مسأله 1601» نماز عید فطر و قربان در زمان حضور امام علیه السلام واجب است و باید به جماعت خوانده شود و در زمان ما که امام علیه السلام غایب است، مستحب است و می توان آن را به جماعت یا فردی خواند.

«مسأله 1602» وقت نماز عید فطر و قربان از اول طلوع آفتاب روز عید تا ظهر است.

«مسأله 1603» مستحب است نماز عید قربان را بعد از بلند شدن آفتاب بخوانند و در عید فطر مستحب است بعد از بلند شدن آفتاب افطار کنند و زکات فطره را نیز بدهند و بعد نماز عید را بخوانند.

«مسأله 1604» نماز عید فطر و قربان دو رکعت است که در رکعت اول بعد از خواندن حمد و سوره، باید پنج تکبیر بگوید و بعد از هر تکبیر يك قنوت بخواند و بعد از قنوت پنجم، تکبیر دیگری بگوید و به رکوع رود و دو سجده بجا آورد و برخیزد و در رکعت دوم بعد از خواندن حمد و سوره، چهار تکبیر بگوید و بعد از هر تکبیر قنوت بخواند و تکبیر پنجم را بگوید و به رکوع رود و بعد از رکوع، دو سجده و تشهد بجا آورد و نماز را سلام دهد.

«مسأله 1605» در قنوت نماز عید فطر و قربان، هر دعا و ذکری بخوانند کافی است، ولی بهتر است این دعا را بخوانند: «اللَّهُمَّ أَهْلَ الْكِبْرِيَاءِ وَالْعِظَمَةِ وَأَهْلَ الْجُودِ وَالْجَبْرِوتِ وَأَهْلَ الْعَفْوِ وَالرَّحْمَةِ وَأَهْلَ التَّقْوَى وَالْمَغْفِرَةِ أَسْأَلُكَ بِحَقِّ هَذَا الْيَوْمِ الَّذِي جَعَلْتَهُ لِلْمُسْلِمِينَ

عِيداً وَلِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ذُخْراً وَشَرَفاً وَكَرَامَةً وَمَزِيداً أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْ تُدْخِلَنِي فِي كُلِّ خَيْرٍ أَدْخَلْتَ فِيهِ مُحَمَّدًا وَآلَ مُحَمَّدٍ وَأَنْ تُخْرِجَنِي مِنْ كُلِّ سُوءٍ أَخْرَجْتَ مِنْهُ مُحَمَّدًا وَآلَ مُحَمَّدٍ صَ لِمَوَاتِكَ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمُ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ خَيْرَ مَا سَأَلْتُكَ بِهِ عِبَادُكَ الصَّالِحُونَ وَأَعُوذُ بِكَ مِمَّا اسْتَعَاذَ مِنْهُ عِبَادُكَ الْمُتَخَلِّصُونَ».

«مسأله 1606» مستحب است در نماز عید فطر و قربان قرائت را بلند بخوانند.

«مسأله 1607» نماز عید سوره مخصوصی ندارد، ولی بهتر است که در رکعت اول آن سوره «شمس» (سوره 91) و در رکعت دوم سوره «غاشیه» (سوره 88) را بخوانند، یا در رکعت اول سوره «اعلی» (سوره 87) و در رکعت دوم سوره «شمس» را بخوانند.

«مسأله 1608» مستحب است روز عید فطر قبل از نماز عید، با خرما افطار کند و در عید قربان بعد از نماز، قدری از گوشت قربانی بخورد.

«مسأله 1609» مستحب است پیش از نماز عید غسل کنند و دعاهایی را که پیش از نماز و بعد از آن در کتاب های دعا ذکر شده، به امید ثواب بخوانند.

«مسأله 1610» مستحب است در نماز عید بر زمین سجده کنند و در حال گفتن تکبیرها دست ها را بلند کنند.

«مسأله 1611» بعد از نماز مغرب و عشاء شب عید فطر و بعد از نماز صبح روز عید و بعد از نماز عید فطر، مستحب است این تکبیرها را بگوید: «اللَّهُ أَكْبَرُ، اللَّهُ أَكْبَرُ، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ، اللَّهُ أَكْبَرُ، وَلِلَّهِ الْحَمْدُ، اللَّهُ أَكْبَرُ عَلَى مَا هَدَانَا».

«مسأله 1612» مستحب است انسان در عید قربان بعد از ده نماز که اول آنها نماز ظهر روز عید و آخر آنها نماز صبح روز دوازدهم ذی حجه است، تکبیرهایی را که در مسأله پیش گفته شد بگوید و بعد از آن بگوید: «اللَّهُ أَكْبَرُ عَلَى مَا رَزَقَنَا مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى مَا أْبَلَانَا»، ولی اگر عید قربان در منی باشد، مستحب است بعد از پانزده نماز که اول آنها نماز ظهر روز عید و آخر آنها نماز صبح روز سیزدهم ذی حجه است، این تکبیرها را بگوید.

«مسأله 1613» مأموم باید در نماز عید - همچون نمازهای دیگر - بجز حمد و

سوره، ذکرهای دیگر نماز را خودش بگوید.

«مسألة 1614» اگر مأوم هنگامی برسد که امام مقداری از تکبیرها و قنوتها را گفته، باید بعد از آن که امام به رکوع رفت، آنچه را از تکبیرها و قنوتها که با امام نگفته، خودش بگوید و سپس خود را در رکوع به امام برساند و چنانچه در هر قنوت يك بار «سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ» بگوید کافی است و اگر در رکوع به امام نرسید، بنابر احتیاط واجب نیت فرادی کند و خودش نماز را تمام نماید.

«مسألة 1615» اگر مأوم امام جماعت را در رکوع نماز عید درك کند، می تواند اقتدا نماید و به رکوع برود و اگر در رکعت دوم برسد، می تواند اقتدا نماید و پس از چهار قنوت امام، قنوت پنجم و تکبیر آن را خودش بخواند و در رکوع به امام برسد و پس از سلام امام، برخیزد و رکعت دوم را خودش بجا آورد.

«مسألة 1616» خواندن نماز عید در زیر سقف کراهت دارد.

«مسألة 1617» اگر در حال خواندن قنوت در گفتن تکبیرها و یا خواندن قنوت های قبلی شك کند و یا در حال گفتن تکبیر در خواندن قنوت ها و یا گفتن تکبیرهای قبلی شك نماید، نباید به شك خود اعتنا کند.

«مسألة 1618» اگر پیش از خواندن قنوت شك کند که تکبیر قبل از آن را گفته یا نه و یا پیش از گفتن تکبیر شك کند که قنوت قبل از آن را خوانده یا نه، باید به شك خود اعتنا نماید و آن قنوت یا تکبیری را که شك در به جا آوردن آن دارد، به جا آورد.

«مسألة 1619» اگر پیش از رفتن به رکوع در تعداد تکبیرهای نماز یا قنوت های آن شك کند، مثلاً شك کند که سه تکبیر گفته یا بیشتر، بنا را بر کمتر بگذارد و بقیه قنوتها و تکبیرها را به جا آورد و اگر بعد معلوم شود که گفته بوده، اشکال ندارد و اگر پس از رفتن به رکوع شك کند، به شك خود اعتنا ننماید.

«مسألة 1620» اگر قرائت یا تکبیرها یا قنوت ها را فراموش کند و بجا نیارد، نمازش صحیح است.

«مسألة 1621» اگر رکوع یا دو سجده یا تکبیره الاحرام را فراموش کند، نمازش

باطل است.

«مسألة 1622» اگر در نماز عید يك سجده یا تشهّد را فراموش کند، احتیاط مستحب آن است که بعد از نماز آن را به قصد رجاء و امید ثواب بجا آورد و اگر عملی انجام دهد که برای انجام آن، سجده سهو در نمازهای شبانه روزی لازم می شود، احتیاط مستحب آن است که بعد از نماز به قصد رجاء و امید ثواب، دو سجده سهو برای آن بجا آورد.

«مسألة 1623» اگر نماز عید در وقت خود خوانده نشود، قضا ندارد، ولی اگر ماه تا ظهر روز عید فطر ثابت نشود، بر حسب اخبار وارده، اقامه نماز عید در صبح روز بعد مانعی ندارد، ولی خوب است این عمل به قصد رجاء و امید ثواب انجام شود.

ص: 291

روزه از جمله عباداتی است که در ادیان توحیدی به آن امر شده است و روزه ماه رمضان هدیه ای است الهی که خداوند به امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم عطا فرموده است تا به وسیله آن بتوانند پلیدی را از روح و جسم خویش دور سازند و جان خویش را به زیور تقوی آراسته کنند و با چشیدن طعم گرسنگی و تشنگی، رنج و محرومیت فقرا را با تمام وجود درک نمایند و در صدد دستگیری از آنان برآیند و بر مؤمنان است که از برکات روزه و ماه رمضان بهره مند گردند.

امام سجاد علیه السلام در دعای چهل و چهارم صحیفه سجادیه می فرماید: «خداوندا، ماه رمضان را از عبادت ما سرشار کن و اوقات آن را به توفیق عبادت مزین گردان و ما را در این ماه به روزه داری و در شب آن به نماز، تضرع، خشوع و تواضع به درگاہت یاری فرما چنانکه هیچ روز آن گواه بر غفلت ما و هیچ شب آن شاهد تقصیر ما نگردد.»

«روزه» آن است که انسان برای انجام فرمان خداوند از اذان صبح تا مغرب از انجام دادن چیزهایی که روزه را باطل می کند - و شرح آنها بعداً گفته می شود - خودداری نماید.

نیت

«مسأله 1624» لازم نیست انسان نیت روزه را از قلب خود بگذراند یا مثلاً بگوید:

«فردا روزه می گیرم»، بلکه همین مقدار که برای انجام فرمان خداوند از اذان صبح تا مغرب عملی که روزه را باطل می کند انجام ندهد، کافی است و برای آن که یقین کند تمام این مدت را روزه بوده، باید مقداری پیش از اذان صبح و مقداری نیز بعد از مغرب، از

انجام اعمالی که روزه را باطل می کنند خودداری نماید.

«مسأله 1625» انسان می تواند در هر شب از ماه رمضان برای روزه فردای آن نیت کند و بهتر است که شب اول ماه، نیت روزه همه ماه را نیز بنماید.

«مسأله 1626» آخرین وقتی که می توان برای روزه رمضان و یا هر روزه واجب معین دیگر نیت نمود، هنگام اذان صبح است.

«مسأله 1627» چنانچه در روزه ماه رمضان و یا هر روزه معین دیگری که بر انسان واجب شده است - مثل این که نذر کرده باشد که روز معینی را روزه بگیرد - عمداً تا اذان صبح نیت نکند، روزه اش باطل است و اگر به جهت ندانستن و یا فراموشی تا اذان صبح نیت نکند، چنانچه پیش از ظهر متوجه شود و تا آن هنگام عملی که روزه را باطل می کند انجام نداده باشد احتیاط واجب این است که نیت کند و آن روز را روزه بگیرد و بعداً قضای آن را نیز به جا آورد.

«مسأله 1628» اگر کسی در روزه رمضان و یا روزه واجب معین دیگر، پیش از اذان صبح بدون نیت روزه بخوابد و پیش از ظهر بیدار شود، بنابر احتیاط واجب باید نیت کند و آن روز را روزه بگیرد و بعداً قضای آن را نیز به جا آورد و اگر بعد از ظهر بیدار شود، روزه آن روز او باطل است.

«مسأله 1629» اگر برای روزه واجب غیر معینی مثل روزه کفاره، عمداً تا نزدیک ظهر نیت نکند، اشکال ندارد بلکه اگر پیش از نیت تصمیم داشته باشد که روزه نگیرد یا تردید داشته باشد که بگیرد یا نه و یا قصد کند عملی که روزه را باطل می کند انجام دهد یا مردد شود که آن عمل را بجا آورد یا نه، چنانچه عملی که روزه را باطل می کند انجام نداده باشد و پیش از ظهر نیت کند، روزه او صحیح است و چنانچه تا پیش از ظهر نیت نکند، بنابر احتیاط واجب دیگر نمی تواند آن روز را به نیت روزه واجب غیر معین روزه بگیرد.

«مسأله 1630» آخرین وقتی که می توان برای روزه مستحبی نیت نمود، هنگامی است که به اندازه نیت کردن به مغرب وقت باقی مانده باشد، بنابراین اگر تا این هنگام عملی که روزه را باطل می کند انجام نداده باشد و نیت روزه مستحبی کند، روزه او صحیح است.

«مسأله 1631» اگر بخواهد غیر از روزه رمضان، روزه دیگری بگیرد، باید آن را معین نماید، مثلاً نیت کند که روزه قضا یا روزه کفاره می گیرد، ولی در ماه رمضان لازم نیست نیت کند که روزه رمضان می گیرد و اگر نداند ماه رمضان است یا فراموش نماید و روزه دیگری را نیت کند، روزه ماه رمضان محسوب می شود.

«مسأله 1632» اگر بداند ماه رمضان است و عمداً نیت روزه غیر رمضان کند، نه روزه ماه رمضان حساب می شود و نه روزه ای که قصد کرده است.

«مسأله 1633» اگر مثلاً به نیت روز اول ماه روزه بگیرد بعد بفهمد روز دوم یا سوم بوده، روزه او صحیح است.

«مسأله 1634» اگر پیش از اذان صبح نیت کند و بی هوش شود و در بین روز به هوش آید، بنابر احتیاط واجب باید روزه آن روز را تمام نماید و بعداً قضای آن را نیز بنابر احتیاط واجب بجا آورد و اگر آن را تمام نکند، باید قضای آن روز را به جا آورد.

«مسأله 1635» اگر پیش از اذان صبح نیت کند و مست شود و در بین روز از مستی خارج شود، احتیاط واجب آن است که روزه آن روز را تمام کند و قضای آن را نیز بجا آورد.

«مسأله 1636» اگر پیش از اذان صبح نیت کند و بخوابد و بعد از مغرب بیدار شود، روزه او صحیح است.

«مسأله 1637» اگر نداند یا فراموش کند که ماه رمضان است و پیش از ظهر متوجه شود، چنانچه عملی که روزه را باطل می کند انجام نداده باشد، باید نیت کند و روزه او صحیح است و اگر عملی که روزه را باطل می کند انجام داده باشد یا بعد از ظهر متوجه شود که ماه رمضان است، روزه او باطل می باشد؛ ولی باید تا مغرب عملی که روزه را باطل می کند انجام ندهد و بعد از رمضان نیز آن روزه را قضا نماید.

«مسأله 1638» اگر بچه ای پیش از اذان صبح ماه رمضان بالغ شود، باید روزه بگیرد و اگر بعد از اذان بالغ شود، روزه آن روز بر او واجب نیست.

«مسأله 1639» روزه و سایر عبادات بچه نابالغی که خوب و بد را تشخیص می دهد صحیح است.

«مسأله 1640» اگر کسی که برای بجا آوردن روزه میّتی اجیر شده، روزه مستحبّی بگیرد، اشکال ندارد؛ ولی کسی که روزه قضای رمضان به ذمه دارد، نمی تواند روزه مستحبّی بگیرد و اگر روزه واجب غیر معین دیگری نیز به ذمه داشته باشد، بنابر احتیاط واجب همین حکم را دارد و چنانچه فراموش کند و روزه مستحبّی بگیرد، در صورتی که پیش از ظهر به خاطر آورد، روزه مستحبّی او به هم می خورد و می تواند نیت خود را به روزه واجب برگرداند و اگر بعد از ظهر متوجه شود، روزه او باطل است و اگر بعد از مغرب به خاطر آورد، روزه او صحیح است.

«مسأله 1641» کسی که روزه قضا دارد، چنانچه وقت آن وسعت داشته باشد، می تواند روزه استیجاری بگیرد.

«مسأله 1642» اگر کافر در ماه رمضان پیش از ظهر مسلمان شود و از اذان صبح تا آن هنگام نیز عملی که روزه را باطل می کند انجام نداده باشد، نمی تواند روزه بگیرد و قضا نیز ندارد.

«مسأله 1643» اگر بیمار بعد از ظهر ماه رمضان بهبود یابد، اگرچه از اذان صبح تا آن وقت عملی که روزه را باطل می کند انجام نداده باشد، روزه آن روز بر او واجب نیست و اگر پیش از ظهر بهبود یابد، چنانچه از اذان صبح تا آن هنگام عملی که روزه را باطل می کند انجام نداده باشد، بنابر احتیاط واجب باید آن روز را روزه بگیرد و بعداً قضای آن را نیز به جا آورد.

«مسأله 1644» واجب نیست انسان روزی را که شك دارد آخر شعبان است یا اول رمضان، روزه بگیرد و اگر بخواهد روزه بگیرد، نمی تواند نیت روزه رمضان کند؛ ولی اگر نیت روزه قضا و مانند آن را بنماید، چنانچه بعد معلوم شود اول رمضان بوده، روزه رمضان حساب می شود.

«مسأله 1645» اگر روزی را که شك دارد آخر شعبان است یا اول رمضان به نیت روزه قضا یا روزه مستحبّی و مانند آن روزه بگیرد و در بین روز بفهمد که ماه رمضان است، باید نیت روزه رمضان کند.

«مسأله 1646» اگر در روزه واجب معینی، مثل روزه رمضان، از نیت روزه گرفتن برگردد، روزه او باطل است و همچنین اگر نیت کند چیزی را که روزه را باطل می کند بجا آورد، اگرچه آن را انجام ندهد روزه او باطل می شود.

اعمالی که روزه را باطل می کنند

اشاره

«مسأله 1647» نه چیز روزه را باطل می کند:

اول: خوردن و آشامیدن. دوم: جماع. سوم: استمناء، (استمناء آن است که انسان با خود عملی انجام دهد که منی از او بیرون آید). چهارم: دروغ بستن به خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و جانشینان ایشان علیهم السلام. پنجم: رساندن غبار غلیظ به حلق. ششم: فرو بردن تمام سر در آب.

هفتم: باقی ماندن بر جنابت و حیض و نفاس تا اذان صبح. هشتم: اماله کردن با چیزهای روان. نهم: قی کردن؛ واحکام آنها در مسائل آینده بیان می شود.

1 - خوردن و آشامیدن

«مسأله 1648» اگر روزه دار عمداً چیزی بخورد یا بیاشامد، روزه او باطل می شود، چه خوردن و آشامیدن آن چیز مثل نان و آب، معمول باشد یا مثل خاک و شیره درخت، معمول نباشد، چه کم باشد و چه زیاد، حتی اگر مسواک را از دهان بیرون آورد و دوباره به دهان ببرد و رطوبت آن را فرو برد، روزه او باطل می شود، مگر آن که رطوبت مسواک در آب دهان به گونه ای از بین برود که به آن رطوبت خارج گفته نشود.

«مسأله 1649» اگر هنگامی که مشغول غذا خوردن است بفهمد صبح شده، باید فوراً لقمه را از دهان بیرون آورد و چنانچه عمداً فرو ببرد، روزه او باطل می شود و به دستوری که بعداً گفته خواهد شد، کفاره نیز بر او واجب است.

«مسأله 1650» اگر روزه دار سهواً چیزی را بخورد یا بیاشامد، روزه او باطل نمی شود.

«مسأله 1651» احتیاط واجب آن است که روزه دار از استعمال آمپول دارویی و آمپولی که به جای غذا به کار می رود، خودداری کند؛ ولی تزریق آمپولی که عضوی را

بی حس می کند و آمپولی که مانند برخی واکسن ها زیر پوست تزریق می شود، اشکال ندارد؛ بنابر این اگر انسان بیماری داشته باشد که روزه برای او ضرر نداشته ولی به آمپول دارویی نیاز داشته باشد و ناچار باشد آن را در روز تزریق کند، باید پس از تزریق آمپول، روزه آن روز را بگیرد و بنابر احتیاط واجب قضای آن را نیز بجا آورد.

«مسأله 1652» اگر روزه دار چیزی را که لای دندان او مانده است عمداً فرو برد، روزه او باطل می شود.

«مسأله 1653» کسی که می خواهد روزه بگیرد، لازم نیست پیش از اذان صبح دندان های خود را خلال کند؛ ولی اگر بداند غذایی که لای دندان مانده در روز فرو می رود، چنانچه خلال نکند و چیزی از آن فرو رود، روزه او باطل می شود بلکه اگر فرو نیز نرود، باید روزه آن روز را قضا کند.

«مسأله 1654» فرو بردن آب دهان، اگرچه به واسطه تصور کردن مزه ترشی و مانند آن در دهان جمع شده باشد، روزه را باطل نمی کند.

«مسأله 1655» فرو بردن اخلاط سر و سینه، اگر به فضای دهان نرسیده باشند، روزه را باطل نمی کند؛ ولی اگر داخل فضای دهان شود، نباید آن را فرو برد.

«مسأله 1656» اگر روزه دار به قدری تشنه شود که بترسد از تشنگی بمیرد، واجب است به اندازه ای که از مردن نجات پیدا کند آب بیاشامد، ولی روزه او باطل می شود و اگر ماه رمضان باشد، باید در بقیه روز از بجا آوردن عملی که روزه را باطل می کند، خودداری نماید و نیز اگر بترسد که در اثر نخوردن آب، به او ضرر قابل توجهی برسد یا نخوردن آب برای او موجب مشقتی باشد که قابل تحمل نیست، می تواند به اندازه رفع ضرر و مشقت آب بیاشامد و در هر صورت باید روزه آن روز را قضا نماید.

«مسأله 1657» جویدن غذا برای بچه یا پرنده و چشیدن غذا و مانند آنها که معمولاً از حلق پایین نمی رود، اگرچه اتفاقاً پایین رود، روزه را باطل نمی کند؛ ولی اگر انسان از اول بداند که از حلق پایین می رود، چنانچه پایین رود، روزه اش باطل می شود و باید قضای آن را بگیرد و کفاره نیز بر او واجب است و اگر پایین نرود نیز روزه اش

باطل است، ولی کفاره ندارد.

«مسألة 1658» انسان نمی تواند برای ضعف، روزه را بخورد، ولی اگر ضعف او به قدری باشد که نتواند آن را تحمل کند، خوردن روزه اشکال ندارد.

«مسألة 1659» اگر روزه برای انسان ضرر داشته باشد، نباید روزه بگیرد و اگر با وجود ضرر روزه گرفت، روزه او باطل است و باید قضای آن را بجا آورد و همچنین اگر احتمال بدهد که روزه برای او ضرر دارد و احتمال او در نظر مردم عقلایی و بجا باشد، نباید روزه بگیرد و اگر روزه گرفت، باطل است و قضا دارد.

2 - جماع

«مسألة 1660» جماع روزه را باطل می کند، اگرچه فقط به مقدار ختنه گاه داخل شود و منی نیز بیرون نیاید.

«مسألة 1661» اگر کمتر از مقدار ختنه گاه داخل شود و منی نیز بیرون نیاید، روزه باطل نمی شود، ولی کسی که آلتش را بریده اند، اگر کمتر از ختنه گاه را نیز داخل کند، بنابر احتیاط روزه اش باطل می شود.

«مسألة 1662» اگر شك کند که به اندازه ختنه گاه داخل شده یا نه و یا کسی که آلتش را بریده اند، شك کند که دخول صورت گرفته یا نه، چنانچه قصد دخول نداشته، روزه او صحیح است.

«مسألة 1663» در صورتی که تصمیم به جماع و دخول گرفته و توجه داشته باشد که روزه او باطل می شود - هر چند جماع انجام نگرفته یا به اندازه ختنه گاه داخل نشده و منی نیز بیرون نیامده باشد - روزه او اشکال دارد و باید قضای آن را بجا آورد.

«مسألة 1664» اگر فراموش کند که روزه است و جماع نماید یا او را به جماع مجبور نمایند به طوری که از خود اختیار نداشته باشد، روزه او باطل نمی شود؛ ولی چنانچه در بین جماع به خاطر آورد یا دیگر مجبور نباشد، باید فوراً از حال جماع خارج شود و اگر خارج نشود، روزه او باطل است و چنانچه مثلاً او را تهدید نمایند که در صورت

ص: 298

جماع نکردن، ضرر جانی قابل توجه به وی وارد خواهند کرد و به همین جهت ناچار به جماع گردد، اگرچه معصیت نکرده و معذور بوده است، ولی باید روزه آن روز را قضا نماید.

3 - استمناء

«مسألة 1665» اگر روزه دار استمناء کند، یعنی با خود کاری کند که منی از او بیرون آید، روزه او باطل می شود.

«مسألة 1666» هرگاه روزه دار بداند که اگر در حال روزه بخوابد محتلم می شود، یعنی در خواب منی از او بیرون می آید، اگر موجب حرج و مشقت نباشد، بنا بر احتیاط نباید بخوابد.

«مسألة 1667» اگر روزه دار در حال بیرون آمدن منی از خواب بیدار شود، واجب نیست از بیرون آمدن آن جلوگیری کند.

«مسألة 1668» روزه داری که محتلم شده، می تواند ادرار کند و به دستوری که در مسأله 246 گفته شد استبراء نماید، ولی در صورتی که بدانند به واسطه بول یا استبراء کردن، منی از مجرای ادرار بیرون می آید، چنانچه غسل نکرده باشد، می تواند استبراء کند و اگر غسل کرده باشد، بنا بر احتیاط جایز نیست.

«مسألة 1669» روزه داری که محتلم شده، اگر بداند منی در مجرا مانده و چنانچه پیش از غسل ادرار نکند، بعد از غسل منی از او بیرون می آید، بنا بر احتیاط واجب باید پیش از غسل ادرار کند.

«مسألة 1670» اگر به قصد بیرون آمدن منی عملی انجام دهد، چنانچه بدانند بیرون آوردن منی باطل کننده روزه است، اگرچه منی هم از او خارج نشود، روزه او باطل می شود.

«مسألة 1671» اگر بی اختیار منی از روزه دار بیرون آید، روزه او باطل نمی شود، ولی اگر عملی انجام دهد که به حسب عادت با آن عمل منی از او خارج می شود و یا احتمال دهد که با آن عمل منی از او خارج شود، روزه اش باطل است، هر چند منی از او خارج نشود.

«مسألة 1672» اگر روزه دار بدون قصد بیرون آوردن منی با کسی بازی و شوخی کند، در صورتی که عادت نداشته باشد که بعد از بازی و شوخی منی از او خارج شود، بلکه اطمینان داشته باشد که خارج نخواهد شد، اگرچه اتفاقاً منی بیرون آید، روزه او صحیح است، ولی اگر شوخی را تا آنجا ادامه دهد که نزدیک باشد منی خارج شود و خودداری نکند تا خارج گردد، روزه او باطل است.

4 - دروغ بستن به خدا و معصومان علیهم السلام

«مسألة 1673» اگر روزه دار با گفتن یا با نوشتن یا با اشاره و مانند آنها به خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و جانشینان آن حضرت علیهم السلام عمداً نسبت دروغ بدهد، اگرچه فوراً بگوید:

«دروغ گفتم» یا توبه کند، روزه او بنا بر احتیاط واجب باطل است و اگر دروغ بستن به حضرت زهرا علیها السلام و سایر پیامبران و جانشینان آنان علیهم السلام موجب دروغ بستن به خدا یا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم یا جانشینان آن حضرت علیهم السلام گردد نیز همین حکم را دارند.

«مسألة 1674» اگر بخواهد خبری را که نمی داند راست است یا دروغ نقل کند، بنا بر احتیاط واجب باید از کسی که خبر را گفته یا از کتابی که آن چیز در آن نوشته شده نقل نماید، لکن اگر خودش نیز خبر بدهد، روزه او باطل نمی شود.

«مسألة 1675» اگر چیزی را با اعتقاد به این که راست است از قول خدا یا معصومان علیهم السلام نقل کند و بعد بفهمد دروغ بوده، روزه اش باطل نمی شود.

«مسألة 1676» اگر بداند دروغ بستن به خدا و معصومان علیهم السلام روزه را باطل می کند و چیزی را که می داند دروغ است به آنان نسبت دهد و بعد بفهمد آنچه را که گفته راست بوده، به احتیاط واجب باید آن روز را امساک کند و سپس روزه را قضا نماید.

«مسألة 1677» اگر دروغی را که دیگری ساخته عمداً به خدا و معصومان علیهم السلام نسبت دهد، روزه او بنا بر احتیاط باطل می شود؛ ولی اگر از قول کسی که آن دروغ را ساخته نقل کند، اشکال ندارد.

«مسألة 1678» اگر از روزه دار بپرسند: «آیا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم چنین مطلبی فرموده اند؟»

و او جایی که در جواب باید بگوید: «نه»، عمداً بگوید: «بلی»، یا جایی که باید بگوید:

«بلی»، عمداً بگوید: «نه»، بنابر احتیاط روزه او باطل می شود.

«مسأله 1679» اگر از قول خدا یا معصومان علیهم السلام حرف راستی را بگوید و بعد بگوید: «آنچه گفتم دروغ بود» یا در شب دروغی را به آنان نسبت دهد و فردای آن روز که روزه می باشد بگوید: «آنچه دیشب گفتم راست است»، بنابر احتیاط روزه او باطل می شود.

«مسأله 1680» نسبت دادن دروغ به خدا و معصومان علیهم السلام از روی شوخی، به نحوی که به هیچ وجه معنای آن را قصد نکند و شوخی بودن آن برای شنونده و گوینده معلوم باشد، هر چند بی ادبی است ولی روزه را باطل نمی کند.

5 - رساندن غبار غلیظ به حلق

«مسأله 1681» رساندن غبار غلیظ به حلق بنابر احتیاط روزه را باطل می کند، چه غبار چیزی مثل آرد باشد که خوردن آن حلال است، یا غبار چیزی مانند خاک باشد که خوردن آن حرام است.

«مسأله 1682» اگر به واسطه باد، غبار غلیظی پیدا شود و انسان با این که متوجه است، مواظبت نکند و به حلق برسد، بنابر احتیاط روزه اش باطل می شود.

«مسأله 1683» احتیاط واجب آن است که روزه دار بخار غلیظ، دود سیگار و تنباکو و مانند آنها را نیز به حلق نرساند و اگر بخار غلیظ در دهان به صورت آب درآید و آن را فروبرد، روزه اش باطل می شود.

«مسأله 1684» اشخاصی که به خاطر بیماری تنگی نفس، به دستور پزشک از وسیله ای استفاده می کنند که توسط آن از راه دهان یا بینی استنشاق می نمایند، چنانچه بدون آن نتوانند روزه بگیرند، استفاده آنان از آن وسیله اشکال ندارد؛ ولی بنابر احتیاط باید هر وقت توانستند روزه خود را قضا کنند.

«مسأله 1685» اگر مواظبت نکند و غبار یا بخار یا دود و مانند آنها داخل حلق شود، چنانچه یقین داشته که به حلق نمی رسد، روزه او صحیح است.

«مسأله 1686» اگر فراموش کند که روزه است و مواظبت نکند یا بی اختیار غبار و مانند آن به حلق او برسد، روزه او باطل نمی شود و چنانچه ممکن باشد باید آن را از حلق بیرون آورد.

6 - فرو بردن سر در آب

«مسأله 1687» حرام است که روزه دار عمداً تمام سر را در آب فرو برد، اگرچه باقی بدن او از آب بیرون باشد و چنانچه عمداً تمام سر را در آب فرو برد، بنابر احتیاط واجب باید قضای آن روزه را بگیرد، ولی اگر تمام بدن را زیر آب ببرد و مقداری از سر بیرون باشد، روزه او باطل نمی شود.

«مسأله 1688» اگر نصف سر را يك دفعه و نصف دیگر آن را دفعه دیگر در آب فرو برد، روزه او باطل نمی شود.

«مسأله 1689» اگر شك کند که تمام سر زیر آب رفته یا نه، روزه او صحیح است؛ ولی اگر قصد داشته که تمام سر را زیر آب فرو برد، بنابر احتیاط روزه اش باطل است.

«مسأله 1690» اگر تمام سر زیر آب برود ولی مقداری از موها بیرون بماند، بنابر احتیاط روزه باطل می شود.

«مسأله 1691» احتیاط واجب آن است که سر را در گلاب و آب های مضاف دیگر فرو نبرد، ولی فرو بردن سر در چیزهای دیگری که روان هستند، اشکال ندارد.

«مسأله 1692» اگر روزه دار بی اختیار در آب بیفتد و تمام سر او را آب فرا بگیرد یا فراموش کند که روزه است و سر را در آب فرو ببرد، روزه او باطل نمی شود.

«مسأله 1693» اگر عادتاً با افتادن در آب سرش زیر آب می رود، چنانچه با توجه به این مطلب خود را در آب بیندازد، بنابر احتیاط روزه اش باطل می شود.

«مسأله 1694» اگر فراموش کند که روزه است و سر را در آب فرو برد یا شخص دیگری به زور سر او را در آب فرو برد، چنانچه در زیر آب به خاطر آورد که روزه است یا آن کس دست خود را بردارد، باید فوراً سر را بیرون آورد و چنانچه بیرون نیاورد، بنابر

احتیاط روزه اش باطل می شود.

«مسأله 1695» اگر فراموش کند که روزه است و به نیت غسل، سر خود را در آب فرو ببرد، روزه و غسل او صحیح است.

«مسأله 1696» اگر بداند که روزه است و عمداً برای غسل سر خود را در آب فرو برد، چنانچه روزه او روزه مستحبی و یا روزه واجب غیر رمضان باشد، غسل او صحیح و بنابر احتیاط روزه او باطل می باشد و اگر روزه ماه رمضان باشد، بنابر احتیاط هم غسل و هم روزه او باطل است.

«مسأله 1697» اگر برای آن که کسی را از غرق شدن نجات دهد سر خود را در آب فرو برد، اگرچه نجات دادن او واجب باشد، روزه او باطل می شود.

«مسأله 1698» ریختن آب روی سر اشکال ندارد، ولی اگر مثل آب لوله های بزرگ یا آبشار باشد که یک مرتبه تمام سر را می پوشاند، اشکال دارد.

«مسأله 1699» اگر روزه دار سر خود را در محفظه ای مانند کلاه غواصی قرار دهد و زیر آب برود، روزه اش باطل نمی شود.

7 - باقی ماندن بر جنابت، حیض یا نفاس تا اذان صبح

«مسأله 1700» در روزه رمضان و قضای آن اگر جنب عمداً تا اذان صبح غسل نکند یا اگر وظیفه او تیمم است عمداً تیمم ننماید، روزه او باطل است و بنابر احتیاط واجب، حکم بقیه روزه های واجب نیز همین است.

«مسأله 1701» کسی که جنب است و می خواهد روزه واجبی بگیرد که مثل روزه رمضان وقت آن معین است، چنانچه عمداً غسل نکند تا وقت تنگ شود، معصیت کرده و باید تیمم کرده و آن روز را روزه بگیرد و سپس بنابر احتیاط قضای آن را نیز به جا آورد.

«مسأله 1702» اگر جنب در ماه رمضان غسل را فراموش کند و بعد از اذان صبح به خاطر آورد، باید روزه آن روز را قضا نماید و اگر بعد از چند روز به خاطر آورد، باید روزه تمام روزهایی را که یقین دارد جنب بوده قضا نماید، پس اگر نمی داند سه روز جنب

بوده یا چهار روز، باید روزه سه روز را قضا کند.

«مسأله 1703» کسی که در شب ماه رمضان برای هیچ کدام از غسل و تیمم وقت ندارد، اگر خود را جنب کند، روزه او باطل است و قضا و کفاره بر او واجب می شود؛ اما اگر برای تیمم وقت داشته باشد، چنانچه خود را جنب کند گناهکار است و باید تیمم کند و علاوه بر روزه آن روز، احتیاطاً قضای آن را نیز بگیرد.

«مسأله 1704» اگر گمان کند که به اندازه غسل وقت دارد و خود را جنب کند و بعد بفهمد وقت تنگ بوده، چنانچه با بررسی کردن و توجه به وقت، این گمان برای او حاصل شده باشد، باید تیمم کند و روزه او صحیح است، وگرنه باید تیمم کند و آن روز را روزه بگیرد و سپس احتیاطاً قضای آن روزه را نیز به جا آورد.

«مسأله 1705» کسی که در شب ماه رمضان جنب است و می داند که اگر بخوابد تا صبح بیدار نمی شود، قبل از غسل کردن نباید بخوابد و چنانچه بخوابد و تا صبح بیدار نشود، روزه او باطل است و قضا و کفاره بر او واجب می شود.

«مسأله 1706» هرگاه جنب در شب ماه رمضان بخوابد و بیدار شود، چنانچه احتمال بدهد که اگر دوباره بخوابد برای غسل بیدار می شود، می تواند بخوابد.

«مسأله 1707» کسی که در شب ماه رمضان جنب است و می داند یا احتمال می دهد که اگر بخوابد پیش از اذان صبح بیدار می شود، چنانچه تصمیم داشته باشد که بعد از بیدار شدن غسل کند و با این تصمیم بخوابد و تا اذان خواب بماند، روزه او صحیح است.

«مسأله 1708» کسی که در شب ماه رمضان جنب است و می داند یا احتمال می دهد که اگر بخوابد پیش از اذان صبح بیدار می شود، چنانچه غفلت داشته باشد که بعد از بیدار شدن باید غسل کند، در صورتی که بخوابد و تا اذان صبح خواب بماند، باید روزه آن روز را بگیرد و بنا بر احتیاط آن را قضا نیز بنماید، ولی کفاره ندارد.

«مسأله 1709» کسی که در شب ماه رمضان جنب است و می داند یا احتمال می دهد که اگر بخوابد پیش از اذان صبح بیدار می شود، چنانچه نخواهد بعد از بیدار شدن غسل کند یا تردید داشته باشد که غسل کند یا نه، در صورتی که بخوابد و بیدار نشود، روزه او

باطل است و قضا و کفاره بر او واجب است.

«مسأله 1710» اگر جنب در شب ماه رمضان بخوابد و بیدار شود و بداند یا احتمال دهد که اگر دوباره بخوابد پیش از اذان صبح بیدار می شود و تصمیم داشته باشد که بعد از بیدار شدن غسل کند، چنانچه دوباره بخوابد و تا اذان بیدار نشود، باید روزه آن روز را قضا کند، ولی کفاره ندارد و اگر از خواب دوم بیدار شود و با احتمال بیدار شدن برای مرتبه سوم بخوابد و تا اذان صبح بیدار نشود، علاوه بر قضا احتیاطاً کفاره نیز بر او واجب می شود و خواب های بعد از خواب سوم که تا اذان صبح ادامه پیدا می کنند نیز حکم خواب سوم را دارند.

«مسأله 1711» احکامی که در مورد خوابیدن پس از جنابت در روزه رمضان در چند مسأله قبل گفته شد، بنابر احتیاط واجب در بقیه روزه های واجب معین، مثل روزه نذر معین نیز جاری است.

«مسأله 1712» خوابی که در آن محتلم شده، خواب اول محسوب نمی شود، بلکه اگر از آن خواب بیدار شود و دوباره بخوابد، خواب اول حساب می شود.

«مسأله 1713» اگر روزه دار در روز رمضان محتلم شود، واجب نیست فوراً غسل کند.

«مسأله 1714» هرگاه در ماه رمضان بعد از اذان صبح بیدار شود و ببیند محتلم شده، اگرچه بداند پیش از اذان محتلم شده، روزه او صحیح است.

«مسأله 1715» باقی ماندن بر جنابت در روزه رمضان و بقیه روزه های واجب معین، چنانچه از روی عمد نباشد، باعث باطل شدن روزه نمی شود؛ ولی کسی که می خواهد قضای روزه رمضان را بگیرد، هرگاه تا اذان صبح جنب بماند، اگرچه از روی عمد نیز نباشد، روزه او باطل است و بنابر احتیاط واجب حکم بقیه روزه های واجب غیر معین (مثل روزه کفاره) نیز مثل قضای روزه رمضان است.

«مسأله 1716» کسی که می خواهد قضای روزه رمضان را بگیرد، اگر بعد از اذان صبح بیدار شود و ببیند محتلم شده و بداند پیش از اذان محتلم شده است، چنانچه وقت قضای روزه تنگ باشد، مثلاً پنج روز روزه قضای رمضان داشته باشد و پنج روز نیز به

رمضان مانده باشد، باید بعد از رمضان عوض آن را بجا آورد و اگر وقت قضای روزه تنگ نباشد، باید روز دیگری روزه بگیرد و در هر صورت لازم نیست این روز را روزه بگیرد.

«مسألة 1717» باقی ماندن بر جنابت تا اذان صبح در روزه مستحبی باعث باطل شدن روزه نمی شود.

«مسألة 1718» اگر زن در روزه رمضان پیش از اذان صبح از حیض یا نفاس پاك شود و عمداً غسل نکند یا اگر وظیفه او تیمم است عمداً تیمم نکند، روزه او باطل است و بنا بر احتیاط واجب حکم قضای روزه رمضان و بقیه روزه های واجب نیز همین است.

«مسألة 1719» اگر زن پیش از اذان صبح از حیض یا نفاس پاك شود و تا اذان صبح غسل نکند، چنانچه غسل نکردن او از روی عمد نباشد، روزه اش صحیح است و در روزه مستحبی چنانچه عمداً نیز غسل نکند، اشکالی به روزه او وارد نمی شود.

«مسألة 1720» اگر زن پیش از اذان صبح از حیض یا نفاس پاك شود، ولی به اندازه غسل کردن وقت نداشته باشد، چنانچه بخواهد روزه رمضان و یا روزه واجب معین دیگری را بگیرد، باید تیمم کند و روزه او صحیح است و همچنین اگر برای هیچ کدام از غسل و تیمم وقت نداشته باشد یا بعد از اذان بفهمد که پیش از اذان پاك شده، می تواند روزه رمضان و یا روزه واجب معین دیگری را بگیرد و روزه او صحیح است؛ ولی بنا بر احتیاط واجب در هیچ يك از دو صورتی که گفته شد، نمی تواند روزه واجب غیر معین مثل روزه قضای رمضان را بگیرد.

«مسألة 1721» اگر زن بعد از اذان صبح از خون حیض یا نفاس پاك شود یا در بین روز خون حیض یا نفاس ببیند، اگرچه نزدیک مغرب باشد، روزه او باطل است.

«مسألة 1722» اگر زن غسل حیض یا نفاس را فراموش کند و بعد از يك یا چند روز به خاطر آورد، روزه هایی که گرفته صحیح است.

«مسألة 1723» خواب دوم و سوم حائض یا نفساء در شب ماه رمضان پس از پاك شدن، حکم خواب دوم و سوم جنب را ندارد، بلکه اگر برای بیدار شدن و غسل کردن کوتاهی نکرده باشد، خواب سوم او نیز اشکال ندارد؛ و چنانچه تا اذان صبح بیدار نشود،

روزه او صحیح است و در صورتی که کوتاهی کرده باشد، خواب اول او نیز اشکال دارد و چنانچه تا اذان صبح بیدار نشود، روزه او باطل است.

«مسأله 1724» اگر زن پیش از اذان صبح در ماه رمضان از حیض یا نفاس پاک شود و در غسل کردن کوتاهی کند تا وقت تنگ شود، معصیت کرده و باید تیمم کند و آن روز را روزه بگیرد و بنابر احتیاط واجب بعداً قضای آن را نیز به جا آورد و اگر تیمم نیز نکند، روزه او باطل است؛ ولی چنانچه کوتاهی نکند مثلاً منتظر باشد که حمام زنانه شود یا آب آن گرم شود و وقت برای غسل کردن تنگ شود، باید تیمم کند و روزه او صحیح است.

«مسأله 1725» کسی که باید بدل از غسل جنابت، حیض یا نفاس برای روزه، تیمم کند، بنابر احتیاط واجب پس از تیمم نباید تا اذان صبح بخوابد و حدث دیگری نیز نباید از او سر بزند.

«مسأله 1726» اگر زنی که در حال استحاضه است غسل های خود را به تفصیلی که در مسأله 523 گفته شد بجا آورد، روزه او صحیح است.

«مسأله 1727» کسی که مس میت کرده، یعنی جایی از بدن خود را به بدن میت رسانده، می تواند بدون غسل مس میت روزه بگیرد و اگر در حال روزه میت را مس نماید، روزه او باطل نمی شود.

8 - اماله کردن

«مسأله 1728» اماله کردن با مایعات اگرچه از روی ناچاری و برای معالجه باشد، روزه را باطل می کند؛ ولی استعمال شیاف، چه برای معالجه و چه برای غیر آن اشکال ندارد.

9 - قی کردن

«مسأله 1729» اگر روزه دار عمدتاً قی (استفراغ) کند - اگرچه به واسطه بیماری و مانند آن ناچار به این عمل باشد - روزه او باطل می شود، ولی اگر سهواً یا بی اختیار قی کند، اشکال ندارد.

«مسأله 1730» اگر در شب چیزی بخورد که می داند به واسطه خوردن آن در روز بی اختیار قی می کند، احتیاط واجب آن است که روزه آن روز را قضا نماید.

«مسأله 1731» اگر روزه دار بتواند از قی کردن خودداری کند، چنانچه برای او ضرر و مشقت نداشته باشد، باید خودداری نماید.

«مسأله 1732» اگر حشره ای در گلوی روزه دار برود، چنانچه به قدری پایین رود که دیگر به فرو بردن آن، خوردن نگویند، اگرچه آن را فرو برد، روزه او صحیح است هر چند بنابر احتیاط در صورت امکان باید آن را خارج کند، مگر آن که خارج کردن آن باعث قی کردن شود که در این صورت نباید قی کند و اگر به این مقدار پایین نرود، باید آن را بیرون آورد، اگرچه موجب شود که قی کند و روزه او باطل شود که در این صورت باید آن را قضا کند و چنانچه فرو برد روزه او باطل می شود و علاوه بر قضای روزه، بنابر احتیاط واجب باید کفاره جمع بدهد.

«مسأله 1733» اگر سهواً چیزی را فرو برد و پیش از آن که کاملاً پایین رود، به خاطر آورد که روزه است، چنانچه به قدری پایین رفته باشد که دیگر به فرو بردن آن خوردن نگویند، می تواند آن را فرو برد و روزه او باطل نمی شود و اگر به این حد نرسیده باشد، باید در صورت امکان آن را خارج کند، مگر این که خارج کردن آن موجب قی کردن شود.

«مسأله 1734» اگر یقین داشته باشد که به واسطه آروغ زدن چیزی از گلو بیرون می آید، بنابر احتیاط واجب نباید عمداً آروغ بزند؛ ولی اگر احتمال بدهد، آروغ زدن اشکال ندارد.

«مسأله 1735» اگر آروغ بزند و بدون اختیار چیزی در گلو یا دهانش بیاید، باید آن را بیرون بریزد؛ ولی اگر بی اختیار فرو رود، روزه اش صحیح است.

احکام چیزهایی که روزه را باطل می کنند

«مسأله 1736» اگر انسان عمداً و از روی اختیار عملی که روزه را باطل می کند انجام دهد، روزه او باطل می شود و چنانچه از روی عمد نباشد، اشکال ندارد، ولی جنب اگر

بخواهد و به تفصیلی که در مسأله 1710 گفته شد، تا اذان صبح غسل نکند، روزه او باطل است.

«مسأله 1737» اگر روزه دار سهواً یکی از اعمالی را که روزه را باطل می کنند، انجام دهد و به گمان این که روزه اش باطل شده، دوباره عمدتاً یکی از آنها را بجا آورد، روزه او باطل می شود.

«مسأله 1738» اگر به واسطه ندانستن مسأله، یکی از اعمالی را که روزه را باطل می کنند انجام دهد، چنانچه در آموختن مسأله کوتاهی کرده باشد، روزه او باطل است و اگر کوتاهی نکرده باشد نیز بنا بر احتیاط روزه اش باطل است.

«مسأله 1739» اگر چیزی به زور در گلوی روزه دار بریزند به صورتی که در فرو رفتن آن اختیار نداشته باشد یا سر او را به زور در آب فرو برند، روزه او باطل نمی شود، ولی اگر او را مجبور کنند که روزه خود را باطل کند، مثلاً به او بگویند: «اگر غذا نخوری ضرر مالی یا جانی به تو می زنیم» و خود او برای جلوگیری از ضرر چیزی بخورد، روزه او باطل می شود.

«مسأله 1740» روزه دار نباید به جایی برود که می داند در آنجا چیزی در گلوی او می ریزند یا او را مجبور می کنند که خودش روزه خود را باطل کند و اگر قصد رفتن کند، گرچه نرود یا بعد از رفتن چیزی به خوردش ندهند، روزه او باطل می شود و همچنین اگر از روی ناچاری عملی که روزه را باطل می کند انجام دهد، روزه او باطل می شود.

آنچه برای روزه دار مکروه است

«مسأله 1741» چند چیز برای روزه دار مکروه است و از آن جمله است: دوا ریختن به چشم و سرمه کشیدن در صورتی که مزه یا بوی آن به حلق برسد؛ انجام دادن هر کاری که مانند خون گرفتن و حمام رفتن باعث ضعف شود؛ انقیه کشیدن اگر نداند که به حلق می رسد و اگر بداند به حلق می رسد، جایز نیست؛ بو کردن گیاههای معطر؛ استعمال شیاف؛ تر کردن لباسی که در بدن است؛ کشیدن دندان و هر عملی که به واسطه

آن از دهان خون بیاید؛ مسواک کردن با مسواک تر و نیز مکروه است انسان بدون قصد بیرون آمدن منی، زن خود را ببوسد یا عملی انجام دهد که شهوت خود را تحریک کند؛ ولی اگر به قصد بیرون آمدن منی باشد و یا احتمال دهد که منی خارج شود، گرچه منی نیز خارج نشود، روزه او باطل می شود. همچنین نشستن زن روزه دار در آب مکروه است بلکه احتیاط مستحب این است که در آب ننشیند.

مواردی که قضا و کفاره واجب می شود

اشاره

«مسأله 1742» چنانچه در روزه ماه رمضان، روزه دار از روی عمد و اختیار چیزی بخورد یا بیاشامد یا جماع کند و یا استمنا نماید، باید علاوه بر قضای آن روز، کفاره نیز پردازد و اگر از روی عمد و اختیار دود، گرد و غبار و بخار غلیظ به حلق خود برساند و یا سر را در آب فرو برد و یا نسبت دروغ به خدا، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و جانشینان آن حضرت علیهم السلام بدهد، بنابر احتیاط واجب باید روزه خود را قضا کرده و کفاره نیز پردازد و چنانچه عمداً تا اذان صبح بر جنابت باقی بماند، باید روزه خود را قضا کرده و کفاره پردازد؛ ولی اگر کسی پس از جنابت و قبل از غسل کردن بخوابد، باید به تفصیلی که در مسائل 1707 تا 1710 گفته شد، عمل نماید.

«مسأله 1743» اگر به واسطه ندانستن مسأله، عملی را انجام دهد که روزه را باطل می کند، کفاره بر او واجب نیست، مگر این که در یادگیری مسأله کوتاهی کرده باشد و در هنگام انجام دادن عمل، احتمال باطل شدن روزه را بدهد.

«مسأله 1744» علاوه بر روزه رمضان، باطل کردن روزه قضای ماه رمضان در بعد از ظهر و باطل کردن روزه نذر معین نیز به تفصیلی که خواهد آمد، کفاره دارد.

کفاره روزه

«مسأله 1745» کسی که کفاره روزه رمضان بر او واجب است، باید يك بنده آزاد کند یا به دستوری که در مسأله 1747 گفته می شود، دو ماه روزه بگیرد یا شصت فقیر را سیر

کند یا به هر کدام يك مُد طعام بدهد و چنانچه انجام دادن هیچ کدام از اینها برایش ممکن نباشد، هرچند مُد که می تواند به فقرا طعام بدهد و بنابر احتیاط واجب استغفار نیز بکند، اگر چه مثلاً يك مرتبه بگوید: «اِسْتَعْفِرِ اللّٰهَ» و به احتیاط واجب هر وقت بتواند کفاره را بدهد.

«مسأله 1746» يك مد تقریباً برابر با 750 گرم است و احتیاط مستحب آن است که در کفاره روزه، گندم، آرد یا نان به فقیر بدهد.

«مسأله 1747» کسی که می خواهد دو ماه کفاره روزه رمضان را بگیرد، باید سی و يك روز آن را پی در پی بگیرد و اگر به سبب پیش آمدن امری که عرفاً عذر محسوب می شود، پس از سی و يك روز پشت سر هم بودن روزه ها به هم بخورد، اشکال ندارد و لازم نیست پس از آن بقیه روزه ها را پی در پی بگیرد.

«مسأله 1748» کسی که می خواهد دو ماه کفاره روزه رمضان را بگیرد، نباید هنگامی آغاز کند که در بین سی و يك روز، روزی مانند عید قربان باشد که روزه آن حرام است و اگر با توجه به این مطلب روزه کفاره را در این هنگام آغاز کند، باید روزه ها را از سر بگیرد.

«مسأله 1749» کسی که باید پی در پی روزه بگیرد، اگر در بین آن بدون عذر يك روز روزه نگیرد یا هنگامی آغاز کند که می داند در بین سی و يك روز به روزی می رسد که روزه آن واجب است، مثلاً به روزی می رسد که برای روزه گرفتن از طرف میّت در آن روز اجیر شده است، باید روزه ها را از سر بگیرد.

«مسأله 1750» اگر در بین سی و يك روز که باید پی در پی روزه بگیرد، عذری مثل حیض یا نفاس یا سفری که در رفتن آن مجبور است برای او پیش آید، بعد از برطرف شدن عذر، واجب نیست روزه ها را از سر بگیرد، بلکه بقیه را بعد از برطرف شدن عذر، پشت سر هم بجا می آورد.

«مسأله 1751» اگر روزه خود را با چیز حرامی باطل کند، چه آن چیز حرام مثل شراب و زنا اصلاً حرام باشد یا مثل آمیزش با عیال خود در حال حیض، به جهتی حرام شده باشد، بنابر احتیاط واجب کفاره جمع بر او واجب می شود؛ یعنی باید يك بنده آزاد کند

و دو ماه روزه بگیرد و شصت فقیر را سیر کند یا به هر کدام آنها يك مُد طعام بدهد و چنانچه انجام دادن هر سه برایش ممکن نباشد، هر کدام آنها را که ممکن است باید انجام دهد.

«مسأله 1752» اگر روزه دار دروغی را به خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و یا جانشینان آن حضرت علیهم السلام نسبت دهد، بنابر احتیاط کفاره جمع، به تفصیلی که در مسأله پیش گفته شد، بر او واجب می شود.

«مسأله 1753» اگر روزه دار عملی را که حرام است و روزه را باطل می کند، انجام دهد - مثلاً شراب بخورد و یا با همسر خود در حال حیض جماع نماید - و پس از آن عمل دیگری را که روزه را باطل می کند، انجام دهد، چه آن عمل حلال باشد، مانند آب نوشیدن و چه حرام باشد، مثل شراب خوردن، بنابر احتیاط واجب باید يك کفاره جمع بدهد و کافی است.

«مسأله 1754» اگر روزه دار عملی را که حلال است و روزه را باطل می کند انجام دهد - مثلاً آب بیاشامد - و بعد عمل دیگری که روزه را باطل می کند انجام دهد، چه آن عمل حلال باشد، مثل آب نوشیدن و چه حرام باشد، مثل شراب خوردن، يك کفاره کافی است.

«مسأله 1755» اگر روزه دار آروغ بزند و چیزی در دهان او بیاید، چنانچه عمداً آن را فرو ببرد، روزه او باطل است و باید قضای آن را بگیرد و کفاره نیز بر او واجب می شود و اگر خوردن آن چیز حرام باشد، مثلاً هنگام آروغ زدن خون یا غذایی که از صورت غذا بودن خارج شده به دهان او بیاید و عمداً آن را فرو برد، باید قضای آن روزه را بگیرد و بنابر احتیاط، کفاره جمع نیز بر او واجب می شود.

«مسأله 1756» اگر نذر کند که روز معینی را روزه بگیرد، چنانچه در آن روز روزه خود را باطل کند، باید قضای آن را به جا آورد و چنانچه عمداً آن را باطل کرده باشد، باید علاوه بر قضا، کفاره نیز بپردازد و کفاره آن همان کفاره مخالفت با قسم است که در مسأله 3302 بیان شده است.

«مسأله 1757» اگر به گفته کسی که می گوید مغرب شده افطار کند و بعد بفهمد مغرب نبوده است، قضا بر او واجب می شود و اگر با این که خودش می توانسته بررسی

کند، بررسی نکرده باشد، باید کفّاره نیز بپردازد.

«مسأله 1758» کسی که عمداً روزه خود را باطل کرده، اگر بعد از ظهر مسافرت کند یا پیش از ظهر برای فرار از کفّاره سفر نماید، کفّاره از او ساقط نمی شود، بلکه اگر قبل از ظهر مسافرتی برای او پیش آمد کند نیز بنا بر احتیاط کفّاره بر او واجب است.

«مسأله 1759» اگر عمداً روزه خود را باطل کند و بعد عذری مانند حیض یا نفاس یا بیماری برای او پیدا شود، احتیاطاً کفّاره بر او واجب است.

«مسأله 1760» اگر یقین کند که روز اول ماه رمضان است و عمداً روزه خود را باطل کند و بعد معلوم شود که آخر شعبان بوده، کفّاره بر او واجب نیست.

«مسأله 1761» اگر انسان شك کند که آخر رمضان است یا اول شوال و عمداً روزه خود را باطل کند، چنانچه بعد معلوم شود اول شوال بوده، کفّاره بر او واجب نیست.

«مسأله 1762» اگر روزه دار در ماه رمضان با زن خود که روزه دار است جماع کند، چنانچه زن را مجبور کرده باشد، کفّاره روزه خودش و روزه زن را باید بدهد و اگر زن به جماع راضی بوده، بر هر کدام يك کفّاره واجب می شود و چنانچه زن در ابتدای عمل مجبور بوده و در بین جماع راضی شود، بنا بر احتیاط واجب باید مرد دو کفّاره و زن يك کفّاره بپردازند.

«مسأله 1763» اگر زنی شوهر روزه دار خود را مجبور کند که جماع نماید یا کار دیگری که روزه را باطل می کند انجام دهد، واجب نیست کفّاره روزه شوهر را بدهد و بر شوهر نیز کفّاره واجب نیست.

«مسأله 1764» اگر روزه دار در ماه رمضان با زن روزه دار خود که خواب است جماع نماید، يك کفّاره بر او واجب می شود و روزه زن صحیح است و کفّاره نیز بر او واجب نیست.

«مسأله 1765» اگر مرد، زن خود را مجبور کند که غیر جماع عمل دیگری که روزه را باطل می کند بجا آورد، کفّاره زن را نباید بدهد و بر خود زن نیز کفّاره واجب نیست.

«مسأله 1766» کسی که به واسطه مسافرت یا بیماری روزه نمی گیرد، نمی تواند زن

روزه دار خود را مجبور به جماع کند و اگر او را مجبور نمایید، بنابر احتیاط باید کفاره او را بدهد.

«مسأله 1767» انسان نباید در بجا آوردن کفاره کوتاهی کند، ولی لازم نیست فوراً آن را انجام دهد.

«مسأله 1768» اگر کفاره بر انسان واجب شود و چند سال آن را بجا نیاورد، چیزی بر آن اضافه نمی شود.

«مسأله 1769» کسی که باید برای کفاره يك روز شصت فقیر را طعام بدهد، اگر به شصت فقیر دسترسی داشته باشد، نباید به هر کدام از آنها بیشتر از يك مُد طعام بدهد، یا يك فقیر را بیشتر از يك مرتبه سیر نماید؛ ولی چنانچه انسان اطمینان داشته باشد که فقیر طعام را به زن و فرزندان خود می دهد یا به آنها می خوراند، می تواند برای هر يك از زن و فرزندان او، اگرچه صغیر باشند يك مُد به آن فقیر بدهد.

«مسأله 1770» اگر کسی که قضای روزه رمضان را گرفته، بعد از ظهر عمداً عملی انجام دهد که روزه را باطل می کند، باید به ده فقیر هر کدام يك مد طعام بدهد و اگر نتواند، باید سه روز پی در پی روزه بگیرد.

مواردی که فقط قضای روزه واجب می شود

«مسأله 1771» در چند صورت فقط قضای روزه بر انسان واجب است و کفاره واجب نیست:

اول: آن که روزه خود را باقی کردن یا اماله نمودن باطل کند.

دوم: آن که در شب ماه رمضان جنب باشد و به تفصیلی که در مسأله 1710 گفته شد، تا اذان صبح از خواب دوم بیدار نشود.

سوم: عملی که روزه را باطل می کند بجا نیاورد، ولی تبت روزه نکند یا ریا کند یا قصد کند که روزه نباشد یا این که قصد کند آنچه روزه را باطل می کند، بجا آورد.

چهارم: آن که در ماه رمضان غسل جنابت را فراموش کند و با حال جنابت يك یا

چند روز، روزه بگیرد.

پنجم: آن که در ماه رمضان با شك در این که صبح شده و بدون این که تحقیق کند، عملی که روزه را باطل می کند انجام دهد و بعد معلوم شود صبح بوده است و تفاوتی ندارد که می توانسته تحقیق کند یا نه و نیز اگر بعد از تحقیق اطمینان پیدا نکند که شب باقی است و صبح نشده و عملی که روزه را باطل می کند انجام دهد و بعد معلوم شود صبح بوده، قضای آن روزه بر او واجب است؛ اما اگر بعد از تحقیق و مراعات فجر اطمینان یابد که صبح نشده و عملی که روزه را باطل می کند انجام دهد و بعد معلوم شود صبح بوده، قضا واجب نمی شود.

ششم: آن که کسی بگوید: «صبح نشده» و انسان با اعتماد به گفته او عملی که روزه را باطل می کند انجام دهد و بعد معلوم شود صبح بوده است.

هفتم: آن که کسی بگوید صبح شده و انسان به گفته او یقین نکند یا گمان کند شوخی می کند و عملی که روزه را باطل می کند انجام دهد و بعد معلوم شود صبح بوده است.

هشتم: آن که نابینا و مانند او که نمی تواند در مورد وقت تحقیق کند، با اعتماد به گفته کسی که می گوید مغرب شده، افطار کند و بعد معلوم شود مغرب نبوده است.

نهم: آن که در هوای صاف به واسطه تاریکی یقین کند که مغرب شده و افطار کند و بعد معلوم شود مغرب نبوده است، ولی اگر به علت وجود مانعی، مانند ابری بودن هوا یا وجود گرد و غبار به گمان این که مغرب شده افطار کند و بعد معلوم شود مغرب نبوده، قضا لازم نیست.

دهم: آن که برای خنک شدن یا بی جهت مضمضه کند (یعنی آب در دهان بگرداند) و آب بی اختیار فرورود؛ ولی اگر فراموش کند که روزه است و آب را فرو دهد یا برای وضویی که برای نماز واجب می گیرد، مضمضه کند و بی اختیار آب فرورود، قضا بر او واجب نیست.

«مسأله 1772» اگر غیر از آب چیز دیگری را در دهان ببرد و بی اختیار فرورود یا آب داخل بینی کند و بی اختیار فرورود، قضا بر او واجب نیست.

ص: 315

«مسأله 1773» مضمضه زیاد برای روزه دار مکروه است و اگر بعد از مضمضه بخواد آب دهان را فرو برد، بهتر است سه مرتبه آب دهان را بیرون بریزد.

«مسأله 1774» اگر انسان بداند که به واسطه مضمضه، بی اختیار یا از روی فراموشی آب وارد گلویش می شود، نباید مضمضه کند.

«مسأله 1775» اگر انسان شك کند که مغرب شده یا نه، نمی تواند افطار کند، ولی اگر شك کند که صبح شده یا نه، پیش از تحقیق نیز می تواند عملی که روزه را باطل می کند انجام دهد، ولی در صورتی که صبح شده باشد، به تفصیلی که در مسأله 1771 گفته شد قضا دارد.

احکام روزه قضا

«مسأله 1776» اگر دیوانه عاقل شود، واجب نیست روزه های هنگامی را که دیوانه بوده قضا نماید.

«مسأله 1777» اگر کافر مسلمان شود، واجب نیست روزه های هنگامی را که کافر بوده قضا نماید؛ ولی اگر مسلمانی کافر شود و دوباره مسلمان گردد، باید روزه های هنگامی را که در حال کفر بوده، قضا نماید.

«مسأله 1778» روزه در حال مستی صحیح نیست و انسان باید روزه ای را که به واسطه مستی از او فوت شده، قضا نماید، اگرچه چیزی را که به واسطه آن مست شده برای معالجه خورده باشد، بلکه اگر قبل از اذان صبح تیت روزه کرده و مست شده و در بین روز از مستی خارج شده و تا آن هنگام عمل دیگری که روزه را باطل می کند، انجام نداده باشد، بنابر احتیاط واجب باید روزه آن روز را تمام کند و بعد آن را قضا نماید و اگر در حال مستی روزه را تمام کند، باید قضای آن را به جا آورد.

«مسأله 1779» اگر برای عذری چند روز روزه نگیرد و بعد شك کند که چه هنگام عذر او برطرف شده، می تواند مقدار کمتر را که احتمال می دهد روزه نگرفته قضا نماید؛ مثلاً کسی که پیش از ماه رمضان مسافرت کرده و نمی داند پنجم رمضان از سفر برگشته یا

ششم، می تواند پنج روز روزه بگیرد و نیز کسی که نمی داند چه هنگام عذر برایش پیدا شده، می تواند مقدار کمتر را قضا نماید، مثلاً اگر در آخرهای ماه رمضان مسافرت کند و بعد از رمضان برگردد و نداند بیست و پنجم رمضان مسافرت کرده یا بیست و ششم، می تواند مقدار کمتر را قضا کند.

«مسأله 1780» اگر از چند ماه رمضان روزه قضا داشته باشد، قضای هر کدام را که اول بگیرد مانعی ندارد، ولی اگر وقت قضای رمضان آخر تنگ باشد، مثلاً پنج روز از رمضان آخر قضا داشته باشد و پنج روز نیز به رمضان مانده باشد، باید اول قضای رمضان آخر را بگیرد.

«مسأله 1781» اگر قضای چند روز از ماه رمضان بر او واجب باشد، لازم نیست در تیت تعیین کند که قضای کدام روز را می گیرد؛ ولی چنانچه برخی از آنها قضای رمضان سال قبل باشد و برخی قضای رمضان های پیش از آن، برای آن که قضای رمضان سال آخر حساب شود، باید آن را در تیت تعیین کند و چنانچه در تیت تعیین نکند که روزه ای که می گیرد از کدام رمضان است، از رمضان آخر محسوب نمی شود. بنابراین چنانچه برخی از روزه های قضا تا رسیدن رمضان سال بعد باقی بماند و آنها را به جا نیاورد، باید کفاره تأخیر قضای رمضان را پردازد.

«مسأله 1782» کسی که قضای روزه رمضان را گرفته، اگر وقت برای قضای روزه های او تنگ نباشد، می تواند پیش از ظهر روزه خود را باطل نماید.

«مسأله 1783» اگر قضای روزه ماه رمضان شخص دیگری را گرفته باشد، احتیاط واجب آن است که بعد از ظهر روزه را باطل نکند.

«مسأله 1784» اگر به واسطه بیماری، حیض یا نفاس، روزه رمضان را نگیرد و پیش از تمام شدن رمضان بمیرد، لازم نیست روزه هایی را که نگرفته برای او قضا کنند، اگرچه قضا کردن آنها مستحب است؛ ولی اگر به علت مسافرت روزه رمضان را نگیرد و پیش از تمام شدن رمضان بمیرد، باید برای او قضا کنند.

«مسأله 1785» اگر به واسطه بیماری روزه رمضان را نگیرد و بیماری او تا رمضان

سال بعد ادامه یابد، قضای روزه هایی که نگرفته بر او واجب نیست و باید برای هر روز يك مُد طعام به فقیر بدهد، ولی اگر به واسطه عذر دیگری، مثلاً برای مسافرت، روزه نگرفته باشد و عذر او تا رمضان بعد باقی بماند، روزه هایی را که نگرفته باید قضا کند و احتیاط مستحب آن است که برای هر روز يك مُد طعام نیز به فقیر بدهد.

«مسأله 1786» اگر به واسطه بیماری روزه رمضان را نگیرد و بعد از رمضان بیماری او برطرف شود، ولی عذر دیگری پیدا کند که نتواند تا رمضان بعد قضای روزه را بگیرد، باید روزه هایی را که نگرفته قضا نماید و نیز اگر در ماه رمضان، غیر بیماری عذر دیگری داشته باشد و بعد از رمضان آن عذر برطرف شود و تا رمضان سال بعد به واسطه بیماری نتواند روزه بگیرد، روزه هایی را که نگرفته باید قضا کند.

«مسأله 1787» اگر در ماه رمضان به واسطه عذری روزه نگیرد و بعد از رمضان عذر او برطرف شود و تا رمضان آینده عمداً قضای روزه را نگیرد، باید روزه را قضا کند و برای هر روز يك مُد طعام به فقیر بدهد.

«مسأله 1788» اگر در ماه رمضان به واسطه عذری روزه نگیرد و در قضای روزه کوتاهی کند تا وقت تنگ شود و در تنگی وقت عذری پیدا کند، باید قضا را بگیرد و برای هر روز يك مُد طعام به فقیر بدهد، بلکه چنانچه عذری که در رمضان داشته ادامه پیدا کند و تصمیم داشته باشد که بعد از برطرف شدن آن عذر روزه های خود را قضا کند، ولی پیش از آن که قضا نماید در تنگی وقت عذر دیگری پیدا کند، باید قضای آن را بگیرد و احتیاط واجب آن است که برای هر روز يك مُد طعام نیز به فقیر بدهد.

«مسأله 1789» اگر بیماری انسان چند سال طول بکشد، چنانچه پس از بهبود یافتن تا رمضان آینده به مقدار قضا وقت داشته باشد، باید قضای رمضان آخر را بگیرد و برای هر روز از روزه های سال های پیش يك مُد طعام به فقیر بدهد.

«مسأله 1790» کسی که باید برای هر روزه يك مُد طعام به فقیر بدهد، می تواند كفارة چند روز را به يك فقیر بدهد.

«مسأله 1791» اگر قضای روزه رمضان را چند سال تأخیر بیندازد، باید قضا را

بگیرد و برای هر روز دادن يك مُد طعام به فقیر کافی است.

«مسأله 1792» اگر روزه رمضان را عمداً نگیرد، باید قضای آن را بجا آورد و برای هر روز دو ماه روزه بگیرد یا به شصت فقیر طعام بدهد یا يك بنده آزاد کند و چنانچه تا رمضان آینده قضای آن روزه را بجا نیاورد، برای هر روز دادن يك مُد طعام لازم نیست.

«مسأله 1793» بعد از مرگ پدر، پسر بزرگ تر باید قضای نماز و روزه او را به تفصیلی که در مسائل قضای نماز پدر (مسأله 1429-1442) گفته شد بجا آورد و این حکم بنابر احتیاط مستحب در مورد مادر نیز جاری است.

«مسأله 1794» اگر پدر یا مادر غیر از روزه رمضان، روزه واجب دیگری مانند روزه نذری را نگرفته باشند، بنابر احتیاط پسر بزرگ تر باید آن را قضا نماید.

احکام روزه مسافر

«مسأله 1795» مسافری که باید نمازهای چهار رکعتی را در سفر دو رکعتی بخواند، نباید روزه بگیرد و مسافری که نماز خود را تمام می خواند، مثل کسی که شغل او مسافرت بوده یا سفر او سفر معصیت است، باید در سفر روزه بگیرد.

«مسأله 1796» مسافرت در ماه رمضان اشکال ندارد، ولی اگر برای فرار از روزه باشد، مکروه است و همچنین اگر غیر از روزه رمضان، روزه معین دیگری نیز بر انسان واجب باشد، می تواند در آن روز مسافرت کند.

«مسأله 1797» اگر نذر کند روزه بگیرد و روز آن را معین نکند، نمی تواند آن را در سفر بجا آورد؛ ولی چنانچه نذر کند که روز معینی را در سفر روزه بگیرد، باید آن را در سفر بجا آورد و نیز اگر نذر کند روز معینی را چه مسافر باشد یا نباشد روزه بگیرد، باید آن روز را اگرچه مسافر باشد روزه بگیرد.

«مسأله 1798» مسافر می تواند برای خواستن حاجت، سه روز در مدینه منوره، روزه مستحبی بگیرد و احتیاط واجب این است که آن سه روز، روزهای چهارشنبه، پنجشنبه و جمعه باشد.

«مسأله 1799» کسی که نمی داند روزه مسافر باطل است و یا این که نمی داند مسافر است، مثلاً گمان می کند مسافتی که طی کرده کمتر از مسافت شرعی است در حالی که بیشتر از مسافت شرعی را طی کرده است، اگر در سفر روزه بگیرد و در بین روز مسأله را بفهمد و یا بفهمد که مسافر است، روزه او باطل می شود، ولی اگر تا مغرب متوجه نشود، روزه او صحیح است.

«مسأله 1800» اگر فراموش کند که مسافر است یا فراموش کند که روزه مسافر باطل می باشد و در سفر روزه بگیرد، روزه او باطل است.

«مسأله 1801» اگر روزه دار بعد از ظهر مسافرت نماید، باید روزه خود را تمام کند و اگر پیش از ظهر مسافرت کند و قصد حداقل هشت فرسخ رفت و آمد را - با شرایطی که در نماز مسافر گفته شد - داشته باشد، وقتی به حدّ ترخص برسد (یعنی به جایی برسد که دیوار شهر را نبیند و صدای اذان آن را نشنود) می تواند روزه خود را باطل کند و اگر پیش از آن، روزه را باطل کند، کفاره نیز بر او واجب است.

«مسأله 1802» اگر مسافر پیش از ظهر به وطن خود یا به جایی که می خواهد ده روز در آنجا بماند برسد، چنانچه عملی که روزه را باطل می کند انجام نداده باشد، باید آن روز را روزه بگیرد و اگر انجام داده باشد، روزه آن روز بر او واجب نیست.

«مسأله 1803» اگر مسافر بعد از ظهر به وطن خود یا به جایی که می خواهد ده روز در آنجا بماند برسد، نباید آن روز را روزه بگیرد.

«مسأله 1804» اگر مسافر قبل از اذان ظهر از وطن خود خارج شود، ولی پیش از خارج شدن از حدّ ترخص، اذان ظهر را بگویند و یا کسی که از مسافرت بازمی گردد و عملی که روزه را باطل می کند به جا نیاورده است، پیش از ظهر به حدّ ترخص برسد، ولی پیش از داخل شدن به وطن، اذان ظهر را بگویند، بنابر احتیاط واجب باید آن روز را روزه بگیرد و قضای آن را نیز به جا آورد.

«مسأله 1805» مکروه است که مسافر و کسی که از روزه گرفتن معذور است، در روز ماه رمضان جماع نماید و در خوردن و آشامیدن کاملاً خود را سیر کند.

«مسأله 1806» کسی که به واسطه پیری نمی تواند روزه بگیرد یا روزه گرفتن برای او مشقت دارد، واجب نیست روزه بگیرد، ولی باید برای هر روز يك مُدّ طعام به فقیر بدهد.

«مسأله 1807» اگر کسی که به واسطه پیری روزه نگرفته، بعد از ماه رمضان بتواند روزه بگیرد، بنابر احتیاط واجب باید قضای روزه هایی را که نگرفته بجا آورد.

«مسأله 1808» اگر انسان به سبب بیماری، زیاد تشنه شود و نتواند تشنگی را تحمل کند یا برای او مشقت داشته باشد، روزه بر او واجب نیست، ولی باید برای هر روز يك مُدّ طعام به فقیر بدهد و احتیاط واجب آن است که بیشتر از مقداری که ناچار است، آب نیشامد و چنانچه بعد بتواند روزه بگیرد، بنابر احتیاط واجب باید روزه هایی را که نگرفته قضا نماید.

«مسأله 1809» روزه بر زنی که زایمان او نزدیک است و روزه برای حمل او ضرر دارد، واجب نیست و باید برای هر روز يك مُدّ طعام به فقیر بدهد و نیز اگر روزه برای خود او ضرر داشته باشد، روزه بر او واجب نیست و بنابر احتیاط واجب باید برای هر روز يك مُدّ طعام به فقیر بدهد و در هر دو صورت، روزه هایی را که نگرفته باید قضا نماید.

«مسأله 1810» زنی که بچه شیر می دهد و شیر او کم است، چه مادر بچه باشد و چه دایه او، با اجرت شیر بدهد یا بدون اجرت، اگر روزه گرفتن برای بچه ای که شیر می دهد ضرر داشته باشد، روزه بر او واجب نیست و باید برای هر روز يك مُدّ طعام به فقیر بدهد و نیز اگر روزه برای خود او ضرر داشته باشد، بر او واجب نیست و بنابر احتیاط واجب باید برای هر روز يك مُدّ طعام به فقیر بدهد و در هر دو صورت، روزه هایی را که نگرفته باید قضا نماید؛ ولی اگر زنی که شیر می دهد، دایه بچه باشد نه مادر او، چنانچه کسی پیدا شود که بدون اجرت بچه را شیر دهد یا برای شیر دادن بچه، از پدر یا مادر یا از کس دیگری که اجرت او را می دهد اجرت بگیرد، باید بچه را به او بدهد و خود روزه بگیرد، بلکه اگر مادر بچه باشد نیز بنابر احتیاط همین حکم را دارد.

«مسأله 1811» دختری که از نظر سن، بالغ فرض می شود، ولی از لحاظ جسمی

به گونه ای است که روزه گرفتن برای او مقدور نیست یا سختی و حرج دارد و یا موجب زیان و ضرر قابل توجه برای اوست، واجب نیست روزه بگیرد؛ ولی چنانچه بتواند يك روز در میان یا دو روز در میان یا با فاصله بیشتر بعضی از روزها را روزه بگیرد، باید به همین ترتیب عمل نماید و در هر حال هر وقت توانست، باید روزه هایی را که نگرفته قضا نماید.

راه ثابت شدن اوّل ماه

«مسأله 1812» اوّل ماه به پنج چیز ثابت می شود:

اوّل: آن که خود انسان ماه را ببیند.

دوم: عدّه ای که از گفته آنان یقین یا اطمینان پیدا می شود، بگویند: «ماه را دیده ایم» و همچنین است هر طریقی که به واسطه آن یقین یا اطمینان به اوّل ماه پیدا شود.

سوم: دو مرد عادل بگویند: «در شب ماه را دیده ایم» ولی اگر صفت ماه را برخلاف یکدیگر بگویند یا شهادت آنان خلاف واقع باشد، مثل این که بگویند: «داخل دایره ماه طرف افق بوده»، اوّل ماه ثابت نمی شود؛ اما اگر در تشخیص بعضی از خصوصیات اختلاف داشته باشند، مثل آن که یکی بگوید: «ماه بلند بود» و دیگری بگوید: «بلند نبود»، با گفته آنان اوّل ماه ثابت می شود.

چهارم: سی روز از اوّل ماه شعبان بگذرد که به واسطه آن، اوّل ماه رمضان ثابت می شود و سی روز از اوّل رمضان بگذرد که به واسطه آن، اوّل ماه شوّال ثابت می شود.

پنجم: حاکم شرع حکم کند که اوّل ماه است.

«مسأله 1813» اگر حاکم شرع حکم کند که اوّل ماه است، کسی که از او تقلید نمی کند نیز باید به حکم او عمل نماید؛ ولی کسی که می داند حاکم شرع اشتباه کرده، نمی تواند به حکم او عمل نماید.

«مسأله 1814» اوّل ماه با پیشگویی منجمین ثابت نمی شود، ولی اگر انسان از گفته آنان یقین یا اطمینان پیدا کند، باید به آن عمل نماید.

«مسأله 1815» بلند بودن ماه یا دیر غروب کردن آن، دلیل نمی شود که شب پیش از

آن، شب اول ماه بوده است.

«مسأله 1816» برای ثابت شدن اول ماه لازم نیست با چشم معمولی ماه دیده شود و دیدن ماه با وسایلی مثل دوربین، تلسکوپ و مانند آنها نیز کفایت می کند؛ بلکه از هر راهی یقین یا اطمینان پیدا کند که ماه پس از غروب آفتاب در افق منطقه وجود دارد، کافی است.

«مسأله 1817» اگر اول ماه رمضان برای کسی ثابت نشود و روزه نگیرد، چنانچه دو مرد عادل بگویند: «شب پیش ماه را دیده ایم»، باید روزه آن روز را قضا نماید.

«مسأله 1818» اگر در شهری اول ماه ثابت شود، برای مردم شهر دیگر فایده ندارد، مگر آن که آن دو شهر به هم نزدیک باشند یا انسان بداند که افق آنها یکی است.

«مسأله 1819» انسان باید روزی را که نمی داند آخر رمضان است یا اول سؤال، روزه بگیرد، ولی اگر پیش از مغرب بفهمد که اول سؤال است، باید افطار کند.

«مسأله 1820» اگر زندانی نتواند به ماه رمضان یقین کند، باید به گمان خود عمل نماید و اگر آن نیز ممکن نباشد، هر ماهی را روزه بگیرد صحیح است؛ ولی باید سعی کند ماهی را که برای گرفتن روزه انتخاب می کند، بیشترین احتمال برای رمضان بودن را داشته باشد و باید بعد از گذشتن یازده ماه از ماهی که روزه گرفته، دوباره یک ماه روزه بگیرد، ولی اگر بعد به اول ماه گمان پیدا کرد، باید به آن عمل نماید.

روزه های حرام و مکروه

«مسأله 1821» روزه عید فطر و عید قربان حرام است و نیز روزی را که انسان نمی داند آخر شعبان است یا اول رمضان، اگر به نیت اول رمضان روزه بگیرد، حرام می باشد.

«مسأله 1822» اگر به واسطه گرفتن روزه مستحبی توسط زن، حق شوهر او از بین برود، جایز نیست روزه مستحبی بگیرد و همچنین اگر شوهر او را از گرفتن روزه مستحبی منع کند، بنابر احتیاط واجب، زن باید از روزه گرفتن خودداری کند.

«مسأله 1823» روزه مستحبی فرزند اگر اسباب اذیت پدر و مادر یا جد او شود، جایز نیست.

«مسأله 1824» کسی که می داند روزه برای او ضرر ندارد، اگرچه پزشك نیز بگوید:

«ضرر دارد»، باید روزه بگیرد و کسی که یقین یا گمان دارد که روزه برای او ضرر دارد، اگرچه پزشك نیز بگوید: «ضرر ندارد»، نباید روزه بگیرد و اگر روزه بگیرد، صحیح نیست، مگر آن که به قصد قربت روزه بگیرد و بعد معلوم شود ضرر نداشته است.

«مسأله 1825» اگر انسان احتمال بدهد که روزه برای او ضرر دارد و از آن احتمال، ترس برای او پیدا شود، چنانچه احتمال او در نظر مردم بجا باشد، نباید روزه بگیرد و اگر روزه بگیرد، صحیح نیست؛ مگر آن که به قصد قربت روزه بگیرد و بعد معلوم شود ضرر نداشته است.

«مسأله 1826» کسی که عقیده اش این است که روزه برای او ضرر ندارد، اگر روزه بگیرد و بعد از مغرب بفهمد روزه برای او ضرر داشته، بنابر احتیاط واجب باید قضای آن را بجا آورد.

«مسأله 1827» غیر از روزه هایی که گفته شد، روزه های حرام دیگری نیز وجود دارند که در کتاب های مفصل عنوان شده اند.

«مسأله 1828» روزه روز عاشورا و روزی که انسان شك دارد روز عرفه است یا عید قربان، مکروه است.

روزه های مستحب

«مسأله 1829» روزه در تمام روزهای سال، غیر از روزه های حرام و مکروه که گفته شد، مستحب است و برای بعضی از روزها بیشتر سفارش شده است که از آن جمله است:

1 - پنجشنبه اول و پنجشنبه آخر هر ماه و چهارشنبه اولی که بعد از روز دهم ماه است و اگر کسی اینها را بجا نیاورد، مستحب است قضا نماید و چنانچه اصلاً نتواند روزه بگیرد، مستحب است برای هر روز يك مُد طعام یا 12/6 نخود نقره به فقیر بدهد.

2 - سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم هر ماه.

3 - تمام ماه رجب و شعبان و بعضی از این دو ماه، اگرچه يك روز باشد.

4- روز عید نوروز؛ روز بیست و پنجم و بیست و نهم ذی قعدة؛ روز نهم ذی حجه (روز عرفه)، ولی اگر به واسطه ضعف ناشی از روزه نتواند دعاهای روز عرفه را بخواند، روزه آن روز مکروه است؛ روز عید سعید غدیر (18 ذی حجه)؛ روز اول و سوم و هفتم محرم؛ روز میلاد مسعود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم (17 ربیع الاول)؛ روز مبعث حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم (27 رجب) و اگر کسی روزه مستحبی بگیرد، واجب نیست آن را به آخر رساند، بلکه اگر فرد مؤمنی او را به غذا دعوت کند، مستحب است دعوت او را قبول کند و در بین روز افطار نماید.

مواردی که مستحب است از انجام مبطلات خودداری شود

«مسأله 1830» برای شش نفر مستحب است در ماه رمضان اگرچه روزه نباشند، از انجام عملی که روزه را باطل می کند خودداری نمایند:

اول: مسافری که در سفر، عملی که روزه را باطل می کند انجام داده باشد و پیش از ظهر به وطن خود یا به جایی که می خواهد ده روز در آنجا بماند برسد.

دوم: مسافری که بعد از ظهر به وطن خود یا به جایی که می خواهد ده روز در آنجا بماند برسد.

سوم: بیماری که پیش از ظهر بهبود یابد و عملی که روزه را باطل می کند، انجام داده باشد.

چهارم: مریضی که بعد از ظهر خوب شود.

پنجم: زنی که در بین روز از خون حیض یا نفاس پاک شود.

ششم: کافری که در روز ماه رمضان مسلمان شود.

«مسأله 1831» مستحب است روزه دار نماز مغرب را پیش از افطار کردن بخواند، ولی اگر کسی منتظر او باشد یا میل زیادی به غذا داشته باشد که نتواند با حضور قلب نماز بخواند، بهتر است اول افطار کند، ولی به قدری که ممکن است نماز را در وقت فضیلت آن بجا آورد.

«اعتکاف» آن است که انسان به قصد عبادت کردن در مسجد بماند؛ بلکه اگر تنها با ماندن در مسجد نیز قصد عبادت کند، کافی است، هر چند عبادت دیگری انجام ندهد.

اعتکاف عمل مستحبی است که درباره آن بسیار سفارش شده است. روایت شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «اعتکاف ده روز در ماه رمضان معادل دو حج و دو عمره است»⁽¹⁾ و نیز روایت شده که خود آن حضرت دهه آخر ماه رمضان در مسجد اعتکاف می کردند⁽²⁾.

«مسأله 1832» انجام اعتکاف در هر هنگام از سال - بجز روزهایی که روزه در آنها حرام می باشد - صحیح است و بهترین وقت آن، «ماه رمضان» به ویژه ده روز آخر آن می باشد.

«مسأله 1833» اعتکاف يك عمل مستحبی است ولی به واسطه نذر و ماندن آن، بر انسان واجب می شود.

شرایط اعتکاف

«مسأله 1834» شرایط صحّت اعتکاف عبارتند از:

1- «اسلام»؛ پس اعتکاف از غیر مسلمان صحیح نیست و «ایمان» شرط قبول آن است.

2- «عقل».

3- «قصد قربت»؛ پس اگر نیت کسی برای غیر خدا باشد، اعتکاف او صحیح نیست.

4- «روزه گرفتن»؛ پس اگر شخصی به هر دلیل نتواند روزه بگیرد، اعتکاف او صحیح نیست.

5- «ماندن سه روز در مسجد»؛ پس اگر کمتر بماند یا قصد کند که کمتر بماند، اعتکاف او صحیح نیست.

«مسأله 1835» روزه ای که در حال اعتکاف گرفته می شود، لازم نیست که برای خود اعتکاف باشد، بلکه می تواند هر روزه ای (مثل روزه قضا یا کفاره) را در حال اعتکاف

ص: 326

بگیرد؛ ولی احتیاط واجب آن است که اگر برای خود اعتکاف کرده است، روزه ای که می گیرد برای کس دیگر نباشد (مثلاً قضای روزه پدرش را به جا نیاورد) و همچنین اگر به نیابت از شخص دیگری اعتکاف کرده باشد، روزه را نیز به نیابت از وی بگیرد.

«مسأله 1836» اعتکاف باید در یکی از پنج مسجد: «مسجد الحرام»، «مسجد النبی صلی الله علیه و آله و سلم»، «مسجد کوفه»، «مسجد بصره» و یا مسجد جامع هر شهر انجام شود.

«مسأله 1837» کسی که اعتکاف می کند، باید سه روز را به طور مستمر در مسجد بماند، مگر این که خارج شدن از مسجد ضرورت داشته باشد، مثلاً برای قضای حاجت ناچار باشد از مسجد خارج شود.

«مسأله 1838» اگر به خاطر ضرورتی ناچار گردد که از مسجد خارج شود و به قدری طول بکشد که صورت اعتکاف به هم بخورد، اعتکاف او باطل می شود.

«مسأله 1839» اگر در بین اعتکاف محتمل شود، باید تیمم کند و فوراً از مسجد خارج شود، مگر این که زمانی که برای خروج از مسجد لازم است، کمتر از زمان لازم برای تیمم نمودن باشد که در این صورت بدون تیمم باید فوراً از مسجد خارج شود و در هر حال پس از خروج از مسجد، باید فوراً غسل کند و به مسجد بازگردد و برای غسل به قدر ضرورت و انجام واجبات آن اکتفا نماید.

«مسأله 1840» صحّت اعتکاف زن نسبت به دو روز اول، در صورتی که اعتکاف او منافی حقّ شوهرش باشد، مشروط به اجازه شوهر است و همچنین اعتکاف فرزند، در صورتی که موجب اذیت پدر یا مادر می شود، باید با اجازه آنان باشد؛ ولی اگر نسبت به دو روز اول اجازه داده باشند، نسبت به روز سوم اجازه آنان شرط نیست و حتی نهی آنان نیز تأثیر ندارد، زیرا ماندن روز سوم واجب است.

مسائل اعتکاف

«مسأله 1841» کسی که اعتکاف می کند، باید در روز از انجام آنچه روزه را باطل می کند بپرهیزد؛ همچنین امور زیر - در شب باشد یا روز - موجب باطل شدن اعتکاف

می شود:

1 - جماع.

2 - بنا بر احتیاط واجب استمناء؛ چه به شکل حرام آن یا در اثر نگاه یا لمس همسر باشد.

3 - استشمام بوی خوش.

4 - خرید و فروش، مگر آن که ضرورتی در بین باشد، بلکه احتیاط واجب آن است که در غیر حالت ضرورت، اعمال تجاری دیگر (غیر از خرید و فروش) را نیز انجام ندهد.

5 - مجادله و بحث به منظور برتری و خودنمایی؛ در امور دینی باشد یا دنیایی.

«مسأله 1842» به هم زدن اعتکاف واجب جایز نیست؛ ولی می تواند اعتکاف مستحب را در دو روز اول آن باطل نماید، هر چند این عمل خلاف احتیاط است و پس از گذشتن دو روز، ماندن روز سوم در مسجد واجب است.

«مسأله 1843» اگر اعتکاف خود را با انجام یکی از اموری که بیان شد باطل نماید، سه صورت دارد:

اول: چنانچه اعتکاف او واجب معین باشد، قضای آن لازم است.

دوم: چنانچه اعتکاف او واجب غیر معین باشد، باید آن را دوباره شروع کند و بهتر است آن را تمام کرده و دوباره از سر بگیرد.

سوم: اگر اعتکاف او مستحب باشد، چنانچه در دو روز اول آن را باطل کند، اشکال ندارد و چنانچه پس از گذشتن دو روز آن را باطل نماید، باید قضای آن را بجا آورد.

«مسأله 1844» اگر اعتکاف واجب را با غیر جماع باطل کند، کفاره ندارد و اگر با جماع - هر چند در شب - باطل نماید، علاوه بر قضا باید کفاره نیز بدهد و کفاره آن مانند کفاره باطل نمودن عمدی روزه ماه رمضان است و بنا بر احتیاط واجب، ترتیب در کفاره را نیز باید رعایت کند؛ یعنی در صورت امکان يك بنده آزاد کند و اگر امکان نداشت، دو ماه پشت سر هم روزه بگیرد و اگر آن نیز ممکن نبود، به شصت فقیر طعام بدهد.

«مسأله 1845» در مواردی که قضای اعتکاف واجب می شود، لازم نیست آن را فوراً

بجا آورد، ولی نباید در انجام دادن آن سستی و مسامحه نماید.

«مسأله 1846» اگر سهواً یکی از مبطلات اعتکاف را انجام دهد، اعتکاف او باطل نمی شود.

«مسأله 1847» بعد از تمام شدن سه روز، چنانچه به نیت اعتکاف يك شب یا يك روز دیگر یا بیشتر از آن در مسجد بماند، اشکال ندارد؛ ولی پس از تمام شدن سه روز، ماندن فقط بخشی از روز یا شب به نیت اعتکاف در مسجد، محلّ اشکال است و چنانچه دو روز دیگر در مسجد بماند که روی هم پنج روز شود، واجب است که روز ششم را نیز در مسجد اعتکاف نماید و اگر پس از تمام شدن شش روز، بخواهد يك روز یا يك شب دیگر یا بیشتر از آن را در مسجد اعتکاف نماید، اشکال ندارد و چنانچه دو روز دیگر در مسجد بماند که روی هم هشت روز شود، لازم نیست که روز نهم را نیز در مسجد اعتکاف نماید.

«مسأله 1848» انسان می تواند در هنگامی که نیت اعتکاف می کند، شرط کند که اگر حادثه ای برای او پیش آمد، اعتکاف خود را قطع نماید که در این صورت چنانچه در روز سوم نیز حادثه ای برای او پیش بیاید، می تواند اعتکاف خود را قطع کند.

ص: 329

خمس يك پنجم از مازاد درآمدها و برخی منافع است که انسان به دست آورده است و باید زیر نظر امام معصوم علیه السلام مصرف شود و در زمان غیبت امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف)، بهتر است سهم سادات زیر نظر مجتهد جامع الشرایط برای رفع نیازهای سادات فقیر مصرف گردد و سهم امام علیه السلام باید زیر نظر مجتهد جامع الشرایط در جهت تعلیم و ترویج مذهب جعفری هزینه گردد. در احادیث شریفه نسبت به پرداختن خمس تأکید زیادی شده است و از آن به حق امام علیه السلام، سبب تطهیر مال و وسیله ای جهت امتحان ایمان یاد شده است؛ حضرت رضا علیه السلام در جواب نامه یکی از تاجران شیعه فارس می نویسد: «... اموال تنها از راهی که خداوند مقرر فرموده است حلال می گردد. همانا خمس، ما را در تقویت دین یاری می کند و نیاز آنان که سرپرستی شان را به عهده داریم و نیز نیاز شیعیان را تأمین می کند و با آن آبرویمان را در مقابل دشمنانمان حفظ می کنیم. پس خمس را از ما دریغ نکنید و خود را از دعای ما محروم نسازید، زیرا پرداختن خمس کلید روزی و سبب آمرزش و پاکی شما از گناه و ذخیره آخرتتان است. مسلمان کسی است که به آنچه با خدا پیمان بسته وفا کند نه آن کسی که با زبان اجابت می کند و در قلب مخالفت می نماید.»⁽¹⁾ «مسأله 1849»
 خمس يك واجب عبادی است؛ بنابر این پرداخت آن باید با قصد قربت، یعنی اطاعت خدای متعال انجام شود.

ص: 330

1- - وسائل الشیعة، چاپ آل البيت، باب 3 از «أبواب الأنفال و ما یختص بالإمام»، ح 2، ج 9، ص 538.

«مسأله 1850» در هفت چیز خمس واجب می شود:

اول: درآمد کسب و کار. دوم: معدن. سوم: گنج. چهارم: مال حلال مخلوط به حرام.

پنجم: جواهری که به واسطه غواصی (یعنی فرو رفتن در دریا) به دست می آید.

ششم: غنیمت جنگ. هفتم: زمینی که کافر ذمی از مسلمان بخرد و احکام هر یک به تفصیل گفته خواهد شد.

1 - درآمد کسب و کار

«مسأله 1851» هرگاه انسان از راه کشاورزی یا تجارت یا صنعت یا کسب های دیگر مالی به دست آورد، اگرچه مثلاً نماز و روزه میتی را بجا آورد و از اجرت آن مالی تهیه کند، چنانچه آن مال از مخارج سال خود و اشخاص تحت تکفل او بیشتر باشد، باید خمس (یعنی یک پنجم) آن را به دستوری که گفته خواهد شد، بدهد.

«مسأله 1852» هدیه، هبه، جایزه، مهری که زن دریافت می کند، مالی که مرد در طلاق خلع می گیرد و همچنین مالی که از راه وصیت، نذر، صدقات مستحبی، وقف خاص و بلکه وقف عام به انسان می رسد، چنانچه به لحاظ مقدار و یا استمرار به اندازه ای نباشد که بتواند معیشت انسان و یا بخشی از آن را اداره کند، خمس ندارد وگرنه چنانچه از مخارج سال او زیاد بیاید، باید خمس آن پرداخت شود. ارث خمس ندارد، ولی اگر مثلاً با کسی خویشاوندی دوری داشته باشد و نداند چنین خویشی دارد، چنانچه مقدار ارثی که از او به وی می رسد به قدری باشد که بتواند با آن بخشی از معیشت خود را اداره کند، باید خمس آن را بدهد؛ بلکه اگر به این مقدار هم نباشد، بنابر احتیاط واجب باید خمس آن را بپردازد.

«مسأله 1853» هر جنس و مالی که یک بار خمس آن داده شود، دیگر خمس به آن تعلق نمی گیرد، مگر این که رشد کرده یا قیمت آن افزایش یابد که مقدار رشد کرده یا افزایش یافته، متعلق خمس است؛ ولی اگر رشد قیمت بر اثر کاهش ارزش پول باشد

- به گونه ای که درآمد و غنیمت محسوب نشود - خُمس آن لازم نیست.

«مسأله 1854» اگر مالی به انسان ارث برسد و بداند کسی که این مال از او به ارث مانده خُمس آن را نداده، باید خُمس آن را بدهد و نیز اگر در خود آن مال خُمس نباشد ولی انسان بداند کسی که آن مال از او به ارث مانده، خُمس بدهکار است، باید به نسبت سهم الارثی که به وی رسیده، از خمس میّت پرداخت نماید.

«مسأله 1855» اگر به واسطه فتناعت کردن، چیزی از مخارج سال انسان زیاد بیاید، باید خمس آن را بدهد.

«مسأله 1856» کسی که دیگری مخارج او را می دهد، باید خمس تمام مالی را که به دست می آورد بدهد؛ ولی اگر مقداری از آن را خرج زیارت و مانند آن کرده باشد، فقط باید خمس باقی مانده را بدهد.

«مسأله 1857» اگر شخصی ملکی را بر افراد معینی (مثلاً بر اولاد خود) وقف نماید، چنانچه در آن ملك زراعت و درختکاری کنند و از آن چیزی به دست آورند و از مخارج سال آنان زیاد بیاید، باید خمس آن را بدهند.

«مسأله 1858» اگر مالی که فقیر بابت خُمس و زکات گرفته از مخارج سال او زیاد بیاید، بنا بر احتیاط واجب باید برای تصرف در مقدار زیادی از حاکم شرعی اجازه بگیرد؛ ولی اگر از مالی که به او داده اند منفعتی ببرد، مثلاً از درختی که بابت خُمس به او داده اند میوه ای به دست آورد، باید خُمس مقداری را که از مخارج سال او زیاد می آید بدهد.

«مسأله 1859» اگر با عین پول خمس نداده جنسی را بخرد؛ یعنی به فروشنده بگوید:

«این جنس را با این پول می خرم»، معامله ای که کرده صحیح است؛ ولی باید خمس را بپردازد.

«مسأله 1860» اگر جنسی را بخرد و بعد از معامله قیمت آن را از پول خُمس نداده بدهد، اگر چه در وقت خریدن نیز قصد او این باشد که از پول خُمس نداده عوض را بدهد، معامله ای که کرده صحیح است، ولی ذمه او به مستحقین خُمس مشغول است.

«مسأله 1861» اگر مالی را که خُمس آن داده نشده بخرد، معامله صحیح است و نیاز به

اجازة حاکم شرع ندارد و چیزی بر عهده خریدار نیست و فروشنده باید خمس آن را بدهد.

«مسأله 1862» اگر چیزی را که خمس آن داده نشده به کسی هبه کنند یا ببخشند، خمس آن بر عهده هدیه دهنده است و هدیه گیرنده تمام آن را مالک می شود و بر عهده او چیزی نیست.

«مسأله 1863» اگر از کافر یا کسی که به دادن خمس عقیده ندارد، مالی به دست انسان آید، واجب نیست خمس آن را بدهد.

«مسأله 1864» کسی که می خواهد خمس مالی را که در سال قبل به دست آورده، از درآمد سال بعد خود بدهد، باید به اندازه يك چهارم مال متعلق خمس را بپردازد.

«مسأله 1865» اگر خمس را با حاکم شرع یا وکیل او یا با سیّدی دستگردان کند و بخواهد در سال بعد بپردازد، نمی تواند از منافع آن سال کسر نماید، پس اگر مثلاً هزار تومان دستگردان کرده و از منافع سال بعد دو هزار تومان بیشتر از مخارج خود داشته باشد، باید خمس دو هزار تومان را بدهد و هزار تومانی را که بابت خمس سال قبل بدهکار است، از بقیه بپردازد.

«مسأله 1866» هرگاه با پول خمس داده یا پولی که خمس ندارد، خانه یا ملکی بخرد، چنانچه قصد او تجارت با آن نباشد بلکه بخواهد خود از آن استفاده نماید، در این صورت ترقی قیمت آن خمس ندارد و اگر آن را به ملک دیگری تبدیل کند نیز خمس ندارد؛ ولی اگر آن را بیشتر از آنچه خریده بفروشد، چنانچه رشد قیمت بر اثر کاهش ارزش پول نباشد بلکه ترقی به خاطر قیمت بازار باشد و از مخارج سالانه زیاد بیاید، باید خمس ترقی قیمت آن را بپردازد و همچنین اگر قصد او تجارت با آن باشد و يك سال از ترقی قیمت آن بگذرد، چنانچه رشد قیمت بر اثر کاهش ارزش پول نباشد و امکان فروش داشته باشد به گونه ای که در نظر مردم سود موجود حساب شود، خمس ترقی قیمت را باید بپردازد.

«مسأله 1867» تاجر و کاسب و صنعتگر و مانند اینها، پس از گذشت يك سال از وقتی که منافع عایدشان می شود، باید خمس آنچه را که از خرج سال آنان زیاد می آید

بدهند و کسی که شغل او کاسبی نیست، اگر اتفاقاً معامله ای کند و منفعتی ببرد، پس از گذشت يك سال از هنگامی که فایده برده، باید خُمس مقداری را که از خرج سال او زیاد آمده بدهد.

«مسأله 1868» هزینه ای که برای دست یابی به سود صرف می شود، مانند کرایه حمل و نقل، دلالی و مانند آن و حتی استهلاك ماشین آلات و ابزار کاری که جزیی از سرمایه است، از مجموع درآمد سال کم می شود و خمس باقی مانده پرداخت می گردد.

«مسأله 1869» اگر اجیر شود که عملی را طی چند سال انجام دهد و اجرت همه را يك مرتبه دریافت نماید، اجرت بر آن سال ها تقسیم می شود و آنچه در مقابل کار، در هر سال است، درآمد آن سال می باشد، مگر این که اجرت در مقابل کل کار پرداخت شده باشد و جزء جزء کار در نظر گرفته نشده باشد، به نحوی که اگر کار را نیمه تمام بگذارد مستحق هیچ مقدار از اجرت نخواهد بود که در این صورت تمام اجرت دریافتی، درآمد همان سالی است که در آن سال آن را دریافت کرده است.

«مسأله 1870» انسان می تواند در بین سال هر وقت منفعتی به دست آورد، خُمس آن را بدهد و جایز است دادن خُمس را تا آخر سال تأخیر بیندازد و همچنین می تواند برای هر منفعتی سال جداگانه قرار دهد و اگر برای دادن خُمس، سال شمسی قرار دهد، مانعی ندارد.

«مسأله 1871» اگر کسی که مانند تاجر و کاسب باید برای دادن خُمس سال قرار دهد منفعتی به دست آورد و در بین سال بمیرد، باید مخارج تا هنگام مرگ او را از آن منفعت کسر کنند و خُمس باقی مانده را بدهند.

«مسأله 1872» اگر قیمت جنسی که برای تجارت خریده بالا رود و آن را نفروشد و در بین سال قیمت آن پایین آید، خُمس مقداری که بالا رفته بر او واجب نیست.

«مسأله 1873» اگر قیمت جنسی که برای تجارت خریده بالا رود و به امید آن که قیمت آن بالاتر رود، تا بعد از تمام شدن سال آن را نفروشد و قیمت آن تنزل پیدا کند، خمس مقداری را که بالا رفته، باید بدهد؛ ولی اگر به اندازه ای نگه دارد که تجار معمولاً

برای گران شدن جنس آن را نگه می دارند، لازم نیست خمس مقداری را که قیمت آن بالا رفته و سپس پایین آمده، بدهد.

«مسأله 1874» اگر غیر از چیزی که برای تجارت خریده، مالی داشته باشد که خمس آن را داده یا خمس نداشته باشد، چنانچه قیمت آن بالا-رود و آن را بفروشد، مقداری که بر قیمت آن اضافه شده، چنانچه در مخارج سال مصرف نشود خمس دارد و چنانچه درختی که خریده رشد کند و بزرگ شود و یا گوسفندی که خریده چاق شود، در صورتی که مقصود او از نگهداری آنها این بوده که از ترقی عین آنها سود ببرد، باید خمس آنچه را که زیاد شده بدهد.

«مسأله 1875» سرمایه ای که با آن تنها مؤونه زندگی را به دست می آورد، نه بیش از آن را، خمس ندارد و اگر بیش از مؤونه خود را از سرمایه به دست آورد، باید به نسبت مقدار زیادی، خمس سرمایه را پرداخت کند. این حکم در تمام مسایل دیگری که در مورد سرمایه گفته می شود، جاری است.

«مسأله 1876» زمین های موات چنانچه برای تجارت یا بهره بردن از کشت و زرع آن آباد شود، جزء سرمایه به حساب می آید؛ ولی اگر برای تفریح و استراحت شخصی خود و زن و فرزندانش باشد و قصد تجارت و کسب نداشته باشد، در صورتی که عرفاً خارج از شأن او نباشد، جزء سرمایه محسوب نمی شود بلکه مؤونه است.

«مسأله 1877» اگر تاجر یا کاسب و یا کشاورز از درآمد سالانه خود وسیله نقلیه ای بخرد، چنانچه آن را برای استفاده در کسب و کار خریده باشد، حکم سرمایه را دارد؛ و اگر برای استفاده خانوادگی و برآوردن نیاز زندگی خریده باشد، جزء مؤونه است و خمس آن واجب نیست و چنانچه برای هر دو باشد، به نسبتی که برای کسب و کار از آن استفاده می کند، حکم سرمایه را دارد.

«مسأله 1878» وسیله نقلیه ای که انسان برای مسافرت های شخصی خود و خانواده و یا رفتن به زیارت می خرد، اگر خارج از شأن متعارف او نباشد، جزء مخارج همان سال به حساب می آید و خمس ندارد، هر چند برای سال های بعد باقی بماند.

«مسأله 1879» کسی که مقداری از درآمد خود را به تدریج برای ساختن مغازه یا آباد کردن زمین موات یا احداث باغ مصرف نموده و آن زمین یا باغ جزء مؤونه او محسوب نمی شود، باید در آخر سال خمس آن را پردازد و اگر اصل زمین آباد شده نیز افزایش قیمت پیدا کرده باشد، باید آخر سال خمس افزایش قیمت را بدهد؛ ولی اگر قصد او از نگهداری زمین ترقی قیمت و سود بردن نباشد، چنانچه يك بار خمس آن را بدهد، در سال های بعد تا زمانی که آن را نفروخته دادن خمس آن واجب نیست.

«مسأله 1880» اگر از درآمد بین سال باغی احداث کند تا بعد از بالا رفتن قیمت، آن را بفروشد، علاوه بر خمس قیمت کل باغ در سر سال اول، باید خمس میوه و زیادی قیمت باغ را در سال های بعد بدهد؛ ولی اگر قصدش این باشد که خودش از میوه آن استفاده کند، فقط باید خمس میوه ای را که از مصارف سالانه وی زیاد آمده است، پردازد.

«مسأله 1881» اگر درخت بید و چنار و مانند اینها را بکارد، سالی که هنگام فروش آنهاست، اگرچه آنها را نفروشد، باید خمس آنها را بدهد؛ ولی اگر مثلاً از شاخه های آن که معمولاً هر سال می بُرند استفاده ای ببرد و به تنهایی یا با منفعت های دیگر کسبش از مخارج سال او زیاد بیاید، در آخر هر سال باید خمس آن را بدهد.

«مسأله 1882» کسی که چند رشته کسب دارد، مثلاً اجاره ملک می گیرد و خرید و فروش و زراعت نیز می کند، چه برای هر رشته، سرمایه و دخل و خرج و حساب صندوق جداگانه داشته باشد و چه دخل و خرج و حساب صندوق آنها یکی باشد، می تواند همه را آخر سال يك جا حساب کند و اگر نفع داشته باشد، خمس آن را بدهد.

«مسأله 1883» آنچه از منافع کسب در بین سال به مصرف خوراك، پوشاك، اثاثیه، خرید منزل، عروسی، جهیزیه دختر، زیارت و مانند اینها می رسد، در صورتی که از شأن او زیاد نباشد و زیاده روی هم نکرده باشد، خمس ندارد.

«مسأله 1884» مالی که انسان به مصرف نذر و کفاره می رساند، جزء مخارج سالانه است و نیز مالی که به کسی می بخشد یا جایزه می دهد، در صورتی که بیشتر از شأن او نباشد، از مخارج سالانه حساب می شود.

«مسأله 1885» اگر دختر در معرض ازدواج باشد و انسان نتواند جهیزیّه او را از درآمد سالی که در آن ازدواج می کند تهیه کند و مجبور باشد که از قبل، هر سال مقداری از آن را تهیه نماید و دادن خمس جنس تهیه شده، موجب عدم توانایی برای تهیه جهیزیّه و یا تأخیر در تهیه آن از وقت حاجت شود و یا در شهری باشد که معمولاً هر سال مقداری از جهیزیّه دختر را تهیه می کنند به گونه ای که تهیه نکردن آن عیب باشد، چنانچه در بین سال از منافع آن سال جهیزیّه بخرد و سال بر آن بگذرد، خمس ندارد.

«مسأله 1886» اگر انسان به چیزی نیاز فعلی داشته باشد و نتواند آن را با درآمد يك سال تهیه کند، مثل این که محتاج خانه باشد و نتواند در يك سال خانه بخرد و یا خانه بسازد، در صورتی که در این رابطه زمین یا وسایل و اجناسی مانند آجر، سیمان، آهن و...

تهیه کند و سال بر آنها بگذرد - چه در ساختمان به کار رفته باشد و چه هنوز به کار نرفته باشد - خمس ندارد؛ ولی اگر به جای تهیه زمین و وسایل و اجناس، پول ذخیره کند، در صورتی خمس ندارد که دادن خمس سبب عدم قدرت بر تهیه چیز مورد نیاز و یا تأخیر در تهیه آن شود، وگرنه بنابر احتیاط واجب باید خمس آن پول را پردازد.

«مسأله 1887» تشریفات منزل و زندگی و هزینه ایاب و ذهاب و میهمانی های انسان و خانواده او، اگر از حدّ متعارف و شأن او بیشتر نباشند، خمس ندارند و اگر از حدّ متعارف و شأن او بیشتر باشند، باید خمس زاید بر متعارف را پردازد و شأن افراد به حسب زمان ها و شهرها و اوضاع معیشت عمومی مردم متفاوت می باشد.

«مسأله 1888» مالی که انسان خرج سفر حجّ و زیارت های دیگر می کند، از مخارج سالی حساب می شود که در آن شروع به مسافرت کرده است، اگرچه سفر او تا مقداری از سال بعد طول بکشد.

«مسأله 1889» اگر برای حجّ واجب ناچار باشد از چند سال قبل ثبت نام کند و هزینه را بدهد، خمس به آن تعلق نمی گیرد؛ ولی چنانچه ثبت نام برای حجّ، فقط به معنی حقّ اولویّت باشد و پول در ملکیت او باقی بماند، پس از گذشت سال، بنابر احتیاط واجب باید خمس آن را پردازد.

«مسأله 1890» کسی که از کسب و تجارت فایده ای برده، اگر مال دیگری نیز داشته باشد که خمس آن واجب نباشد، می تواند مخارج سال خود را فقط از فایده کسب حساب کند.

«مسأله 1891» هرگاه از درآمد سال چیزی مانند خانه یا ماشین سواری یا فرش و یا سایر وسایل زندگی را در بین سال تهیه کند و یا بخرد و در سال های بعد آن را بفروشد، چنانچه پول آن را در مؤونه صرف نماید، مانند این که خانه دیگری را که نیاز دارد بخرد، خمس ندارد و هر مقدار از آن از مخارج سالانه زیاد بیاید، باید خمس آن را پرداخت نماید.

«مسأله 1892» اگر با سودی که از کسب و کار به دست آورده، پیش از پرداختن خمس، اثاثیه ولوازم منزل یا کتاب و مانند اینها را بخرد، هر وقت به طور کلی احتیاج او از آنها برطرف شد، تا وقتی آنها را نفروخته، لازم نیست خمس آنها را بدهد و پس از فروش چنانچه پول آنها را در مؤونه دیگری صرف نکند، باید خمس آن را بپردازد. حکم زیورآلات زنانه نیز اگر وقت زینت کردن با آنها بگذرد همین است.

«مسأله 1893» اگر مستأجر مبلغی را به عنوان سرقتی مغازه بپردازد، آن سرقتی جزء سرمایه است و حکم آن را دارد و کسی که مبلغ سرقتی را گرفته، اگر تا آخر سال آن را به مصرف مؤونه زندگی نرساند و باقی بماند، باید خمس آن را بدهد.

«مسأله 1894» اگر از منفعت کسب برای مصرف سال خود آذوقه ای بخرد و در آخر سال مقداری از آن زیاد بیاید، باید خمس آن را بدهد و چنانچه بخواهد قیمت آن را بدهد، باید قیمت فعلی آن را حساب کند.

«مسأله 1895» اگر در يك سال منفعتی نبرد، نمی تواند مخارج آن سال را از منفعتی که در سال بعد می برد کسر نماید.

«مسأله 1896» اگر در اول سال منفعتی نبرد و از سرمایه خرج کند و پیش از تمام شدن سال منفعتی به دست آورد، نمی تواند مقداری را که از سرمایه برداشته از منافع کسر کند.

«مسأله 1897» اگر پس از آن که منفعتی به دست آورد، مقداری از سرمایه او از بین برود و از باقی مانده آن منافی به دست آورد که از خرج سال او زیاد بیاید، می تواند

مقداری را که از سرمایه کم شده، بردارد و این مقدار مشمول خمس نمی شود.

«مسأله 1898» اگر غیر از سرمایه چیز دیگری از مال او از بین برود، بنابر احتیاط واجب نمی تواند از منفعتی که به دست می آورد آن چیز را تهیه کند؛ ولی اگر در همان سال به آن چیز احتیاج داشته باشد، می تواند در بین سال از منافع کسب آن را تهیه نماید.

«مسأله 1899» کسی که از درآمد سال خود به مردم قرض داده و در پایان سال از آنها طلبکار است، اگر طلب او با مطالبه دریافت شده و مانند نقد محسوب شود، باید در پایان سال خمس آن را پردازد؛ ولی اگر هنوز وقت دریافت آن نرسیده باشد یا فعلاً وصول نشود، خمس آن واجب نیست؛ اما هنگامی که وصول نمود، باید بلافاصله خمس آن را بدهد، مگر آن که آن را در مؤونه لازم و فوری خود مصرف نماید.

«مسأله 1900» کاسبی که در طول سال به مردم نسبه داده است، اگر در آخر سال وقت وصول آن رسیده و قابل وصول بوده و مانند نقد باشد، باید خمس سود آن را پرداخت نماید و چنانچه وقت وصول آن رسیده ولی قابل دریافت نیست، به محض دریافت باید خمس سود آن را بدهد، مگر آن که آن را در مؤونه لازم و فوری خود مصرف نماید و در صورتی که وقت وصول آن در سال بعد باشد، سود آن جزء درآمد سال بعد است.

«مسأله 1901» افرادی که در ادارات دولتی یا مؤسسات خصوصی کار می کنند و معمولاً اداره، مقداری از حقوق آنان را پس انداز می کند تا هنگام بازنشستگی به تدریج به آنان پرداخت نماید، پس از بازنشستگی هر مقدار که در هر سال به آنان بدهند، جزء درآمد آن سال حساب می شود و لازم نیست خمس آن را فوراً پرداخت نمایند.

«مسأله 1902» اگر برای مخارج خود قرض کند، می تواند در آخر سال مقدار قرض خود را از منفعتی که در آن سال به دست آورده، کسر نماید و خمس بقیه منفعت را بدهد، حتی اگر قرض خود را در آن سال نپردازد.

«مسأله 1903» اگر برای مخارج خود قرض کند و در آن سال قرض خود را نپردازد و از منفعت آن سال نیز آن را کسر نکند، می تواند از منافع سال های بعد قرض خود را ادا نماید.

«مسأله 1904» اگر برای زیاد کردن مال یا خریدن ملکی که به آن احتیاج ندارد

قرض کند، چنانچه از منافع کسب آن قرض را بدهد، در سر سال باید خمس ارزش مال یا ملك در سر سال را بپردازد، ولی اگر مالی که قرض کرده و چیزی که از قرض خریده از بین برود و ناچار شود که قرض خود را بدهد، می تواند از منافع کسب، قرض را ادا نماید.

«مسأله 1905» خمس مال حلال مخلوط به حرام را مانند خمس اموال دیگر می تواند از همان چیز بدهد یا به مقدار قیمت خمس که بدهکار است، پول بدهد.

«مسأله 1906» کسی که خمس بدهکار است، می تواند آن را به ذمه بگیرد و در تمام مال تصرف کند و به ذمه گرفتن یعنی این که خود را بدهکار اهل خمس بداند و تصمیم جدی داشته باشد که خمس را پرداخت نماید؛ ولی برای تأخیر در پرداخت خمس، باید از حاکم شرع اجازه بگیرد.

«مسأله 1907» اگر خمس به مالی تعلق بگیرد، چنانچه کسی که خمس بدهکار است با حاکم شرع مصالحه کند، می تواند در تمام آن مال تصرف نماید.

«مسأله 1908» اگر کسی که با دیگری شریک است خمس منافع خود را بدهد و شریک او خمس ندهد، شراکت آنها صحیح است و تصرف در مال مشترك برای کسی که خمس می دهد جایز است.

«مسأله 1909» اگر طفل صغیری سرمایه ای داشته باشد و از آن منفعی به دست آید، لازم نیست خمس آن پرداخت شود، مگر این که بعد از بلوغ تا يك سال آن را در مخارج خود صرف نکند.

«مسأله 1910» کسانی که تحت تکفل افرادی هستند که خمس نمی پردازند - مانند زن و فرزندان که تحت تکفل همسر و پدر خویش می باشند - و همچنین میهمانی که وارد خانه شخصی می شود که یقین دارد اموال وی متعلق خمس است و مانند آنها، می توانند در اموالی که تحت اختیار آنها قرار داده می شود، تصرف کنند و از این جهت تکلیفی متوجه آنان نیست و پرداخت خمس بر عهده صاحب اموال است.

«مسأله 1911» اگر کسی با پول خمس نداده ملکی بخرد و قیمت آن بالا رود، معامله صحیح است و نیاز به اذن حاکم شرع ندارد و فقط باید خمس آن پول را بدهد؛ ولی

چنانچه اصلاً ملتزم به پرداخت خمس نباشد، بلکه تصمیم به عدم پرداخت خمس داشته باشد، در صورتی که معامله را به نحو شخصی انجام داده باشد، ضامن خمس افزایش قیمت ملك نیز می باشد.

«مسأله 1912» اگر کسی که چندین سال خمس نداده است، از منافع کسب چیزی را که به آن احتیاج ندارد بخرد و يك سال از کسب آن درآمد بگذرد، باید خمس آن چیز را بدهد و اگر ااث خانه و چیزهای دیگری را که به آنها احتیاج دارد مطابق شأن خود خریده باشد، چنانچه بدانند آنها را با درآمدی که سال بر آن نگذشته خریده، لازم نیست خمس آن ها را بدهد و اگر ندانند با درآمدی که سال بر آن گذشته خریده یا نه، بنابر احتیاط واجب باید با حاکم شرع مصالحه کند.

2 - معدن

«مسأله 1913» معادن جزء انفال است و اختیار آنها در دست امام معصوم علیه السلام است و در زمان غیبت، برای استخراج آنها بنابر احتیاط واجب باید از حاکم شرعی اجازه گرفته شود و استخراج کننده با شرایطی که گفته خواهد شد، باید خمس آن را بپردازد.

«مسأله 1914» اگر از معدن طلا، نقره، سرب، مس، آهن، نفت، زغال سنگ، فیروزه، عقیق، زاج، نمک و سایر معادن چیزی به دست آورد و به مقدار نصاب برسد، استخراج کننده باید خمس آن را بدهد؛ ولی در مثل معادن نفت، طلا و نقره که دولت استخراج می کند، تعلق خمس محل اشکال است.

«مسأله 1915» نصاب معدن 15 مثقال معمولی طلاست، یعنی اگر قیمت چیزی که از معدن استخراج شده، بعد از کم کردن مخارج، به 15 مثقال (70/312 گرم) طلا برسد، باید خمس آن را بدهد.

«مسأله 1916» اگر قیمت استفاده ای که از معدن برده به 15 مثقال طلا نرسد، خمس آن در صورتی لازم است که از مخارج سالش زیاد بیاید.

«مسأله 1917» گچ، آهک، گل سرشور و گل سرخ، بنابر احتیاط واجب از معدن

«مسألة 1918» کسی که از معدن چیزی به دست می آورد، باید خمس آن را بدهد، چه معدن روی زمین باشد یا زیر آن، در زمینی باشد که ملك است یا در جایی باشد که ملك ندارد.

«مسألة 1919» اگر نداند چیزی را که از معدن استخراج کرده به ارزش 15 مثقال طلا می رسد یا نه، بنابر احتیاط واجب، چنانچه به راحتی امکان پذیر باشد، باید با وزن کردن یا از راه دیگر، قیمت آن را معلوم کند.

«مسألة 1920» اگر چند نفر چیزی از معدن استخراج کنند و بعد از کم کردن مخارجی که برای آن کرده اند، سهم هر يك از آنها به ارزش 15 مثقال طلا برسد، باید خمس آن را بدهد.

3 - گنج

«مسألة 1921» گنج مالی است که در زمین، درخت، کوه یا دیوار پنهان باشد و کسی آن را پیدا کند و به گونه ای باشد که عرفاً به آن گنج بگویند.

«مسألة 1922» اگر گنج جزء عتایق باشد، از انفال محسوب می شود و برای تصرف در آن، بنابر احتیاط واجب باید از حاکم شرعی اجازه گرفت. چنانچه گنج، سگّه طلا و نقره باشد، با داشتن شرایطی که گفته می شود، باید خمس آن پرداخت شود و اگر طلا و نقره غیر مسكوك و یا جواهرات دیگر باشد نیز بنابر احتیاط واجب باید خمس آن را بپردازد و در غیر از موارد مذکور، چنانچه مقدار آن به اندازه ای باشد که بتواند بخشی از معیشت او را اداره کند و از مخارج سال وی زیاد بیاید، باید خمس آن را بدهد.

«مسألة 1923» اگر انسان در زمینی که ملك کسی نیست گنجی پیدا کند، با رعایت شرایطی که در مسألة قبل گفته شد، گنج مال خود او می باشد و متعلق خمس است.

«مسألة 1924» نصاب گنج اگر نقره باشد 105 مثقال (429/187 گرم) نقره و اگر طلا باشد 15 مثقال (70/312 گرم) طلاست و اگر جواهرات دیگر باشد، چنانچه

قیمت آن به 105 مثقال نقره و یا 15 مثقال طلا برسد، باید خمس آن را بدهد. در تمام این موارد، نصاب بعد از کم کردن مخارج ملاحظه می شود.

«مسأله 1925» اگر در زمینی که از دیگری خریده گنجی پیدا کند که جزء عتایق نباشد و بداند مالک ندارد و یا مالک آن از آن اعراض کرده است، آن گنج مال خود اوست و چنانچه طلا، نقره و یا جواهرات باشد، باید خمس آن را بدهد و چنانچه احتمال دهد که مال یکی از مالکان قبلی است، باید به مالک قبلی اطلاع دهد و چنانچه معلوم شود مال او نیست، باید به کسی که پیش از او مالک زمین بوده اطلاع دهد و به همین ترتیب به همه کسانی که پیش از او مالک زمین بوده اند خبر دهد و اگر مالک آن معلوم نشود، حکم مجهول المالك را دارد.

«مسأله 1926» اگر در ظرف های متعددی که در يك جا دفن شده اند، اموالی پیدا کند که قیمت آنها روی هم به حد نصاب برسد، باید خمس آنها را بدهد؛ ولی چنانچه در چند جا گنج پیدا کند، اگر عرفاً بیش از يك گنج محسوب شود، خمس هر کدام از آنها که قیمت آن به حد نصاب برسد، واجب است و گنجی که قیمت آن به این مقدار نرسد، حکم درآمد کسب و کار را دارد.

«مسأله 1927» اگر دو یا چند نفر گنجی را پیدا کنند و قیمت سهم هر يك از آنان به حد نصاب برسد، باید هر يك خمس سهم خود را بدهند.

«مسأله 1928» اگر کسی چهارپایی را بخرد و در شکم آن مالی پیدا کند، چنانچه احتمال دهد که مال فروشنده است، باید به او خبر دهد و اگر معلوم شود مال او نیست، باید به ترتیب، صاحبان قبلی آن را خبر کند و چنانچه متعلق به هیچ يك از آنان نباشد، مال خود اوست و خمس به آن تعلق نمی گیرد و اگر مالی را از شکم ماهی یا حیوانی غیر از چهارپایان که خریداری کرده، پیدا کند، چنانچه بداند آن مال متعلق به فروشنده است، باید به او اطلاع دهد، ولی اگر احتمال دهد که آن مال از آن فروشنده است، لازم نیست به او خبر دهد و مال خود اوست و چنانچه مقدار آن به اندازه ای باشد که بتواند بخشی از معیشت او را اداره کند و از مخارج سال وی زیاد بیاید، باید خمس آن را بدهد.

«مسأله 1929» اگر مال حلال با مال حرام به نحوی مخلوط شود که انسان نتواند آنها را از یکدیگر تشخیص دهد و هیچ کدام از صاحب مال حرام و مقدار آن معلوم نباشد، باید خمس تمام مال را بدهد و بعد از دادن خمس، بقیه مال حلال می شود.

«مسأله 1930» اگر مال حلال با حرام مخلوط شود و انسان مقدار حرام را بداند ولی صاحب آن را نشناسد، باید آن مقدار را به نیت صاحب آن صدقه بدهد و احتیاط واجب آن است که از حاکم شرع نیز اجازه بگیرد.

«مسأله 1931» اگر مال حلال با حرام مخلوط شود و انسان مقدار حرام را نداند ولی صاحب آن را بشناسد، باید یکدیگر را راضی نمایند و چنانچه صاحب مال راضی نشود، در صورتی که انسان بداند مقدار معینی مال اوست و شك کند که بیشتر از آن نیز مال او هست یا نه، باید مقداری را که یقین دارد مال اوست به او بدهد و احتیاط مستحب آن است که مقدار بیشتری را که احتمال می دهد مال اوست، به او بدهد؛ ولی چنانچه بداند یکی از دو مال، متعلق به شخص دیگری است و نتواند رضایت او را جلب نماید، باید نصف هر يك از آن دو مال را به آن شخص بدهد.

«مسأله 1932» اگر خمس، زکات، وقف خاص و یا وقف عام با مال کسی مخلوط شود، حکم مالی را دارد که صاحب آن معلوم است و باید نزد خود و خداوند محاسبه کند و آن را پرداخت نماید.

«مسأله 1933» اگر خمس مال حلال مخلوط به حرام را بدهد و بعد بفهمد که مقدار حرام بیشتر از خمس بوده، بنابر احتیاط واجب، آن مقداری را که می داند از خمس بیشتر بوده، با اذن حاکم شرع از طرف صاحب آن به مصرف مشترك خمس و مال مجهول المالك برساند.

«مسأله 1934» اگر خمس مال حلال مخلوط به حرام را بدهد و سپس صاحب آن پیدا شود، لازم نیست چیزی به او بدهد؛ ولی چنانچه مالی را که صاحب آن معلوم نیست، خودش از طرف او صدقه بدهد، اگر بعداً صاحب آن پیدا شد و راضی به آن صدقه نشد،

باید مثل یا قیمت آن را به او بدهد؛ اما اگر آن مال را به حاکم شرعی تحویل دهد و سپس صاحب آن پیدا شود، ضامن نیست.

«مسأله 1935» اگر مال حلالی با حرام مخلوط شود و مقدار حرام معلوم باشد و انسان بداند که صاحب آن از چند نفر معین بیرون نیست ولی نتواند بفهمد کیست، باید تا حدّ امکان از تمام آنان تحصیل رضایت نماید و اگر ممکن نگردید، آن مقدار از مال را بین آنان به طور مساوی تقسیم نماید.

5 - جواهری که به واسطه غواصی به دست می آید

«مسأله 1936» اگر به واسطه غواصی (یعنی فرو رفتن در دریا و مانند آن) لؤلؤ و مرجان یا جواهر دیگری را که با فرو رفتن در دریا بیرون می آید، بیرون آورند - روییدنی باشد یا معدنی - جزء انفال محسوب می شود و تصرف در آن بنا بر احتیاط واجب باید با اجازه حاکم شرعی باشد و چنانچه بعد از کم کردن مخارجی که برای بیرون آوردن آن کرده اند، قیمت آن به 18 نخود (3/456 گرم) طلا برسد، باید خمس آن را بدهند، چه در يك دفعه آن را از دریا بیرون آورده باشند یا در چند دفعه - به شرط آن که عرفاً يك استخراج محسوب شود - آنچه بیرون آمده از يك جنس باشد یا از چند جنس، ولی اگر چند نفر آن را بیرون آورده باشند، قیمت سهم هر کدام از آنان که به 18 نخود طلا برسد، باید خمس سهم خود را بدهد.

«مسأله 1937» اگر بدون فرو رفتن در دریا با وسایلی جواهر بیرون آورد یا از روی آب دریا یا از کنار دریا جواهر بگیرد، در صورتی باید خمس آن را بدهد که این کار شغل او باشد و یا درآمد آن بتواند بخشی از معیشت او را تأمین کند و به تنهایی یا با منفعت های دیگر، از مخارج سال او زیاد بیاید.

«مسأله 1938» خمس ماهی و حیوانات دیگری که انسان بدون غواصی می گیرد، در صورتی واجب است که آنها را برای کسب بگیرد و به تنهایی یا با منفعت های دیگر کسب او، از مخارج سالش زیادتر باشد.

«مسألة 1939» اگر انسان بدون قصد این که چیزی از دریا بیرون آورد، در دریا فرورود و اتفاقاً جواهری به دست او آید، در صورتی که به حد نصاب برسد و قصد کند که آن چیز ملک او باشد، باید خمس آن را بدهد.

«مسألة 1940» اگر انسان در آب فرورود و حیوانی را بیرون آورد و در شکم آن جواهری پیدا کند که قیمت آن 18 نخود طلا یا بیشتر باشد، چنانچه آن حیوان مانند صدف باشد که نوعاً در شکم آن جواهر است، باید خمس آن را بدهد و اگر اتفاقاً جواهر را بلعیده باشد، از بابت آنچه از طریق غواصی به دست می آید، خمس ندارد.

«مسألة 1941» حکم رودخانه های بزرگ مانند دجله، فرات و نیل، اگر فرض شود که در آنها نیز مانند دریا جواهر به عمل آید، از لحاظ آنچه که با غواصی به دست می آید، مانند حکم دریاست.

«مسألة 1942» اگر در آب فرورود و مقداری عنبر بیرون آورد که قیمت آن 18 نخود طلا یا بیشتر باشد، باید خمس آن را بدهد و چنانچه از روی آب یا از کنار دریا به دست آورد، اگر قیمت آن به مقدار 18 نخود طلا نیز نرسد، بنابر احتیاط واجب باید خمس آن را بدهد.

«مسألة 1943» کسی که کسب او غواصی یا استخراج معدن است، اگر خمس آنها را بدهد و چیزی از مخارج سال او زیاد بیاید، لازم نیست دوباره خمس آنها را بدهد.

«مسألة 1944» اگر بچه ای معدنی را استخراج کند یا گنجی پیدا کند یا به واسطه فرورفتن در دریا جواهری بیرون آورد، لازم نیست خمس آن پرداخت شود؛ ولی چنانچه مال حلال او با حرام مخلوط شود، بنابر احتیاط واجب باید پس از بلوغ خودش خمس را بپردازد.

6 - غنیمت

«مسألة 1945» اگر مسلمانان به امر امام معصوم علیه السلام با کفار جنگ کنند و چیزهایی را

در جنگ به دست آورند، به آنها غنیمت گفته می شود و مخارجی را که برای غنیمت کرده اند، مانند مخارج نگهداری و حمل و نقل آن و نیز مقداری را که امام علیه السلام صلاح می داند به مصرفی برساند و چیزهایی را که مخصوص به امام است، باید از غنیمت کنار بگذارند و خُمس بقیّه آن را بدهند.

7- زمینی که کافر ذمی از مسلمان می خرد

«مسأله 1946» اگر کافر ذمی زمینی را از مسلمان بخرد، باید خُمس آن را از همان زمین بدهد و اگر پول آن را نیز بدهد اشکال ندارد و نیز اگر خانه و مغازه و مانند اینها را از مسلمان بخرد، چنانچه زمین آن را جداگانه قیمت کنند و بفروشند، باید خُمس زمین آن را بدهد و اگر خانه و مغازه را روی هم بفروشند و زمین به تبع آن منتقل شود، خُمس زمین واجب نیست و برای دادن این خُمس قصد قربت لازم نیست، بلکه حاکم شرع نیز که خُمس را از او می گیرد، لازم نیست قصد قربت نماید.

«مسأله 1947» اگر کافر ذمی زمینی را که از مسلمان خریده به مسلمان دیگری نیز بفروشد، خمسی که به خاطر خرید زمین بر او واجب شده بود، ساقط نمی شود و نیز اگر بمیرد و مسلمانی آن زمین را از او ارث ببرد، باید خُمس آن را از همان زمین یا از مال دیگرش بدهد.

«مسأله 1948» اگر کافر ذمی هنگام خریدن زمین شرط کند که خُمس را ندهد یا شرط کند که فروشنده خُمس آن را بدهد، شرط او صحیح نیست و باید خُمس را بدهد؛ ولی اگر شرط کند که فروشنده مقدار خُمس را از طرف او به صاحبان خُمس بدهد، اشکال ندارد.

«مسأله 1949» اگر مسلمان زمینی را به طریقی غیر از خرید و فروش، ملک کافر کند و عوض آن را بگیرد، مثلاً به او صلح نماید، دادن خُمس بر کافر لازم نیست.

«مسأله 1950» اگر کافر ذمی صغیر باشد و ولی او زمینی را برای او بخرد، لازم نیست خُمس آن را بپردازد.

«مسألة 1951» خُمس را باید دو قسمت کنند: يك قسمت آن سهم سادات است که باید آن را به سید فقیر یا سید یتیم یا به سیدی که در سفر در مانده شده بدهند و اذن حاکم شرع نیز در آن لازم نیست، ولی بهتر است با اذن او باشد و قسمت دیگر آن سهم امام علیه السلام است که به احتیاط واجب باید به اذن مجتهد جامع شرایط و با نظر دهنده خُمس مصرف شود و یا مجتهد جامع شرایط از دهنده خُمس وکالت بگیرد؛ ولی اگر انسان بخواهد سهم امام علیه السلام را به مجتهدی که از او تقلید نمی کند بدهد، در صورتی به او اذن داده می شود که بداند آن مجتهد و مجتهدی که از او تقلید می کند، سهم امام علیه السلام را به يك نحو مصرف می کنند.

«مسألة 1952» اگر کسی سهم امام علیه السلام را به دست مجتهد جامع شرایط یا نماینده او نرساند یا به مصرفی که او اجازه نداده است برساند، تکلیف از او ساقط نمی شود و باید دوباره سهم امام علیه السلام را به مجتهدی که دارای همه شرایط است یا نماینده او بپردازد و یا به مصرفی که او اجازه می دهد برساند، مگر این که پس از مصرف، مرجع تقلید آن مصرف را قبول نماید.

«مسألة 1953» سید یتیمی که به او خُمس می دهند، باید فقیر باشد، ولی به سیدی که در سفر در مانده شده، اگرچه در وطن خود فقیر نباشد، می توان خُمس داد.

«مسألة 1954» به سیدی که در سفر در مانده شده، اگر سفر او سفر معصیت باشد، بنابر احتیاط نباید خُمس بدهند.

«مسألة 1955» به سیدی که عادل نیست می توان خُمس داد، ولی به سیدی که دوازده امامی نیست، نباید خُمس بدهند.

«مسألة 1956» اگر خُمس دادن به سیدی که معصیتکار است کمک به معصیت او باشد، نمی توان به او خُمس داد و به سیدی نیز که آشکارا معصیت می کند و مرتکب گناهیانی مثل شراب خواری و ترك نماز می شود، اگرچه دادن خُمس کمک به معصیت او نباشد، بنابر احتیاط واجب نباید خُمس بدهند.

«مسألة 1957» به صرف این که کسی بگوید: «سید هستم»، نمی توان به او خمس داد، ولی اگر در شهر خودش مشهور به سیادت باشد به نحوی که موجب وثوق و اطمینان شود، می توان به او خمس داد.

«مسألة 1958» مرد نمی تواند به همسر سیده خود خمس بدهد که زن آن را به مصرف مخارج خودش برساند؛ ولی اگر زن مخارجی داشته باشد که به آن محتاج بوده ولی تأمین آن بر شوهر واجب نباشد، جایز است شوهر از بابت سهم سادات به زن تملیک کند تا زن به مصرف آن مخارج برساند.

«مسألة 1959» اگر مخارج سیدی که زوجه انسان نیست بر انسان واجب باشد، نمی تواند خوراک و پوشاک و سایر نفقات واجب او را از خمس بدهد، ولی اگر مقداری خمس ملک او کند که به مصرف دیگری غیر از آن مخارجی که بر خمس دهنده واجب است برساند، مانعی ندارد.

«مسألة 1960» به سید فقیری که مخارج او بر دیگری واجب است و او نمی تواند مخارج آن سید را بدهد، می توان خمس داد.

«مسألة 1961» احتیاط واجب آن است که به یک سید فقیر، بیشتر از مخارج يك سال او سهم سادات ندهند.

«مسألة 1962» اگر در شهر انسان، سید مستحق نباشد و احتمال نیز ندهد که پیدا شود یا نگهداری خمس تا پیدا شدن مستحق ممکن نباشد، باید خمس را به شهر دیگری برد و به مستحق برساند و احتیاط آن است که مخارج بردن آن را از خمس بر ندارد، مگر این که حاکم شرعی انتقال خمس به شهر دیگر را از او بخواهد و اگر خمس از بین برود، چنانچه در نگهداری آن کوتاهی کرده باشد، باید عوض آن را بدهد و اگر کوتاهی نکرده باشد، چیزی بر او واجب نیست.

«مسألة 1963» هرگاه در شهر خودش مستحق نباشد ولی احتمال دهد که پیدا شود، اگرچه نگهداری خمس تا پیدا شدن مستحق ممکن باشد، می تواند خمس را به شهر دیگری برد و چنانچه در نگهداری آن کوتاهی نکند و تلف شود، چیزی بر او واجب

نیست؛ ولی نمی تواند مخارج بردن آن را از خُمس بردارد.

«مسألة 1964» اگر در شهر خودش مستحق پیدا شود، باز می تواند خُمس را به شهر دیگری ببرد و به مستحق برساند؛ ولی مخارج بردن آن را باید خود او بدهد و اگر بردن خُمس به آن شهر موجب تأخیر زیاد در پرداختن آن شده باشد یا این که برای انتقال خُمس مرجّحی وجود نداشته باشد، در صورتی که خُمس از بین برود، اگرچه در نگهداری آن کوتاهی نکرده باشد، ضامن است.

«مسألة 1965» اگر با مطالبه حاکم شرع خُمس را به شهر دیگری ببرد و یا به کسی بدهد که از طرف حاکم شرع وکیل بوده که خُمس را بگیرد و از آن شهر به شهر دیگر ببرد و خُمس از بین برود، لازم نیست دوباره خُمس بدهد.

«مسألة 1966» اگر بخواهد خُمس را از چیزی غیر از خود مال متعلّق خُمس بپردازد، بنابر احتیاط واجب نمی تواند آن را از جنس دیگری بدهد، بلکه باید قیمت آن را بدهد.

«مسألة 1967» کسی که از مستحقّ خُمس، طلبکار است، می تواند طلب خود را بابت خُمس حساب کند.

«مسألة 1968» مستحق نمی تواند خُمس را بگیرد و به مالک ببخشد؛ ولی کسی که مقدار زیادی خُمس بدهکار است و فقیر شده و امید دارا شدن او نیز نمی رود و می خواهد مدیون اهل خُمس نباشد، اگر مستحق راضی شود که خُمس را از او بگیرد و به او ببخشد، اشکال ندارد.

«انفال» یعنی اموال عمومی که برای اداره جامعه در اختیار امام معصوم علیه السلام قرار دارد و در زمان غیبت برای تصرف در آن بنا بر احتیاط واجب باید از حاکم شرعی (یعنی مجتهد جامع شرایط) اجازه گرفت.

«مسألة 1969» انفال عبارتند از:

الف - زمین های موات و زمین هایی که صاحبان آنها از آنها اعراض و آنها را رها کرده باشند.

ب - کوه ها، درّه ها، جنگل ها و نیزارهای طبیعی.

ج - دریاها و سواحل آنها و رودخانه های بزرگ.

د - معادن.

ه - اموال برگزیده و گرانبهایی که متعلق به شاهان بوده و در جنگ به دست مسلمانان آمده باشند.

و - غنیمت هایی که در جنگ های بدون اجازه امام معصوم علیه السلام به دست آمده باشند.

ز - زمین هایی که بدون جنگ و خونریزی از کفار در اختیار مسلمانان قرار می گیرند.

ح - اموال کسانی که از دنیا می روند و وارث ندارند.

ط - گنجی که از عتائق باشد.

و به طور کلی هر چیزی که عرفاً دارای مالیت بوده ولی مالک نداشته باشد و منفعت آن متعلق به عموم مردم باشد، جزء انفال به حساب می آید.

تفصیل موارد ذکر شده در کتاب های فقهی بیان شده است.

«مسألة 1970» در صورت تحقق دولت عدل اسلامی جامع الشرايط، استخراج معادن و گنج ها و استفاده از جنگل ها و اموال عمومی، باید با اجازه آن باشد.

«مسألة 1971» انفال یکی از مهمترین منابع مالی و اقتصادی حکومت اسلامی است و حفظ آن از هر گونه تجاوز و آفت و زیان طبیعی و غیر طبیعی، وظیفه همه مردم بخصوص حکومت ها می باشد؛ بنابراین برای استفاده افراد از آن و یا فروش آن توسط حکومت ها به دیگران - مخصوصاً به اجانب - باید کاملاً مصلحت عموم مردم ملاحظه گردد.

ص: 352

زکات از واجبات بزرگ الهی است که در قرآن و روایات در کنار نماز و اعتقاد به آخرت قرار گرفته است و هدف از آن تأمین اجتماعی، تعدیل ثروت، تأمین زندگی فقرا، ایجاد تسهیلات و منافع عمومی و دینی و جذب غیر مسلمانان به اسلام است و یقیناً اگر ثروتمندان زکات اموال خویش را بپردازند، فقر از جامعه اسلامی رخت برمی بندد. امام صادق علیه السلام می فرماید: «همانا خداوند عزوجل در اموال ثروتمندان برای فقرا به اندازه کفایت آنان واجب فرموده است و اگر می دانست آن مقدار کفایت نمی کند، هر آینه بر آن می افزود. آنچه بر سر فقرا آمده است به سبب کاستی الهی نیست، بلکه به علت منع حقوق آنان از سوی کسانی است که حقوق فقرا را ادا نمی کنند و به درستی اگر مردم حقوق مستمندان را ادا می کردند، آنان در رفاه زندگی می کردند.»⁽¹⁾ با برچیده شدن فقر از جامعه، امنیت اجتماعی نیز حاکم می گردد؛ علی علیه السلام می فرماید: «اموال خویش را با زکات پاسداری کنید.»⁽²⁾ پرداختن زکات موجب رهایی از عذاب الهی⁽³⁾ و حافظ جان و مال است و خداوند عزوجل می فرماید: «هر آنچه را در راه خداوند انفاق می کنید خداوند به شما باز می گرداند و او بهترین روزی دهندگان است.»⁽⁴⁾ نماز با پرداختن زکات است که به ثمر می نشیند چنانکه در روایت آمده است: «آن کسی که نماز به پای دارد و زکات نپردازد

ص: 353

-
- 1- - وسائل الشیعة، چاپ آل البيت، باب 1 از «أبواب ما تجب فيه الزکاة»، ح 2، ج 9، ص 10.
 - 2- - نهج البلاغه، صبحی صالح، حکمت 146.
 - 3- - «آنان را که طلا و نقره گنجینه می کنند و آن را در راه خداوند انفاق نمی کنند، به عذاب دردناک بشارت ده.»، توبه (9): 34.
 - 4- - سبأ (34): 39.

گویا نماز نخوانده است.»⁽¹⁾ «مسأله 1972» زکات در نه چیز واجب است:

اول: گندم، دوم: جو، سوم: خرما، چهارم: کشمش، پنجم: طلا، ششم: نقره، هفتم: شتر، هشتم: گاو، نهم: گوسفند و اگر کسی مالک یکی از این نه چیز باشد، با شرایطی که بعد گفته می شود، باید مقداری را که معین شده به یکی از مصرف هایی که دستور داده اند برساند.

شرایط واجب شدن زکات

«مسأله 1973» زکات در صورتی واجب می شود که مال به مقدار نصاب - که بعد گفته می شود - برسد و مالک آن، بالغ و عاقل و آزاد باشد و بتواند در آن مال تصرف کند.

«مسأله 1974» در واجب شدن زکات در گاو، گوسفند، شتر، طلا و نقره، سال معتبر است؛ بدین ترتیب که اگر انسان یازده ماه مالک گاو، گوسفند، شتر، طلا و نقره باشد، در اول ماه دوازدهم دیگر نمی تواند در آن به گونه ای تصرف کند که مال را از بین ببرد و اگر تصرف کند، ضامن است و چنانچه تا پایان ماه دوازدهم بقیه شرایط موجود باشد، پرداخت زکات واجب می شود.

«مسأله 1975» اگر مالک گاو، گوسفند، شتر، طلا و نقره در بین سال بالغ شود، اول سال او برای تعلق زکات، از تاریخ بلوغ او حساب می شود.

«مسأله 1976» زکات گندم و جو وقتی واجب می شود که به آنها گندم و جو گفته شود و زکات کشمش وقتی واجب می شود که به آن انگور گفته شود و هنگامی که خرما قدری خشک شد که به آن «تَمْر» بگویند، زکات آن واجب می شود، ولی وقت دادن زکات در گندم و جو، هنگام خرمن شدن و جدا کردن کاه از آنها و در خرما و کشمش، هنگامی است که وقت چیدن آنها رسیده باشد.

«مسأله 1977» اگر هنگام واجب شدن زکات گندم، جو، کشمش و خرما که در مسأله

ص: 354

1- - وسائل الشیعة، چاپ آل البیت، باب 3 از «أبواب ما تجب فيه الزكاة»، ح 2، ج 9، ص 32.

پیش گفته شد، صاحب آنها بالغ باشد، باید زکات آنها را بدهد.

«مسأله 1978» اگر صاحب گاو، گوسفند، شتر، طلا و نقره در تمام سال دیوانه باشد، زکات بر او واجب نیست؛ ولی اگر در مقداری از سال دیوانه باشد و در آخر سال عاقل گردد، چنانچه دیوانگی او به قدری کم باشد که مردم بگویند در تمام سال عاقل بوده، زکات بر او واجب است.

«مسأله 1979» اگر صاحب گاو، گوسفند، شتر، طلا و نقره در مقداری از سال مست یا بی هوش شود و یا هنگام واجب شدن زکات گندم، جو، خرما و کشمش مست یا بی هوش باشد، زکات از او ساقط نمی شود.

«مسأله 1980» اگر گاو، گوسفند، شتر، طلا یا نقره در بین سال از انسان غصب شود و نتواند در آن تصرف کند، سال به هم می خورد و از وقتی که بتواند در آن تصرف کند، دوباره سال شروع می شود و نیز اگر زراعت گندم، جو، خرما و کشمش را از انسان غصب کنند و هنگامی که زکات آن واجب می شود در دست غصب کننده باشد، هنگامی که به صاحب آن برمی گردد، زکات ندارد.

«مسأله 1981» اگر چیزی مانند طلا و نقره را که در وجوب زکات آن، سال معتبر است، قرض کند و یک سال نزد او بماند، باید زکات آن را بدهد و بر کسی که قرض داده چیزی واجب نیست و اگر زراعت گندم، جو، خرما و کشمش را قرض کند و در وقت وجوب زکات در ملک قرض کننده باشد، زکات آن بر وی واجب است و بر قرض دهنده چیزی واجب نیست.

زکات گندم، جو، خرما و کشمش

«مسأله 1982» زکات گندم، جو، خرما و کشمش وقتی واجب می شود که به مقدار نصاب برسد و نصاب آنها «45 مثقال کمتر از 288 من تبریز» است که تقریباً معادل «864 کیلوگرم» می شود.

«مسأله 1983» اگر گندم، جو، غوره و خرما را پیش از زمان واجب شدن زکات

مصرف کنند، اگرچه به قدری باشند که چنانچه باقی می ماندند، خشک شده آنها به اندازه نصاب می رسید، زکات آنها واجب نیست.

«مسأله 1984» اگر بعد از وجوب زکات و پیش از دادن آن، خود او وزن و فرزندان از انگور، خرما، جو یا گندم متعلق زکات بخورند یا مثلاً بدون قصد زکات، آن را به فقیر بدهد، باید زکات مقداری را که مصرف شده بپردازد.

«مسأله 1985» اگر بعد از آن که زکات گندم، جو، خرما و انگور واجب شد، مالک آن بمیرد، باید مقدار زکات را از مال او بدهند؛ ولی اگر پیش از واجب شدن زکات بمیرد، هر يك از ورثه که سهم او به اندازه نصاب برسد، باید زکات سهم خود را بدهد.

«مسأله 1986» کسی که از طرف حاکم شرع مأمور جمع آوری زکات است، هنگام خرمن که گندم و جو را از کاه جدا می کنند و هنگامی که وقت چیدن خرما و کشمش رسید، می تواند زکات را مطالبه کند و اگر مالک ندهد و چیزی که زکات آن واجب شده از بین برود، باید عوض آن را بدهد.

«مسأله 1987» اگر بعد از مالک شدن درخت خرما و انگور یا زراعت گندم و جو، زکات آنها واجب شود، باید زکات آنها را بدهد.

«مسأله 1988» اگر بعد از آن که زکات گندم، جو، خرما و انگور واجب شد، زراعت و درخت را بفروشد، باید زکات آنها را بدهد.

«مسأله 1989» اگر شخصی گندم، جو، خرما یا انگور را بخرد و بداند که فروشنده زکات آن را داده یا شک کند که فروشنده زکات آن را داده یا نه، چیزی بر او واجب نیست و اگر بداند که زکات آن را نداده، معامله صحیح است و احتیاج به اجازه حاکم شرع ندارد، خصوصاً اگر بداند که فروشنده به هنگام فروش، پرداخت زکات آن را از مال دیگر خود به عهده گرفته است؛ ولی چنانچه بعداً بفهمد که فروشنده زکات را پرداخت نکرده است، بر او واجب است که زکات را بپردازد و می تواند پس از آن به فروشنده مراجعه کرده و آن را از وی مطالبه کند.

«مسأله 1990» اگر وزن گندم، جو، خرما و کشمش، هنگامی که تازه است به

حدّ نصاب برسد اما بعد از خشك شدن کمتر از این مقدار شود، زكات آن واجب نیست.

«مسأله 1991» خرمایی که تازه آن را می خورند، چنانچه به اندازه ای باشد که خشك شده آن به حدّ نصاب برسد، زكات آن واجب است.

«مسأله 1992» گندم، جو، خرما و کشمشی که زكات آنها را داده، اگر چند سال نیز نزد او بماند، زكات ندارد.

«مسأله 1993» اگر گندم، جو، خرما و انگور از آب باران و یا مستقیماً از آب نهر یا رودخانه یا رطوبت زمین آبیاری شود، زكات آن «يك دهم» محصول است و اگر با دلو یا پمپ و مانند آن آبیاری شود، زكات آن «يك بیستم» محصول است.

«مسأله 1994» اگر گندم، جو، خرما و انگور، هم از آب باران آبیاری شود و هم از آب دلو و مانند آن استفاده کند، چنانچه به گونه ای باشد که بگویند آبیاری با دلو و مانند آن غلبه داشته، زكات آن «يك بیستم» است و اگر بگویند آبیاری با آب نهر و باران غلبه داشته، زكات آن «يك دهم» است؛ بلکه اگر نگویند آب باران و نهر غلبه داشته ولی آبیاری با آب باران و نهر بیشتر از آب دلو و مانند آن باشد، بنا بر احتیاط مستحب زكات آن «يك دهم» است.

«مسأله 1995» اگر شك کند که آبیاری با آب باران شده یا با دلو و یا در زراعتی که با هر دو آبیاری شده، شك کند که غلبه با آب باران بوده یا با آب دلو، «يك بیستم» بر او واجب می شود، اگرچه احتیاط مستحب این است که «يك دهم» بدهد.

«مسأله 1996» اگر گندم، جو، خرما و انگور با آب باران و نهر آبیاری شود و به آب دلو و مانند آن محتاج نباشد، ولی با آب دلو نیز آبیاری شود و آب دلو به زیاد شدن محصول كمك نکند، زكات آن «يك دهم» است و اگر با دلو و مانند آن آبیاری شود و به آب نهر و باران محتاج نباشد، ولی با آب نهر و باران نیز آبیاری شود و آنها به زیاد شدن محصول كمك نکنند، زكات آن «يك بیستم» است.

«مسأله 1997» اگر زراعتی را با دلو و مانند آن آبیاری کنند و در زمینی که کنار آن است زراعتی کنند که از رطوبت آن زمین استفاده نماید و محتاج به آبیاری نشود،

زکات زراعتی که با دلو آبیاری شده، «یک بیستم» و زکات زراعتی که کنار آن است، بنابر احتیاط واجب «یک دهم» می باشد.

«مسأله 1998» مخارجی را که برای گندم، جو، خرما و انگور کرده است، می تواند از محصول کسر کند و چنانچه پس از کسر مخارج، باقی مانده به حد نصاب برسد، زکات واجب است.

«مسأله 1999» اگر بذری که به مصرف زراعت رسانده از آن خود او باشد، می تواند به مقدار وزن آن از محصول کسر نماید و اگر خریده باشد، می تواند قیمتی را که برای خرید پرداخت نموده، جزء مخارج حساب کند.

«مسأله 2000» اگر وسایل زراعت ملك خود او باشد، می تواند کرایه آن ها را از مخارج حساب کند، به شرط این که اگر از آن ها در آن زراعت استفاده نمی کرد، می توانست آن ها را کرایه بدهد و در غیر این صورت نمی تواند کرایه آن ها را از مخارج حساب نماید؛ ولی چنانچه به واسطه زراعت مستهلك شده باشند، می تواند هزینه استهلاك آن ها را جزء مخارج حساب نماید.

«مسأله 2001» اگر در زمینی که ملك خود اوست، زراعت کند، می تواند اجاره آن را جزء مخارج حساب کند به شرط این که اگر در آن زراعت نمی کرد، می توانست آن را اجاره بدهد.

«مسأله 2002» اگر صاحب زراعت و یا عیال وی مانند همسر و فرزندان در زراعت کار کنند، می تواند اجرت کار آنان را جزء مخارج حساب کند، حتی اگر دستمزدی به آنان پرداخته باشد، به شرط این که اگر در آن زراعت کار نمی کردند، می توانستند با دریافت اجرت در محل دیگری به کار مشغول شوند.

«مسأله 2003» اگر درخت انگور یا خرما را بخرد، قیمت آن جزء مخارج نیست، ولی اگر خرما یا انگور را پیش از چیدن بخرد، پولی که برای آن داده، جزء مخارج حساب می شود.

«مسأله 2004» اگر زمینی را بخرد و در آن زمین، گندم یا جو بکارد، پولی که برای

خرید زمین داده، جزء مخارج حساب نمی شود، اما می تواند اجاره آن را به همان ترتیبی که گفته شد، جزء مخارج حساب نماید؛ ولی اگر زراعت را بخرد، پولی را که برای خرید آن داده می تواند جزء مخارج حساب نماید و از محصول کم کند؛ اما باید قیمت کاهی را که از آن به دست می آید، از پولی که برای خرید زراعت داده کسر نماید، مثلاً اگر زراعتی را پانصد تومان بخرد و قیمت کاه آن صد تومان باشد، فقط چهار صد تومان آن را می تواند جزء مخارج حساب نماید.

«مسأله 2005» اگر وسایل و لوازمی را که برای کشاورزی نیاز دارد، بخرد و به سبب زراعت، آن ها به کلی از بین بروند، می تواند قیمت آن ها را جزء مخارج حساب نماید و اگر از بین نروند، نمی تواند قیمت آن ها را از مخارج حساب نماید، ولی همان گونه که گفته شد، می تواند کرایه آن ها را جزء مخارج زراعت به حساب آورد.

«مسأله 2006» اگر در يك زمین، جو، گندم و چیزی مثل برنج و لوبیا که زکات آن واجب نیست بکارد، خرج هایی که برای هر کدام از آنها کرده فقط برای همان حساب می شود؛ ولی اگر برای هر دو، مخارجی کرده باشد، باید مخارج را به نسبت هر يك تقسیم نماید.

«مسأله 2007» اگر برای سال اول عملی مانند شخم زدن انجام دهد، اگرچه برای سال های بعد نیز فایده داشته باشد، باید مخارج آن را از سال اول کسر کند؛ ولی اگر مثلاً عمل شخم زدن را برای این که چند سال مفید باشد انجام دهد، باید مخارج آنها را بین همان چند سال تقسیم نماید.

«مسأله 2008» اگر انسان در چند شهر که فصل آنها با یکدیگر اختلاف دارد و زراعت و میوه آنها در يك وقت به دست نمی آید، گندم یا جو یا خرما یا انگور داشته باشد و همه آنها محصول يك سال حساب شوند، چنانچه چیزی که اول می رسد به اندازه نصاب باشد، باید زکات آن را هنگامی که می رسد بدهد و زکات بقیه را هر وقت به دست آمد ادا نماید و اگر آنچه اول می رسد به اندازه نصاب نباشد، چنانچه نداند که مجموع محصول به حد نصاب می رسد یا نه، صبر می کند تا بقیه آن برسد؛ پس اگر همه

زراعت ها روی هم به مقدار نصاب شوند، زکات آنها واجب است و اگر همه آنها به مقدار نصاب نرسند، زکات آنها واجب نیست و همچنین اگر بدانند که مجموع محصول به حد نصاب خواهد رسید و اطمینان داشته باشد که محصول اول به واسطه غصب یا آفت و مانند آن از بین نخواهد رفت و یا به فروش نرسیده و یا خورده نخواهد شد، می تواند تا رسیدن بقیه محصول، پرداخت زکات را به تأخیر بیندازد.

«مسأله 2009» اگر درخت خرما یا انگور در يك سال دو مرتبه میوه بدهد، حکم آن مانند مسأله قبل است که ذکر شد.

«مسأله 2010» اگر مقداری خرما یا انگور تازه داشته باشد که خشک شده آن به اندازه نصاب شود، چنانچه به قصد زکات از تازه آن به اندازه ای به مستحق بدهد که اگر خشک شود، به اندازه زکاتی می شود که بر او واجب خواهد شد، اشکال ندارد.

«مسأله 2011» زکات گندم، جو، کشمش و خرما را یا باید از خود محصولی که زکات به آن تعلق گرفته بدهند و یا به جای آن پول پردازند و دادن چیزی غیر از پول به عنوان قیمت زکات، خالی از اشکال نیست.

«مسأله 2012» اگر کسی که بدهکار است، بمیرد و مالی داشته باشد که زکات آن در حال زنده بودن او واجب شده بوده، باید اول تمام زکات را از مالی که زکات آن واجب شده بدهند و بعد قرض او را ادا نمایند.

«مسأله 2013» اگر کسی که بدهکار است، بمیرد و گندم، جو، خرما یا انگور داشته باشد که هنوز زکات آن واجب نشده و پیش از آن که زکات اینها واجب شود، ورثه قرض او را از مال دیگری بدهند، چنانچه سهم هر يك از ورثه به حد نصاب برسد، باید زکات بدهد و اگر پیش از آن که زکات اینها واجب شود، قرض او را ندهند، چنانچه مجموع مال میت فقط به اندازه بدهی او و یا کمتر از آن باشد، واجب نیست زکات اینها را بدهند و اگر مال میت بیشتر از بدهی او باشد، باید بدهی او را نسبت به جمیع مال محاسبه کنند و نسبت آن با مال هر چه باشد به همان اندازه از اجناسی که مورد زکات است کسر کنند، سپس سهم هر يك از ورثه از مال زکوی به اندازه نصاب برسد، زکات بر

او واجب می شود.

«مسألة 2014» اگر گندم، جو، خرما و کشمش که زکات آنها واجب شده، خوب و بد داشته باشد، باید زکات هر کدام از خوب و بد را از خود آنها بدهد.

زکات طلا و نقره

نصاب طلا و نقره

«مسألة 2015» طلا دو نصاب دارد:

نصاب اول آن «بیست مثقال» شرعی است؛ پس وقتی طلا به «بیست مثقال» شرعی که «پانزده مثقال» معمولی است (معادل 70/312 گرم) برسد، اگر شرایط دیگر را هم داشته باشد، انسان باید «یک چهلم» آن را (معادل 1/757 گرم) بابت زکات بدهد؛ اما اگر به این مقدار نرسد، زکات آن واجب نیست.

نصاب دوم طلا- «چهار مثقال» شرعی است که «سه مثقال» معمولی می شود (معادل 14/062 گرم)، یعنی اگر «سه مثقال» به «پانزده مثقال» اضافه شود باید زکات تمام «هیجده مثقال» (معادل 84/374 گرم) را از قرار «یک چهلم» بدهد (یعنی 2/109 گرم) و اگر کمتر از «سه مثقال» معمولی اضافه شود، فقط باید زکات «پانزده مثقال» آن را بدهد و زیادی آن زکات ندارد و همچنین است هرچه بالا رود، یعنی اگر ضرایب عدد سه (مثل سه، شش، نه، دوازده و...) به پانزده مثقال اضافه شود، باید یک چهلم تمام آن به عنوان زکات پرداخت شود؛ ولی اگر غیر از ضرایب عدد سه به پانزده مثقال اضافه شود، فقط مقداری که ضریب عدد سه می باشد، در محاسبه زکات به پانزده مثقال اضافه می گردد و باقی مانده آن که کمتر از سه مثقال است، مشمول زکات نمی گردد؛ مثلاً در 35/5 مثقال طلا، فقط 33 مثقال آن مشمول زکات است و باید یک چهلم آن به عنوان زکات پرداخت گردد و ما بقی آن (2/5 مثقال) زکات ندارد.

«مسألة 2016» نقره دو نصاب دارد:

نصاب اول آن «105 مثقال» معمولی (معادل 492/187 گرم) است و اگر نقره به

«105 مثقال» برسد و شرایط دیگر را هم داشته باشد، انسان باید «یک چهلیم» آن (معادل 12/304 گرم) را بابت زکات بدهد و اگر به این مقدار نرسد، زکات آن واجب نیست.

نصاب دوم نقره «21 مثقال» (معادل 98/437 گرم) است، یعنی اگر «21 مثقال» به «105 مثقال» اضافه شود، باید زکات تمام «126 مثقال» (معادل 590/625 گرم) را بدهد و اگر کمتر از «21 مثقال» اضافه شود، فقط باید زکات «105 مثقال» آن را بدهد و زیادی آن زکات ندارد و همچنین است هر چه بالا رود، یعنی به ازاء هر «21 مثقال» که به نصاب اول اضافه می شود، باید زکات تمام آن را بدهد و اگر کمتر اضافه شود مقداری که اضافه شده و کمتر از «21 مثقال» است، زکات ندارد. بنابر این اگر انسان یک چهلیم هر چه طلا و نقره دارد بدهد، زکاتی را که بر او واجب بوده داده و گاهی هم بیشتر از مقدار واجب داده است؛ مثلاً کسی که «110 مثقال» نقره دارد، اگر یک چهلیم آن را بدهد، زکات «105 مثقال» آن را که واجب بوده داده و مقداری هم برای «5 مثقال» آن داده که واجب نبوده است.

احکام زکات طلا و نقره

«مسألة 2017» کسی که طلا یا نقره او به اندازه نصاب است، اگرچه زکات آن را داده باشد، تا وقتی از نصاب اول کم نشده، همه ساله باید زکات آن را بدهد.

«مسألة 2018» زکات طلا و نقره در صورتی واجب می شود که آن را سکه زده باشند و معامله با آن رایج باشد و اگر نقش سکه آن هم از بین رفته باشد، باید زکات آن را بدهند.

«مسألة 2019» طلا و نقره سکه داری که زنها برای زینت به کار می برند، زکات ندارد، اگرچه رایج باشد.

«مسألة 2020» کسی که طلا و نقره دارد، اگر هیچ کدام آنها به اندازه نصاب اول نباشد، مثلاً «104 مثقال» نقره و «14 مثقال» طلا داشته باشد، زکات بر او واجب نیست.

«مسألة 2021» همان طور که سابقاً گفته شد، در واجب شدن زکات طلا و نقره سال معتبر است، بدین ترتیب که اگر انسان یازده ماه مالک طلا و نقره باشد، در اول ماه

دوازدهم دیگر نمی تواند در آن به گونه ای تصرف کند که مال را از بین ببرد و اگر تصرف کند، ضامن است و چنانچه تا پایان ماه دوازدهم بقیه شرایط موجود باشد، پرداخت زکات واجب می شود.

«مسأله 2022» اگر در بین یازده ماه، طلا و نقره ای را که دارد با طلا یا نقره یا چیز دیگر عوض نماید یا آنها را ذوب کند، زکات بر او واجب نیست؛ ولی اگر برای فرار از پرداختن زکات این کارها را بکند، احتیاط مستحب آن است که زکات را بدهد.

«مسأله 2023» اگر در ماه دوازدهم طلا و نقره را ذوب کند، باید زکات آنها را بدهد و چنانچه به واسطه ذوب کردن، وزن یا قیمت آنها کم شود، باید زکاتی را که پیش از ذوب کردن بر او واجب بوده، بدهد.

«مسأله 2024» اگر طلا و نقره ای که دارد خوب و بد داشته باشد، می تواند زکات هر کدام از خوب و بد را از خود آن بدهد؛ ولی بهتر است زکات همه آنها را از طلا و نقره خوب بدهد و احتیاط واجب آن است که زکات همه آنها را از طلا و نقره بد ندهد.

«مسأله 2025» طلا و نقره ای که بیشتر از اندازه معمول با فلز دیگر مخلوط است، اگر مقدار ناخالصی آن به حدی باشد که به آن سکه طلا یا نقره نگویند، تعلق زکات به آن محل اشکال است و اگر ناخالصی آن به این مقدار نباشد، چنانچه خالص آن به اندازه نصاب که مقدار آن گفته شد برسد، انسان باید زکات آن را بدهد و چنانچه شك دارد که خالص آن به اندازه نصاب هست یا نه، زکات آن واجب نیست.

«مسأله 2026» اگر با طلا و نقره ای که دارد، به مقدار معمول، فلز دیگری مخلوط باشد، نمی تواند زکات آن را از طلا و نقره ای بدهد که بیشتر از معمول، فلز دیگر دارد؛ ولی اگر به قدری بدهد که یقین کند طلا و نقره خالصی که در آن هست، به اندازه زکاتی می باشد که بر او واجب است، اشکال ندارد.

زکات شتر، گاو و گوسفند

اشاره

«مسأله 2027» تعلق زکات به شتر، گاو و گوسفند، غیر از شرطهایی که گفته شد،

مشروط بر این است که در تمام سال از علف بیابان بچرد؛ پس اگر تمام سال یا مقداری از آن را از علف چیده شده، یا از زراعتی که ملک مالک یا ملک کس دیگری است بچرد، زکات ندارد؛ ولی اگر در تمام سال یک روز یا دو روز از علف مالک بخورد، بنابر احتیاط زکات آن واجب می باشد.

«مسأله 2028» اگر انسان برای شتر، گاو و گوسفند خود، چراگاهی را که کسی نکاشته بخرد یا اجاره کند یا برای چراندن در آن باج بدهد، باید زکات را بدهد.

نصاب شتر

«مسأله 2029» شتر دوازده نصاب دارد:

اول: «پنج شتر» و زکات آن یک گوسفند است و تا شترها به این تعداد نرسند زکات ندارند.

دوم: «ده شتر» و زکات آن دو گوسفند است.

سوم: «پانزده شتر» و زکات آن سه گوسفند است.

چهارم: «بیست شتر» و زکات آن چهار گوسفند است.

پنجم: «بیست و پنج شتر» و زکات آن پنج گوسفند است.

ششم: «بیست و شش شتر» و زکات آن یک شتر است که داخل سال دوم شده باشد.

هفتم: «سی و شش شتر» و زکات آن یک شتر است که داخل سال سوم شده باشد.

هشتم: «چهل و شش شتر» و زکات آن یک شتر است که داخل سال چهارم شده باشد.

نهم: «شصت و یک شتر» و زکات آن یک شتر است که داخل سال پنجم شده باشد.

دهم: «هفتاد و شش شتر» و زکات آن دو شتر است که داخل سال سوم شده باشند.

یازدهم: «نود و یک شتر» و زکات آن دو شتر است که داخل سال چهارم شده باشند.

دوازدهم: «صد و بیست و یک شتر و بالاتر از آن است» که باید یا چهل تا چهل تا حساب کند و برای هر چهل تا یک شتر بدهد که داخل سال سوم شده باشد؛ یا پنجاه تا پنجاه تا حساب کند و برای هر پنجاه تا یک شتر بدهد که داخل سال چهارم شده باشد و

یا با چهل و پنجاه حساب کند؛ ولی در هر صورت باید به گونه ای حساب کند که چیزی باقی نماند، یا اگر چیزی باقی می ماند، از نه تا بیشتر نباشد؛ مثلاً اگر دویست و هفتاد و دو شتر داشته باشد، باید برای صد و پنجاه عدد از آن (سه تا پنجاه تا) سه عدد شتر که وارد سال چهارم شده و برای صد و بیست عدد از آن (سه تا چهل تا) سه عدد شتر که وارد سال سوم شده بدهد و دو عدد باقی مانده مشمول زکات نمی باشد و نمی تواند در این فرض برای دویست و چهل تای آن (شش تا چهل تا) و یا برای دویست و پنجاه تای آن (پنج تا پنجاه تا) زکات پرداخت کند و بقیه آن را در پرداخت زکات محاسبه نکند و در تمام موارد شتر یا شترانی که باید برای زکات پرداخت کند باید ماده باشند.

«مسأله 2030» زکات ما بین دو نصاب واجب نیست؛ پس اگر شماره شترهایی که دارد از نصاب اول که پنج عدد است بگذرد، تا به نصاب دوم که ده عدد است نرسیده، فقط باید زکات پنج عدد آن را بدهد و همچنین است در نصاب های بعد.

نصاب گاو

«مسأله 2031» گاو دو نصاب دارد:

اول: «سی رأس» است که اگر شرایط دیگر وجود داشته باشد؛ زکات آن يك گوساله است که داخل سال دوم شده باشد و بنابر احتیاط واجب باید نر باشد.

دوم: «چهل رأس» و زکات آن يك گوساله ماده است که داخل سال سوم شده باشد و زکات ما بین سی و چهل واجب نیست، مثلاً کسی که سی و نه گاو دارد، فقط باید زکات سی تای آنها را بدهد و نیز اگر از چهل گاو زیادتر داشته باشد تا به شصت رأس نرسیده، فقط باید زکات چهل تای آن را بدهد و بعد از آن که به شصت رأس رسید، چون دو برابر نصاب اول را دارد، باید دو گوساله که داخل سال دوم شده باشند بدهد و همچنین هرچه بالا-رود باید «سی تا سی تا» یا «چهل تا چهل تا» یا با «سی و چهل» حساب نماید و زکات آنها را به دستوری که گفته شد بدهد؛ ولی باید به گونه ای حساب کند که چیزی باقی نماند یا اگر چیزی باقی می ماند از نه تا بیشتر نباشد؛ مثلاً اگر هفتاد گاو دارد، باید به حساب «سی

ص: 365

و چهل» حساب کند و برای سی رأس آن زکات سی رأس و برای چهل رأس آن زکات چهل رأس را بدهد؛ چون اگر به حساب سی تا حساب کند، ده رأس گاو، زکات نداده می ماند.

نصاب گوسفند

«مسأله 2032» گوسفند پنج نصاب دارد:

اول: «چهل رأس» و زکات آن يك گوسفند است و تا گوسفند به چهل رأس نرسد زکات ندارد.

دوم: «صد و بیست و يك رأس» و زکات آن دو گوسفند است.

سوم: «دویست و يك رأس» و زکات آن سه گوسفند است.

چهارم: «سیصد و يك رأس» و زکات آن چهار گوسفند است.

پنجم: «چهار صد رأس یا بیشتر»، که باید آنها را «صد تا صد تا» حساب کند و برای هر صد رأس آنها يك گوسفند بدهد و لازم نیست زکات را از خود گوسفندها بدهد، بلکه اگر گوسفند دیگری بدهد، یا مطابق قیمت گوسفند، پول بدهد کافی است و احتیاط واجب آن است که غیر از پول چیز دیگری به قصد قیمت داده نشود.

«مسأله 2033» زکات ما بین دو نصاب واجب نیست، پس اگر شماره گوسفندهای کسی از نصاب اول که چهل است بیشتر باشد، تا به نصاب دوم که صد و بیست يك است نرسیده، فقط باید زکات چهل رأس آن را بدهد و زیادی آن زکات ندارد و همچنین است در نصاب های بعد.

احکام زکات شتر، گاو و گوسفند

«مسأله 2034» زکات شتر، گاو و گوسفندهایی که به مقدار نصاب برسند واجب است، چه همه آنها نر باشند یا ماده، یا بعضی نر باشند و بعضی ماده.

«مسأله 2035» در زکات، گاو و گاو میش يك جنس حساب می شوند و شتر عربی و غیر عربی يك جنس است و همچنین بز و میش و شیشک در زکات با هم فرق ندارند.

ص: 366

«مسألة 2036» اگر گوسفند را برای زکات بدهد، احتیاط آن است که حداقل داخل سال دوم شده باشد و اگر بز بدهد، احتیاط آن است که داخل سال سوم شده باشد، هر چند اگر گوسفند هفت ماه و بز يك سالش تمام شده باشد، کافی است.

«مسألة 2037» هرگاه تمام نصاب از جنس نر باشد، زکات آن را می تواند از جنس ماده بدهد و بر عکس؛ همچنین اگر تمام آن گوسفند باشد، می تواند بز را به عنوان زکات آن بدهد و بر عکس؛ ولی احتیاط واجب آن است که اگر مثلاً گوسفندان خوبی دارد که باید زکات آنها را بدهد و می خواهد زکات آنها را از جنس بز بپردازد، بزى که به عنوان زکات می دهد، بز خوبی باشد و بز کمتر از آن را ندهد. این مسأله در اصناف مختلف شتر و گاو نیز جاری است.

«مسألة 2038» اگر چند نفر با هم شريك باشند، هر کدام که سهمش به حد نصاب برسد، باید زکات بدهد و بر کسی که سهم او کمتر از نصاب اول است زکات واجب نیست.

«مسألة 2039» اگر يك نفر در چند جا گاو یا شتر یا گوسفند داشته باشد و روی هم به اندازه نصاب باشند، باید زکات آنها را بدهد.

«مسألة 2040» اگر گاو و گوسفند و شتری که دارد بیمار و معیوب هم باشند، باید زکات آنها را بدهد.

«مسألة 2041» اگر گاو و گوسفند و شتری که دارد همه مریض یا معیوب یا پیر باشند، می تواند زکات را از خود آنها بدهد، ولی اگر همه سالم و بی عیب و جوان باشند، نمی تواند زکات آنها را از بیمار یا معیوب یا پیر بدهد، بلکه اگر بعضی از آنها بیمار و برخی سالم و دسته ای معیوب و دسته دیگر بی عیب و مقداری پیر و مقداری جوان باشند، احتیاط واجب آن است که برای زکات آنها سالم و بی عیب و جوان را بدهد.

«مسألة 2042» اگر پیش از تمام شدن ماه یازدهم، گاو و گوسفند و شتری را که دارد با چیز دیگری عوض کند یا نصابی را که دارد با مقدار نصاب از همان جنس عوض نماید، مثلاً چهل گوسفند بدهد و چهل گوسفند دیگر بگیرد، زکات بر او واجب

نیست.

«مسأله 2043» کسی که باید زکات گاو و گوسفند و شتر را بدهد، اگر زکات آنها را از مال دیگرش بدهد، تا وقتی شماره آنها از نصاب کم نشده، همه ساله باید زکات را بدهد و اگر از خود آنها بدهد و از نصاب اول کمتر شوند، زکات بر او واجب نیست؛ مثلاً کسی که چهل گوسفند دارد، اگر از مال دیگرش زکات آنها را بدهد، تا وقتی که گوسفندهای او از چهل کم نشده، همه ساله باید يك گوسفند بدهد و اگر از خود آنها بدهد، تا وقتی دوباره به چهل نرسیده، زکات بر او واجب نیست.

مصرف زکات

«مسأله 2044» انسان می تواند زکات را در هشت مورد مصرف کند:

اول: فقیر و آن کسی است که مخارج سال خود و افراد تحت تکفلش را ندارد و کسی که صنعت، ملک یا سرمایه ای دارد که می تواند از منافع سرمایه، مخارج سال خود را به دست آورد، فقیر نیست.

دوم: مسکین و آن کسی است که زندگی را سخت تر از فقیر می گذرانند.

سوم: کسی که از طرف امام علیه السلام یا نایب امام مأمور است که زکات را جمع آوری و نگهداری نماید و به حساب آن رسیدگی کند و آن را به امام علیه السلام یا نایب امام یا مصرف فقرا برساند.

چهارم: کافرهایی که اگر زکات به آنان بدهند، به دین اسلام مایل می شوند یا در جنگ و دفاع به مسلمانان کمک می کنند.

پنجم: خریداری بردگان و آزاد کردن آنان.

ششم: بدهکاری که نمی تواند قرض خود را بدهد؛ به شرط آن که قرض در معصیت مصرف نشده باشد.

هفتم: سبیل الله؛ یعنی کاری مانند ساختن مسجد که منفعت عمومی دینی دارد یا مثل ساختن پل و اصلاح راه که نفع آن به عموم مسلمانان می رسد و آنچه برای اسلام و

مسلمین نفع داشته باشد، به هر نحو که باشد.

هشتم: ابن السبیل، یعنی مسافری که در سفر در مانده شده است، اگرچه در وطن خود غنی باشد.

احکام این موارد در مسائل آینده گفته می شود.

«مسأله 2045» بنابر احتیاط واجب، شخص زکات دهنده در صورتی که زکات طلا را می پردازد، نباید کمتر از نیم دینار (1/757 گرم) طلا یا قیمت آن را و در صورتی که زکات نقره را می پردازد، نباید کمتر از پنج درهم (12/304 گرم) نقره یا قیمت آن را به یک فقیر بدهد.

«مسأله 2046» احتیاط واجب آن است که فقیر و مسکین اگر زکات را می گیرد تا به مصرف برساند، بیشتر از مخارج سال خود و افراد تحت تکفلش را از زکات نگیرد؛ ولی اگر زکات را می گیرد تا با آن کسب و کاری برای خود ایجاد کند و از گرفتن زکات بی نیاز شود، گرفتن بیشتر از مخارج یک سالش نیز جایز است.

«مسأله 2047» کسی که مخارج سالش را دارد، اگر مقداری از آن را مصرف کند و بعد شك کند که آنچه باقی مانده به اندازه مخارج سال او هست یا نه، نمی تواند زکات بگیرد.

«مسأله 2048» صنعتگر یا مالک یا تاجری که درآمد او از مخارج سالش کمتر است، می تواند برای کسری مخارجش زکات بگیرد و لازم نیست ابزار کار یا ملک یا سرمایه خود را به مصرف مخارج برساند.

«مسأله 2049» فقیری که خرج سال خود و زن و فرزندان را ندارد، اگر خانه ای داشته باشد که ملک او بوده و در آن نشسته باشد یا وسیله سواری داشته باشد، چنانچه به آنها احتیاج داشته باشد، می تواند زکات بگیرد و همچنین است اثاث خانه و ظرف و لباس تابستانی و زمستانی و چیزهایی که به آنها احتیاج دارد و فقیری که اینها را ندارد، اگر به اینها احتیاج داشته باشد، می تواند از زکات خریداری نماید. البته چنانچه نشستن در خانه اجاره ای بر خلاف شأن او نبوده و برای وی دشوار نیز نباشد، برای تهیه خانه از پول زکات، باید به اجاره کردن بسنده کند و نمی تواند از پول زکات خانه بخرد.

«مسأله 2050» فقیری که یاد گرفتن پیشه یا صنعت برای او مشکل نیست، بنا بر احتیاط واجب نمی تواند زکات بگیرد؛ ولی تا وقتی مشغول یاد گرفتن حرفه و صنعت است، می تواند زکات بگیرد.

«مسأله 2051» به کسی که قبلاً فقیر بوده و می گوید: «فقیرم»، اگر چه انسان از گفته او اطمینان پیدا نکند، می شود زکات داد.

«مسأله 2052» کسی که می گوید: «فقیرم» و قبلاً فقیر نبوده یا معلوم نیست فقیر بوده یا نه، اگر از ظاهر حال او وثوق و اطمینان پیدا شود که فقیر است، می شود به او زکات داد.

«مسأله 2053» کسی که باید زکات بدهد، اگر از فقیری طلبکار باشد، می تواند طلبی را که از او دارد، بابت زکات حساب کند.

«مسأله 2054» اگر فقیر بدهکار بمیرد و اموال کافی برای پرداخت بدهکاری خود نداشته باشد و یا این که طلبکار نتواند طلب خود را از او وصول نماید - مانند این که ورثه طلب او را نپردازند - طلبکار می تواند طلبی را که از او دارد بابت زکات حساب کند.

«مسأله 2055» چیزی را که انسان بابت زکات به فقیر می دهد، لازم نیست به او بگوید که زکات است، بلکه اگر فقیر خجالت بکشد، مستحب است به نحوی که دروغ نشود به اسم هدیه به او بدهد، ولی باید قصد زکات نماید؛ البته چنانچه اطمینان داشته باشد که فقیر به هیچ عنوان راضی به گرفتن زکات نیست، نمی تواند به او زکات بدهد.

«مسأله 2056» اگر به گمان این که کسی فقیر است به او زکات بدهد و بعد بفهمد فقیر نبوده و یا به خاطر ندانستن مسأله به کسی که می داند فقیر نیست، زکات بدهد، چنانچه چیزی که به او داده، باقی باشد و زکات را قبل از پرداخت از مال خود جدا نکرده باشد، می تواند آن را از او پس بگیرد و اگر زکات را قبل از پرداخت از مال خود جدا کرده باشد، باید آن را از او پس بگیرد و به مستحق برساند و چنانچه چیزی که به او داده، تلف شده باشد، ولی گیرنده در هنگام دریافت می دانسته که زکات است، می تواند عوض آن را از گیرنده پس بگیرد و در صورتی که نتواند عوض آن را پس بگیرد و یا این که گیرنده در هنگام دریافت نمی دانسته که آن چیز زکات است و یا این که عین چیزی که پرداخته باقی

باشد، ولی نتواند آن را پس بگیرد، چنانچه زکات را قبل از پرداخت از مال خود جدا کرده باشد و در تشخیص مستحق کوتاهی نکرده باشد و با حجت شرعی زکات را به وی پرداخته باشد، لازم نیست دوباره آن را پردازد؛ ولی اگر در تشخیص مستحق کوتاهی کرده باشد و یا این که زکات را قبل از پرداخت از مال خود جدا نکرده باشد، باید دوباره زکات بدهد. البته اگر برای دادن زکات به آن شخص از مجتهد جامع الشرایط اذن گرفته باشد، در هیچ صورتی لازم نیست زکات را دوباره بدهد.

«مسأله 2057» کسی که بدهکار است و نمی تواند بدهی خود را بدهد - اگرچه مخارج سال خود را داشته باشد - می تواند برای دادن قرض خود زکات بگیرد؛ ولی باید مالی را که قرض کرده در معصیت صرف نکرده باشد، مگر آن که از آن معصیت توبه کرده باشد.

«مسأله 2058» اگر به کسی که بدهکار است و نمی تواند بدهی خود را بدهد، زکات بدهد و بعد بفهمد او قرض را در معصیت مصرف کرده و از آن معصیت توبه نکرده، چنانچه به عنوان ادای قرض داده باشد، حکم آن مانند حکمی است که در مسأله 2056 گذشت و اگر آن بدهکار فقیر باشد و زکات را به عنوان فقیر داده باشد، می توان به عنوان زکات حساب کرد.

«مسأله 2059» اگر کسی که بدهکار است، نتواند بدهی خود را بدهد، اگرچه فقیر نباشد، انسان می تواند طلبی را که از او دارد، بابت زکات حساب کند.

«مسأله 2060» مسافری که خرجی او تمام شده یا وسیله سواری او از کار افتاده، چنانچه سفر او سفر معصیت نباشد و نتواند با قرض کردن یا فروختن چیزی خود را به مقصد برساند - اگرچه در وطن خود فقیر نباشد - می تواند زکات بگیرد و اگر بتواند با قرض کردن یا فروختن چیزی، بخشی از مخارج سفر خود را فراهم کند، فقط به مقداری که با آن بقیه مخارج خود تا مقصد را بتواند تأمین کند، می تواند زکات بگیرد.

«مسأله 2061» مسافری که در سفر در مانده شده و زکات گرفته، بعد از آن که به وطن خود رسید، اگر از زکات چیزی زیاد آمده باشد، باید آن را به صاحب مال یا نایب او یا حاکم شرع بدهد و بگوید آن چیز زکات است.

شرایط کسانی که مستحق زکاتند

«مسأله 2062» کسی که زکات می گیرد، باید شیعه دوازده امامی باشد و اگر به گمان این که کسی شیعه دوازده امامی است به او زکات بدهد و بعد معلوم شود شیعه نبوده، حکم آن مانند حکمی است که در مسأله 2056 گذشت و در صورتی که مصلحت دینی اقتضا کند، از بابت سهم فی سبیل الله می تواند به غیر شیعه دوازده امامی هم زکات بدهد.

«مسأله 2063» اگر طفل یا دیوانه ای از شیعه فقیر باشد، انسان می تواند به ولی او زکات بدهد به قصد این که آنچه را می دهد ملك طفل یا دیوانه باشد.

«مسأله 2064» انسان می تواند خودش یا به وسیله يك نفر امین، زکات را به مصرف طفل یا دیوانه برساند و باید هنگامی که زکات به مصرف آنان می رسد، ثبوت زکات کنند و لازم نیست زکات حتماً به ولی طفل داده شود.

«مسأله 2065» به فقیری که گدایی می کند، می شود زکات داد؛ ولی به کسی که زکات را در معصیت مصرف می کند، نمی شود زکات داد.

«مسأله 2066» بنابر احتیاط واجب به کسی که آشکارا مرتکب معصیت کبیره مانند ترك نماز و یا شرابخواری می شود، نمی توان زکات داد، هر چند زکات را در معصیت مصرف نکند.

«مسأله 2067» انسان نمی تواند مخارج کسانی را که مثل اولاد، مخارج آنها بر او واجب است از زکات بدهد؛ ولی دیگران می توانند به آنان زکات بدهند.

«مسأله 2068» اگر شخصی نتواند نفقه کسانی را که نفقه آنان بر وی واجب است بدهد و یا کمتر از حدّ مورد نیاز آنان را بتواند بدهد، چنانچه زکات بر وی واجب شود و آنان نیز از مستحقین زکات باشند، می تواند نفقه آنان یا کسری آن را از زکات مال خود بپردازد.

«مسأله 2069» به کسی که بدهکار است و نمی تواند بدهی خود را بدهد، اگرچه مخارج او بر انسان واجب باشد، می شود برای ادای بدهی زکات داد؛ ولی اگر کسی که مخارج او بر انسان واجب است برای خرجی خودش قرض کرده باشد، انسان نمی تواند بدهی او را از زکات خود بدهد.

«مسأله 2070» اگر انسان به فرزند خود زکات بدهد که خرج زن و خدمتگزار خود نماید، اشکال ندارد.

«مسأله 2071» پدر نمی تواند برای آن مقدار از مخارج تحصیل فرزند که بر وی واجب است، از زکات مالش به او بپردازد؛ ولی برای مخارج تحصیل زاید بر آن مقدار، چنانچه فرزند احتیاج به تحصیل داشته باشد، می تواند به وی از زکات مالش بدهد؛ بلکه در صورتی که تحصیل فرزند دارای منفعت عمومی برای مسلمین باشد - هرچند فرزند خود احتیاج به تحصیل نداشته باشد و یا این که مخارج تحصیل را داشته باشد - می تواند مخارج تحصیل زاید بر مقداری را که بر خودش پرداخت آن واجب است، از زکات و به عنوان سهم سبیل الله به او بپردازد.

«مسأله 2072» اگر مخارج ازدواج پسر بر پدر واجب باشد، پدر نمی تواند مخارج ازدواج او را از زکات مال خود بدهد و همچنین اگر مخارج ازدواج پدر بر پسر واجب باشد، پسر نمی تواند مخارج ازدواج او را از زکات مال خود بپردازد و در غیر این صورت پرداخت مخارج ازدواج از زکات جایز است.

«مسأله 2073» به زنی که شوهرش مخارج او را می دهد یا اگر خرجی نمی دهد، زن می تواند او را به دادن خرجی مجبور کند، نمی شود زکات داد.

«مسأله 2074» به کسانی که نفقه آنان بر شخص دیگری واجب است، اگر فقیر باشند می توان زکات داد، هرچند کسی که نفقه آنها بر او واجب است، خرجی آنها را بدهد؛ ولی به زنی که همسرش نفقه او را می پردازد، هرچند فقیر باشد، نمی توان زکات داد.

«مسأله 2075» زنی که به عقد نکاح موقت درآمده اگر فقیر باشد، شوهرش و دیگران می توانند به او زکات بدهند. ولی اگر شوهرش در ضمن عقد شرط کند که مخارج او را بدهد یا به جهت دیگری دادن مخارج زن بر او واجب باشد، در صورتی که مخارج آن زن را بدهد یا زن بتواند او را مجبور به دادن خرجی کند، نمی شود به آن زن زکات داد.

«مسأله 2076» زن می تواند به شوهر فقیر خود زکات بدهد، اگرچه شوهر زکات را صرف مخارج خود آن زن نماید.

«مسألة 2077» سید نمی تواند از غیر سید به عنوان سهم فقرا زکات بگیرد، بلکه احتیاط واجب این است که به عنوان دیگر نیز از غیر سید زکات نگیرد؛ اما اگر خمس و سایر وجوه شرعی کفایت مخارج او را نکند و ناچار از گرفتن زکات باشد، می تواند از غیر سید زکات بگیرد، ولی احتیاط واجب آن است که اگر ممکن باشد فقط به مقداری که برای مخارج روزانه اش به آن احتیاج دارد، از وی زکات بگیرد.

«مسألة 2078» ملاک برای «سید بودن»، نسبت داشتن با «هاشم بن عبد مناف» جدّ دوم گرامی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از ناحیه پدر می باشد؛ پس کسی که فقط مادرش سید است می تواند از زکات غیر سید استفاده کند.

«مسألة 2079» غیر سید نمی تواند به کسی که نمی داند سید است یا نه، زکات بدهد.

«مسألة 2080» زکات مستحب یا صدقات مستحب دیگر را می توان به سید داد، هر چند خلاف احتیاط است؛ ولی بنا بر احتیاط واجب غیر سید نمی تواند کفاره و صدقه واجب خود را به سید بدهد.

نیت زکات

«مسألة 2081» انسان باید زکات را به قصد قربت، یعنی برای انجام فرمان خداوند بدهد و در نیت و لو اجمالاً معین کند که آنچه که می دهد زکات است، بلکه بنا بر احتیاط واجب معین کند آنچه که می دهد زکات مال است یا زکات فطره؛ ولی اگر مثلاً زکات گندم و جو بر او واجب باشد، لازم نیست معین کند چیزی را که می دهد، زکات گندم است یا زکات جو.

«مسألة 2082» کسی که زکات چند نوع مال بر او واجب شده، اگر مقداری زکات بدهد و نیت هیچ کدام آنها را نکند، چنانچه چیزی که داده هم جنس یکی از آنها باشد، زکات همان جنس حساب می شود، مثلاً کسی که زکات چهل گوسفند و زکات پانزده مثقال طلا بر او واجب است، اگر يك گوسفند از بابت زکات بدهد و نیت هیچ کدام آنها را نکند، زکات گوسفند حساب می شود و اگر هم جنس هیچ کدام از آنها نباشد، در

صورتی که نیتش این باشد که زکات مالش را می دهد، به همه آنها قسمت می شود؛ ولی اگر نیتش این باشد که زکات یکی از دو مال را می دهد و هیچ کدام از آنها را در قصد خود تعیین نکند، آنچه پرداخته زکات محسوب نمی شود.

«مسأله 2083» اگر کسی را وکیل کند که زکات مال او را بدهد، باید در وقت دادن مال به وکیل، نیت زکات کند.

«مسأله 2084» اگر بدون قصد قربت زکات را به فقیر بدهد و پیش از آن که آن مال از بین برود، نیت زکات کند، زکات حساب می شود.

مسائل متفرقه زکات

«مسأله 2085» پس از رسیدن وقت وجوب پرداخت زکات، انسان باید زکات را به فقیر بدهد و یا آن را از مال خود جدا کند و بعد از جدا کردن زکات، لازم نیست فوراً آن را به مستحق بدهد؛ ولی اگر به کسی که می شود زکات داد، دسترسی داشته باشد، احتیاط واجب آن است که پرداختن زکات را تأخیر نیندازد، اما بعد از جدا کردن اگر منتظر فقیر معینی باشد یا بخواهد به فقیری بدهد که از جهتی برتری دارد، می تواند زکات را به انتظار او - هر چند تا چند ماه - نگهدارد.

«مسأله 2086» کسی که می تواند زکات را به مستحق برساند، اگر ندهد و زکات از بین برود، باید عوض آن را بدهد، مگر این که به خاطر غرض صحیحی پرداخت آن را به تأخیر انداخته باشد.

«مسأله 2087» کسی که می تواند زکات را به مستحق برساند، اگر زکات را ندهد و از بین برود، چنانچه در دادن زکات، به قدری تأخیر نکرده باشد که عرفاً بگویند: «فوراً نداده است»، مثلاً دو سه ساعت تأخیر انداخته و در همان دو سه ساعت تلف شده باشد، در صورتی که مستحق حاضر نبوده، چیزی بر او واجب نیست و اگر مستحق حاضر بوده، بنابر احتیاط واجب باید عوض آن را بدهد، مگر این که به خاطر غرض صحیحی پرداخت آن را به تأخیر انداخته باشد.

«مسأله 2088» اگر حاکم شرع جامع شرایط حکم به گرفتن زکات نماید، بر بدهکاران زکات واجب است زکات را به او بپردازند، هر چند مقلد او نباشند و با رسیدن زکات به دست او، بر عهده بدهکاران چیزی نخواهد بود.

«مسأله 2089» اگر زکات را از خود مال کنار بگذارد، می تواند در بقیه آن تصرف کند و اگر قیمت آن را کنار بگذارد، می تواند در تمام مال تصرف نماید.

«مسأله 2090» انسان نمی تواند زکاتی را که کنار گذاشته، برای خود بردارد و چیز دیگری به جای آن بگذارد.

«مسأله 2091» اگر از زکاتی که کنار گذاشته منفعتی ببرد، مثلاً گوسفندی که برای زکات گذاشته بره بیاورد، مال مستحقین زکات است.

«مسأله 2092» با عین مالی که برای زکات کنار گذاشته، نمی تواند برای خودش تجارت کند و اگر با اجازه حاکم شرع برای مصلحت زکات تجارت کند، اشکال ندارد ولی نفع آن مال مستحقین زکات است.

«مسأله 2093» اگر پیش از آن که زکات بر او واجب شود، چیزی بابت زکات به فقیر بدهد، زکات حساب نمی شود، ولی بعد از آن که زکات بر او واجب شد، اگر چیزی که به فقیر داده از بین نرفته باشد و آن فقیر هم به فقر خود باقی باشد، می تواند چیزی را که به او داده بابت زکات حساب کند.

«مسأله 2094» فقیری که می داند زکات بر انسان واجب نشده، اگر چیزی را بابت زکات از او بگیرد و پیش او تلف شود، ضامن است؛ پس هنگامی که زکات بر انسان واجب می شود، اگر آن فقیر به فقر خود باقی باشد، می تواند عوض چیزی را که به او داده، بابت زکات حساب کند.

«مسأله 2095» فقیری که نمی داند زکات بر انسان واجب نشده، اگر چیزی بابت زکات از او بگیرد و پیش او تلف شود، ضامن نیست و انسان نمی تواند عوض آن را بابت زکات حساب کند.

«مسأله 2096» مستحب است که انسان زکات اموال خود را به نزدیکان و

خویشاوندانش که مستحق دریافت زکاتند و نفقه آنان بر وی واجب نیست، بدهد.

«مسأله 2097» مستحب است برای دادن زکات، اهل علم و کمال را بر غیر آنان و کسانی را که اهل درخواست نیستند بر اهل درخواست مقدم بدارد؛ ولی اگر دادن زکات به فقیری از جهت دیگری بهتر باشد، مستحب است زکات را به او بدهد.

«مسأله 2098» بهتر است زکات را آشکار و صدقه مستحبی را مخفی بدهند.

«مسأله 2099» اگر در شهر کسی که می خواهد زکات بدهد مستحق نباشد و نتواند زکات را به مصرف دیگری هم که برای آن معین شده برساند، چنانچه امید نداشته باشد که بعد مستحق پیدا کند، باید زکات را به شهر دیگری ببرد و به مصرف زکات برساند و اگر زکات را از مال خود جدا کرده باشد، مخارج بردن به آن شهر از زکات حساب می شود و اگر زکات تلف شود، ضامن نیست.

«مسأله 2100» اگر در شهر خودش مستحق پیدا شود، می تواند زکات را به شهر دیگری ببرد، ولی مخارج بردن به آن شهر را باید از خودش بدهد و اگر زکات تلف شود، ضامن است.

«مسأله 2101» بنا بر احتیاط واجب، اجرت وزن کردن و پیمانه نمودن گندم، جو، کشمش و خرمایی که برای زکات می دهد، با خود اوست.

«مسأله 2102» مکروه است انسان از مستحق درخواست کند زکاتی را که از او گرفته به او بفروشد، ولی اگر خود مستحق بخواهد بعد از قیمت گذاری آن، چیزی را که گرفته بفروشد، کسی که زکات را به او داده، در خریدن آن بر دیگران مقدم است.

«مسأله 2103» اگر شك داشته باشد که زکات بر او واجب شده یا نه، لازم نیست آن را پردازد و اگر شك کند زکاتی را که بر او واجب بوده داده یا نه، در صورتی که عین مال زکوی موجود باشد، باید زکات را بدهد، وگرنه وجوب پرداخت آن خالی از اشکال نیست، چه مربوط به همان سال باشد یا سال های گذشته؛ البته چنانچه مربوط به سالهای گذشته باشد و عادت وی این باشد که در هر سال در وقت معینی زکات اموال خود را پردازد، بعید نیست که بتواند بنا بر دادن زکات بگذارد و لازم نباشد که دوباره زکات بدهد.

«مسألة 2104» اگر مالك از پرداخت زكات امتناع نمايد، مستحق نمی تواند به عنوان تقاضا و گرفتن حقّ خود از مال او چیزی را بردارد؛ مگر این که از حاکم شرع جامع شرایط اجازه بگیرد.

«مسألة 2105» فقیر نمی تواند زكات را به کمتر از مقدار آن صلح کند یا چیزی را گران تر از قیمت آن بابت زكات قبول نماید یا زكات را از مالك بگیرد و به او ببخشد.

«مسألة 2106» انسان می تواند از مال زكات، قرآن، كتاب دینی یا كتاب دعا بخرد و وقف نماید، اگرچه بر اولاد خود و بر کسانی وقف کند که خرج آنان بر او واجب است، مشروط بر آن که مصلحت دینی برای عموم مردم داشته باشد و نیز می تواند تولیت وقف را برای خود یا اولاد خود قرار دهد.

«مسألة 2107» انسان نمی تواند از زكات ملك بخرد و بر اولاد خود یا بر کسانی که مخارج آنان بر او واجب است وقف نماید که عایدی آن را به مصرف مخارج خود برسانند.

«مسألة 2108» فقیر می تواند برای رفتن به حجّ و زیارت و مانند اینها زكات بگیرد.

«مسألة 2109» اگر مالك، فقیر را وکیل کند که زكات مال او را بدهد، چنانچه آن فقیر احتمال دهد که قصد مالك این بوده که خود آن فقیر از زكات بر ندارد، نمی تواند چیزی از آن را برای خودش بردارد و اگر بداند قصد مالك این نبوده، می تواند برای خودش هم زكات را بردارد.

«مسألة 2110» اگر فقیر شتر، گاو، گوسفند، طلا و نقره را بابت زكات بگیرد، چنانچه شرطهایی که برای واجب شدن زكات گفته شد در آنها جمع شود، باید زكات آنها را بدهد.

«مسألة 2111» اگر دو نفر در مالی که زكات آن واجب شده با هم شریک باشند و یکی از آنان زكات قسمت خود را بدهد و بعد مال را تقسیم کنند، حتی اگر بداند شریکش زكات سهم خود را نداده، تصرف او در سهم خودش اشکال ندارد.

«مسألة 2112» کسی که خمس یا زكات بدهکار است و كفاره و نذر و مظالم هم بر او واجب است و قرض هم دارد، چنانچه نتواند همه آنها را بدهد، اگر مالی که خمس یا زكات آن واجب شده، از بین نرفته باشد، باید دادن خمس و زكات را بر بقیه مقدم کند و

اگر از بین رفته باشد، پرداخت واجبات دیگر غیر از نذر و کفّاره را بر آن دو مقدّم می کند و بنابر احتیاط واجب مال را به نسبت بین آنها تقسیم نماید.

«مسأله 2113» کسی که خمس یا زکات بدهکار است و قرض هم دارد، اگر بمیرد و دارایی او برای همه آنها کافی نباشد، چنانچه مالی که خمس و زکات آن واجب شده از بین رفته باشد، باید دادن خمس یا زکات را مقدّم کنند و بقیه مال او را بابت قرض او بپردازند و اگر مالی که خمس و زکات آن واجب شده از بین رفته باشد، باید مال او را به تمام موارد به نسبت قسمت نمایند، مثلاً اگر چهل هزار تومان خمس بر او واجب است و بیست هزار تومان به کسی بدهکار است و همه مال او سی هزار تومان است، باید بیست هزار تومان بابت خمس و ده هزار تومان بابت بدهکاری او بدهند.

«مسأله 2114» کسی که مشغول تحصیل علم است و خرج تحصیل خود را ندارد ولی چنانچه تحصیل نکند، می تواند برای تأمین معاش خود کسب کند، اگر تحصیل او منفعت عمومی برای مسلمین داشته باشد، می توان از سهم سبیل الله به وی زکات داد.

زکات فطره

اشاره

«مسأله 2115» کسی که هنگام غروب شب عید فطر، بالغ، عاقل و هوشیار است و فقیر و بنده کس دیگر نیست، باید برای خودش و کسانی که نان خور او هستند، هر نفر يك صاع که تقریباً سه کیلو گرم است، از غذایی که در شهر و منطقه او متعارف است، به مستحق بدهد و اگر پول آن را هم بدهد، کافی است.

«مسأله 2116» اگر کسی هنگام غروب شب عید فطر دیوانه باشد، زکات فطره بر او واجب نیست.

«مسأله 2117» اگر پیش از غروب، بچه بالغ شود یا دیوانه عاقل گردد یا فقیر غنی شود، در صورتی که شرایط واجب شدن فطره را دارا باشد، باید زکات فطره را بدهد.

«مسأله 2118» زکات فطره بر کافری که بعد از غروب شب عید فطر مسلمان شده، واجب نیست، ولی مسلمانی که شیعه نبوده، اگر بعد از دیدن ماه شیعه شود، باید زکات

«مسأله 2119» اگر کسی به هنگام غروب شب عید، بی هوش باشد، ولی قبل از ظهر روز عید به هوش بیاید، بنا بر احتیاط واجب باید زکات فطره را پردازد؛ ولی کسی که به هنگام غروب شب عید بقیه شرایط وجوب زکات فطره را ندارد، چنانچه قبل از ظهر روز عید آن شرایط را دارا شود، احتیاط مستحب آن است که زکات فطره را پردازد.

«مسأله 2120» کسی که می خواهد قیمت زکات فطره را پردازد - چنانچه قیمت ها به حسب زمان و مکان مختلف باشند - قیمت همان مکان و زمانی که می خواهد فطره را پردازد، ملاک می باشد.

«مسأله 2121» کسی که مخارج سال خود و زن و فرزندان خود را ندارد و کسی هم ندارد که بتواند مخارج سال خود و زن و فرزندان را تأمین کند، فقیر است و دادن زکات فطره بر او واجب نیست.

«مسأله 2122» انسان باید فطره کسانی را که در غروب شب عید فطر نان خور او حساب می شوند بدهد، کوچک باشند یا بزرگ، مسلمان باشند یا کافر، دادن خرج آنان بر او واجب باشد یا نه، در شهر خود او باشند یا در شهر دیگر.

«مسأله 2123» اگر کسی همزمان نان خور دو نفر حساب شود، فطره او بنا بر احتیاط واجب، به شرکت بر آن دو نفر واجب است.

«مسأله 2124» اگر کسی را که نان خور او است و در شهر دیگر است و کیل کند که از مال او فطره خود را بدهد، چنانچه اطمینان داشته باشد که فطره را می دهد، لازم نیست خودش فطره او را بدهد.

«مسأله 2125» فطره مهمانی که پیش از غروب شب عید فطر بر صاحبخانه وارد شده و نان خور او حساب می شود، بر میزبان واجب است.

«مسأله 2126» اگر میهمان پیش از غروب شب عید بر صاحبخانه وارد شود ولی پیش او غذا نخورد، احتیاط واجب آن است که هم میهمان فطریه خودش را بدهد و هم صاحب خانه فطریه او را پردازد.

«مسأله 2127» اگر کسی را مجبور کنند که مخارج شخص دیگری را پردازد، واجب بودن فطره او بر وی محل اشکال است.

«مسأله 2128» فطره مهمانی که بعد از غروب شب عید فطر وارد می شود، بر صاحبخانه واجب نیست، اگرچه پیش از غروب او را دعوت کرده باشد و در خانه او هم افطار کند.

«مسأله 2129» اگر انسان کسی را برای کاری اجیر نماید و شرط کند که مخارج او را بدهد، در صورتی که به شرط خود عمل کند و عرفاً نان خور او حساب شود، باید فطره او را پردازد؛ ولی اگر اجیر در زندگی مستقل باشد - نظیر کارمندان ادارات و کارگران کارخانه ها - باید زکات فطره را خود او بدهد و بنابر احتیاط واجب حکم سربازان پادگان ها نیز همین است.

«مسأله 2130» فقیری که فقط به اندازه يك صاع - که تقریباً سه کیلو است - گندم و مانند آن دارد، مستحب است زکات فطره را بدهد و چنانچه عائله ای داشته باشد و بخواهد فطره آنها را هم بدهد، می تواند به قصد فطره، آن يك صاع را به یکی از افراد عائله خود بدهد و او هم به همین قصد به دیگری بدهد و همچنین تا به نفر آخر برسد و بهتر است نفر آخر، چیزی را که می گیرد به کسی بدهد که از خود آن خانواده نباشد و اگر یکی از آنها صغیر باشد، احتیاط آن است که او را در دور دادن زکات فطره داخل نکنند و چنانچه ولی صغیر از طرف او قبول نماید، باید آن زکات فطره را به مصرف صغیر برساند و نمی تواند آن را از طرف او به دیگری بدهد.

«مسأله 2131» اگر کسی بعد از غروب شب عید فطر بچه دار شود یا کسی نان خور او حساب شود، واجب نیست فطره او را بدهد؛ اگرچه مستحب است فطره کسانی را که بعد از غروب تا پیش از ظهر روز عید، نان خور او حساب می شوند، بدهد.

«مسأله 2132» اگر انسان نان خور کسی باشد و پیش از غروب نان خور کس دیگر شود، فطره او بر کسی که نان خور او شده واجب است؛ مثلاً اگر دختر پیش از غروب به خانه شوهر رود، شوهر باید فطره او را بدهد.

«مسأله 2133» کسی که دیگری باید فطره او را بدهد، واجب نیست فطره خود را بدهد.

«مسأله 2134» اگر فطره انسان بر کسی واجب باشد و او فطره را ندهد، بر خود انسان واجب نمی شود؛ ولی چنانچه کسی که فطره انسان بر او واجب است، فراموش نماید که آن را بدهد، احتیاط واجب آن است که خود انسان فطره را پرداخت نماید.

«مسأله 2135» اگر کسی که فطره او بر دیگری واجب است، خودش فطره را بدهد، از کسی که فطره بر او واجب شده، ساقط نمی شود.

«مسأله 2136» اگر کسی که فطره او بر دیگری واجب است، خودش فطره را از طرف او بدهد، چنانچه از او اجازه گرفته باشد، کفایت می کند، وگرنه کفایت آن محل اشکال است.

«مسأله 2137» زنی که شوهرش مخارج او را نمی دهد، چنانچه نان خور کس دیگری باشد، فطره اش بر آن کس واجب است و اگر نان خور کس دیگری نباشد، در صورتی که فقیر نباشد، باید فطره خود را بدهد.

«مسأله 2138» کسی که سید نیست، نمی تواند به سید فطره بدهد و چنانچه دهنده فطره سید نباشد ولی نانخور او سید باشد یا بر عکس، بنابر احتیاط واجب نمی تواند فطره او را به سید بدهد.

«مسأله 2139» فطره طفلی که از مادر یا دایه شیر می خورد، بر عهده کسی است که مخارج مادر یا دایه را می دهد. البته چنانچه کسی مادر یا دایه را برای شیر دادن اجیر کرده باشد، فطره طفل بر عهده اوست، هر چند کس دیگری نفقه مادر یا دایه را بپردازد؛ ولی اگر مادر یا دایه مخارج خود را از مال طفل بردارد، فطره طفل بر کسی واجب نیست.

«مسأله 2140» انسان حتی اگر مخارج زن و فرزندان خود را از مال حرام نیز بدهد، دادن فطره آنان بر او واجب است و باید فطره آنان را از مال حلال بدهد.

«مسأله 2141» اگر کسی بعد از غروب شب عید فطر بمیرد، بنابر احتیاط واجب باید فطره او و زن و فرزندان او را از مال او بدهند، ولی اگر پیش از غروب بمیرد، واجب نیست فطره او و زن و فرزندان او را از مال او بدهند.

«مسألة 2142» اگر زکات فطره را به یکی از هشت مصرفی که سابقاً برای زکات مال گفته شد برسانند کافی است، ولی احتیاط مستحب آن است که زکات فطره را فقط به فقراى شیعه بدهند.

«مسألة 2143» اگر طفل شیعه ای فقیر باشد، انسان می تواند فطره را به مصرف او برساند یا به واسطه دادن به ولی طفل، ملك طفل نماید.

«مسألة 2144» فقیری که فطره به او می دهند، لازم نیست عادل باشد، ولی احتیاط واجب آن است که به شرابخوار و کسی که آشکارا مرتکب گناه کبیره می شود، فطره ندهند.

«مسألة 2145» به کسی که فطره را در معصیت مصرف می کند، نباید فطره بدهند.

«مسألة 2146» احتیاط واجب آن است که به يك فقير بیشتر از مخارج سال او و کمتر از يك صاع - که تقریباً سه كيلو گرم است - فطره ندهند؛ مگر آن که گروهی از فقرا وجود داشته باشند و بخواهد به همه آنان فطره بدهد و به هر يك از آنان يك صاع از فطره نرسد.

«مسألة 2147» اگر از جنسی که قیمت آن دو برابر قیمت معمولی آن است، مثلاً از گندمی که قیمت آن دو برابر قیمت گندم معمولی است، نصف صاع (حدود 1/5 كيلو گرم) بدهد کافی نیست و بنابر احتیاط واجب، آن را به قصد قیمت فطره هم نمی تواند بدهد.

«مسألة 2148» انسان نمی تواند نصف صاع را از يك جنس - مثلاً گندم - و نصف دیگر آن را از جنس دیگر - مثلاً جو - بدهد و بنابر احتیاط واجب، آن را به قصد قیمت فطره هم نمی تواند بدهد.

«مسألة 2149» بنابر احتیاط واجب نمی تواند جنس معیوب را حتی به عنوان قیمت فطره بدهد؛ بلکه یا باید جنس صحیح بدهد و یا قیمت آن را با پول رایج بپردازد.

«مسألة 2150» گندم یا چیز دیگری که برای فطره می دهد، باید با جنس دیگر یا خاک مخلوط نباشد، یا اگر مخلوط باشد، چیزی که مخلوط شده به قدری کم باشد که قابل

اعتنا نباشد و اگر بیش از این مقدار باشد، در صورتی صحیح است که خالص آن به يك صاع (سه كيلو گرم) برسد؛ ولی اگر مثلاً يك صاع گندم با چند كيلو خاك به گونه ای مخلوط باشد که خالص کردن آن احتیاج به خرج یا کاری بیشتر از متعارف داشته باشد، دادن آن کافی نیست.

«مسأله 2151» مستحب است در دادن زکات فطره، ابتدا خویشان فقیر خود را و بعد همسایگان فقیر خود را و بعد اهل علم فقیر را بر دیگران مقدم دارد؛ ولی اگر دیگران از جهتی برتری داشته باشند، مستحب است آنها را مقدم کند.

«مسأله 2152» اگر انسان به گمان این که کسی فقیر است به او فطره بدهد و بعد بفهمد که فقیر نبوده، حکم آن مانند حکمی است که در مسأله 2056 گذشت.

«مسأله 2153» اگر کسی بگوید: «فقیرم»، نمی شود به او فطره داد، مگر آن که انسان از ظاهر حال او اطمینان پیدا کند که فقیر است، یا بداند که قبلاً فقیر بوده است.

مسائل متفرقه زکات فطره

«مسأله 2154» انسان باید زکات فطره را به قصد قربت، یعنی برای انجام دادن فرمان خداوند متعال بدهد و زمان پرداختن آن - ولو اجمالاً - بابت دادن فطره نماید.

«مسأله 2155» اگر پیش از ماه رمضان فطره را بدهد، صحیح نیست؛ ولی می تواند در ماه رمضان قبل از غروب شب عید، فطره را پردازد و چنانچه پیش از رمضان یا در ماه رمضان به فقیر قرض بدهد و بعد از آن که فطره بر او واجب شد، طلب خود را بابت فطره حساب کند، مانعی ندارد.

«مسأله 2156» کسی که فطره چند نفر را می دهد، لازم نیست همه را از يك جنس بدهد؛ پس اگر مثلاً فطره بعضی را از گندم و فطره بعضی دیگر را از جو بدهد، کافی است.

«مسأله 2157» کسی که نماز عید فطر می خواند، بنابر احتیاط واجب باید فطره را پیش از نماز عید بدهد، ولی اگر نماز عید نمی خواند، می تواند دادن فطره را تا ظهر تأخیر بیندازد.

«مسألة 2158» اگر فطره را کنار بگذارد، نمی تواند آن را برای خود بردارد و مال دیگری را برای فطره بگذارد.

«مسألة 2159» اگر به نیت فطره مقداری از مال خود را کنار بگذارد، چنانچه آن را تا ظهر روز عید به مستحق ندهد، باید هر وقت آن را می دهد، نیت فطره نماید.

«مسألة 2160» اگر هنگامی که دادن زکات فطره واجب است، فطره را ندهد و کنار هم نگذارد، احتیاط واجب آن است که بعداً بدون این که نیت ادا یا قضا کند، فطره را بدهد.

«مسألة 2161» اگر مالی که برای فطره کنار گذاشته از بین برود، چنانچه دسترسی به فقیر داشته و دادن فطره را تأخیر انداخته باشد، باید عوض آن را بدهد، مگر آن که برای تأخیر انداختن، غرض صحیحی داشته باشد و اگر دسترسی به فقیر نداشته، ضامن نیست، مگر آن که در نگهداری آن کوتاهی کرده باشد.

«مسألة 2162» در صورتی که زکات فطره را از مال خود جدا کرده باشد، اگر در محل خودش مستحق پیدا شود، احتیاط واجب آن است که فطره را به جای دیگر نبرد و اگر با وجود مستحق در شهر خود، آن را به جای دیگر ببرد و تلف شود، باید عوض آن را بدهد.

کعبه معظّمه اولین خانه و قبله مردمان و مایه برکت و هدایت جهانیان و پناهگاه واردان و نشانه ای از ابراهیم خلیل الرّحمان علیه السلام است. مردمان به دعوت عامّ ابراهیم علیه السلام به اشتیاق چون پرندگانی که به آشیانه خویش برمی گردند، برای ابراز فروتنی در مقابل عظمت و بزرگی خداوند و گواهی به عزّت او، در جایگاه پیامبران به گونه فرشتگان عرش بر دورش طواف می کنند. خداوند سبحان آن خانه را علّم اسلام و حجّ آن را واجب و احترامش را لازم دانست(1) - وسائل الشیعه، چاپ آل البیت، باب 1 از «أبواب وجوب الحجّ و شرائطه»، ح 18، ج 11، ص 14(2). کعبه وسیله قوام و قیام مردم است(3) و مظهر وحدت و مشهد منفعت و وعده گاه اخلاص و دوری از مظاهر دنیوی و توکل بر خداوند است؛ امام صادق علیه السلام فرموده اند: «خداوند در تشریح فریضه حج مردم را به چیزی امر کرد که علاوه بر تعبّد و اطاعت دینی، مشتمل بر مصالح و منافع دنیوی نیز هست.»(3) پس بر آنان که توانایی دارند، واجب است خالصانه متوجه ذات حق گردند و آن چنانکه خداوند فرموده است، حج و عمره را بجا آورند که انجام دادن آن، برکت و ترک آن، هلاکت و تباهی همگان است.

«مسأله 2163» «حج» زیارت کردن خانه خداوند متعال و انجام دادن اعمالی است که دستور داده اند در آنجا بجا آورده شود و در تمام عمر بر هر کسی که شرایط ذیل را دارا باشد، یک مرتبه واجب می شود:

اول: آن که بالغ باشد. دوم: آن که عاقل و آزاد باشد. سوم: به واسطه رفتن به حجّ

ص: 386

1- آل عمران

2- 96 و 97 - نهج البلاغه، خطبه 1.

3- مائده (5): 97.

مجبور نشود کار حرامی را که اهمیت آن در شرع مقدّس از حجّ بیشتر است انجام دهد، یا عمل واجبی را که از حجّ مهم تر است ترك نماید. چهارم: آن که مستطیع باشد و شرایط استطاعت عبارت است از:

1 - آن که توشهٔ راه و چیزهایی را که بر حسب حال خود در سفر به آن احتیاج دارد و در کتاب «مناسک حجّ و عمره» گفته شده دارا باشد و نیز وسیلهٔ سفر یا مالی که بتواند آنها را تهیه کند، داشته باشد.

2 - سلامت مزاج و توانایی آن را داشته باشد که بتواند به مکه برود و اعمال حجّ را بجا آورد.

3 - در راه مانعی از رفتن و برگشتن نباشد و اگر راه را بسته باشند یا انسان بترسد که در راه جان یا عرض او از بین برود یا مال او را ببرند، حجّ بر او واجب نیست، ولی اگر از راه دیگری بتواند برود - اگرچه دورتر باشد - در صورتی که مشقّت زیاد نداشته باشد و یا موجب ضرر قابل توجه به وی نگردد، باید از آن راه برود.

4 - به اندازهٔ بجا آوردن اعمال حجّ وقت داشته باشد.

5 - مخارج کسانی را که خرجی آنان بر او واجب است، مثل زن و بچه و مخارج افرادی را که مردم خرجی دادن به آنها را لازم می دانند، داشته باشد.

6 - بعد از برگشتن از حجّ، کسب، زراعت، عایدی ملک، یا راه دیگری برای تأمین معاش خود داشته باشد که مجبور نشود به زحمت زندگی کند.

«مسألهٔ 2164» کسی که بدون داشتن خانهٔ ملکی رفع احتیاجش نمی شود، وقتی حجّ بر او واجب است که پول خانه را هم داشته باشد.

«مسألهٔ 2165» زنی که می تواند مکه برود، اگر بعد از برگشتن از حجّ از خود مالی نداشته باشد و شوهرش هم فقیر باشد و نتواند خرجی او را بدهد و ناچار شود که به سختی زندگی کند، حجّ بر او واجب نیست.

«مسألهٔ 2166» کسی که در راه حجّ برای خدمتگزاری یا رانندگی یا خبرنگاری و امثال اینها اجیر می شود، یا به عنوان روحانی کاروان یا ناظر یا پزشک یا پرستار و یا به

عناوین دیگری او را به حج می برند و می توانند با انجام کارهای خدماتی، بدون زحمت حج کامل را بجا آورد و هزینه افراد تحت تکفل خود را نیز تا هنگام برگشت دارد، پس از پذیرفتن مسؤلیت این قبیل خدمات، حج بر او واجب می شود و این قبیل افراد لازم نیست بعد از برگشتن سرمایه و ملکی داشته باشند.

«مسأله 2167» اگر کسی توشه راه و وسیله سفر حج را نداشته باشد و دیگری به او بگوید: «حج بجا بیاور، من خرج تو و افراد تحت تکفل تو را هنگامی که در سفر حج هستی می دهم»، در صورتی که اطمینان داشته باشد که خرج او را می دهد، حج بر او واجب می شود.

«مسأله 2168» اگر خرجی رفت و برگشت و خرجی افراد تحت تکفل کسی را در مدتی که به مکه می رود و برمی گردد به او ببخشند و با او شرط کنند که حج کند، اگرچه قرض داشته باشد و در هنگام برگشتن هم مالی که بتواند با آن زندگی کند نداشته باشد، باید قبول نماید و حج بر او واجب می شود.

«مسأله 2169» اگر مخارج رفت و برگشت و مخارج افراد تحت تکفل کسی را در مدتی که به مکه می رود و برمی گردد به او بدهند و بگویند: «حج بجا بیاور» ولی ملك او نکنند، در صورتی که اطمینان داشته باشد که از او پس نمی گیرند، حج بر او واجب می شود.

«مسأله 2170» اگر مقداری مال که برای حج کافی است به کسی بدهند و با او شرط کنند که در راه مکه خدمتگزاری کسی که مال را داده بنماید، واجب نیست آن را قبول نماید.

«مسأله 2171» اگر مقداری مال به کسی بدهند و حج بر او واجب شود، چنانچه حج نماید - هر چند بعداً مالی از خود پیدا کند - دیگر حج بر او واجب نمی شود.

«مسأله 2172» اگر برای تجارت، مثلاً تا جدّه برود و مالی به دست آورد که بتواند از آن جا با آن به مکه رود و بقیه شرایط استطاعت را نیز دارا باشد، باید حج به جا آورد و در صورتی که حج نماید - اگرچه بعداً مالی پیدا کند که بتواند از وطن خود به مکه

رود - دیگر حجّ بر او واجب نیست.

«مسأله 2173» اگر از طرف دولت برای حجّ در سال های آینده ثبت نام کنند و راهی برای حجّ جز این طریق نباشد، کسانی که هنگام ثبت نام استطاعت مالی دارند، واجب است اسم خود را بنویسند، هرچند در همان سال قرعه به نامشان اصابت نکند و اگر کوتاهی نمایند و ثبت نام نکنند، حجّ بر آنان مستقر می شود؛ بلکه اگر کسی فعلاً استطاعت مالی نداشته باشد، ولی بداند که به زودی مستطیع می شود و در آن وقت دیگر ثبت نام نمی کنند، اگر بتواند باید اسم خود را بنویسد.

«مسأله 2174» اگر کسی مستطیع شود و به مکه نرود و فقیر شود، باید اگرچه با زحمت هم باشد بعداً حجّ کند و اگر به هیچ قسم نتواند حجّ برود، چنانچه کسی او را برای حجّ اجیر کند، باید به مکه رود و حجّ کسی را که برای او اجیر شده بجا آورد و تا سال بعد در مکه بماند و برای خود حجّ نماید؛ ولی اگر ممکن باشد که اجیر شود و اجرت را نقد بگیرد و کسی که او را اجیر کرده راضی شود که حجّ او را در سال بعد بجا آورد، باید سال اول برای خود و سال بعد برای کسی که اجیر شده حجّ نماید.

«مسأله 2175» اگر در سال اولی که مستطیع شده به مکه رود و در وقت معینی که دستور داده اند - بدون این که سستی و تأخیر کند - به عرفات و مشعرالحرام نرسد، چنانچه در سال های بعد مستطیع نباشد، حجّ بر او واجب نیست؛ ولی اگر از سال های پیش مستطیع بوده و به مکه نرفته، اگرچه با زحمت هم باشد، باید حجّ به جا آورد.

«مسأله 2176» اگر در سال اولی که مستطیع شده حجّ نکند و بعد به واسطه پیری یا بیماری و ناتوانی نتواند حجّ نماید و ناامید باشد از این که بعداً خود او حجّ کند، باید دیگری را از طرف خود به مکه بفرستد؛ بلکه اگر در سال اولی که به قدر رفتن حجّ مال پیدا کرده، به واسطه پیری یا بیماری یا ناتوانی نتواند حجّ کند، احتیاط مستحب آن است که کسی را از طرف خود بفرستد تا حجّ نماید.

«مسأله 2177» کسی که از طرف دیگری برای حجّ اجیر شده، می تواند طواف نساء

را از طرف او بجا آورد، ولی احتیاط آن است که به نیت ما فی الذمه بجا آورد و اگر بجا نیاورد، زن بر آن اجیر حرام می شود.

«مسأله 2178» اگر طواف نساء را صحیح بجا نیاورد یا فراموش کند، چنانچه در بین راه یا بعد از مراجعت به وطن یادش بیاید، باید در صورت امکان دوباره به مکه برگردد و آن را انجام دهد و در صورتی که نتواند برگردد یا برگشتن مشقت فوق العاده برای او داشته باشد، باید شخصی را برای انجام آن نایب بگیرد تا زن بر او حلال شود.

نیابت در حج

«مسأله 2179» کسی که حج بر او واجب شده، چنانچه آثار مرگ در او ظاهر شود، باید وصیت کند که به جای او حج بجا آورند و اگر از دنیا برود، مخارج حج به مقدار حج از میقات، از اصل مال او برداشته می شود و اگر نایب گرفتن از میقات ممکن نباشد، همه مخارج از اصل مال او برداشته می شود؛ ولی اگر وصیت کرده باشد که از يك سوم دارایی او بردارند، از يك سوم آن برداشته می شود.

«مسأله 2180» در «نایب» چند شرط معتبر است:

اول: بالغ باشد، اگرچه نیابت بچه ممیز در صورتی که اطمینان به صحت اعمال او وجود داشته باشد، کافی است. دوم: عاقل باشد. سوم: شیعه دوازده امامی باشد.

چهارم: مورد وثوق و اطمینان باشد که اعمال را انجام می دهد. پنجم: آشنایی لازم به احکام و اعمال حج داشته باشد، هر چند در حال انجام دادن اعمال با ارشاد و راهنمایی کسی آنها را به جا آورد. ششم: در آن سال، حج واجب به عهده او نباشد. هفتم: از انجام حج یا بعضی از اعمال آن معذور و ناتوان نباشد و اگر اجیر شود تا از طرف دیگری حج بجا آورد و خودش نتواند برود و بخواهد دیگری را از طرف خود به مکه بفرستد، باید از کسی که او را اجیر کرده اجازه بگیرد.

«مسأله 2181» نیابت زن و مرد از یکدیگر جایز است؛ همچنین «صروره» یعنی کسی که تا به حال حج بجا نیاورده، می تواند نایب شود.

«مسألة 2182» حجّ بر سه قسم است: حجّ تَمَتُّع، حجّ افراد و حجّ قرآن. «حجّ تَمَتُّع» وظیفه کسی است که فاصله وطن او تا مکه معظّمه شانزده فرسنگ یا بیشتر باشد.

«حجّ افراد» و «حجّ قرآن» نیز وظیفه کسی است که اهل خود مکه یا اطراف آن تا کمتر از شانزده فرسنگ باشد. البته در بعضی از موارد، وظیفه برخی افراد بیمار یا معذور از حجّ تَمَتُّع به حجّ افراد تبدیل می شود. هر سه قسم حجّ در بیشتر اعمال مشترک هستند؛ ولی در حجّ تَمَتُّع، عمره پیش از حجّ و وابسته به حجّ و همچون جزئی از آن می باشد که باید در يك سال و در ماههای حجّ بجا آورده شود؛ ولی در حجّ افراد و حجّ قرآن، عمره کاملاً مستقل و از حجّ جداست. همچنین در حجّ تَمَتُّع در روز عید قربان در منی قربانی واجب است و از اعمال آن می باشد و در حجّ قرآن، قربانی از ابتدا مقرون با احرام است و باید تا روز عید در منی همراه حاجی باشد، ولی در حجّ افراد اصلاً قربانی واجب نیست.

صورت حجّ تَمَتُّع

«حجّ تَمَتُّع» مرکب از دو عمل عبادی «عمره تَمَتُّع» و «حجّ تَمَتُّع» می باشد که به ترتیب زیر بیان می شود:

1 - عمره تَمَتُّع

«مسألة 2183» در عمره تَمَتُّع پنج چیز واجب است:

اول: احرام از یکی از میقات ها و در احرام سه چیز واجب است: الف - تیت.

ب - پوشیدن دو جامه احرام که یکی را «إزار» (لنگ) و دیگری را «رداء» می نامند که باید به دوش انداخته شود. ج - تلبیه؛ یعنی گفتن «لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ، لَبَّيْكَ لا شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ، إِنَّ الْحَمْدَ وَالنُّعْمَةَ لَكَ وَالْمُلْكَ، لا شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ».

دوم: طواف خانه خدا؛ به این ترتیب که با شروع از «حجرالأسود» هفت مرتبه دور خانه خدا بگردد و به هر دور آن يك «شوط» گفته می شود.

سوم: نماز طواف؛ به این ترتیب که بعد از تمام شدن طواف واجب، پشت مقام ابراهیم علیه السلام دو رکعت نماز به قصد «نماز طواف» بخواند.

چهارم: سعی بین صفا و مروه؛ یعنی پس از نماز طواف، بین «صفا» و «مروه» که دو کوه معروفند سعی کند؛ به این صورت که از صفا شروع کند و به مروه برود و از مروه به صفا برگردد و سعی باید هفت مرتبه باشد و هر مرتبه را يك «شوط» می گویند؛ به این شکل که از «صفا به مروه» يك شوط است و از «مروه به صفا» نیز يك شوط به حساب می آید؛ پس هفت شوط از صفا شروع و به مروه ختم می گردد.

پنجم: تقصیر؛ یعنی پس از سعی به قصد قربت و با نیت خالص مقداری از ناخن های دست یا پا و یا مقداری از موی سر یا سبیل و یا ریش خود را بزند و بهتر بلکه احوط آن است که به زدن ناخن اکتفا نکند و مقداری از مو را نیز بزند و تراشیدن سر و کندن مو کفایت نمی کند.

2 - حج تمتع

«مسأله 2184» واجبات حج تمتع سیزده چیز است:

اول: احرام حج تمتع؛ که مانند احرام عمره است، جز این که در احرام حج باید از مکّه معظمه به نیت حج تمتع مُحرم شود.

دوم: وقوف در عرفات؛ یعنی مُحرم به احرام حج از ظهر روز عرفه - نهم ذی حجّه - به قصد قربت در عرفات باشد و در آنجا نیت وقوف کند و بنابر احتیاط، از اول ظهر به عرفات برود و تا مغرب شرعی در آنجا بماند.

سوم: وقوف در مشعر؛ به این ترتیب که حاجی پس از انجام وقوف در عرفات هنگام مغرب شب عید به طرف «مشعرالحرام» کوچ کند و مستحب است به گونه ای کوچ کند که نماز مغرب و عشاء را در مشعر بخواند. وقوف در مشعر باید به قصد قربت انجام شود و وقت آن از طلوع فجر تا طلوع آفتاب است و بنابر احتیاط شب دهم را نیز تا طلوع فجر به قصد قربت باید در مشعر به سر برد.

ص: 392

چهارم، پنجم و ششم: واجبات منی در روز عید قربان، که عبارتند از:

الف - رمی جمره عقبه؛ یعنی زدن هفت سنگ ریزه به جمره عقبه به پیروی از حضرت ابراهیم علیه السلام که در این مکان شیطان را رمی کرده است. ب - قربانی و مخیر است شتر یا گاو یا گوسفند را قربانی کند. ج - تراشیدن سر و یا تقصیر (کوتاه کردن مو یا ناخن) به تفصیلی که در کتاب مناسک حج آمده است.

هفتم، هشتم، نهم، دهم و یازدهم: اعمال مکه مکرمه، که به ترتیب عبارتند از:

«طواف»، «نماز طواف»، «سعی بین صفا و مروه»، «طواف نساء» و «نماز طواف نساء».

دوازدهم و سیزدهم: اعمال منی در روزهای یازدهم، دوازدهم و برای بعضی سیزدهم ذی حجه، که عبارتند از:

الف - بیتوته در منی؛ یعنی شب در آنجا ماندن. ب - رمی جمرات سه گانه (اولی، وسطی و عقبه) و در هر روز باید به هر يك از جمرات سه گانه هفت ریگ بزند.

عمره مفرده

«مسأله 2185» از جمله مستحبات مؤکد که در روایات از آن به «حج اصغر» تعبیر شده «عمره مفرده» است؛ بلکه کسی که استطاعت برای حج را ندارد، ولی می تواند عمره مفرده به جا آورد، بنابر احتیاط واجب باید آن را به جا آورد و در همه اوقات سال می توان آن را بجا آورد، ولی در يك ماه قمری بیش از يك عمره مفرده نمی توان به نیت يك نفر انجام داد و نسبت به عمره ماه رجب تأکید بسیار شده است. واجبات عمره مفرده که باید در آنها قصد قربت داشته باشد عبارت از هفت مورد زیر است:

«إحرام»، «طواف خانه خدا»، «نماز طواف»، «سعی بین صفا و مروه»، «تراشیدن سر یا تقصیر»، «طواف نساء» و «نماز طواف نساء». (1)

ص: 393

1- تفصیل و احکام هر يك از موارد و احکام حج و عمره در کتاب «مناسک حج و عمره» بیان شده است، و باید بدانجا مراجعه شود.

جهاد از واجبات دین و دری از درهای بهشت است که خداوند آن را برای اولیای خود گشوده است (1) و در جهت حفظ کیان اسلام و امنیت مسلمانان و دفاع در مقابل هجوم کافران و ناپاکان و یاری مستضعفان، مورد تأکید قرآن و معصومان علیهم السلام قرار گرفته است. امتی که از جهاد روی گردانند، جامه ذلت و خواری و ردای بلا و گرفتاری بپوشند و با حقارت و پستی از انصاف و عدالت محروم شوند.

«مسأله 2186» جهاد بر دو نوع است: «ابتدایی» و «دفاعی». «جهاد ابتدایی» آن است که مسلمانان به منظور دعوت کفار و مشرکین به اسلام و عدالت و یا جلوگیری از نقض پیمان اهل ذمه یا طغیان باغیان (شورشیان مسلح) بر امام واجب الطاعه مسلمین، نیروی نظامی به مناطق آنان گسیل دارند. در حقیقت هدف از جهاد ابتدایی کشور گشایی نیست، بلکه دفاع از حقوق فطری انسان هایی است که توسط قدرت های کفر و شرک و طغیان از خدا پرستی و توحید، عدالت و شنیدن و پذیرش آزادانه احکام خداوند محروم شده اند.

«جهاد دفاعی» زمانی است که دشمن به مرز و بوم مسلمانان هجوم آورد و قصد تسلط سیاسی یا فرهنگی و اقتصادی نسبت به آنان داشته باشد و ممکن است جهاد در برابر باغیان در زمانی که به حمله مسلحانه دست زده اند نیز جهاد دفاعی محسوب گردد.

«مسأله 2187» شرکت در جهاد بر کسی واجب است که بالغ، عاقل، مرد و آزاد باشد و نابینا، پیر، زمین گیر و مبتلا به بیماری نباشد که نتواند وظیفه اش را انجام دهد.

«مسأله 2188» گریختن از صحنه جهاد جایز نیست، مگر این که ترك صحنه

ص: 394

1- وسائل الشیعة، چاپ آل البیت، کتاب الجهاد، باب 1 از «أبواب جهاد العدو و ما یناسبه»، ح 13، ج 15، ص 14.

جهاد به منظور جا به جایی از جبهه ای به جبهه دیگر یا برای تدارک نیروی بیشتر باشد.

«مسأله 2189») اگر ادامه جهاد نیاز به به کمک های مادی داشته باشد، بر همه کسانی که تمکن مالی دارند واجب است به قدر توانایی کمک نمایند.

«مسأله 2190») شرکت در جهاد ابتدایی یا دفاعی واجب کفایی است؛ پس اگر افراد به اندازه کافی شرکت نکنند، بر همه کسانی که شرایط آن را داشته باشند، واجب است که به جهاد بروند.

«مسأله 2191») اگر پدر و مادر، فرزند خود را از شرکت در جهاد ابتدایی یا دفاعی نهی نمایند، در صورتی که جهاد بر او واجب عینی باشد، نهی آنان تأثیری ندارد و باید در جهاد شرکت کند؛ ولی اگر جهاد بر او واجب کفایی باشد و نیروی کافی در جبهه حضور داشته باشد، چنانچه شرکت در جهاد موجب اذیت و آزار پدر و مادر باشد، مخالفت با آنان جایز نیست.

«مسأله 2192») اگر دشمن بر سرزمین مسلمانان و سرحدات آن هجوم نماید، بر همه مسلمانان واجب است به هر وسیله ممکن و نثار جان و مال از آن دفاع کنند و در دفاع، به اجازه حاکم شرع نیازی نیست.

«مسأله 2193») بر مسلمانان واجب است نقشه هایی را که بیگانگان برای سلطه بر کشورهای اسلامی یا سلطه سیاسی اقتصادی، نظامی و یا فرهنگی بر آنان کشیده اند، برهم زده و از سلطه آنان پیشگیری کنند.

«مسأله 2194») اگر بیگانگان از راه های مختلف مانند فرستادن امواج رادیویی یا تلویزیونی یا ماهواره ای و مانند آن در صدد ضربه زدن به اعتقادات و فرهنگ مسلمانان باشند، دفاع از فرهنگ و اعتقادات اسلامی بر هر مسلمانی واجب است و شایسته است از راه تقویت فرهنگ و اعتقادات مسلمانان و استفاده از فرآورده های علمی، از ضربه زدن دشمن به آن جلوگیری شود و از راه های دیگر - مگر در موارد ضرورت - استفاده نشود.

«مسأله 2195») اگر در روابط سیاسی بین دولت های اسلامی و سایر دولت ها، خوف آن باشد که بیگانگان بر ممالک اسلامی تسلط پیدا کنند - چه تسلط سیاسی و چه

اقتصادی باشد - لازم است بر مسلمانان که با این نحو روابط مخالفت کنند و دول اسلامی را به قطع این گونه روابط الزام کنند.

«مسأله 2196» اگر در روابط تجاری با بیگانگان خوف آن باشد که به بازار مسلمین صدمه اقتصادی وارد شود و موجب استعمار تجاری و اقتصادی گردد، قطع این گونه روابط واجب است و این نحو تجارت حرام است.

«مسأله 2197» انعقاد پیمان های سیاسی و تجاری بین یکی از دول اسلامی و اجانب که مخالف مصلحت اسلام و مسلمانان باشد، جایز نیست و اگر دولتی اقدام به آن نمود، بر سایر دول اسلامی واجب است با وسایل ممکن آن را به قطع چنین رابطه ای الزام کنند.

«مسأله 2198» روابط تجاری و سیاسی با دولت هایی که در حال جنگ با اسلام و مسلمانان هستند، در صورتی که موجب تقویت آنان گردد، جایز نیست و بر مسلمانان لازم است که به هر نحو ممکن است، با این نحو روابط مخالفت کنند و بازرگانی که با آنان و عمال آنان روابط تجاری دارند، خائن به اسلام و مسلمانان و معاون و شریک در نابودی احکام هستند و بر مسلمانان لازم است با این خیانتکاران - چه دولت ها و چه تجار - قطع رابطه کنند و آنها را ملزم به توبه و ترک روابط با این گونه دولت ها کنند.

«مسأله 2199» اگر عده ای از مسلمانان به دسته دیگر تجاوز نمایند، بر مسلمانان لازم است موجبات فیصله اختلافات و اصلاح بین آنان را فراهم سازند و اگر به هیچ وجه اصلاح ممکن نباشد، بر همه مسلمانان واجب است که با دسته متجاوز و باغی مقابله کنند تا از تجاوز دست بردارند و قتال با دسته متجاوز در ماههای حرام اشکال ندارد.

«مسأله 2200» اگر در هر گوشه از جهان، مسلمانی مظلوم واقع شود و حقوق اوّلیه او مورد تجاوز و تعدی قرار بگیرد، بر هر فردی که ندای مظلومیّت او را می شنود، واجب است در حدّ توان کمک نماید، هر چند با اظهار همدردی باشد.

دفاع از حقوق شخصی

«مسأله 2201» اگر کسی به انسان یا ناموس یا خویشان و بستگان او یا به مسلمان

دیگری به قصد کشتن یا تجاوز هجوم آورد، بر انسان واجب است به هر صورت ممکن در حدّ دفع تهاجم و مناسب با آن دفاع نماید، هر چند منجر به کشته شدن مهاجم شود، ولی باید سعی کند تا وقتی که راه خفیف تر یا فرار میسر است، دست به کار شدید و خشن نزند.

«مسأله 2202» اگر انسان مورد تهاجم قرار گیرد و نتواند به تنهایی از جان و ناموس خود دفاع کند، واجب است از دیگران کمک بگیرد، هر چند از ستمکاران باشند.

«مسأله 2203» اگر دزدی به قصد بردن مال انسان یا بستگان او هجوم آورد، انسان حق دارد با رعایت مراتب دفاع کند، هر چند به کشته شدن مهاجم بینجامد.

«مسأله 2204» اگر هنگام دفاع با رعایت مراتب آن به شخص تجاوزگر زیان مالی و جانی یا نقص عضو وارد شود، دفاع کننده ضامن نیست؛ ولی اگر درجات خفیف تر یا فرار میسر باشد و دفاع کننده هم متوجه این جهت بوده و با این حال به مراحل بالاتر و شدیدتر عمل نموده باشد، ضامن است و در هر صورت اگر از سوی مهاجم به دفاع کننده خسارتی برسد، شخص مهاجم ضامن است.

«مسأله 2205» اگر انسان به گونه ای بر مهاجم پیروز شود که وی دیگر توان تهاجم نداشته باشد، دفاع کننده حقّ زدن یا زخمی کردن و یا کشتن وی را ندارد و محاکمه و مجازات او با حاکم شرع است.

«مسأله 2206» کسی که مرد بیگانه ای را با همسر، دختر یا یکی از زنان خویشاوند خود بیابد، چنانچه او قصد تجاوز به آنان را داشته باشد، باید به هر شیوه ممکن از حریم آنان دفاع نماید، هر چند به کشته شدن تجاوزگر بینجامد؛ بلکه در صورت تجاوز به ناموس مسلمانان دیگر هم باید از آنان دفاع کند و در هر حال رعایت مراتب دفاع لازم است و با رعایت مراتب، انسان ضامن خسارت وارده بر متجاوز نیست؛ ولی اگر با وجود مراتب پایین تر دست به کار شدیدتر بزند، بنابر احتیاط ضامن است.

«مسأله 2207» اگر کسی برای اطلاع بر ناموس یا اسرار شخصی افراد یا برای دیدن بدن نامحرم - به طور عادی یا با دوربین و نظایر آن - به درون خانه های مردم نگاه کند،

باید در مرحلهٔ اول او را نهی کرد و در صورتِ ادامه دادن، با رعایت مراتب او را از این عمل بازداشت.

«مسأله 2208» دفاع از جان خود و بستگان جایز و بلکه گاهی واجب است، هرچند احتمال دهد یا یقین کند که در این راه کشته می شود؛ ولی در دفاع از مال اگر یقین به کشته شدن داشته باشد، دفاع واجب نیست، بلکه احتیاط در ترك آن است.

«مسأله 2209» اگر انسان از طریق معقولی گمان کند شخصی قصد هجوم به جان یا مال و یا ناموس وی را دارد و در مقام دفاع و با رعایت مراتب آن، خسارتی به مهاجم برساند و بعد معلوم شود اشتباه کرده، گناهکار نیست، ولی ضامن خسارتی که وارد نموده می باشد.

«مسأله 2210» اگر حیوان درنده ای که متعلق به شخص دیگری است، به انسان حمله کند، انسان حق دارد از خود دفاع نماید و اگر با رعایت مراتب دفاع به حیوان خسارتی وارد شود، ضامن نیست، مگر در موردی که انسان متجاوز باشد.

ص: 398

امر به معروف و نهی از منکر - یعنی احساس وظیفه و نظارت همگانی در جهت اصلاح آحاد جامعه و دولتمردان و دستور به نیکی و بازدارندگی از پلیدی و زشتی - از فرائض بزرگ اسلامی است که به وسیله آن، دیگر فرائض بر پا می شود و نشانه ولایت مؤمنان نسبت به یکدیگر و راه نیل به مقام بهترین امت و ملت بشری است. امام باقر علیه السلام می فرماید: «این فریضه راه انبیاء و روش صالحان و تکلیف بزرگی است که به واسطه آن، دیگر فرائض اجرا می گردد، راه ها امن می شود، کسب و تجارت حلال می گردد و رونق می یابد، حقوق مردم تأمین می شود، زمین ها آباد می گردد، دشمنان به عدل و انصاف وادار می شوند و کارها به صلاح می آید.»⁽¹⁾ «مسأله 2211» «معروف» یعنی چیزی که به حکم شرع یا عقل انجام آن واجب یا مستحب است و «منکر» یعنی چیزی که به حکم شرع یا عقل انجام آن قبیح و حرام یا مکروه است و از این نظر فرقی میان امور فردی و اجتماعی نیست. بنابر این امر به معروف و نهی از منکر يك وظیفه عمومی است و حکومت ها و افراد مردم، همه در برابر یکدیگر مسئولیت دارند و باید به این وظیفه عمل نمایند.

«مسأله 2212» امر به معروف و نهی از منکر با شرایطی که ذکر خواهد شد، واجب و ترك آن معصیت است و در مورد مستحبات و مکروهات، امر و نهی مستحب است.

«مسأله 2213» امر به معروف و نهی از منکر، واجب کفایی است و در صورتی که بعضی از مکلفین به طور صحیح آن را انجام دهند، از دیگران ساقط می شود و اگر اقامه

ص: 399

1- - تهذیب الأحکام، باب «الأمر بالمعروف والنهی عن المنکر»، ح 21، ج 6، ص 180.

معروف و جلوگیری از منکر، موقوف بر همکاری جمعی از مکلفین باشد، واجب است همکاری کنند.

«مسأله 2214» اگر بعضی از افراد امر و نهی کنند و مؤثر واقع نشود و بعضی دیگر احتمال بدهند که امر یا نهی آنها مؤثر باشد، واجب است امر و نهی کنند.

«مسأله 2215» بیان مسأله شرعی در امر به معروف و نهی از منکر کفایت نمی کند، بلکه باید مکلف امر و نهی کند؛ مگر آن که مقصود از امر به معروف و نهی از منکر، با بیان حکم شرعی حاصل شود و یا طرف مقابل، از آن امر و نهی بفهمد.

«مسأله 2216» در امر به معروف و نهی از منکر، قصد قربت معتبر نیست، بلکه مقصود اقامه واجب و جلوگیری از حرام است.

شرایط امر به معروف و نهی از منکر

«مسأله 2217» وجوب امر به معروف و نهی از منکر چند شرط دارد:

اول: آن که کسی که می خواهد امر و نهی کند، بداند که آنچه شخص مکلف انجام نمی دهد، واجب است بجا آورد و آنچه انجام می دهد، باید ترک کند و کسی که می خواهد امر به معروف و نهی از منکر کند، باید معروف را از منکر تشخیص دهد و بر کسی که معروف و منکر را نمی داند، واجب نیست، بلکه نمی تواند امر به معروف و نهی از منکر نماید.

دوم: آن که احتمال بدهد امر و نهی او تأثیر می کند، پس اگر بداند اثر نمی کند، واجب نیست.

سوم: آن که بداند شخص گنهکار بنا دارد که معصیت خود را تکرار کند؛ پس اگر بداند یا گمان کند یا احتمال صحیح بدهد که تکرار نمی کند، واجب نیست.

چهارم: آن که در امر و نهی مفسده ای نباشد؛ پس اگر بداند یا گمان کند که اگر امر یا نهی کند، ضرر جانی یا عرضی و آبرویی یا مالی قابل توجه به او می رسد، واجب نیست، بلکه اگر احتمال صحیح و عقلایی بدهد که موجب ضررهای مذکور می شود، واجب

نیست؛ همچنین اگر بترسد که ضرری متوجه وابستگان او شود، واجب نیست و نیز با احتمال وقوع ضرر جانی یا عرضی و آبرویی یا مالی موجب حرج بر بعضی از مؤمنین، واجب نمی شود، بلکه در بسیاری از موارد حرام است.

«مسأله 2218» اگر معروف یا منکر از اموری باشد که شارع مقدس به آن اهمیت زیاد می دهد، مثل اصول دین یا مذهب و حفظ قرآن مجید و حفظ عقاید مسلمانان یا احکام ضروری اسلام، باید ملاحظه این اهمیت بشود و مجرد خوف ضرر، موجب سقوط وجوب آن نمی شود؛ پس اگر حفظ عقاید مسلمانان یا حفظ احکام ضروری اسلام بر بذل جان و مال توقف داشته باشد، بذل آن واجب است.

«مسأله 2219» اگر بدعتی در اسلام واقع شود، اظهار حق و انکار باطل واجب است و این وجوب، نسبت به عالمان شدیدتر است و اگر سکوت علمای اعلام موجب هتک مقام علم و موجب سوء ظن به علمای اسلام شود، اظهار حق به هر نحوی که ممکن باشد واجب است، اگرچه بدانند تأثیر نمی کند.

«مسأله 2220» اگر احتمال صحیح داده شود که سکوت موجب می گردد که منکری معروف یا معرفی منکر شود و یا ستمگری تقویت گردد و یا ستمی بر مسلمانان تحمیل گردد یا چهره دین و عالمان دینی نزد مردم مخدوش گردد، اظهار حق و اعلام آن خصوصاً بر عالمان واجب است و سکوت جایز نیست.

مراتب امر به معروف و نهی از منکر

امر به معروف و نهی از منکر مراتبی دارد و جایز نیست با احتمال ثمر بخش بودن مرتبه پایین، به مراتب بالا عمل شود و مراتب در آن به ترتیب ذیل می باشد:

* مرتبه اول: با شخص گنهکار به گونه ای رفتار شود که بفهمد به سبب ارتکاب معصیت، به این نحو با او رفتار شده است، مثل این که از او رو برگرداند یا با چهره عبوس با او مواجه شود یا با او ترك مراده کند واز او اعراض نماید، به نحوی که معلوم شود این امور برای آن است که او معصیت را ترك کند.

«مسأله 2221» اگر در این مرتبه درجاتی باشد، لازم است با احتمال تأثیر درجه خفیف تر، به همان اکتفا کند؛ مثلاً اگر احتمال می دهد که با ترك تكلم با او مقصود حاصل می شود، به همان اکتفا کند و به درجه بالاتر عمل نکند، خصوصاً اگر گنهکار شخصی باشد که این نحو عمل موجب هتك او شود.

«مسأله 2222» اگر اعراض نمودن و ترك معاشرت با گنهکار، موجب شود که او کمتر مرتکب معصیت شود یا احتمال بدهد که موجب این امر شود، واجب است، اگرچه بداند که موجب ترك کامل معصیت نمی شود و این امر در صورتی است که با مراتب دیگر، نتواند کاملاً از معصیت جلوگیری کند.

«مسأله 2223» اگر مراد و معاشرت عالمان با ستمگران و سلاطین جور، موجب تخفیف ظلم آنها شود، باید ملاحظه کنند که آیا ترك معاشرت اهم است - زیرا ممکن است معاشرت موجب سستی عقاید مردم شود و موجب هتك اسلام و مراجع اسلام شود - یا تخفیف ظلم، پس هر کدام اهم باشد، به آن عمل کنند.

«مسأله 2224» اگر معاشرت و مراد عالمان با ستمگران، شرعاً خالی از مصلحت باشد، نباید معاشرت کنند زیرا این امر موجب اتهام آنها خواهد شد.

«مسأله 2225» اگر ارتباط عالمان با ستمگران، موجب تقویت یا تبرئه ستمگران در نزد افراد بی اطلاع شود یا موجب جرأت آنها گردد یا موجب هتك مقام علم شود، ترك آن واجب است.

«مسأله 2226» هر يك از اقشار جامعه که باعث ترویج مقاصد ستمگران و یا تقویت ظلم و شوکت آنان گردد، مرتکب عمل حرام می گردد و بر سایر مسلمانان لازم است که آنها را نهی کنند و اگر تأثیر نکند، از آنها اعراض کرده و با آنها معاشرت و معامله نکنند.

* مرتبه دوم: امر و نهی به زبان؛ پس با احتمال تأثیر و وجود سایر شرایطی که گذشت، واجب است اهل معصیت را نهی کنند و ترك کننده واجب را به انجام آن امر نمایند.

«مسأله 2227» اگر احتمال بدهد که گنهکار با موعظه و نصیحت، گناه را ترك کند، موعظه و نصیحت لازم است و نباید از آن تجاوز کند.

«مسأله 2228» اگر بداند نصیحت تأثیر ندارد، واجب است با احتمال تأثیر، به نحو الزامی امر و نهی کند و اگر جز با تشدید در گفتار و تهدید بر مخالفت تأثیر نکند، تشدید و تهدید لازم است، لکن باید از دروغ و معصیت دیگر احتراز شود.

«مسأله 2229» برای جلوگیری از معصیت، ارتکاب معصیت دیگر، مثل فحش و دروغ و اهانت جایز نیست، مگر آن که معصیت، از چیزهایی باشد که مورد اهتمام شارع مقدس باشد و به هیچ وجه به آن راضی نباشد؛ مثل قتل نفس محترمه که در این صورت باید به هر نحو ممکن از آن جلوگیری نماید.

«مسأله 2230» اگر گناهکار جز به جمع ما بین مرتبه اول و دوم از انکار، ترك معصیت نکند، جمع واجب است؛ به این نحو که هم از او اعراض کند و ترك معاشرت نماید و با چهره عبوس با او برخورد کند و هم او را با زبان امر به معروف و نهی از منکر کند.

* مرتبه سوم: توسل به زور و جبر؛ پس اگر بداند یا اطمینان داشته باشد که کسی جز با اعمال زور و جبر ترك منکر نمی کند یا واجب را بجا نمی آورد، این کار واجب است، لکن باید از مقدار لازم تجاوز نکند.

«مسأله 2231» اگر جلوگیری از معصیت با گرفتن دست گناهکار یا حائل شدن بین او و گناه یا خارج کردن او از محل ارتکاب معصیت یا گرفتن ابزار گناه ممکن باشد، واجب است بدان عمل شود.

«مسأله 2232» جایز نیست اموال محترم گناهکار را تلف کند، مگر آن که لازمه جلوگیری از معصیت باشد که در این صورت اگر اموال محترم گناهکار را با اجازه حاکم شرع جامع شرایط تلف کند، ضامن نیست و در غیر این صورت، ضامن و گناهکار است.

«مسأله 2233» اگر جلوگیری از معصیت تنها با حبس نمودن گناهکار یا ممنوعیت ورود او به محلی ممکن باشد، با مراعات مقدار لازم و با اجازه حاکم شرع جامع شرایط واجب است.

«مسأله 2234» اگر جلوگیری از معصیت بر کتک زدن و سخت گرفتن بر گناهکار متوقف باشد، جایز است، ولی باید زیاده روی نشود و بهتر است در این صورت از

مجتهد جامع الشرايط اجازه گرفته شود؛ بلکه در صورتی که متوقف بر کتک زدن شدید باشد و یا موجب اغتشاش، بی نظمی و بلوا شود، باید از طریق قانون و در صورت عدم وجود نظام صالح، با اجازه مجتهد جامع الشرايط و آگاه انجام شود.

«مسأله 2235» اگر جلوگیری از معصیت یا اقامه واجب بر مجروح کردن یا کشتن متوقف باشد، باید با اجازه مجتهد جامع الشرايط و آگاه و با حصول شرايط آن صورت پذیرد و اقدام خودسرانه جایز نیست.

«مسأله 2236» اگر گناه از اموری باشد که جلوگیری از آن در نظر شارع مقدس از اهمیت ویژه ای برخوردار بوده و گناهکار به هیچ وجه حاضر به رها کردن گناه نباشد، جلوگیری از آن به هر شیوه ممکن جایز بلکه واجب است. مثلاً اگر کسی قصد جان فردی را نماید که ریختن خون او جایز نیست، باید به هر شیوه ممکن از او جلوگیری شود، اگرچه به کشته شدن مهاجم منتهی شود و در این مورد اجازه مجتهد جامع الشرايط لازم نیست؛ ولی در صورتی که جلوگیری به غیر از قتل مهاجم امکان پذیر باشد، باید به همان اکتفا شود و در هر حال اگر از حد لازم تجاوز کند، گناهکار است و احکام متجاوز بر او جاری می شود.

«مسأله 2237» در صورتی که امر به معروف و نهی از منکر متوقف به برخورد عملی با افراد و ایجاد محدودیت بر آنها و یا اتلاف مال و یا تعرض به جان و آبروی آنها باشد، امر به معروف و نهی از منکر باید با اجازه مجتهد آگاه و جامع شرايط انجام گیرد و در صورتی که جامعه بر اساس قانون شرع و یا قانونی که مخالف شرع نیست اداره گردد، برخورد عملی با گناهکار باید با حکم دادگاه صالح انجام پذیرد، بلکه امر به معروف و ناهی از منکر باید به گونه ای عمل کند که ظاهر و باطن این عمل موجب توهین به اسلام و یا هرج و مرج و خودسری نگردد.

«مسأله 2238» نیکویی رفتار، منش و حسن سلوک مسلمانان خصوصاً عالمان، فرهیختگان و سرشناسان از بهترین وسایل امر به معروف و نهی از منکر است و بر همه واجب است با روش و منش پسندیده خود عملاً جامعه اسلامی را به انجام معروف و

ترك منكر رهنمون بسازند.

«مسألة 2239» بر صاحبان وسایل ارتباط جمعی، هنرمندان و نویسندگان لازم است علم، هنر و ابزار خود را در جهت ترویج معروف و نهی از منکر و پیشگیری از اخلاق ناپسند اجتماعی بکار گیرند و هنر، علم و ابزار نوین ارتباط جمعی را در جهت القاء شبهه و گمراهی و یا اشاعه اخلاق ناپسند بکار نگیرند، در غیر این صورت بر همگان لازم است آنان را طرد و با رعایت مراتب امر به معروف و نهی از منکر به پیروی معروف هدایت و الزام نمایند و از ابزار وسایل ارتباط جمعی که به اشاعه فحشاء و اندیشه های ناپسند اقدام می نماید استفاده نکنند، بلکه خرید و فروش و نگهداری این گونه وسایل در این صورت اشکال دارد.

ص: 405

بر اساس احکام اسلام، باید به آبادی دنیا و رفاه خانواده و جامعه، کمال توجه را داشت و با دیدگاهی اخروی و عادلانه و نیز با تدبیر و آگاهی از احکام معاملات، به تجارت و زراعت و کسب حسنات دنیا و رشد اقتصادی و وسعت در رزق و معاش رسید.

در روایت آمده است که تجارت موجب توانگری و فزونی عقل و عزت است (1) و نیز آن کسی که به جهت بی نیازی از مردم و تأمین خانواده و نیکی به همسایگان به طلب دنیا رود، در روز قیامت چهره ای چون ماه درخشنده خواهد داشت (2) و نیز در روایات، بازرگانان و کسبه به آموختن فقه و پرهیز از ربا و راستگویی و مدارا امر شده اند (3).

چیزهایی که در خرید و فروش مستحب است

«مسأله 2240» یاد گرفتن احکام معاملات به قدری که مورد احتیاج است، لازم است و مستحب است فروشنده بین مشتری ها در قیمت جنس فرق نگذارد و در قیمت جنس سختگیری نکند و کسی که با او معامله کرده، اگر پشیمان شود و از او تقاضا کند که معامله را به هم بزند، بپذیرد.

«مسأله 2241» اگر انسان نداند معامله ای که انجام داده صحیح است یا باطل، نمی تواند در مالی که گرفته تصرف نماید؛ ولی چنانچه در هنگام معامله، احکام آن را می دانسته و بعد از معامله در صحت آن شك کرده، تصرف او در آن مال اشکال ندارد و

ص: 406

1- وسائل الشیعة، چاپ آل البیت، کتاب التجارة، باب 1 از «أبواب مقدماتها»، ج 17، ص 9-13.

2- همان، باب 4، ح 5، ص 21.

3- همان، «أبواب آداب التجارة»، ص 381 به بعد.

معامله صحیح است.

«مسأله 2242» کسی که مال ندارد و مخارجی مثل خرج زن و بچه بر او واجب است، باید کسب و کار نماید و برای کارهای مستحب، مانند بهبود زندگی زن و فرزندان و دستگیری از فقرا، کاسبی کردن مستحب است.

معاملات مکروه

«مسأله 2243» برخی معاملات مکروه از این قرار است:

قصابی، کفن فروشی، معامله با مردمان پست، معامله بین اذان صبح تا اول آفتاب، کار خود را خرید و فروش گندم و جو و مانند اینها قرار دادن، برای خریدن جنسی که دیگری می خواهد آن را بخرد، داخل معامله او شدن.

معاملات باطل

«مسأله 2244» در چند مورد معامله باطل است:

اول: خرید و فروش عین نجسی که از آن منفعت حرام برده می شود، مثل مشروبات الکلی؛ ولی خرید و فروش چیزهایی مثل مدفوع جهت کُود کشاورزی و سگ شکاری تعلیم دیده و خون انسان برای تزریق به بیمار که منفعت حلال دارند، اشکال ندارد.

دوم: خرید و فروش مال غضبی، مگر آن که صاحب آن، معامله را بپذیرد.

سوم: خرید و فروش چیزهایی که مالیت و ارزش عقلایی ندارند.

چهارم: معامله چیزی که منافع معمولی آن حرام باشد، مثل آلات قمار.

پنجم: معامله ای که در آن ربا باشد و «غش» در معامله - یعنی فروختن جنسی که با چیز دیگری مخلوط است، در صورتی که آن چیز معلوم نباشد و فروشنده هم به خریدار نگوید مثل شیری که در آن آب ریخته است - حرام است. از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم منقول است که فرمود: «از ما نیست کسی که در معامله با مسلمانان غش کند (و این فرمایش را سه بار تکرار فرمودند) و هر که با برادر مسلمان خود غش کند، خداوند برکت روزی او

را می برد و راه معاش او را می بندد و او را به خودش و اگذار می کند.»(1) «مسأله 2245» فروختن چیز پاکی که نجس شده و آب کشیدن آن ممکن است، اشکال ندارد، ولی اگر مشتری بخواهد آن چیز را بخورد، بنابر احتیاط واجب باید فروشنده نجس بودن آن را به او بگوید.

«مسأله 2246» اگر چیز پاکی که آب کشیدن آن ممکن نیست، مثل روغن، نجس شود، چنانچه خریدار آن را برای خوردن بخرد، معامله باطل و عمل حرام است و اگر برای کاری بخواهد که شرط آن پاک بودن نیست، مثلاً بخواهند نفت نجس را بسوزانند، فروختن آن اشکال ندارد.

«مسأله 2247» معامله دارویی که عین آن نجس است، در صورت ضرورت و انحصار، اشکال ندارد.

«مسأله 2248» خرید و فروش روغن و داروهای روان و عطرهایی که از ممالک غیر اسلامی می آورند، اگر نجس بودن آنها معلوم نباشد، اشکال ندارد و همچنین شربتی که به عنوان دارو از کشورهای غیر اسلامی وارد می شود - هر چند بعضی از اجزای آن نجس باشد - اگر جایگزین نداشته باشد، معامله آن جایز و صحیح است؛ ولی روغنی که از مردار گرفته می شود - چه از دست کافر و چه از دست مسلمان گرفته شود - نجس و معامله آن باطل است؛ اما روغنی که معلوم نیست که از مردار گرفته شده یا نه و شک در ذبح آن وجود دارد، چنانچه از دست مسلمان گرفته شود، پاک و معامله آن صحیح است و اگر از دست کافر گرفته شود، نجس و معامله آن باطل است، مگر آن که بداند آن کافر آن را از مسلمان خریده است.

«مسأله 2249» اگر روباه و مانند آن را به غیر دستوری که در شرع معین شده کشته باشند یا خودش مرده باشد، خرید و فروش پوست آن حرام و معامله آن باطل است؛ مگر آن که در آن منفعت عقلایی حلالی وجود داشته باشد، مانند این که با آن لباس تهیه کنند تا در غیر نماز و طواف از آن استفاده کنند که در این صورت معامله آن 3.

ص: 408

«مسأله 2250» خرید و فروش گوشت و پیه و چرمی که از ممالک غیر اسلامی می آورند یا از دست کافر گرفته می شود، باطل است؛ ولی اگر انسان بداند که آنها از حیوانی است که به دستور شرع کشته شده، خرید و فروش آنها اشکال ندارد.

«مسأله 2251» خرید و فروش گوشت و پیه و چرمی که از دست مسلمان گرفته شود اشکال ندارد، ولی اگر انسان بداند که آن مسلمان آن را از دست کافر گرفته و تحقیق نکرده که از حیوانی است که به دستور شرع کشته شده یا نه، خریدن آن حرام و معامله آن باطل است.

«مسأله 2252» اگر گوشت یا پوست و یا سایر اجزای مردار به جز استفاده در مواردی که پاک بودن در آن شرط است، منافع قابل توجه دیگری داشته باشند - مانند این که برای خوراک دام و طیور و یا تبدیل آنها به کود و مانند آن توسط دستگاه های جدید مورد بهره برداری قرار گیرند و یا این که با چرم و یا پوست لباس تهیه کنند تا در غیر نماز و طواف از آن استفاده کنند - ظاهراً خرید و فروش آنها به همین قصد اشکال ندارد.

«مسأله 2253» خرید و فروش خون برای انتفاع حلال جایز است؛ بنابراین خرید و فروش خون برای تزریق به بیمار اشکال ندارد، مگر این که گرفتن خون برای خون دهنده ضرر قابل توجه داشته باشد.

«مسأله 2254» وزن یا حجم خونی که مورد خرید و فروش قرار می گیرد، باید معلوم باشد، ولی در صورتی که وزن و مقدار آن را ندانند، می توانند مصالحه نمایند.

«مسأله 2255» انسان می تواند بعضی از اعضای خود را مانند کلیه، برای پیوند به شخص دیگری بفروشد، به شرط آن که برای خود او ضرر قابل توجهی نداشته باشد.

«مسأله 2256» خرید و فروش مست کننده ها و مواد مخدر، حرام و معامله آنها باطل است.

«مسأله 2257» اگر قصد خریدار این باشد که پول جنس را ندهد، چنانچه قصد جدی معامله را داشته باشد، معامله صحیح است، ولی پول جنس را مدیون است.

«مسأله 2258» اگر خریدار بخواهد پول جنس را بعداً از مال حرام بدهد - چه از اول قصد او این باشد یا از اول قصد او این نباشد - معامله صحیح است، ولی باید مبلغی را که بدهکار است از مال حلال بدهد.

«مسأله 2259» خرید و فروش چیزهای بی ارزش مانند يك پر کاه باطل است.

«مسأله 2260» خرید و فروش آلاتی که برای خصوص لهُو به کار می روند و استفاده عقلایی حلالی برای آنها وجود ندارد، حرام و باطل است.

«مسأله 2261» اگر چیزی را که می شود استفاده حلال از آن ببرند، به این قصد بفروشند که آن را در حرام مصرف کنند، حرام و باطل بودن آن معامله معلوم نیست، مگر این که عرفاً فروش آن را کمک رساندن به انجام عمل حرام بدانند و اگر فروش آن به قصد استفاده حرام نباشد، جایز است؛ بنابر این خرید و فروش چیزهایی مانند تلویزیون، ویدئو و دستگاه گیرنده ماهواره که زمینه کاربرد حرام نیز دارند، اگر به قصد استفاده حرام نباشد، اشکال ندارد و در انگور اگر آن را به این قصد بفروشند که از آن شراب تهیه نمایند، معامله آن حرام و باطل است.

«مسأله 2262» ساختن مجسمه انسان و حیوانات در صورتی که برای پرستش یا در معرض آن باشد جایز نیست؛ بلکه بنابر احتیاط از ساختن آن در هر حال باید اجتناب شود؛ ولی خرید و فروش مجسمه و نیز کالایی که روی آن چهره انسان یا حیوان کنده کاری یا نقاشی شده، اشکال ندارد.

«مسأله 2263» خریدن چیزی که از راه قمار یا غصب و دزدی یا از راه معامله باطل تهیه شده، باطل و تصرف در آن مال حرام است و اگر کسی آن را بخرد، باید به صاحب اصلی آن برگرداند.

«مسأله 2264» اگر روغنی را که با پیه مخلوط است بفروشد، چنانچه آن را معین کند، مثلاً بگوید: «این يك کیلو روغن را می فروشم»، مشتری می تواند معامله را به هم بزند؛ ولی اگر آن را معین نکند، بلکه يك کیلو روغن بفروشد و بعد روغنی را که پیه دارد بدهد، مشتری می تواند آن روغن را پس بدهد و روغن خالص مطالبه نماید.

«مسألة 2265» اگر مقداری از جنسی را که با وزن یا پیمانه می فروشند، به زیادت از همان جنس بفروشد، مثلاً يك كيلو گندم را به يك كيلو و نیم گندم بفروشد، ربا و حرام است و گناه يك درهم ربا بزرگ تر از آن است که انسان هفتاد مرتبه با محرم خود زنا کند. (1) بلکه اگر یکی از دو جنس سالم و دیگری معیوب باشد یا جنس یکی خوب و جنس دیگری بد باشد یا با یکدیگر تفاوت قیمت داشته باشند، چنانچه بیشتر از مقداری که می دهد بگیرد، باز هم ربا و حرام است؛ پس اگر مس سالم را بدهد و بیشتر از آن مس شکسته بگیرد یا برنج درجه يك را بدهد و بیشتر از آن برنج نامرغوب بگیرد یا طلای ساخته را بدهد و بیشتر از آن طلای نساخته بگیرد، ربا و حرام می باشد. در معامله ربوی علاوه بر آن که مقدار زیادی حرام است، اصل معامله نیز باطل می باشد.

«مسألة 2266» اگر چیزی که اضافه می گیرد غیر از جنسی باشد که می فروشد، مثلاً يك كيلو گندم را به يك كيلو گندم و يك ريال پول بفروشد، باز هم ربا و حرام است؛ بلکه اگر چیزی زیادت را بگیرد، ولی شرط کند که خریدار عملی برای او انجام دهد، ربا و حرام می باشد.

«مسألة 2267» اگر چیزی مثل پارچه را که با متر و ذرع می فروشند یا چیزی مثل گردو و تخم مرغ را که با شماره معامله می کنند، بفروشند و در مقابل از همان جنس زیادت بگیرند - مثلاً ده تا تخم مرغ بدهند و یازده تا بگیرند، یا يك متر پارچه را بفروشند و يك متر و بیست سانتیمتر پارچه عوض آن بگیرند - اشکال ندارد.

«مسألة 2268» جنسی که در بعضی از شهرها با وزن یا پیمانه آن را می فروشند و در بعضی از شهرها با شماره آن را معامله می کنند، اگر در شهری که آن را با وزن یا پیمانه می فروشند، در مقابل فروش آن از همان جنس زیادت بگیرند، ربا و حرام است ولی در شهر دیگر ربا نیست.

«مسألة 2269» اگر چیزی که می فروشد و عوضی که می گیرد از يك جنس نباشند، گرفتن زیادی اشکال ندارد؛ پس اگر يك كيلو برنج بفروشد و دو كيلو گندم بگیرد، معامله 7.

ص: 411

صحیح است.

«مسأله 2270») اگر جنسی که می فروشد و عوضی که می گیرد از يك چیز عمل آمده باشند، باید در معامله زیادی نگیرد؛ پس اگر يك كيلو ماست بفروشد و در عوض آن يك كيلو و نیم شیر بگیرد، ربا و حرام است و احتیاط واجب آن است که اگر میوه رسیده را با میوه نارس معامله می کند، زیادی نگیرد.

«مسأله 2271») جو و گندم در «ربا» يك جنس حساب می شوند؛ پس اگر يك كيلو گندم بدهد و يك كيلو و نیم جو بگیرد، ربا و حرام است و نیز اگر مثلاً ده كيلو جو بخرد که سرِ خرمن ده كيلو گندم بدهد، چون جو را نقد گرفته و بعد از مدتی گندم را می دهد، مثل آن است که زیادی گرفته و حرام می باشد.

«مسأله 2272») اگر چیزی به یکی از دو طرف یا به هر دو طرف معامله اضافه کنند که از بیع مثل به مثل خارج شود، تفاوت وزن یا پیمانه دو طرف معامله موجب ربا نمی شود؛ مثلاً اگر دو كيلو گندم بد را به ضمیمه مقداری پارچه به يك كيلو گندم خوب بفروشند، اشکال ندارد.

«مسأله 2273») معامله ربوی با کافری که در کشور مسلمین زندگی می کند جایز نیست، ولی چنانچه معامله صورت بگیرد، ربایی که از او گرفته است حلال است؛ اما کافری که در پناه اسلام نیست ربا گرفتن از او و معامله ربوی با او بدون اشکال است.

همچنین پدر و فرزند و زن دائمی و شوهر می توانند از یکدیگر ربا بگیرند.

«مسأله 2274») خرید و فروش پول های غیر همجنس نظیر معامله «ریال» در مقابل «دلار» یا «پوند» و یا غیر آن، اگر به قصد فرار از ربای قرضی نباشد اشکال ندارد.

شرایط فروشنده و خریدار

«مسأله 2275») برای فروشنده و خریدار شش شرط وجود دارد:

اول: بالغ باشند. دوم: عاقل باشند. سوم: سفیه نباشند؛ یعنی مال خود را بیهوده مصرف نکنند و اگر سفیه باشند معامله آنها نافذ نیست، هر چند حاکم شرع هم آنها را

ص: 412

منع نکرده باشد. چهارم: قصد خرید و فروش داشته باشند؛ پس اگر مثلاً کسی به شوخی بگوید: «مال خود را فروختم»، معامله باطل است. پنجم: کسی آنها را مجبور نکرده باشد. ششم: مالک کالا و عوض آن باشند یا مثل پدر و جدّ صغیر، اختیار مال در دست آنان باشد و احکام اینها در مسائل آینده گفته خواهد شد.

«مسأله 2276» معامله با بچه نابالغ غیر ممیز باطل است، اگرچه پدر یا جدّ بچه به او اجازه داده باشند که معامله کند؛ ولی اگر بچه ممیز باشد و کالای کم قیمتی را که معامله آن برای بچه ها متعارف است معامله کند، اشکال ندارد و نیز اگر طفل وسیله باشد که پول را به فروشنده بدهد و جنس را به خریدار برساند یا جنس را به خریدار بدهد و پول را به فروشنده برساند - چون واقعاً دو نفر بالغ با یکدیگر معامله کرده اند - معامله صحیح است، ولی باید فروشنده و خریدار یقین داشته باشند که طفل کالا و پول را به صاحب آن می رساند یا صاحب پول یا کالا اذن داده باشد که آن را به بچه بدهد تا به او برساند.

«مسأله 2277» اگر از بچه نابالغ چیزی را بخرد، یا چیزی را به او بفروشد، باید جنس یا پولی را که از او گرفته به صاحب آن بدهد یا از صاحب آن رضایت بخواهد و اگر صاحب آن را نمی شناسد و برای شناختن او هم وسیله ای ندارد، باید چیزی را که از بچه گرفته از طرف صاحب آن بابت مظالم بدهد؛ ولی اگر چیزی را که گرفته مال خود صغیر باشد، باید به ولیّ او برساند و اگر او را پیدا نکرد، به حاکم شرع بدهد.

«مسأله 2278» اگر کسی با بچه نابالغ معامله کند و جنس یا پولی که به بچه داده از بین برود، در صورتی که بچه ممیز نباشد، نمی تواند از بچه یا ولیّ او آن را مطالبه کند و اگر ممیز باشد، بعید نیست بتواند مطالبه نماید.

«مسأله 2279» اگر خریدار یا فروشنده را به معامله مجبور کنند، چنانچه بعد از معامله راضی شود و بگوید: «راضی هستم»، معامله صحیح است، ولی احتیاط مستحب آن است که دوباره معامله را انجام دهند.

«مسأله 2280» اگر انسان مال کسی را بدون اجازه او بفروشد، چنانچه صاحب مال به فروش آن راضی نشود و اجازه ندهد، معامله باطل است.

«مسأله 2281» پدر طفل، جد پدری او و وصی آنها و همچنین حاکم شرع در صورتی می توانند مال طفل را بفروشند که مصلحت طفل در آن باشد. حکم دیوانه ای که قبل از بلوغ دیوانه بوده و جنون او تا بعد از بلوغ ادامه داشته است نیز همین است.

«مسأله 2282» اگر کسی مالی را غصب کند و بفروشد و بعد از فروش، صاحب مال معامله را برای خودش اجازه دهد، معامله صحیح است و احتیاط واجب آن است که مشتری و صاحب مال در منفعتی که برای جنس و عوض آن در مدت زمان بین فروش و اجازه معامله توسط صاحب مال حاصل شده، با یکدیگر مصالحه کنند.

«مسأله 2283» اگر کسی مالی را غصب کند و به قصد آن که بهای آن، از آن خودش باشد آن را بفروشد، چنانچه صاحب مال معامله را اجازه نکند، معامله باطل است؛ ولی اگر برای کسی که مال را غصب کرده اجازه نماید، معامله صحیح است.

«مسأله 2284» اختیار مال کسی که غایب است و به او دسترسی نیست و برای خود نماینده یا وکیلی قرار نداده، با حاکم شرع جامع شرایط است تا مطابق مصلحت در آن تصرف نماید.

شرایط مورد معامله و بهای آن

«مسأله 2285» کالایی که فروخته می شود و چیزی که به عنوان بهای آن گرفته می شود چهار شرط دارد:

اول: مقدار آن با وزن یا پیمانه یا شماره و مانند اینها معلوم باشد. دوم: بتوانند آن را تحویل دهند، بنابراین فروختن اسبی که فرار کرده صحیح نیست. سوم: آن ویژگی هایی از کالا که به واسطه آنها میل مردم به کالا و بهای آن تفاوت می کند، تعیین گردد. چهارم:

بنابر احتیاط خود کالا را بفروشد نه منفعت آن را، اگرچه جواز فروش منفعت خالی از قوت نیست؛ پس اگر مثلاً منفعت يك ساله خانه را بفروشد صحیح است و چنانچه خریدار به جای پول، منفعت ملك خود را بدهد، مثلاً فرشی را از کسی بخرد و عوض آن منفعت يك ساله ملك خود را به او واگذار کند، اشکال ندارد و همچنین خرید و فروش

حقوقی که قابل نقل و انتقال و معاوضه می باشند، مانند حق تألیف، جایز است و احکام اینها در مسائل آینده گفته خواهد شد.

«مسأله 2286» کالایی را که در شهری با وزن یا پیمانۀ معامله می کنند، در آن شهر انسان باید با وزن و پیمانۀ بخرد؛ ولی می تواند همان جنس را در شهری که با دیدن معامله می کنند، با دیدن خریداری نماید.

«مسأله 2287» چیزی را که با وزن خرید و فروش می کنند، با پیمانۀ هم می شود معامله کرد؛ مثلاً اگر می خواهد ده من گندم بفروشد، با پیمانۀ ای که یک من گندم می گیرد، ده پیمانۀ بدهد.

«مسأله 2288» اگر یکی از شرطهایی که گفته شد، در معامله نباشد، معامله باطل است؛ ولی اگر خریدار و فروشنده راضی باشند که در مال یکدیگر تصرف کنند، تصرف آنها اشکال ندارد.

«مسأله 2289» خرید و فروش ملکی که آن را به دیگری اجاره داده اند اشکال ندارد، ولی استفاده از آن ملک در مدت اجاره، از آن مستأجر است و اگر خریدار نداند که آن ملک را اجاره داده اند یا به گمان این که مدت اجاره کم است، ملک را خریده باشد، پس از اطلاع می تواند معامله را به هم بزنند.

«مسأله 2290» هرگاه خریدار کالا را برای دیدن یا تصمیم گرفتن از فروشنده بگیرد و مدتی نزد او بماند و از بین برود، در صورتی که صاحب مال شرط کرده باشد که عاریه مضمونه باشد یا خریدار در حفظ آن افراط و تفریط کرده باشد، باید عوض آن را به صاحبش بپردازد.

«مسأله 2291» اگر کسی در کالا یا عوض آن حقی داشته باشد، مثل این که مالی را پیش او فرو گذاشته باشند، مالک می تواند بدون اجازه او آن را بفروشد و اگر مشتری جاهل باشد، پس از آگاهی می تواند معامله را به هم بزند.

خرید و فروش اموال وقفی

«مسأله 2292» معامله چیزی که وقف شده باطل است؛ ولی اگر آن چیز به گونه ای

خراب شود که نتوانند استفاده ای را که مال برای آنها وقف شده از آن ببرند، مثلاً حصیر مسجد به گونه ای پاره شود که نتوانند روی آن نماز بخوانند، فروش آن اشکال ندارد و در صورتی که ممکن باشد، باید پول آن را در همان مسجد به مصرفی برسانند که به مقصود وقف کننده نزدیک تر باشد.

«مسأله 2293» هرگاه بین کسانی که مالی را برای آنان وقف کرده اند به گونه ای اختلاف پیدا شود که اگر مال وقفی را نفروشد، گمان آن برود که مال یا جانی تلف شود، می توانند آن مال را بفروشند و بین موقوف علیهم تقسیم نمایند، ولی چنانچه اختلاف تنها با فروختن و تهیه مال دیگر برطرف شود، لازم است آن موقوفه به مال دیگری تبدیل و یا با پول فروش آن، مال دیگری خریداری شود و به جای مال اول و در همان منظور وقف اول وقف گردد.

«مسأله 2294» چنانچه چیزهایی همچون فرش، وسایل چای و لوازم صوتی موجود در جاهایی مانند مساجد، مدارس و حسینیه ها برای آنجا وقف شده باشند، فروش آنها جایز نیست و چنانچه آن چیزها را به آنجا تملیک کرده باشند، اختیار آن با متولی موقوفه یا حاکم شرع است و هر وقت به مصلحت موقوفه باشد، می توانند آن را به چیزهای دیگر تبدیل کنند و یا به فروش برسانند.

صیغه خرید و فروش

«مسأله 2295» در خرید و فروش لازم نیست صیغه عربی بخوانند، مثلاً اگر فروشنده به فارسی بگوید: «این مال را در عوض این پول فروختم» و مشتری بگوید:

«قبول کردم» معامله صحیح است، ولی خریدار و فروشنده باید قصد انشاء داشته باشند، یعنی با گفتن این دو جمله مقصودشان خرید و فروش باشد.

«مسأله 2296» اگر در هنگام معامله صیغه نخوانند، ولی فروشنده در مقابل مالی که از خریدار می گیرد، مال خود را ملک او کند و او هم بگیرد، معامله صحیح است و هر دو مالک می شوند.

خرید و فروش میوه ها

«مسأله 2297» فروش میوه ای که گُل آن ریخته و دانه بسته و به گونه ای شده که معمولاً دیگر از خطر آفت گذشته است، پیش از چیدن صحیح است و نیز فروختن غوره بر درخت انگور اشکال ندارد.

«مسأله 2298» اگر بخواهند میوه ای را که بر درخت است، پیش از آن که گُل آن بریزد بفروشند، باید چیزی را که دارای مالیت و قابل فروش جداگانه است و می تواند ملك فروشنده باشد، به آن ضمیمه نمایند.

«مسأله 2299» اگر خرمایی را که زرد یا سرخ شده، بر درخت بفروشند اشکال ندارد، ولی نباید عوض آن را خرما بگیرند.

«مسأله 2300» فروختن خیار و بادمجان و مانند آنها که بوته آنها سالی چند مرتبه چیده می شود، در صورتی که ظاهر و نمایان شده باشند و معین کنند که مشتری در سال چند دفعه آن را بچیند، اشکال ندارد.

«مسأله 2301» اگر خوشه گندم و جورا بعد از آن که دانه بسته، به چیز دیگری غیر از گندم و جو بفروشند، اشکال ندارد.

انواع معاملات

اشاره

معامله دارای انواعی به شرح زیر است:

اول: معامله نقدی

«معامله نقدی» آن است که در تحویل کالا و عوض آن مدت شرط نشده باشد.

«مسأله 2302» اگر جنسی را به طور نقد بفروشند، خریدار و فروشنده بعد از معامله می توانند جنس و پول را از یکدیگر مطالبه نموده و تحویل بگیرند و تحویل خانه و زمین و مانند اینها به این است که آن را در اختیار خریدار بگذارند، به گونه ای که بتواند در آن تصرف کند و تحویل فرش و لباس و مانند اینها به این است که آن را به گونه ای در اختیار

ص: 417

خریدار بگذارند که اگر بخواهد آن را به جای دیگری ببرد، فروشنده جلوگیری نکند.

دوم: معاملهٔ نسیه

«معاملهٔ نسیه» آن است که فروشنده کالا را به خریدار بسپارد، ولی قرار بگذارند خریدار بهای آن را در وقت دیگری به فروشنده بدهد.

«مسألهٔ 2303» در معاملهٔ نسیه باید مدّت کاملاً معلوم باشد، پس اگر جنسی را بفروشد که سرِ خرمن پول آن را بگیرد، چون مدّت کاملاً معین نشده، معامله باطل است.

«مسألهٔ 2304» اگر کالایی را نسیه بفروشد، پیش از تمام شدن مدّتی که قرار گذاشته اند، نمی تواند عوض آن را از خریدار مطالبه نماید، ولی اگر خریدار بمیرد و از خود مالی داشته باشد، فروشنده می تواند پیش از تمام شدن مدّت، طلبی را که دارد از ورثهٔ او مطالبه نماید.

«مسألهٔ 2305» اگر کالایی را نسیه بفروشد، بعد از تمام شدن مدّتی که قرار گذاشته اند، می تواند عوض آن را از خریدار مطالبه نماید، ولی اگر خریدار نتواند بپردازد، باید به او مهلت دهد.

«مسألهٔ 2306» اگر به کسی که قیمت کالایی را نمی داند، مقداری نسیه بدهد و قیمت آن را به او نگوید، معامله باطل است؛ ولی اگر به کسی که قیمت نقدی کالایی را می داند نسیه بدهد و گران تر حساب کند، مثلاً بگوید: «کالایی را که به تو نسیه می دهم تومانی يك ریال از قیمتی که نقد می فروشم گران تر حساب می کنم» و او قبول کند، اشکال ندارد.

«مسألهٔ 2307» کسی که جنسی را نسیه فروخته و برای گرفتن پول آن مهلتی را قرار داده، اگر مثلاً بعد از گذشتن نصف مدّت، مقداری از طلب خود را کم کند و بقیه را نقد بگیرد، اشکال ندارد.

سوم: معاملهٔ سلف

اشاره

«معاملهٔ سلف» (پیش فروش) آن است که قرار بگذارند خریدار هنگام معامله، بهای

کالا را بپردازد و کالا را که کلی و به ذمه فروشنده است، در زمان معین دیگری تحویل بگیرد.

«مسأله 2308» در معامله سلف اگر مثلاً بگوید: «این پول را می دهم که بعد از شش ماه فلان کالا را بگیرم» و فروشنده بگوید: «قبول کردم»، یا فروشنده پول را بگیرد و بگوید: «فلان کالا را فروختم که بعد از شش ماه تحویل بدهم»، معامله صحیح است.

«مسأله 2309» اگر پول طلا و نقره را به صورت سلف بفروشد و عوض آن را پول طلا و نقره بگیرد، معامله باطل است؛ ولی اگر کالایی را سلف بفروشد و عوض آن را جنس دیگری یا پول بگیرد، معامله صحیح است و احتیاط مستحب آن است که در عوض کالایی که می فروشد، پول بگیرد و جنس دیگری نگیرد.

شرایط معامله سلف

«مسأله 2310» معامله سلف شش شرط دارد:

اول: خصوصیتی را که قیمت جنس به واسطه آنها فرق می کند معین نمایند، ولی دقت زیاد هم لازم نیست، بلکه همین اندازه که مردم بگویند خصوصیات آن معلوم شده کافی است؛ پس معامله سلف در چیزهایی که نمی شود خصوصیات آنها را به گونه ای معین کرد که برای مشتری مجهول نبوده و معامله غرری نباشد، باطل است.

دوم: پیش از آن که خریدار و فروشنده از هم جدا شوند، خریدار تمام قیمت را به فروشنده بدهد یا به مقدار پول آن، از فروشنده طلبکار باشد و چنانچه مقداری از قیمت آن را بدهد، اگرچه معامله به آن مقدار صحیح است، ولی فروشنده می تواند معامله همان مقدار را به هم بزند.

سوم: مدت را کاملاً معین کنند؛ بنابر این اگر مثلاً بگوید: «در فصل بهار کالا را تحویل می دهم»، چون مدت کاملاً معین نشده، معامله باطل است.

چهارم: وقتی را برای تحویل کالا معین کنند که در آن وقت، به قدری از آن کالا وجود داشته باشد که اطمینان داشته باشند، کالا نایاب نخواهد بود.

پنجم: محلّ تحویل کالا را معین نمایند، ولی اگر از سخنان آنان محلّ آن معلوم شود، لازم نیست اسم آنجا را ببرند.

ششم: وزن یا پیمانه آن را معین کنند و جنسی را هم که معمولاً با دیدن معامله می کنند، اگر سلف بفروشند اشکال ندارد، ولی باید مثل بعضی از اقسام گردو و تخم مرغ، تفاوت افراد آن به قدری کم باشد که مردم به آن اهمیت ندهند.

احکام معامله سلف

«مسأله 2311» انسان نمی تواند جنسی را که سلف خریده پیش از سر رسیدن مدّت تحویل آن بفروشد و بعد از سر رسید مدّت، تا وقتی که آن را تحویل نگرفته است، فروختن آن فقط به خود فروشنده بی اشکال است.

«مسأله 2312» در معامله سلف اگر فروشنده کالایی را که قرارداد کرده، تحویل بدهد، مشتری باید قبول کند و نیز اگر بهتر از آنچه را قرار گذاشته بدهد، یعنی این که جنس تحویل داده شده، همان اوصاف را به طور کامل تری دارا باشد، مشتری باید قبول نماید؛ ولی اگر شرایطی را که بر آن توافق شده بوده نداشته باشد، لازم نیست آن را قبول کند، حتی اگر دارای شرایط دیگری باشد که بهتر از آن شرایط باشند.

«مسأله 2313» اگر کالایی که فروشنده تحویل می دهد پست تر از کالایی باشد که قرارداد کرده، مشتری می تواند آن را قبول نکند.

«مسأله 2314» اگر فروشنده به جای کالایی که قرارداد کرده، کالای دیگری تحویل بدهد، در صورتی که مشتری راضی شود، اشکال ندارد.

«مسأله 2315» اگر کالایی که سلف فروخته در هنگام سر رسید وقت تحویل آن نایاب شود و نتواند آن را تهیه کند، مشتری می تواند صبر کند تا فروشنده آن را تهیه نماید یا معامله را به هم بزند و چیزی را که داده پس بگیرد.

«مسأله 2316» اگر کالایی را بفروشد و قرار بگذارد که بعد از مدّتی آن را تحویل دهد و پول آن را هم بعد از مدّتی بگیرد، معامله باطل است.

فروشی طلا و نقره به طلا و نقره

«مسأله 2317» اگر طلا را به طلا، یا نقره را به نقره بفروشند، سگّه دار باشد یا بی سگّه، در صورتی که وزن یکی از آنها زیاده‌تر از دیگری باشد، معامله حرام و باطل است.

«مسأله 2318» اگر طلا را به نقره یا نقره را به طلا بفروشند، معامله صحیح است و لازم نیست وزن آنها مساوی باشد.

«مسأله 2319» اگر طلا یا نقره را به طلا یا نقره بفروشند، باید فروشنده و خریدار پیش از آن که از یکدیگر جدا شوند، کالا و بهای آن را به یکدیگر تحویل دهند و اگر هیچ مقدار از چیزی را که قرار گذاشته اند تحویل ندهند، معامله باطل است.

«مسأله 2320» اگر فروشنده یا خریدار تمام چیزی را که قرار گذاشته تحویل دهد و دیگری مقداری از آن را تحویل دهد و از یکدیگر جدا شوند، اگرچه معامله به آن مقدار صحیح است، ولی کسی که تمام مال به دست او نرسیده، می تواند معامله را به هم بزند.

«مسأله 2321» اگر مقداری خاک نقره معدن را به همان مقدار نقره خالص و یا مقداری خاک طلای معدن را به همان مقدار طلای خالص بفروشند، معامله باطل است، ولی فروختن خاک نقره به طلا و خاک طلا به نقره به هر صورت اشکال ندارد.

مواردی که انسان می تواند معامله را به هم بزند

«مسأله 2322» حقّ به هم زدن معامله را در اصطلاح «خیار» می گویند و خریدار و فروشنده در یازده صورت می توانند معامله را به هم بزنند:

اول: آن که فروشنده یا خریدار از مجلس معامله متفرّق نشده باشند و این حق را «خیار مجلس» می گویند.

دوم: آن که فروشنده یا خریدار مغبون شده باشد که به آن «خیار غبن» می گویند.

سوم: در معامله توافق کنند که تا مدّت معینی هر دو یا یکی از آنان و یا شخص دیگری بتوانند معامله را به هم بزنند که به آن «خیار شرط» می گویند.

چهارم: فروشنده یا خریدار، مال خود را بهتر از آنچه که هست نشان دهد و کاری

کند که قیمت مال در نظر مردم زیاد شود که به آن «خيار تدليس» می گویند.

پنجم: در ضمن معامله انجام یا ترك كاری و یا ویژگی خاصی شرط شده باشد، ولی فروشنده یا خریدار به آن شرط عمل نکند که در این صورت دیگری می تواند معامله را به هم بزند و به این حق «خيار تخلف شرط» می گویند.

ششم: در جنس یا عوض آن عیبی باشد که در این صورت طرف مقابل «خيار عيب» دارد.

هفتم: معلوم شود بخشی از کالای فروخته شده، متعلق به دیگری است که اگر صاحب آن به معامله راضی نشود، خریدار می تواند معامله را به هم بزند یا پول آن مقدار را از فروشنده بگیرد و نیز اگر معلوم شود مقداری از چیزی که خریدار به عنوان بهای کالا پرداخته، از آن شخص دیگری است و صاحب آن راضی نشود، فروشنده می تواند معامله را به هم بزند یا عوض آن مقدار را از خریدار بگیرد، در این صورت اگر مال شخص دیگر با مال فروشنده یا خریدار ممزوج باشد، «خيار شرکت» وگرنه «خيار تبعض صفة» وجود دارد.

هشتم: فروشنده خصوصیات جنس معینی را که مشتری ندیده به او بگوید، بعد معلوم شود به گونه ای که گفته نبوده است که در این صورت مشتری می تواند معامله را به هم بزند و نیز اگر مشتری خصوصیات عوض معینی را که می دهد بگوید و بعد معلوم شود به گونه ای که گفته نبوده است، فروشنده می تواند معامله را به هم بزند و به این خيار «خيار رؤیت» می گویند.

نهم: مشتری پول کالایی را که نقداً خریده تا سه روز ندهد و فروشنده هم کالا را تحویل ندهد که اگر مشتری شرط نکرده باشد که دادن پول را تأخیر بیندازد و شرط تأخیر در تحویل کالا هم نشده باشد، فروشنده می تواند معامله را به هم بزند؛ ولی اگر جنسی که خریده مثل بعضی از میوه ها باشد که اگر يك روز بماند ضایع می شود، چنانچه تا شب پول آن را ندهد و شرط نکرده باشد که دادن پول را تأخیر بیندازد و شرط تأخیر در تحویل جنس هم نشده باشد، فروشنده می تواند معامله را به هم بزند و این

خيار را «خيار تأخير» می نامند.

دهم: در صورتی که حیوانی را خریده باشد، خریدار تا سه روز می تواند معامله را به هم بزند که به این حق «خيار حیوان» می گویند.

یازدهم: فروشنده نتواند کالایی را که فروخته تحویل دهد، مثلاً اسبی که فروخته فرار کند که در این صورت مشتری می تواند معامله را به هم بزند و این خيار را «خيار تعدّر تسليم» می نامند و برخی احکام اینها در مسائل آینده گفته خواهد شد.

«مسألة 2323» اگر خریدار قیمت جنس را نداند یا در هنگام معامله غفلت کند و جنس را گران تر از قیمت معمولی آن بخرد، چنانچه به قدری گران خریده باشد که مردم او را مغبون بدانند و به کمی و زیادی آن اهمیت بدهند، می تواند معامله را به هم بزند و نیز اگر فروشنده قیمت جنس را نداند یا هنگام معامله غفلت کند و جنس را ارزان تر از قیمت آن بفروشد، در صورتی که مردم به مقداری که ارزان فروخته اهمیت بدهند و او را مغبون بدانند، می تواند معامله را به هم بزند.

«مسألة 2324» معامله «بيع شرط» که در آن مثلاً خانه يك ميليون تومانی را به دویست هزار تومان می فروشند و قرار می گذارند که اگر فروشنده سر مدّت پول را بدهد بتواند معامله را به هم بزند، در صورتی که خریدار و فروشنده قصد خرید و فروش داشته باشند، معامله صحیح است.

«مسألة 2325» در معامله «بيع شرط» اگرچه فروشنده اطمینان داشته باشد که حتی اگر سر مدّت پول را ندهد، خریدار ملك را به او پس می دهد، معامله صحیح است؛ ولی اگر سر مدّت پول را ندهد، حق ندارد ملك را از خریدار مطالبه کند و اگر خریدار بمیرد، نمی تواند ملك را از ورثه او مطالبه نماید.

«مسألة 2326» اگر چای اعلا را با چای ارزان قیمت مخلوط کند و به عنوان چای اعلا بفروشد، چنانچه مشتری هنگام معامله آگاهی به این موضوع نداشته باشد، وقتی که متوجه شد می تواند معامله را به هم بزند.

«مسألة 2327» اگر خریدار بفهمد مالی که گرفته عیبی دارد، در صورتی که مورد

معامله شخصی و معین باشد، مثلاً حیوان معینی را بخرد و بفهمد که یک چشم او کور است، چنانچه آن عیب پیش از معامله در مال بوده و او نمی دانسته، می تواند معامله را به هم بزند یا فرق قیمت سالم و معیوب آن را معین کند و به نسبت تفاوت قیمت سالم و معیوب، از پولی که به فروشنده داده پس بگیرد؛ مثلاً اگر بفهمد مالی که به چهار هزار تومان خریده، معیوب است، در صورتی که قیمت سالم آن هشت هزار تومان و قیمت معیوب آن شش هزار تومان باشد، چون فرق قیمت سالم و معیوب یک چهارم می باشد، می تواند یک چهارم پولی که داده - یعنی هزار تومان - را از فروشنده پس بگیرد.

«مسأله 2328» اگر فروشنده بفهمد در عوضی که به عنوان بهای کالا گرفته عیبی هست، در صورتی که عوض در معامله، معین و شخصی باشد، چنانچه آن عیب پیش از معامله در عوض بوده و او نمی دانسته، می تواند معامله را به هم بزند یا تفاوت قیمت سالم و معیوب را به دستوری که در مسأله پیش گفته شد پس بگیرد.

«مسأله 2329» اگر بعد از معامله و پیش از تحویل گرفتن مال، عیبی در آن پیدا شود، خریدار می تواند معامله را به هم بزند و یا تفاوت قیمت جنس صحیح و معیوب را بگیرد و نیز اگر در عوض مال بعد از معامله و پیش از تحویل گرفتن، عیبی پیدا شود، فروشنده می تواند معامله را به هم بزند و یا تفاوت قیمت جنس صحیح و معیوب را بگیرد.

«مسأله 2330» اگر بعد از معامله عیب مال را بفهمد و فوراً معامله را به هم نزند، دیگر حقّ به هم زدن معامله را ندارد.

«مسأله 2331» هرگاه بعد از خریدن جنس، عیب آن را بفهمد - اگرچه فروشنده حاضر نباشد - می تواند معامله را به هم بزند.

«مسأله 2332» در چهار صورت اگر خریدار بفهمد مال عیبی دارد، نمی تواند معامله را به هم بزند یا تفاوت قیمت را بگیرد:

اول: آن که هنگام خریدن، عیب مال را بداند. دوم: به عیب مال راضی شود. سوم: در وقت معامله بگوید: «اگر مال عیبی داشته باشد پس نمی دهم و تفاوت قیمت هم نمی گیرم». چهارم: فروشنده در وقت معامله بگوید: «این مال را با هر عیبی که دارد

می فروشم»؛ ولی اگر عیبی را معین کند و بگوید: «مال را با این عیب می فروشم» و معلوم شود عیب دیگری نیز دارد، خریدار می تواند برای عیبی که فروشنده معین نکرده، مال را پس بدهد یا تفاوت بگیرد.

«مسأله 2333» در سه صورت اگر خریدار بفهمد مال عیبی دارد، نمی تواند معامله را به هم بزند، ولی می تواند تفاوت قیمت بگیرد:

اول: آن که بعد از معامله تغییری در مال بدهد که مردم بگویند: «به گونه ای که خریداری و تحویل داده شده، باقی نمانده است». دوم: بعد از معامله بفهمد مال عیب دارد و فقط حق برگرداندن آن را از خود ساقط کند. سوم: بعد از تحویل گرفتن مال، عیب دیگری در آن پیدا شود، ولی اگر حیوان معیوبی را بخرد و پیش از گذشتن سه روز، عیب دیگری پیدا کند، اگرچه آن را تحویل گرفته باشد، باز هم می تواند آن را پس دهد و نیز اگر فقط خریدار تا مدتی حق به هم زدن معامله را داشته باشد و در آن مدت، مال عیب دیگری پیدا کند، اگرچه آن را تحویل گرفته باشد، می تواند معامله را به هم بزند.

«مسأله 2334» اگر انسان مالی داشته باشد که خودش آن را ندیده و دیگری خصوصیات آن را برای او گفته باشد، چنانچه او همان خصوصیات را به مشتری بگوید و آن را بفروشد اما بعد از فروش بفهمد که مال بهتر از آن بوده، می تواند معامله را به هم بزند.

مسائل متفرقه خرید و فروش

«مسأله 2335» اگر فروشنده قیمت خرید جنس را به مشتری بگوید، باید تمام چیزهایی را که به واسطه آنها قیمت مال کم یا زیاد می شود بگوید، اگرچه به همان قیمت یا به کمتر از آن بفروشد، مثلاً باید بگوید که نقد خریده است یا نسیه.

«مسأله 2336» اگر انسان کالایی را به کسی بدهد و قیمت آن را معین کند و بگوید:

«این کالا را به این قیمت بفروش و هرچه زیادتیر فروختی مال خودت باشد»، هرچه زیادتیر از آن قیمت بفروشد مال آن دلال است و نیز اگر بگوید: «این کالا را به این قیمت به تو فروختم» و او بگوید: «قبول کردم» یا به قصد فروختن، جنس را به او بدهد و او هم به

قصد خریدن بگیرد، خریدار آن کالا را هر چه زیادتز از آن قیمت بفروشد، مال خود اوست.

«مسألة 2337» اگر قصاب گوشت گوسفند نر بفروشد و به جای آن، گوشت گوسفند ماده تحویل بدهد معصیت کرده است، پس اگر آن گوشت را معین کرده و بگوید: «این گوشت گوسفند نر را می فروشم»، مشتری می تواند معامله را به هم بزند و اگر آن را معین نکند، در صورتی که مشتری به گوشتی که گرفته راضی نشود، قصاب باید گوشت گوسفند نر به او بدهد.

«مسألة 2338» اگر مشتری به بزّاز بگوید: «پارچه ای می خواهم که رنگ آن نرود» و بزّاز پارچه ای را به او بفروشد که رنگ آن می رود، مشتری می تواند معامله را به هم بزند.

«مسألة 2339» قسم خوردن در معامله اگر راست باشد مکروه است و اگر دروغ باشد، حرام است و طبق بیان امیرمؤمنان علیه السلام: «قسم خوردن در معامله، سبب نابودی برکت می گردد.» (1)

احکام اقاله (به هم زدن معامله)

«اِقاله» آن است که يك طرف معامله تقاضای به هم زدن آن را کند و طرف دیگر نیز آن را قبول نماید؛ به کسی که این تقاضا را کرده «مُسْتَقِيل» و به کسی که آن را قبول نموده «مُقِيل» می گویند.

«مسألة 2340» اقاله در هر عقد لازمی جز نکاح و ضمانت جاری است، ولی خود اقاله قابل فسخ نمی باشد.

«مسألة 2341» اقاله با هر لفظی و حتی با عمل دو طرف معامله صورت می پذیرد، ولی دو طرف باید بالغ و عاقل باشند و از روی قصد و اختیار آن را انجام دهند.

«مسألة 2342» اقاله در خرید و فروش نباید به کمتر یا زیادتز از کالا یا عوض آن انجام شود و باید همان کالا و عوض به فروشنده و خریدار بازگردانده شود، ولی چون پذیرفتن اقاله واجب نیست، جایز است اقاله کننده چیزی یا کاری را به نفع خود تقاضا

ص: 426

کند و انجام اقاله را مشروط به انجام این تقاضا نماید.

«مسأله 2343» اگر بخواهند قسمتی از کالای مورد معامله را در برابر همان مقدار از بهای آن اقاله نمایند، اشکال ندارد؛ همچنین اگر فروشنده یا خریدار متعدد باشند، اقاله در سهم هر کدام به نسبت بهای آن جایز است و رضایت شریک ها لازم نیست.

«مسأله 2344» اقاله معامله شخصی که از معامله پشیمان شده مستحب مؤکد است و از حضرت امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمودند: «هر بنده ای که معامله مسلمانی را که از خرید یا فروش پشیمان شده به هم بزند و اقاله کند، خداوند لغزش آن بنده را در روز قیامت اقاله خواهد کرد». (1)

احکام احتکار و قیمت گذاری

«احتکار» آن است که کالایی که شدیداً مورد نیاز مردم است به انگیزه گران تر شدن از دسترس خرید آنان دور نگاه داشته شود، به شکلی که مردم از این ناحیه در مضیقه و سختی قرار بگیرند، خواه قصد ضرر زدن به آنان در بین باشد یا نه. احتکار در روایات زیادی مورد مذمت شدید قرار گرفته و شخص محتکر ملعون و خطاکار و خائن و در حد قاتل شمرده شده است. مطابق بعضی از روایات محتکر از پناه خداوند متعال خارج شده و از نعمتهای الهی محروم می شود. (2) «مسأله 2345» حرام بودن احتکار در زمان ما منحصر به گندم، جو، خرما، کشمش و روغن زیتون نیست، بلکه شامل هر نوع کالا و خدمتی است که شدیداً مورد نیاز مردم باشد و از نبودن آن در مضیقه و سختی قرار گیرند.

«مسأله 2346» اگر کالایی را به انگیزه گران تر شدن از دسترس مردم دور نگاه دارد، ولی آن کالا توسط دیگران به مردم عرضه شود و به گونه ای نباشد که آنان در مضیقه و سختی قرار گیرند، در این صورت احتکار صادق نیست.

ص: 427

1- وسائل الشیعة، چاپ آل البیت، باب 3 از «أبواب آداب التجارة»، ح 2 و 4، ج 17، ص 386 و 387.

2- همان، باب 27، ح 1، 3، 6، 11 و 13، ص 423-427.

«مسألة 2347» اگر کالایی را برای رفع نیازهای شخصی خود و خانواده اش از دسترس خرید مردم دور نگاه دارد و به جهت کمیاب شدن، قیمت آن گران تر شود، اشکال ندارد.

«مسألة 2348» حکومت صالح می تواند محتکر را به عرضه نمودن کالای مورد احتکار و فروش آن بدون اجحاف ملزم نماید و چنانچه محتکر از عرضه نمودن کالا امتناع نماید، حکومت صالح می تواند علاوه بر تعزیر عادلانه و متناسب با محتکر، کالای احتکار شده را به فروش برساند و پول آن را به صاحب آن پردازد.

«مسألة 2349» حکومت صالح می تواند با اجازه حاکم شرع واجد شرایط، محتکر را علاوه بر تعزیر بدنی، مانند زندان و شلاق، تعزیر مالی نیز بنماید و تشخیص این که کدام مؤثرتر است، با حاکم شرع جامع شرایط می باشد.

«مسألة 2350» حکومت صالح می تواند از اجحاف در قیمت گذاری توسط فروشندگان جلوگیری نماید و آنان را ملزم کند که کالای خود را به قیمت عادلانه بفروشند.

هرگاه - در شرایطی که خواهد آمد - یکی از دو شریک تمام یا قسمتی از سهم خود را به غیر از شریک خود بفروشد، شریک دیگر حق دارد قیمت تعیین شده را بپردازد و سهم شریک خود را تملک نماید؛ این حق را «حق شُفْعَه» می گویند.

«مسأله 2351» حق شُفْعَه فقط در مالی که مشاع و مشترك باشد ثابت است؛ پس اگر ملك مشاع بوده ولی تقسیم شده باشد و سپس یکی از آنان سهم خود را بفروشد، برای دیگری حق شُفْعَه ثابت نیست، هم چنانکه برای همسایه ملك نیز حق شُفْعَه ثابت نمی باشد.

«مسأله 2352» حق شُفْعَه منحصر به موردی است که مال فروخته شده فقط بین دو نفر باشد، پس اگر بیش از دو نفر شریک باشند و یکی از آنان سهم خود را بفروشد، هیچ کدام از شریک ها حق شُفْعَه ندارند؛ بلکه اگر جز يك نفر بقیه شریک ها سهم خود را در يك معامله بفروشند، آن يك نفر حق شُفْعَه ندارد.

«مسأله 2353» حق شُفْعَه در چیزهای غیر منقول که قابل تقسیم باشند - مانند زمین و خانه و باغ - قطعی است، ولی در چیزهای دیگر محل اشکال است و احتیاط در ترك آن است؛ همچنین این حق در مورد فروش خانه و زمین و مغازه قابل تقسیم قطعی است، ولی در مورد بخشش به عوض یا صلح آنها، محل اشکال است و در مهریه حق شُفْعَه وجود ندارد.

«مسأله 2354» اگر زمین مشترك نباشد، ولی راهرو یا مسیر آبیاری آن مشترك باشد و زمین با مسیر آب یا راهرو آن فروخته شود، حق شُفْعَه ثابت است.

«مسألة 2355» هرگاه خریدار مسلمان باشد، شریکی که می خواهد از حقّ شفعه علیه او استفاده کند، باید مسلمان باشد، خواه فروشنده مسلمان باشد یا کافر، پس کافر علیه مسلمان حقّ شفعه ندارد زیرا حقّ شفعه نوعی تسلط بر دیگری است و کافر بر مسلمان تسلط ندارد و در صورتی که خریدار مسلمان نباشد، در صورتی که شریک کافر باشد نیز می تواند از حق شفعه علیه او استفاده کند.

«مسألة 2356» شریک در صورتی حقّ شفعه دارد که قدرت پرداخت قیمت جنس فروخته شده را داشته باشد؛ پس کسی که از پرداخت آن عاجز است، حقّ شفعه ندارد، مگر آن که خریدار قبول نماید.

«مسألة 2357» شریکی که حقّ شفعه دارد، نمی تواند نسبت به قسمتی از سهم فروخته شده شریک، حق خود را اعمال کند، بلکه باید تمام آن را قبول یا رد نماید.

«مسألة 2358» کسی که حقّ شفعه دارد و می خواهد آن را اجرا نماید، باید همان مبلغی را که خریدار به شریک او داده، به خریدار بپردازد و آنچه را نیز بابت دلّالی و مانند آن داده احتیاطاً باید بپردازد.

«مسألة 2359» اگر خریدار سهمی را که خریده به دیگری بفروشد، کسی که حقّ شفعه دارد می تواند به خریدار اوّل مراجعه کند و پولی را که وی پرداخته به او بدهد؛ در این صورت معامله دوم باطل می شود و خریدار دوم می تواند پول خود را از خریدار اوّل پس بگیرد.

«مسألة 2360» در شفعه صیغه و لفظ خاصی شرط نیست، بلکه شریک با عمل خود نیز می تواند حقّ شفعه را اعمال نماید و قیمت سهم فروخته شده شریک را به او بپردازد و آن سهم را تملك نماید؛ همچنین در شفعه قبول شریک یا دیگری نیز شرط نمی باشد.

«مسألة 2361» استفاده از حقّ شفعه فوری است، پس اگر شریک سهل انگاری نماید و بدون عذر تأخیر بیندازد، حقّ او ساقط می شود و در صورت استفاده از حقّ شفعه، همان مبلغ تعیین شده را باید به فروشنده بپردازد، نه کمتر و نه بیشتر، اگر معامله نقد باشد نقد و اگر نسیه باشد نسیه؛ ولی با رضایت طرفین می تواند کمتر یا بیشتر و یا به نحو

تقد یا نسیه پردازد.

«مسأله 2362» حقی شفعه قابل اسقاط و مصالحه با خریدار - با عوض یا بدون عوض - می باشد، ولی به ارث رسیدن آن محل اشکال است.

ص: 431

«مسألة 2363» آنچه در دست و تصرف کسی یا در دست وکیل یا امین یا مستأجر او است - خواه مال باشد یا منفعت و یا حق و مانند آن - در صورتی که تصرف همراه با ادعای مالکیت آن باشد تا زمانی که علم یا مدرک معتبر بر خلاف آن وجود نداشته باشد، ملک آن شخص محسوب می شود.

«مسألة 2364» اگر به سبب غیر مشروعی مثل غضب، تصرف یا اختیاری در مال پیدا کند، تصرف و اختیار او اثر ندارد.

«مسألة 2365» اگر چیزی به طور کامل در تصرف و اختیار دو نفر باشد، مالکیت آن به صورت مساوی، برای آن دو نفر محسوب خواهد بود.

«مسألة 2366» اگر دو نفر درباره ملک که در دست یکی از آن دو می باشد ادعای مالکیت کنند، گفته کسی که ملک در دست اوست با سوگند مقدم است، مگر این که دیگری برای اثبات گفته خود مدرک و دلیل قطعی یا دو شاهد عادل بیاورد.

«مسألة 2367» اگر دو نفر ادعای مالکیت تمام ملک را که در تصرف و اختیار هر دوی آنهاست داشته باشند، هر کدام نسبت به نیمی از آن مدعی و منکر هستند؛ پس هر کدام باید نسبت به نیمی از آن مدرک و دلیل قطعی بیاورد یا دو شاهد عادل اقامه کند و نسبت به نیم دیگر، گفته او با قسم قبول می شود و چنانچه هر دو نفر اقامه شاهد نموده و قسم یاد کردند، آن ملک بین آنها تقسیم می گردد.

«مسألة 2368» اگر زن و شوهر در وسایل خانه با هم اختلاف کنند - خواه در حال همسری و خواه بعد از جدایی - در صورتی که دلیل معتبری برای اثبات مدعای خود

نداشته باشند، وسایل و لباس های مردانه متعلق به شوهر و وسایل و لباس های زنانه متعلق به زن خواهد بود و آنچه هم برای زنان و هم برای مردان به کار می رود، میان آن دو مشترك می باشد مگر این که کلیّۀ وسایل، اعمّ از مردانه و زنانه، در دست یکی از آنان باشد که در این صورت مال وی محسوب می شود و کسی که اسباب و وسایل در دست او نیست، اگر ادّعایی داشته باشد باید اثبات کند یا دو شاهد عادل بیاورد.

ص: 433

«شرکت» یعنی مشارکت در اموال که به صرف مخلوط شدن دو مال با یکدیگر حاصل می شود و احتیاجی به صیغه ندارد و اگر بخواهند که هر دو بتوانند در مال تصرف کنند، به صرف اجازه جواز حاصل می شود و اگر صیغه بخوانند و عقد شرکت منظور باشد، اختلاط و امتزاج لازم نیست. تفصیل مسأله را در کتاب «فقه الشریکه» آورده ایم.

«مسأله 2369» مشهور بین علما این است که اگر چند نفر در مزدی که از کار خود می گیرند با یکدیگر قرار شرکت بگذارند، مثل آرایشگران که قرار می گذارند هر اندازه مزد گرفتند با هم قسمت کنند، شرکت آنان صحیح نیست؛ اما اطلاق این حکم اشکال دارد و آنچه که امروزه به نام «شرکت مهندسین» یا «شرکت صیادان» و مانند آنها مرسوم است، اشکال ندارد.

«مسأله 2370» اگر دو نفر با یکدیگر قرار شرکت بگذارند که هر کدام به اعتبار خود جنسی بخرد و قیمت آن را خودش بدهکار شود، ولی در استفاده آن با یکدیگر شریک باشند، این شرکت صحیح نیست؛ اما اگر هر کدام دیگری را وکیل کند که جنس را برای او نسیه بخرد و بعد هر شریکی جنس را برای خودش و شریکش بخرد تا هر دو بدهکار شوند، شرکت صحیح است.

«مسأله 2371» کسانی که به واسطه عقد شرکت با هم شریک می شوند، باید مکلف و عاقل باشند و از روی قصد و اختیار شرکت کنند و نیز باید بتوانند در مال خود تصرف کنند؛ پس شرکت با آدم سفیه - یعنی کسی که مال خود را در کارهای بیهوده مصرف می کند - صحیح نیست، اگرچه حاکم شرع هم او را از تصرف در اموالش منع

نکرده باشد و عقد شرکت از جانب ورشکسته، چنانچه حاکم شرع او را از تصرف در اموالش منع کرده باشد، صحیح نیست.

«مسأله 2372» اگر در عقد شرکت شرط کنند کسی که کار می کند یا بیشتر از شریک دیگر کار می کند، بیشتر منفعت ببرد یا شرط کنند کسی که کار نمی کند یا کمتر کار می کند بیشتر منفعت ببرد، عقد و شرط صحیح است.

«مسأله 2373» اگر قرار بگذارند همه استفاده را يك نفر ببرد، صحیح نیست؛ اما اگر قرار بگذارند مثلاً مقداری از سود را که شریک مالک می شود به دیگری بدهد و همچنین تمام ضرر را از مال خود جبران نماید، شرکت و شرط هر دو صحیح است.

«مسأله 2374» اگر شرط نکنند که یکی از شریک ها بیشتر منفعت ببرد، چنانچه سرمایه آنان يك اندازه باشد، منفعت و ضرر را هم به يك اندازه می برند و اگر سرمایه آنان يك اندازه نباشد، باید منفعت و ضرر را به نسبت سرمایه قسمت نمایند؛ مثلاً اگر دو نفر قرار شرکت بگذارند و سرمایه یکی از آنان دو برابر سرمایه دیگری باشد، سهم او از منفعت و ضرر دو برابر سهم دیگری است، چه هر دو به يك اندازه کار کنند یا یکی کمتر کار کند یا هیچ کار نکند، مگر این که شرط کرده باشند آن کس که بیشتر کار می کند، سهم بیشتری داشته باشد.

«مسأله 2375» اگر در عقد شرکت شرط کنند که هر دو با هم خرید و فروش نمایند یا هر کدام به تنهایی معامله کنند یا فقط یکی از آنان معامله کند، باید به قرارداد عمل نمایند.

«مسأله 2376» اگر معین نکنند کدام يك از آنان با سرمایه خرید و فروش نماید، هیچ يك از آنان بدون اجازه دیگری نمی تواند با آن سرمایه معامله کند.

«مسأله 2377» شریکی که اختیار سرمایه شرکت با اوست، باید به قرارداد شرکت عمل کند؛ مثلاً اگر با او قرار گذاشته باشند که نسبه بخرد یا نقد بفروشد یا جنس را از محل مخصوصی بخرد، باید به همان قرارداد رفتار نماید و اگر با او قرار گذاشته باشند، باید داد و ستدی نماید که برای شرکت ضرر نداشته باشد و معاملات را

به گونه ای که متعارف است انجام دهد؛ پس اگر مثلاً معمول باشد که نقد بفروشد یا مال شرکت را در مسافرت همراه خود نبرد، باید به همین نحو عمل نماید و اگر معمول باشد که نسبه بدهد یا مال را به سفر ببرد، می تواند به همین نحو عمل کند.

«مسأله 2378» شریکی که با سرمایه شرکت معامله می کند، اگر برخلاف قراردادی که با او کرده اند خرید و فروش کند و خسارتی برای شرکت پیش آید، ضامن است، ولی اگر بعداً طبق قراردادی که شده معامله کند، صحیح است و نیز اگر با او قراردادی نکرده باشند و برخلاف معمول معامله کند، ضامن می باشد، اما اگر بعداً مطابق معمول معامله کند، معامله او صحیح است.

«مسأله 2379» شریکی که با سرمایه شرکت معامله می کند، اگر زیاده روی نماید و در نگهداری سرمایه کوتاهی نکند و اتفاقاً مقداری از آن یا تمام آن تلف شود، ضامن نیست.

«مسأله 2380» شریکی که با سرمایه شرکت معامله می کند، اگر بگوید: «سرمایه تلف شده است» و پیش حاکم شرع قسم بخورد، باید حرف او را قبول کرد.

«مسأله 2381» اگر تمام شریک ها از اجازه ای که به تصرف در مال یکدیگر داده اند برگردند، هیچ کدام نمی توانند در مال شرکت تصرف کنند و اگر یکی از آنان از اجازه خود برگردد، شریک های دیگر حق تصرف ندارند، ولی کسی که از اجازه خود برگشته، می تواند در مال شرکت تصرف کند.

«مسأله 2382» بعید نیست که «شرکت» عقد لازم باشد؛ بنابراین اگر بعضی از شریک ها بخواهند شرکت را پیش از مدت تعیین شده به هم بزنند، نمی توانند، مگر این که وقت معین فرارسیده باشد.

«مسأله 2383» اگر یکی از شریک ها بمیرد یا دیوانه یا بی هوش یا سفیه شود، مادامی که شرکت برقرار است و فسخ نشده است، سرمایه در اختیار شرکت است و با آن نمی توان مثل مال آزاد شریک ها عمل کرد، بلکه تابع مقررات خاص خود می باشد.

«مسأله 2384» اگر شریک چیزی را نسبه برای خود بخرد، نفع و ضرر آن مال خود

اوست؛ ولی اگر برای شرکت بخرد و شریک دیگر بگوید: «به آن معامله راضی هستم»، نفع و ضرر آن مال هر دو نفر است.

«مسألة 2385» اگر با سرمایه شرکت معامله ای کنند و بعد بفهمند شرکت باطل بوده، در صورتی که شرکت معمولی باشد که گاهی در میان اشخاص بدون پیش بینی جهات انجام می شود، چنانچه با توجه به این که شرکت درست نیست، به تصرف در مال یکدیگر راضی بوده اند، معامله صحیح است و هرچه از آن معامله پیدا شود، مال همه آنان است و اگر این طور نباشد، چنانچه کسانی که به تصرف دیگران راضی نبوده اند بگویند: «به آن معامله راضی هستیم»، معامله صحیح و گرنه باطل می باشد و در هر صورت هر کدام آنان که برای شرکت کاری کرده است، اگر کار را به قصد مجانی انجام نداده باشد، می تواند مزد زحمت های خود را به اندازه معمول از شریک های دیگر بگیرد، اما اگر شرکت مقررات خاصی داشته باشند و همه این صور در آن پیش بینی شده باشد، باید طبق قرارداد و پیش بینی عمل شود.

ص: 437

«مضاربه» قراردادی است که میان مُضارِب (سرمایه گذار) و عامل (کسی که با آن سرمایه، کار می کند) بر اساس سود مُشاع بسته می شود. تفصیل احکام مضاربه را در کتاب «فقه المضاربه» آورده ایم.

«مسأله 2386» در قرارداد مضاربه، خواندن صیغه عربی شرط نیست و همین که صاحب سرمایه با هر بیانی مقصود خود را بفهماند و عامل هم آن را بپذیرد، قرارداد مضاربه منعقد می شود.

«مسأله 2387» در طرفین قرارداد مضاربه، بلوغ، عقل و اختیار شرط است و علاوه بر این، سرمایه گذار باید حق تصرف در دارایی خود را داشته باشد و عامل بتواند با آن سرمایه کار نماید.

«مسأله 2388» اصل سرمایه در مضاربه می تواند به صورت نقد یا دین یا منفعت باشد و در سود آن، سهم هر کدام باید به نحو مشاع معین شود و اگر سهم هر کدام نامعین باشد، مضاربه صحیح نیست.

«مسأله 2389» لازم نیست سرمایه مضاربه طلا و نقره سگه دار باشد، بلکه مضاربه با اسکناس یا اوراق دیگر با ارزش نیز صحیح است.

«مسأله 2390» عقد مضاربه اگر مدّت دار باشد، عقد لازم است و چنانچه مدّت دار نباشد، بعید نیست عقد جایز باشد؛ ولی اگر شرط کنند که تا مدّت معینی آن را به هم نزنند، باید به شرط عمل نمایند و منظور از عقد لازم، قراردادی است که بدون رضایت طرفین نمی توان آن را به هم زد، بر خلاف عقد جایز.

«مسألة 2391») عقد مضاربه با فوت عامل به هم می خورد، ولی با فوت مالك به هم نمی خورد و تا آخر مدّت تعیین شده باقی است.

«مسألة 2392») اگر کسی به دیگری پولی بدهد تا با آن کالایی را بخرد و بین آنان تقسیم گردد، مضاربه نیست و کالای خریداری شده متعلق به صاحب پول است و عامل، فقط اجرت متعارف کار خود را طلبکار می باشد.

«مسألة 2393») سود مضاربه را میان دو طرف قرارداد تقسیم می کنند و چنانچه در مضاربه شرط شود که شخص سومی بدون شرکت در سرمایه و کار، در سود شریک باشد یا شرط کنند که دو طرف یا یکی از آنها از مال خود چیزی به او ببخشند، اشکال ندارد.

«مسألة 2394») اگر عامل کوتاهی نکند و زبانی پیش آید، متحمل زیان نمی شود و زیان بر عهده صاحب سرمایه است، ولی اگر در مضاربه شرط کنند که زیان متوجه دو طرف یا فقط عامل گردد، شرط صحیح است و باید طبق شرط عمل کنند.

«مسألة 2395») اگر عامل با سرمایه گذار شرط کند تا پایان مدّت، ماهانه مبلغ معینی را به عنوان علی الحساب به او پردازد و در پایان مدّت سود را تعیین نموده باقی مانده سود را تسویه کنند و یا با یکدیگر مصالحه نمایند، مضاربه صحیح است.

«مسألة 2396») مبالغ معینی را که شرکت ها یا بانک ها به عنوان سود ثابت به سرمایه گذار می پردازند و گاهی پیش از شروع عمل پرداخت می کنند، به عنوان مضاربه صحیح نیست، مگر بدانند سهم سود سرمایه گذار، آن مقدار یا بیشتر خواهد بود یا سرمایه گذار شرط کند اگر سهم او کمتر از آن مقدار بود، بانک آن را از اموال دیگر خود جبران کند و همچنین اگر به عنوان علی الحساب مبلغی پردازند تا در آخر مدّت با هم مصالحه کنند، مانعی ندارد.

«مسألة 2397») قراردادی که میان صاحب سرمایه و صاحب صنعت و حرفه بسته می شود تا عامل سرمایه را در صنایع به کار گیرد و سود آن را بین خود تقسیم کنند، به عنوان مضاربه صحیح است؛ همچنین قراردادی که بین صاحب ماشین و راننده یا بین صاحب ابزار کار و کارگر بسته می شود، به عنوان مضاربه صحیح است.

«مسأله 2398» اگر انتقال سرمایه به شهر دیگر متعارف و معمول نباشد، عامل نمی تواند بدون اجازه سرمایه گذار آن را به شهر دیگر منتقل نماید و اگر بدون اجازه او منتقل کند و از این بابت زیانی به سرمایه وارد شود، ضامن خسارت خواهد بود؛ ولی اگر سرمایه گذار اجازه داده باشد و عامل نیز در حفظ سرمایه کوتاهی نکرده باشد، ضامن نیست.

«مسأله 2399» در مواردی که عامل حق جابجا کردن سرمایه را به شهر دیگری دارد، هزینه جابجایی و انبارداری و اموری مانند دلالی و هزینه سفر خود را می تواند به حساب مضاربه منظور نماید.

«مسأله 2400» یک سرمایه گذار می تواند با چند عامل که به طور مشترك کار می کنند، در مورد يك مال مضاربه کند، خواه سهم آنان از سود مساوی باشد یا نه و در عمل یکسان باشند یا متفاوت، همچنین چند سرمایه گذار می توانند با يك عامل به مضاربه پردازند.

«مسأله 2401» اگر عامل، سرمایه چند سرمایه گذار را به طور مشترك در اختیار گرفته باشد، مخارج تجارت را از اصل سرمایه برمی دارد، ولی اگر سرمایه ها متفاوت باشد، باید هزینه های تجارت را به نسبت کسر نماید، همان گونه که تقسیم سود به نسبت سرمایه می باشد.

«مسأله 2402» در صورتی که قرارداد مضاربه مطلق و بدون شرط باشد، عامل به نحو معمول و متعارف، هر طور که مصلحت بدانند می تواند تجارت نماید.

«مسأله 2403» اگر در مقدار سرمایه یا سود و خسارت وارده، بین مالك و عامل اختلاف پیدا شود و مدرکی در بین نباشد، گفته عامل مقدم است؛ ولی اگر در مقدار سهم عامل از سود حاصله اختلاف شود و دلیل و مدرکی در بین نباشد، گفته مالك مقدم خواهد بود.

«مسأله 2404» پدر و جد پدری می توانند با مال كودك خود، در صورتی که به مصلحت او باشد، مضاربه کنند؛ همچنین قیّم شرعی بچه مانند وصی و حاکم شرع، می تواند با مراعات کامل مصلحت و امانت، مال بچه را به مضاربه دهد.

«صلح» آن است که انسان با دیگری سازش کند تا در مقابل عوضی، مقداری از مال یا منفعت مال خود را مملک او کند یا از طلب یا حقّ خود در مقابل چیزی بگذرد، اگرچه آن چیز سکوت نمودن و مرافعه نکردن باشد.

«مسأله 2405» دو نفری که چیزی را به یکدیگر صلح می کنند، باید بالغ و عاقل باشند و کسی آنها را مجبور نکرده باشد و نیز قصد صلح داشته باشند و حاکم شرع نیز آنان را از تصرّف در اموالشان منع نکرده باشد و سفیه نیز نباشند، اگرچه حاکم شرع هم آنها را منع نکرده باشد.

«مسأله 2406» لازم نیست صیغه صلح به عربی خوانده شود، بلکه با هر لفظی که بفهمانند با هم صلح و سازش کرده اند، صحیح است.

«مسأله 2407» اگر کسی گوسفندان خود را به چوپان بدهد که مثلاً يك سال نگهداری کند و از شیر آن استفاده نماید و مقداری روغن بدهد، چنانچه شیر گوسفند را در مقابل زحمت های چوپان و آن روغن صلح کند، صحیح است و همچنین اگر گوسفند را يك ساله به چوپان اجاره دهد که از شیر آن استفاده کند و در عوض مقداری روغن بدهد، چنانچه روغن به مقدار معین در ذمه باشد و مقید نباشد که از شیر خود گوسفند گرفته باشد، اشکال ندارد، ولی اگر مقید به شیر خود گوسفند باشد اشکال دارد.

«مسأله 2408» اگر کسی بخواهد طلب یا حقّ خود را با دیگری صلح کند، در صورتی صحیح است که او قبول نماید.

«مسأله 2409» اگر انسان مقدار بدهی خود را بداند و طلبکار او نداند، چنانچه

طلبکار طلب خود را به کمتر از مقداری که هست صلح کند، مثلاً پنجاه تومان طلبکار باشد و طلب خود را به ده تومان صلح نماید، مبلغ زیادی برای بدهکار حلال نیست، مگر آن که مقدار بدهی خود را به او بگوید و او را راضی کند، یا به گونه ای باشد که اگر مقدار طلب خود را می دانست، باز هم به آن مقدار صلح می کرد.

«مسأله 2410» اگر بخواهند دو چیز را که از يك جنس هستند به یکدیگر صلح کنند، اشکال ندارد، چه وزن آنها یکی باشد و چه وزن یکی بیشتر از دیگری باشد.

«مسأله 2411» اگر دو نفر از يك نفر طلبکار باشند یا دو نفر از دو نفر دیگر طلبکار باشند و بخواهند طلب های خود را به یکدیگر صلح کنند، چنانچه طلب آنان از يك جنس و وزن آنها یکی باشد، مثلاً هر دو ده کیلو گندم طلبکار باشند، مصالحه آنان صحیح است و همچنین است اگر جنس طلب آنان یکی نباشد، مثلاً یکی ده کیلو برنج و دیگری دوازده کیلو گندم طلبکار باشد؛ بلکه چنانچه طلب آنان از يك جنس و چیزی باشد که معمولاً با وزن و پیمانه آن را معامله می کنند، حتی در صورتی که وزن یا پیمانه آنان مساوی نباشد نیز مصالحه آنان صحیح است.

«مسأله 2412» اگر از کسی طلبی داشته باشد که باید بعد از مدتی بگیرد، چنانچه طلب خود را به مقدار کمتری صلح کند و مقصودش این باشد که مقداری از طلب خود را گذشت کند و بقیه را نقد بگیرد، اشکال ندارد.

«مسأله 2413» اگر دو نفر چیزی را با هم صلح کنند، با رضایت یکدیگر می توانند صلح را به هم بزنند و نیز اگر در ضمن معامله برای هر دو یا یکی از آنان حقّ به هم زدن معامله را قرار داده باشند، کسی که آن حق را دارد، می تواند صلح را به هم بزند.

«مسأله 2414» تا وقتی خریدار و فروشنده از مجلس معامله متفرّق نشده اند، می توانند معامله را به هم بزنند و نیز اگر مشتری حیوانی را بخرد، تا سه روز حقّ به هم زدن معامله را دارد و همچنین اگر پول جنسی را که نقد خریده تا سه روز ندهد و جنس را تحویل نگیرد، فروشنده می تواند معامله را به هم بزند؛ ولی کسی که مالی را صلح می کند در صورت اول و دوم حقّ به هم زدن صلح را ندارد، اما در صورت سوم چنانچه تحویل

مال مصالحه را تأخیر بیندازد و در عرف حدّی برای ادای آن باشد یا منصرف از صلح این باشد که مال مصالحه را نقد بدهد و تأخیر نیندازد، «خيار تأخیر» در صلح نیز جاری می باشد و در بقیّه خیارات که در «احکام خرید و فروش» گفته شد، می تواند صلح را به هم بزند، مگر در خيار غبنّ که به هم زدن صلح بی اشکال نیست.

«مسأله 2415» اگر چیزی که با صلح گرفته معیوب باشد، در صورتی که آن عیب پیش از معامله بوده و او نمی دانسته، می تواند صلح را به هم بزند، ولی نمی تواند تفاوت قیمت صحیح و معیوب را بگیرد.

«مسأله 2416» هرگاه مال خود را به کسی صلح نماید و با او شرط کند که: «اگر بعد از مرگ وارثی نداشتم باید چیزی را که به تو صلح کرده ام وقف کنی» و او نیز این شرط را قبول کند، باید به شرط عمل کند.

«مسأله 2417» اگر زن مهریه خود را با شوهر صلح کند تا در مقابل، او همسر دیگری اختیار نکند و شوهر هم قبول نماید، زن نباید مهریه را بگیرد و شوهر هم نباید با زن دیگری ازدواج کند، مگر این که با رضایت یکدیگر صلح انجام گرفته را به هم بزنند.

اجاره به دو گونه است: اجاره اشیاء و اجاره اشخاص. در مورد اول اجاره عقدی است که به موجب آن مستأجر در مدت معین، مالک منافع مورد اجاره و موجر مالک اجاره بها می گردد و اجاره دهنده (موجر) و کسی که چیزی را اجاره می کند (مستأجر) باید مکلف و عاقل باشند و به اختیار خودشان اجاره را انجام دهند و نیز باید در مال خود حق تصرف داشته باشند؛ پس «سفیه» که مال خود را در کارهای بیهوده مصرف می کند، اگرچه حاکم شرع نیز او را منع نکرده باشد، اگر چیزی را اجاره کند یا اجاره دهد نافذ نیست.

«مسألة 2418» انسان می تواند از طرف دیگری وکیل شود و مال او را اجاره دهد.

«مسألة 2419» اگر ولی یا قیم بچه، مال او را اجاره دهد یا خود او را اجیر دیگری نماید، اشکال ندارد و اگر مدتی پس از زمان بلوغ او را جزء مدت اجاره قرار دهد، بعد از آن که بچه بالغ شد، می تواند بقیه اجاره را به هم بزند؛ ولی هرگاه به گونه ای بوده که اگر مقداری پس از زمان بلوغ او را جزء مدت اجاره نمی کرد، بر خلاف مصلحت وی بود، نمی تواند اجاره را به هم بزند.

«مسألة 2420» بچه صغیری که ولی ندارد، چنانچه خودش طالب اجاره باشد، با اجازه مجتهد می توان او را اجیر کرد و کسی که به مجتهد دسترسی ندارد، می تواند از يك نفر مؤمن که عادل باشد اجازه بگیرد و او را اجیر نماید، به شرط آن که اجیر گرفتن بچه نابالغ به مصلحت او باشد بلکه بنا بر احتیاط واجب باید به گونه ای باشد که ترك آن دارای مفسده برای بچه نابالغ باشد.

«مسألة 2421» موجر و مستأجر لازم نیست عقد اجاره را به صیغه عربی بخوانند،

بلکه اگر مالک به کسی بگوید: «ملک خود را به تو اجاره دادم» و او بگوید: «قبول کردم»، اجاره صحیح است و نیز اگر حرفی نزنند و مالک به قصد این که ملک را اجاره دهد، آن را به مستأجر واگذار کند و او هم به قصد اجاره کردن تحویل بگیرد، اجاره صحیح می باشد.

«مسألة 2422» اگر انسان بدون صیغه خواندن بخواهد برای انجام عملی اجیر شود، همین که با رضایت طرف معامله مشغول آن عمل شود، اجاره صحیح است.

«مسألة 2423» کسی که نمی تواند حرف بزند، اگر با اشاره بفهماند که ملک را اجاره داده یا اجاره کرده، صحیح است.

«مسألة 2424» اگر خانه یا مغازه را اجاره کند و صاحب ملک با او شرط کند که فقط خود او از آنها استفاده نماید یا از ظاهر کلام او این چنین فهمیده شود، مستأجر نمی تواند آن را به دیگری اجاره دهد و اگر شرط نکند یا از ظاهر کلام او این چنین فهمیده نشود، می تواند آن را به دیگری اجاره دهد؛ ولی اگر بخواهد به زیادت از مقداری که اجاره کرده آن را اجاره دهد، باید در آن کاری مانند تعمیر و سفید کاری انجام داده باشد یا به غیر جنسی که اجاره کرده آن را اجاره دهد، مثلاً اگر با پول اجاره کرده به گندم یا چیز دیگری اجاره دهد.

«مسألة 2425» اگر خانه یا مغازه را مثلاً یک ساله به صد تومان اجاره کند و از نصف آن خودش استفاده نماید و صاحب ملک با او شرط نکند که فقط خود او از آن استفاده نماید یا از ظاهر کلام او این چنین فهمیده نشود، می تواند نصف دیگر آن را به صد تومان اجاره دهد؛ ولی اگر بخواهد نصف آن را به زیادت از مقداری که اجاره کرده، مثلاً به صد و بیست تومان اجاره دهد، باید در آن کاری مانند تعمیر انجام داده باشد یا به غیر جنسی که اجاره کرده اجاره دهد.

«مسألة 2426» اگر غیر از خانه، مغازه و اتاق چیز دیگری مانند زمین، کشتی، اتومبیل سواری یا اتوبوس را اجاره کند و مالک با او شرط نکند که فقط خودش از آن استفاده نماید یا از ظاهر کلام او این چنین فهمیده نشود، می تواند آن را به بیشتر از مقداری که اجاره کرده به دیگری اجاره دهد.

«مسأله 2427» در «اجاره اشخاص» کسی که اجاره می کند «مستأجر» و کسی که مورد اجاره قرار می گیرد «اجیر» و مال التجاره «اجرت» نام دارد؛ حال اگر اجیر با انسان شرط کند که فقط برای خود انسان کار کند، نمی شود او را به دیگری اجاره داد و اگر شرط نکند و اطلاق اجاره هم منصرف به این نباشد که برای خود انسان کار کند، چنانچه او را به چیزی که اجرت او قرارداد اجاره دهد، باید زیادتز نگیرد و اگر به چیز دیگری اجاره دهد، می تواند زیادتز بگیرد.

«مسأله 2428» اگر انسان اجیر شود که کاری را انجام دهد - مثلاً لباسی را بدوزد - نمی تواند دیگری را برای آن کار به قیمت کمتر اجیر کند، مگر این که مقداری از کار را خودش انجام دهد - مثلاً پارچه را خودش ببرد - و در مورد تحویل دادن پارچه به دیگری، باید از صاحب پارچه اجازه بگیرد.

شرایط مالی که آن را اجاره می دهند

«مسأله 2429» مالی که اجاره می دهند چند شرط دارد:

اول: آن که معین باشد؛ پس اگر بگوید: «یکی از خانه های خود را اجاره دادم» درست نیست.

دوم: مستأجر آن را ببیند یا کسی که آن را اجاره می دهد، خصوصیات آن را بگوید تا کاملاً معلوم باشد.

سوم: تحویل دادن آن ممکن باشد؛ پس اجاره دادن اسبی که فرار کرده باطل است.

چهارم: آن مال به واسطه استفاده کردن از بین نرود؛ پس اجاره دادن چیزهایی که با استفاده مستهلك می شوند، مانند نان و میوه و خوردنی ها صحیح نیست.

پنجم: استفاده ای که مال را برای آن اجاره داده اند ممکن باشد؛ پس اجاره دادن زمین برای زراعت در صورتی که آب باران برای آن کفایت نکند و از آب نهر هم مشروب نشود، صحیح نیست.

ششم: چیزی که اجاره می دهد مال خود او باشد و اگر مال کس دیگری را اجاره

می دهد، در صورتی صحیح است که صاحب آن رضایت دهد.

«مسأله 2430» اجاره ملك به طور مشاع جایز است، خواه اجاره دهنده دارای قسمت مشاع باشد و بخواهد آن را اجاره دهد و یا مالك تمام ملك باشد و سهمی مانند يك دوم یا يك سوم آن را به طور مشاع اجاره دهد؛ البته در صورت اول باید با اجازه شريك خود ملك را به مستأجر تحویل دهد.

«مسأله 2431» اجاره دادن درخت برای آن که از میوه آن استفاده کنند اشکال ندارد.

«مسأله 2432» زن می تواند برای آن که از شیرش استفاده کنند اجیر شود و لازم نیست از شوهر خود اجازه بگیرد؛ ولی اگر به واسطه شیر دادن حق شوهر از بین برود، بدون اجازه او نمی تواند اجیر شود.

شرایط استفاده از مورد اجاره

«مسأله 2433» استفاده ای که از مورد اجاره می برند چهار شرط دارد:

اول: آن که حلال باشد؛ بنابر این اجاره دادن مغازه برای شراب فروشی یا نگهداری شراب و کرایه دادن حیوان برای حمل و نقل شراب باطل است.

دوم: پول دادن برای آن استفاده، در نظر مردم بیهوده نباشد.

سوم: اگر چیزی را که اجاره می دهند چند نوع استفاده داشته باشد، استفاده ای را که مستأجر باید از آن برد معین نمایند؛ مثلاً اگر حیوانی را که سواری می دهد و بار می برد اجاره دهند، باید در هنگام اجاره معین کنند که سواری یا باربری آن یا همه استفاده های آن، مال مستأجر است.

چهارم: مدت استفاده را معین نمایند به نحوی که ابتدا و انتهای آن معلوم باشد و در اجاره اشخاص، اگر مدت معلوم نباشد ولی عمل را معین کنند، مثلاً با خیاط قرار بگذارند که لباس معینی را به نحو مخصوصی بدوزد، کافی است.

«مسأله 2434» اگر ابتدای مدت اجاره را معین نکنند، ابتدای آن از وقت عقد اجاره است.

«مسأله 2435» اگر خانه ای را مثلاً یک ساله اجاره دهند و ابتدای آن را یک ماه بعد از خواندن صیغه قرار دهند، اجاره صحیح است، اگرچه هنگامی که صیغه می خوانند خانه در اجاره دیگری باشد.

«مسأله 2436» اگر مدت اجاره را معلوم نکند و بگوید: «هر وقت در خانه نشستی اجاره آن ماهی ده هزار تومان است»، اجاره صحیح نیست.

«مسأله 2437» اگر به مستأجر بگوید: «خانه را یک ماهه به ده هزار تومان به تو اجاره دادم و بقیه نیز به همان قیمت»، اجاره در ماه اول صحیح است؛ ولی اگر بگوید:

«هر ماهی ده هزار تومان» و اول و آخر آن را معین نکند، حتی برای ماه اول هم باطل است، مگر این که طبق عرف و قرائن، شروع و پایان آن مشخص باشد.

«مسأله 2438» اتاقی که مسافران و زوار در آن منزل می کنند و معلوم نیست چه مدت در آن می مانند، ظاهراً حکم اجاره را ندارد، بلکه استفاده از آن جایز است، بنابر این اگر قرار بگذارند که مثلاً شبی هزار تومان بدهند و صاحب اتاق هم راضی شود، استفاده از آن اتاق اشکال ندارد و صاحب اتاق هر وقت بخواهد می تواند آنان را بیرون کند.

مسائل متفرقه اجاره

«مسأله 2439» مستأجری که ملکی را اجاره کرده، باید پس از پایان مدت اجاره، آن را تخلیه کند و به مالک تحویل دهد و یا رضایت او را به دست آورد.

«مسأله 2440» مالی را که مستأجر بابت اجاره می دهد باید معلوم باشد؛ پس اگر از چیزهایی باشد که با وزن آن را سنجیده و معامله می کنند، باید وزن آن معلوم باشد و اگر از چیزهایی باشد که با شمارش می سنجند، باید شماره آن معلوم باشد و اگر مثل حیوان باشد، باید مویز آن را ببیند یا مستأجر خصوصیات آن را بگوید.

«مسأله 2441» اگر زمینی را برای زراعت جو یا گندم اجاره دهد و اجاره بها را جو یا گندم همان زمین قرار دهد، اجاره صحیح نیست، مگر این که اجاره بها مقدار معینی در ذمه باشد و مقید نباشد که از محصول خود زمین باشد و مستأجر از محصول همان

زمین بدهد که در این صورت اشکال ندارد.

«مسأله 2442» کسی که چیزی را اجاره داده، تا آن چیز را تحویل ندهد، حق ندارد اجاره آن را مطالبه کند و نیز اگر برای انجام عملی اجیر شده باشد، پیش از انجام عمل حق مطالبه اجرت را ندارد، مگر آن که گرفتن اجاره بها قبل از عمل معمول باشد یا در قرارداد اجاره این چنین توافق شده باشد، مانند اجیر شدن برای حج.

«مسأله 2443» هرگاه چیزی را که اجاره داده تحویل دهد، اگرچه مستأجر تحویل نگیرد یا تحویل بگیرد و تا آخر مدت اجاره از آن استفاده نکند، مستأجر باید اجاره بهای آن را بدهد.

«مسأله 2444» اگر انسان اجیر شود که در روز معینی کاری را انجام دهد و در آن روز برای انجام آن کار حاضر شود، کسی که او را اجیر کرده، اگرچه آن کار را به او ارجاع ندهد، باید اجرت او را بدهد؛ مثلاً اگر خیاطی را در روز معینی برای دوختن لباسی اجیر نماید و خیاط در آن روز آماده کار باشد، اگرچه پارچه را به او ندهد که بدوزد، باید اجرت او را بدهد، چه خیاط بیکار باشد و چه برای خودش یا دیگری کار کند.

«مسأله 2445» اگر بعد از تمام شدن مدت اجاره معلوم شود که اجاره باطل بوده، چنانچه مال در تحویل یا تحت تصرف مستأجر بوده، مستأجر باید اجرة المثل را به مقدار معمول به صاحب ملک بدهد؛ مثلاً اگر خانه ای را يك ساله به صد هزار تومان اجاره کند بعد بفهمد اجاره باطل بوده، چنانچه اجاره آن خانه معمولاً پنجاه هزار تومان باشد، باید پنجاه هزار تومان را بدهد و اگر دویست هزار تومان باشد، باید دویست هزار تومان را بپردازد و نیز اگر بعد از گذشتن مقداری از مدت اجاره معلوم شود که اجاره باطل بوده، باید اجاره آن مدت را به مقدار معمول به صاحب ملک بدهد.

«مسأله 2446» اگر چیزی که اجاره کرده از بین برود، چنانچه در نگهداری آن کوتاهی نکرده و در استفاده بردن از آن هم زیاده روی ننموده باشد، ضامن نیست و نیز اگر مثلاً پارچه ای را که به خیاط داده از بین برود، در صورتی که خیاط زیاده روی نکرده و در نگهداری آن هم کوتاهی نکرده باشد، نباید عوض آن را بدهد.

«مسأله 2447» هرگاه صنعتگر چیزی را که برای ساختن یا تعمیر کردن تحویل گرفته، ضایع کند، ضامن است.

«مسأله 2448» اگر قصاص سر حیوانی را ببرد و آن را حرام کند، چه مزد گرفته باشد و چه مجانی سر بریده باشد، باید قیمت آن را به صاحبش بدهد.

«مسأله 2449» اگر وسیله باربری یا حیوانی را اجاره کند و معین نمایند که چقدر بار بر آن حمل نماید، چنانچه بیشتر از آن مقدار حمل کند و آن وسیله یا حیوان تلف یا معیوب شود، ضامن است و نیز اگر مقدار بار را معین نکرده باشند و بیشتر از مقدار معمول حمل کند، چنانچه وسیله یا حیوان تلف یا معیوب گردد، ضامن می باشد و اگر وسیله از بین نرود و معیوب هم نشود، اجاره مقدار زاید را اگر قابل توجه باشد، باید بدهد.

«مسأله 2450» اگر حیوانی را برای حمل بار شکستی اجاره دهد، چنانچه آن حیوان بلغزد یا رم کند و بار را بشکند، صاحب حیوان ضامن نیست، ولی اگر به واسطه زدن و مانند آن کاری کند که حیوان زمین بخورد و بار را بشکند، ضامن است.

«مسأله 2451» مستأجر و کسی که چیزی را اجاره داده، با رضایت یکدیگر می توانند معامله را به هم بزنند و نیز اگر در اجاره شرط کنند که هر دو یا یکی از آنان حق به هم زدن معامله را داشته باشند، می توانند مطابق قرارداد، اجاره را به هم بزنند.

«مسأله 2452» اگر اجاره دهنده یا مستأجر بفهمند که مغبون شده اند، چنانچه در هنگام انعقاد قرارداد اجاره متوجه نباشند که مغبوند، می توانند اجاره را به هم بزنند، ولی اگر در قرارداد اجاره شرط کنند که اگر مغبون هم باشند حق به هم زدن معامله را نداشته باشند، نمی توانند اجاره را به هم بزنند.

«مسأله 2453» اگر چیزی را اجاره دهد و پیش از آن که آن را تحویل دهد، کسی آن را غصب نماید، مستأجر می تواند اجاره را به هم بزند و مالی را که به اجاره دهنده داده پس بگیرد یا اجاره را به هم نزند و اجرة المثل مدتی را که آن چیز در تصرف غصب کننده بوده به میزان معمول از او بگیرد؛ پس اگر وسیله ای را يك ماهه به ده هزار تومان اجاره

نماید و کسی آن را ده روز غصب کند و اجرة المثل معمول آن در ده روز، پانزده هزار تومان باشد، می تواند پانزده هزار تومان را از غاصب بگیرد.

«مسألة 2454» اگر چیزی را که اجاره کرده تحویل بگیرد و بعد دیگری آن را غصب کند، نمی تواند اجاره را به هم بزند، بلکه فقط حق دارد اجرة المثل آن چیز را به مقدار معمول از غاصب بگیرد.

«مسألة 2455» اگر پیش از آن که مدت اجاره تمام شود، ملك را به مستأجر بفروشد، اجاره به هم نمی خورد و مستأجر باید اجاره بها را به فروشنده بدهد و همچنین است اگر آن را به دیگری بفروشد.

«مسألة 2456» اگر پیش از شروع مدت اجاره، ملك به گونه ای خراب شود که هیچ قابل استفاده نباشد یا قابل استفاده ای که شرط کرده اند نباشد، اجاره باطل می شود و پولی که مستأجر به صاحب ملك داده به او برمی گردد، بلکه اگر به گونه ای باشد که بتواند استفاده مختصری هم از آن ببرد، می تواند اجاره را به هم بزند.

«مسألة 2457» اگر ملكی را اجاره کند و بعد از گذشتن مقداری از مدت اجاره، آن ملك به گونه ای خراب شود که هیچ قابل استفاده نباشد یا قابل استفاده ای که شرط کرده اند نباشد، اجاره مدتی که باقی مانده باطل می شود و اگر استفاده مختصری هم بتواند از آن ببرد، می تواند اجاره مدت باقی مانده را به هم بزند.

«مسألة 2458» اگر خانه ای را که مثلاً دو اتاق دارد اجاره دهد و يك اتاق آن خراب شود، چنانچه فوراً آن را بسازد و هیچ مقدار از استفاده آن از بین نرود، اجاره باطل نمی شود و مستأجر هم نمی تواند اجاره را به هم بزند، ولی اگر ساختن آن به قدری طول بکشد که مقداری از استفاده مستأجر از بین برود، اجاره به آن مقدار باطل می شود و مستأجر می تواند اجاره مدت باقی مانده را به هم بزند.

«مسألة 2459» اگر اجاره دهنده یا مستأجر بمیرد، اجاره باطل نمی شود، ولی اگر خانه متعلق به اجاره دهنده نباشد، مثلاً دیگری وصیت کرده باشد که تا او زنده است منفعت خانه مال او باشد، چنانچه آن خانه را اجاره دهد و پیش از تمام شدن مدت اجاره

بمیرد، از وقتی که مرده اجاره باطل است.

«مسأله 2460» اگر صاحب کار بنا را وکیل کند که برای او کارگر بگیرد، چنانچه بنا کمتر از مقداری که از صاحب کار می گیرد به کارگر بدهد، زیادی آن بر او حرام است و باید آن را به صاحب کار بدهد، ولی اگر اجیر شود که ساختمان را تمام کند و برای خود این اختیار را بگذارد که خودش ساختمان را بسازد یا به دیگری بدهد، در صورتی که کمتر از مقداری که اجیر شده به دیگری بدهد، زیادی آن برای او حلال می باشد.

«مسأله 2461» اگر رنگرز قرار بگذارد که مثلاً پارچه را با نیل رنگ کند، چنانچه با رنگ دیگر رنگ نماید، حق ندارد چیزی بگیرد، مگر آن که رنگ کردن با رنگ دیگر مرغوبیت داشته باشد و خصوص نیل به گونه ای که صاحب پارچه راضی باشد، مطلوبیتی نداشته باشد.

«مسأله 2462» اجیر شدن برای کارهایی که بر همگان واجب کفایی است - نظیر غسل، کفن و دفن میت - بنابر احتیاط باطل است، هر چند اجیر شدن برای مستحبات آن مانعی ندارد، ولی استخدام و اجیر شدن برای کارهای مورد نیاز جامعه و مردم - نظیر امور پزشکی و صنعتی - اشکال ندارد.

احکام سرقتی

«مسأله 2463» «سرقتی» دارای اقسامی است که برخی از آنها حرام و بعضی حلال می باشد، از جمله:

اول: چنانچه بودن مستأجر در محل مورد اجاره موجب زیاد شدن ارزش آنجا شده باشد و به همین دلیل مستأجر پس از پایان مدت اجاره بخواهد مبلغی را به عنوان سرقتی از موجر بگیرد، این نوع سرقتی حرام است.

دوم: چنانچه پیش از تمام شدن مدت اجاره، موجر مبلغی را به عنوان سرقتی به مستأجر بپردازد تا وی بقیه مدت را بخشیده و محل را تخلیه کند، این قسم از سرقتی مشروع و حلال می باشد.

ص: 452

سوم: اگر موجر شرط کرده باشد که فقط مستأجر از مورد اجاره استفاده نماید و مستأجر مبلغی را به عنوان سرقفلی به موجر بپردازد تا او رضایت دهد که مستأجر آن محل را به شخص دیگری اجاره دهد، این نوع سرقفلی نیز جایز و حلال است.

چهارم: اگر موجر بخواهد مبلغی را به عنوان سرقفلی از مستأجر بگیرد تا آن محل را به او اجاره دهد، این قسم سرقفلی نیز مشروع و حلال است و در حقیقت جزء اجاره بها می باشد. همچنین اگر مستأجر حق اجاره به دیگری را داشته باشد، می تواند از دیگری مبلغی را به عنوان سرقفلی بگیرد و آن محل را به او اجاره بدهد، ولی اگر مدت اجاره خود او باقی مانده باشد و بخواهد به مبلغ بیشتر اجاره بدهد، بنابر احتیاط باید کاری از قبیل تعمیر در آن انجام داده باشد.

پنجم: اگر موجر در ضمن عقد اجاره شرط کند که تا وقتی مستأجر در آن ملک است و خواهان آن می باشد، ملک را به او اجاره دهد یا عقد اجاره را تمدید کند و مبلغ اجاره را زیاد نکند و حق بیرون کردن وی را نداشته باشد، مستأجر می تواند از موجر و یا شخص دیگری مقداری به عنوان سرقفلی در برابر اسقاط حق خود یا تخلیه محل دریافت دارد.

ششم: مفهوم سرقفلی گرفتن در عرف فعلی بازار این است که مستأجر حق داشته باشد هر قدر خواست محل اجاره را در اختیار داشته باشد و از هر کسی خواست پول بگیرد و محل را به او واگذار کند و صاحب محل نه حق اخراج او را داشته باشد و نه مانع و آگذاری او شود، فقط گاهی صاحب ملک شرط می کند که در مقابل موافقت و آگذاری از طرف دوم یا سوم مبلغی پول بگیرد، همه این مطالب اگر به صورت شرط لفظی هم نباشد، مفهوم آن گرفتن سرقفلی است و معامله بر این اساس انجام می شود و این نوع سرقفلی نیز جایز و حلال است.

«مسأله 2464» کسانی که خانه یا مغازه یا غیر آنها را از صاحبان آن اجاره می کنند، حرام است پس از پایان یافتن مدت اجاره بدون اذن صاحب محل در آنجا اقامت کنند و باید محل را در صورت عدم رضایت صاحب آن فوراً تخلیه کنند و اگر نکنند، غاصب بوده

و ضامن محل و اجرة المثل آن هستند و برای آنها شرعاً به هیچ وجه حقی نیست، چه مدت اجاره آنها کوتاه باشد یا طولانی و چه بودن آنها در مدت اجاره موجب زیاد شدن ارزش محل شده باشد یا نه و چه بیرون رفتن از محل، موجب نقص در تجارت آنها باشد یا نه.

«مسألة 2465» اگر کسی از مستأجر سابق که مدت اجاره اش گذشته است آن محل را اجاره کند، اجاره اش صحیح نیست و توقّف او در محل حرام و غصب است، مگر به اجازه صاحب محل و اگر به محل خسارت وارد شود یا تلف شود، ضامن است و مادامی که توقّف نموده است، باید اجرة المثل را به صاحب محلّ پردازد.

«مسألة 2466» اگر شخص غاصب که مستأجر سابق است، چیزی را به عنوان سرقتی از شخصی که محل را به او اجاره داده است بگیرد، حرام است و اگر آنچه را که گرفته است تلف کند یا به وسیله حادثه ای تلف شود، ضامن دهنده آن است.

«مسألة 2467» اگر محلی را برای مدتی اجاره کند و حق داشته باشد که در بین مدت آن را به دیگری اجاره دهد و اجاره محل ترقی کند، می تواند آن محل را به همان مقداری که اجاره کرده است اجاره دهد و مقداری هم به عنوان سرقتی از آن شخص بگیرد؛ مثلاً اگر مغازه ای را به مدت ده سال به ماهی ده هزار تومان اجاره نموده و پس از مدتی اجاره محل به ماهی صد هزار تومان افزایش پیدا کرده، در صورتی که حق اجاره داشته باشد، می تواند آن محل را در مدت باقی مانده به ماهی ده هزار تومان اجاره دهد و مقداری به رضایت طرفین به عنوان سرقتی از آن شخص بگیرد.

«مسألة 2468» اگر محلی را از صاحب آن اجاره کند و با او شرط کند که مثلاً مدت بیست سال قیمت اجاره را بالا نبرد و شرط کند که اگر محلّ مذکور را به غیر تحویل داد، صاحب محل با شخص ثالث نیز به همین نحو عمل کند و اگر شخص ثالث به دیگری تحویل داد نیز به همین نحو عمل کند و اجاره را بالا نبرد، برای مستأجر جایز است که محل را به دیگری تحویل دهد و به این عنوان مقداری سرقتی از او بگیرد و سرقتی به این نحو حلال است و دومی به سومی و سومی به چهارمی نیز می تواند به حسب قرارداد تحویل دهد و از او به این عنوان سرقتی بگیرد.

«مسألة 2469» مالك مى تواند هر مقداری بخواهد به عنوان سرقفلی از شخص بگیرد که محل را به او اجاره دهد و اگر مستأجر حق اجاره به غیر را داشته باشد، مى تواند از او مبلغی بگیرد که ملك را به او اجاره بدهد و این نحو سرقفلی مانعی ندارد.

ص: 455

«جعاله» یعنی انسان قرار بگذارد در مقابل کاری که برای او انجام می دهند، مال معینی بدهد؛ مثلاً بگوید: «هر کس گمشده مرا پیدا کند صد تومان به او می دهم». به کسی که این قرار را می گذارد «جاعل» و به کسی که کار را انجام می دهد «عامل» می گویند و فرق بین جعاله و اجاره اشخاص این است که در اجاره بعد از خواندن صیغه، اجیر باید عمل را انجام دهد و کسی هم که او را اجیر کرده اجرت را به او بدهکار می شود، ولی در جعاله عامل می تواند مشغول عمل نشود و تا عمل را انجام نداده، جاعل بدهکار نمی شود.

«مسأله 2470» جاعل باید بالغ و عاقل باشد و از روی قصد و اختیار قرارداد کند و شرعاً بتواند در مال خود تصرف نماید؛ بنابر این جعاله سفیه که مال خود را در کارهای بیهوده مصرف می کند، اگرچه حاکم شرع هم او را منع نکرده باشد، صحیح نیست.

«مسأله 2471» کاری که جاعل می گوید برای او انجام دهند، نباید حرام باشد و نیز نباید به گونه ای بی فایده باشد که غرض عقلایی به آن تعلق نگیرد؛ پس اگر بگوید: «هر کسی شراب بخورد یا در شب به جای تاریکی برود صد تومان به او می دهم» جعاله صحیح نیست.

«مسأله 2472» اگر جاعل مالی را که قرار می گذارد بدهد، معین کند، مثلاً بگوید:

«هر کس اسب مرا پیدا کند، این بار گندم را به او می دهم» لازم نیست بگوید آن گندم مال کجاست و قیمت آن چیست؛ ولی اگر مال را معین نکند، مثلاً بگوید: «کسی که اسب مرا پیدا کند صد کیلو گندم به او می دهم» باید خصوصیات آن را کاملاً معین نماید.

«مسأله 2473» اگر جاعل مزد معینی برای کار قرار ندهد، مثلاً بگوید: «هر کس بچه

مرا پیدا کند پولی به او می دهیم» و مقدار آن را معین نکند، چنانچه کسی آن عمل را انجام دهد، باید مزد او را به مقداری که کار او در نظر مردم ارزش دارد پرداخت کند.

«مسألة 2474» اگر عامل پیش از قرارداد، کار را انجام داده باشد یا بعد از قرارداد به قصد این که پول نگیرد انجام دهد، حقی برای گرفتن مزد ندارد.

«مسألة 2475» پیش از آن که عامل شروع به کار کند، جاعل و عامل می توانند جعاله را به هم بزنند.

«مسألة 2476» بعد از آن که عامل شروع به کار کرد، اگر جاعل بخواهد جعاله را به هم بزند، اشکال ندارد، ولی باید مزد مقدار عملی را که انجام داده به او بدهد.

«مسألة 2477» عامل می تواند عمل را ناتمام بگذارد، ولی اگر تمام نکردن عمل موجب ضرر جاعل شود، باید آن را تمام نماید؛ مثلاً اگر کسی بگوید: «هر کس چشم مرا عمل کند فلان مقدار به او می دهیم» و پزشک جراحی شروع به عمل نماید، چنانچه به گونه ای باشد که اگر عمل را تمام نکند، چشم معیوب می شود، باید آن را تمام نماید و در صورتی که ناتمام بگذارد، حقی بر عهده جاعل ندارد، بلکه ضامن نقص و عیبی که حاصل می شود نیز هست.

«مسألة 2478» اگر عامل کار را ناتمام بگذارد، چنانچه آن کار مثل پیدا کردن اسب باشد که تا تمام نشود برای جاعل فایده ندارد، عامل نمی تواند چیزی مطالبه کند و همچنین است اگر جاعل مزد را برای تمام کردن عمل قرار دهد، مثلاً بگوید: «هر کس لباس مرا بدوزد هزار تومان به او می دهیم»؛ ولی اگر مقصود او این باشد که هر مقدار از عمل که انجام گیرد برای آن مقدار مزد بدهد، جاعل باید مزد مقداری را که انجام شده به عامل بدهد، اگر چه احتیاط این است که با مصالحه یکدیگر را راضی نمایند.

«مسألة 2479» در هر موردی که جعاله در اثر جهالت یا نبودن سایر شرایط باطل شود، شخص عامل مستحقّ اجرة المثل - یعنی اجرتی که معمولاً برای مثل آن کار می دهند - می باشد و اگر اجرت قرارداد شده با اجرة المثل تفاوت داشته باشد، نسبت به مقدار زاید آن مصالحه نمایند، ولی اگر عمل را به قصد مجانی انجام داده باشد، چیزی

طلبکار نیست.

«مسألة 2480» ظاهراً مزدگانی و جوایزی که معمولاً به طور مطلق برای پیدا کردن اشیای گمشده تعیین می کنند، از قبیل جعاله است.

ص: 458

«بیمه» قراردادی است بین بیمه شونده (بیمه گزار) و مؤسسه یا شرکت یا شخصی که بیمه را می پذیرد (بیمه گر) که به موجب آن يك طرف تعهد می کند در ازاء پرداخت وجه یا جوهی از طرف دیگر، در صورت وقوع حادثه، خسارت وارده بر او را جبران کند و یا وجه معینی پردازد. متعهد را «بیمه گر»، طرف تعهد را «بیمه گزار»، وجهی را که بیمه گزار به بیمه گر می پردازد «حق بیمه» و آنچه را که بیمه می شود «موضوع بیمه» می گویند و این عقد مثل سایر عقود محتاج به رضایت طرفین است و شرایطی که در عقد و طرفین آن در سایر عقود معتبرند، در این عقد نیز معتبر می باشند و می توان این عقد را با هر لغت و زبانی منعقد کرد و تعهدات طرفین قرارداد بیمه به اعتبار انواع و اقسام بیمه متفاوت است.

«مسأله 2481») در بیمه هر يك از طرفین قرارداد می توانند ایجاب یا قبول را اجرا نمایند، ولی باید تمام قیودی که گفته شد معلوم شوند و قرارداد بر اساس آنها واقع گردد.

«مسأله 2482») در بیمه علاوه بر شرایطی از قبیل بلوغ و عقل و اختیار و غیر آنها که در سایر عقود لازم است، چند شرط معتبر است:

اول: تعیین موضوع بیمه که شخص، مغازه، کشتی، اتومبیل یا هواپیما است.

دوم: تعیین دو طرف عقد که اشخاص یا مؤسسات یا شرکت ها یا دولت هستند.

سوم: تعیین مبلغی که باید پردازند. چهارم: تعیین اقساطی که باید آن را پردازند و تعیین زمان اقساط. پنجم: تعیین زمان شروع و پایان بیمه که مثلاً از اول فلان ماه یا سال تا چند ماه یا چند سال است. ششم: تعیین خطرهایی که موجب خسارت می شوند مثل حریق، غرق، سرقت، وفات یا بیماری و می توان کلیه آفاتی را که موجب خسارت می شوند،

«مسأله 2483» صورت عقد بیمه چند نحو است: یکی آن که بیمه گزار بگوید: «به عهده من است فلان مبلغ را در فلان تعداد قسط هر کدام به مبلغ فلان بدهم، در مقابل اگر خسارتی به مغازه من، مثلاً از ناحیه حریق یا دزدی وارد شود، جبران نمایی» و طرف هم قبول کند، یا بگوید: «بر عهده من است خسارتی را که به مغازه شما از ناحیه حریق یا دزدی وارد می شود در مقابل آن که فلان مقدار بدهی جبران نمایم» و باید تمام قیودی که در مسأله سابق ذکر شد معلوم و قرارداد شوند.

«مسأله 2484» لازم نیست در قرارداد بیمه میزان خسارت تعیین شود؛ پس اگر قرار بگذارند که هر مقدار خسارت وارد شد جبران کنند، صحیح است، ولی در عقد بیمه باید تعهدات طرفین عرفاً معلوم و معین باشد.

«مسأله 2485» اگر عده ای با سرمایه مشترك خود مؤسسه ای را تأسیس کنند و قرار بگذارند که هر خسارتی به هر کدام از آنان وارد شود آن مؤسسه جبران نماید، اشکال ندارد و باید طبق قرارداد عمل شود و آن را «بیمه متقابل» می نامند و در این فرض چنانچه شرکت مذکور با پول جمع شده شرکا و با اجازه آنان به تجارت پردازد، صحیح است و هر يك از شرکا علاوه بر دریافت خسارت مطابق قرارداد، سهمی هم از سود تجارت خواهند داشت.

«مسأله 2486» چون پرداخت اقساط حق بیمه به عنوان قرض نیست، بنابر این مؤسسه بیمه کننده می تواند به منظور تشویق متقاضیان بیمه، متعهد شود علاوه بر تأمین خسارت، مبلغی هم به آنان پردازد.

«مسأله 2487» ظاهراً با رعایت شرایطی که ذکر شد، تمام اقسام بیمه صحیح می باشد، چه بیمه عمر باشد یا بیمه کالاهای تجاری یا عمارت ها یا کشتی ها و هواپیماها و یا بیمه کارمندان دولت یا مؤسسات یا بیمه اهل يك قریه یا شهر و بیمه عقد مستقلی است و می توان به عنوان بعضی از عقود دیگر از قبیل صلح، آن را اجرا کرد.

«مزارعه» آن است که مالک با زارع قراردادی منعقد کند که به موجب آن، مالک زمینی را برای مدّت معینی به زارع می دهد که در آن زراعت کند و حاصل را تقسیم کنند.

«مسأله 2488» مزارعه چند شرط دارد:

اول: آن که صاحب زمین یا مالک منافع آن، به زارع بگوید: «زمین را به تو واگذار کردم» و زارع هم بگوید: «قبول کردم» یا بدون این که حرفی بزنند، مالک زمین را برای مزارعه واگذار کند و زارع هم به این قصد تحویل بگیرد.

دوم: صاحب زمین و زارع هر دو مکلف و عاقل باشند و با قصد و اختیار خود مزارعه را انجام دهند و حاکم شرع آنان را از تصرف در اموالشان جلوگیری نکرده باشد و اما سفیه اگرچه حاکم شرع نیز او را از تصرف در اموالش منع نکرده باشد، مزارعه او صحیح نیست.

سوم: همه حاصل زمین به یکی اختصاص داده نشود؛ بنابر این زارع و مالک باید از تمام حاصل زمین سهم ببرند، مثلاً حاصل اول و آخر به یکی اختصاص داده نشود.

چهارم: سهم هر کدام به طور مشاع باشد، مثل نصف یا ثلث حاصل و مانند اینها که باید تعیین شده باشد، پس اگر حاصل یک قطعه را برای یکی و حاصل قطعه دیگر را برای دیگری قرار دهند، صحیح نیست و نیز اگر مالک بگوید: «در این زمین زراعت کن و هر چه می خواهی به من بده»، صحیح نیست.

پنجم: مدّتی را که باید زمین در اختیار زارع باشد، معین کنند و باید مدّت به قدری باشد که در آن مدّت به دست آمدن محصول ممکن باشد.

ششم: زمین قابل زراعت باشد و اگر زراعت در آن ممکن نباشد اما بتواند کاری کنند

که زراعت ممکن شود، مزارعه صحیح است.

هفتم: اگر در محلی هستند که مثلاً یک نوع زراعت می کنند، چنانچه اسم هم نبرند، همان زراعت معین می شود و اگر چند نوع زراعت می کنند، باید زراعتی را که می خواهد انجام دهد معین نماید، مگر آن که رسم معمولی داشته باشد که به همان نحو باید عمل شود.

هشتم: مالک، زمین را معین کند، پس کسی که چند قطعه زمین دارد و با هم تفاوت دارند، اگر به زارع بگوید: «در یکی از این زمین ها زراعت کن» و آن را معین نکند، مزارعه باطل است.

نهم: خرجی را که هرکدام آنان باید بکنند معین نمایند، ولی اگر خرجی که هر کدام باید بکنند معلوم باشد، لازم نیست آن را معین نمایند.

«مسأله 2489» اگر مالک با زارع قرار بگذارد که مقداری از حاصل برای او باشد و بقیه را بین خودشان قسمت کنند، چنانچه بدانند که بعد از برداشتن آن مقدار، چیزی باقی می ماند، مزارعه صحیح است.

«مسأله 2490» اگر مدت مزارعه تمام شود و حاصل به دست نیاید، چنانچه مالک راضی شود که با اجاره یا بدون اجاره، زراعت در زمین او بماند و زارع هم راضی باشد، مانعی ندارد و اگر مالک راضی نشود، چنانچه چیدن زراعت به زارع ضرر بزند و ماندن آن موجب ضرر مالک نباشد، مالک نمی تواند زارع را مجبور کند که زراعت را بچیند و اگر مجبور کند، باید ضرر را جبران نماید، بلکه اگر ماندن زراعت موجب ضرر مالک نباشد، زارع می تواند با دادن اجرت زمین، او را مجبور کند که زراعت در زمینش باقی بماند.

«مسأله 2491» اگر به واسطه پیش آمدی، زراعت در زمین ممکن نشود - مثلاً آب از زمین قطع شود - در صورتی که مقداری از زراعت به دست آمده باشد - حتی مثل «قَصیل» که می توان قبل از رسیدن و دانه بستن آن را به حیوانات داد - آن مقدار مطابق قرارداد از آن هر دوی آنها است و در بقیه، مزارعه باطل است و اگر زارع زراعت نکند، چنانچه زمین در تصرف او بوده و مالک در آن تصرفی نداشته است، باید اجاره آن مدت

را به مقدار معمول به مالک بدهد.

«مسأله 2492» اگر مالک و زارع صیغه خوانده باشند، بدون رضایت یکدیگر نمی توانند مزارعه را به هم بزنند و همچنین است اگر مالک به قصد مزارعه زمین را به کسی و اگذار کند و طرف هم به همین قصد بگیرد؛ ولی اگر در ضمن خواندن صیغه مزارعه شرط کرده باشند که هر دو یا یکی از آنان حق به هم زدن معامله را داشته باشند، می توانند مطابق قراری که گذاشته اند معامله را به هم بزنند.

«مسأله 2493» اگر بعد از قرارداد مزارعه، مالک یا زارع بمیرد، مزارعه به هم نمی خورد و وارثها به جای آنان هستند؛ ولی اگر زارع بمیرد و شرط کرده باشند که خود زارع زراعت را انجام دهد، مزارعه به هم می خورد و چنانچه زراعت نمایان شده باشد، باید سهم او را به ورثه او بدهند و از حقوق دیگری هم که زارع داشته ورثه او ارث می برند و اگر ضرر به مالک نمی خورد، می توانند مالک را مجبور کنند که زراعت تا هنگام رسیدن در زمین باقی بماند.

«مسأله 2494» اگر بعد از زراعت بفهمند که مزارعه باطل بوده، چنانچه بذر مال مالک بوده، حاصلی هم که به دست می آید مال اوست و باید مزد زارع و مخارجی را که کرده و کرایه وسایل یا ابزار دیگری را که مال زارع بوده و در آن زمین کار کرده به او بدهد، مگر آن که بطلان مزارعه از جهت قرارداد تمام حاصل برای مالک زمین باشد که در این صورت مالک، ضامن چیزی نیست و اگر بذر مال زارع بوده، زراعت هم مال اوست و باید اجاره زمین و خرج هایی را که مالک کرده و کرایه وسایل یا ابزار دیگری را که مال او بوده و در آن زراعت کار کرده به او بدهد، مگر آن که بطلان مزارعه از جهت قرار دادن تمام حاصل برای زارع باشد که در این صورت زارع ضامن اجرت زمین و عوامل نیست.

«مسأله 2495» اگر بذر، مال زارع باشد و بعد از زراعت بفهمند که مزارعه باطل بوده، چنانچه مالک و زارع راضی شوند که با اجرت یا بی اجرت زراعت در زمین بماند، اشکال ندارد و اگر مالک راضی نشود، در صورتی که چیدن زراعت پیش از رسیدن آن به زارع ضرر بزند و ماندن آن موجب ضرر مالک نباشد، نمی تواند زارع را مجبور کند تا

زراعت را بچیند و اگر مجبور کند، باید ضرر او را جبران نماید، بلکه اگر ماندن زراعت موجب ضرر مالک نباشد، زارع می تواند با دادن اجرت زمین، او را مجبور کند که زراعت در زمینش باقی بماند.

«مسأله 2496» اگر بعد از جمع کردن حاصل و تمام شدن مدّت مزارعه، ریشه زراعت در زمین باقی بماند و سال بعد دو مرتبه حاصل دهد، چنانچه قرارداد بین زارع و مالک بر اشتراك در زرع و اصول آن بوده، حاصل سال دوم را هم باید مثل سال اول قسمت کنند، ولی اگر قرارداد فقط بر اشتراك در آنچه از زراعت در سال اول حاصل می شود بوده باشد، حاصل سال دوم متعلّق به صاحب بذر خواهد بود.

«مسأله 2497» اگر قرارداد مزارعه همزمان یا کمی پیش از زمان وجوب زکات باشد و سهم هر يك از مالک و زارع به حدّ نصاب برسد، باید هر کدام زکات سهم خود را پردازند، ولی اگر زمان قرارداد پس از وقت وجوب زکات باشد، زکات زراعت بر عهده صاحب بذر است.

«مسأله 2498» اگر در قرارداد مزارعه شرط کنند که زمین و کشت به عهده يك طرف و بذر و سایر کارها به عهده دیگری باشد، صحیح است.

«مسأله 2499» لازم نیست قرارداد مزارعه میان دو نفر باشد، بلکه ممکن است بین چند نفر باشد، به عنوان مثال یکی عهده دار زمین، دیگری عهده دار کشت، سومی عهده دار بذر و چهارمی عهده دار تأمین سایر وسایل زراعت و کارهای دیگر آن گردد، هر چند این نوع مزارعه خلاف احتیاط است و بهتر است به عنوان مصالحه انجام شود.

«مسأله 2500» در مزارعه لازم نیست که زمین ملک مزارعه دهنده باشد، بلکه کافی است که به وسیله اجاره و مانند آن، مالک منافع و بهره برداری از زمین باشد.

اگر باغدار به این صورت قرارداد نماید که درخت های میوه یا منافع آن را که مال خود اوست و یا اختیار آن با اوست تا مدّت معینی به شخصی به عنوان باغبان واگذار کند تا پرورش داده و آب دهد و پس از به دست آمدن محصول، باغبان سهم مشاعی بر طبق قرارداد از میوه آن بردارد، این معامله را «مساقات» می گویند.

«مسألة 2501» در صورتی که باغ دارای انواع درختان میوه باشد، می توان برای هر نوع، سهمیه ای مخصوص نوع خود قرارداد کرد.

«مسألة 2502» معامله مساقات در مورد درخت هایی مثل بید و چنار که میوه نمی دهند صحیح نیست، ولی در مثل درخت «حنا» که از برگ آن استفاده می کنند یا درختی که از گل آن استفاده می کنند، اشکال ندارد.

«مسألة 2503» در معامله مساقات لازم نیست صیغه بخوانند، بلکه اگر صاحب درخت به قصد مساقات آن را واگذار کند و کسی هم که کار می کند به همین قصد تحویل بگیرد، معامله صحیح است.

«مسألة 2504» باغدار و کسی که تربیت درختان را به عهده می گیرد، باید مکلف و عاقل باشند و کسی آنها را مجبور نکرده باشد و نیز باید حاکم شرع آنان را از تصرف در اموالشان منع نکرده باشد، اما مساقات سفیه اگرچه حاکم شرع هم او را منع نکرده باشد نافذ نیست.

«مسألة 2505» مدّت مساقات باید معلوم باشد و اگر اول آن را معین کنند و آخر آن را هنگامی قرار دهند که میوه آن سال به دست می آید، صحیح است.

«مسأله 2506» باید سهم هر کدام از باغدار و باغبان به طور مشاع، مثل نصف یا ثلث محصول و مانند آن باشد و اگر قرار بگذارند که مثلاً صد کیلو گرم از میوه ها مال باغدار و بقیه مال کسی باشد که کار می کند، معامله باطل است.

«مسأله 2507» باید قرارداد معامله مساقات را پیش از ظاهر شدن میوه منعقد نمایند؛ بنابر این اگر بعد از ظاهر شدن میوه و پیش از رسیدن آن قرارداد منعقد کنند، صحت معامله خالی از اشکال نیست، هر چند برای زیاد شدن میوه یا برای سلامت آن کاری مانند آبیاری و سم پاشی انجام دهد.

«مسأله 2508» معامله مساقات در بوته خربزه و خیار و مانند اینها صحیح نیست.

«مسأله 2509» درختی که از آب باران یا رطوبت زمین استفاده می کند و به آبیاری احتیاج ندارد، اگر به کارهای دیگر مانند بیل زدن و کود دادن محتاج باشد، معامله مساقات در آن صحیح است، ولی چنانچه آن کارها در زیاد شدن یا خوب شدن میوه اثری نداشته باشد، معامله مساقات اشکال دارد.

«مسأله 2510» مساقات عقد لازم است؛ بنابراین طرفین عقد مساقات با رضایت یکدیگر می توانند معامله را به هم بزنند و نیز اگر در ضمن خواندن صیغه مساقات شرط کنند که هر دو یا یکی از آنان حق به هم زدن معامله را داشته باشند، مطابق قراری که گذاشته اند، به هم زدن معامله اشکال ندارد، بلکه اگر در ضمن عقد مساقات شرطی کنند و عملی نشود، کسی که به نفع او شرط شده می تواند معامله را به هم بزند.

«مسأله 2511» کارهایی نظیر احداث راه آب، دیوار کشی و نصب موتور که معمولاً در هر سال تکرار نمی شود، در صورتی که در قرارداد شرط نشده باشد، به عهده مالک باغ می باشد و کارهایی نظیر اصلاح درختان، کندن علف های هرزه و آبیاری که طبق معمول هر سال تکرار می شوند، در صورتی که در قرارداد شرط نشده باشد، به عهده باغبان می باشد.

«مسأله 2512» اگر مالک بمیرد، معامله مساقات به هم نمی خورد و ورثه او به جای او هستند.

«مسأله 2513» اگر کسی که پرورش درختان به او واگذار شده بمیرد، چنانچه

در عقد شرط نکرده باشند که خودش آنها را پرورش دهد و ظاهر کلامشان هم مباشرت آن شخص نباشد، ورثه اش به جای او هستند و چنانچه خود ورثه عمل را انجام ندهند و اجیر هم نگیرند و اجبار آنان هم ممکن نباشد، حاکم شرع از مال میّت اجیر می گیرد و محصول را بین ورثه میّت و مالک قسمت می کند و اگر شرط کرده باشند که خود او درختان را پرورش دهد، مساقات باطل می شود.

«مسأله 2514» از هنگامی که محصول نمایان می شود، باغبان مالک سهمیه خود می گردد، بنابر این چنانچه بعد از آن و قبل از تقسیم بمیرد - حتی اگر مساقات به دلیل شرط مباشرت خود عامل باطل شود - سهم وی به وارث او منتقل می شود.

«مسأله 2515» اگر شرط شود که تمام حاصل برای مالک باشد، مساقات باطل است و میوه مال مالک می باشد و کسی که کار می کند نمی تواند مطالبه اجرت نماید، ولی اگر باطل بودن مساقات به جهت دیگر باشد، مالک باید مزد آبیاری و کارهای دیگر را به مقدار معمول به کسی که درختان را پرورش داده است بپردازد.

«مسأله 2516» در قرارداد مساقات، مباشرت باغبان شرط نیست، بلکه باغبان می تواند برای کارهایی که باید انجام دهد کارگر بگیرد و یا این که کسی به طور رایگان به وی کمک نماید مگر این که مباشرت باغبان در عقد مساقات شرط شده باشد.

«مسأله 2517» اگر زمینی را به دیگری واگذار کند که در آن درخت بکارد و آنچه عمل می آید مال هر دو باشد، این معامله که آن را «مغارسه» می گویند باطل است، پس اگر درختان مال صاحب زمین بوده، بعد از پرورش هم مال اوست و باید مزد کسی را که آنها را پرورش داده بدهد و اگر مال کسی بوده که آنها را تربیت کرده، بعد از تربیت هم مال اوست و می تواند آنها را بکند، ولی باید گودال هایی را که به واسطه کندن درختان پیدا شده پر کند و اجاره زمین را از روزی که درختان را کاشته به صاحب زمین بدهد و مالک هم می تواند او را مجبور نماید که درختان را بکند و اگر به واسطه کندن درخت عیبی در آن پیدا شود، باید تفاوت قیمت آن را به صاحب درخت بدهد و نمی تواند او را مجبور کند با اجاره یا بدون اجاره درخت را در زمین باقی بگذارد.

«وکالت» عقدی است که به موجب آن انسان کاری را که می‌تواند در آن دخالت کند و مباشرت در آن معتبر یا لازم نیست، یعنی لازم نیست خودش آن را انجام دهد، به دیگری واگذار نماید تا از طرف او انجام دهد، مثلاً کسی را وکیل کند که خانه او را بفروشد یا زنی را برای او عقد نماید، پس سفیه که مال خود را در کارهای بیهوده مصرف می‌کند، اگرچه حاکم شرع هم او را منع نکرده باشد، نمی‌تواند برای فروش مال خود کسی را وکیل کند.

«مسأله 2518» وکالت تنها در مواردی صحیح است که شرعاً مباشرت شخص در آن شرط نباشد، پس در مواردی همچون قسم خوردن و شهادت دادن نزد حاکم شرع و عبادات بدنی مثل نماز و روزه که مباشرت در آنها شرط می‌باشد، وکیل گرفتن صحیح نیست، اما در عبادات مالی مثل پرداختن زکات و خمس، وکالت مانعی ندارد.

«مسأله 2519» در وکالت لازم نیست صیغه بخوانند و اگر انسان به دیگری بفهماند که او را وکیل کرده و او هم بفهماند که قبول نموده، مثل این که مال خود را به کسی بدهد که برای او بفروشد و او مال را بگیرد، وکالت صحیح است.

«مسأله 2520» اگر اصل وکالت وکیل را به شرطی معلق نمایند، صحیح نیست، ولی اگر وکالت معلق نباشد و مورد وکالت وکیل را مشروط به شرطی نمایند، اشکال ندارد.

«مسأله 2521» اگر انسان کسی را که در شهر دیگری است وکیل نماید و برای او وکالتنامه بفرستد و او قبول کند، اگرچه وکالتنامه بعد از مدتی به دست او برسد، وکالت

صحیح است.

«مسألة 2522» موکل یعنی کسی که دیگری را وکیل می کند و نیز کسی که وکیل می شود، باید بالغ و عاقل باشند و از روی قصد و اختیار اقدام کنند، ولی بچّه ممیز اگر فقط در خواندن صیغه وکیل شده باشد و صیغه را با شرایط آن بخواند، صیغه ای که خوانده صحیح است.

«مسألة 2523» انسان نمی تواند برای انجام کاری که قدرت انجام آن را ندارد یا شرعاً نباید آن را انجام دهد، از طرف دیگری وکیل شود، مثلاً کسی که در احرام حج است، چون نباید صیغه عقد زناشویی را بخواند، نمی تواند برای خواندن صیغه از طرف دیگری وکیل شود.

«مسألة 2524» اگر انسان کسی را برای انجام تمام کارهای خود وکیل کند، صحیح است و همچنین اگر وکیل کند که یکی از چند کار را انجام دهد و او یکی را انتخاب کند صحیح است، ولی اگر کسی را برای یکی از کارهای خود وکیل کند و آن کار را معین نکند، وکالت صحیح نیست.

«مسألة 2525» وکالت برای دفاع از متهم در دادگاه اشکال ندارد، ولی چنانچه وکیل یقین به مُجْح نبودن شخص متهم از نظر شرعی داشته باشد، وکالت برای دفاع از او جایز نیست، مگر این که به نحوی به حقوق او تجاوز شده باشد که در این صورت دفاع از حقوق مشروع او اشکال ندارد، بلکه در بعضی از موارد واجب می باشد.

«مسألة 2526» وکالت برای آباد کردن زمین های موات، صید کردن ماهی ها و به طور کلی برای به دست آوردن چیزهای مباح صحیح است و آنچه را که وکیل به قصد موکل خود آباد یا صید می کند و یا به دست می آورد، ملک موکل می باشد.

«مسألة 2527» کافر می تواند از طرف مسلمان وکیل شود، مگر در اموری که اسلام شرط عامل باشد، هم چنانکه مسلمان نیز می تواند وکیل کافر شود.

«مسألة 2528» وکالت، عقد جایز است و هر يك از دو طرف می توانند آن را به هم بزنند مگر این که به هم نزدن آن شرط شده باشد، مثلاً در ضمن عقد ازدواج شرط کنند

که زن تا پنجاه سال از طرف شوهر وکیل باشد که هرگاه شوهر دو ماه به او خرجی ندهد یا مسافرت طولانی نماید، خود را طلاق دهد و شرط کنند که شوهر او را عزل نکند که در این صورت این وکالت تا پنجاه سال پابرجاست و شوهر نمی تواند آن را به هم بزند.

«مسألة 2529» اگر وکیل را عزل کند، یعنی از کار برکنار نماید، بعد از آن که خبر به او رسید نمی تواند آن کار را انجام دهد، ولی اگر پیش از رسیدن خبر آن کار را انجام داده باشد، صحیح است.

«مسألة 2530» وکیل می تواند از وکالت کناره گیری کند و اگر موکل غایب هم باشد اشکال ندارد.

«مسألة 2531» وکیل نمی تواند برای انجام کاری که به او واگذار شده دیگری را وکیل نماید، ولی اگر موکل به او اجازه داده باشد که وکیل بگیرد، به هر نحوی که به او دستور داده شده می تواند رفتار نماید، پس اگر موکل گفته باشد: «برای من وکیل بگیر»، باید از طرف او وکیل بگیرد و نمی تواند کسی را از طرف خود وکیل کند.

«مسألة 2532» اگر انسان با اجازه موکل خود کسی را از طرف او وکیل کند، نمی تواند آن وکیل را عزل نماید و اگر وکیل اول بمیرد یا موکل او را عزل کند، وکالت دومی باطل نمی شود.

«مسألة 2533» اگر وکیل با اجازه موکل کسی را از طرف خود وکیل کند، موکل و وکیل اول می توانند آن وکیل را عزل کنند و اگر وکیل اول بمیرد یا عزل شود، وکالت دوم باطل می شود.

«مسألة 2534» اگر چند نفر را برای انجام کاری وکیل کند و به آنها اجازه دهد که هر کدام به تنهایی برای آن کار اقدام کنند، هر يك از آنان می تواند آن کار را انجام دهد و چنانچه یکی از آنان بمیرد، وکالت دیگران باطل نمی شود؛ ولی اگر نگفته باشد که با هم یا به تنهایی وکیل هستند که کاری را انجام دهند و از حرف او هم معلوم نباشد که می توانند به تنهایی انجام دهند، یا گفته باشد که با هم انجام دهند، نمی توانند به تنهایی اقدام نمایند و در صورتی که یکی از آنان بمیرد، وکالت دیگران باطل می شود.

«مسأله 2535» اگر وکیل یا موکل بمیرد یا دیوانه دائمی شود، وکالت باطل می شود و نیز اگر گاهی دیوانه شود و یا بی هوش شود، بنابر احتیاط واجب باید به معامله ای که انجام می دهد ترتیب اثر ندهند و نیز اگر چیزی که برای تصرف در آن وکیل شده است از بین برود، مثلاً گوسفندی که برای فروش آن وکیل شده بمیرد، وکالت باطل می شود.

«مسأله 2536» اگر انسان کسی را برای کاری وکیل کند و چیزی برای او قرار بگذارد، بعد از انجام آن کار، چیزی را که قرار گذاشته باید به او بدهد.

«مسأله 2537» اگر وکیل در نگهداری مالی که در اختیار اوست کوتاهی نکند و غیر از تصرفی که به او اجازه داده اند، تصرف دیگری در آن نماید و اتفاقاً آن مال از بین برود، ضامن نیست.

«مسأله 2538» اگر وکیل در نگهداری مالی که در اختیار اوست کوتاهی کند یا غیر از تصرفی که به او اجازه داده اند تصرف دیگری در آن نماید و آن مال از بین برود، ضامن است، پس اگر لباسی را که گفته اند: «بفروش»، بپوشد و آن لباس تلف شود، باید عوض آن را بدهد.

«مسأله 2539» اگر وکیل غیر از تصرفی که به او اجازه داده اند، تصرف دیگری در مال بکند، مثلاً لباسی را که گفته اند: «بفروش»، بپوشد و بعداً تصرفی را که به او اجازه داده اند بنماید، آن تصرف دوم صحیح است.

«مسأله 2540» اگر دو نفر در اصل وکالت اختلاف پیدا کنند، ادعای کسی که منکر آن است با قسم مقدم می باشد و اگر در ضایع شدن مال مورد وکالت یا در کوتاهی وکیل در حفظ آن اختلاف نمایند، ادعای وکیل با قسم مقدم است.

قرض دادن از کارهای مستحبی است که در آیات قرآن و روایات درباره آن زیاد سفارش شده است. از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده است که: «هر کس به برادر مسلمان خود قرض بدهد مال او زیاد می شود و ملائکه بر او رحمت می فرستند و اگر با بدهکار خود مدارا کند، بدون حساب و به سرعت از صراط می گذرد و کسی که برادر مسلمانش از او قرض بخواهد و ندهد، بهشت بر او حرام می شود.»⁽¹⁾ «مسأله 2541» قرض عقدی است که به موجب آن قرض دهنده (دائن) مقدار معینی از مال خود را به قرض گیرنده (مدیون) تملیک می کند تا مثل آن را از حیث جنس، وصف و مقدار بازگرداند. در قرض لازم نیست صیغه بخواند، بلکه اگر چیزی را به نیت قرض به کسی بدهد و او هم به همین قصد بگیرد، صحیح است، ولی مقدار آن باید کاملاً معلوم باشد.

«مسأله 2542» اگر در قرض شرط کنند که در وقت معین آن را بپردازد، پیش از رسیدن آن وقت لازم نیست طلبکار قبول کند، ولی اگر تعیین وقت فقط برای همراهی با بدهکار باشد، چنانچه پیش از آن وقت هم قرض را بدهد، باید قبول نماید.

«مسأله 2543» اگر در صیغه قرض برای پرداخت آن مدتی قرار دهند، طلبکار پیش از تمام شدن آن مدّت نمی تواند طلب خود را مطالبه نماید، ولی اگر مدّت نداشته باشد، طلبکار هر وقت بخواهد می تواند طلب خود را مطالبه نماید.

«مسأله 2544» اگر طلبکار طلب خود را مطالبه کند، چنانچه بدهکار بتواند بدهی

ص: 472

خود را بدهد، باید فوراً آن را بپردازد و اگر تأخیر بیندازد گناهکار است.

«مسأله 2545» اگر بدهکار غیر از خانه ای که در آن نشسته و اثاثیه منزل و چیزهای دیگری که به آنها احتیاج دارد، چیزی نداشته باشد، طلبکار نمی تواند طلب خود را از او مطالبه نماید، بلکه باید صبر کند تا او بتواند بدهی خود را بدهد.

«مسأله 2546» کسی که بدهکار است و نمی تواند بدهی خود را بدهد، اگر کسی داشته باشد، باید برای پرداخت بدهی خود کسب کند و کسی که کسی ندارد، چنانچه بتواند کاسبی کند، واجب است که کسب کند و بدهی خود را بدهد.

«مسأله 2547» کسی که دسترسی به طلبکار خود ندارد، چنانچه امید نداشته باشد که او را پیدا کند، باید با اجازه حاکم شرع طلب او را به فقیر بدهد و احتیاط واجب آن است که آن فقیر سید نباشد.

«مسأله 2548» اگر مال میت بیشتر از خرج واجب کفن و دفن و بدهی او نباشد، باید مال او را به همین مصرف ها برسانند و به وارث او چیزی نمی رسد.

«مسأله 2549» اگر کسی مقداری پول طلا یا نقره قرض کند و قیمت آن کم شود یا چند برابر گردد، چنانچه همان مقدار را که قرض گرفته پس بدهد کافی است؛ مگر آن که به سبب تأخیر در ادا نمودن، قیمت آن کم شود که در این صورت کفایت همان مقدار خالی از اشکال نیست، ولی در هر صورت اگر هر دو به غیر از آن راضی شوند اشکال ندارد.

«مسأله 2550» اگر مالی که قرض کرده از بین نرفته باشد و صاحب مال، آن را مطالبه کند، احتیاط مستحب آن است که بدهکار، همان مال را به او بدهد.

«مسأله 2551» اگر کسی که قرض می دهد شرط کند که زیادتر از مقداری که می دهد بگیرد، مثلاً يك من گندم بدهد و شرط کند که يك من و نیم بگیرد یا ده تخم مرغ بدهد که یازده تا بگیرد، ربا و حرام است؛ بلکه اگر قرار بگذارد که بدهکار کاری برای او انجام دهد یا چیزی را که قرض کرده با مقداری جنس دیگر پس دهد - مثلاً شرط کند صد تومانی را که قرض کرده با يك قوطی کبریت پس دهد - ربا و حرام است و نیز اگر با او شرط کند که چیزی را که قرض می گیرد به طور مخصوص پس دهد، مثلاً مقداری

طلای نساخته به او بدهد و شرط کند که طلای ساخته پس بگیرد، باز هم ربا و حرام می باشد؛ ولی اگر بدون این که شرط کند، خود بدهکار زیادتر از آنچه قرض کرده پس بدهد، اشکال ندارد، بلکه مستحب است.

«مسألة 2552» اگر قرض دهنده بگوید: «این مبلغ را به تو قرض می دهم به شرط آن که هنگام بازپرداخت، فلان مبلغ را هم به دیگری ببخشی» باز هم ربا و حرام است؛ پس در حرمت ربا فرقی نمی کند که سود آن به طلبکار برسد یا به شخص دیگری.

«مسألة 2553» اگر قرض دهنده انجام کاری را که ارزش مالی ندارد شرط کند، مثل این که شرط کند بدهکار برای او یا پدر و مادر او دعا کند، اشکال ندارد؛ ولی اگر مثلاً شرط کند علاوه بر پرداخت بدهی، یک سال نماز و روزه برای پدر یا مادر او بجا آورد، چون برای این کار معمولاً اجرت می گیرند، از مصادیق ربا محسوب می شود و حرام است.

«مسألة 2554» ربا دادن مثل ربا گرفتن حرام است و کسی که قرض ربایی گرفته، اصل قرض و تصرف او خالی از اشکال نیست.

«مسألة 2555» اگر گندم یا چیزی مانند آن را به صورت قرض ربایی بگیرد و آن را بکارد، تعلق محصول آن به قرض گیرنده خالی از اشکال نیست.

«مسألة 2556» اگر لباسی را بنخرد و بعد از پولی که بابت ربا گرفته یا از پول حلالی که مخلوط با ربا است به صاحب لباس بدهد، اگرچه هنگام خریداری نیز قصدش این بوده که از این پول بدهد، پوشیدن آن لباس و نماز خواندن با آن جایز است؛ اما اگر پول ربایی یا پول حلال مخلوط به حرام داشته باشد و به فروشنده بگوید که: «این لباس را با این پول می خرم» در صورتی که قیمت، پول معین باشد به گونه ای که اگر بخواهد پول دیگری بدهد حق نداشته باشد، پوشیدن آن لباس حرام است و اگر بداند پوشیدن آن حرام است، نماز هم با آن باطل می باشد و اگر این طور نباشد - که معمولاً در معاملات با پول، این گونه نیست، بلکه منظور و مقصود مقدار آن است نه شخص آن - پوشیدن لباس جایز است.

«مسألة 2557» اگر انسان مقداری پول به تاجری بدهد تا در شهر دیگری از طرف او کمتر بگیرد، اشکال ندارد و این را «صرف برات» می گویند.

«مسألة 2558» اگر مقداری پول را به صورت حواله به کسی بدهد تا بعد از چند روز در شهر دیگری زیادتر بگیرد، مثلاً نهصد و نود تومان بدهد که بعد از ده روز در شهر دیگری هزار تومان بگیرد، در صورتی که پول اسکناس باشد، اشکال ندارد، اما در صورتی که به عنوان قرض داده باشد، ربا و حرام است؛ ولی اگر کسی که زیادی را می گیرد در مقابل زیادی، جنسی بدهد یا عملی را انجام دهد، اشکال ندارد.

«مسألة 2559» بدهی مدّت دار را می توان با رضایت دو طرف و با کم کردن مقداری از آن، زودتر پرداخت نمود.

«مسألة 2560» بدهی بدون مدّت را نمی توان با افزودن چیزی بر آن مدّت دار نمود، همچنین مدّت بدهی مدّت دار را نمی توان با افزودن چیزی بر آن بیشتر نمود.

«مسألة 2561» اگر در قرضی شرط و قرار ربا شود، شرط و قرار باطل و حرام می باشد و صحّت قرض نیز خالی از اشکال نیست.

«مسألة 2562» اگر پولی به بانک یا غیر آن بدهند و بانک به آنها ربا بدهد، اگر نظر گیرنده پول، گرفتن ربا باشد، جایز نیست بگیرد، ولی اگر نظرش واقعاً گرفتن ربا نباشد بلکه پول را در بانک برای اطمینان و امنیت می گذارد، به گونه ای که اگر بانک زیادی را هم نمی داد، صاحب پول آن را به بانک می داد، گرفتن مازاد حلال است، اگرچه از اول بداند بانک زیادی را خواهد داد و در هر صورت اگر قرض گیرنده مجاناً چیزی بدهد حرام نیست و گرفتن آن جایز است.

«سفته» یا «فته طلب» (سند بستانکاری) سندی است که به واسطه آن امضا کننده متعهد می شود مبلغی را در زمان معین یا هنگام مطالبه، در وجه شخص معین یا به حواله کرد او و یا در وجه حامل ادا نماید و آن بر دو قسم است:

اول: «سفته حقیقی» که شخص بدهکار در مقابل بدهی خود، آن را به طلبکار می دهد.

دوم: «سفته دوستانه» که شخص به دیگری می دهد بدون آن که در مقابل به او بدهکاری داشته باشد.

«مسألة 2563» اگر کسی سفته حقیقی را از بدهکار بگیرد تا با دیگری به مبلغی کمتر مبادله کند، اگر به صورت قرض باشد، حرام و باطل است و اگر به صورت معامله و خرید و فروش باشد، جایز است.

«مسألة 2564» سفته پول نیست و معامله به خود آن واقع نمی شود بلکه پول، اسکناس است و معامله با آن واقع می شود و سفته، برات و قبض است و چك های تضمینی که در ایران متداول است، مثل اسکناس، پول است و خرید و فروش نقدی و بدون مدت آن به زیاد و کم مانعی ندارد.

«مسألة 2565» سفته دوستانه را - که صادر کننده به دیگری می دهد تا نزد شخص ثالثی تنزیل کند و شخص ثالث در موعد مقرر، حق رجوع به صاحب سفته را که شخص اول است، داشته باشد - به این وجه می توان تصحیح نمود که دادن سفته دوستانه به شخص دوم به این خاطر است که با شخص ثالث معامله کند و شخص سوم هم حق

رجوع به دومی را داشته باشد و این موجب دو امر است: یکی آن که به واسطه دادن سفته، گیرنده نزد سومی صاحب اعتبار می شود، از این جهت با خود او معامله می کند و شخص دوم به شخص سوم بدهکار می شود. دوم: آن که به واسطه معهود بودن در نزد این اشخاص، شخص اول ملتزم می باشد که اگر شخص دوم مقدار معلوم را ندهد، او آن را پرداخت نماید؛ بنابراین این پس از معامله، شخص ثالث در موعد می تواند به شخص دوم رجوع کند و اگر او نداد، به شخص اول رجوع کند و شخص اول اگر پرداخت کرد، به شخص دوم رجوع می کند و چون این امور معهودند، قراردادهای ضمنی محسوب می شوند و مانعی ندارند.

«مسأله 2566» اگر طلبکار، چه بانک ها و چه غیر آنها، برای تأخیر بدهکاری چیزی از بدهکار بگیرند، در صورتی که طلب، پول اسکناس باشد و بدهکار عمداً بدهی خود را تأخیر بیندازد و با تأخیر انداختن موجب اتلاف مقداری از مالیت آن شود، حرمت آن محل تأمل است.

«مسأله 2567» در انواع اسکناس، مثل دینار کاغذی و دلار و لیره ترکی و سایر پول ها، ربای غیر قرضی تحقق پیدا نمی کند و معاوضه نقدی بعضی از آنها با بعضی دیگر به زیاده و کم جایز است و همچنین اقوی صحت معاوضه بعضی از آنها با بعضی دیگر است به زیاده و کم، اگر چه به حساب مدّت باشد، اما ربای قرضی در تمام آنها تحقق پیدا می کند و قرض دادن ده دینار به دوازده دینار و مانند آن جایز نیست.

«مسأله 2568» اگر در مقابل طلبی که از کسی دارد سفته یا چک مدّتدار داشته باشد و بخواهد مقداری از طلب خود را پیش از موعد آن گذشت کند و بقیه را از خود بدهکار دریافت نماید، مانعی ندارد و به این عمل «اسکنت» می گویند.

«مسأله 2569» کسی که سفته را امضا می کند - اگر قصد ضمان کند و شرایط ضمان مراعات شده باشد - ضامن شخص وام گیرنده است و بانک یا طلبکار دیگر حق دارد به او رجوع نماید و او ملزم به پرداخت بدهی خواهد بود.

«مسألة 2570» دریافت سود سپرده های کوتاه یا بلند مدّت که افراد واقعاً به عنوان مضاربه به بانک ها یا مؤسسات خصوصی می سپارند، اگر بانک ها واقعاً با پول افراد تجارت نمایند و افراد به صورت ماهانه مبلغی را نه بعنوان سود ثابت، بلکه علی الحساب دریافت کنند، اشکال ندارد؛ ولی چنانچه بر اساس سود ثابت دریافت کنند، مضاربه باطل است، مگر این که سود ثابت را در ضمن عقد مضاربه شرط کرده باشند.

«مسألة 2571» آنچه اشخاص از بانک ها به عنوان وام یا غیر آن می گیرند، در صورتی که معامله به وجه شرعی انجام بگیرد، حلال است و مانعی ندارد، اگرچه بدانند که در بانک ها پول های حرامی وجود دارد و احتمال بدهند پولی که گرفته اند از حرام باشد، ولی اگر بدانند پولی که گرفته اند یا مقداری از آن حرام است، تصرف در آن جایز نیست و اگر نتوانند مالک آن را پیدا کنند، باید با اذن مجتهد جامع الشرائط معامله مجهول المالك با آن بکنند و در این مسأله فرقی میان بانک های خارجی و داخلی و دولتی و غیر دولتی نیست.

«مسألة 2572» اگر سپرده های بانکی به عنوان قرض باشند و سودی برای آنها مقرر نشود، تصرف در آنها برای بانک ها جایز است و اگر سودی قرارداد شود، قرارداد سود حرام و باطل است و اصل قرض نیز خالی از اشکال نیست و بانک ها بنابر احتیاط نمی توانند در آنچه می گیرند تصرف کنند.

«مسألة 2573» در قرار سود که موجب رباست، فرقی نمی کند که صریحاً قرارداد شود یا بنای طرفین در حال قرض به گرفتن سود باشد؛ پس اگر قانون بانک آن باشد که برای قرض هایی که می دهند سود بگیرند و قرض مبنی بر این قانون باشد، حرام است.

«مسألة 2574» تصرف بانک در سپرده های موجود در آن که به عنوان ودیعه و امانت است، اشکال ندارد.

«مسألة 2575» جایزه هایی که بانک ها یا غیر آنها برای تشویق قرض دهنده می دهند یا مؤسسات دیگر برای تشویق خریدار و مشتری با قرعه کشی می دهند، حلال است و

چیزهایی که فروشنده ها برای جلب مشتری و زیاد شدن خریدار در داخل جنس های خود می گذارند، مثل سگه طلا در قوطی روغن و چای، حلال است و اشکال ندارد.

«مسأله 2576» حواله های بانکی یا تجاری که به آنها «صرف برات» گفته می شود، جایزند؛ پس اگر بانک یا تاجر پولی را از کسی در محلی بگیرد و حواله بدهد که از بانک یا طرف آن در محل دیگر آن پول را دریافت کند و در مقابل این حواله از دهنده چیزی بگیرد، مانعی ندارد و حلال است؛ مثلاً اگر هزار تومان در تهران به بانک بدهد و بانک حواله بدهد که شعبه اصفهان هزار تومان را به این شخص بپردازد و در مقابل این حواله، بانک تهران ده تومان بگیرد، اشکال ندارد و اگر بانک هزار تومان بگیرد و نهصد و پنجاه تومان حواله بدهد تا از محل دیگر دریافت کند اشکال ندارد، چه آن پول را که بانک می گیرد به عنوان قرض بگیرد یا به عنوان دیگر و در فرض مذکور اگر زیادی را به عنوان حق العمل بگیرد نیز اشکال ندارد.

«مسأله 2577» اگر بانک یا مؤسسه دیگری، پولی به شخصی بدهد و حواله کند که این شخص پول را در محل دیگری به شعبه بانک یا طرف خود بپردازد و مقداری به عنوان حق الزحمه بگیرد، اشکال ندارد و همین طور اگر به عنوان فروش اسکناس به زیادتر باشد، مانعی ندارد و اگر قرض بدهد و قرار سود بگذارد، حرام است - اگرچه قرار سود صریح نباشد و قرض مبنی بر آن باشد - و اصل قرض نیز خالی از اشکال نیست.

«مسأله 2578» بانک های رهنی و غیر آنها اگر با قرار سود قرض بدهند و چیزی را رهن بگیرند که در سر موعدها اگر بدهکار بدهی خود را پرداخت بفرشند و مال خود را بردارند، این قرض با قرار نفع حرام است و قرار نفع باطل است و اصل قرض و رهن و وکالت در فروش نیز خالی از اشکال نیست و اگر قرار نفع نباشد و حق الزحمه بگیرد و در مقابل قرض رهن بگیرد، مانعی ندارد و با مقررات شرعی، فروش رهن و خرید آن مانعی ندارد.

حواله عقدی است که به موجب آن، طلب طلبکار از ذمه بدهکار به ذمه شخص ثالث منتقل می شود. اگر انسان طلبکار خود را حواله بدهد که طلب خود را از شخص دیگری بگیرد و طلبکار قبول نماید، بعد از آن که حواله درست شد، کسی که به او حواله شده بدهکار می شود و دیگر طلبکار نمی تواند طلبی را که دارد از بدهکار اولی مطالبه نماید.

«مسأله 2579» در حواله صیغه خاصی وجود ندارد و همین که بدهکار و طلبکار و شخص سوم از حواله آگاه شوند و بپذیرند، حواله صحیح است.

«مسأله 2580» بدهکار و طلبکار و شخص ثالثی که به او حواله شده، باید مکلف و عاقل باشند و کسی آنها را مجبور نکرده باشد و نیز باید سفیه نباشند، یعنی مال خود را در کارهای بیهوده مصرف نکنند و نیز اگر حاکم شرع کسی را به واسطه ورشکستگی از تصرف در اموال خود منع کرده باشد، نمی توان او را حواله داد تا طلب خود را از دیگری بگیرد و خود او هم نمی تواند به کسی حواله بدهد؛ ولی اگر به کسی حواله بدهد که به او بدهکار نیست، اشکال ندارد.

«مسأله 2581» برای صحت حواله لازم نیست آنچه حواله داده می شود «عین» باشد، بلکه اگر منفعت یا کاری که مباشرت شخص بدهکار در آن شرط نیست - مانند خواندن نماز یا روزه و یا دوختن لباس - حواله داده شود نیز صحیح است.

«مسأله 2582» اگر به کسی حواله بدهند که به حواله دهنده بدهکار است، احتیاط واجب آن است که قبول کند؛ ولی حواله دادن به کسی که بدهکار نیست، در صورتی صحیح است که او قبول کند و نیز اگر انسان بخواهد به کسی که جنسی بدهکار

است، جنس دیگری حواله دهد، مثلاً به کسی که جو بدهکار است گندم حواله دهد، تا او قبول نکند حواله صحیح نیست.

«مسألة 2583» هنگامی که انسان حواله می دهد، باید بدهکار باشد؛ پس اگر بخواهد از کسی قرض کند، تا وقتی از او قرض نکرده نمی تواند او را به کسی حواله دهد که آنچه را بعداً قرض می دهد، از آن شخص بگیرد.

«مسألة 2584» مال مورد حواله باید برای حواله دهنده و طلبکار معین باشد، یعنی مردّد نباشد؛ پس اگر مثلاً ده من گندم و هزار تومان پول به يك نفر بدهکار باشد و به او بگوید: «یکی از دو طلب خود را از فلانی بگیر» و آن را معین نکند، حواله درست نیست.

«مسألة 2585» اگر بدهی واقعاً معین باشد، ولی بدهکار و طلبکار در هنگام حواله دادن، مقدار یا جنس آن را ندانند، حواله صحیح است؛ مثلاً اگر طلب کسی را در دفتر نوشته باشد و پیش از دیدن دفتر حواله بدهد و بعد دفتر را ببیند و به طلبکار مقدار طلبش را بگوید، حواله صحیح می باشد.

«مسألة 2586» طلبکار می تواند حواله را قبول نکند، اگر چه کسی که به او حواله شده فقیر نباشد و در پرداختن حواله هم کوتاهی ننماید.

«مسألة 2587» اگر به کسی حواله بدهد که بدهکار نیست، چنانچه او حواله را قبول کند، پیش از پرداختن حواله نمی تواند مقدار حواله شده را از حواله دهنده بگیرد و اگر طلبکار طلب خود را به مقدار کمتری صلح کند، کسی که حواله را قبول کرده، همان مقدار را می تواند از حواله دهنده مطالبه نماید.

«مسألة 2588» هرگاه دیگری به صورت مجانی حواله را پرداخت کند یا پرداختن آن را ضمانت نماید و طلبکار بپذیرد، بدهی از عهده کسی که به او حواله شده ساقط می شود.

«مسألة 2589» بعد از آن که حواله درست شد، حواله دهنده و کسی که به او حواله شده نمی توانند حواله را به هم بزنند و اگر کسی که به او حواله شده در هنگام حواله فقیر نباشد - یعنی غیر از چیزهایی که در دین مستثنی است مالی داشته باشد که

بتواند حواله را بپردازد - اگرچه بعداً فقیر شود، طلبکار هم نمی تواند حواله را به هم بزند و همچنین است اگر هنگام حواله فقیر باشد و طلبکار بداند فقیر است، ولی اگر نداند فقیر است و بعد بفهمد، اگرچه در آن وقت مالدار شده باشد، طلبکار می تواند حواله را به هم بزند و طلب خود را از حواله دهنده بگیرد.

«مسأله 2590» اگر بدهکار و طلبکار و کسی که به او حواله شده یا یکی از آنان برای خود حقّ به هم زدن حواله را قرار دهند، مطابق قراری که گذاشته اند می توانند حواله را به هم بزنند.

«مسأله 2591» اگر حواله دهنده خودش طلب طلبکار را بدهد، چنانچه حواله بر عهده شخصی بوده که به او مقروض بوده، می تواند چیزی را که داده از او بگیرد و اگر بر عهده شخصی بوده که به او مقروض نبوده، نمی تواند از او بگیرد، اگرچه به درخواست او حواله داده باشد.

«مسأله 2592» کسی که به او حواله شده است، می تواند با موافقت طلبکار، او را به شخص ثالثی حواله دهد، خواه شخص ثالث بدهکار باشد یا نه، شخص ثالث نیز با موافقت طلبکار می تواند او را به دیگری حواله دهد.

احکام رهن (گرو گذاشتن)

«رهن» عقدی است که به موجب آن بدهکار مقداری از مال خود را نزد طلبکار وثیقه می‌گذارد که اگر طلب او را ندهد، طلب خود را از آن مال به دست آورد.

«مسأله 2593» در رهن لازم نیست صیغه خاصی بخوانند و همین قدر که بدهکار مال خود را به قصد گرو، به طلبکار بدهد و طلبکار هم به همین قصد بگیرد، رهن صحیح است.

«مسأله 2594» در صحّت رهن بنا بر اقوی قبض معتبر است؛ پس تا زمانی که طلبکار یا نماینده او مال رهن را تحویل نگرفته، رهن ثابت نشده است.

«مسأله 2595» گرو دهنده و کسی که مال را گرو می‌گیرد، باید مکلف و عاقل باشند و کسی آنها را مجبور نکرده باشد و نیز گرو دهنده باید سفیه نباشد، یعنی مال خود را در کارهای بیهوده مصرف نکند و اگر به واسطه ورشکستگی حاکم شرع او را از تصرف در اموالش منع کرده باشد، نمی‌تواند مال خود را گرو بگذارد.

«مسأله 2596» مال رهن باید «عین» باشد نه منفعت و دین و نیز باید «معین» باشد و نه مبهم.

«مسأله 2597» انسان مالی را می‌تواند گرو بگذارد که شرعاً بتواند در آن تصرف کند و اگر مال کس دیگری را گرو بگذارد، در صورتی صحیح است که صاحب مال بگوید: «به گرو گذاشتن راضی هستم».

«مسأله 2598» خرید و فروش چیزی که گرو می‌گذارند باید صحیح باشد، پس اگر شراب و مانند آن را گرو بگذارند درست نیست.

«مسأله 2599» اگر رهن دهنده یا ورثه او، رهن گیرنده یا ورثه او را امین ندانند،

می توانند مال رهن را نزد شخص ثالث و یا کسی که حاکم شرع تعیین می کند به امانت بگذارند.

«مسأله 2600» استفاده از منافع چیزی که گرو می گذارند، متعلق به صاحب مال است.

«مسأله 2601» طلبکار و بدهکار نمی توانند مالی را که گرو گذاشته شده، بدون اجازه یکدیگر ملك کسی کنند، مثلاً آن را ببخشند یا بفروشند، ولی اگر یکی از آنان آن را ببخشد یا بفروشد و بعد دیگری بگوید: «راضی هستم» اشکال ندارد.

«مسأله 2602» اگر طلبکار چیزی را که گرو برداشته با اجازه بدهکار بفروشد، پول آن هم مثل خود مال گرو می باشد.

«مسأله 2603» اگر هنگامی که باید بدهی خود را بدهد، طلبکار مطالبه کند و او ندهد، طلبکار در صورتی که وکیل از طرف مالک باشد، می تواند مالی را که گرو برداشته بفروشد و طلب خود را بردارد و باید بقیه را به بدهکار بدهد، و چنانچه وکالت از مالک نداشته باشد، اگر به حاکم شرع دسترسی داشته باشد، بنابر احتیاط واجب باید برای فروش آن از حاکم شرع اجازه بگیرد.

«مسأله 2604» اگر بدهکار غیر از خانه ای که در آن نشسته و چیزهایی که مانند اثاثیه خانه مورد احتیاج اوست، چیز دیگری نداشته باشد، طلبکار نمی تواند طلب خود را از او مطالبه کند، ولی اگر مالی که گرو گذاشته خانه و اثاثیه هم باشد، طلبکار می تواند بفروشد و طلب خود را بردارد.

«مسأله 2605» رهن در دست رهن گیرنده امانت است؛ پس در صورت تلف شدن یا معیوب شدن، چنانچه کوتاهی یا زیاده روی نسبت به آن نکرده باشد، ضامن نیست.

«مسأله 2606» عقد رهن پس از تحویل دادن آن از طرف رهن دهنده - یعنی بدهکار - قابل به هم زدن نیست، ولی رهن گیرنده - یعنی طلبکار - می تواند آن را به هم بزند.

«مسأله 2607» رهن با مرگ رهن دهنده یا رهن گیرنده باطل نمی شود و اگر طلبکاری که نسبت به مال رهن حق دارد، بمیرد، این حق به ورثه او منتقل می شود و

چنانچه رهن دهنده بمیرد، مال رهن به ورثه او منتقل می شود، ولی همچنان در رهن می باشد.

«مسأله 2608» اگر طلبکار یا شخص دیگری در فروش مال رهن از طرف رهن دهنده وکیل شود و شرط کنند که حق به هم زدن آن را نداشته باشد، تا زنده است و طلبکار طلب خود را نگرفته، وکالت او باقی است و در صورتی که وکیل یا موکل بمیرد، وکالت به هم می خورد.

«مسأله 2609» اگر بدهکار ورشکسته شود و تمام اموالش تنها به اندازه بدهی های او باشد، شخص طلبکار نسبت به مال گرو بر دیگران مقدم است.

«مسأله 2610» آنچه اکنون در معاملات رهنی رایج است که مبلغی وام به صاحب خانه می دهند و خانه او را گرو بر می دارند و شرط می کنند قیمت کمتری جهت اجاره پردازند یا اصلاً اجاره ندهند، شرعاً جایز نیست و ربا و حرام می باشد؛ ولی در صورتی که صاحبخانه به قصد اجاره، خانه را به مبلغی هر چند کمتر از قیمت معمول اجاره دهد و در ضمن عقد اجاره شرط کند که مستأجر مبلغی را به او قرض دهد و او نیز خانه را در مقابل آن گرو بگذارد، اشکال ندارد و معامله صحیح است.

ص: 485

ضمانت به دو صورت تحقق می یابد:

اول: ضمانت عقدی

«ضمانت عقدی» ضمانتی است که با عقد و قرارداد خاصی حاصل می شود به این صورت که شخص ثالثی پرداخت بدهی فرد معینی را در روز معین به عهده می گیرد و طلبکار این تعهد را می پذیرد؛ به کسی که عهده دار پرداخت بدهی بدهکار شده «ضامن» می گویند.

«مسأله 2611» اگر انسان بخواهد ضامن شود که بدهی کسی را بدهد، ضامن شدن او در صورتی صحیح است که به هر لفظی اگرچه عربی نباشد به طلبکار بگوید که:

«من ضامن شده ام طلب تو را بدهم» و طلبکار هم رضایت خود را بفهماند، ولی راضی بودن بدهکار شرط نیست، بلکه همین قدر که ضامن مقصود را بفهماند و طلبکار پذیرش خود را اعلام نماید کفایت می کند.

«مسأله 2612» ضامن و طلبکار باید مکلف و عاقل باشند و کسی هم آنها را مجبور نکرده باشد و نیز باید سفیه نباشند که مال خود را در کارهای بیهوده مصرف کنند، اگرچه حاکم شرع هم آنها را منع نکرده باشد و نیز کسی که به واسطه ورشکستگی حاکم شرع او را از تصرف در اموالش منع کرده، بابت طلبی که دارد، دیگری نمی تواند ضامن او شود.

«مسأله 2613» هرگاه برای ضامن شدن خود شرطی قرار دهد، مثلاً بگوید: «اگر

بدهکار قرض تو را نداد من ضامنم» باطل است؛ ولی اگر پرداخت دین معلق باشد، مثلاً بگوید: «من ضامنم و اگر بدهکار قرض خود را نداد من می‌دهم» احتیاط واجب آن است که به ضامن شدن او ترتیب اثر بدهند.

«مسأله 2614» کسی که انسان ضامن بدهی او می‌شود باید بدهکار باشد؛ بلکه اگر کسی بخواهد از دیگری قرض کند حتی اگر هنوز قرض نکرده باشد، می‌توان ضامن او شد.

«مسأله 2615» در صورتی انسان می‌تواند ضامن شود که طلبکار و بدهکار و جنس بدهی معین باشد، یعنی مبهم یا مردّد نباشد؛ پس اگر دو نفر از کسی طلبکار باشند و انسان بگوید: «من ضامن هستم که طلب یکی از شماها را بدهم» چون معین نکرده که طلب کدام را بدهد، ضامن شدن او باطل است و نیز اگر کسی از دو نفر طلبکار باشد و انسان بگوید: «من ضامن هستم که بدهی یکی از آن دو نفر را به تو بدهم» چون معین نکرده که بدهی کدام را می‌دهد، ضامن شدن او باطل می‌باشد و همچنین اگر کسی از دیگری مثلاً ده من گندم و هزار تومان پول طلبکار باشد و انسان بگوید: «من ضامن یکی از دو طلب تو هستم» و معین نکند که ضامن گندم است یا ضامن پول، ضمانت صحیح نیست.

«مسأله 2616» اگر طلبکار طلب خود را به ضامن ببخشد، ضامن نمی‌تواند از بدهکار چیزی بگیرد و همچنین اگر مقداری از آن را ببخشد، نمی‌تواند آن مقدار را مطالبه نماید.

«مسأله 2617» اگر انسان ضامن شود که بدهی کسی را بدهد، نمی‌تواند از ضامن شدن خود برگردد.

«مسأله 2618» اگر ضامن و طلبکار شرط کنند که هر وقت بخواهند ضامن بودن ضامن را به هم بزنند، به هم خوردن آن محلّ اشکال است.

«مسأله 2619» اگر انسان هنگام ضامن شدن بتواند طلب طلبکار را بدهد، اگرچه بعد فقیر شود، طلبکار نمی‌تواند ضامن بودن او را به هم بزند و طلب خود را از بدهکار اول مطالبه نماید و همچنین است اگر در آن هنگام نتواند طلب او را بدهد، ولی طلبکار

بداند و به ضامن شدن او راضی شود.

«مسأله 2620» اگر انسان هنگامی که ضامن می شود، نتواند طلب طلبکار را بدهد و طلبکار در آن وقت نداند و بعد متوجه شود، می تواند ضامن بودن او را به هم بزند.

«مسأله 2621» اگر کسی بدون اجازه بدهکار ضامن شود که بدهی او را بدهد، نمی تواند چیزی از او بگیرد.

«مسأله 2622» اگر کسی با اجازه بدهکار ضامن شود که بدهی او را بدهد، می تواند مقداری را که ضامن شده از او مطالبه نماید، ولی اگر به جای جنسی که بدهکار بوده جنس دیگری به طلبکار او بدهد، نمی تواند چیزی را که داده از او مطالبه نماید، مثلاً اگر ده من گندم بدهکار باشد و ضامن ده من برنج بدهد، نمی تواند برنج را از او مطالبه نماید، اما اگر خود او راضی شود که برنج بدهد، اشکال ندارد.

دوم: ضمانت قهری

«ضمانت قهری» ضمانتی است که بدون قرارداد و عقد خاصی حاصل می شود، مانند مواردی که انسان بر دیگری یا بر اموال و منافع و حقوق مشروع او سلطه پیدا کند و از این راه خسارتی بر خود او یا بر اموال و حقوق وی وارد نماید و یا موجب اتلاف و از بین رفتن آنها گردد، خواه خودش اتلاف کند یا دیگری به دستور او اتلاف نماید یا تا زمانی که مال به ناحق در سلطه اوست از هر راهی خسارتی بر مال وارد شود و یا مثلاً حیوان متعلق به او در اثر مسامحه و کوتاهی، ضرر جسمی یا مالی بر دیگری وارد نماید. در تمام این موارد ضمانت قهری ثابت است و در مورد اخیر چنانچه حیوان کسی به دیگری حمله کند و او از خود دفاع نماید و در اثر آن، حیوان بمیرد، او ضامن حیوان نیست.

«مسأله 2623» اگر از راه نامشروع، مالی به دست انسان برسد، ضامن آن مال خواهد بود.

«مسأله 2624» با توجه به این که علم پزشکی از جهت تشخیص بیماری های گوناگون و شناخت داروهای متفاوت و راه های معالجه بسیار وسیع است، هر پزشکی

ص: 488

فقط در محدوده شناخت و اطلاعات خود می تواند طبابت کند و در هر موردی که بیماری یا داروی آن را نتواند تشخیص دهد، نباید دخالت کند و اگر معالجه نماید و بیمار دچار عوارض ناگواری شود، ضامن می باشد، زیرا پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم فرموده: «هر کس طبابت کند و عالم به علم طب نباشد، ضامن است.»⁽¹⁾ «مسأله 2625» اگر پزشک با بیمار یا ولی او شرط عدم ضمان کند، یعنی به او بگوید: «اگر ضرری به بیمار برسد ضامن نیستم»، در صورتی که پزشک حاذق باشد و دقت و احتیاط لازم را در معالجه رعایت نماید و در عین حال به بیمار ضرری برسد، ضامن نیست.

«مسأله 2626» اگر پزشک دارویی را تعریف کند یا بگوید: «درمان فلان درد با فلان داروست» و بیمار با اختیار و فهم خود دارو را با بیماری خود منطبق نموده و مصرف کند، پزشک در برابر عوارض آن ضامن نیست.

«مسأله 2627» اگر پزشک نسخه نوشته و دستور مصرف دارو دهد به گونه ای که بیمار از خود اختیاری نداشته و به واسطه اعتماد به دستور پزشک دارو را مصرف نماید، چنانچه در معالجه خطا کرده و به بیمار ضرری برسد یا بمیرد، ضامن خواهد بود.

«مسأله 2628» اگر پزشک با دست خود به بیمار دارو بدهد و یا آمپول تزریق نماید و عوارضی پیش آید، مسئول می باشد، مگر این که شرط عدم ضمان کند و احتیاط لازم را بنماید.

«مسأله 2629» اگر موقعیتی پیش آید که تسریع در معالجه لازم باشد و شرط عدم ضمان یا اجازه گرفتن از بیمار یا ولی او میسر نباشد، چنانچه پزشک با احتیاط لازم اقدام به معالجه کند، ضامن نیست.

«مسأله 2630» اگر بیمار یا ولی او شرط عدم ضمان را از پزشک قبول نکنند، چنانچه جان بیمار در خطر نباشد یا این که مراجعه به پزشک دیگری ممکن باشد، پزشک می تواند بیمار را رها کرده و معالجه ننماید و اگر جان بیمار در خطر باشد و 1.

ص: 489

مراجعه به پزشك دیگری ممکن نباشد، اقدام به معالجهٔ او لازم است و در این صورت اگر پزشك حادث بوده و احتیاط و دقت لازم را بنماید، ضامن نمی باشد.

«مسأله 2631» ضامن نبودن پزشك به وسیلهٔ نصب اطلاعیه در محلّ درمان یا اعلان در رسانه ها ثابت نمی شود، بلکه باید خود بیمار یا ولی او پس از آگاهی از کیفیت درمان شرط عدم ضمان را به صورت کتبی یا شفاهی قبول کند و چنانچه قبول شرط از روی اضطرار و ناچاری باشد، اشکال ندارد؛ ولی اگر اجبار و اکراه در بین باشد، پزشك ضامن است.

«مسأله 2632» در موارد اشتباه آزمایشگاه و در نتیجه اشتباه معالجه، اگر خسارات و عوارض آن مستند به نقص و نارسایی آزمایشگاه باشد، مسئول آزمایشگاه ضامن است و اگر مستند به پزشك باشد، پزشك ضامن است، مگر این که شرط عدم ضمان کرده باشند و پزشك نیز دقت لازم را انجام داده باشد که در این صورت پزشك ضامن نیست.

«مسأله 2633» اگر مادر احتیاج به عمل سزارین داشته باشد و در اثر تأخیر آسیبی به مادر یا بچه وارد شود یا منجر به مرگ یکی از آنان گردد، چنانچه مرگ یا آسیب مستند به کسی نباشد، هیچ کس ضامن نیست، ولی اگر به کسی مستند باشد، همان فرد ضامن خواهد بود، مگر این که شرط عدم ضمان کرده باشد و تقصیر و کوتاهی نیز از او سر نزده باشد.

«مسأله 2634» اگر کسی بچه ای را با اجازهٔ ولی او ختنه کند و ختنه کننده متخصص باشد و ضرری به آن بچه برسد یا بمیرد، چنانچه به طور معمول ختنه کرده باشد، ضامن نیست، ولی اگر به طور معمول عمل نکرده یا ختنه کننده متخصص نباشد، ضامن خواهد بود.

«مسأله 2635» کسی که مسئولیت انجام کار مشروعی را در سازمان یا مؤسسه ای قبول کرده است، در حقیقت امانتی را قبول نموده و لازم است مسئولیت خود را به طور صحیح و کامل انجام دهد، در غیر این صورت علاوه بر این که گناه کرده، نسبت

به حقوق و دستمزدی که دریافت نموده مدیون و ضامن می باشد.

«مسأله 2636» اگر کسی بدون مراعات مصلحت عابرین در جاده عمومی آب بپاشد یا برف و مانند آن را که موجب لغزندگی است در آن بریزد یا کالایی را بگذارد و یا اتومبیل خود را متوقف نماید که موجب تنگی یا مسدود شدن جاده شود و در اثر آن آسیب جانی یا مالی به کسی وارد گردد، ضامن خواهد بود.

«مسأله 2637» اگر در اثر مسامحه و تخلف در رانندگی، تصادفی پیش آید و آسیب جانی یا مالی به کسی برسد، راننده اتومبیل متخلف ضامن خواهد بود.

«مسأله 2638» اگر در اثر مسامحه و تخلف در رانندگی کسی کشته شود، چنانچه راننده اطمینان یا ظن قوی داشته که با عابر برخورد می کند، قتل عمد است؛ ولی چنانچه بدون مسامحه قتلی صورت پذیرد، قتل خطایی می باشد و احکام قتل خطایی در کتاب «فقه الديات» بیان شده است.

ص: 491

«کفالت» عقدی است که به موجب آن شخص در مقابل طرف دیگر احضار شخص ثالثی را تعهد می کند. متعهد را در عقد کفالت «کفیل» و طرف دیگر را «مکفول له» می گویند.

«مسأله 2639» کفالت در صورتی صحیح است که کفیل به هر لفظی، گرچه عربی نباشد، یا به هر وسیله ای کفالت خود را به طلبکار بفهماند و او نیز قبول نماید.

«مسأله 2640» کفیل باید مکلف و عاقل باشد و او را در کفالت مجبور نکرده باشند و بتواند کسی را که کفیل او شده، حاضر نماید.

«مسأله 2641» جایز است کفالت بدون مدت یا با مدت باشد و در صورت مدت دار بودن، باید مدت آن معلوم باشد.

«مسأله 2642» کفیل بدون رضایت مکفول له، مثلاً طلبکار، نمی تواند کفالت را به هم بزند، مگر آن که در عقد کفالت این حق برای او شرط شده باشد؛ ولی مکفول له هر وقت بخواهد می تواند کفالت را به هم بزند.

«مسأله 2643» یکی از شش چیز کفالت را به هم می زند:

اول: کفیل، شخصی را که کفالت کرده - مثلاً بدهکار را - به دست مکفول له - مثلاً طلبکار - بدهد یا خود وی شخصاً حاضر شود.

دوم: طلب طلبکار داده شود.

سوم: طلبکار از طلب خود صرف نظر کند یا ذمه بدهکار به نحوی از حق طلبکار بری شود.

چهارم: بدهکار یا کفیل بمیرند.

پنجم: طلبکار کفیل را از کفالت آزاد کند.

ششم: کسی که صاحب حق است، به وسیله حواله یا نحو دیگری، حق خود را به دیگری واگذار نماید.

«مسأله 2644» اگر کفیل در طول مدت کفالت یقین کند یا احتمال عقلایی دهد که شخص مورد کفالت قصد فرار دارد، می تواند پیش از موعد مقرر او را تحویل دهد و در این صورت کفالت به هم می خورد.

«مسأله 2645» هزینه احضار بدهکار در صورتی که بدون اجازه طلبکار باشد، به عهده کفیل است و اگر با اجازه طلبکار بوده، به عهد او می باشد.

«مسأله 2646» هر کس شخصی را از تحت اقتدار صاحب حق یا قائم مقام او بدون رضایت وی خارج کند، در حکم کفیل است، بنابراین اگر فردی شخص بدهکاری را از دست طلبکار رها کرده و فراری دهد، چنانچه به گونه ای باشد که طلبکار دسترسی به او پیدا نکند، آن شخص باید بدهکار را تحویل دهد و یا بدهی او را بپردازد و از این قبیل است فراری دادن قاتل از دست ورثه مقتول.

«مسأله 2647» کفیل باید شخصی را که کفالت کرده، طبق تعهد در زمان یا مکانی که تعهد کرده، حاضر کند و در غیر این صورت، باید از عهده حقی که بر عهده شخص کفالت شده می باشد، برآید.

«مسأله 2648» جایز است که شخصی کفیل کفیل شود.

امانتداری از اموری است که در شریعت مقدّس اسلام مورد تأکید قرار گرفته است و خداوند متعال آن را از اسباب رستگاری و نشانه های مؤمن می داند و می فرماید:

«مؤمنان کسانی هستند که امانتدار هستند و به عهد خویش وفا می کنند.»⁽¹⁾ و در حدیثی از امام صادق علیه السلام نقل شده است که: «هیچ عذری برای هیچ کس در ترك سه امر نیست؛ ادای امانت به برّ و فاجر، وفای به عهد برای برّ و فاجر و نیکی به والدین، برّ باشند یا فاجر.»⁽²⁾ «مسأله 2649» ودیعه عقدی است جایز که به موجب آن، شخص مال خود را به دیگری می سپارد تا آن را مجاناً نگهداری کند. بنابر این اگر انسان مال خود را به کسی بدهد و بگوید: «نزد تو امانت باشد» و او هم قبول کند یا بدون این که حرفی بزنند صاحب مال بفهماند که مال را برای نگهداری به او می دهد و او هم به قصد نگهداری کردن بگیرد، باید به احکام ودیعه و امانتداری که بعد گفته می شود عمل نمایند.

«مسأله 2650» امانتدار و امانتگذار، باید بالغ و عاقل باشند، پس اگر انسان مالی را پیش بچه یا دیوانه به امانت بگذارد یا دیوانه و بچه، مالی را پیش کسی امانت بگذارد، صحیح نیست.

«مسأله 2651» اگر از بچه یا دیوانه چیزی را به نحو امانت قبول کند، باید آن را به صاحب آن بدهد و اگر آن چیز مال خود بچه یا دیوانه باشد، باید به ولیّ او برساند و

ص: 494

1- - مؤمنون (23): 8.

2- - وسائل الشیعة، چاپ آل البیت، باب 2 از «کتاب الودیعة»، ح 1، ج 19، ص 71.

چنانچه مال تلف شود، باید عوض آن را بدهد؛ ولی اگر برای این که مال از بین نرود آن را از بچه گرفته باشد، چنانچه در نگهداری آن کوتاهی نکرده باشد، ضامن نیست.

«مسألة 2652» کسی که نمی تواند امانت را نگهداری نماید، بنا بر احتیاط واجب نباید آن را قبول کند؛ ولی اگر صاحب مال در نگهداری آن عاجزتر باشد و کسی هم که آن را بهتر حفظ کند نباشد، این احتیاط واجب نیست.

«مسألة 2653» اگر انسان به صاحب مال بفهماند که برای نگهداری مال او حاضر نیست، چنانچه او مال را بگذارد و برود و این شخص مال را برنهد و آن مال تلف شود، کسی که امانت را قبول نکرده ضامن نیست، ولی احتیاط مستحب آن است که اگر ممکن باشد آن را نگهداری نماید.

«مسألة 2654» کسی که چیزی را امانت می گذارد هر وقت بخواهد می تواند آن را پس بگیرد و کسی هم که امانت را قبول می کند، هر وقت بخواهد می تواند آن را به صاحب آن برگرداند.

«مسألة 2655» اگر انسان از نگهداری امانت منصرف شود، باید هر چه زودتر مال را به صاحب آن یا وکیل یا ولی صاحبش برساند یا به آنان خبر دهد که حاضر به نگهداری مال نیست و اگر بدون عذر مال را به آنان نرساند و خبر هم ندهد، چنانچه مال تلف شود، باید عوض آن را بدهد.

«مسألة 2656» کسی که امانت را قبول می کند، اگر برای نگهداری آن جای مناسبی نداشته باشد، باید جای مناسب تهیه نماید و به گونه ای آن را نگهداری کند که مردم نگویند در امانت خیانت کرده و در نگهداری آن کوتاهی نموده است و اگر در جایی که مناسب نیست بگذارد و تلف شود، باید عوض آن را بدهد.

«مسألة 2657» کسی که امانت را قبول می کند، اگر در نگهداری آن کوتاهی نکند و زیاده روی هم ننماید و اتفاقاً آن مال تلف شود، ضامن نیست؛ ولی اگر به اختیار خود آن را در جایی بگذارد که گمان می رود ظالمی بفهمد و آن را ببرد، چنانچه تلف شود باید عوض آن را به صاحب مال بدهد، مگر آن که جایی محفوظتر از آن نداشته باشد و نتواند مال را به

صاحب آن یا به کسی که بهتر آن را حفظ می کند برساند که در این صورت ضامن نیست.

«مسأله 2658» اگر امانتدار بترسد مال امانت نزد او از بین برود یا به سرقت برده شود، چنانچه بتواند باید امانت را به صاحب آن یا وکیل او رد نماید و چنانچه دسترسی به آنها نداشته باشد، باید آن را به حاکم شرع بدهد تا برای صاحب مال حفظ نماید و اگر حاکم شرع نباشد یا دسترسی به او نداشته باشد، باید آن را نزد شخص امینی که قدرت حفظ آن را دارد به امانت بگذارد.

«مسأله 2659» اگر صاحب مال برای نگهداری مال خود جایی را معین کند و به کسی که امانت را قبول کرده بگوید: «باید مال را در این جا حفظ کنی و اگر احتمال هم بدهی که از بین برود نباید آن را به جای دیگر ببری»، چنانچه امانتدار احتمال دهد که در آن جا از بین برود، هر چند بداند چون آنجا در نظر صاحب مال برای حفظ بهتر بوده گفته است که نباید از آنجا بیرون برده شود، نمی تواند آن را به جای دیگر ببرد و اگر به جای دیگر ببرد و تلف شود، ضامن است و همچنین اگر نداند که به چه جهت خواسته که به جای دیگر برده نشود، چنانچه به جای دیگر ببرد و تلف شود، احتیاط واجب آن است که عوض آن را بدهد.

«مسأله 2660» اگر صاحب مال برای نگهداری مال خود جایی را معین کند ولی به کسی که امانت را قبول کرده نگوید که: «آن را به جای دیگر نبر»، چنانچه امانتدار احتمال دهد که در آنجا از بین برود، باید آن را به جای دیگری که مال در آنجا محفوظتر است ببرد و چنانچه مال در جای اول تلف شود ضامن است، مگر آن که صاحب مال هم احتمال تلف شدن مال را در آنجا بدهد که در این صورت کسی که امانت را قبول کرده ضامن نیست.

«مسأله 2661» اگر صاحب مال دیوانه شود، کسی که امانت را قبول کرده باید فوراً امانت را به ولی او برساند و یا به ولی او خبر دهد و اگر بدون عذر شرعی مال را به ولی او ندهد و از خبر دادن هم کوتاهی کند و مال تلف شود، باید عوض آن را بدهد.

«مسأله 2662» اگر صاحب مال بمیرد، امانتدار باید مال را به وارث او برساند یا به وارث او خبر دهد و چنانچه مال را به وارث او ندهد و از خبر دادن هم کوتاهی کند و مال

تلف شود، ضامن است؛ ولی اگر برای آن که می خواهد بفهمد کسی که می گوید: «من وارث میّت هستم» راست می گوید یا نه یا میّت وارث دیگری نیز دارد یا نه، مال را ندهد و از خبر دادن هم کوتاهی نکند و مال تلف شود، ضامن نیست.

«مسأله 2663» اگر صاحب مال بمیرد و چند وارث داشته باشد، کسی که امانت را قبول کرده باید مال را به همه ورثه بدهد یا به کسی بدهد که همه آنان گرفتن مال را به او واگذار کرده اند؛ پس اگر بدون اجازه دیگران تمام مال را به یکی از ورثه بدهد، ضامن سهم دیگران است.

«مسأله 2664» اگر کسی که امانت را قبول کرده بمیرد یا دیوانه شود، وارث یا ولی او باید هر چه زودتر به صاحب مال اطلاع دهد، یا امانت را به او برساند.

«مسأله 2665» اگر امانتدار نشانه های مرگ را در خود ببیند، چنانچه ممکن باشد باید امانت را به صاحب آن یا وکیل او برساند و اگر ممکن نباشد، باید آن را به حاکم شرع بدهد و چنانچه به حاکم شرع دسترسی نداشته باشد، باید به گونه ای عمل نماید که جهت حفظ مال و رسیدن آن به صاحبش بهتر باشد.

«مسأله 2666» اگر امانتدار نشانه های مرگ را در خود ببیند و به وظیفه ای که در مسأله پیش گفته شد عمل نکند، چنانچه آن امانت از بین برود، باید عوض آن را بدهد، اگرچه در نگهداری آن کوتاهی نکرده باشد و بیماری او خوب شود یا بعد از مدتی پشیمان شود و وصیت کند.

«مسأله 2667» مالی که رهن یا عاریه یا اجاره شده و یا به مضاربه گذاشته شده است، در دست طرف معامله امانت بوده و باید در حفظ آن کوشا باشد.

«مسأله 2668» اگر مالی را سیل یا دزد ببرد و بعد به دست کسی بیفتد یا در اثر اشتباه در نقل و انتقال و یا اشتباه در معامله و نظایر آن به دست کسی بیفتد، آن فرد باید به نحو امانت از آن نگهداری نماید و آن را به دست مالک یا وکیل او برساند و یا به آنها اطلاع دهد؛ همچنین است اگر کسی مال گمشده ای را پیدا کند و یا مالی را که در معرض تلف و نابودی است به دست آورد.

«مسألة 2669» اگر کافر غیر حربی مال خود را نزد مسلمان به امانت بگذارد، حفظ امانت و رد آن به صاحبش هنگام مطالبه واجب است و در صورتی که کافر حربی مال خود را نزد مسلمان به امانت بگذارد، بنابر احتیاط واجب باید هنگام مطالبه آن را به صاحبش تحویل دهد.

«مسألة 2670» اگر کسی امانتداری خود را انکار نماید یا آن را قبول کند، ولی مدعی تلف شدن یا رد آن به صاحبش شود، چنانچه طرف بیته ای نداشته باشد، ادعای او با قسم قبول می شود؛ همچنین است در صورتی که دو طرف تلف شدن امانت را نزد امانتدار قبول داشته باشند، ولی امانتگذار مدعی کوتاهی و یا تعدی امانتدار در مال امانت شود.

«مسألة 2671» امانتدار غیر از حفاظت نمی تواند در امانت تصرفی کند یا از آن منتفع شود، مگر با اجازه صریح یا ضمنی امانتگذار و در غیر این صورت ضامن است.

«مسألة 2672» امانتدار باید عین مالی را که گرفته به همان حالی که هنگام بازگرداندن موجود است، برگرداند و نسبت به عیب و نقصی که در آن به وجود آمده و مربوط به امانتدار نیست، ضامن نیست.

«مسألة 2673» مخارجی که امانتدار با اجازه امانتگذار برای حفظ مال کرده است و نیز مخارجی که برای بازگرداندن مال لازم است، به عهده امانتگذار است.

«مسألة 2674» «عاریه» عقدی است که به موجب آن انسان مال خود را به دیگری می دهد تا از آن مجاناً استفاده کند.

«مسألة 2675» لازم نیست در عاریه صیغه بخوانند و اگر مثلاً لباس را به قصد عاریه به کسی بدهد و او نیز به همین قصد بگیرد، عاریه صحیح است.

«مسألة 2676» عاریه دادن چیز غصبی و چیزی که مال انسان است، ولی منفعت آن را به دیگری واگذار کرده - مثلاً آن را اجاره داده - در صورتی صحیح است که مالک مال غصبی یا کسی که آن را اجاره کرده بگوید: «به عاریه دادن راضی هستم».

«مسألة 2677» چیزی را که منفعت آن مال انسان است، مثلاً آن را اجاره کرده، می تواند عاریه بدهد، ولی اگر در اجاره شرط کرده باشند که خودش از آن استفاده کند، نمی تواند آن را به دیگری عاریه دهد.

«مسألة 2678» اگر دیوانه و بیچه مال خود را عاریه بدهند، صحیح نیست؛ اما چنانچه ولی بیچه مصلحت بداند که مال او را عاریه دهد و بیچه آن مال را به دستور ولی به عاریه کننده برساند، اشکال ندارد.

«مسألة 2679» اگر در نگهداری چیزی که عاریه کرده کوتاهی نکند و در استفاده از آن هم زیاده روی ننماید و اتفاقاً آن چیز تلف شود، ضامن نیست؛ ولی چنانچه شرط کنند که اگر تلف شود عاریه کننده ضامن باشد یا چیزی که عاریه کرده طلا و نقره باشد، باید عوض آن را بدهد.

«مسألة 2680» اگر طلا و نقره را عاریه نماید و شرط کند که اگر تلف شود ضامن

نباشد، چنانچه تلف شود، ضامن نیست.

«مسأله 2681» اگر عاریه دهنده بمیرد، عاریه گیرنده باید چیزی را که عاریه گرفته به ورثه او بدهد.

«مسأله 2682» اگر عاریه دهنده به گونه ای شود که شرعاً نتواند در مال خود تصرف کند - مثلاً دیوانه شود - عاریه کننده باید مالی را که عاریه کرده به ولی او بدهد.

«مسأله 2683» کسی که چیزی را عاریه داده، هر وقت بخواهد می تواند آن را پس بگیرد و کسی هم که عاریه گرفته، هر وقت بخواهد می تواند آن را پس دهد.

«مسأله 2684» اگر ظرف طلا و نقره را برای استفاده حرام عاریه بدهند، باطل است و بنابر احتیاط واجب عاریه دادن آنها برای زینت اتاق نیز اشکال دارد.

«مسأله 2685» عاریه دادن گوسفند برای استفاده از شیر و پشم آن و عاریه دادن حیوان نر برای جفتگیری صحیح است. به طور کلی هر چیزی که بتوان با ابقاء اصلش از آن منتفع شد می تواند عاریه داده شود مشروط بر این که منفعت آن مشروع و عقلایی باشد.

«مسأله 2686» اگر چیزی را که عاریه کرده به مالک یا وکیل یا ولی او بدهد و آن چیز تلف شود، عاریه کننده ضامن نیست و در غیر این صورت ضامن است، اگر چه مثلاً آن را به جایی ببرد که صاحب آن معمولاً به آنجا می برده، مثلاً اسب را در اصطبل که صاحب آن برای آن درست کرده، ببندد.

«مسأله 2687» اگر چیز نجس را برای خوردن و آشامیدن عاریه دهد، بنابر احتیاط واجب باید نجس بودن آن را به کسی که عاریه می کند بگوید.

«مسأله 2688» چیزی را که عاریه کرده، بدون اجازه صاحب آن نمی تواند به دیگری اجاره یا عاریه دهد.

«مسأله 2689» اگر چیزی را که عاریه کرده با اجازه صاحب آن به دیگری عاریه دهد، چنانچه کسی که اول آن چیز را عاریه کرده بمیرد یا دیوانه شود، عاریه دومی باطل نمی شود.

«مسأله 2690» اگر بداند مالی که عاریه کرده غصبی است، باید آن را به صاحبش برساند و نمی تواند به عاریه دهنده بدهد.

«مسأله 2691» اگر مالی را که می داند غصبی است، عاریه کند و از آن استفاده ای ببرد و در دست او از بین برود، مالک می تواند عوض مال را از او یا از کسی که مال را غصب کرده مطالبه کند و نیز عوض استفاده هایی را که عاریه گیرنده برده، می تواند از او یا از غاصب بگیرد و اگر عوض مال یا استفاده آن را از عاریه کننده بگیرد، او نمی تواند چیزی را که به مالک می دهد از عاریه دهنده مطالبه نماید.

«مسأله 2692» اگر نداند مالی که عاریه کرده غصبی است و در دست او از بین برود، چنانچه صاحب مال عوض آن را از او بگیرد، او هم می تواند آنچه را به صاحب مال داده از عاریه دهنده مطالبه نماید؛ ولی اگر چیزی که عاریه کرده طلا و نقره باشد یا عاریه دهنده با او شرط کرده باشد که اگر آن چیز از بین برود، عوضش را بدهد، نمی تواند چیزی را که به صاحب مال می دهد از عاریه دهنده مطالبه نماید.

«مسأله 2693» اگر چیزی را برای استفاده خاصی عاریه نماید، استفاده نمودن از آن به نحو دیگر، هر چند متعارف باشد، جایز نیست و اگر تخلف کند و عین تلف شود ضامن است، بلکه عوض استفاده ها را نیز باید بدهد و اگر چیزی موارد استفاده گوناگون داشته باشد، باید هنگام عاریه نوع استفاده از آن معین شود.

«مسأله 2694» عاریه يك چیز به چند شخص معین صحیح است، ولی عاریه دادن آن به جماعتی که تعداد آنها معلوم نیست، اشکال دارد.

«مسأله 2695» برای این که در مورد معیوب شدن یا اتلاف مال، بین طرفین عاریه مشکلی پیش نیاید، بهتر است «عاریه مضمونه» صورت گیرد، یعنی عاریه دهنده به عاریه گیرنده بگوید: «همانطور که مال خود را به تو سالم دادم، باید سالم تحویل بدهی» و او هم قبول نماید.

احکام هبه (بخش) و ابراء

«مسألة 2696» «هبه» آن است که انسان چیزی را که ملك خود اوست به رایگان ملك دیگری کند و به او ببخشد.

«مسألة 2697» در هبه صیغه خاصی لازم نیست و اگر هبه کننده مال خود را به قصد هبه به کسی بدهد و او هم به همین قصد بپذیرد، صحیح است.

«مسألة 2698» در هبه کننده چند شرط معتبر است:

اول و دوم: بالغ و عاقل باشد.

سوم: سفیه نباشد، یعنی از کسانی نباشد که مال خود را در کارهای بیهوده مصرف می کنند اگرچه توسط حاکم شرع هم از تصرف در اموال خود منع نشده باشد.

چهارم: توسط حاکم شرع از تصرف در اموال خود منع نشده باشد، مانند مُفلس.

پنجم: مالك یا صاحب اختیار چیزی باشد که می خواهد هبه کند، پس بخشش مال دیگری بدون اجازه او صحیح نیست.

ششم: از روی قصد و اختیار ببخشد، پس اگر هبه کننده از روی اکراه یا اجبار هبه کند، صحیح نیست.

«مسألة 2699» کسی که چیزی به او بخشیده می شود، اگر صغیر یا دیوانه باشد، قبول خود او کافی نیست، بلکه باید ولی او هبه را از طرف او بپذیرد.

«مسألة 2700» در هبه علاوه بر پذیرش، تحویل گرفتن آن مال هم لازم است؛ پس تا هنگامی که آن را تحویل طرف نداده، ملك او نشده است و برای صغیر و دیوانه، ولی آنها باید تحویل بگیرد و اگر خود ولی بخواهد چیزی را به آنها ببخشد، کافی است

خود او قصد تحویل گرفتن برای آنها بنماید.

«مسألة 2701» لازم نیست پس از هبه فوراً جنس را تحویل دهد، بلکه هرگاه جنس را به طرف تحویل دهد ملك او می شود و اگر هبه کننده یا کسی که به او هبه شده پیش از تحویل بمیرد یا هبه کننده فاقد شرایط شود، هبه باطل می شود و مال به ورثه هبه کننده منتقل می گردد.

«مسألة 2702» هبه، عقد جایز است و هر يك از دو طرف می توانند آن را به هم بزنند، هر چند بهتر است هبه کننده چیزی را که بخشیده از آن چشم پوشد و هبه را به هم نزنند ولی در پنج مورد هبه کننده نمی تواند هبه را به هم بزند:

اول: در برابر هبه ای که کرده چیزی - هر چند کم - از طرف مقابل گرفته باشد، خواه گرفتن عوض در بخشش شرط شده باشد یا طرف مقابل خودش آن را در مقابل بخشش به بخشنده پردازد.

دوم: آن چیز را «قربة الى الله» بخشیده باشد.

سوم: بخشش به یکی از خویشان متعارف باشد و بنا بر احتیاط واجب اگر زن و شوهر هم چیزی را به یکدیگر هبه کنند، نباید آن را به هم بزنند.

چهارم: مالی که بخشیده به حال خود باقی نمانده باشد، یعنی همه یا بعضی از آن به طور کلی تلف شده یا صورت آن کلاً تغییر کرده باشد - مانند نانی که خورده یا پارچه ای که دوخته شده است - و یا این که به دیگری منتقل شده باشد.

پنجم: یکی از دو طرف هبه بمیرد، پس اگر هبه کننده پس از تحویل دادن بمیرد، بنا بر احتیاط واجب وارثان او نمی توانند هبه را پس بگیرند و اگر هبه گیرنده پس از تحویل بمیرد، مال به ورثه او منتقل می شود و بنا بر احتیاط واجب هبه کننده نمی تواند آن را پس بگیرد.

«مسألة 2703» «إبراء» عبارت از این است که طلبکار به اختیار از حق خود صرف نظر کند؛ بنا بر این اگر انسان از کسی طلب داشته باشد، می تواند گذشت کند و قبول بدهکار شرط نیست و در این صورت دیگر نمی تواند آن را به هم بزند.

ص: 503

«مسأله 2704» در ابراء طلبکار باید دارای شرایط هبه کننده (که در مسأله 2698 گفته شد) باشد.

«مسأله 2705» ابراء ذمه میت از دین صحیح است.

«مسأله 2706» هبه کننده می تواند در مقابل چیزی که می بخشد عوضی قرار دهد و آن را از طرف بگیرد و به آن «هبه معوضه» می گویند و لازم نیست عوض آن، عین و جنس باشد، بلکه می تواند هر کاری را که نفع آن به شکلی به بخشنده می رسد عوض هبه قرار دهد، مثلاً بخواهد در مقابل هبه، طلبی را که طرف از هبه کننده دارد ببخشد یا کار مشروعی را برای او انجام دهد.

«مسأله 2707» کسی که هبه را قبول می کند، چنانچه شرطی به عهده او نهاده شود، بنابر احتیاط باید به آن عمل نماید؛ بنابر این اگر هبه کننده چیزی را به کسی ببخشد به شرط آن که او هم چیزی را به او هبه کند، بنابر احتیاط باید طرف به آن شرط عمل نماید و چنانچه از آن امتناع کند و یا عمل به آن ممکن نباشد، بخشنده می تواند هبه را به هم بزند.

«مسأله 2708» جهیزیه ای که پدر و مادر به دختر می دهند، اگر به واسطه صلح یا بخشش ملك او نموده باشند، نمی توانند از او پس بگیرند، ولی اگر ملك او نکرده باشند، پس گرفتن آن مانعی ندارد؛ همچنین است حکم جواهرات یا چیزهای دیگری که شوهر برای همسر خود تهیه می کند یا پدر به فرزند خود می دهد.

صدقه دادن که يك اقدام خالصانه و صادقانه می باشد، مورد سفارش قرآن کریم و احادیث فراوان قرار گرفته و موجب خیر و برکت در زندگی، دفع بلا- و مرگ های ناگهانی و شفای بیماران می شود و همان طور که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم فرموده: «کلّ معروف صدقه»⁽¹⁾ یعنی هر کار خیر و پسندیده ای، صدقه محسوب می شود و اقداماتی که موجب هدایت گمراهان، حمایت نیازمندان و عمران و آبادانی مادی و معنوی جامعه گردد، ماندگارتر و مفیدتر می باشد.

«مسأله 2709» «صدقه» بر دو قسم است:

اول: صدقه واجب، نظیر زکات مال، زکات فطره، ردّ مظالم (یعنی جبران تجاوزات انسان به اموال مردم با جهل به صاحبان آنها که به اجازه مجتهد جامع الشرایط صدقه داده می شود) و کفّاره های گوناگون.

دوم: صدقه مستحب، یعنی احسان و اعانت مالی به دیگران یا تأسیس مؤسسه خیریه که منافع آن عاید عموم گردد که درباره خواص و آثار آن روایات زیادی وارد شده است.

«مسأله 2710» صدقه دهنده علاوه بر این که باید بالغ، عاقل و غیر سفیه باشد و به واسطه ورشکستگی توسط حاکم شرع از تصرف در اموال خود منع نشده باشد، باید قصد قربت هم داشته باشد و صدقه را بدون عوض به شخص مورد نظر بدهد.

«مسأله 2711» صدقه دهنده پس از تحویل دادن مال نمی تواند آن را به هم بزند و صدقه را پس بگیرد، هر چند آن شخص از ارحام و بستگان او نباشد.

ص: 505

«مسأله 2712» کسی که صدقه مستحب را می گیرد، لازم نیست مسلمان یا مؤمن باشد، بلکه به کافر اهل کتاب فقیری که در بلاد مسلمانان با اجازه و رضایت آنها ساکن شده باشد نیز می توان صدقه مستحب داد.

«مسأله 2713» سید می تواند صدقات واجب یا مستحب خود را به سید یا غیر سید بدهد و غیر سید می تواند صدقه مستحب خود را به سید پردازد، ولی نمی تواند صدقه واجب خود - نظیر زکات مال و زکات فطره - را به سید بدهد، و چنانچه پرداخت کفارات و ردّ مظالم بر غیر سید واجب شود، بنابر احتیاط واجب نمی تواند آن را به سید بدهد.

«مسأله 2714» مکروه است انسان از کسی که به او صدقه داده، درخواست کند آنچه را به او صدقه داده به وی ببخشد یا به او بفروشد؛ ولی اگر خود صدقه گیرنده بخواهد بعد از قیمت گذاری، آن را بفروشد کسی که صدقه را به وی داده در خریدن آن بر دیگران مقدم است و کراهتی نیز در این عمل وجود ندارد. همچنین اگر آن مال به سببی مثل ارث دوباره به او برسد، قبول آن کراهت ندارد.

«مسأله 2715» ردّ کسی که درخواست کمک کرده و نیز درخواست کمک از دیگران بدون داشتن نیاز، شدیداً کراهت دارد و گاهی جایز نیست.

«وقف» آن است که انسان ملکی را ثابت نگهدارد و منافع آن را برای شخص یا اشخاص یا برای کار و یا مصرفی تعیین نماید، مانند این که زمینی را برای مسجد یا حسینیه یا مدرسه و یا فقرا مخصوص سازد. به این کار در اصطلاح «وقف» و به مالی که وقف می شود «موقوفه» و به وقف کننده «واقف» و به شخص یا مصرفی که مال برای آن وقف شده «موقوف علیه» گفته می شود.

«مسأله 2716» وقف بر دو نوع است:

اول: «وقف خاص» مانند آن که چیزی را برای اولاد خود وقف نماید.

دوم: «وقف عام» که اختصاص به افراد خاصی ندارد، مانند آن که چیزی را برای مسجد یا حسینیه و یا فقرا وقف کند.

«مسأله 2717» در وقف، خاص باشد یا عام، بنابر احتیاط قصد قربت لازم است، ولی لازم نیست وقف کننده مسلمان باشد، بنابر این اگر غیر مسلمان هم چیزی را وقف کند صحیح است.

«مسأله 2718» اگر کسی چیزی را وقف کند، از ملك او خارج می شود و خود او و دیگران نمی توانند آن را ببخشند یا بفروشند و کسی هم از آن ملك ارث نمی برد، ولی در بعضی از موارد که در مسأله 2292 تا 2294 گفته شده، فروختن آن اشکال ندارد.

«مسأله 2719» وقف کننده باید مکلف و عاقل بوده و قصد و اختیار داشته باشد و شرعاً بتواند در مال خود تصرف کند؛ بنابر این اگر سفیه چیزی را وقف کند، صحیح نیست.

«مسأله 2720» لازم نیست در وقف صیغه بخوانند و یا صیغه وقف را به عربی بخوانند، بلکه با هر لفظ یا عملی وقف بودن چیزی را بفهماند و آن را تحویل دهد، صحیح است؛ مثلاً اگر بگوید: «خانه خود را وقف کردم» و آن را تحویل موقوف علیه یا متولی وقف دهد، وقف صحیح است و محتاج به قبول هم نیست، حتی در وقف خاص.

«مسأله 2721» وقف باید منجز و بدون تردید انجام شود، پس اگر واقف آن را معلق به شرطی کند که وجود آن شرط در حال یا آینده قطعی یا محتمل باشد، دو صورت دارد:

اول: چنانچه آن شرط از شرایط صحّت وقف نباشد، صحّت وقف محلّ اشکال است، مثل این که بگوید: «اگر خداوند پسری به من عطا کرد، خانه ام وقف باشد».

دوم: اگر آن شرط در نظر واقف قطعی باشد و در صحّت وقف دخالت داشته باشد، وقف صحیح است، مانند این که بگوید: «اگر آن خانه مال من باشد، آن را وقف نمودم».

«مسأله 2722» اگر ملکی را برای وقف معین کند و پیش از خواندن صیغه وقف پشیمان شود یا بمیرد، چنانچه موقوف علیه آن را تحویل گرفته باشد، وقف صحیح و لازم است و اگر تحویل نگرفته باشد، وقف صحیح نیست و اختیار آن با ورثه است.

«مسأله 2723» کسی که مالی را وقف می کند باید برای همیشه وقف کند، پس اگر مثلاً بگوید: «این مال تا ده سال وقف باشد و بعد نباشد» و یا بگوید: «این مال تا ده سال وقف باشد و بعد تا پنج سال وقف نباشد و بعد دوباره وقف باشد» باطل است و به احتیاط واجب باید وقف از هنگام خواندن صیغه باشد، پس اگر مثلاً بگوید: «این مال بعد از مردن من وقف باشد»، چون از هنگام خواندن صیغه تا مردن وی وقف نبوده، اشکال دارد.

«مسأله 2724» چیزی که وقف می شود باید «عین» آن موجود و مشخص باشد، بنابر این وقف کردن «دین» مانند این که بگوید: «آنچه را از فلانی طلب دارم وقف نمودم» یا وقف نمودن چیزی که مشخص نیست، مانند این که بگوید: «یکی از باغهایم را وقف نمودم» صحیح نیست. همچنین اگر منافع چیزی را وقف کند، مثلاً بگوید: «منافع و استفاده خانه ام را وقف نمودم» صحیح نمی باشد، ولی وقف کردن خانه برای سکونت در

آن یا وقف کردن درخت برای استفاده از میوه آن صحیح است، هر چند هنگام وقف، میوه درخت موجود نباشد.

«مسأله 2725» مصرفی که ملك را برای آن وقف می کند، باید معین و حلال باشد، بنابر این اگر ملك خود را برای یکی از چند مسجد، بدون تعیین آن وقف نماید یا آن را برای ترویج باطل و نظایر آن وقف کند، صحیح نیست.

«مسأله 2726» وقف در صورتی صحیح است که مال وقف را تحویل متولی وقف یا کسی که برای او وقف شده یا وکیل یا ولی او بدهند؛ ولی اگر چیزی را بر اولاد صغیر خود وقف کند و به قصد این که آن چیز وقف آنان باشد، از طرف آنان نگهداری نماید، وقف صحیح است.

«مسأله 2727» اگر ملكی را به عنوان مسجد وقف کنند، بعد از آن که واقف به قصد واگذار کردن اجازه دهد که در آن مسجد نماز بخوانند، همین که يك نفر در آن محل نماز خواند، وقف درست می شود.

«مسأله 2728» اگر ملك وقفی خراب شود، از وقف بودن بیرون نمی رود.

«مسأله 2729» وقف بر معدوم - یعنی افرادی که وجود ندارند - صحیح نیست، اما چنانچه وقف مال جهت افرادی که به دنیا نیامده اند و در شکم مادر هستند باشد، اشکالی ندارد؛ همچنین وقف بر معدوم به تبع موجود - یعنی برای اشخاصی که بعضی از آنها به دنیا آمده اند - صحیح است، مانند وقف بر اولاد و در این صورت طبقات بعد که به دنیا نیامده اند، بعد از به دنیا آمدن با دیگران شریک می شوند.

«مسأله 2730» اگر چیزی را بر خودش وقف کند، مثل آن که مغازه ای را وقف کند که عایدی آن را بعد از مرگ او خرج مقبره اش نمایند، صحیح نیست؛ ولی اگر مثلاً مالی را بر فقرا وقف کند و خود او فقیر شود، می تواند از منافع وقف استفاده نماید.

«مسأله 2731» فرشی را که برای حسینیه وقف کرده اند، نمی شود برای نماز به مسجد ببرند، اگرچه آن مسجد نزدیک حسینیه باشد و به طور کلی هر چه را که برای مکان یا جهت خاصی وقف شده باشد، نباید به محل دیگری انتقال دهند یا استفاده

«مسأله 2732» اگر ملکی را برای تعمیر مسجدی وقف نمایند، چنانچه آن مسجد احتیاج به تعمیر نداشته باشد و احتمال هم نرود که تا مدتی احتیاج به تعمیر پیدا کند، در صورتی که غیر از تعمیر احتیاج دیگری نداشته باشد و عایدات آن در معرض تلف و نگهداری آن لغو و بیهوده باشد، می توانند عایدات آن ملک را به مصرف مسجدی که احتیاج به تعمیر دارد برسانند.

«مسأله 2733» اگر ملکی نظیر درختان يك باغ را بر افراد خاصی وقف نمایند به گونه ای که میوه آن درختان در ملك آن افراد حادث شود، آنان مالك میوه می شوند و چنانچه سهم هر يك از افراد به حد نصاب زکات برسد، باید زکات آن را پردازد، ولی چنانچه واقف درختان باغ را برای جهتی از جهات عمومی، مانند عنوان فقرا، وقف نماید نه برای افراد خاص، ظاهراً زکات به میوه آنها تعلق نمی گیرد.

«مسأله 2734» قبرستان هایی که وقف بوده و در مسیر خیابان قرار می گیرند، از وقف بودن خارج نمی شوند و تصرف و نیز خرید و فروش آنها جایز نیست، ولی عبور و مرور از آنها اگر هتك حرمت اموات نباشد اشکال ندارد و در صورتی که قبرستان ملك شخصی افراد باشد، هرگونه تصرف در آن بستگی به رضایت صاحب ملك دارد.

«مسأله 2735» وقف بودن هر چیزی به یکی از راه های زیر ثابت می شود:

اول: شهرت بین مردم، به گونه ای که موجب یقین یا اطمینان گردد. دوم: اقرار کسی که ملك در اختیار اوست، یا در صورت نبودن او وارثانش اقرار نمایند. سوم: مردم با آن به گونه ملك موقوفه عمل نمایند. چهارم: شهادت دو مرد عادل. پنجم: شهادت ثقه در صورتی که خبر دادن وی موجب اطمینان گردد.

شروط ضمن وقف

«مسأله 2736» شروطی که واقف برای استفاده از وقف قرار می دهد، در صورتی که مشروع باشند، صحیح است و باید به آنها عمل شود، به عنوان مثال اگر برای سکونت

طلّاب در مدرسه ای شرط نمایند که نماز شب بخوانند، باید به آن شرط عمل نمایند و در غیر این صورت نمی توانند در آن مدرسه سکونت داشته باشند.

«مسأله 2737» اگر مثلاً خانه ای را برای اشخاص خاصی وقف نماید و از ظاهر وقف یا نشانه های دیگر معلوم شود که منظور واقف، حفظ عنوان خانه بوده است، تغییر آن به چیز دیگری مانند مغازه، جایز نیست، بلکه اگر احتمال هم داده شود، بنابر احتیاط واجب نباید آن را تغییر دهند.

تولیت و نظارت بر وقف

«مسأله 2738» اگر برای چیزی که وقف کرده متولّی معین کند، باید مطابق قرارداد او رفتار نمایند و اگر معین نکنند، چنانچه برافراد مخصوصی مثلاً بر اولاد خود وقف کرده باشد، اختیار اموری که مربوط به مصلحت وقف است و در نفع بردن طبقات بعد نیز دخالت دارد، با حاکم شرع است و اختیار اموری که مربوط به نفع بردن طبقه موجود است، اگر آنها بالغ باشند، با خود آنان و اگر بالغ نباشند، با ولی ایشان است و برای استفاده از وقف اجازه حاکم شرع لازم نیست.

«مسأله 2739» اگر ملکی را مثلاً بر فقرا یا سادات وقف کند یا وقف کند که منافع آن به مصرف خیرات برسد، در صورتی که برای آن ملك متولّی معین نکرده باشد، اختیار آن با حاکم شرع است.

«مسأله 2740» اگر ملکی را بر افراد مخصوصی وقف کند، مثلاً بر اولاد خود که هر طبقه ای بعد از طبقه دیگر از آن استفاده کنند، چنانچه متولّی ملك آن را اجاره دهد و بمیرد، در صورتی که مراعات مصلحت وقف یا مصلحت طبقه بعد را کرده باشد، اجاره باطل نمی شود، ولی اگر متولّی نداشته باشد و يك طبقه از کسانی که ملك بر آنها وقف شده آن را اجاره دهند و در بین مدّت اجاره بمیرند، در صورتی که طبقه بعد اجازه نکنند، اجاره باطل می شود و در صورتی که مستأجر، اجاره بهای تمام مدّت را داده باشد، اجاره بهای از زمان مردن آنها تا آخر مدّت اجاره را از مال آنان می گیرد.

«مسأله 2741» ملکی که مقداری از آن به نحو مشاع وقف است و مقداری از آن وقف نیست، اگر تقسیم نشده باشد، حاکم شرع یا متولی وقف می تواند با نظر خبره سهم وقف را جدا کند.

«مسأله 2742» اگر متولی وقف خیانت کند و عایدات آن را به مصرفی که معین شده نرساند، چنانچه برای عموم وقف شده باشد و با تعیین ناظر امینی بتوان از خیانت های او جلوگیری کرد، باید حاکم شرع، ناظر امینی بر او بگمارد و اگر به این صورت نتوان ممانعت کرد، حاکم شرع باید به جای او متولی امینی معین نماید.

«مسأله 2743» اگر ملکی را وقف کند که عایدی آن را خرج تعمیر مسجد نمایند و به امام جماعت و مؤذن و مستخدم آن بدهند و بدانند برای هر يك چه مقدار معین کرده، در صورتی که معلوم شود منظور واقف تأمین زندگی امام جماعت یا مؤذن یا مستخدم بوده و مقداری که معین کرده در زمان گذشته آن را تأمین می کرده، ولی حالا خیلی کمتر از مقدار مورد نیاز است، مثلاً گفته باشد: «هر ماه ده تومان به امام بدهید»، می توان به مقدار تأمین معاش به آنها داد و اگر معلوم نباشد، باید همانطور که مشخص کرده مصرف شود و چنانچه ندانند برای هر يك چه مقدار معین نموده، باید اول مسجد را تعمیر کنند و اگر چیزی زیاد آمد، بین امام جماعت و مؤذن و مستخدم به نحو مساوی تقسیم نمایند و بهتر است این سه نفر در تقسیم با یکدیگر مصالحه کنند.

حبس ملك

«مسأله 2744» انسان می تواند ملك خود را بدون این که وقف کند، برای استفاده اشخاص یا انجام کارهای خیریه یا عبادت «حبس» نماید، یعنی استفاده و انتفاع از آن را منحصر در کارهای خیریه و عبادات یا اشخاص نماید؛ پس چنانچه آن را عملاً برای استفاده این گونه امور قرار دهد، «حبس» محقق شده و نمی تواند آن را به هم بزند، ولی اگر برای مدت محدودی - مثلاً ده سال - حبس کرده باشد، پس از انقضای آن مدت، به ملکیت او یا کسانی که هنگام مرگ، وارث او بوده اند باز می گردد.

«مسألة 2745» در حبس ملك نیز نظیر وقف، بلوغ و عقل صاحب ملك شرط است و به احتیاط واجب قبض شرط صحت آن است. همچنین مالك نباید سفیه باشد و یا این که به واسطه ورشکستگی توسط حاکم شرع از تصرف در اموال خود منع شده باشد و صحت حبس بر اشخاص منوط به قبول آنان است.

ص: 513

«محجور» کسی است که شرعاً حقّ تصرّف در اموال خود را نداشته باشد و دیگران امور مالی او را سرپرستی کنند.

«مسأله 2746» محجوران چهار دسته هستند:

اول: کودکی که هنوز بالغ نشده است.

دوم: دیوانه.

سوم: سفیه، یعنی کسی که در امور مالی نفع و ضرر خود را به خوبی تشخیص نمی دهد و دارایی خود را در امور بیهوده مصرف می کند، اگرچه حاکم شرع هم او را از تصرّف منع نکرده باشد.

چهارم: ورشکسته ای که حکم ورشکستگی او توسط حاکم شرع صادر شده است.

«مسأله 2747» بچه ای که بالغ نشده شرعاً نمی تواند در مال خود تصرّف کند؛ ولی اگر کودک نابالغ چیزهای مباحی را که ملك کسی نیست - نظیر ماهی دریا - با تلاش و کار خود به قصد تملك به دست آورد، مالك آن می شود.

«مسأله 2748» کسی که گاهی عاقل و گاهی دیوانه است، تصرّفی که هنگام دیوانگی در مال خود می کند، صحیح نیست.

«مسأله 2749» انسان می تواند در مرضی که با آن از دنیا می رود، هر مقدار از مال خود را که بخواهد، به مصرف خود و عیال و میهمان و کارهایی که اسراف شمرده نمی شوند برساند و نیز اگر مال خود را به کسی ببخشد یا ارزان تر از قیمت بفروشد یا اجاره دهد، صحیح است.

«مسألة 2750» اگر بیمار در مرضی که با آن از دنیا می رود، بخواهد واجبات مالی خود نظیر خمس، زکات و کفارات را بپردازد - هر چند از يك سوم دارایی او بیشتر باشد - نیازی به رضایت ورثه ندارد.

«مسألة 2751» شخص بدهکار با چهار شرط ورشکسته محسوب می شود:

اول: بدهی های او نزد حاکم شرع ثابت شده باشد.

دوم: اموال او - به جز خانه مسکونی و لوازم ضروری زندگی - از بدهی های او کمتر باشد.

سوم: وقت پرداخت بدهی های او رسیده باشد.

چهارم: طلبکار یا طلبکاران از حاکم شرع بخواهند اموال او را ضبط نمایند و حاکم شرع نیز به ضبط اموال او حکم کند.

«مسألة 2752» پس از آن که حاکم شرع حکم به ضبط و توقیف اموال شخص ورشکسته نمود، اموال وی، به جز خانه مسکونی و لوازم ضروری زندگی، ضبط و میان طلبکاران تقسیم می شود.

«مسألة 2753» مخارج خوراک، پوشاک و مسکن شخص ورشکسته و کسانی که تحت سرپرستی او می باشند - با مراعات شئون آنان - تا هنگام تقسیم، از اموال او برداشته می شود و اگر بمیرد، هزینه کفن و دفن او بر بدهی های او مقدم می باشد.

«مسألة 2754» ولایت و سرپرستی «کودک نابالغ» و «دیوانه» و «شخص سفیه» به ترتیب بر عهده افراد زیر می باشد:

اول: پدر و جد پدری؛ ولی مادر و جد مادری یا برادر یا خواهر کودک یا دیوانه و یا سفیه، ولایتی بر او ندارند، مگر آن که حاکم شرع آنها را ولی قرار دهد.

دوم: با نبودن پدر و جد پدری، کسی که از طرف آنان به عنوان «وصی» پس از مرگ عهده دار سرپرستی آنان شده است.

سوم: با نبودن دسته اول و دوم، حاکم شرع یا کسی که از طرف او به عنوان «قیم» منصوب خواهد شد.

چهارم: با نبودن حاکم شرع و نماینده او، افراد مؤمن و عادل و خبیر.

«مسألة 2755» ولایت پدر و جدّ پدری بر شخص دیوانه و سفیه در صورتی است که دیوانگی و سفاهت او قبل از بلوغ پیدا شده باشد، پس اگر بعد از بلوغ عارض شود، ولایت آنان با حاکم شرع است.

«مسألة 2756» ولایت پدر و جدّ پدری قابل انتقال به دیگری نیست؛ ولی آنان در صورت وجود مصلحت می توانند دیگری را وکیل خود نمایند.

«مسألة 2757» در ولایت و سرپرستی پدر و جدّ پدری، عدالت آنان شرط نیست، ولی هرگاه برای حاکم شرع ثابت شود که سرپرستی آنان به ضرر کودک یا سفیه و یا دیوانه می باشد، باید آنان را از تصرف در اموال کودک یا سفیه و یا دیوانه منع کند و شخص دیگری را که امین باشد منصوب نماید، مگر این که با ضمیمه کردن امین به پدر و جدّ پدری، بتوان سرپرستی آنان را در جهت مصلحت کودک، سفیه یا دیوانه اصلاح نمود.

ص: 516

«مسأله 2758» کسب مال و تجارت باید از راه حلال و مشروع باشد و اگر کسی از راه های حرام مانند قمار، دزدی، ربا، رشوه، غنا، مدح و تقویت ظالم و راه های نامشروع دیگر، مالی به دست آورد، حرام است و ضامن آن می باشد.

«مسأله 2759» قرار دادن هر فعل حرام به عنوان شغل و راه کسب و درآمد، حرام است؛ بنابر این ساختن هر چیزی که برای عبادت غیر خدا ساخته می شود و نیز ساختن هر چیزی که منفعت اختصاصی یا منفعت عمومی آن حرام باشد و همچنین شراب فروشی و جادوگری و نظایر آن جایز نیست.

«مسأله 2760» یادگرفتن و یاددادن علوم و صناعی که مورد نیاز مردم است و موجب عظمت و قدرت مسلمانان در برابر کفار می باشد، بر همه افراد واجب کفایی است.

«مسأله 2761» یادگرفتن سحر و عمل به آن حرام است، مگر این که به وسیله افراد متعهد و لایقی برای باطل کردن سحر و یا روشن کردن اذهان مردم نسبت به کسی که با توسل به سحر، ادعای نبوت یا امامت و امثال آن را دارد، باشد که در حد ضرورت اشکال ندارد.

«مسأله 2762» «کهان» و «تنجیم»⁽¹⁾ اگر به این شکل باشد که برای غیر خداوند، به نحو استقلال یا اشتراک با خداوند، تأثیر قائل شوند، حرام بلکه شرك است، ولی اگر مشیت خدای متعال را مؤثر مطلق بدانند و پیش بینی های آنها به نحو حدس و تخمین و

ص: 517

1- - «کاهن» ادعا می کند که وقایع را به واسطه خبردادن اجنه و شیاطین یا به واسطه اسباب خفیه دیگری می فهمد و «منجم» به وسیله حرکات افلاک و تقارن کواکب از آینده خبر می دهد.

مبنی بر این باشد که پروردگار عالم بعضی امور را سبب یا مقارن و هماهنگ بعضی امور دیگر قرار داده و بقیه سببیت یا تقارن و سلب آن در قبضه قدرت مطلقه او می باشد، اشکال ندارد.

«مسأله 2763» شعبده بازی در صورتی که برای جلوه دادن حق به شکل باطل و یا باطل به شکل حق باشد، جایز نیست، ولی اگر تنها برای سرگرمی باشد، اشکال ندارد.

«مسأله 2764» احضار ارواح چنانچه موجب اشاعه دروغ و فریب مردم یا برهم زدن نظم عمومی و مانند آن باشد، جایز نیست و خواب مصنوعی (هیپنوتیزم) در صورتی که اثر سویی بر آن مترتب نباشد یا معالجه امراضی بر آن متوقف باشد، دلیلی بر حرمت آن وجود ندارد، اما اگر از این ناحیه اثر سوء یا خطر جانی پدید آید، حرام بوده و در این صورت مسبب، ضامن است.

«مسأله 2765» غنا و هر آوازی که مشتمل بر باطل بوده یا موجب برانگیختن و تحریک شهوت شده و به نظر عرف، مناسب با مجالس فسق و فجور باشد، به تنهایی یا همراه با نواختن چیزی باشد، خواندن و گوش دادن و نیز یاد دادن و شغل قرار دادن آن حرام است. در روایات اسلامی «ملاهی و غنا» بسیار مذمت شده اند، از جمله در روایتی آمده: «خانه ای که در آن شراب و آلات لَهو و غنا و قمار باشد، ملائکه به آن خانه وارد نمی شوند و دعای اهل خانه مستجاب نمی گردد و برکت از آن خانه برداشته می شود.»⁽¹⁾ «مسأله 2766» غنای زنان خواننده در مجالس عروسی استثنا شده و حرام نمی باشد، ولی باید مردهای نامحرم صدای آنان را نشنوند و مشتمل بر باطل نباشد و بنابر احتیاط واجب باید به مجلس عروسی اکتفا شود و در مجالس جشن دیگری خواننده نشود و هر آواز یا صوت یا عملی که موجب تحریک شهوت شده و یا آثار حرام دیگری بر آن مترتب گردد و یا به نظر عرف موجب فساد و هرزگی باشد، خواندن، گوش دادن و یا اشاعه آن و نیز تعلیم و تعلّم و شغل قراردادن آن حرام است.

«مسأله 2767» سرودهای مهیجی که به هنگام جنگ برای تحریک احساسات افراد5.

ص: 518

1- وسائل الشیعة، چاپ آل البیت، باب 100 از «ابواب ما یکتسب به»، ح 13، ج 17، ص 315.

خوانده می شود، اشکال ندارد. همچنین هر سرود یا آهنگی که مشتمل بر باطل نبوده و از نظر عرف موجب تحریک شهوت و مناسب با مجالس فساد نباشد، اشکال ندارد و خواندن و گوش دادن و یادگرفتن و شغل قراردادن آن جایز می باشد.

«مسأله 2768» اگر کسی شك داشته باشد که سرود یا آهنگی عرفاً مناسب با مجالس فساد و از مصادیق غنای حرام می باشد یا نه، لازم نیست از آن اجتناب نماید، اگرچه احتیاط خوب است، اما اگر از آن آثار سوء مشاهده شود، این احتیاط واجب است.

«مسأله 2769» حضور علمی و عملی بانوان در شئون گوناگون اجتماع اشکال ندارد، به شرط آن که اولاً: عفت عمومی را رعایت کرده و مرتکب حرام نشوند و ثانیاً:

حضور آنان مستلزم تضييع حقوق شوهران و منافی حیثیت و شئون آنان نباشد؛ ولی با این حال مطابق آنچه از کتاب و سنت استفاده می شود، بهتر است زنان در غیر موارد ضرورت و لزوم، در اجتماعاتی که نامحرم وجود دارد ظاهر نشوند.

«مسأله 2770» تمایل فکری و عملی به فاسدان و ستمگران و خود را به شکل آنها در آوردن و حمایت از آنان در انجام گناه و تجاوز به حقوق دیگران و کار کردن و فعالیت در دستگاه دولت های کافر یا ظالم، اگر موجب حمایت از کفر و ظلم و اعانت به کافر یا ظالم باشد، حرام است، مگر این که در شرایط ویژه ای برای پشتیبانی از اسلام و مسلمانان و با اجازه حاکم جامع شرایط باشد.

«مسأله 2771» تکثیر، خرید، فروش و هرگونه استفاده کردن از کتابها، مجلات، برنامه ها، لوح های فشرده و امثال آنها که تصرف و استفاده از آنها منوط بر رعایت «حق مؤلف» شده است، چنانچه مؤلف و تولید کننده آنها مسلمان باشد، بدون رضایت آنها جایز نیست و اگر غیر مسلمانی باشد که با مسلمین در حال جنگ است، اشکال ندارد و اگر غیر مسلمانی باشد که با مسلمین در حال جنگ نیست، جواز تصرف در آنها بدون اجازه صاحبانشان محل تأمل است. «حق طبع» و «حق اختراع» نیز همین حکم را دارند.

«مسأله 2772» خرید و فروش و یا اقدام به نشر کتاب ها و نشریات گمراه کننده که موجب انحراف در فکر و عقیده یا اخلاق و یا عمل مردم می شود و یا مشتمل بر مطالب

باطل و ترویج آن یا دروغ و تهمت و یا هتك و توهين به مقدّسات دينی و افراد مؤمن می باشد، حرام است. همچنين خواندن اين گونه کتب و نشریات جایز نمی باشد مگر برای افراد صالحی که به عنوان نهی از منکر، در صدد جواب دادن به آنها می باشند و خود اهل فکر و تشخیص بوده و اطمینان دارند که هیچ گونه انحرافی در آنان ایجاد نمی شود.

« مسأله 2773 » استفاده از نوارها، برنامه های رادیویی یا تلویزیونی، ماهواره، اینترنت و یا ابزار مشابه در صورتی که موجب انحراف اخلاقی، روانی و یا عقیدتی گردد، حرام است و نیز تولید این گونه برنامه ها، نوارها و یا اشاعه و خرید و فروش آنها حرام می باشد.

« مسأله 2774 » اقدام به تأسیس مجامع فرهنگی یا نشر کتب و نشریات مفید یا تولید برنامه های رادیویی و تلویزیونی و مشابه آن که موجب تقویت پایه های عقیدتی، اخلاقی و عملی و یا رشد افکار و بالا رفتن سطح معلومات اجتماعی و دینی مردم می شود، از وظایف مهمی است که شایسته است افراد به اندازه قدرت و توان خود به آن عمل نمایند و ممانعت از آن جایز نیست.

« مسأله 2775 » تقلّب در امتحانات و نیز در استخدام جایز نیست. همچنين کسی که به نظر خودش صلاحیت مسئولیت و شغلی را ندارد، نباید آن را تقبل نماید، هر چند دیگران او را دارای صلاحیت و شرایط لازم بدانند.

« مسأله 2776 » گرفتن پول یا هر چیز دیگری در وقت اداری برای کسی که در نهاد یا مؤسسه ای موظّف است بدون گرفتن پول از مراجعین، کارهای آنان را انجام دهد، حرام است، بخصوص اگر به وسیله گرفتن رشوه یا هر عنوان دیگری، کار خلاف شرع یا قانون انجام دهد و یا حقوق دیگران را تضییع نماید؛ ولی برای رشوه دهنده، در صورتی که رسیدن به حقّ مشروعی یا دفع ظلم از مظلومی متوقّف بر آن باشد، به مقدار ضرورت اشکال ندارد. همچنين اعمال نفوذ اگر برای گرفتن حق یا دفع ظلمی باشد اشکال ندارد؛ مگر این که رشوه دادن و یا اعمال نفوذ در این صورت موجب فساد اجتماعی یا اداری و یا ضرر مهم تری نسبت به احقاق حق یا دفع ظلم مزبور گردد.

«مسألة 2777» وسایل ارتباط جمعی باید در جهت اشاعه مکارم اخلاق و خصال پسندیده انسانی و اشاعه فرهنگ اسلامی قرار گیرند و در این زمینه از اندیشه های متفاوت بهره جویند و از ترویج فرهنگ ضد اسلامی و بی بندوباری به شدت پرهیز نمایند.

«مسألة 2778» مکروه است انسان کفن فروشی، قصّابی، حجامت و شکار کردن را شغل خود قرار دهد.

ص: 521

«مسألة 2779» مسابقات «اسب دوانی» و «تیراندازی» همراه با شرطبندی مسابقه دهندگان جایز است و بعید نیست مسابقه با انواع ابزارها و وسایل جنگی روز مانند تفنگ، هواپیمای جنگی و تانک نیز با شرطبندی جایز باشد.

«مسألة 2780» در مسابقاتی که شرطبندی در آنها جایز است، امور زیر باید رعایت شود:

اول: ایجاب و قبول را - به لفظ یا کاری که دلالت بر آن کند مانند نوشتن و امضا - رعایت نمایند.

دوم: دو طرف باید عاقل، بالغ و دارای اختیار و قصد باشند.

سوم: مقدار جایزه، خواه به صورت عین یا دین، معین باشد و یکی از دو طرف یا شخص سوم آن را پرداخت نماید.

چهارم: جهاتی که جهل به آنها موجب نزاع می شود روشن گردد، مانند هدف، مقدار مسافت و خط شروع و پایان.

«مسألة 2781» انواع مسابقات ورزشی مانند شنا، دو، کشتی و فوتبال، جایز است بلکه برای حفظ سلامت و ایجاد نشاط فردی و اجتماعی در حدّ معقول پسندیده می باشد، به شرط این که ضرر جسمی یا روانی قابل توجه نداشته باشند و بدون شرطبندی انجام شوند و همراه با اعمال نامشروع نباشند، هر چند اگر شخص سوم یا مؤسسه ای و یا دولت به برندگان، جوایز نقدی یا غیر نقدی اهدا کنند، اشکال ندارد.

«مسألة 2782» برگزاری مسابقاتی که در بالا بردن شئون دینی، علمی، ادبی، هنری یا

فنی جامعه مؤثرند، مانند مسابقات حفظ قرآن و احکام، علوم ریاضی و مقاله نویسی، بدون شرط بندی دو طرف جایز و پسندیده است و اگر فرد سوم یا مؤسسه و یا دولت برگزار کننده، به برندگان، جوایز نقدی یا غیر نقدی اعطا کند، اشکال ندارد و برنده مالک می شود.

«مسأله 2783» بازی و مسابقه با آلات و وسایلی که وضع آنها برای قمار است، مانند شطرنج، ورق و نرد، به قصد برد و باخت و با شرط بندی حرام است، بلکه چنانچه به قصد سرگرمی و بدون شرط بندی باشد نیز بنا بر احتیاط جایز نیست؛ ولی بازی و مسابقه با آلاتی که در نظر عرف مردم مخصوص قمار نیستند و قبلاً هم نبوده اند و یا قبلاً مخصوص قمار بوده اند، ولی اکنون از آلت قمار بودن به طور کلی خارج شده اند، بدون شرط بندی، اشکال ندارد.

«مسأله 2784» اگر شرکت یا مؤسسه ای برای کمک به مؤسسات خیریه، بلیت هایی منتشر کند و مردم هم برای کمک به این مؤسسات مبلغی بدهند و آن شرکت یا مؤسسه از پول خودش یا از وجوهی که از انتشار بلیت به دست می آید، با اطلاع و اجازه تمام کسانی که پول را داده اند با قرعه کشی مبلغی به عنوان جایزه بدهد، مانعی ندارد، ولی نباید این گونه امور وسیله ای برای انباشت ثروت و یا تضعیف توان اقتصادی مردم و یا دولت مسلمین قرار گیرد.

«مسأله 2785» به طور کلی سرگرمی های گوناگون اگر همراه با کار حرام یا مستلزم حرام نباشند، اشکال ندارد؛ بنا بر این گوش دادن و دیدن برنامه های سینما، تئاتر، رادیو، تلویزیون، ماهواره و مانند آن، چنانچه مستلزم فساد افکار و اخلاق فرد یا جامعه و یا ترویج باطل نباشد، اشکال ندارد؛ ولی باید مواظب باشند مانع از کارهای واجب و مهم نشود و مخصوصاً نسبت به کودکان دقت بیشتری اعمال گردد.

«مسأله 2786» نمایش های متداول چنانچه مستلزم نظر و لمس نامحرم یا موجب اشاعه فساد و تهییج شهوت و یا توهین به مقدسات مذهب و اولیای دین و دروغ و باطل نباشد، اشکال ندارد. همچنین بازی های مختلف اگر در آنها آلات قمار و برد و باخت و ضرر جسمی یا روحی و یا اتلاف و اسراف مال در بین نباشد، اشکال ندارد.

احکام معاشرت و روابط اجتماعی و بین المللی

معاشرت و روابط بین مسلمانان باید بر اساس برادری و رعایت حقوق و حیثیت و نوامیس یکدیگر تنظیم گردد؛ پس اموری از قبیل عدالت، احسان، صداقت، احترام، حسن ظن، فداکاری، ادای امانت، حفظ اسرار یکدیگر، اصلاح ذات البین، مشورت با یکدیگر و تعاون در اعمال خیر، در معاشرت با یکدیگر باید رعایت شوند، بخصوص اگر طرف معاشرت، پدر و مادر و بستگان، بزرگان دین و دانش، معلّمان و استادان، زنان و خردسالان و افراد محروم و مستضعف و سالخورده و یا مصیبت دیدگان باشند.

«مسأله 2787» بر مسلمانان لازم است روابط اجتماعی خود را از اموری همچون غیبت، تهمت، حسد، تکبر، تجسس، دروغ، تملق، خدعه و مکر، رشوه، سوء ظن، فتنه انگیزی، خیانت، نفاق، استهزا، تزییع حقوق یکدیگر و ظلم و از هرگونه معصیت پاك گردانند.

«مسأله 2788» آزار رساندن به مؤمن، به هر شکل که باشد و نیز توهین و تضعیف و هتک حرمت او حرام است و در بعضی از روایات حرمت «مؤمن» از حرمت «کعبه» بالاتر شمرده شده و اذیت و آزار او در ردیف محاربه با خداوند قرار گرفته است (1)؛ بنابراین این بر همگان لازم است که حرمت یکدیگر را نگاه داشته از توهین و هتک و تمسخر و ستم به دیگران شدیداً بپرهیزند.

«مسأله 2789» یکی از گناهان کبیره که وعده عذاب بر آن داده شده، «غیبت» است و معنای «غیبت» آن است که شخص، عیب برادر یا خواهر مؤمن خود را در غیاب

ص: 524

1- - وسائل الشیعة، چاپ آل البیت، باب 147 از «أبواب أحكام العشرة»، ح 1 و 2 و 3، ج 12، ص 269 و 270.

او بیان کند، بلکه چنانچه هر مطلبی را درباره او نقل کند که اگر در حضور او بیان می کرد ناراحت می شد، غیبت محسوب می شود.

«مسأله 2790» اگر انسان از مسلمانی غیبت کرده باشد، بنابر احتیاط واجب چنانچه ممکن باشد و مفسده ای پیدا نشود، باید به هر وسیله ممکن از او حلاوت بخواهد و اگر ممکن نباشد یا گفتن به او موجب مفسده شود، برای او از خداوند طلب آمرزش نماید و در صورتی که غیبت یا تهمت نسبت به او انجام داده باشد که سبب شکست و وهن او شده باشد، باید آن را جبران و برطرف نماید.

«مسأله 2791» در برخی موارد غیبت حرام نیست. در این رابطه فقها موارد زیر را از حرمت غیبت استثنا نموده اند:

اول: غیبت از شخصی که متظاهر به فسق باشد نسبت به همان فسقی که به آن تظاهر می کند.

دوم: غیبت کردن مظلومی که در مقام استمداد و تظلم است نسبت به کسی که به او ظلم کرده و در خصوص ظلمی که به او شده است.

سوم: موردی که انسان برای دفع ظلم از خود، در صدد به دست آوردن راهی مشروع باشد.

چهارم: آگاه نمودن مشورت کننده نسبت به عیوب شخص مورد مشورت.

پنجم: جایی که انسان در صدد بازداشتن شخص مورد غیبت از گناه یا دفع ضرر از او و یا از بین بردن ریشه فساد باشد.

ششم: بیان نقاط ضعف شهود نزد حاکم شرع.

هفتم: جایی که عیب شخص، صفت معروف و مشهور او شده باشد و بدون قصد عیب جوئی به قصد معرفی آن را بیان کند.

هشتم: موردی که انسان در صدد ابطال و ردّ مطلب باطلی باشد و بدون ذکر نام صاحب آن مطلب، ردّ آن عملی نباشد.

نهم: جایی که عیب شخص بین ناقل و شنونده معلوم و روشن باشد، مگر این که

معلوم بودن عیب به خاطر غیبت قبلی باشد ولی احتیاط آن است در موردی که شخص متجاهر به فسق نباشد، از وی غیبت نکنند.

دهم: موردی که در صدد ردّ کسی باشد که نسبت دروغی را به او یا شخص مؤمن دیگری وارد آورده است.

لازم است در تشخیص مصادیق مواردی که بیان شد، دقت و احتیاط لازم به عمل آید و به حدّ اقل و ضرورت اکتفا شود.

«مسأله 2792» هرگاه در جلسه ای نسبت به شخص مؤمنی غیبت شود و یکی از استثناهایی که در مسأله قبل بیان شد وجود نداشته باشد، علاوه بر این که گوش دادن به آن حرام است، بر هر فردی که قدرت دارد واجب است آن غیبت را ردّ کند و از آن مؤمن دفاع نماید. در روایات اسلامی آمده است: «هر کس قدرت دفاع از برادر مؤمن خود را که مورد غیبت و ستم قرار گرفته داشته باشد و دفاع نکند و در اثر سکوت او آن مؤمن ذلیل شود، خداوند او را در دنیا و آخرت ذلیل خواهد کرد».⁽¹⁾ «مسأله 2793» اگر مسلمانی در معرض خطر جانی قرار بگیرد، خواه در اثر گرسنگی یا تشنگی باشد یا به جهت غرق شدن، تصادف، برق گرفتگی و نظایر آن، بر هر مسلمانی که اطلاع پیدا می کند واجب است به هر شکل ممکن و در حدّ توان او را نجات دهد.

«مسأله 2794» مستحب است مسلمان هنگام برخورد با مسلمان دیگر سلام کند و نسبت به سلام کردن «سواره به پیاده» و «ایستاده به نشسته» و «کوچکتر به بزرگ تر» زیاد سفارش شده است.

«مسأله 2795» در غیر نماز، مستحب است جواب سلام را بهتر از سلام بگویند، مثلاً اگر کسی بگوید: «سَلَامٌ عَلَیْكُمْ» جواب بدهد: «سَلَامٌ عَلَیْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ» اما در حال نماز، بنابر احتیاط واجب باید به همان مقدار اکتفا نماید.

«مسأله 2796» اگر دو نفر همزمان به یکدیگر سلام کنند، بر هر يك واجب است 3.

ص: 526

1- - وسائل الشیعة، چاپ آل البيت، باب 156 از «أبواب أحكام العشرة»، ح 1 و 2 و 4 و 7، ج 12، ص 291-293.

جواب سلام دیگری را بدهد.

«مسأله 2797» اگر مرد و زن نامحرمی در محلّ خلوتی باشند که کسی در آنجا نبوده و دیگری هم نتواند وارد شود، چنانچه بترسند که به حرام بیفتند، باید از آنجا بیرون روند، بلکه احتیاط واجب آن است که مطلقاً از خلوت کردن بپرهیزند، هر چند خوف ارتکاب حرام نباشد یا دیگری هم بتواند وارد شود.

«مسأله 2798» بودن مرد و زن نامحرم در يك اتومبیل اشکال ندارد، مگر این که مظنّه فساد و گناه وجود داشته باشد.

«مسأله 2799» اختلاط زن و مرد در مراکز و مجامع عمومی به شکلی که در معرض فساد و گناه قرار بگیرند، جایز نیست.

«مسأله 2800» مسافرت به کشورهای غیر اسلامی و اقامت در آنجا جهت تحصیل علوم روز یا تجارت و کسب و کار جایز است، به شرط آن که اطمینان داشته باشد در عقیده و عمل او انحرافی صورت نمی گیرد؛ بنابر این کسی که در آن مکان ها اقامت گزیده اگر نسبت به خود یا زن و فرزندانش خوف انحراف داشته باشد، بر او لازم است که به سرزمینی که از خطر انحراف در امان است هجرت نماید.

«مسأله 2801» کسی که در کشور غیر اسلامی اقامت دارد، جایز است با کفّار بر اساس منّش انسانی معاشرت داشته باشد و می تواند برای کفّار به شکل اجاره، وکالت و امثال آن کار کند، به شرط آن که عمل او مستلزم انجام حرام یا موجب ضرری یا ذلّتی برای خود او یا سایر مسلمانان و یا کشورهای اسلامی نباشد.

«مسأله 2802» کسی که در کشور غیر اسلامی اقامت دارد، واجب است در حدّ قدرت و توان، با مراعات شرایط و مراتب امر به معروف و نهی از منکر، از اسلام دفاع نماید. همچنین واجب است با مراعات شرایط زیر کفّار را به اسلام دعوت نماید:

اول: حکومت اسلامی به خاطر مصالح مهم تری، دعوت و تبلیغ به اسلام را در بلاد کفر موقتاً ممنوع نکرده باشد.

دوم: صلاحیت و اهلیت و نیز قدرت بر تبلیغ اسلام در مناطق کفر را داشته باشد.

سوم: مفسده مهمی پیش نیاید.

و چنانچه تبلیغ اسلام مستلزم دادن قرآن به دست کفار باشد و امید هدایت آنان وجود داشته باشد، در صورتی که در معرض نجس شدن و هتک و اهانت نباشد و واقعاً بخواهند از آن استفاده کنند، مانعی ندارد.

«مسأله 2803» معاشرت سالم با کفاری که در حال جنگ با مسلمانان نیستند و ایجاد روابط فرهنگی، سیاسی، تجاری و اقتصادی با آنها از طرف دولت اسلامی یا اشخاص، تا زمانی که خوف تقویت کفر و ترویج فساد و انحراف فکری یا عملی و ایجاد سلطه از ناحیه آنان بر مسلمانان و کشور اسلامی در بین نباشد، اشکال ندارد؛ ولی رابطه با کفاری که در حال جنگ با مسلمانان می باشند، مخصوصاً اگر موجب تقویت آنان شود، جایز نیست.

«مسأله 2804» معاشرت و رابطه با غیر مسلمانان نیز باید مطابق با مقررات اسلام تنظیم گردد، بنابر این باید از کارهایی همچون تخلف از قراردادهای، پیمان ها و وعده ها، غش در معامله، کم فروشی، خیانت در امانت، اجحاف و نظایر آن خودداری شود.

«مسأله 2805» در روایات اسلامی نسبت به «وفای به عهد و قراردادها» سفارش اکید شده است؛ از جمله در نهج البلاغه آمده است که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام خطاب به مالک اشتر رحمه الله فرمودند: «... و اگر با دشمن پیمان نهادی و در ذمه خود او را امان دادی، به عهد خویش وفا کن و آنچه را بر ذمه داری ادا و خود را چون سپری برابر پیمانت بر پا، چه مردم بر هیچ چیز از واجب های خدا چون بزرگ شمردن وفای به عهد سخت همداستان نباشند با همه هواهای گونه گون که دارند و رأیهای مخالف یکدیگر که در میان آرند.»⁽¹⁾ بنابر این کلیه تعهدات و قراردادهای منعقد شده بین اشخاص و حتی بین دولت ها یا میان آنها و اشخاص باید محترم شمرده شود و نقض يك طرفه آنها بدون مجوز شرعی و نیز اعمال مکر و خدعه جایز نیست. همچنین کلیه تعهدات دولت اسلامی با دولت های کافر غیر حربی که در جهت مصلحت اسلام و مسلمانان منعقد شده باشد، محترم خواهد بود؛ ولی اگر قرارداد یا تعهدی بر اساس مکر و خدعه و 9.

ص: 528

1- - نهج البلاغه، ترجمه دکتر شهیدی، نامه 53، ص 338 و 339.

استعمار کشور اسلامی از سوی دولت استعمارگر تحمیل شده باشد، عمل به آن تعهد و قرارداد لازم نیست، بلکه در مواردی لغو آن واجب می باشد.

«مسأله 2806» هیچ مسلمانی نباید نسبت به مسائل و مشکلات سایر مسلمانان بی تفاوت باشد و به اندازه قدرت و توان خود موظف است در اصلاح امور دینی و دنیایی دیگران اقدام نماید. از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده است که فرمودند: «کسی که صبح کند در حالی که به امور مسلمانان اهتمام نرزد مسلمان نیست».⁽¹⁾ «مسأله 2807» شرکت در مجالس گناه از هر قبیل و به هر شکل که باشد حرام است، مگر این که به نحوی بتواند اهل مجلس را نیز از گناه بازدارد یا واجب مسلم تری را انجام دهد و یا مانع گناه بزرگ تری شود و اگر انسان احتمال ندهد که مجلس گناه باشد و پس از شرکت متوجه گناه بودن آن شود، چنانچه نتواند نهی از منکر نماید یا نهی او مؤثر نباشد، باید مجلس را ترک کند.

«مسأله 2808» اگر کسی بر اثر تجسس بر رازی از رازهای زندگی داخلی مردم آگاه شود، نباید آن را افشا کند و اگر آن را افشا کند و موجب زیان مالی یا آبرویی به کسی شود، صرف نظر از گناهی که کرده، باید آن زیان را جبران نماید.⁶

ص: 529

1- - وسائل الشیعة، چاپ آل البیت، باب 18 از «أبواب فعل المعروف»، ح 2، ج 16، ص 336.

ازدواج سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و از محبوب ترین نهادها در نزد پروردگار و موجب رحمت و کثرت رزق و طرد بی بندوباری و فحشا از جامعه است (1) و خداوند متعال جامعه اسلامی را به ایجاد علقه ازدواج بین زنان و مردان مجرد امر فرموده و وعده فضل و گشایش بر آنان داده است. (2) علاقه به خانواده و همسر، از اخلاق انبیاء و نشانه کثرت ایمان است به گونه ای که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم علاقه به همسر را در ردیف علاقه به نماز و شمیم عطر قرار داده است (3). در روایات آمده است: آنگاه که خداوند متعال اراده می کند خیر دنیا و آخرت را به مسلمانی ارزانی دارد، به وی قلبی خاشع و زبانی ذاکر و جسمی صابر و همسری مؤمن عطا می کند که به هنگام نظر به او مسرور شود و در غیاب شوهرش از خود و اموال او پاسداری کند (4) و نیز در روایت آمده است: اگر مردی به خواستگاری آمده که دین، اخلاق و امانتداری او را می پسندید، خواستگاری او را بپذیرید در غیر این صورت فتنه و فساد عظیمی زمین را فرا خواهد گرفت. (5) «مسأله 2809» با عقد ازدواج، زن به مرد و مرد به زن حلال می شوند. عقد ازدواج بر دو قسم است:

ص: 530

-
- 1- - وسائل الشیعة، چاپ آل البیت، باب 1 از «أبواب مقدمات النکاح»، ج 20، ص 13 و ما بعد آن.
 - 2- - نور (24): 32.
 - 3- - وسائل الشیعة، چاپ آل البیت، باب 3 از «أبواب مقدمات النکاح»، ح 4 و 5، ج 20، ص 22 و 23.
 - 4- - همان، باب 8، ح 8، ص 40.
 - 5- - همان، باب 27، ح 2 و 3، ص 72 و 73.

اول: «عقد دائم» و آن عقدی است که مدّت ندارد و به واسطه آن زن و مرد تا پایان زندگی به هم حلال می شوند و همسری را که به این صورت عقد می شود، «همسر دائم» می گویند.

دوم: «عقد موقت» و یا «مُتعه» و آن عقدی است که با آن زن و مرد به طور موقت و تا زمان محدودی به هم حلال می شوند و زنی را که به این صورت عقد می شود، «همسر موقت» می گویند.

احکام خواستگاری

«مسأله 2810» از هر زنی بجز زنانی که ازدواج با آنان حرام است - و در مسائل آینده بیان خواهد شد - و زنانی که در عده هستند یا در حال احرامند، می توان خواستگاری نمود.

«مسأله 2811» خواستگاری و وعده ازدواج ایجاد محرمیت یا زناشویی نمی کند، اگرچه مهریه ای که برای زمان عقد تعیین شده است از پیش پرداخت شده باشد؛ بنابر این هر يك از زن و مرد قبل از عقد ازدواج می توانند از آن منصرف شوند و طرف دیگر نمی تواند او را مجبور به ازدواج کند.

«مسأله 2812» هر يك از نامزدها می توانند در صورت به هم خوردن نامزدی، هدایایی را که برای وصلت مورد نظر به طرف دیگر یا پدر و مادر او داده اند، مطالبه کنند و در صورتی که عین آنها موجود نباشد، می توانند بهای هدایایی را که عادتاً نگهداشته می شود مطالبه نمایند، مگر این که هدایا بدون تقصیر طرف دیگر تلف شده باشند.

«مسأله 2813» اگر در دوران نامزدی، یکی از طرفین بمیرد، بنابر احتیاط واجب طرف دیگر نمی تواند هدایایی را که در مسأله قبل گفته شد مطالبه نماید.

«مسأله 2814» سزاوار است هر يك از زن و مرد قبل از وصلت یا قبل از پاسخ به خواستگاری، آزمایشات پزشکی مربوطه را انجام دهند.

«مسألة 2815» در زناشویی، چه دائم و چه موقت، باید صیغه خوانده شود و تنها راضی بودن زن و مرد کافی نیست و صیغه عقد را یا خود زن و مرد می خوانند یا دیگری را وکیل می کنند که از طرف آنان بخواند و اگر زن و مرد نتوانند صیغه را صحیح بخوانند، باید وکیل بگیرند.

«مسألة 2816» وکیل لازم نیست مرد باشد و زن هم می تواند برای خواندن صیغه عقد از طرف دیگری وکیل شود.

«مسألة 2817» زن و مرد تا یقین نکنند که وکیل آنها صیغه را خوانده است، نمی توانند به یکدیگر نگاه محرمانه نمایند و گمان به این که وکیل صیغه را خوانده است، کفایت نمی کند؛ ولی اگر وکیل بگوید: «صیغه را خوانده ام» کافی است.

«مسألة 2818» اگر زن کسی را وکیل کند که مثلاً دو ماه او را به عقد موقت مردی درآورد و ابتدای دو ماه را معین نکند، در صورتی که از گفته زن معلوم شود که به وکیل اختیار کامل داده، آن وکیل می تواند هر وقت که بخواهد او را دو ماه به عقد آن مرد درآورد و اگر معلوم باشد که زن روز یا ساعت معینی را قصد کرده، باید صیغه را مطابق قصد او بخواند.

«مسألة 2819» يك نفر می تواند برای خواندن صیغه عقد دائم یا موقت از طرف دو نفر وکیل شود، همچنین انسان می تواند از طرف زن وکیل شود و او را برای خود به طور دائم یا موقت عقد کند؛ ولی احتیاط مستحب آن است که عقد را دو نفر بخوانند، خصوصاً در موردی که وکیل شود که زن را برای خود عقد نماید.

دستور خواندن عقد دائم

«مسألة 2820» اگر صیغه عقد دائم را خود زن و مرد بخوانند و اول زن به قصد انشا بگوید: «رَزَوْتُكَ نَفْسِي عَلَى الصَّدَاقِ الْمَعْلُومِ» یعنی: «خود را زن تو نمودم به مهری که معین شده» و بدون فاصله مرد بگوید: «قَبِلْتُ التَّرْوِيجَ عَلَى الصَّدَاقِ الْمَعْلُومِ» یعنی: «قبول کردم ازدواج را به مهری که معین شده» عقد صحیح است و اگر دیگری را وکیل کنند که

از طرف آنها صیغه عقد را بخواند، چنانچه مثلاً اسم مرد «احمد» و اسم زن «فاطمه» باشد و وکیل زن خطاب به وکیل مرد با قصد انشا بگوید: «رَوَّجْتُ مُوَكَّلَتِي فَاطِمَةَ مُوَكَّلَكَ أَحْمَدَ عَلَى الصَّدَاقِ الْمَعْلُومِ»، یعنی: «موکّل خودم فاطمه را به زوجیت موکّل تو احمد در آوردم به مهری که معین شده» و بدون فاصله وکیل مرد بگوید: «قَبِلْتُ التَّرْوِيجَ لِمُوَكَّلِي أَحْمَدَ عَلَى الصَّدَاقِ الْمَعْلُومِ» یعنی: «قبول کردم ازدواج را برای موکلم احمد به مهری که معین شده»، عقد صحیح می باشد.

«مسأله 2821» اگر يك نفر از طرف مرد و زن در خواندن صیغه عقد دائم وکیل شود، چنانچه مثلاً اسم مرد «احمد» و اسم زن «فاطمه» باشد و وکیل به قصد انشا بگوید:

«رَوَّجْتُ مُوَكَّلِي أَحْمَدَ مُوَكَّلَتِي فَاطِمَةَ عَلَى الصَّدَاقِ الْمَعْلُومِ» یعنی: «موکّل خودم فاطمه را به زوجیت موکّل خود احمد در آوردم به مهری که معین شده» و بدون فاصله به قصد انشا بگوید: «قَبِلْتُ التَّرْوِيجَ لِمُوَكَّلِي أَحْمَدَ عَلَى الصَّدَاقِ الْمَعْلُومِ» یعنی: «قبول کردم ازدواج را برای موکلم احمد به مهری که معین شده»، عقد صحیح می باشد.

دستور خواندن عقد موقت

«مسأله 2822» اگر خود زن و مرد بخواهند صیغه عقد موقت را بخوانند، بعد از آن که مدّت و مهر را معین کردند، چنانچه زن به قصد انشا بگوید: «رَوَّجْتُكَ نَفْسِي فِي الْمُدَّةِ الْمَعْلُومَةِ عَلَى الْمَهْرِ الْمَعْلُومِ» یعنی: «خود را زن تو نمودم در مدّتی که معلوم شده و به مهری که معین شده است» و بدون فاصله مرد به قصد انشا بگوید: «قَبِلْتُ هَكَذَا» یعنی:

«به همین گونه قبول کردم» عقد صحیح است و می تواند به جای «رَوَّجْتُكَ»، «مَتَّعْتُكَ» بگوید و اگر دیگری را وکیل کنند و اول وکیل زن به وکیل مرد بگوید: «مَتَّعْتُ مُوَكَّلَتِي مُوَكَّلَكَ فِي الْمُدَّةِ الْمَعْلُومَةِ عَلَى الْمَهْرِ الْمَعْلُومِ» یعنی: «موکّل خودم را در مدّتی که معین شده به زوجیت موکّل تو در آوردم به مهری که معین شده» و بدون فاصله وکیل مرد بگوید: «قَبِلْتُ لِمُوَكَّلِي هَكَذَا» یعنی: «به همین گونه قبول کردم برای موکّل خودم»، عقد صحیح می باشد.

«مسألة 2823» اگر يك نفر از طرف مرد و زن در خواندن صیغه عقد موقت وکیل شود، چنانچه مثلاً اسم مرد «احمد» و اسم زن «فاطمه» باشد و وکیل بگوید: «مَتَّعْتُ مُوَكَّلِي أَحْمَدَ مُوَكَّلَتِي فَاطِمَةَ فِي الْمُدَّةِ الْمَعْلُومَةِ عَلَى الْمَهْرِ الْمَعْلُومِ» یعنی: «موکّل خود فاطمه را در مدّتی که معلوم شده به زوجیت موکّل خودم احمد در آوردم به مهری که معین شده است» و بلافاصله بگوید: «قَبِلْتُ هَكَذَا» یعنی: «به همین گونه قبول کردم» عقد صحیح می باشد و می تواند به جای «مَتَّعْتُ» «زَوَّجْتُ» بگوید.

شرایط عقد

«مسألة 2824» عقد ازدواج چند شرط دارد:

اول: بنابر احتیاط مستحب به عربی خوانده شود و اگر خود مرد و زن نتوانند صیغه را به عربی صحیح بخوانند، به هر لفظی که صیغه را بخوانند صحیح است و لازم نیست که وکیل بگیرند؛ ولی باید لفظی بگویند که معنای «زَوَّجْتُ» و «قَبِلْتُ» را بفهماند.

دوم: مرد و زن یا وکیل آنها که صیغه را می خوانند، قصد انشا - یعنی ایجاد پیوند زناشویی - داشته باشند؛ مثلاً اگر خود مرد و زن صیغه را می خوانند، قصد زن از گفتن:

«زَوَّجْتُكَ نَفْسِي» این باشد که خود را زن او قرار دهد و قصد مرد از گفتن: «قَبِلْتُ التَّزْوِيجَ» این باشد که زن بودن او را برای خود قبول نماید و اگر وکیل مرد و زن صیغه را می خوانند، قصد آنها با گفتن: «زَوَّجْتُ» و «قَبِلْتُ» این باشد که مرد و زنی که آنان را وکیل کرده اند، زن و شوهر شوند.

سوم: کسی که صیغه را می خواند، بالغ و عاقل باشد؛ ولی اگر به وکالت از دیگری می خواند، بالغ بودن او لازم نیست.

چهارم: اگر صیغه عقد را وکیل زن و شوهر یا ولی آنها می خوانند، باید زن و شوهر را با نام بردن یا با اشاره و مانند آن معلوم کنند؛ پس کسی که چند دختر دارد، اگر به مردی بگوید: «زَوَّجْتُكَ إِحْدَى بَنَاتِي» یعنی: «یکی از دخترانم را زن تو نمودم» و او بگوید:

«قَبِلْتُ» یعنی: «قبول کردم»، چون در هنگام عقد، دختر را معین نکرده اند، عقد باطل است.

پنجم: زن و مرد به ازدواج راضی باشند، ولی اگر ظاهراً با کراهت اذن دهند و معلوم باشد قلباً راضی هستند، عقد صحیح است.

ششم: توالی عرفی بین ایجاب و قبول وجود داشته باشد، یعنی عرفاً بین ایجاب و قبول فاصله زیادی نشود.

«مسأله 2825» اگر در عقد، يك حرف غلط خوانده شود که معنا را عوض کند، عقد باطل است.

«مسأله 2826» کسی که دستور زبان عربی را نمی داند، اگر قرائت او صحیح باشد و معنای هر کلمه از عقد را جداگانه بداند و از هر لفظی معنای آن را قصد نماید و قصد انشا نماید، می تواند عقد را بخواند.

«مسأله 2827» اگر زنی را برای مردی بدون اذن آنان عقد کنند و بعد زن و مرد بگویند: «به آن عقد راضی هستیم»، عقد صحیح است.

«مسأله 2828» اگر زن و مرد یا یکی از آن دو را به ازدواج مجبور نمایند و بعد از خواندن عقد راضی شوند و بگویند: «به آن عقد راضی هستیم»، عقد صحیح است، مگر این که زن و شوهر خود عقد را خوانده باشند و اجبار به حدی باشد که اصلاً قصد ازدواج نکرده باشند.

«مسأله 2829» پدر و جدّ پدری می توانند برای فرزند نابالغ یا دیوانه خود که در حال دیوانگی بالغ شده است - در صورتی که به مصلحت بچه یا دیوانه باشد - همسر اختیار کنند و بعد از آن که طفل بالغ شد یا دیوانه عاقل گردید، اگر ازدواجی که برای او صورت داده اند به مصلحت او بوده، نمی تواند آن را به هم بزند و اگر به مصلحت او نبوده، می تواند آن را به هم بزند.

«مسأله 2830» اگر دختر باکره ای که به حدّ بلوغ رسیده و رشیده است - یعنی مصلحت خود را تشخیص می دهد - بتواند زندگانی خود را به نحو مستقل اداره کند و قدرت تصمیم گیری صحیح در امور زندگی خود را داشته باشد و بیم آن که فریب بخورد در میان نباشد، چنانچه بخواهد ازدواج کند، احتیاجی به اجازه پدر یا جدّ پدری خود

ندارد و در غیر این صورت، بنا بر احتیاط واجب باید از پدر یا جدّ پدری خود اجازه بگیرد و اجازه مادر و یا برادر لازم نیست. همچنین بنا بر احتیاط واجب دختری که باکره نیست نیز همین حکم را دارد.

«مسأله 2831» دختری که برای ازدواج، باید از پدر یا جدّ پدری خود اجازه بگیرد، چنانچه بدون اجازه گرفتن از آنان با مردی ازدواج کند و پس از ازدواج، پدر یا جدّ پدری اجازه دهند، ازدواج وی صحیح است وگرنه بنا بر احتیاط واجب باید با طلاق از آن مرد جدا شود.

«مسأله 2832» اگر دختری در اثر حادثه ای مثل افتادن، بکارت خود را از دست بدهد و یا این که به جهت انجام عمل حرامی مثل زنا، بکارت وی از بین برود و یا بدون این که از پدر یا جدّ پدری خود اجازه بگیرد، با مردی ازدواج کند و در اثر آمیزش با وی بکارتش را از دست بدهد، از جهت وجوب اجازه گرفتن برای ازدواج، در حکم باکره است.

«مسأله 2833» اگر دختر مسلمان باشد، ولی پدر و جدّ پدری او مسلمان نباشند، لازم نیست از آنان اجازه بگیرد.

«مسأله 2834» اگر پدر و جدّ پدری غایب باشند به گونه ای که نشود از آنان اجازه گرفت و دختر هم احتیاج به شوهر کردن داشته باشد، لازم نیست از پدر و جدّ پدری اجازه بگیرند.

«مسأله 2835» در مسأله وجوب یا عدم وجوب اجازه گرفتن از پدر یا جدّ پدری برای ازدواج دختر، فرقی بین ازدواج موقت یا دائم نیست. همچنین فرقی نمی کند که در ازدواج موقت شرط کنند که آمیزش صورت نگیرد یا چنین شرطی نکنند.

«مسأله 2836» اگر پدر یا جدّ پدری برای پسر نابالغ خود زن بگیرند، باید خرج زن را از مال پسر - در صورتی که زن ناشزه نباشد - بدهند و اگر پسر مالی نداشته باشد، مدیون نفقه زن می ماند.

«مسأله 2837» اگر پدر یا جدّ پدری برای پسر نابالغ خود زن بگیرند، چنانچه

پسر در هنگام عقد مالی داشته باشد، مدیون مهر زن است و اگر در هنگام عقد مالی نداشته باشد، پدر یا جدّ او باید مهر زن را بدهند.

عیب هایی که به واسطه آنها می شود عقد را به هم زد

«مسأله 2838» اگر مرد بعد از عقد بفهمد که زن او یکی از عیوب هفتگانه زیر را دارد، می تواند عقد را به هم بزند:

اول: دیوانگی. دوم: مرض خوره. سوم: برص (پیسی). چهارم: کوری. پنجم: شل بودن به گونه ای که معلوم باشد. ششم: افضا شده باشد، یعنی راه ادرار و حیض او یکی شده باشد؛ ولی اگر راه حیض و مدفوع او یکی شده باشد، به هم زدن عقد اشکال دارد و باید احتیاط شود. هفتم: آن که گوشت یا استخوان یا غده ای در فرج او باشد که مانع نزدیکی شود.

«مسأله 2839» عیب های هفتگانه گفته شده، در صورتی به مرد حقّ به هم زدن عقد را می دهد که پیش از عقد وجود داشته باشد و مرد از آن بی اطلاع باشد، ولی اگر بعد از عقد به وجود آید یا پیش از عقد وجود داشته و مرد از آن آگاه بوده و به آن رضایت داشته است، حقّ فسخ ندارد.

«مسأله 2840» اگر زن پس از عقد بفهمد شوهر او یکی از عیوب چهارگانه زیر را داراست، می تواند عقد را به هم بزند:

اول: دیوانه باشد یا پس از عقد دیوانه شود، هر چند بعد از آمیزش باشد. دوم: آلت مردانگی نداشته باشد. سوم: بیضه های او را کشیده باشند. چهارم: عینین باشد و به طور کلی نتواند عمل زناشویی را انجام دهد، هر چند این بیماری بعد از عقد و پیش از آمیزش حادث شده باشد.

«مسأله 2841» اگر هر يك از زن یا مرد از قبل از عقد دارای بیماری واگیرداری باشند که غیر قابل درمان بوده و برای طرف مقابل خطر جانی قابل توجهی ایجاد بکند، چنانچه طرف مقابل هنگام عقد علم به بیماری وی نداشته باشد، پس از آن که متوجه

بیماری وی شد، می تواند عقد را فسخ نماید.

«مسأله 2842» اگر هر يك از طرفین پیش از عقد دارای عیب یا نقصی باشد که نزد عرف قابل توجه است و با سخن یا عمل خود، به گونه ای آن را پوشاند که طرف مقابل متوجه آن نگردد - مثل این که قدرت سخن گفتن نداشته باشد و آن را مخفی کند - و یا در ضمن عقد شرط کنند که طرف دیگر دارای مشخصات خاصی باشد و بعداً معلوم شود که فاقد آن مشخصات بوده است - مثل این که شرط کنند سید باشد و بعد معلوم شود سید نبوده است - طرف مقابل حق فسخ عقد را دارد.

«مسأله 2843» چنانچه بر طبق عرف و عادات يك محل، شرایط خاصی برای طرفین عقد وجود داشته باشد به نحوی که عرفاً عقد را با توجه و مبنی بر آن جاری سازند - مثل باکره بودن برای دختر - اگر بعد از عقد بفهمند که آن شرایط موجود نبوده است، طرف مقابل می تواند عقد را فسخ نماید، هر چند به هنگام عقد با لفظ، تصریح به آن شرط نشده باشد.

«مسأله 2844» حقّ به هم زدن عقد در موارد نام برده غیر از مورد عتین بودن مرد، فوری است؛ پس اگر زن یا مرد بر یکی از عیوب ذکر شده اطلاع پیدا کند و عقد را به هم نزند، بنابر احتیاط واجب حقّ او ساقط می شود، مگر این که به اصل حق فسخ یا به فوریت آن جاهل بوده باشد که در این صورت پس از آگاهی و اطلاع، باز هم حقّ فسخ او فوری است.

«مسأله 2845» در مورد عیب عتین بودن مرد، اگر احتمال درمان او را بدهند، زن باید به حاکم شرع مراجعه کند و حاکم شرع يك سال - برای آزمایش و درمان - به مرد مهلت دهد؛ پس اگر در این مدت مرد هیچ نتوانست با زنی آمیزش نماید، زن حقّ فسخ دارد.

«مسأله 2846» اگر مرد یا زن به واسطه یکی از عیب هایی که در مسائل پیش گفته شد، عقد را به هم بزنند، باید بدون طلاق از هم جدا شوند.

«مسأله 2847» اگر به واسطه آن که مرد عتین است و نمی تواند آمیزش کند، زن عقد را به هم بزند، شوهر باید نصف مهر را بدهد؛ ولی اگر به واسطه یکی از

عیب های دیگری که گفته شد، مرد یا زن عقد را به هم بزنند، چنانچه مرد با زن آمیزش نکرده باشد، چیزی بر او نیست و اگر نزدیکی کرده باشد، باید تمام مهر را بدهد.

«مسأله 2848» اگر زن شخصاً با ظاهر سازی و تدلیس مردی را فریب دهد و به عقد او در آید و بعد از عقد معلوم شود که تدلیس کرده است، پس از آن که شوهر عقد را فسخ کرد، زن مهریه تعیین شده را طلبکار نیست، هر چند شوهر با او نزدیکی کرده باشد، ولی خوب است شوهر چیزی به او بدهد و اگر دیگری مرد را فریب داده باشد، در مواردی که مرد باید مهریه را به زن بپردازد، می تواند مقدار آن را از شخص فریب دهنده بگیرد.

زن هایی که ازدواج با آنها حرام است

«مسأله 2849» ازدواج با زن هایی که مثل مادر و خواهر و مادر زن با انسان محرم هستند، حرام است.

«مسأله 2850» اگر کسی زنی را برای خود عقد نماید - اگرچه با او آمیزش نکند - مادر و مادرِ مادر آن زن و مادر پدر او هر چه بالا روند، به آن مرد محرم می شوند.

«مسأله 2851» اگر زنی را عقد کند و با او آمیزش نماید، دختر و نوه دختری و پسری آن زن هر چه پایین روند - چه در وقت عقد موجود باشند یا بعد به دنیا بیایند - به آن مرد محرم می شوند.

«مسأله 2852» اگر با زنی که برای خود عقد کرده آمیزش نکرده باشد، تا وقتی که آن زن در عقد اوست، نمی تواند با دختر او ازدواج کند.

«مسأله 2853» عمه و خاله پدر و عمه و خاله پدر و عمه و خاله مادر و عمه و خاله مادر مادر هر چه بالا روند، به انسان محرمند و با آنان نمی توان ازدواج کرد.

«مسأله 2854» پدر و جد شوهر، هر چه بالا روند و پسر و نوه پسری و دختری او هر چه پایین آیند - چه در هنگام عقد موجود باشند یا بعد به دنیا بیایند - به زن او محرم هستند.

«مسألة 2855» اگر زنی را برای خود عقد کند، دائم باشد یا موقت، تا وقتی که آن زن در عقد اوست، نمی تواند با خواهر آن زن ازدواج نماید.

«مسألة 2856» اگر زن خود را به ترتیبی که در کتاب طلاق گفته می شود، طلاق رجعی دهد، در بین عده نمی تواند خواهر او را عقد نماید، بلکه در عده طلاق بائن هم که بعد بیان می شود، احتیاط مستحب آن است که از ازدواج با خواهر او خودداری نماید اما در مدت عده ازدواج موقت - اگرچه بائن است - احتیاط واجب آن است که با خواهر او ازدواج نکند.

«مسألة 2857» انسان نمی تواند بدون اجازه زن خود، با خواهرزاده یا برادرزاده او ازدواج کند؛ ولی اگر بدون اجازه زن خود آنان را عقد نماید و بعد زن بگوید: «به آن عقد راضی هستم»، اشکال ندارد.

«مسألة 2858» اگر زن بفهمد شوهرش برادرزاده یا خواهرزاده او را عقد کرده و حرفی نزند، چنانچه بعد رضایت ندهد عقد آنان باطل است، بلکه اگر از حرف نزدن زن هم معلوم باشد که باطناً راضی بوده است، احتیاط واجب آن است که شوهر زن با طلاق از برادرزاده یا خواهرزاده او جدا شود، مگر آن که اجازه بدهد.

«مسألة 2859» انسان می تواند با عمه یا خاله همسر خود بدون اجازه او ازدواج نماید.

«مسألة 2860» اگر انسان پیش از آن که دختر عمه یا دختر خاله خود را بگیرد، با مادر آنان زنا کند، دیگر نمی تواند با آنان ازدواج نماید.

«مسألة 2861» اگر با دختر عمه یا دختر خاله خود ازدواج نماید و پیش از آن که با آنان آمیزش کند، با مادر آنان زنا نماید، عقد آنان اشکال ندارد.

«مسألة 2862» اگر با زنی غیر از عمه و خاله خود زنا کند، احتیاط واجب آن است که با دختر او ازدواج نکند، ولی اگر زنی را عقد نماید و با او آمیزش کند و بعد با مادر او زنا کند، آن زن بر او حرام نمی شود و همچنین است اگر بعد از عقد و پیش از آن که با همسرش آمیزش کند با مادر او زنا نماید، ولی در این صورت احتیاط مستحب آن است که از آن زن جدا شود.

«مسأله 2863» زن مسلمان نمی تواند به عقد کافر درآید، مرد مسلمان هم نمی تواند با زن های کافر غیر اهل کتاب - یهودی، مسیحی و زرتشتی - ازدواج کند، ولی ازدواج دائم یا موقت با زن های اهل کتاب مانعی ندارد؛ البته چنانچه مردی همسر مسلمان داشته باشد، بدون اجازه او نمی تواند با زن کتابی ازدواج نماید مگر آن که او را متعه نماید و مدت ازدواجش بسیار کوتاه باشد.

«مسأله 2864» زن شوهردار اگر زنا بدهد، بنابر احتیاط واجب بر زانی حرام ابدی می شود، ولی بر شوهر خود حرام نمی شود و چنانچه توبه نکند و بر عمل خود باقی باشد، بهتر است که شوهر او را طلاق دهد، ولی باید مهریه او را بدهد.

«مسأله 2865» اگر با زنی که در عده طلاق رجعی است زنا کند، بنابر احتیاط واجب آن زن بر او حرام می شود و اگر با زنی که در عده ازدواج موقت یا طلاق بائن یا عده وفات است زنا کند، بعد می تواند او را عقد نماید، اگرچه احتیاط مستحب آن است که با او ازدواج نکند و معنای طلاق رجعی و طلاق بائن و عده ازدواج موقت و عده وفات در احکام طلاق گفته خواهد شد.

«مسأله 2866» اگر با زن بی شوهری که در عده نیست زنا کند، بعد می تواند آن زن را برای خود عقد نماید، ولی احتیاط مستحب آن است که صبر کند تا آن زن حیض ببیند و بعد او را عقد نماید و همچنین است اگر دیگری بخواهد آن زن را عقد کند.

«مسأله 2867» اگر زنی را که در عده مرد دیگری است، برای خود عقد کند، عقدشان باطل است و نسبت به ازدواج بعدی آنان با یکدیگر، مسأله سه صورت دارد:

اول: بین آنان آمیزش صورت گرفته باشد که در این صورت بر یکدیگر حرام ابدی هستند و دیگر نمی توانند با یکدیگر ازدواج نمایند.

دوم: بین آنان آمیزشی صورت نگرفته باشد، ولی مرد و زن یا یکی از آن دو در حال عقد بدانند که زن در عده است و بدانند که ازدواج در حال عده حرام است که در این صورت نیز بر یکدیگر حرام ابدی هستند.

سوم: بین آنان آمیزشی صورت نگرفته باشند و هیچ کدام در حال عقد نمی دانسته اند

که زن در عده است یا نمی دانسته اند که عقد کردن زن در حال عده حرام است که در این صورت بعد از تمام شدن عده زن، می توانند با یکدیگر ازدواج کنند.

و اگر انسان با زن شوهرداری ازدواج کند نیز حکم آن مانند ازدواج با زنی است که در حال عده است.

«مسأله 2868» اگر مرد نداند که زن در عده است یا نداند که عقد در عده حرام است و با او ازدواج کند، چنانچه زن هم نداند و بچه ای از آنان به دنیا آید، حلال زاده است و شرعاً فرزند هر دو می باشد؛ ولی اگر زن می دانسته که در عده است و نیز می دانسته که عقد در عده حرام است و مرد نمی دانسته، بچه شرعاً ملحق به پدر است و بین بچه و مادر ارثی نمی باشد.

«مسأله 2869» زنی که او را طلاق داده اند و زنی که صیغه بوده و شوهرش مدت او را بخشیده یا مدت او تمام شده، چنانچه بعد از مدتی شوهر کند و بعد شك کند که هنگام عقد بستن با شوهر دوم، عده شوهر اول تمام شده بوده یا نه، در صورتی که بداند یا احتمال دهد که در هنگام شوهر کردن متوجه حال خود و بی مانع بودن خود بوده است، نباید به شك خود اعتنا کند.

«مسأله 2870» مادر و خواهر و دختر کسی که لواط داده، بر لواط کننده حرام می باشند - اگرچه لواط کننده و لواط دهنده بالغ نباشند - ولی اگر گمان کند که دخول شده یا شك کند که دخول شده یا نه، بر او حرام نمی شوند.

«مسأله 2871» اگر با مادر یا خواهر یا دختر کسی ازدواج نماید و بعد از ازدواج با آن شخص لواط کند، آنها بر او حرام نمی شوند.

«مسأله 2872» اگر کسی که در حال احرام است با زنی ازدواج نماید، عقد او باطل است و چنانچه می دانسته که زن گرفتن بر او حرام است، دیگر نمی تواند آن زن را عقد کند.

«مسأله 2873» اگر زنی که در حال احرام است با مردی که در حال احرام نیست ازدواج کند، عقد او باطل است و اگر زن می دانسته که ازدواج کردن در حال احرام حرام

است، احتیاط مستحب آن است که بعد هم با آن مرد ازدواج نکند.

«مسأله 2874» اگر مرد طواف نساء را که یکی از اعمال حج و عمره مفرده است بجا نیاورد، استمتاع از زن که به واسطه مُحْرَم شدن بر او حرام شده بود، بر او حلال نمی شود و نیز اگر زن طواف نساء نکند، استمتاع از شوهر بر او حلال نمی شود، ولی اگر بعداً طواف نساء را انجام دهند، این استمتاع حلال می شود.

«مسأله 2875» اگر کسی دختر نابالغی را برای خود عقد کند و پیش از آن که نه سال دختر تمام شود، با او آمیزش و دخول کند، چنانچه دختر در اثر آمیزش افضا شود - یعنی راه ادرار و حیض او یکی شود - هیچ وقت نباید با او آمیزش کند و باید علاوه بر مهریه و دینه افضا، نفقه او را تا آن زن زنده است، بپردازد.

«مسأله 2876» زنی که سه مرتبه او را طلاق داده اند، بر شوهرش حرام می شود، ولی اگر با شرایطی که در کتاب طلاق گفته خواهد شد، زن با مرد دیگری ازدواج کند، شوهر اول می تواند در صورتی که شوهر دوم او را طلاق دهد یا بمیرد، دوباره او را برای خود عقد نماید.

«مسأله 2877» اگر مرد با زن خود نزد حاکم شرع «لعان» کند، آن زن برای همیشه بر آن مرد حرام می شود.

«مسأله 2878» قرابتی که بر اثر شیر دادن (رضاع) حاصل می شود، با شرایطی موجب حرمت نکاح می گردد که در احکام محرمیت به سبب شیر دادن خواهد آمد.

احکام ازدواج دائم

«مسأله 2879» مرد با رعایت جهات زیر می تواند دو یا سه و یا حدّ اکثر چهار همسر دائم برای خود اختیار کند:

اول: بتواند بین همسران خود به عدالت رفتار نماید.

دوم: توانایی اداره بیش از يك خانواده را داشته باشد.

پس اگر مرد نتواند بین همسران خود به عدالت رفتار نماید و یا نتواند آنان را تأمین

نماید، نباید بیش از يك همسر برای خود اختیار کند.

«مسأله 2880» زنی که عقد دائم شده، نباید بدون اجازه شوهر از خانه بیرون رود، اما اگر بیرون رفتن زن برای حوائج شخصی و لازم، منافاتی با حقوق شوهر نداشته باشد، بیرون رفتن او حرام نیست، ولی زن باید خود را برای هر لذت متعارفی که شوهر او می خواهد، تسلیم نماید و بدون عذر شرعی از آمیزش با او جلوگیری نکند و اگر زن در این موارد از شوهر اطاعت کند، تهیه غذا و لباس و منزل او و لوازم دیگری که عرفاً جزئی از هزینه زندگی زن می باشد، بر شوهر واجب است و اگر تهیه نکند - چه توانایی داشته باشد و چه نداشته باشد - مدیون زن است.

«مسأله 2881» اگر زن در کارهایی که در مسأله پیش گفته شد از شوهر اطاعت نکند، گناهکار است و حق غذا و لباس و منزل و همخوانی ندارد، ولی مهریه او از بین نمی رود.

«مسأله 2882» مرد نمی تواند همسر خود را به کارهای خلاف شرع یا کارهایی که انجام آنها بر زن واجب نیست، مجبور نماید و زن می تواند در این گونه امور از شوهر اطاعت نکند، بلکه در امور خلاف شرع نباید از او اطاعت نماید.

«مسأله 2883» بعید نیست گفته شود حقوق زن و شوهر در برابر یکدیگر است، بنابر این زمانی که یکی از آنان بدون عذر موجه از ادای حق دیگری امتناع می نماید، دیگری نیز بتواند از ادای حقوق او امتناع نماید.

«مسأله 2884» کارهایی که زن انجام می دهد و مستلزم پایمال شدن حقوق شوهر نمی شود - نظیر وصیت کردن یا قبول وصیت - احتیاج به اجازه شوهر ندارد.

«مسأله 2885» مرد حق ندارد زن خود را به خدمت خانه مجبور کند، مگر در مناطقی که کار در خانه جزء وظایف زن محسوب می شود به گونه ای که در ازدواج جزء شرایط عقد به حساب می آید، یعنی عقد مبنی بر آن انجام می گیرد.

«مسأله 2886» مخارج سفر زن اگر بیشتر از مخارج وطن باشد، در صورتی که جزئی از هزینه معمول زندگی به حساب نیاید، بر عهده شوهر نیست، مگر این که

سفر او لازم باشد یا رفتن به چنین سفری جزئی از مخارج معمول زندگی یا جزئی از شئون زن باشد که در این صورت مخارج آن بر عهده مرد است و همچنین اگر شوهر مایل باشد که زن را سفر ببرد، باید خرج سفر او را بدهد.

«مسأله 2887» زن در مالکیت اموال خویش استقلال دارد، یعنی آنچه شرعاً به دست می آورد، مال خود اوست و شوهر بدون رضایت وی حق تصرف در اموال او را ندارد، اگرچه در بسیاری از مصارف احتیاج به اجازه شوهر دارد، بلکه خوب است زن در مقام تصرف در اموال خویش رضایت شوهر خود را تحصیل نموده و از او اجازه بگیرد.

«مسأله 2888» جهیزیّه ای که زن به خانه شوهر می برد، جزء اموال زن است و هنگام طلاق می تواند همه آن را با خود ببرد، بلکه در هر صورت اختیار با اوست.

«مسأله 2889» هدایایی که برای زن آورده اند، جزء دارایی زن می باشد و هدایایی که به نحو مشترك برای زن و شوهر آورده اند، نصف آن جزء دارایی زن به شمار می آید.

«مسأله 2890» اموالی که زن در مدت زناشویی از راه تلاش و فعالیت به دست آورده، جزء دارایی او می باشد و آنچه شوهر به او بخشیده، بنابر احتیاط واجب جزء دارایی زن شمرده می شود.

«مسأله 2891» اگر شوهر هزینه های زن را روزانه یا ماهانه به وی داده باشد و زن در مصرف آن صرفه جویی کرده و از این راه وجوهی پس انداز نموده باشد، آنچه پس انداز کرده جزء اموال اوست؛ ولی اگر شوهر وجوهی را به عنوان مخارج زندگی در منزل بگذارد و زن مخارج روزانه منزل را از آن بردارد، چنانچه چیزی صرفه جویی شود و باقی بماند، متعلق به شوهر است و زن نمی تواند برای خود بردارد.

«مسأله 2892» مرد نمی تواند زن دائمی خود را به گونه ای ترك کند که نه مثل زن شوهردار باشد نه مثل زن بی شوهر و احتیاط مستحب آن است که هر چهار شب يك شب نزد او بماند مگر این که زن گذشت نماید.

«مسأله 2893» شوهر نمی تواند بیش از چهار ماه، آمیزش با همسر دائمی خود را

ترك کند.

«مسألة 2894» اگر یکی از زن یا شوهر، بچه بخوهد و دیگری نخواهد، در صورتی که هیچ کدام عذر موجه و شرعی نداشته باشند، حق کسی که بچه می خواهد مقدم است، مگر این که طرف دیگر به طور صریح یا ضمنی جزء عقد ازدواج شرط کرده باشد که بچه دار نشوند؛ ولی چنانچه زن عذر موجه و شرعی داشته باشد، مثل این که باردار شدن برای او ضرر جانی مهم داشته باشد، شوهر نمی تواند بچه دار شدن را به او تحمیل نماید.

احکام مهریه

«مسألة 2895» «مهر» اندازه معینی ندارد و می توان هر چیز حلالی را که ارزش داشته باشد - کم باشد یا زیاد، عین باشد یا منفعت - و قابل تملک باشد مهر قرار دهد و از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده است که فرموده اند: «بهترین زنان امت من زنی است که از همه زیباتر و از همه کم مهرتر باشد.»⁽¹⁾ «مسألة 2896» تعیین مقدار مهر بستگی به رضایت زن و شوهر دارد، ولی بهتر است مهر زنان مؤمن مطابق «مهر السنّة» باشد، یعنی مهری که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم برای هر يك از زنان و دختران خود از جمله حضرت فاطمه زهرا علیها السلام قرار دادند و آن پانصد درهم نقره سکه دار است که وزن هر درهم «12/6» نخود می باشد و جمعاً «262/5» مثقال معمولی نقره سکه دار می شود و قیمت آن تابع نرخ روز است.

«مسألة 2897» اگر مرد مهر زن را در عقد معین کند و قصدش این باشد که آن را ندهد، عقد صحیح است، ولی مهر را باید بدهد.

«مسألة 2898» باید مهریه برای طرفین عقد (زن و شوهر) به نحوی که رفع جهالت بشود، معلوم باشد.

«مسألة 2899» برای پرداخت تمام یا قسمتی از مهریه می توان مدّت یا اقساطی

ص: 546

1- - وسائل الشیعة، چاپ آل البيت، باب 52 از «أبواب مقدمات النکاح وآدابه»، ح 3، ج 20، ص 112.

«مسأله 2900» اگر مهریه زن پول قرار داده شود و در اثر گذشت زمان یا عوامل دیگر، قیمت آن تنزل فاحش پیدا کند، باید معادل آن به نرخ روز به زن پرداخت شود و یا با مصالحه، رضایت زن فراهم شود؛ ولی اگر چیزهایی نظیر زمین، خانه، طلا یا نقره به عنوان مهر قرار داده شوند، زن همان مقدار را طلبکار می شود، هر چند قیمت آنها تنزل کرده باشد.

«مسأله 2901» اگر هنگام خواندن عقد دائم برای دادن مهر مدتی معین نکرده باشند، زن می تواند پیش از گرفتن مهر از آمیزش شوهر جلوگیری کند، چه شوهر توانایی دادن مهر را داشته باشد و چه نداشته باشد و این خودداری زن باعث سقوط حق نفقه نمی شود، اما حق ممانعت شوهر از استمتاع دیگر را ندارد مگر این که بداند قهراً منجر به آمیزش خواهند شد؛ ولی اگر پیش از گرفتن مهر به آمیزش راضی شود و شوهر با او آمیزش کند، دیگر نمی تواند بدون عذر شرعی از آمیزش شوهر جلوگیری نماید.

«مسأله 2902» در صورتی که ضمن عقد دائم مهریه ذکر نشود و یا عدم مهر شرط شود، عقد نکاح صحیح است و زن و شوهر می توانند بعد از عقد مهریه را معین کنند و اگر قبل از تعیین مهریه آمیزش واقع شده باشد، زن مستحق مهرالمثل است - یعنی مقدار مهریه ای که چنین زنی با توجه به ویژگی های مربوط و شرایط خانوادگی در بین امثال و فامیل و معمول محل خود دارد - و در صورتی که یکی از زوجین قبل از تعیین مهریه و آمیزش بمیرد، زن مستحق مهریه نیست.

احکام ازدواج موقت (مُتَعَه)

ازدواج موقت از راه های مناسب جلوگیری از فحشا و انحرافات جنسی است و اولیاء دین به آن سفارش کرده اند. از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده است که: «اگر از ازدواج موقت منع نشده بود، هیچ مؤمنی تن به زنا نمی داد و جز محروم از سعادت و نیکبختی،

کسی زنا نمی کرد.»⁽¹⁾ بنابر این کسی که امکان ازدواج دائم را نداشته باشد و نتواند خود را از گناه بازدارد یا بترسد دچار فحشا گردد، باید با ازدواج موقت خود را حفظ نماید.

«مسأله 2903» عقد موقت زن اگرچه برای لذت بردن هم نباشد، صحیح است.

«مسأله 2904» در عقد موقت اگر مهر معین نشود، عقد باطل است و اگر مدت معین نشود، به عقد دائم تبدیل می شود.

«مسأله 2905» شوهر بنابر احتیاط واجب نباید بیش از چهار ماه آمیزش با متعه خود را ترك کند.

«مسأله 2906» زنی که صیغه می شود، اگر در عقد شرط کند که شوهر با او آمیزش نکند، عقد و شرط او صحیح است و شوهر فقط می تواند لذت‌های دیگر از او ببرد، ولی اگر بعد به آمیزش راضی شود، شوهر می تواند با او آمیزش نماید.

«مسأله 2907» زنی که متعه شده، اگرچه آبستن شود، حقّ خرجی ندارد.

«مسأله 2908» زنی که متعه شده حقّ هم‌خوابی ندارد و از شوهر ارث نمی برد و شوهر هم از او ارث نمی برد، مگر این که هنگام عقد شرط شده باشد که از یکدیگر ارث ببرند و یا این که شرط شده باشد که فقط مرد از زن و یا فقط زن از مرد ارث ببرد.

«مسأله 2909» زنی که متعه شده اگر نداند که حقّ خرجی و هم‌خوابی ندارد، عقد او صحیح است و برای آن که نمی دانسته، حقّی به شوهر پیدا نمی کند.

«مسأله 2910» زنی که متعه شده می تواند بدون اجازه شوهر از خانه بیرون برود، ولی اگر به واسطه بیرون رفتن او حقّ شوهر از بین برود، بیرون رفتن او حرام است.

«مسأله 2911» اگر زنی مردی را وکیل کند که به مدت و مبلغ معینی او را برای خود متعه نماید، چنانچه مرد او را به عقد دائم خود در آورد یا به غیر از مدت یا مبلغی که معین شده او را متعه کند، وقتی آن زن فهمید اگر بگوید: «راضی هستم»، عقد صحیح⁰.

ص: 548

1-- وسائل الشیعة، چاپ آل البیت، باب 1 از «أبواب المتعة»، ح 2 و 20، ج 21، ص 5 و 10.

است وگرنه باطل است.

«مسألة 2912» اگر پدر و جدّ پدری بخواهند برای محرم شدن - يك ساعت یا دو ساعت - زنی را به عقد پسر نابالغ خود در آورند یا دختر نابالغ خود را برای محرم شدن به عقد کسی در آورند، در صورتی صحیح است که به مصلحت طفل باشد و به طور جدّی قصد انشای عقد را داشته باشند و بنابر احتیاط پسر و دختر قابل استمتاع باشند وگرنه تنها برای محرمیت، صیغه خواندن خالی از اشکال نیست.

«مسألة 2913» اگر پدر یا جدّ پدری، طفل خود را که در محلّ دیگری است و نمی داند زنده است یا مرده، برای محرم شدن به عقد کسی در آورد، در صورتی که قصد جدّی حاصل شود و امکان استمتاع هم باشد، بر حسب ظاهر محرم بودن حاصل می شود و چنانچه بعداً معلوم شود که در هنگام عقد آن طفل زنده نبوده، عقد باطل است و کسانی که به واسطه عقد ظاهراً محرم شده بودند، نامحرمند.

«مسألة 2914» اگر مرد مدّت متعه را ببخشد، چنانچه با زن آمیزش کرده باشد، باید تمام چیزی را که به عنوان مهر قرار گذاشته به او بدهد و اگر آمیزش نکرده باشد، باید نصف چیزی را که به عنوان مهر قرار گذاشته اند به او بدهد.

«مسألة 2915» مرد می تواند زنی را که متعه او بوده، پس از تمام شدن مدت متعه و یا بخشیدن مدت آن و در حالی که هنوز عده اش تمام نشده، به عقد دائم یا موقت خود در آورد.

مسائل متفرقة زناشویی

«مسألة 2916» کسی که به واسطه نداشتن همسر به حرام می افتد، واجب است ازدواج کند.

«مسألة 2917» اگر مسلمانی منکر خدا یا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شود یا حکم ضروری دین - یعنی حکمی که مسلمانان جزء دین اسلام می دانند، مثل واجب بودن نماز و روزه - را انکار کند، در صورتی که انکار آن حکم به انکار خدا یا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برگردد و با توجه به این موضع آن را انکار کند، «مرتد» است.

«مسألة 2918» مرتد بر دو قسم است:

ص: 549

اول: مرتد فطری، و او شخصی است که پدر و مادرش و یا یکی از آنها هنگام انعقاد نطفه او و هنگام تولدش مسلمان بوده اند و وی تا هنگام بلوغ، تحت سرپرستی و تربیت دینی آنها و یا کسی بوده که اجمالاً مقید به شرع اسلام و احکام آن بوده است و پس از بلوغ، اظهار اسلام نموده و سپس از دین اسلام خارج شده و آن را اظهار نموده است و اگر یکی از این قیود نیز موجود نباشد، احکام مرتد فطری بر وی جاری نمی شود.

دوم: مرتد ملّی، و او شخصی است که هنگام انعقاد نطفه یا هنگام تولدش هیچ کدام از پدر و یا مادرش مسلمان نبوده اند و پس از بلوغ، اظهار اسلام نموده و سپس از دین اسلام خارج شده است.

«مسأله 2919» اگر زن پیش از آن که شوهرش با او آمیزش کند «مرتد» شود، عقد او باطل می گردد، ولی اگر بعد از آمیزش مرتد شود، باید به دستوری که در احکام طلاق گفته خواهد شد عده نگهدارد، پس اگر در بین عده مسلمان شود، عقد باقی است و اگر تا آخر عده مرتد باقی بماند، عقد باطل است.

«مسأله 2920» اگر مردی پس از ازدواج مرتد فطری شود، زنش بر او حرام می شود و باید به مقداری که در احکام طلاق گفته می شود، عده وفات نگهدارد.

«مسأله 2921» اگر مردی پس از ازدواج و پیش از آمیزش با همسر خود، مرتد ملّی شود، عقد او باطل می گردد و اگر بعد از آمیزش مرتد ملّی شود، زن او باید به مقداری که در احکام طلاق گفته می شود عده نگهدارد، پس اگر پیش از تمام شدن عده، شوهر او دوباره مسلمان شود، عقد باقی است وگرنه باطل است.

«مسأله 2922» اگر زن در عقد با مرد شرط کند که او را از شهری بیرون نبرد و مرد هم قبول کند، نباید زن را از آن شهر بیرون ببرد.

«مسأله 2923» اگر زن انسان از شوهر قبلی دختری داشته باشد، انسان می تواند آن دختر را برای پسر خود که از آن زن نیست عقد کند و نیز اگر دختری را برای پسر خود عقد کند، می تواند با مادر آن دختر ازدواج نماید.

«مسأله 2924» اگر زنی از راه زنا آبستن شود، جایز نیست بچه خود را سقط کند.

«مسأله 2925» اگر کسی با زنی که شوهر ندارد و در عده کسی هم نیست زنا کند، چنانچه بعد او را عقد کند و بچه ای از آنان پیدا شود، در صورتی که ندانند بچه از نطفه حلال است یا حرام، آن بچه حلال زاده است.

«مسأله 2926» به مجرد این که زن بگوید: «یائسه ام» حرف او قبول نمی شود، ولی اگر بگوید: «شوهر ندارم» حرف او قبول می شود.

«مسأله 2927» اگر بعد از آن که انسان با زنی ازدواج کرد، کسی بگوید: «آن زن شوهر داشته» و زن بگوید: «نداشتم»، چنانچه شرعاً ثابت نشود که زن شوهر داشته، باید حرف زن را قبول کرد.

«مسأله 2928» مستحب است برای شوهر دادن دختری که بالغ است - یعنی مکلف شده - عجله کنند. حضرت صادق علیه السلام فرمودند: «یکی از سعادت های مرد آن است که دخترش در خانه او حیض نبیند.»⁽¹⁾ «مسأله 2929» اگر زن مهریه خود را با شوهر صلح کند که زن دیگری نگیرد، زن نباید مهریه را بگیرد و شوهر هم نباید با زن دیگری ازدواج کند، مگر این که با رضایت یکدیگر، صلح انجام شده را به هم بزنند.

«مسأله 2930» کسی که از راه زنا به دنیا آمده، اگر زن بگیرد و فرزندى برای وی متولد شود، آن فرزند حلال زاده است.

«مسأله 2931» هرگاه مرد در حال روزه ماه رمضان یا در حالی که همسرش حائض یا نفّس است با او آمیزش نماید، معصیت کرده، ولی بچه ای که از آنان به دنیا می آید حلال زاده است و از آنان ارث می برد. همچنین اگر همسر او مستحاضه متوسطه یا کثیره باشد - که بنابر احتیاط واجب پیش از غسل کردن زن، آمیزش با او جایز نیست - همین حکم جاری می شود.

«مسأله 2932» زنی که یقین دارد شوهر او در سفر مرده، اگر بعد از عده وفات - که مقدار آن در احکام طلاق گفته خواهد شد - شوهر کند و شوهر اول از سفر برگردد، 6.

ص: 551

باید از شوهر دوم جدا شود و به شوهر اول حلال است، ولی اگر شوهر دوم با او آمیزش کرده باشد، زن باید عده نگهدارد و شوهر دوم باید مهریه او را مطابق زن هایی که مثل او هستند بدهد، ولی مخارج زن در مدت عده بر شوهر دوم واجب نیست.

«مسأله 2933» کسانی که به واسطه شیر خوردن محرم می شوند، مستحب است یکدیگر را احترام نمایند، ولی از یکدیگر ارث نمی برند و حقوق خویشاوندی که انسان با خویشان خود دارد، برای آنان نیست.

احکام محرمیت به سبب شیر دادن

اشاره

«مسأله 2934» اگر زنی بچه ای را با شرایطی که در مسأله 2954 گفته خواهد شد، شیر دهد، آن بچه به این اشخاص محرم می شود:

اول: خود زن و او را «مادر رضاعی» می گویند. دوم: شوهر زن که شیر متعلق به اوست و او را «پدر رضاعی» می گویند. سوم: پدر و مادر آن زن هر چه بالا روند، اگرچه پدر و مادر رضاعی او باشند. چهارم: بچه هایی که از آن زن به دنیا آمده اند یا به دنیا می آیند. پنجم: بچه های اولاد آن زن هر چه پایین روند، چه از اولاد او به دنیا آمده باشند یا اولاد او آن بچه ها را شیر داده باشند. ششم: خواهر و برادر آن زن اگرچه رضاعی باشند، یعنی به واسطه شیر خوردن با آن زن خواهر و برادر شده باشند. هفتم: عمو و عمه آن زن، اگرچه رضاعی باشند. هشتم: دایی و خاله آن زن، اگرچه رضاعی باشند.

نهم: اولاد شوهر آن زن که شیر متعلق به اوست، هر چه پایین روند، اگرچه اولاد رضاعی او باشند. دهم: پدر و مادر شوهر آن زن که شیر متعلق به اوست، هر چه بالا روند.

یازدهم: خواهر و برادر شوهری که شیر متعلق به اوست، اگرچه خواهر و برادر رضاعی او باشند. دوازدهم: عمو و عمه و دایی و خاله شوهری که شیر متعلق به اوست هر چه بالا روند، اگرچه رضاعی باشند و نیز عده دیگری هم که در مسائل بعد گفته می شود، به واسطه شیر دادن محرم می شوند.

«مسأله 2935» مستحب است ممانعت کنند که زنها هر بچه ای را شیر ندهند، زیرا

ممکن است فراموش شود که به چه کسانی شیر داده اند و بعد دو نفر محرم با یکدیگر ازدواج نمایند و یا ازدواج برخی باطل گردد؛ بنابراین این قبل از شیر دادن باید کاملاً از مسائل آن آگاه باشند.

«مسأله 2936» اگر مرد پیش از آن که زنی را برای خود عقد کند، بگوید به واسطه شیر خوردن، آن زن بر او حرام شده، مثلاً بگوید که شیر مادر او را خورده، چنانچه تصدیق او ممکن باشد، نمی تواند با آن زن ازدواج کند و اگر بعد از عقد بگوید و خود زن هم حرف او را قبول نماید، عقد باطل است؛ پس اگر مرد با او آمیزش نکرده باشد یا آمیزش کرده باشد، ولی در وقت آمیزش کردن، زن بداند بر آن مرد حرام است، مهر ندارد و اگر بعد از آمیزش بفهمد که بر آن مرد حرام بوده، شوهر باید مهریه او را مطابق زن هایی که مثل او هستند بدهد.

«مسأله 2937» اگر زن پیش از عقد بگوید به واسطه شیر خوردن بر مردی حرام شده، چنانچه تصدیق او ممکن باشد، نمی تواند با آن مرد ازدواج کند و اگر بعد از عقد بگوید، مثل صورتی است که مرد بعد از عقد بگوید که زن بر او حرام است و حکم آن در مسأله پیش گفته شد.

«مسأله 2938» اگر زنی بچه ای را با شرایطی که در مسأله 2954 گفته می شود شیر دهد، پدر آن بچه نمی تواند با دخترهایی که از آن زن به دنیا آمده اند و دخترهای شوهری که شیر متعلق به اوست ازدواج نماید، بلکه احتیاط واجب آن است که دخترهای رضاعی آن مرد را هم برای خود عقد ننماید، ولی چنانچه آن زن شیرده، دخترهای رضاعی دیگری داشته باشد که وقتی همسر مرد دیگری بوده، از شیر آن مرد به آنها داده است، پدر آن بچه می تواند با آن دخترها ازدواج کند، اگرچه احتیاط مستحب آن است که با آنان ازدواج نکند و نگاه محرمانه - یعنی نگاهی که انسان می تواند به محرم های خود کند - نیز به آنان ننماید.

«مسأله 2939» اگر زنی بچه ای را با شرایطی که در مسأله 2954 گفته می شود شیر دهد، شوهر آن زن که صاحب شیر است به خواهرهای آن بچه محرم نمی شود، ولی

احتیاط مستحب آن است که با آنان ازدواج ننماید و نیز خویشان شوهر به خواهر و برادر آن بچه محرم نمی شوند.

«مسأله 2940» اگر زنی بچه ای را شیر دهد، به برادرهای آن بچه محرم نمی شود و نیز خویشان آن زن به برادر و خواهر بچه ای که شیر خورده، محرم نمی شوند.

«مسأله 2941» اگر انسان با زنی که دختری را شیر کامل داده ازدواج کند و با آن زن آمیزش نماید، دیگر نمی تواند آن دختر را برای خود عقد کند.

«مسأله 2942» اگر انسان با دختری ازدواج کند، دیگر نمی تواند با زنی که آن دختر را شیر کامل داده ازدواج نماید.

«مسأله 2943» انسان نمی تواند با دختری که مادر یا مادر بزرگ انسان او را شیر کامل داده ازدواج کند و نیز اگر زن پدر انسان از شیر پدر او دختری را شیر داده باشد، انسان نمی تواند با آن دختر ازدواج نماید و چنانچه دختر شیر خواری را برای خود عقد کند و بعد مادر یا مادر بزرگ یا زن پدر او از شیر همان پدر، آن دختر را شیر دهد، عقد باطل می شود.

«مسأله 2944» انسان نمی تواند با دختری که خواهر یا زن برادرش از شیر برادرش او را شیر کامل داده ازدواج کند و همچنین است اگر خواهرزاده یا برادرزاده یا نوه خواهر یا نوه برادر انسان آن دختر را شیر داده باشد.

«مسأله 2945» اگر زنی بچه دختر خود را شیر دهد، آن دختر به شوهر خود حرام می شود و همچنین است اگر بچه ای را که شوهر دخترش از زن دیگری دارد شیر دهد؛ ولی اگر بچه پسر خود را شیر دهد، زن پسر او که مادر آن طفل شیرخوار است بر شوهر خود حرام نمی شود.

«مسأله 2946» اگر زن پدر دختری، بچه شوهر آن دختر را از شیر آن پدر شیر دهد، آن دختر به شوهر خود حرام می شود، چه بچه از همان دختر یا از زن دیگر شوهر او باشد.

«مسأله 2947» اگر زنی از شیر يك شوهر، پسر و دختری را شیر کامل بدهد، خواهر و برادر آن دختر به برادر و خواهر آن پسر محرم نمی شوند.

«مسأله 2948» انسان نمی تواند بدون اذن زن خود، با زن هایی که به واسطه شیر

خوردن، خواهرزاده یا برادرزاده زن او شده اند ازدواج کند و نیز اگر - العیاذ باللّه - با کسی لواط کند، نمی تواند با دختر و خواهر و مادر و مادر بزرگ رضاعی او - یعنی کسانی که به واسطه شیر خوردن، دختر و خواهر و مادر او شده اند - ازدواج نماید.

«مسأله 2949» زنی که برادر انسان را شیر داده، به انسان محرم نمی شود، اگرچه احتیاط مستحب آن است که با او ازدواج نکند.

«مسأله 2950» انسان نمی تواند با دو خواهر - اگرچه رضاعی باشند، یعنی به واسطه شیر خوردن، خواهر یکدیگر شده باشند - ازدواج کند و چنانچه دوزن را عقد کند و بعد بفهمد خواهر بوده اند، در صورتی که عقد آنان در يك وقت بوده باشد، هر دو باطل است و اگر در يك وقت نبوده، عقد اولی صحیح و عقد دومی باطل است.

«مسأله 2951» اگر زن از شیر شوهر خود کسانی را که گفته می شود شیر دهد، شوهر او بر او حرام نمی شود، اگرچه بهتر آن است که احتیاط کنند:

اول: برادر و خواهر خود را. دوم: عمو و عمّه و دایی و خاله خود را. سوم: اولاد عمو و اولاد دایی خود را. چهارم: برادرزاده خود را. پنجم: برادر شوهر یا خواهر شوهر خود را. ششم: خواهرزاده خود یا خواهرزاده شوهرش را. هفتم: عمو، عمّه، دایی و خاله شوهر خود را. هشتم: نوّه زن دیگر شوهر خود را.

«مسأله 2952» اگر کسی دختر عمّه یا دختر خاله انسان را شیر دهد، به انسان محرم نمی شود؛ ولی احتیاط مستحب آن است که از ازدواج با او خودداری نماید.

«مسأله 2953» اگر مردی دوزن داشته باشد و یکی از آنها فرزند عموی زن دیگر را شیر دهد، زنی که فرزند عموی او شیر خورده، به شوهر خود حرام نمی شود.

شرایط شیر دادنی که علت محرم شدن است

«مسأله 2954» شیر دادنی که علت محرم شدن است نه شرط دارد:

اول: بچه شیر زن زنده را بخورد، پس اگر از پستان زنی که مرده است شیر بخورد اثر ندارد.

دوم: شیر آن زن از حرام نباشد، پس اگر شیر بچه ای را که از راه زنا به دنیا آمده به بچه دیگری بدهند، به واسطه آن شیر، بچه به کسی محرم نمی شود.

سوم: بچه شیر را از پستان بمکد، پس اگر شیر را در گلوی او بریزند به کسی محرم نمی شود.

چهارم: شیر، خالص بوده و با چیز دیگری مخلوط نباشد مگر این که آنچه با شیر مخلوط شده به گونه ای کم باشد که در شیر مستهلك شود.

پنجم: شیر بر اثر زایمان باشد نه این که به واسطه مکیدن، شیر در پستان پدیدار شود.

ششم: شیر از يك شوهر باشد؛ پس اگر زن شیردهی را طلاق دهند و بعد شوهر دیگری کند و از او آبستن شود و تا هنگام زاییدن، شیری که از شوهر اول داشته باقی باشد و مثلاً هشت دفعه پیش از زاییدن از شیر شوهر اول و هفت دفعه بعد از زاییدن از شیر شوهر دوم به بچه ای بدهد، آن بچه به کسی محرم نمی شود.

هفتم: بچه به واسطه بیماری شیر را برنگرداند و اگر شیر را برگرداند، بنابر احتیاط واجب کسانی که به واسطه شیر خوردن به آن بچه محرم می شوند، باید با او ازدواج نکنند و نگاه محرمانه هم به او نمایند.

هشتم: بچه پانزده مرتبه یا يك شبانه روز - به گونه ای که در مسأله بعد گفته می شود - به قدری شیر بخورد که سیر شود؛ بلکه اگر ده مرتبه هم به او شیر بدهند، احتیاط مستحب آن است کسانی که به واسطه شیر خوردن به او محرم می شوند، با او ازدواج نکنند و نگاه محرمانه هم به او نمایند.

نهم: دو سال بچه تمام نشده باشد و اگر بعد از تمام شدن دو سال او را شیر دهند، به کسی محرم نمی شود، بلکه اگر مثلاً پیش از تمام شدن دو سال، چهارده مرتبه و بعد از آن يك مرتبه شیر بخورد، به کسی محرم نمی شود؛ ولی چنانچه از هنگام زاییدن زن شیرده بیشتر از دو سال گذشته باشد و شیر او باقی باشد و بچه ای را شیر بدهد، آن بچه به کسانی که گفته شد، محرم می شود.

«مسأله 2955» باید بچه در بین يك شبانه روز، غذا یا شیر کس دیگری رانخورد؛

ولی اگر کمی غذا بخورد که نگویند در وسط غذا خورده، اشکال ندارد و نیز باید پانزده مرتبه را از شیر يك زن بخورد و در بین پانزده مرتبه شیر کس دیگری را نخورد و در هر دفعه بدون فاصله شیر بخورد؛ ولی اگر در بین خوردن نفس تازه کند یا کمی صبر کند، از اولی که پستان در دهان می گیرد تا وقتی سیر می شود، يك دفعه حساب می شود و اشکال ندارد.

«مسأله 2956» شیر دادنی که علت محرم شدن است به دو چیز ثابت می شود:

اول: خبر دادن عده ای که انسان از گفته آنان یقین پیدا کند.

دوم: شهادت دو مرد یا چهار زن که عادل باشند، ولی باید شرایط شیر دادن را هم بگویند، مثلاً بگویند: «ما دیده ایم که فلان بچه بیست و چهار ساعت از پستان فلان زن شیر خورده و چیزی هم در بین نخورده است» و همچنین سایر شرطها را که در مسأله 2954 گفته شد شرح دهند؛ ولی اگر معلوم باشد که شرایط را می دانند و در عقیده با هم مخالف نیستند و با مرد و زن هم در عقیده مخالفت ندارند، لازم نیست شرایط را شرح دهند.

«مسأله 2957» اگر شك کنند بچه به مقداری که موجب محرم شدن است شیر خورده یا نه یا گمان داشته باشند که به آن مقدار شیر خورده، بچه به کسی محرم نمی شود، ولی بهتر آن است که احتیاط کنند.

«مسأله 2958» اگر زن از شیر شوهر خود بچه ای را شیر دهد و بعد شوهر دیگری کند و از شیر آن شوهر هم بچه دیگری را شیر دهد، آن دو بچه به یکدیگر محرم نمی شوند، اگرچه بهتر است با هم ازدواج نکنند و نگاه محرمانه به یکدیگر نمایند.

«مسأله 2959» اگر زن از شیر يك شوهر چند بچه را شیر دهد، همه آنان به یکدیگر و به شوهر و به زنی که آنان را شیر داده محرم می شوند.

«مسأله 2960» اگر کسی چند زن داشته باشد و هر کدام از آنان با شرایطی که در مسائل پیش گفته شد، بچه ای را شیر دهد، همه آن بچه ها به یکدیگر و به آن مرد و به همه آن زن ها محرم می شوند.

«مسأله 2961» اگر کسی دو زن داشته باشد و یکی از آنان بچه ای را مثلاً هشت مرتبه

و دیگری هفت مرتبه شیر بدهد، آن بچه به کسی محرم نمی شود.

احکام تلقیح

«مسأله 2962» وارد کردن منی مرد در رحم زوجه او به وسیله ای غیر از آمیزش، اشکال ندارد، لکن باید از مقدمات حرام احتراز نمایند؛ پس اگر مرد با رضایت زن این عمل را خودش انجام دهد و منی خود را به وجه حلالی بدست بیاورد، مانعی ندارد.

«مسأله 2963» اگر منی مرد را در رحم زن وی وارد نمودند - چه به وجه حلال یا حرام - و از آن بچه متولد شد، بچه مال زن و مرد است و همه احکام فرزند را دارد.

«مسأله 2964» بنا بر احتیاط واجب، داخل نمودن منی مرد اجنبی در رحم زن اجنبیه - زنی که همسر آن مرد نیست - جایز نیست، چه با اجازه زن باشد یا نه و چه شوهر داشته باشد یا نه و چه با اجازه شوهر او باشد یا نباشد.

«مسأله 2965» اگر منی مردی را داخل رحم زن اجنبیه نمودند و معلوم شد بچه از آن منی است، چنانچه این عمل به نحو شبهه بوده باشد، مثل آن که مرد گمان می کرده زن خود اوست و زن نیز گمان می کرده منی شوهر خود اوست و بعد از عمل معلوم شد که منی از شوهر نیست، بچه شرعاً از آن مرد و زن است و تمام احکام فرزندی را دارد و لکن اگر از روی علم و عمد باشد، محل اشکال است لکن اشکالی نیست که اگر این بچه دختر باشد، پدر نمی تواند او را به زنی بگیرد و اگر پسر باشد مادر نمی تواند با او ازدواج کند و همچنین دختر نمی تواند به کسانی که به فرض صحت عقد، محارم او محسوب می شوند، شوهر کند و پسر نمی تواند با آن محارم ازدواج نماید و در تمام مسائل دیگر باید احتیاط مراعات شود.

«مسأله 2966» اگر جنینی را در حال نطفه یا به صورت علقه یا مُضْغَه یا بعد از دمیده شدن روح در آن، به رحم زن دیگری منتقل کنند و در آن رحم رشد و پرورش یابد و متولد شود، هر دو زن در جمیع احکام، مادر او می باشند و این بچه دو مادری محسوب می شود.

«مسأله 2967» ساقط کردن جنین مطلقاً - چه روح در آن دمیده شده باشد یا نه و چه جنین از حلال باشد یا از راه زنا - حرام است و «دیه» نیز دارد؛ ولی اگر روح در جنین دمیده نشده باشد و به تشخیص پزشک حاذق و موثق، زنده ماندن مادر متوقف بر سقط آن باشد یا این که بقاء آن در رحم مستلزم نقص عضو یا درد غیر قابل تحمل برای مادر باشد و زنده نگاه داشتن در خارج رحم نیز میسر نباشد، اشکال ندارد.

«مسأله 2968» اگر انسان کاری کند که زن حامله سقط کند، گناه کرده است و اگر آن جنین محکوم به اسلام باشد، دیه آن به شرح زیر می باشد:

اول: اگر جنین به صورت «نطفه» باشد، دیه آن بیست مثقال شرعی طلای سگه دار است.

دوم: اگر به صورت «علقه» (خون بسته شده) باشد، دیه آن چهل مثقال شرعی طلای سگه دار است.

سوم: اگر به صورت «مضغه» (یک پاره گوشت) باشد، دیه آن شصت مثقال شرعی طلای سگه دار است.

چهارم: اگر به صورت استخوان شده باشد، دیه آن هشتاد مثقال شرعی طلای سگه دار است.

پنجم: اگر روی استخوان گوشت روئیده و صورت بندی شده باشد، ولی هنوز روح نداشته باشد، دیه آن یکصد مثقال شرعی طلای سگه دار است.

ششم: اگر روح در آن دمیده شده باشد، چنانچه جنین پسر باشد، دیه او یک هزار مثقال شرعی طلای سگه دار است و اگر دختر باشد، دیه او پانصد مثقال شرعی طلای سگه دار است و در این صورت بنا بر احتیاط، کفاره قتل نیز بر عهده ساقط کننده می آید.

«مسأله 2969» دیه سقط جنین اگر از روی عمد یا شبه عمد باشد، بر عهده ساقط کننده جنین می باشد و همچنین است اگر از روی خطا باشد و روح در آن دمیده نشده باشد، اما اگر از روی خطا باشد و روح در آن دمیده شده باشد، بر عهده عاقله

«مسأله 2970» اگر زن حامله از روی عمد کاری کند که جنین او سقط شود، باید دیه آن را به تفصیلی که بیان شد به وارث طفل پردازد و خود او از این دیه ارث نمی برد و اگر ورثه جنین او را عفو کنند، دیه ساقط می شود، ولی در جنینی که روح در آن دمیده شده، بنابر احتیاط کفاره قتل بر او واجب است.

«مسأله 2971» اگر کسی زن حامله ای را بکشد و کشتن آن زن به مرگ جنین او منجر شود، باید علاوه بر دیه زن، دیه جنین را هم به تفصیلی که گفته شد پردازد.

«مسأله 2972» اگر زنی از راه زنا آبستن شود، جایز نیست بچه اش را سقط کند، هرچند روح در آن دمیده نشده باشد و چنانچه پس از دمیده شدن روح آن را سقط نماید، باید علاوه بر کفاره جمع، دیه آن را هم پردازد و قدر متیقن از آن، مقدار دیه کافر ذمی (یعنی 800 درهم) می باشد.

«مسأله 2973» اگر حکومت صالح و شرعی احیاناً مصلحت جامعه را در مهار جمعیت و تنظیم خانواده تشخیص دهد، تشویق جامعه نسبت به آن با راهنمایی راه های حلال و منع از راه های حرام - از قبیل سقط کردن جنین - مانعی ندارد، ولی الزام افراد به محدود نمودن نسل جایز نیست.

«مسأله 2974» جلوگیری های موقت به وسیله قرص یا آمپول - با تجویز پزشک متخصص - اشکال ندارد؛ همچنین بستن لوله های مرد یا زن و عقیم کردن آنان، اگر عمل جراحی به وسیله جنس مخالف صورت نگیرد و مستلزم نگاه کردن به عورت یا لمس آن توسط کسی که نگاه و لمس او حرام است نباشد، بدون اشکال است.

«مسأله 2975» بیرون ریختن منی در حال آمیزش توسط شوهر در مورد زن دائم بدون رضایت او احتیاطاً جایز نیست ولی اگر با رضایت طرفین باشد مانعی ندارد و در مورد متعه، مرد می تواند منی خود را بیرون بریزد؛ ولی زن - دائمی باشد یا متعه - حق ندارد بدون رضایت شوهر، کاری کند که نطفه او بیرون بریزد، مگر در مواردی که بیرون نریختن نطفه موجب بچه دار شدن شود و زن نسبت به آن شرعاً معذور باشد.

«مسأله 2976» مستحب است پس از تولّد، نوزاد را غسل دهند - بلکه بعضی از علما غسل دادن را واجب دانسته اند - و جامه سفید بپوشانند و در گوش راست او «اذان» و در گوش چپ او «اقامه» بگویند و چنانچه ممکن باشد، کام او را با آب فرات و تربت حضرت سید الشهداء علیه السلام و اگر نشد با آب باران یا با خرما بردارند. همچنین مستحب است برای نوزاد ولیمه ولادت بدهند.

«مسأله 2977» مستحب است نام خوبی برای نوزاد انتخاب نمایند و بهترین نامها، نامی است که معنای بندگی خداوند را برساند، مانند: «عبداللّه» و «عبدالرحیم» و «عبدالکریم»، یا نام های انبیای عظام و ائمه معصومین علیهم السلام به ویژه نام «محمّد» و «علی» را برای پسر برگزینند و برای دختر نام های زنان صالح و شایسته به ویژه نام «فاطمه» بهتر است. حضرت امام صادق علیه السلام از رسول اللّه صلی الله علیه و آله و سلم نقل می کنند که آن حضرت فرمودند:

«نام های خوب را انتخاب کنید، زیرا شما را در قیامت با همان نام ها مخاطب می سازند.»⁽¹⁾ «مسأله 2978» در روز هفتم تولّد نوزاد چند عمل مستحب است:

اول: تراشیدن سر نوزاد. دوم: ختنه کردن نوزاد. سوم: دادن ولیمه ختنه.

چهارم: عقیقه، یعنی قربانی کردن گوسفند یا گاو یا شتر.

«مسأله 2979» مستحب است معادل وزن موهای تراشیده شده سر نوزاد، طلا یا نقره صدقه دهند.

«مسأله 2980» ختنه پسر به خودی خود واجب است و شرط صحّت طواف واجب و مستحب نیز می باشد، ولی ظاهراً شرط صحّت نماز و سایر عبادات نیست.

«مسأله 2981» «ولی» پسر بچه باید تا پیش از بالغ شدن بچه، او را ختنه کند و اگر نکرد، واجب است خود او پس از بلوغ اقدام به ختنه نماید.

ص: 561

1- وسائل الشیعه، چاپ آل البيت، باب 22 از «أبواب أحكام الأَوْلَاد»، ح 2، ج 21، ص 389.

«مسأله 2982» عقیقه کردن برای نوزاد، عمل مستحبی است که درباره آن بسیار سفارش شده، بلکه ظاهر بعضی از اخبار و فتاوی و جوب آن است و در سلامت و بقای فرزند تأثیر به سزایی دارد و اگر از روز هفتم تأخیر افتد، ساقط نمی شود بلکه اگر عقیقه را تا وقت بلوغ کودک تأخیر اندازند، مستحب است خود او هرگاه توان داشته باشد عقیقه کند، بلکه اگر شك داشته باشد که برای او عقیقه کرده اند یا نه، باز هم مستحب است عقیقه نماید، هر چند سن او زیاد باشد.

«مسأله 2983» حیوانی که برای عقیقه انتخاب می شود، باید شتر یا گاو یا گوسفند باشد و بهتر است شرایط قربانی در آن رعایت شود، یعنی حیوان سالم و بدون عیب باشد و «شتر» حدّ اقل پنج ساله و «گاو» دو ساله و «بز» بنا بر احتیاط دو ساله و «میش» یک ساله باشد، ولی رعایت این شرایط لازم نیست، بلکه چنانچه حیوان چاق و پرگوشت باشد، کفایت می کند.

«مسأله 2984» عقیقه در نوزاد پسر و دختر فرقی نمی کند، ولی بهتر است عقیقه برای پسر، حیوان نر و برای دختر، حیوان ماده باشد.

«مسأله 2985» بهتر است گوشت عقیقه را به نحو ساده و با آب و نمک بپزند و حدّ اقل ده نفر از مؤمنان را برای خوردن آن دعوت کنند تا از آن بخورند و برای نوزاد دعا کنند و می توانند گوشت عقیقه را میان مؤمنان تقسیم نمایند و از آنان بخواهند تا برای نوزاد دعا کنند. همچنین مستحب است در تقسیم کردن، استخوان های عقیقه را نشکنند و مستحب است یک چهارم آن را برای قابله بفرستند.

«مسأله 2986» برای پدر و مادر نوزاد و عائله پدر مکروه است از عقیقه نوزادشان بخورند و این کراهت برای مادر نوزاد بیشتر است.

«مسأله 2987» اگر به جای کشتن عقیقه، پول آن را به فقرا بدهند، کفایت نمی کند، ولی اگر پول آن را به فرد یا مؤسسه خیریه ای بدهند تا از آن پول عقیقه ای تهیه کرده و آن را بکشند و بین فقرا تقسیم نمایند، کافی است.

«مسألة 2988») کسی که می خواهد در عید قربان قربانی مستحبی کند، اگر نیت عقیقه نیز بنماید، کفایت می کند.

آداب شیر دادن

«مسألة 2989») بر مادر واجب نیست که به نحو رایگان یا با دریافت مزد کودک را شیر دهد، ولی در صورتی که راه تغذیه منحصر به شیر مادر باشد و امکان استفاده از شیر غیر مادر وجود نداشته باشد و یا موجب ضرر و زیان برای کودک شود، بر خود مادر واجب است کودک را شیر بدهد.

«مسألة 2990») برای شیر دادن بچه، مادر بهتر از هر کس دیگر است و چنانچه پدر بچه مرده باشد و یا زن را طلاق باین داده باشد و یا وی را طلاق رجعی داده باشد و عده او تمام شده باشد، زن می تواند برای شیر دادن بچه مزد بگیرد و اگر پدر بچه زنده بوده و زن از وی طلاق نگرفته باشد و یا طلاق رجعی گرفته باشد، ولی عده او هنوز تمام نشده باشد نیز بنابر مشهور، می تواند برای شیر دادن به بچه اجرت بگیرد؛ ولی سزاوار است که مادر برای شیر دادن از شوهر خود مزد نگیرد و خوب است که شوهر مزد بدهد و اگر مادر بخواهد بیشتر از دایه مزد بگیرد، شوهر می تواند بچه را از او گرفته و به دایه بدهد؛ البته چنانچه مادر به اندازه معمول طلب اجرت کند و دایه کمتر از آن بخواهد و تفاوت فاحش نباشد و پدر نیز بتواند بدون مشقت مقداری را که مادر طلب می کند به وی بدهد، نمی تواند بچه را از او بگیرد.

«مسألة 2991») چنانچه خود بچه دارای اموالی باشد، پدر می تواند اجرت کسی را که به بچه شیر می دهد، از اموال او بردارد و اگر بچه اموالی نداشته باشد، بر پدر واجب است که اجرت او را از مال خود پردازد و اگر پدر نیز نتواند اجرت را پردازد، چنانچه پدر بزرگ پدری داشته باشد و وی بتواند اجرت را بدهد، بنابر احتیاط واجب باید پردازد وگرنه بر مادر واجب است که بدون اجرت به بچه شیر بدهد.

«مسألة 2992») مستحب است دایه ای که برای طفل می گیرند، دوازده امامی و

دارای عقل و عفت و صورت نیکو باشد و مکروه است زن کم عقل یا غیر دوازده امامی یا بد صورت یا بد خلق یا زنازاده، کودک را شیر بدهد و نیز مکروه است دایه ای بگیرند که بچه ای که دارد از راه زنا به دنیا آمده باشد.

«مسأله 2993» در صورتی که ممکن باشد، مستحب است بچه را دو سال تمام شیر دهند و شیردادن به بچه بیشتر از دو سال نیز جایز است اگرچه بعد از دوسالگی چنانچه بدون احتیاج بچه به شیر خوردن، به او شیر بدهند، کراهت دارد.

«مسأله 2994» اگر به واسطه شیر دادن، حق شوهر از بین نرود، زن می تواند بدون اجازه شوهر، بچه کس دیگری را شیر دهد، ولی جایز نیست بچه ای را شیر دهد که به واسطه شیر دادن به آن بچه، به شوهر خود حرام شود؛ مثلاً اگر شوهر او دختر شیرخواری را برای خود عقد کرده باشد، زن نباید آن دختر را شیر دهد، چون اگر آن دختر را شیر دهد، خود او مادر زن شوهر می شود و بر او حرام می گردد. در هر صورت بهتر است زنان قبل از شیردادن به بچه دیگران، از احکام و آثار شیردادن آگاه باشند.

احکام حضانت (نگهداری و تربیت کودک)

«مسأله 2995» «حضانت» - یعنی نگهداری و پرورش کودک - حق و تکلیف پدر و مادر است.

«مسأله 2996» مادر در «حضانت» نوزاد پسر تا دو سال و نوزاد دختر تا هفت سال اولویت دارد، به شرط آن که مادر مسلمان، عاقل و آزاد باشد و به دیگری شوهر نکرده باشد، در غیر این صورت پدر مقدم است و پس از این مدت، حضانت با پدر است، ولی اگر پدر مرده باشد یا واجد شرایط لازم برای حضانت بچه نباشد، مادر - هرچند شوهر کرده باشد - بر جد و دیگران مقدم است، و اگر مادر در زمانی که مسئول حضانت و نگهداری کودک است بمیرد، پدر بر دیگران در حضانت کودک مقدم است.

«مسأله 2997» چنانچه پدر و مادر هر دو بمیرند، حق حضانت به جد پدری می رسد و در صورت نبودن او، هرکدام از نزدیکانش که عرفاً برای حضانت وی

سزاوارتر محسوب می شوند، می توانند حضانت او را به عهده بگیرند و اگر کسی که حضانت وی را قبول کند نبود یا صلاحیت لازم را نداشت، چنانچه بچه از خود مالی داشته باشد، حاکم شرع از مال او فرد صالحی را جهت حضانت وی انتخاب می کند و اگر مالی نداشته باشد، حاکم شرع باید مخارج حضانت وی را از بیت المال پردازد.

«مسأله 2998» حق حضانت مادر با طلاق یا - نعوذ بالله - زنا از بین نمی رود، مگر این که صلاحیت نگهداری کودک را نداشته باشد.

«مسأله 2999» پدر و مادر می توانند در مقابل یکدیگر از حق حضانت خود صرف نظر کنند، ولی نمی توانند نسبت به نگهداری و تربیت فرزند کوتاهی نمایند و در صورت کوتاهی، حاکم صالح آنان را ملزم به تأمین حق فرزند می کند.

«مسأله 3000» در صورتی که مادر از حق حضانت خود بگذرد و به گونه ای باشد که حق کودک از بین نرود و در تربیت و نگهداری کودک اهمال نشود، پدر نمی تواند او را به حضانت مجبور نماید.

«مسأله 3001» اگر پدر یا مادر صلاحیت نگهداری و تربیت کودک را نداشته و موجب فساد اخلاق و سوء تربیت دینی یا عدم سلامت جسمی فرزند شوند، حق حضانت از آنها ساقط می شود و در این صورت حق حضانت به ترتیب به افرادی که در مسأله 2997 گفته شد منتقل می شود.

«مسأله 3002» چنانچه مادر به هر دلیل شوهر دیگری کرده باشد، حق حضانت او با وجود پدر از بین می رود، ولی در صورتی که از شوهر دوم جدا شود، چنانچه با طلاق رجعی از شوهر دوم جدا شده باشد، تا وقتی که در عده است حضانت طفل به وی باز نمی گردد، ولی پس از تمام شدن مدت عده، حضانت طفل به وی باز می گردد و چنانچه با طلاق بائن از شوهر دوم جدا شده باشد، به مجرد طلاق گرفتن از وی، حضانت طفل به وی باز می گردد.

«مسأله 3003» بازگشت حق حضانت منحصر به موردی که در مسأله قبل گفته شد، نمی باشد؛ بلکه چنانچه حق حضانت به سبب سوء اخلاق، عدم توانایی جسمی به سبب

مريضی و مانند آن، از کسی سلب شود، پس از آن که این موانع برطرف شد، مثلاً دارای اخلاق نیک گردید یا توانایی حضانت طفل را پیدا نمود، حقّ حضانت به وی باز می گردد.

«مسأله 3004» در مدّتی که مادر عهده دار حضانت و نگهداری فرزند است، چنانچه زن و شوهر با هم زندگی کنند و یا زن در عدّه طلاق رجعی آن مرد باشد، نمی تواند اجرت بگیرد وگرنه استحقاق دریافت اجرت را دارد و ترتیب کسانی که دادن اجرت حضانت طفل بر آنان واجب است، به همان نحوی است که در مسأله 2991 گذشت.

«مسأله 3005» پس از آن که کودک - دختر باشد یا پسر - به سنّ بلوغ و رشد فکری و جسمی رسید، حقّ حضانت پایان می پذیرد و هیچ کس، حتّی پدر و مادر، حقّ حضانت بر او را ندارند.

«مسأله 3006» پیروی از امر پدر و مادر در غیر از انجام کارهای حرام و ترك کارهای واجب عینی (1) بنابر احتیاط لازم است و مخالفت آنان اگر موجب آزار و بی احترامی به آنان شود، حرام است و فرزندان در هر سنی که باشند، باید به پدر و مادر خود احترام بگذارند.

حقوق و تکالیف پدر و مادر و فرزندان

«مسأله 3007» «واجب التّفقه» به کسی می گویند که مخارج او - به ترتیبی که بیان می شود - بر انسان واجب باشد. افراد واجب التّفقه سه دسته هستند:

اول: زن دائم و همچنین زن موقّتی که هنگام اجرای عقد شرط نفقه کرده باشد.

دوم: پدر و مادر و همچنین بنابر احتیاط واجب پدر بزرگ پدری و مادر بزرگ مادری، هر چه بالا روند.

سوم: فرزندان و نیز بنابر احتیاط واجب اولاد آنان، هر چه پایین روند.

«مسأله 3008» بجز سه دسته ای که در مسأله قبل بیان شد، خویشاوندان دیگر همچون برادر، خواهر، عمو، عمّه، دایی، خاله و اولاد آنان، واجب التّفقه نیستند، ولی

ص: 566

1- - «واجب عینی» به واجبی می گویند که بر تک تک افراد واجب باشد و با انجام دادن دیگران از انسان ساقطنشود، مانند: نماز و روزه و در مقابل «واجب کفایی» واجبی است که اگر فرد یا افراد نسبت به آن اقدام نماید از عهده دیگران ساقط می شود، مانند: تدفین میّت مسلمان.

مستحب است در صورتی که نیازمند باشند و انسان توانایی داشته باشد، نفقه آنان را نیز بدهد.

«مسأله 3009» احکام نفقه زن در مسأله 2880 و بعد از آن گذشت، ولی مخارج دو دسته دیگر در صورتی واجب می شود که خود آنها مال و توانایی کسب و کار نداشته باشند و انسان علاوه بر توانایی، نزدیک ترین فردی به آنان باشد که نفقه آنان بر وی واجب است و یا - به ترتیبی که در مسأله بعد گفته می شود - نزدیک ترین فرد مخارج آنان را ندهد.

«مسأله 3010» نفقه اولاد بر پدر و بنابر احتیاط بر پدران او به ترتیب هر کدام که نزدیک تر باشند واجب است، پس «پدر» بر «جد» و جد بر «پدر جد» مقدمند و اگر هیچ يك از آنان نباشند یا نتوانند و یا به وظیفه خود عمل نکنند و حاکم شرع نتواند آنان را مجبور کند که نفقه را بپردازند، بر «مادر» واجب است و اگر مادر نباشد یا نتواند و یا ندهد، بنابر احتیاط بر «مادر مادر» واجب می شود. همچنین اگر پدر و مادر انسان از کار افتاده شوند و دارایی نداشته باشند، نفقه آنان بر اولاد و نیز بنابر احتیاط بر نوه های پسری آنان که تمکن دارند، به ترتیب طبقات، هر چند پایین روند - پسر باشند یا دختر - واجب است و اگر شخص فقیر، هم پدر و هم فرزند داشته باشد، باید نفقه او را به شرکت و به طور مساوی بپردازند و پسر و دختر در این جهت فرقی ندارند؛ همچنین است بنابر احتیاط اگر شخص فقیر هم مادر و هم فرزند داشته باشد و اگر پدر و نوه های پسری داشته باشد، نفقه او بر پدر واجب است و اگر مادر و نوه های پسری داشته باشد، بر مادر واجب است و اگر نوه های پسری با پدر بزرگ پدری یا مادر بزرگ مادری با هم باشند، باید نفقه او را به شرکت و به طور مساوی بپردازند.

«مسأله 3011» نفقه خود انسان بر نفقه زوجه مقدم است و نفقه زوجه بر نفقه خویشان واجب النّفقه مقدم می باشد و در خویشان واجب النّفقه نیز، نفقه فرد نزدیک تر بر فرد دورتر اولویت دارد؛ مثلاً نفقه پدر بر نفقه جد یا نفقه اولاد بر نفقه اولاد مقدم می باشد.

«مسأله 3012» اگر فرزندِ صغیری، خود اموال و دارایی داشته باشد، ولی او می تواند از اموال خود او مخارجش را تأمین نماید.

«مسأله 3013» اگر شخص متمکن از دادن نفقه واجب التّفقه خودداری نماید، حاکم شرع او را مجبور می کند تا نفقه او را بدهد و اگر ممکن نشد، حاکم شرع از مال او برداشته و هزینه زندگی آنان را تأمین می کند.

«مسأله 3014» انسان نمی تواند «زکات» و «خمس» و «کفّارات» خود را برای مخارجی که تأمین آن بر او واجب است، به افراد واجب التّفقه خود بپردازد.

«مسأله 3015» علاوه بر تأمین مخارج فرزند، تربیت صحیح و اشراف بر امور وی و آموزش خواندن و نوشتن و شنا و نیز تزویج او پس از بلوغ، از حقوق فرزند بر پدر می باشد.

«مسأله 3016» در صورتی که فرزند نیاز به ازدواج داشته باشد - به نحوی که با ترك آن مرتکب حرام می شود و یا به مشقت می افتد - بر پدر واجب است نسبت به آن اقدام نماید؛ همچنین در صورت نیاز شدید پدر یا مادر به ازدواج - به نحوی که بدون آن به حرج و مشقت می افتند - و توانایی فرزند، واجب است فرزند نسبت به آن اقدام نماید.

«مسأله 3017» سزاوار نیست پدر و مادر با تفاوت و تبعیض بین اولاد، مالی را به آنان ببخشند، مگر این که بعضی از آنها نیازمند یا دارای امتیازات عقلی و شرعی باشند.

احکام پوشش و زینت

«مسأله 3018» انسان باید عورت خود را از کسانی که مکلفند، گرچه با او محرم باشند و نیز از دیوانه و بچه ای که خوب و بد را تشخیص می دهند، هر چند محرم باشند، بپوشاند؛ ولی زن و شوهر لازم نیست عورت خود را از یکدیگر بپوشانند.

«مسأله 3019» اصل لزوم حجاب برای زن از ضروریات اسلام است، هر چند بعضی از جزئیات آن از ضروریات نیست؛ پس زن باید بدن و موی خود را از مرد نامحرم بپوشاند، بلکه احتیاط آن است که بدن و موی خود را از پسری هم که بالغ نشده، ولی خوب و بد را می فهمد و به حدی رسیده که ممکن است به قصد لذت نگاه کند، بپوشاند

لکن پوشاندن صورت و دست‌ها تا میچ اگر به قصد نشان دادن به مردها و لذت بردن آنها نباشد لازم نیست، هرچند خوب است، ولی قدم‌های خود را باید بپوشاند و بنابر احتیاط پوشش زن‌ها باید به شکلی باشد که برجستگی‌های بدن آنان نیز نمایان نباشد.

«مسأله 3020» پوشیدن لباس نازک و لباسی که در صورت تابش نور، بدن از زیر آن نمایان می‌شود، در جایی که نامحرم باشد اشکال دارد، همچنین پوشیدن لباس رنگین و چشمگیر در صورتی که برای زن زینت حساب شود و نامحرم او را ببیند، محلّ اشکال است.

«مسأله 3021» اگر زن شغلی داشته باشد و بخواهد کاری انجام دهد که در مقابل نامحرم مراعات حجاب برای او ممکن نباشد، باید آن را ترک کند و شغلی را انتخاب کند که بتواند حجاب شرعی را رعایت نماید.

«مسأله 3022» پوشیدن لباس طلا باف و ابریشم خالص برای مردها حرام است، ولی برای زن‌ها اشکال ندارد.

«مسأله 3023» زینت کردن مردها با طلا نظیر استفاده از زنجیر و انگشتر و ساعت مچی طلا و بنابر احتیاط واجب، عینک طلا حرام است اما اگر مقدار کمی طلا در آن به کار رفته باشد به گونه‌ای که چیزی محسوب نشود، اشکال ندارد و زینت کردن مردها با «پلاتین» جایز است.

«مسأله 3024» گذاشتن دندان طلا و دندانی که روکش طلا دارد، برای مرد و زن مانعی ندارد.

«مسأله 3025» ظاهر کردن هر آنچه در نظر عرف زینت و آرایش برای زن محسوب می‌شود، در برابر مرد نامحرم جایز نیست.

«مسأله 3026» استفاده زن‌ها از کلاه گیس‌های معمول مانعی ندارد اما از نامحرم باید پوشانده شود، زیرا کلاه گیس معمولاً برای زن‌ها نوعی زینت حساب می‌شود و زینت زن باید از نامحرم پوشیده باشد.

«مسأله 3027» زینت کردن زن در عده و وفات شوهر حرام است و تفصیل آن در

«مسائل عدّه» بیان خواهد شد.

«مسألة 3028» پوشیدن «لباس شهرت» که پارچه یا رنگ یا دوخت آن برای کسی که می خواهد آن را بپوشد، معمول نیست، در صورتی که موجب وهن و هتك او شود، جایز نیست.

«مسألة 3029» چنانچه پوشیدن لباس زنانه توسط مرد و یا لباس مردانه توسط زن موجب هتك و وهن آنها شود، باید از آن خودداری کنند.

«مسألة 3030» پوشیدن لباس مخصوص كفار و یا آویختن صلیب و مانند آن و نیز لباسی که ترویج کننده يك نوع فرهنگ یا اندیشه ضد اخلاقی و یا بی بندوباری باشد، جایز نیست و تولید کنندگان و فروشندگان لباس نیز باید از تولید و فروش چنین پوشاکی پرهیز کنند.

احکام نگاه، لمس و صدا

«مسألة 3031» نگاه مرد به بدن زن نامحرم، چه با قصد لذت و چه بدون آن، حرام است و نگاه کردن به صورت و دست ها اگر به قصد لذت باشد حرام است، ولی اگر بدون قصد لذت باشد مانعی ندارد و نیز نگاه کردن زن به قسمت هایی از بدن مرد نامحرم که معمولاً پوشانده می شود حرام می باشد و نگاه کردن به صورت و بدن و موی دختر نابالغ اگر به قصد لذت نباشد و به واسطه نگاه کردن هم انسان نترسد که به حرام بیفتد، اشکال ندارد، ولی بنابر احتیاط باید به جاهایی مثل ران و شکم که معمولاً آن را می پوشانند، نگاه نکند.

«مسألة 3032» نگاه کردن بدون قصد لذت به دست، مچ، صورت و موی جلوی سر زن هایی که سنّ آنان از حدّ ازدواج و تمتّع گذشته است، مانعی ندارد ولی لمس عمدی بدن آنان جایز نیست.

«مسألة 3033» نگاه کردن بدون قصد لذت و بدون این که بترسد به گناه بیفتد، به صورت، دست و موی زنان روستایی که معمولاً موی خود را نمی پوشانند یا به صورت،

ص: 570

دست و موی زنان بدحجابی که عمداً مراعات حجاب شرعی را نمی کنند، هر چند خلاف احتیاط است، ولی ظاهراً اشکال ندارد.

«مسأله 3034» مردها می توانند هنگام سینه زدن برای عزاداری، سینه خود را برهنه کنند، ولی نگاه کردن زنان به سینه آنان حرام است و اگر مردها بدانند که زن ها عمداً به بدن آنها نگاه می کنند، احوط آن است که سینه خود را برهنه نکنند.

«مسأله 3035» کسی که می خواهد ازدواج کند، فقط به مقدار متعارف برای شناخت و پسندیدن جایز است به صورت، مو و دست های زن یا دختر مورد نظر نگاه کند و چنانچه بانگاه اول غرض حاصل نشود، تکرار آن اشکال ندارد، ولی به هر حال نباید قصد لذت داشته باشد، هر چند حصول لذت قهری اشکال ندارد.

«مسأله 3036» اگر انسان بدون قصد لذت به صورت و دست های زن های غیر مسلمان و جاهایی که معمولاً در انظار عمومی آنها را نمی پوشانند نگاه کند، در صورتی که ترسد به حرام بیفتد، اشکال ندارد.

«مسأله 3037» نگاه کردن به عورت دیگری حرام است، اگر چه از پشت شیشه یا در آینه یا آب صاف و مانند اینها باشد و احتیاط واجب آن است که به عورت بچه ممیز هم نگاه نکنند، ولی زن و شوهر می توانند به تمام بدن یکدیگر نگاه کنند.

«مسأله 3038» غیر از زن و شوهر، سایر مردان و زنانی که با یکدیگر محرمند، نمی توانند به عورت یکدیگر نگاه کنند و احتیاط واجب آن است که به قسمتهایی از بدن یکدیگر که معمولاً پوشانده می شود نیز نگاه نکنند.

«مسأله 3039» مرد نباید به قصد لذت به بدن مرد دیگر نگاه کند و نگاه کردن زن هم به بدن زن دیگر با قصد لذت حرام است.

«مسأله 3040» گرفتن فیلم و عکس توسط مرد از زن نامحرم حرام نیست، ولی اگر برای عکس برداشتن مجبور شود که عمل حرام دیگری انجام دهد، مثلاً دست به بدن او بزند یا نظر او به صورت زینت شده زن یا به سایر بدن او بیفتد، نباید عکس او را بردارد و اگر مرد، زن نامحرمی را بشناسد، در صورتی که آن زن متهتک نباشد - یعنی عقیف و

نجیب باشد - نباید به عکس او نگاه کند.

«مسألة 3041» اگر در حال ناچاری زن بخواهد زن دیگر یا مردی غیر از شوهر خود را تنقیه کند یا عورت او را آب بکشد و همچنین اگر مرد بخواهد مرد دیگر یا زنی غیر از همسر خود را تنقیه کند یا عورت او را آب بکشد، باید چیزی در دست کند که دست او به عورت نرسد.

«مسألة 3042» اگر مرد برای معالجه زن نامحرم ناچار باشد که او را نگاه کند و دست به بدن او بزند، اشکال ندارد؛ ولی اگر با نگاه کردن بتواند معالجه کند، نباید دست به بدن او بزند و اگر با دست زدن می تواند معالجه کند، نباید به او نگاه کند.

«مسألة 3043» اگر انسان برای معالجه کسی ناچار شود که به عورت او نگاه کند، بنابر احتیاط واجب باید آینه را در مقابل گذاشته و در آن نگاه کند؛ ولی اگر چاره ای جز نگاه کردن به عورت نباشد، اشکال ندارد.

«مسألة 3044» زن می تواند در جایی که نامحرم هست با صدای بلند صحبت کند، مگر این که صدای او موجب تحریک مردهای نامحرم باشد که در این صورت جایز نیست.

«مسألة 3045» زن و مرد نامحرم می توانند صدای یکدیگر را بدون قصد لذت بشنوند، خواه به صورت صحبت کردن باشد یا به شکلی دیگر و خواه به طور مستقیم باشد یا غیر مستقیم؛ ولی اگر صدای زن مهیج باشد، بنابر احتیاط از گوش دادن به آن اجتناب شود.

ص: 572

طلاق در اسلام مورد نکوهش و مذمت شدید واقع شده و در برخی روایات از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده است که: «هیچ چیزی نزد خداوند محبوب تر از خانه ای نیست که با ازدواج آباد شود و هیچ چیزی در نزد خداوند مبغوض تر از خانه ای نیست که با طلاق ویران گردد»⁽¹⁾ ولی اگر ادامه زندگی زناشویی به خاطر اختلافات شدید و غیر قابل اصلاح موجب سختی و حرج بشود، به گونه ای که ترك زندگی زناشویی تنها راه خلاصی از مشقت ها و اختلافات و فشارهای روانی بین زن و شوهر باشد، اسلام طلاق را راه نجاتی برای ادامه زندگی زن و شوهر دانسته است.

«مسأله 3046» اگر صیغه طلاق با رعایت شرایط اجرا گردد، موجب انحلال عقد ازدواج و به هم خوردن رابطه زناشویی می گردد و مردی که زن خود را طلاق می دهد، باید عاقل باشد و به اختیار خود طلاق دهد، پس اگر او را مجبور کنند که زن خود را طلاق دهد باطل است و نیز باید قصد طلاق داشته باشد، پس اگر صیغه طلاق را به شوخی بگوید، صحیح نیست. همچنین کسی که زن خود را طلاق می دهد، باید بالغ باشد، اگرچه بچه ای که به ده سالگی رسیده و خوب و بد را تشخیص می دهد و احکام طلاق را می فهمد نیز چنانچه همسر خود را طلاق دهد، صحیح است.

«مسأله 3047» زنی که می خواهند او را طلاق دهند، باید دارای دو شرط باشد:

اول: هنگام طلاق از خون حیض و خون نفاس پاک باشد گرچه غسل نکرده باشد.

دوم: در پاکي پس از حیض و نفاس، شوهر او با وی آمیزش نکرده باشد و تفصیل این

ص: 573

1- وسائل الشیعة، چاپ آل البیت، کتاب الطلاق، باب 1 از «أبواب مقدماته و شرائطه»، ح 1، ج 22، ص 7.

دو شرط در مسائل آینده بیان می شود.

«مسأله 3048» اگر زن را از خون حیض پاك بدانند و او را طلاق بدهد و بعد معلوم شود که هنگام طلاق در حال حیض بوده، طلاق او باطل است و اگر او را در حیض بدانند و طلاقش دهد و بعد معلوم شود پاك بوده، در صورتی که جداً بتواند قصد طلاق بکند، طلاق او صحیح است، وگرنه صورت ظاهری طلاق کافی نیست.

«مسأله 3049» طلاق دادن زن در حال حیض یا نفاس، در سه صورت صحیح است:

اول: شوهر بعد از ازدواج با او آمیزش نکرده باشد.

دوم: آبستن باشد و اگر معلوم نباشد که آبستن است و شوهر در حال حیض او را طلاق بدهد و بعد بفهمد آبستن بوده، اشکال ندارد.

سوم: مرد به واسطه غایب بودن نتواند یا برای او مشکل باشد که پاك بودن زن را بفهمد.

«مسأله 3050» اگر مردی که از همسر خویش غایب است، بخواهد زن خود را طلاق دهد، چنانچه عادت همسر خویش را بداند و بدانند که چه هنگام به حالت پاکي که در آن با وی آمیزش نکرده وارد می شود و یا بتواند از آن اطلاع پیدا کند، باید بر طبق همان عمل کند وگرنه باید از وقتی که غائب شده، سه ماه صبر کند و سپس او را طلاق دهد و در صورتی که به همین ترتیب عمل نماید و بعد معلوم شود که طلاق در حال حیض یا نفاس بوده، طلاق صحیح است.

«مسأله 3051» کسی که غایب نیست ولی اطلاع از حال زن برای او ممکن نمی باشد، مانند شخصی که زندانی است و ملاقات ندارد، در حکم غایب است.

«مسأله 3052» اگر با همسر خود که از خون حیض و نفاس پاك است آمیزش کند و بخواهد او را طلاق دهد، باید صبر کند تا دوباره حیض ببیند و پاك شود، ولی زنی را که نه سال او تمام نشده یا آبستن است یا یائسه می باشد - یعنی اگر سیّده است احتیاطاً بیشتر از شصت سال و اگر سیّده نیست بیشتر از پنجاه سال داشته باشد - اگر بعد از آمیزش طلاق دهند، اشکال ندارد.

ص: 574

«مسأله 3053» هرگاه با زنی که از خون حیض و نفاس پاک است آمیزش کند و در همان پاکی او را طلاق دهد، اگر بعد معلوم شود که هنگام طلاق آبستن بوده، طلاقش صحیح است.

«مسأله 3054» اگر مرد بخواهد زن خود را که به واسطه بیماری حیض نمی بیند طلاق دهد، باید از وقتی که با او آمیزش کرده تا سه ماه از آمیزش با او خودداری نماید و بعد او را طلاق دهد.

«مسأله 3055» بنابر مشهور طلاق باید به صیغه عربی صحیح خوانده شود و دو مرد عادل آن را بشنوند و اگر خود شوهر بخواهد صیغه طلاق را بخواند و اسم زن او مثلاً «فاطمه» باشد باید بگوید: «زَوْجَتِي فَاطِمَةُ طَالِقٌ» یعنی: «زن من، فاطمه، رها است» و اگر دیگری را وکیل کند، آن وکیل باید بگوید: «زَوْجَةَ مُوَكَّلِي فَاطِمَةَ طَالِقٌ» یعنی: «زن موکل من، فاطمه، رها است» و بنابر احتیاط واجب طلاق باید منجز باشد و طلاق معلق به قید و شرط، بنابر احتیاط باطل است.

«مسأله 3056» زنی که به عقد موقت درآمده، مثلاً یک ماهه یا یک ساله او را عقد کرده اند، طلاق ندارد و رها شدن او به این است که مدت تعیین شده تمام شود یا مرد مدت را به او ببخشد، به این ترتیب که بگوید: «مدت را به تو بخشیدم» و در این مورد شاهد گرفتن و پاک بودن زن از حیض لازم نیست.

اقسام طلاق و احکام آنها

اشاره

طلاق دارای دو قسم است: 1 - طلاق بائن 2 - طلاق رجعی.

1 - طلاق بائن

اشاره

«طلاق بائن» آن است که بعد از طلاق، شوهر حق ندارد به زن خود رجوع کند، یعنی بدون عقد او را به زنی قبول نماید و آن بر پنج قسم است:

اول: طلاق زنی که نه سالش تمام نشده است.

دوم: طلاق زنی که یائسه است، یعنی اگر سیده است احتیاطاً بیشتر از شصت سال و

اگر سیده نیست بیشتر از پنجاه سال دارد.

سوم: طلاق زنی که شوهرش بعد از عقد با او آمیزش نکرده است.

چهارم: طلاق سوم زنی که او را بعد از سه وصلت متوالی سه دفعه طلاق داده اند.

پنجم: طلاق «خُلِع» و «مُبارات» که احکام آنها خواهد آمد.

طلاق خلع

«مسأله 3057» طلاق زنی را که به همسر خود، میل و علاقه ندارد و مهریه یا مالِ دیگر خود را به او می بخشد که او را طلاق دهد، طلاق «خلع» گویند، اعم از این که مال مزبور عین مهر یا معادل آن و یا بیشتر و یا کمتر از مهریه باشد.

«مسأله 3058» اگر شوهر بخواهد خود صیغه طلاق را بخواند، چنانچه اسم زن مثلاً فاطمه باشد، می گوید: «رَوَجَّتِي فَاطِمَةَ خَالَعْتُهَا عَلَيَّ مَا بَدَلْتُ، هِيَ طَالِقٌ» یعنی: «زنم فاطمه را در مقابل آنچه بخشیدم تا او را طلاق خلع دادم، او رهاست».

«مسأله 3059» اگر زن کسی را وکیل کند که مهریه او را به شوهر او ببخشد و شوهر، همان کس را وکیل کند که زن را طلاق دهد، چنانچه مثلاً اسم شوهر «محمد» و اسم زن «فاطمه» باشد، وکیل صیغه طلاق را این طور می خواند: «عَنْ مُوَكَّلَتِي فَاطِمَةَ بَدَلْتُ مَهْرَهَا لِمُوَكَّلِي مُحَمَّدٍ لِيَخْلَعَهَا عَلَيَّ» یعنی: «از جانب موکل خودم فاطمه مهریه او را به موکل خودم محمد بخشیدم تا او را طلاق خلع دهد» پس از آن بدون فاصله می گوید:

«رَوَجَّتُ مُوَكَّلِي خَالَعْتُهَا عَلَيَّ مَا بَدَلْتُ، هِيَ طَالِقٌ» یعنی: «زن موکل خودم را در مقابل آنچه بخشیدم تا او را طلاق خلع دادم، او رهاست» و اگر زن کسی را وکیل کند که غیر از مهر چیز دیگری را به شوهر او ببخشد که او را طلاق دهد، وکیل باید به جای کلمه «مهرها» آن چیز را بگوید، مثلاً اگر صد تومان داده باشد بگوید: «بَدَلْتُ مائةُ تومَانٍ».

طلاق مُبارات

«مسأله 3060» اگر زن و شوهر یکدیگر را نخواهند و از یکدیگر کراهت داشته باشند و زن مهر خود یا مالی را به مرد بدهد که او را طلاق دهد، آن طلاق را «مُبارات» گویند.

ص: 576

«مسأله 3061» اگر شوهر بخواهد صیغه مبارات را بخواند، چنانچه مثلاً اسم زن «فاطمه» باشد، باید بگوید: «بَارَأْتُ زَوْجَتِي فَاطِمَةَ عَلِي مَهْرَهَا، فَهِيَ طَالِقٌ» یعنی: «طلاق مبارات دادم زنم فاطمه را در مقابل مهر او، پس او رهاست» و اگر دیگری را وکیل کند، وکیل باید بگوید: «بَارَأْتُ زَوْجَةَ مُوَكَّلِي فَاطِمَةَ عَلِي مَهْرَهَا، فَهِيَ طَالِقٌ» یعنی: «طلاق مبارات دادم زن موکلم فاطمه را در برابر مهر او، پس او رهاست» و در هر دو صورت اگر به جای کلمه «عَلِي مَهْرَهَا»، «بِمَهْرَهَا» بگوید، اشکال ندارد و اگر مالی را که زن بخشیده مقداری از مهر باشد، باید به جای «مَهْرَهَا» بگوید: «عَلِي هَذَا الْمِقْدَارِ مِنْ مَهْرَهَا» و اگر مالی که زن بخشیده از مهر نباشد باید به جای آن بگوید: «عَلِي مَا بَدَلْتُ».

«مسأله 3062» صیغه طلاق خلع و مبارات باید به عربی صحیح خوانده شود، ولی اگر زن برای آن که مال خود را به شوهر ببخشد مثلاً به فارسی بگوید: «برای طلاق، فلان مال را به تو بخشیدم» اشکال ندارد.

«مسأله 3063» اگر زن در بین مدت عدّه طلاق خلع یا مبارات از بخشش خود برگردد، شوهر می تواند رجوع کند و بدون عقد دوباره او را زن خود قرار دهد.

«مسأله 3064» مالی که شوهر برای طلاق مبارات می گیرد، باید بیشتر از مهر نباشد، ولی در طلاق خلع اگر بیشتر باشد اشکال ندارد.

2 - طلاق رجعی

اشاره

اگر مردی همسر خود را طلاق دهد و طلاق او جزء هیچ کدام از پنج قسمی که در طلاق بائن گفته شد نباشد، آن طلاق را «طلاق رجعی» می نامند که بعد از آن تا وقتی زن در عدّه است، مرد می تواند به او رجوع نماید.

«مسأله 3065» بر زنی که طلاق رجعی داده شده، احکام همسر شرعی جاری است، بنابر این نفقه و زکات فطره او بر شوهر واجب است و از یکدیگر ارث می برند و شوهر حق ندارد در عدّه با خواهر او یا زن پنجم ازدواج نماید، ولی در مدت عدّه طلاق بائن نفقه زن بر شوهر واجب نیست.

ص: 577

«مسأله 3066» کسی که زن خود را طلاق رجعی داده، حرام است او را در مدّت عدّه از خانه ای که هنگام طلاق در آن خانه بوده بیرون کند، ولی در بعضی از موارد که در کتاب های مفصل گفته شده - مانند این که زن کار حرامی که موجب حدّ است انجام دهد یا ناشزه باشد - بیرون کردن او اشکال ندارد و نیز حرام است برای کارهای غیرلازم از آن خانه بیرون رود.

«مسأله 3067» اگر زن یا مرد در عدّه طلاق رجعی بمیرد، دیگری از او ارث می برد، ولی اگر در عدّه طلاق بائن - مانند طلاق خلع یا مبارات - یکی از آنان بمیرد، دیگری از او ارث نمی برد، مگر این که در عدّه طلاق «خلع» یا «مبارات» زن از بخشیدن مال یا مهریه خود به شوهر برگردد و شوهر هم مطلع شود و رجوع نماید که در این صورت اگر یکی از آنان در زمان عدّه بمیرد، دیگری از او ارث می برد.

«مسأله 3068» هرگاه زن در ضمن عقد با شوهر شرط کند که اگر شوهر مسافرت نماید یا مثلاً شش ماه به او خرجی ندهد، اختیار طلاق با زن باشد، این شرط باطل است ولی چنانچه شرط کند که از طرف مرد وکیل باشد که اگر مرد مسافر کند یا مثلاً شش ماه خرجی ندهد، از طرف او خود را طلاق دهد، چنانچه پس از مسافرت مرد یا شش ماه خرجی ندادن خود را با رعایت احتیاط طلاق دهد، صحیح است.

«مسأله 3069» اگر بچه ای دیوانه شود و با حال دیوانگی بالغ گردد، پدر و جدّ پدری او، اگر به مصلحتش باشد، می توانند زن او را طلاق بدهند.

«مسأله 3070» اگر پدر یا جدّ پدری برای طفل خود زنی را صیغه کنند، اگرچه مقداری از زمان تکلیف بچه جزء مدّت صیغه باشد، مثلاً برای پسر چهارده ساله خود زنی را دو ساله صیغه کنند، بنابر احتیاط نمی توانند مدّت آن زن را ببخشند و همچنین نمی توانند زن دائمی او را طلاق دهند.

«مسأله 3071» اگر از روی علاماتی که در شرع معین شده، مرد دو نفر را عادل بداند و زن خود را پیش آنان طلاق دهد، دیگری که آنان را عادل نمی داند، نباید آن زن را برای خود یا برای کس دیگری عقد کند.

«مسأله 3072» اگر کسی زن خود را بدون این که او بفهمد طلاق دهد، چنانچه مخارج او را مثل وقتی که زن او بوده بدهد و مثلاً بعد از يك سال بگوید: «يك سال پیش تو را طلاق دادم» و شرعاً هم ثابت کند، می تواند چیزهایی را که در آن مدت برای زن تهیّه نموده و او مصرف نکرده است، از او پس بگیرد، ولی چیزهایی را که مصرف کرده، نمی تواند از او مطالبه نماید.

احکام رجوع کردن

«مسأله 3073» «رجوع» به هر لفظ یا عملی ممکن است حاصل شود، به شرط آن که همراه با قصد رجوع باشد، بنابر این در طلاق رجعی مرد به دو صورت می تواند به زن خود رجوع کند:

اول: حرفی بزند که معنایش این باشد که او را دوباره زن خود قرار داده است.

دوم: کاری کند که از آن بفهمند رجوع کرده است.

«مسأله 3074» برای رجوع کردن لازم نیست مرد شاهد بگیرد یا به زن خبر دهد، بلکه اگر بدون این که کسی بفهمد، بگوید: «به زن خود رجوع کردم» صحیح است.

«مسأله 3075» مردی که زن خود را طلاق رجعی داده، اگر مالی از او بگیرد و با او صلح کند که دیگر به او رجوع نکند، نباید به وی رجوع کند.

«مسأله 3076» اگر مرد همسرش را دوبار طلاق دهد و به او رجوع کند یا دوبار او را طلاق دهد و بعد از هر طلاق او را عقد کند، بعد از طلاق سوم آن زن بر او حرام است، ولی اگر بعد از طلاق سوم، زن به دیگری شوهر کند، با چهار شرط به شوهر اول حلال می شود، یعنی مرد می تواند آن زن را دوباره عقد نماید:

اول: آن که عقد همسر دوم دائمی باشد و اگر مثلاً يك ماهه یا يك ساله او را عقد موقت کند، بعد از آن که از او جدا شد، شوهر اول نمی تواند او را عقد کند.

دوم: همسر دوم بالغ باشد و با او از جلو آمیزش و دخول کند به نحوی که موجب غسل شود.

سوم: همسر دوم زن را طلاق بدهد یا بمیرد.

چهارم: عدّه طلاق یا عدّه وفات شوهر دوم تمام شود.

«مسأله 3077» اگر مردی سه بار صیغه طلاق را تکرار کند - بدون این که در میان این سه بار رجوع کرده باشد - يك طلاق محسوب می شود و دو طلاق دیگر لغو است و اگر بگوید: «هِيَ طَالِقٌ ثَلَاثًا» یعنی: «زن من سه طلاقه است»، طلاق باطل است.

احکام و مسائل عدّه

اشاره

عدّه بر دو قسم است: 1 - عدّه طلاق 2 - عدّه وفات.

1 - عدّه طلاق

پس از آن که زن به هر دلیل از شوهر خود جدا شد - خواه با خواندن صیغه طلاق باشد یا از موارد فسخ نکاح باشد یا با تمام شدن مدّت و یا بخشیدن مدّت توسط شوهر در عقد موقت - باید مدّتی را که در شرع مقدّس تعیین شده به عنوان «عدّه» صبر نماید و در این مدّت از ازدواج با شوهر دیگری خودداری نماید.

«مسأله 3078» زنی که نه سال او تمام نشده (در صورتی که بالغ نشده باشد) و زن یائسه، عدّه ندارند، یعنی اگرچه شوهر با او آمیزش کرده باشد، بعد از طلاق می تواند فوراً شوهر کند.

«مسأله 3079» زن بی شوهری که با او زنا شده، عدّه ندارد و ازدواج با او جایز است؛ ولی بنا بر احتیاط از ازدواج با کسانی که زنا را حرفه خود قرار داده اند خودداری شود، مگر این که به طور کلی دست بردارند و توبه آنان احراز شود و زنی که به شبهه با او آمیزش شده، باید عدّه طلاق نگهدارد.

«مسأله 3080» زنی که نه سال او تمام شده و یائسه نیست، اگر شوهر او با وی آمیزش کند و طلاقش بدهد، بعد از طلاق باید عدّه نگهدارد، یعنی بعد از آن که در پاکی او را طلاق داد، باید به قدری صبر کند که دو بار حیض ببیند و پاک شود و همین که حیض

ص: 580

سوم را دید، عدّه او تمام می شود و می تواند شوهر کند، ولی اگر پیش از آمیزش او را طلاق بدهد عدّه ندارد، یعنی می تواند بعد از طلاق فوراً شوهر کند.

«مسأله 3081» زنی که رَحِمَش را برداشته اند یا لوله های رحم او را بسته اند نیز باید عدّه نگهدارد.

«مسأله 3082» زنی که حیض نمی بیند، اگر در سنّ زن هایی باشد که حیض می بینند، چنانچه شوهرش بعد از آمیزش او را طلاق دهد، باید بعد از طلاق تا سه ماه عدّه نگهدارد.

«مسأله 3083» زنی که عدّه او سه ماه است، اگر اوّل ماه او را طلاق بدهند، باید سه ماه هلالی - یعنی از هنگامی که ماه دیده می شود تا سه ماه - عدّه نگهدارد و اگر در بین ماه او را طلاق بدهند، باید باقی ماه را با دو ماه بعد از آن و نیز کسری ماه اوّل را از ماه چهارم عدّه نگهدارد تا سه ماه تمام شود، مثلاً اگر غروب روز بیستم ماه او را طلاق بدهند و آن ماه بیست و نه روز باشد، باید نه روز باقی ماه را با دو ماه بعد از آن و بیست روز از ماه چهارم عدّه نگهدارد و احتیاط مستحب آن است که از ماه چهارم بیست و یک روز عدّه نگهدارد تا با مقداری که از ماه اوّل عدّه نگهداشته، سی روز تمام شود.

«مسأله 3084» پایان عدّه زن آبستن، به دنیا آمدن یا سقط شدن فرزند اوست؛ پس اگر به طور مثال زن بارداری را طلاق بدهند و پس از چند ساعت نوزاد او به دنیا آید، عدّه او تمام می شود؛ ولی اگر زن شوهردار از راه زنا آبستن شده باشد و شوهرش او را در همان حال طلاق بدهد، بنا بر احتیاط واجب باید علاوه بر آنچه گفته شد، سه پاکی یا سه ماه از زمان طلاق او بگذرد.

«مسأله 3085» زنی که نه سال او تمام شده و یائسه نیست، اگر مثلاً یک ماهه یا یک ساله به عقد موقت در آید، چنانچه شوهرش با او آمیزش نماید و مدّت آن زن تمام شود یا شوهر مدّت را به او ببخشد، در صورتی که حیض می بیند باید به مقدار دو حیض و اگر حیض نمی بیند، چهل و پنج روز باید از شوهر کردن خودداری نماید.

«مسأله 3086» ابتدای عدّه طلاق از هنگامی است که خواندن صیغه طلاق تمام می شود - چه زن بداند او را طلاق داده اند یا نداند - پس اگر بعد از تمام شدن عدّه بفهمد

که او را طلاق داده اند، لازم نیست دوباره عده نگهدارد.

«مسأله 3087» اگر با زنی به گمان این که همسر خود اوست آمیزش کند، چه زن بداند که او شوهر او نیست یا گمان کند شوهرش می باشد، باید عده نگهدارد.

«مسأله 3088» اگر با زنی که می داند همسر او نیست زنا کند، چنانچه زن نداند که آن مرد شوهر او نیست، بنا بر احتیاط واجب باید عده نگهدارد.

«مسأله 3089» اگر مرد زنی را فریب بدهد که از شوهر خود طلاق بگیرد و با او ازدواج کند، طلاق و عقد آن زن صحیح است، ولی هر دو معصیت بزرگی کرده اند.

2 - عده وفات

«مسأله 3090» زنی که شوهرش مرده اگر آبستن نباشد، باید تا چهار ماه و ده روز عده نگهدارد، یعنی از شوهر کردن خودداری نماید، اگرچه یائسه یا صیغه باشد یا شوهرش با او آمیزش نکرده باشد و اگر آبستن باشد، باید تا هنگام زاییدن عده نگهدارد، ولی اگر پیش از گذشتن چهار ماه و ده روز، بچه او به دنیا آید، باید تا چهار ماه و ده روز از مرگ شوهر خود صبر کند و این عده را «عده وفات» می گویند.

«مسأله 3091» زن باید در ایام عده وفات از انجام کارهای زیر خودداری نماید:

اول: پوشیدن لباس رنگارنگ، در صورتی که عرفاً زینت حساب شود. دوم: سر مه کشیدن. سوم: هر کاری که زینت حساب شود، مانند آرایش؛ ولی نظافت بدن و لباس، شانه کردن مو، گرفتن ناخن، رفتن حمام و سکونت در خانه تزیین شده مانعی ندارد.

«مسأله 3092» اگر زن از روی عمد یا فراموشی و یا ندانستن مسأله در تمام یا قسمتی از زمان عده وفات یکی از محرماتی را که در مسأله قبل گفته شد انجام دهد، اگر از روی عمد بوده باشد، هر چند گناه کرده، ولی عده او به هم نمی خورد و لازم نیست آن را از سر بگیرد.

«مسأله 3093» زنی که در عده وفات به سر می برد، می تواند از خانه خارج شود و برای رفع نیازهای خود رفت و آمد کند، ولی احوط آن است که شب را در همان خانه ای

که در زمان حیات همسرش زندگی می کرده بماند.

«مسأله 3094» اگر شوهر در جبهه جنگ یا به علت دیگری مفقودالامر شود، سه صورت دارد:

اول: زن یقین کند شوهر او از دنیا رفته است که در این حالت باید عده وفات نگهدارد و پس از عده می تواند ازدواج نماید.

دوم: یقین کند شوهر او زنده است که در این صورت باید به هر حال صبر کند و مخارج زندگی او از مال شوهر است و اگر مال نداشته باشد، از صدقات و بیت المال تأمین می شود و اگر صبر کردن برای او موجب عسر و حرج شود، باید برای تعیین تکلیف به حاکم شرع مراجعه نماید.

سوم: نداند شوهرش زنده است یا نه، که در این صورت اگر پدر یا جد پدری یا وکیل شوهر، مخارج زندگی او را از مال شوهر یا محل دیگری تأمین کنند، باید صبر کند و اگر تأمین نکنند، حاکم شرع آنان را وادار به تأمین می کند و اگر به هیچ شکل مخارج او تأمین نشود، زن می تواند به حاکم شرع مراجعه کند و حاکم شرع دستور دهد زن تا مدت چهار سال پس از مراجعه صبر کند و در این مدت با هر وسیله ممکن تحقیق می کند، اگر ثابت شد که شوهر زنده است باید صبر کند و اگر ثابت نشد، حاکم شرع به پدر یا جد پدری شوهر دستور می دهد که زن را طلاق دهد و اگر ممکن نشد، خود حاکم شرع او را طلاق می دهد و بنابر احتیاط واجب زن باید بعد از طلاق به مقدار عده وفات - یعنی چهار ماه و ده روز - عده نگهدارد و بعد می تواند شوهر کند و چنانچه پس از عده، شوهر اول او پیدا شود، حقی بر زن ندارد و اگر در بین مدت عده طلاق پیدا شود، حق دارد رجوع کند و اگر بعد از عده طلاق و قبل از پایان عده وفات پیدا شود، احوط آن است که رجوع نکند و در صورت تمایل دوباره عقد نکاح بخواند.

«مسأله 3095» اگر زن یقین کند که شوهر او مرده و بعد از تمام شدن عده وفات شوهر کند، چنانچه معلوم شود شوهر او بعد مرده است، باید از شوهر دوم جدا شود و در صورتی که آبستن باشد، به مقداری که در عده طلاق گفته شد، برای شوهر دوم عده طلاق و بعد برای شوهر اول عده وفات نگهدارد و اگر آبستن نباشد، برای شوهر اول

عده وفات و بعد برای شوهر دوم عده طلاق نگهدارد.

«مسأله 3096» شروع عده وفات از هنگامی است که زن از مرگ شوهر مطلع می شود.

«مسأله 3097» اگر زن بگوید عده ام تمام شده، با دو شرط از او قبول می شود:

اول: آن که مورد تهمت و بدنامی نباشد.

دوم: از طلاق یا مردن شوهرش به قدری گذشته باشد که در آن مدت، تمام شدن عده ممکن باشد.

احکام لعان

«مسأله 3098» مرد حق ندارد به مجرد احتمال یا گمان و یا شایعه های بی اساس، به زن خود نسبت زنا بدهد و یا فرزندی را که از زن او متولد شده و ممکن است از او باشد، از خود نفی کند و اگر شوهر به زن نسبت زنا داد، حدّ قذف بر او جاری می شود، مگر این که چهار شاهد عادل نزد حاکم شرع بر آن اقامه کند و یا نزد حاکم شرع «لعان» کند که در این صورت بر زن حدّ زنا جاری می شود، ولی اگر در مقابل لعان مرد، زن نیز نزد حاکم شرع لعان کند، حدّ از او نیز برطرف می شود.

«مسأله 3099» لعان یا برای اثبات عمل زنا زنی است و یا برای نفی فرزندی که از او متولد شده است و باید نزد حاکم شرع انجام شود و کیفیت لعان در اوایل سوره «نور» بیان شده است و شرایط و احکام آن نیز در کتابهای مفصل فقهی آمده است.

«مسأله 3100» پس از انجام لعان احکام زیر بر آن جاری می شود:

اول: زن و شوهر از یکدیگر جدا می شوند.

دوم: زن بر این مرد حرام ابدی می شود.

سوم: حدّ از کسی که لعان کرده برطرف می شود.

چهارم: در لعان برای نفی فرزند، خویشاوندی بین این فرزند و این مرد و خویشان او برطرف می شود و از یکدیگر ارث نمی برند؛ ولی بین این فرزند و مادر و خویشان مادری خویشاوندی ثابت است و از یکدیگر ارث می برند.

«زمین موات» به زمین هایی گفته می شود که به دلایلی چون نبودن آب، باتلاق بودن زمین و ریگزار یا سنگلاخ بودن آن، قابل کشت و زرع یا ساختمان سازی نبوده و یا به دلیل کوچ کردن اهالی آن به طور کلی متروکه شده باشند. زمین های موات بر دو قسم هستند:

اول: «موات اصلی» و آن زمینی است که از آغاز تا کنون هیچ گونه عمران و آبادانی در آن انجام نشده باشد.

دوم: «موات عَرَضِي» و آن زمینی است که در گذشته آباد بوده، ولی به هر دلیل ویران و متروک شده است.

«مسأله 3101» زمین های موات اصلی جزء «انفال» هستند و اختیار آن در زمان حضور امام معصوم علیه السلام به دست اوست و آن حضرت هرگونه صلاح بداند در آنها تصرف می کند و اجازه احیا می دهد یا به افراد تمليك کرده و یا اجاره می دهد و در زمان غیبت امام علیه السلام، مسلمانان می توانند آنها را احیا کنند، ولی بنابر احتیاط واجب باید از حاکم شرع اجازه بگیرند و هر کس هر قسمتی را احیا کند، نسبت به آن سزاوارتر است و دیگران حق مزاحمت او را ندارند.

«مسأله 3102» زمین های موات عَرَضِي از جهت شناخت مالک بر دو قسمند:

اول: زمین هایی که دارای صاحب بوده، ولی بر اثر رها کردن و اعراض، ساختمان های آن با گذشت زمان خراب شده و عمران آنها از بین رفته باشد و در حال حاضر بدون صاحب شمرده شوند؛ حکم این زمین ها مانند زمین های موات اصلی است.

دوم: زمین هایی که متروک شده اند، ولی نه آنچنان که از آنها اعراض شده و بدون

مالک به حساب آیند، بلکه مالک آنها مشخص است و یا این که موجود است ولی شناخته شده نیست (مجهول المالك)؛ حکم این زمین ها مانند سایر اموالی است که صاحب دارند و تصرف در مال مجهول المالك نیز بنا بر احتیاط واجب، موکول به نظر مجتهد جامع الشرايط می باشد.

«مسأله 3103» زمین آبادی که به ویرانی گراییده، اگر صاحب آن شناخته شده باشد، دارای سه حالت است:

اول: صاحب زمین به کلی از زمین صرف نظر کرده و توجهی به آن نداشته باشد که این صورت حکم زمین موات اصلی را خواهد داشت.

دوم: صاحب زمین از زمین صرف نظر نکرده و تصمیم بر احیای آن داشته باشد، ولی به دلیل نبودن امکانات - مثل آب و سایر وسایل - قدرت بر احیا نداشته و احیای آن نیاز به گذشت زمان داشته باشد؛ زمین در این حالت حکم زمین احیا شده را دارد و کسی حق تصرف در آن را بدون اجازه مالک ندارد.

سوم: صاحب زمین از زمین صرف نظر نکرده ولی آن را احیا هم نمی کند، چون بهره برداری از احیا نشده آن بیشتر از احیا شده آن است، مانند این که بخواهد از علف آن برای چرانیدن گوسفندان استفاده کند؛ زمین در این حالت نیز حکم زمین احیا شده را دارد و کسی حق تصرف در آن را بدون اجازه مالک ندارد.

«مسأله 3104» بعید نیست گفته شود که احیای زمین موات، مشروط به اجازه حکومت است - هرچند اجازه به طور عام باشد - پس قبل از اجازه حکومت کسی حق تصرف در زمین های موات را ندارد و تنها افراد و گروه هایی که به آنان اجازه داده شده می توانند کارهای مقدماتی را - از قبیل دیوار کشی، تسطیح و خاکبرداری - شروع کنند، ولی به مجرد به ثبت رساندن زمین بدون احیای آن، حقی برای ثبت دهنده ثابت نمی شود و ثبت دهنده حق ندارد آن را بفروشد یا وقف نماید و یا معاملات دیگری بر روی آن انجام دهد.

«مسأله 3105» کسی که اجازه احیا دارد، لازم نیست شخصاً اقدام به کارهای

مقدماتی و احیا نماید، بلکه اگر دیگری را اجیر یا وکیل کند، کافی است و آثار عمل برای کسی است که اجیر یا وکیل گرفته است.

«مسأله 3106» شروع در عملیات احیا مانند حصار کشیدن اطراف زمین یا کندن چاه یا ایجاد نهر و مانند آن، «تحجیر» است و موجب مالکیت نمی شود، ولی برای تحجیر کننده ایجاد حق اولویت در احیا می کند.

احکام حیات مباحات

«مسأله 3107» اگر کسی مال مباحی را که مالک ندارد به قصد تملک و با رعایت قوانین شرعی تصرف کند، مالک آن می گردد و این عمل را «حیات مباحات» می گویند.

حیات مباحات ممکن است به فراهم آوردن مقدمات تصرف صورت بگیرد، مانند دامی که صیاد برای صید ماهی در دریا می گستراند.

«مسأله 3108» همانگونه که در احکام انفال گفته شد، هر مالی که عرفاً مالیت داشته ولی مالک نداشته باشد و منفعت آن متعلق به عموم مردم باشد، جزء انفال است و برای تصرف در انفال در عصر غیبت امام معصوم علیه السلام، بنابر احتیاط باید از حاکم شرعی اجازه گرفته شود؛ ولی برای تصرفاتی که معمولاً مردم بدون اجازه انجام می دهند و سیره در مورد آنان وجود دارد - مثل ماهی گیری برای رفع نیازهای شخصی و یا چراندن دام در مراتع - اجازه گرفتن لازم نیست و این گونه موارد در حکم مباحات می باشند.

«مسأله 3109» اگر چیزی که مالک معینی دارد، مالک آن به اراده خود از آن اعراض کند یا آن را برای دیگران مباح کند - مانند سگه هایی که بر سر عروس می ریزند - تصرف کسانی که آن مال برای آنان مباح شده در آن مال جایز است.

«مسأله 3110» در صورت تحقق دولت عدل اسلامی جامع شرایط، استفاده از جنگل ها و نزارهای طبیعی و دریاها و معادن و رودخانه های بزرگ و جانوران وحشی و مانند آنها، باید با اجازه حکومت باشد، هر چند این اجازه به طور عام باشد.

«مسأله 3111» هرگاه کسی به قصد حیات آب مباح، در زمین خود یا در زمین

مباح، نهر ایجاد نماید، آبی که در نهر جاری می شود ملك صاحب نهر است، مشروط بر این که مزاحم اراضی دیگران یا شرب و استفاده مردم نباشد.

«مسأله 3112» هر کس در زمین خود یا در اراضی مباح به قصد تملک، قنات یا چاهی حفر کند تا به آب برسد و یا چشمه ای جاری کند، مالک آب آن می شود.

حکومت می تواند برای حفر چاه و استفاده از آب قواعدی وضع نماید.

«مسأله 3113» هرگاه چند نفر در حفر چاه یا قنات یا جاری کردن چشمه و مانند آن شریک شوند، به نسبت به عمل و مخارجی که برای آن کرده اند مالک آب می شوند.

«مسأله 3114» حيازت هر چیزی بر اساس عرف تعیین می گردد، مثلاً حيازت ماهی صید آن و حيازت بوته های بیابان، کندن آن به قصد تملک است.

مشترکات

«مسأله 3115» مکان هایی که بین مردم مشترك است عبارتند از:

اول: خیابان ها و کوچه ها، راه های زمینی و دریایی و هوایی و مراتع آبادی ها نسبت به مردم آن آبادی ها.

دوم: مساجد، زیارتگاه ها و اماکنی که به عنوان استفاده مردم ساخته شده است.

سوم: دریاها، دریاچه ها، چشمه های جاری در کوه ها و زمین های موات و رودخانه ها و نهرهای بزرگ و کوچکی که به وسیله اشخاص خاصی احداث نشده اند.

چهارم: معادن آشکاری که بهره برداری از آنها نیازی به حفاری و مانند آن ندارد، مانند معادن نمک و آهن.

«مسأله 3116» همه مردم در بهره بردن و استفاده از مشترکات یکسان می باشند، ولی هر که زودتر شروع به بهره برداری نماید، حق تقدم دارد، همچنین در اموری که قابل تملک است - مانند صید ماهی - هر کس صید کند مالک آن خواهد شد، ولی دولت صالح اسلامی حق دارد به خاطر مصالح کشور و مردم، بهره برداری از برخی مشترکات را موقتاً یا برای همیشه به خودش یا بعضی از اشخاص یا اوقات اختصاص دهد.

«اموال پیدا شده»

به مالی که گم شده و انسان آن را پیدا می کند «لُقْطه» می گویند. مالی که انسان پیدا می کند، اگر نشانه ای نداشته باشد که به واسطه آن صاحب آن معلوم شود، احتیاط واجب آن است که آن را از طرف صاحبش صدقه بدهد.

«مسأله 3117» اگر مالی را پیدا کند که نشانه داشته و قیمت آن از «12/6» نخود نقره سگه دار کمتر باشد، چنانچه صاحب آن معلوم باشد و انسان نداند راضی است یا نه، نمی تواند بدون اجازه او آن را بردارد و اگر صاحب آن معلوم نباشد، می تواند به قصد این که ملك خودش شود، آن را بردارد و در این صورت اگر تلف شود، لازم نیست عوض آن را بدهد، بلکه اگر قصد ملك شدن هم نکرده باشد و بدون تقصیر او تلف شود، دادن عوض بر او واجب نیست.

«مسأله 3118» اگر چیزی که پیدا کرده نشانه ای داشته باشد که به واسطه آن بتواند صاحب آن را پیدا کند - اگرچه صاحب آن کافری باشد که در امان مسلمانان است - در صورتی که قیمت آن به «12/6» نخود نقره سگه دار برسد، احوط آن است که يك سال به نحوی اعلام کند که عرفاً گفته شود يك سال اعلام کرده است.

«مسأله 3119» اگر انسان خودش نخواهد اعلام کند، می تواند به کسی که اطمینان دارد بگوید تا از طرف او اعلام نماید.

«مسأله 3120» اگر معرفی و اعلام، نیاز به هزینه داشته باشد - مثل این که پیدا کننده به هر دلیلی قدرت اعلام نداشته باشد و باید به دیگری مزد بدهد تا اعلام کند یا

کالای پیدا شده دارای اهمیت باشد و باید به وسیله روزنامه یا نظایر آن آگهی و اعلام نماید - می تواند هزینه معرفی و آگهی را از صاحب آن بگیرد.

«مسأله 3121» اگر تا يك سال اعلام کند و صاحب مال پیدا نشود، می تواند به قصد این که هر وقت صاحب آن پیدا شد عوض آن را به او بدهد، برای خود بردارد یا برای او نگهداری کند که هر وقت پیدا شد به او بدهد، ولی احتیاط مستحب آن است که از طرف صاحب آن صدقه بدهد، اما چیزی که در حرم (مکه) پیدا شود، احتیاط واجب آن است که آن را برای خود بردارد بلکه صدقه دهد.

«مسأله 3122» اگر بعد از آن که يك سال اعلام کرد و صاحب مال پیدا نشد، مال را برای صاحب آن نگهداری کند و از بین برود، چنانچه در نگهداری آن کوتاهی یا زیاده روی نکرده باشد، ضامن نیست؛ همچنین اگر آن مال را به حاکم شرعی تحویل دهد و سپس صاحب آن پیدا شود، ضامن نیست؛ ولی اگر از طرف صاحب آن صدقه داده باشد یا برای خود برداشته باشد، ضامن است.

«مسأله 3123» کسی که مالی را پیدا کرده، اگر عمداً به دستوری که گفته شد اعلام نکند، علاوه بر این که معصیت کرده، باز هم واجب است اعلام کند.

«مسأله 3124» اگر بیجه نبالغ چیزی پیدا کند، ولی او باید اعلام نماید.

«مسأله 3125» اگر انسان در بین سالی که اعلام می کند، از پیدا شدن صاحب مال ناامید شود، اگر نخواهد آن را اعلام کند، احتیاط واجب آن است که آن را صدقه بدهد.

«مسأله 3126» اگر در بین سالی که اعلام می کند، مال از بین برود، چنانچه در نگهداری آن کوتاهی یا زیاده روی کرده باشد، باید عوض آن را به صاحب آن بدهد و اگر کوتاهی نکرده و زیاده روی هم ننموده باشد، چیزی بر او واجب نیست.

«مسأله 3127» اگر مالی را که نشانه دارد و قیمت آن به «12/6» نخود نقره سگه دار می رسد، در جایی پیدا کند که معلوم است به واسطه اعلام صاحب آن پیدا نمی شود، می تواند در روز اول آن را از طرف صاحب آن صدقه بدهد و چنانچه صاحب آن پیدا شود و به صدقه دادن راضی نشود، باید عوض آن را به او بدهد و ثواب صدقه ای

که داده مال خود اوست.

«مسأله 3128» اگر چیزی را پیدا کند و به گمان این که مال خود اوست بردارد و بعد بفهمد مال خود او نبوده، باید تا يك سال اعلام نماید.

«مسأله 3129» لازم نیست هنگام اعلام، جنس چیزی را که پیدا کرده بگوید، بلکه همین قدر که بگوید: «چیزی پیدا کرده ام» کافی است.

«مسأله 3130» اگر کسی چیزی را پیدا کند و دیگری بگوید مال من است، در صورتی باید به او بدهد که نشانه های آن را بگوید و یقین پیدا کند که مال اوست، ولی اگر ذکر نشانه ها فقط موجب گمان به مالک بودن آن شود، مخیر است که به او بدهد یا از دادن به او خودداری نماید.

«مسأله 3131» اگر قیمت چیزی که پیدا کرده به «12/6» نخود نقره سگه دار برسد، چنانچه اعلام نکند و در مسجد یا جای دیگری که محل اجتماع مردم است بگذارد و آن چیز از بین برود یا دیگری آن را بردارد، کسی که آن را پیدا کرده ضامن است.

«مسأله 3132» هرگاه چیزی را پیدا کند که اگر بماند فاسد می شود، باید تا مقداری که ممکن است آن را نگهدارد، بعد قیمت کند و خودش بردارد یا بفروشد و پول آن را نگهدارد و احتیاط مستحب آن است که در صورت امکان برای فروش آن به خودش یا به دیگری، از حاکم شرع اجازه بگیرد و در هر صورت باید اعلام را يك سال ادامه دهد تا اگر صاحب آن پیدا شد، پول آن چیز را به او تسلیم کند و اگر صاحب آن پیدا نشود، از طرف او صدقه بدهد و احتیاط واجب آن است که برای صدقه دادن از حاکم شرع اجازه بگیرد.

«مسأله 3133» قیمت مال پیدا شده باید بر حسب زمان و مکانی که مال در آن پیدا شده محاسبه شود.

«مسأله 3134» اگر چیزی که پیدا کرده، هنگام وضو گرفتن و نماز خواندن همراه او باشد، در صورتی که قصد او این باشد که صاحب آن را پیدا کند، اشکال ندارد.

«مسأله 3135» اگر دو شاهد عادل شهادت دهند که مال پیدا شده متعلق به فلان

شخص است، باید مال به آن فرد داده شود، چه پیش از شروع اعلام یا در بین و یا بعد از آن باشد.

«مسأله 3136» اگر کسی که مال نشانه دار را پیدا کرده بمیرد، چنانچه پس از پایان اعلام، آن را برای خود برداشته و مرده باشد، مالکیت آن به همان صورت به وارث او منتقل می شود که اگر صاحب آن پیدا شد، به او برگردانده شود و اگر قبل از شروع اعلام یا در بین آن مرده باشد، ظاهراً ورثه باید به جای او اعلام نمایند.

«مسأله 3137» اگر کفش او را اشتبهاً ببرند و کفش دیگری به جای آن بگذارند، چنانچه بدانند کفشی که مانده مال کسی است که کفش او را برده و قیمت آن از کفش خودش بیشتر نباشد، در صورتی که از پیدا شدن صاحب آن مأیوس شود و یا برای او مشقت داشته باشد، می تواند آن را به جای کفش خودش بردارد، ولی اگر قیمت آن از کفش خودش بیشتر باشد، باید هر وقت صاحب آن پیدا شد زیادی قیمت را به او بدهد و چنانچه از پیدا شدن او ناامید شود، باید با اجازه حاکم شرع زیادی قیمت را از طرف صاحب آن صدقه بدهد و اگر احتمال بدهد کفشی که مانده مال کسی نیست که کفش او را برده، باید با آن معامله مجهول المالك نماید، یعنی از صاحب آن جستجو و تحقیق کند و چنانچه از پیدا کردن او مأیوس شود، از طرف او به فقیر صدقه بدهد.

«مسأله 3138» اگر مالی را که کمتر از «12/6» نخود نقره سکه دار ارزش دارد، پیدا کند و از آن صرف نظر نماید و در مسجد یا جای دیگری بگذارد، چنانچه کسی آن را بردارد، برای او حلال است.

«مسأله 3139» لوازم و ابزار و اشیایی که آنها را برای تعمیر و مانند آن نزد تعمیرکاران و صاحبان صنایع می برند، اگر صاحب آن جنس ناشناخته باشد و دیگر سراغ آن نرود و صاحب صنعت پس از جستجو و تحقیق از آمدن صاحب جنس ناامید شود، باید آن را از طرف صاحب آن صدقه بدهد و بنابر احتیاط واجب باید با اجازه حاکم شرع باشد.

«مسأله 3140» اگر دزد مالی را که به سرقت برده نزد انسان امانت بگذارد، جایز نیست آن را به خود دزد برگرداند، بلکه باید آن را به صاحب آن بدهد و اگر صاحب آن به

هیچ وجه معلوم نباشد، حکم لقطه بر آن جاری می شود.

«مسأله 3141» اگر مالی از دیگران در بین اموال انسان باقی بماند و صاحب آن یا محل و مکان او به هیچ وجه معلوم نباشد به گونه ای که رساندن مال به صاحب آن برای او میسر نبوده و از پیدا کردن او نیز مأیوس باشد، باید آن را از طرف صاحب آن و بنابر احتیاط واجب با اجازه حاکم شرع صدقه بدهد. همچنین اگر انسان در معاملات و دادوستدها کم و زیاد کرده و بر اثر مرور زمان صاحبان آنها را فراموش کرده باشد و شناخت آنان برای او میسر نباشد، باید عوض آنها را از طرف صاحبان آنها و بنابر احتیاط واجب با اجازه حاکم شرع صدقه بدهد و بنابر احتیاط در هر دو صورت اگر مقدار آن را نداند، باید به قدری صدقه بدهد که مطمئن شود بری الذمه شده است و به این کار در اصطلاح «رد مظالم» گفته می شود.

ص: 593

احکام مجهول المالك و حيوان و انسان گم شده

«مجهول المالك» به مالی می گویند که صاحب آن مشخص نیست.

«مسأله 3142» اگر حیوانی مثل گوسفند یا مرغ وارد خانه انسان شود و صاحب آن معلوم نباشد، حکم لقطه را ندارد بلکه «مجهول المالك» می باشد، پس باید برای پیدا کردن صاحب آن جستجو کند و چنانچه از یافتن او مأیوس شد، حیوان یا بهای آن را صدقه بدهد و بنابر احتیاط از حاکم شرع برای صدقه دادن اجازه بگیرد. همچنین است اگر کبوتری که بال آن بریده شده است وارد منزل انسان شود، ولی اگر بال کبوتر بریده نباشد و انسان نداند صاحب دارد یا نه، می تواند آن را به قصد تملک برای خود بردارد و اگر بداند صاحب دارد، باید آن را به صاحب آن برگرداند و اگر صاحب آن را نشناسد و از پیدا کردن او مأیوس باشد، باید آن را صدقه دهد.

«مسأله 3143» اگر در جایی که عمران و آبادی است حیوانی را پیدا کند، یکی از دو صورت را دارد:

اول: اگر حیوان سالم بوده و در معرض تلف نباشد، جایز نیست آن را بگیرد و اگر گرفت باید آن را حفظ کند و علوفه آن را نیز تأمین کند و حق ندارد از صاحب آن عوض آن را مطالبه نماید و در صورتی که آن حیوان گوسفند باشد و صاحب آن پیدا نشود، می تواند آن را برای صاحب آن نگهدارد و یا این که پس از سه روز آن را بفروشد و پول آن را از طرف صاحب آن صدقه بدهد و چنانچه صاحب آن پیدا شود و صدقه را قبول نکند، باید پول آن را به صاحب آن بدهد.

دوم: اگر حیوان در اثر بیماری یا غیر آن در معرض تلف باشد، جایز است آن را

بگیرد و در این صورت واجب است علوفه آن را تأمین کند و در صورتی که قصد رایگان نداشته باشد، می تواند پس از پیدا شدن صاحب آن عوض آن را مطالبه نماید و یا این که از شیر یا پشم یا سواری آن به طور معمول استفاده کند و از مخارج آن کم کند و اگر حیوان تلف شود، ضامن آن نیست، مگر این که در حفظ آن کوتاهی کرده باشد.

«مسأله 3144» اگر حیوانی را در جایی که عمران و آبادی نیست، مانند بیابان ها، جنگل ها، کوه ها و راه های بیابانی پیدا کند و صاحب آن معلوم نباشد، دو صورت دارد:

اول: اگر در آن محل آب و گیاه وجود داشته باشد و حیوان از لحاظ جسمی و قدرت دویدن بتواند خود را از درندگان حفظ کند، جایز نیست آن را بگیرد.

دوم: اگر در آن محل آب و گیاه وجود نداشته باشد و یا حیوان در معرض خطر باشد، مانند گوسفند و بچه شتر، جایز است آن را بگیرد و به مقدار ممکن معرفی کند و چنانچه از پیدا کردن صاحب آن مأیوس شود، می تواند آن را تملک کند و یا این که برای صاحب آن حفظ نماید، ولی در صورت تملک اگر صاحب آن پیدا شود، باید عوض آن را به او بدهد.

«مسأله 3145» اگر بچه ای گم شود و ولی او پیدا نشود و یا او را سر راه گذاشته باشند، جایز است بلکه اگر در معرض تلف شدن باشد واجب است که انسان او را بردارد و حفظ کند و مخارج او را تأمین نماید تا به حد بلوغ برسد و یا پدر یا مادر یا جد پدری او پیدا شود و چنانچه بچه مالی همراه خود داشته باشد، جایز است با اجازه حاکم شرع آن مال را به مصرف او برساند و اگر مال نداشته باشد، از بیت المال یا زکوات یا مردم خیر برای مخارج او کمک بگیرد و اگر ممکن نشد، خودش مخارج او را بدهد و در این صورت می تواند مخارجی را که متحمل می شود، یادداشت کند تا پس از بزرگ شدن و تمکن بچه، از او مطالبه نماید.

«مسأله 3146» مالی که صاحب آن مشخص است ولی به هیچ وجه به او دسترسی نیست، در حکم مجهول المالك می باشد.

«غَصَب» آن است که انسان از روی ظلم بر مال یا حقّ کسی مسلّط شود. غصب از گناهان بزرگ است و غاصب در قیامت به عذاب سخت گرفتار می شود. از حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده است که: «هر کس يك و جب زمین از دیگری را غصب کند، در قیامت آن زمین را از هفت طبقه آن مثل طوق به گردن او می اندازند.»⁽¹⁾ «مسأله 3147» اگر انسان نگذارد مردم از مسجد و مدرسه و پل و جاهای دیگری که برای عموم ساخته شده استفاده کنند، حقّ آنان را غصب نموده و همچنین است بنا بر احتیاط، اگر در مسجد جایی را که قبلاً دیگری به آن پیشی گرفته است تصرف کند.

«مسأله 3148» چیزی که انسان پیش طلبکار گرو می گذارد، باید پیش او بماند تا اگر طلب او را ندهد طلب خود را از آن به دست آورد، پس اگر پیش از آن که طلب او را بدهد آن چیز را از او بگیرد، حقّ او را غصب کرده است.

«مسأله 3149» مالی که نزد کسی گرو گذاشته اند، اگر دیگری آن را غصب کند، صاحب مال و طلبکار می توانند چیزی را که غصب کرده از او مطالبه نمایند و چنانچه آن چیز را از او بگیرند، باز هم در گرو است و اگر آن چیز از بین برود و عوض آن را بگیرند، آن عوض هم مثل خود آن چیز گرو می باشد.

«مسأله 3150» اگر انسان چیزی را غصب کند، باید آن را به صاحبش برگرداند و اگر آن چیز از بین برود، باید عوض آن را به او بدهد.

«مسأله 3151» اگر از چیزی که غصب کرده منفعتی به دست آید، مثلاً از

ص: 596

گوسفندی که غصب کرده برّه ای پیدا شود، متعلق به صاحب مال است و نیز کسی که مثلاً خانه ای را غصب کرده، اگرچه در آن نشیند، باید اجاره آن را بدهد.

«مسأله 3152» اگر کسی چیزی را غصب کند و آن چیز در دست او رشد و نمو پیدا کند، همه آن متعلق به صاحب مال است؛ مثلاً اگر نهالی را غصب کند و در زمین خود بکارد، درخت هرچه رشد و نمو پیدا کند متعلق به صاحب نهال است و غاصب اجرت زمین را طلبکار نیست؛ همچنین اگر پیوندی را غصب کند و به درخت خود پیوند بزند، بنابر اقوی نمو و میوه آن برای صاحب پیوند است.

«مسأله 3153» اگر از بچه یا دیوانه چیزی را غصب کند، باید آن را به ولی او بدهد و اگر از بین رفته باشد، باید عوض آن را بدهد.

«مسأله 3154» هرگاه دو نفر با هم چیزی را غصب کنند، اگرچه هر یک به تنهایی می توانسته اند آن را غصب نمایند، هر کدام آنان به نسبت استیلائی که پیدا کرده ضامن آن است.

«مسأله 3155» اگر چیزی را که غصب کرده با چیز دیگری مخلوط کند، مثلاً گندمی را که غصب کرده با جو مخلوط نماید، چنانچه جدا کردن آنها ممکن باشد، اگرچه زحمت داشته باشد، باید جدا کند و به صاحب آن برگرداند.

«مسأله 3156» اگر ظرف طلا و نقره یا چیز دیگری را که صاحب آن - از روی تقلید یا اجتهاد - نگاه داشتن آن را جایز می داند غصب کند و خراب نماید، باید آن را با مزد ساختنش به صاحب آن بدهد و در صورتی که مزد ساختن کمتر از تفاوت ساخته و نساخته باشد، تفاوت قیمت را هم باید بدهد و چنانچه برای این که مزد ندهد بگوید:

«آن را مثل اول آن می سازم»، مالک مجبور نیست قبول نماید و نیز مالک نمی تواند او را مجبور کند که آن را مثل اول بسازد.

«مسأله 3157» اگر چیزی را که غصب کرده به نحوی تغییر دهد که از اولش بهتر شود - مثلاً با طلائی که غصب کرده گوشواره بسازد - چنانچه صاحب مال بگوید: «مال را به همین صورت بده»، باید به او بدهد و نمی تواند برای زحمتی که کشیده مزد بگیرد،

بلکه بدون اجازه مالک حق ندارد آن را به صورت اول درآورد و اگر بدون اجازه او آن چیز را مثل اولش کند، باید مزد ساختن آن را هم به صاحبش بدهد و در صورتی که مزد ساختن کمتر از تفاوت ساخته و نساخته باشد، تفاوت قیمت را هم باید بدهد.

«مسأله 3158» اگر چیزی را که غصب کرده به گونه ای تغییر دهد که از اولش بهتر شود و صاحب مال بگوید: «باید آن را به صورت اول درآوری»، واجب است آن را به صورت اول درآورد و چنانچه قیمت آن به واسطه تغییر دادن از اولش کمتر شود، باید تفاوت آن را نیز به صاحبش بدهد؛ پس اگر با طلایی که غصب کرده گوشواره بسازد و صاحب آن بگوید: «باید به صورت اولش درآوری»، در صورتی که بعد از ذوب کردن قیمت آن از کمتر طلایی شود که با آن گوشواره نساخته بوده، باید تفاوت آن را بدهد.

«مسأله 3159» اگر زمینی را غصب کند و در آن ساختمان بسازد، چنانچه مالک به فروش یا مبادله آن راضی نشود و عین زمین خود را مطالبه نماید، غاصب باید ساختمان را خراب کند و زمین را به حالت اول برگرداند و تحویل صاحبش بدهد.

«مسأله 3160» اگر در زمینی که غصب کرده زراعت کند یا درخت بنشاند، زراعت و درخت و میوه آن مال خود اوست و چنانچه صاحب زمین راضی نباشد که زراعت و درخت در زمین بماند، کسی که غصب کرده باید فوراً زراعت یا درخت خود را اگرچه ضرر نماید از زمین بکند و نیز باید اجاره زمین را در مدتی که زراعت و درخت در آن بوده به صاحب زمین بدهد و خرابی هایی را که در زمین پیدا شده درست کند، مثلاً جای درخت ها را پر نماید و اگر به واسطه اینها قیمت زمین از اولش کمتر شود، باید تفاوت آن را هم بدهد و نمی تواند صاحب زمین را مجبور کند که زمین را به او بفروشد یا اجاره دهد و نیز صاحب زمین نمی تواند او را مجبور کند که درخت یا زراعت را به او بفروشد.

«مسأله 3161» اگر صاحب زمین راضی شود که زراعت و درخت در زمین او بماند، کسی که آن را غصب کرده، لازم نیست درخت و زراعت را بکند، ولی باید اجاره آن زمین را از وقتی که غصب کرده تا وقتی که صاحب زمین راضی شده، بدهد.

«مسأله 3162» درخت میوه ای که شاخه آن از دیوار باغ بیرون آمده، اگر صاحبش

از خوردن میوه آن منع نکند و انسان نیز نداند که صاحب آن راضی نیست، می تواند از میوه آن بخورد، مشروط بر آن که اتفاقاً از آنجا عبور کند و به قصد خوردن میوه به آنجا نرفته باشد، ولی نمی تواند چیزی از میوه آن را با خود ببرد و نیز نباید کاری کند که به درخت آسیب برسد.

«مسأله 3163» اگر چیزی که غصب کرده از بین برود، در صورتی که مثل گاو و گوسفند باشد که قیمت اجزای آن با هم فرق دارد، مثلاً گوشت آن يك قیمت و پوست آن قیمت دیگری دارد، بنابر احتیاط واجب باید بالاترین قیمت را از روز غصب تا روز تلف بدهد.

«مسأله 3164» اگر چیزی که غصب کرده و از بین رفته، مانند گندم و جو باشد که قیمت اجزای آن با هم فرق ندارد، باید مثل همان چیزی را که غصب کرده بدهد و خصوصیات چیزی که می دهد باید مثل خصوصیات چیزی باشد که آن را غصب کرده و از بین رفته است؛ ولی اگر قیمت بازار کمتر شده باشد، بنابر احتیاط باید به نسبت تفاوت قیمت مصالحه نمایند.

«مسأله 3165» اگر چیزی را که مثل گوسفند قیمت اجزای آن با هم فرق دارد غصب نماید و از بین برود، چنانچه قیمت بازار آن فرق نکرده باشد ولی در مدتی که در پیش او بوده مثلاً چاق شده باشد، باید قیمت گوسفند چاق را بدهد.

«مسأله 3166» اگر چیزی را که غصب کرده دیگری از او غصب نماید و از بین برود، صاحب مال می تواند عوض آن را از هر کدام آنان که بخواهد بگیرد و اگر از اولی بگیرد، او می تواند از دومی مطالبه کند، ولی اگر دومی به اولی برگردانده و پیش او تلف شده باشد، نمی تواند از او مطالبه کند.

«مسأله 3167» اگر یکی از شرطهای معامله در چیزی که می فروشند نباشد، مثلاً چیزی را که باید با وزن خرید و فروش کنند بدون وزن معامله نمایند، معامله باطل است و چنانچه فروشنده و خریدار با قطع نظر از معامله، راضی باشند که در مال یکدیگر تصرف کنند، اشکال ندارد و گر نه چیزی که از یکدیگر گرفته اند مثل مال غصبی

است و باید آن را به هم برگردانند و در صورتی که مال هر يك در دست دیگری تلف شود - چه بداند معامله باطل است و چه نداند - باید عوض آن را بدهد.

«مسأله 3168» هرگاه مالی را از فروشنده بگیرد که آن را ببیند یا مدتی نزد خود نگهدارد تا اگر پسندید بخرد، در صورتی که آن مال تلف شود، لزوم پرداخت عوض محلّ اشکال است.

«مسأله 3169» کسی که مال یا حقّ او غصب شده است، می تواند با مراجعه به حکومت صالح - و در حال ضرورت به حکومت جائز - یا توسل به زور، ضمن حفظ مقرّرات شرع، مال یا حقّ خود را به دست آورد؛ ولی اگر در این راه متحمّل مخارجی شود، نمی تواند آن را از غاصب بگیرد مگر این که صرف این مخارج طبق معمول جهت پس گرفتن مال لازم باشد، مانند هزینه ای که برای دادرسی هزینه کرده است، در صورتی که آن را ضمن دادخواست مطالبه نموده باشد.

«مسأله 3170» اگر امین، مانند کسی که مالی به عاریه یا ودیعه در دست اوست، منکر مالی گردد که در اختیار اوست، از زمان انکار در حکم غاصب است. همچنین سلطه بدون مجوّز بر مال دیگری در حکم غصب است.

احکام تقاص

در مواردی که صاحب حق قادر به دریافت حقّ خود از راه های متعارف نیست، می تواند به هر شکل که قادر است حقّ خود را از مال مدیون بردارد، ولی بنابر احتیاط واجب باید از حاکم شرع یا نماینده او - هر چند به طور اجمال - اجازه بگیرد و این نوع احقاق حقّ را در فقه «تقاص» می گویند.

«مسأله 3171» اگر بدهکار مالی نزد طلبکار داشته باشد و پس از مطالبه طلبکار از دادن بدهی خود بدون عذر کوتاهی کند، طلبکار می تواند به مقدار طلب خود از مال او بردارد، همچنین اگر کسی مال شخص دیگری را غصب نماید، صاحب حق می تواند به مقدار حقّ خود از مال غاصب بردارد.

«مسأله 3172» تقاص از مالی که بین بدهکار و دیگری مشترك است جایز نمی باشد، مگر این که شريك اجازه دهد.

«مسأله 3173» اگر کسی مال مشترکی را غصب کند، هر يك از دو شريك می توانند به مقدار سهم خود تقاص نمایند.

«مسأله 3174» اگر بعد از تقاص خطا و اشتباه تقاص کننده معلوم شود، باید جبران گردد و چنانچه مال مورد تقاص از بین رفته باشد، باید مثل یا قیمت آن را بپردازد.

«مسأله 3175» در موارد زیر تقاص کردن جایز نیست:

اول: اگر طرف منکر حقّ او نباشد و در پرداخت آن اهمال نورزد و به هنگام مطالبه، حاضر به پرداخت باشد، هر چند طلبکار از مطالبه شرم داشته باشد.

دوم: اگر انکار طرف از این جهت باشد که خود را صاحب حق می داند و یا در حقیقت مدعی تردید دارد.

سوم: اگر بدهکار نزد حاکم شرع با تقاضای طلبکار قسم یاد کرده باشد که مدیون نیست.

ص: 601

«مسأله 3176» اگر حیوان حلال گوشت را به دستوری که بعد گفته می شود سر ببرند - چه وحشی باشد و چه اهلی - بعد از جان دادن، گوشت آن حلال و بدن آن پاك است، ولی چهارپایی که انسان با آن نزدیکی کرده و حیوانی که نجاستخوار شده و به دستوری که در شرع معین شده آن را استبراء نکرده اند، بعد از سر بریدن هم گوشت آن حلال نیست.

«مسأله 3177» حیوان حلال گوشت وحشی مانند آهو، کبک، بُز کوهی و حیوان حلال گوشتی که اهلی بوده و بعد وحشی شده، مثل گاو و شتر اهلی که فرار کرده و وحشی شده اند، اگر به دستوری که بعد گفته می شود آنها را شکار کنند، پاك و حلالند؛ ولی حیوان حلال گوشت اهلی مانند گوسفند و مرغ خانگی و حیوان حلال گوشت وحشی که تربیت و اهلی شده است، با شکار کردن پاك و حلال نمی شود.

«مسأله 3178» حیوان حلال گوشت وحشی در صورتی با شکار کردن پاك و حلال می شود که بتواند فرار کند یا پرواز نماید؛ بنابر این بچّه آهو که نمی تواند فرار کند و بچّه کبک که نمی تواند پرواز نماید، با شکار کردن پاك و حلال نمی شود و اگر آهو و بچّه آن را که نمی تواند فرار کند با يك تیر شکار نمایند، آهو حلال می شود و بچّه آن حرام است.

«مسأله 3179» حیوان حلال گوشتی که مانند ماهی خون جهنده ندارد، اگر به خودی خود بمیرد پاك است، ولی گوشت آن را نمی شود خورد.

«مسأله 3180» حیوان حرام گوشتی که خون جهنده ندارد، مانند مار، با سر بریدن

حلال نمی شود، ولی مرده آن پاك است.

«مسأله 3181» سگ و خوک به واسطه سربریدن و شکار کردن پاك نمی شوند و خوردن گوشت آنها هم حرام است و اگر حیوان حرام گوشتی را که مانند گرگ و پلنگ درنده و گوشتخوار است، به دستوری که گفته می شود سر ببرند یا با تیر و مانند آن شکار کنند، پاك است ولی گوشت آن حلال نمی شود و اگر با سگ شکاری آن را شکار کنند، پاك شدن بدن آنها هم اشکال دارد.

«مسأله 3182» فیل، خرس، بوزینه، موش و نیز حیواناتی که مانند مار و سوسمار در داخل زمین زندگی می کنند، اگر خون جهنده داشته باشند و به خودی خود بمیرند، نجس می باشند.

«مسأله 3183» اگر از شکم حیوان زنده، بچه مرده ای بیرون آید یا آن را بیرون آورند، خوردن گوشت آن حرام است.

دستور سر بریدن حیوانات (ذبح)

«مسأله 3184» دستور سر بریدن حیوان آن است که چهار رگ بزرگ گردن آن - یعنی: «نای (راه نفس)»، «مری (راه غذا)» و دو شاهرگ حیوان - را از زیر برآمدگی گلو به طور کامل ببرند و اگر آنها را بشکافند، کافی نیست.

«مسأله 3185» اگر بعضی از چهار رگ را ببرند و صبر کنند تا حیوان بمیرد و بعد بقیه را ببرند، فایده ندارد بلکه اگر به این مقدار هم صبر نکنند، ولی به طور معمول چهار رگ را پشت سر هم نبرند - اگرچه پیش از جان دادن حیوان بقیه رگها را ببرند - اشکال دارد.

«مسأله 3186» اگر گرگ گلوی گوسفند را به طوری پاره کند که از چهار رگی که در گردن است و باید بریده شود چیزی باقی نماند، آن حیوان حرام می شود؛ ولی اگر مقداری از گردن را بکند و چهار رگ باقی باشد یا جای دیگر بدن را بکند، در صورتی که گوسفند زنده باشد و به دستوری که گفته می شود سر آن را ببرند، حلال و پاك می باشد.

«مسأله 3187» حرام است که پیش از بیرون آمدن روح، سر حیوان را از بدن آن

جدا کنند، ولی با این عمل حیوان حرام نمی شود و بنا بر احتیاط واجب پیش از بیرون آمدن روح، پوست حیوان را نکنند و مغز حرام را که در تیره پشت است نبرند.

شرایط سر بریدن حیوان (ذبح)

«مسأله 3188» سر بریدن حیوان پنج شرط دارد:

اول: کسی که سر حیوان را می برد - مرد باشد یا زن - باید مسلمان باشد و اظهار دشمنی با اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نکند و بچه مسلمان هم اگر ممیز باشد، یعنی خوب و بد را بفهمد، می تواند سر حیوان را ببرد.

دوم: سر حیوان را با کارد تیز ببرند و کارد باید از فلزی باشد که معمولاً با آن چاقو می سازند؛ ولی چنانچه پیدا نشود و به گونه ای باشد که اگر سر حیوان را نبرند می میرد، با چیز تیزی که چهار رگ آن را جدا کند، مانند شیشه و سنگ تیز، می شود سر آن را برید.

سوم: در هنگام سر بریدن، جلوی بدن حیوان باید رو به قبله باشد و کسی که می داند باید رو به قبله سر ببرد، اگر عمداً حیوان را رو به قبله نکند، حیوان حرام می شود؛ ولی اگر فراموش کند یا مسأله را نداند یا قبله را اشتباه کند یا نداند قبله کدام طرف است یا نتواند حیوان را رو به قبله کند، اشکال ندارد.

چهارم: وقتی که می خواهد سر حیوان را ببرد یا کارد به گلوش بگذارد، به نیت سر بریدن نام خدا را ببرد و همین قدر که بگوید: «بسم الله» کافی است و اگر بدون قصد سر بریدن نام خدا را ببرد، آن حیوان پاک نمی شود و گوشت آن هم حرام است، ولی اگر از روی فراموشی نام خدا را نبرد، اشکال ندارد.

پنجم: حیوان بعد از سر بریدن حرکتی نکند، اگر چه مثلاً چشم یا دم خود را حرکت دهد یا پای خود را به زمین بزند تا معلوم شود زنده بوده است.

«مسأله 3189» برای رو به قبله کردن حیوان در حال ذبح، کیفیت خاصی معتبر نیست و فرقی نمی کند که حیوان را به جانب راست یا چپ بخوابانند یا سر پا نگاه دارند، ولی باید به گونه ای باشد که بگویند رو به قبله است.

«مسأله 3190» در ذبح کننده «اختیار» شرط نیست، پس اگر کسی از روی اکراه ولی با مراعات شرایط شرعی حیوان را ذبح کند، حلال و پاک است؛ همچنین لازم نیست بردن نام خدا از نظر ذبح کننده واجب باشد، پس اگر کسی معتقد به وجوب آن نباشد اما هنگام ذبح به قصد ذبح نام خدا را بر زبان جاری کند، کافی است.

«مسأله 3191» گفتن «بسم الله» توسط شخص دیگری غیر از ذبح کننده و یا توسط ضبط صوت و نظایر آن کافی نیست.

«مسأله 3192» سر بریدن حیوان با دستگاه هایی که اخیراً متداول شده، در صورتی که شرایط شرعی - مانند رو به قبله بودن، بسم الله گفتن و غیر آن - رعایت شود، جایز است و لازم نیست برای هر کدام «بسم الله» بگویید، بلکه اگر هنگام زدن دکمه و گفتن «بسم الله» ذبح چند حیوان را قصد کند و «بسم الله» را به قصد آنها بگوید، همه آنها حلال می شوند، به شرط آن که همه آنها عرفاً در يك زمان باشند؛ ولی اگر به تدریج و با فاصله ذبح شوند، باید برای هر کدام يك «بسم الله» گفته شود.

«مسأله 3193» گوشت ها یا مرغ های سر بریده ای که از کشورهای غیر اسلامی وارد می شوند، محکوم به نجاست و حرمت و مردارند، مگر آن که ذبح شرعی آنها ثابت شود؛ ولی گوشت هایی که در بازار مسلمانان به فروش می روند و احتمال داده می شود که به طور شرعی ذبح شده باشند، حلال و خرید و فروش آنها جایز است.

«مسأله 3194» بی حس کردن حیوان توسط دستگاه یا هر وسیله دیگری قبل از ذبح، اگر به طور کامل نباشد و مانع از خروج خون متعارف از حیوان پس از سربریدن نشود، اشکال ندارد و باید در غیر حال ناچاری از وارد کردن ضربه گیج کننده به سر حیوان قبل از ذبح - اگر موجب اذیت حیوان باشد - خودداری شود، ولی موجب حرام شدن گوشت حیوان نمی شود.

دستور کشتن شتر

«مسأله 3195» اگر بخواهند شتر را بکشند که بعد از جان دادن پاک و حلال باشد،

باید علاوه بر رعایت پنج شرطی که برای سربریدن حیوانات گفته شد، کارد یا چیز دیگری را که برنده بوده و از فلزاتی است که معمولاً با آن کارد می سازند، در گودی بین گردن و سینه آن فرو کنند.

«مسأله 3196» وقتی می خواهند کارد را به گردن شتر فرو ببرند، بهتر است که شتر ایستاده باشد؛ ولی اگر در حالی که زانوها را به زمین زده یا به پهلو خوابیده و جلوی بدن آن رو به قبله است، کارد را در گودی گردنش فرو کنند، اشکال ندارد.

«مسأله 3197» اگر به جای این که کارد را در گودی کردن شتر فرو کنند، سر آن را ببرند یا گوسفند و گاو و مانند آنها را مثل شتر، کارد در گودی گردنشان فرو کنند، گوشت آنها حرام و بدن آنها نجس است؛ ولی اگر چهار رگ شتر را ببرند و تا زنده است به دستوری که گفته شد، کارد در گودی گردنش فرو کنند، گوشت آن حلال و بدن آن پاک است و نیز اگر کارد در گودی گردن گاو یا گوسفند یا مانند اینها فرو کنند و تا زنده است سر آن را ببرند، حلال و پاک می باشد.

«مسأله 3198» اگر حیوانی سرکش شود و نتوانند آن را به دستوری که در شرع معین شده بکشند یا مثلاً در چاه بیفتد و احتمال بدهند که در آنجا بمیرد و کشتن آن به دستور شرع ممکن نباشد، چنانچه با چیزی مثل شمشیر که به واسطه تیزی آن بدن زخم می شود، به بدن حیوان زخم بزنند و در اثر زخم جان بدهد، حلال می شود و رو به قبله بودن آن لازم نیست، ولی باید شرطهای دیگری را که برای سر بریدن حیوانات گفته شد، دارا باشد.

مستحبات و مکروهات سر بریدن حیوان

«مسأله 3199» چند چیز در سربریدن حیوانات مستحب است:

اول: هنگام سر بریدن گوسفند، دو دست و یک پای آن را ببندند و پای دیگری را باز بگذارند و هنگام سر بریدن گاو، چهار دست و پای آن را ببندند و دم آن را باز بگذارند و هنگام کشتن شتر، دو دست آن را از پایین تا زانو یا تا زیر بغل به یکدیگر ببندند و پاهایش

را باز بگذارند و مستحب است مرغ را بعد از سربریدن، رها کنند تا پر و بال بزند.

دوم: کسی که حیوان را می‌کشد رو به قبله باشد. سوم: پیش از کشتن حیوان آب جلوی آن بگذارند. چهارم: کاری کنند که حیوان کمتر اذیت شود، مثلاً کارد را خوب تیز کنند و با عجله سر حیوان را ببرند.

«مسأله 3200» چند چیز در سر بریدن حیوانات مکروه است:

اول: آن که کارد را پشت حلقوم فرو کنند و به طرف جلو بیاورند که حلقوم از پشت آن بریده شود. دوم: در جایی حیوان را بکشند که حیوان دیگر آن را ببیند. سوم: در شب یا پیش از ظهر روز جمعه سر حیوان را ببرند، ولی در صورت احتیاج عیبی ندارد.

چهارم: خود انسان چهارپایی را که پرورش داده است بکشد.

احکام شکار کردن با اسلحه

«مسأله 3201» اگر حیوان حلال گوشت وحشی را با اسلحه شکار کنند، با پنج شرط حلال می‌شود و بدن آن پاک است:

اول: آن که اسلحه شکار مثل کارد و شمشیر برنده باشد، یا مثل نیزه و تیر، تیز باشد که به واسطه تیز بودن، بدن حیوان را پاره کند و اگر به وسیله دام یا چوب و سنگ و مانند اینها حیوانی را شکار کنند، پاک نمی‌شود و خوردن آن هم حرام است و اگر حیوانی را با تفنگ شکار کنند، چنانچه گلوله آن تیز باشد که در بدن حیوان فرو رود و آن را پاره کند، پاک و حلال است و اگر گلوله تیز نباشد بلکه با فشار در بدن حیوان فرو رود و حیوان را بکشد یا به واسطه حرارتش بدن حیوان را بسوزاند و در اثر سوزاندن، حیوان بمیرد، پاک و حلال بودن آن اشکال دارد. دوم: کسی که شکار می‌کند باید مسلمان یا بچه مسلمان باشد که خوب و بد را بفهمد و اگر کافر یا کسی که اظهار دشمنی با اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌کند حیوانی را شکار نماید، آن شکار حلال نیست. سوم: اسلحه را به قصد شکار کردن حیوان به کار برد و اگر مثلاً جای دیگری را نشانه گیری کند و اتفاقاً حیوان را بکشد، آن حیوان پاک نیست و خوردن آن هم حرام است. چهارم: در وقت به کار بردن اسلحه، نام خدا را ببرد و چنانچه عمداً نام خدا را نبرد، شکار حلال نمی‌شود، ولی اگر فراموش کند، اشکال ندارد.

پنجم: وقتی به نزد حیوان برسد، مرده باشد یا اگر زنده باشد، به اندازه سر بریدن آن وقت نباشد و چنانچه به اندازه سر بریدن وقت باشد و سر حیوان را نبرد تا بمیرد، حرام است.

«مسألة 3202» اگر دو نفر حیوانی را شکار کنند و یکی از آنان مسلمان و دیگری کافر باشد، یا یکی از آن دو نام خدا را ببرد و دیگری عمداً نام خدا را نبرد، آن حیوان حلال نیست.

«مسألة 3203» اگر بعد از آن که حیوانی را تیر زدند، مثلاً در آب بیفتد و انسان بداند که حیوان به واسطه تیر خوردن و افتادن در آب جان داده، حلال نیست بلکه اگر شك کند که فقط برای تیر بوده یا نه، حلال نمی باشد.

«مسألة 3204» اگر با اسلحه غصبی یا سگ غصبی حیوانی را شکار کند، شکار حلال است و مال خود او می شود؛ ولی گذشته از این که گناه کرده، باید اجرت اسلحه یا سگ را به صاحب آن بدهد.

«مسألة 3205» اگر با شمشیر یا چیز دیگری که شکار کردن با آن صحیح است - با شرطهایی که در مسائل گذشته گفته شد - حیوانی را دو قسمت کنند و سر و گردن در يك قسمت بماند و انسان وقتی برسد که حیوان جان داده باشد، اگر به واسطه همین قسمت شدن جان داده باشد، هر دو قسمت حلال است و اگر حیوان زنده باشد و برای سر بریدن با آداب شرع، وقت تنگ باشد، قسمتی که سر و گردن ندارد حرام و قسمتی که سر و گردن دارد حلال است و اگر برای سر بریدن وقت باشد، آن قسمت که در آن سر نیست حرام است و آن قسمت دیگر اگر سر آن را به دستوری که در شرع معین شده ببرند حلال است، به شرط آن که در زمان بریدن سر، زنده باشد، اگرچه در حال جان دادن باشد.

«مسألة 3206» اگر با چوب یا سنگ یا چیز دیگری که شکار کردن با آن صحیح نیست حیوانی را دو قسمت کند، قسمتی که سر و گردن ندارد حرام است و قسمتی که سر و گردن دارد، اگر زنده باشد و سر آن را به دستوری که در شرع معین شده ببرند، حلال است، به شرط آن که در زمان بریدن سر، زنده باشد، اگرچه در حال جان دادن باشد.

«مسألة 3207» اگر حیوانی را شکار کنند یا سر ببرند و بچه زنده ای از شکم آن

بیرون آید، چنانچه آن بچه را به دستوری که در شرع معین شده سر ببرند، حلال و گرنه حرام می باشد.

«مسأله 3208» اگر حیوانی را شکار کنند یا سر ببرند و بچه مرده ای را از شکم آن بیرون آورند، چنانچه خلقت آن بچه کامل باشد و مو یا پشم در بدن آن روئیده باشد، پاک و حلال است.

شکار کردن با سگ شکاری

«مسأله 3209» اگر سگ شکاری، حیوان وحشی حلال گوشتی را شکار کند، با شش شرط گوشت آن پاک و حلال است:

اول: سگ به گونه ای تربیت شده باشد که هر وقت آن را برای گرفتن شکار بفرستند برود و هر وقت از رفتن جلوگیری کنند بایستد، ولی اگر در وقت نزدیک شدن به شکار با جلوگیری نایستد، مانعی ندارد و احتیاط واجب آن است که اگر عادت داشته باشد که پیش از رسیدن صاحب خود شکار را بخورد، از شکار آن اجتناب کنند، ولی اگر اتفاقاً شکار را بخورد، اشکال ندارد.

دوم: صاحبش آن را بفرستد و اگر سر خود دنبال شکار رود و حیوانی را شکار کند، خوردن آن حیوان حرام است، بلکه اگر سر خود دنبال شکار رود و بعد صاحب آن بانگ بزند که زودتر آن را به شکار برساند - اگر چه به واسطه صدای صاحب آن شتاب کند - بنابر احتیاط واجب، باید از خوردن آن شکار خودداری نمایند.

سوم: کسی که سگ را می فرستد باید مسلمان باشد یا بچه مسلمان که خوب و بد را بفهمد و اگر کافر یا کسی که اظهار دشمنی با اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می کند سگ را بفرستد، شکار آن سگ حرام است.

چهارم: وقت فرستادن سگ نام خدا را ببرد و اگر عمداً نام خدا را نبرد، آن شکار حرام است، ولی اگر از روی فراموشی باشد، اشکال ندارد و اگر وقت فرستادن سگ نام خدا را عمداً نبرد و پیش از آن که سگ به شکار برسد نام خدا را ببرد، بنابر احتیاط واجب باید از آن شکار اجتناب نماید.

پنجم: شکار به واسطه زخمی که از دندان سگ پیدا کرده بمیرد، پس اگر سگ شکار را خفه کند یا شکار از دویدن یا ترس بمیرد، حلال نیست.

ششم: کسی که سگ را فرستاده، وقتی برسد که حیوان مرده باشد یا اگر زنده باشد، به اندازه سر بریدن آن وقت نباشد و چنانچه وقتی برسد که به اندازه سر بریدن وقت باشد - مثلاً حیوان چشم یا دم خود را حرکت دهد یا پای خود را به زمین بزند - چنانچه سر حیوان را نبرد تا بمیرد، حلال نیست.

«مسأله 3210» کسی که سگ را فرستاده، اگر وقتی برسد که بتواند سر حیوان را ببرد، چنانچه به نحو معمول و با شتاب کارد را بیرون آورد و وقت سر بریدن بگذرد و آن حیوان بمیرد، حلال است؛ ولی اگر مثلاً به واسطه تنگ بودن غلاف یا چسبندگی آن بیرون آوردن کارد طول بکشد و وقت بگذرد، حلال نمی شود و نیز اگر چیزی همراه او نباشد که با آن سر حیوان را ببرد و حیوان بمیرد، واجب است که از خوردن آن خودداری کند.

«مسأله 3211» اگر چند سگ را برای شکار رها کنند، چنانچه همه آنها دارای شرایط شکار باشند، شکار حلال است؛ ولی اگر یکی از آنها دارای شرایط نباشد، شکار نجس و حرام می شود و نیز اگر چند نفر با هم سگ را بفرستند و یکی از آنها کافر باشد یا عمداً نام خدا را نگوید، آن شکار حرام است.

«مسأله 3212» اگر سگ را برای شکار حیوان مخصوصی بفرستند و آن سگ حیوان دیگری را شکار کند، آن شکار حلال و پاک است و نیز اگر آن حیوان را با حیوان دیگری شکار کند، هر دوی آنها حلال و پاک می باشند.

«مسأله 3213» اگر «باز» یا حیوان دیگری غیر سگ شکاری حیوانی را شکار کند، آن شکار حلال نیست؛ ولی اگر وقتی برسند که حیوان زنده باشد و به دستوری که در شرع معین شده سر آن را ببرند، حلال است.

صید ماهی

«مسأله 3214» اگر ماهی پولکدار را زنده از آب بگیرند و بیرون آب جان بدهد، پاک و خوردن آن حلال است و چنانچه در آب بمیرد، پاک است، ولی خوردن آن

حرام می باشد و ماهی بدون پولک را اگرچه زنده از آب بگیرند و بیرون آب جان بدهد، حرام است.

«مسأله 3215» اگر ماهی از آب بیرون بیفتد یا موج آن را بیرون بیندازد یا آب فرورود و ماهی در خشکی بماند، چنانچه پیش از آن که بمیرد با دست یا به وسیله دیگری کسی آن را بگیرد، بعد از جان دادن، حلال است.

«مسأله 3216» کسی که ماهی را صید می کند لازم نیست مسلمان باشد و در هنگام گرفتن، نام خدا را ببرد؛ ولی مسلمان باید بداند که آن را زنده گرفته و در خارج از آب جان داده است.

«مسأله 3217» ماهی مرده ای که معلوم نیست آن را زنده از آب گرفته اند یا مرده، چنانچه در دست مسلمان باشد، حلال است و اگر در دست کافر باشد، اگرچه بگوید:

«آن را زنده گرفته ام» حرام می باشد، مگر این که اطمینان حاصل شود که راست می گوید.

«مسأله 3218» خوردن ماهی زنده اشکال ندارد.

«مسأله 3219» اگر ماهی زنده را بریان کنند یا در بیرون آب پیش از جان دادن بکشند، خوردن آن اشکال ندارد.

«مسأله 3220» اگر ماهی را بیرون آب دو قسمت کنند و یک قسمت آن در حالی که زنده است در آب بیفتد، خوردن قسمتی که بیرون آب مانده اشکال ندارد.

صید ملخ

«مسأله 3221» اگر ملخ را با دست یا به وسیله دیگری زنده بگیرند، بعد از جان دادن، خوردن آن حلال است و لازم نیست کسی که آن را می گیرد مسلمان باشد و در هنگام گرفتن، نام خدا را ببرد؛ ولی اگر ملخ مرده ای در دست کافر باشد و معلوم نباشد که آن را زنده گرفته یا نه، اگرچه بگوید: «زنده گرفته ام»، حلال نیست مگر این که اطمینان حاصل شود که راست می گوید.

«مسأله 3222» خوردن ملخی که بال در نیاورده و نمی تواند پرواز کند، حرام است.

«مسأله 3223» خوردن گوشت پرنده ای که مثل شاهین چنگال دارد، حرام است و احتیاط واجب ترك خوردن گوشت پرستو و همدهد است.

«مسأله 3224» از حیوانات دریایی، ماهی پولکدار حلال است، اگرچه پولک های آن هنگام صید یا به واسطه عوارض دیگری ریخته باشد، همان گونه که برخی از ماهی ها تنها پولک های اطراف گوش آنها نمایان است و ماهی بدون پولک حرام است، همچنان که سایر حیوانات دریایی نظیر نهنگ، خرچنگ و قورباغه نیز حرام می باشند، البته میگو (رویوان) نیز جزء حیوانات دریایی حلال گوشت است.

«مسأله 3225» از چهارپایان اهلی، گوشت شتر، گاو و گوسفند حلال است و اگر کسی با آنها وطی کند - یعنی نزدیکی نماید - خوردن گوشت و آشامیدن شیر آنها حرام می شود و ادرار و سرگین آنها نیز بنا بر احتیاط نجس است و باید بدون آن که تأخیر بیفتد آن حیوان را بکشند و بسوزانند و کسی که با آن وطی کرده پول آن را به صاحبش بدهد، بلکه اگر با چهارپای دیگری هم نزدیکی کند، شیر آن حرام می شود.

«مسأله 3226» خوردن گوشت اسب، قاطر و الاغ مکروه است و اگر کسی با آنها نزدیکی نماید، حرام می شوند و باید آنها را از شهر بیرون ببرند و در جای دیگر بفروشند.

«مسأله 3227» از چهارپایان وحشی، گوشت آهو، گوزن، گاو وحشی، قوچ، بز کوهی و گورخر حلال است.

«مسأله 3228» اگر چیزی را که روح دارد از بدن حیوان زنده جدا نمایند، مثلاً

دنبه یا مقداری گوشت از گوسفند زنده بپزند، نجس و حرام می باشد.

«مسأله 3229» خوردن پانزده چیز از حیوانات حلال گوشت، حرام است:

1 - خون 2 - فضله (مدفوع) 3 - نری 4 - فرج 5 - بچه دان 6 - غدد که آن را دُشول می گویند 7 - تخم که آن را دُنبلان می گویند 8 - غده ای که در مغز کله است و به شکل نخود می باشد 9 - مغز حرام که در میان تیره پشت است 10 - پی که در دو طرف تیره پشت است 11 - زهره دان 12 - سبُز (طحال) 13 - ادراردان (مثانه) 14 - عدسی و سیاهی چشم 15 - چیزی که در میان سُم است و به آن «ذات الاشاجع» می گویند.

«مسأله 3230» خوردن سرگین و آب دماغ حرام است و احتیاط واجب آن است که از خوردن ادرار در غیر شتر و از خوردن چیزهای خبیث دیگر که طبیعت انسان از آن متنفر است اجتناب کنند، ولی اگر چیزهای خبیث پاک باشد و مقداری از آن به گونه ای با چیز حلال مخلوط شود که عرفاً مستهلک بوده و به حساب نیاید، خوردن آن اشکال ندارد.

«مسأله 3231» خوردن کمی از تربت حضرت سیدالشهداء علیه السلام برای شفا و خوردن گل داغستان و گل ارمنی برای معالجه، اگر علاج منحصر به خوردن آنها باشد، اشکال ندارد.

«مسأله 3232» فرو بردن آب بینی و خلط سینه که در دهان آمده حرام نیست و نیز فرو بردن غذایی که هنگام خلال کردن، از لای دندان بیرون می آید، اگر طبیعت انسان از آن متنفر نباشد، اشکال ندارد.

«مسأله 3233» تخم ماهی حلال گوشت (خاویار) - هرچند نرم و لزج باشد - حلال است و تخم ماهی حرام گوشت - هرچند سفت و خشن باشد - حرام می باشد و اگر در موردی مشتبه شود که از قبیل حلال است یا حرام، بنابر احتیاط اگر لزج و نرم باشد، از مصرف آن خودداری شود و اگر سفت و زبر باشد، خوردن آن حلال است.

«مسأله 3234» خوردن گوشت و شیر حیوان نجس العین - سگ و خوک - و حیوانات درنده ای که معمولاً نیش و چنگال دارند، مانند شیر، پلنگ، یوزپلنگ، گرگ، کفتار، شغال، روباه و گربه و نیز حیواناتی که مسخ شده اند، مانند فیل، خرس، بوزینه و

خرگوش، حرام می باشد.

«مسأله 3235» خوردن گوشت جانوران ریز و خزندگان و انواع حشرات مانند موش، مار، سوسمار، مارمولک، خرچنگ، عقرب، سوسک، زنبور، مورچه، مگس، پشه، شب پره و انواع کرم ها حرام است.

«مسأله 3236» معمولاً پرندگان حلال گوشت از حرام گوشت به دوراه شناخته می شوند:

اول: این که هنگام پرواز، بال زدن آنها بیشتر از بال زدن آنها باشد، پس آن دسته که بال زدن آنها بیشتر است، حلالند و آن دسته که بیشتر بال را نگه می دارند، حرام می باشند.

دوم: آن دسته که سنگدان یا چینه دان یا انگشت جدایی مانند شست انسان دارند حلال و آن دسته که اینها را ندارند حرام می باشند.

«مسأله 3237» تخم پرندگان حلال گوشت، حلال و تخم پرندگان حرام گوشت، حرام است و اگر بین حلال و حرام مشتبه شود، تخم هایی که دو طرف آن مساوی باشد، حرام است و تخم هایی که يك طرف آن باریکتر باشد، حلال است.

«مسأله 3238» حیوان اهلی حلال گوشت به یکی از سه راه حرام گوشت می شود:

اول: این که «جَلال» باشد، یعنی به خوردن مدفوع انسان عادت کرده باشد که در این صورت گوشت، تخم و شیر آن حرام و بنابر احتیاط ادرار و مدفوع آن نجس می باشد.

دوم: این که انسان با حیوان چهارپا نزدیکی کند که در این صورت گوشت و شیر آن حرام می شود و بنابر احتیاط واجب، ادرار و مدفوع آن نیز نجس است و همچنین بنابر احتیاط واجب، نسل آن نیز که پس از وطی متولد می شود، حرام است، گرچه قبل از وطی در شکم او موجود باشد.

سوم: بزه و بزغاله که از شیر خوك بخورد تا رشد کند و گوشت آن محکم شود که در این حالت گوشت و شیر و نسل آنها حرام می شود و بنابر احتیاط واجب ادرار و مدفوع آنها نیز نجس است.

«مسألة 3239» حیوانی که با آن نزدیکی شده اگر با حیوانات دیگر مخلوط و مشتبه شده باشد، باید از راه قرعه آن را تعیین نمایند، بدین گونه که اول گله را دو نصف می کنند و پس از قرعه آن نصف را که مشخص شده باز دو نصف می کنند تا بالاخره آن حیوان مشخص شود.

«مسألة 3240» خوردن، آشامیدن، تزریق و یا استعمال چیزی که برای جسم یا روح انسان ضرر قابل توجه دارد، حرام است، ولی اگر در موردی به نظر پزشک متخصص و مطمئن درمان بیماری منحصر به آن باشد، در حد ضرورت اشکال ندارد.

«مسألة 3241» آشامیدن شراب، حرام و در بعضی از اخبار بزرگ ترین گناه شمرده شده است و اگر کسی آن را حلال بدانند، در صورتی که متوجه باشد که لازمه حلال دانستن آن تکذیب خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می باشد کافر است. از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که فرمودند: «شراب ریشه بدی ها و منشأ گناهان است و کسی که شراب می خورد، عقل خود را از دست می دهد و در آن هنگام خدا را نمی شناسد و از هیچ گناهی باک ندارد و احترام هیچ کس را نگه نمی دارد و حق خویشان نزدیک را رعایت نمی کند و از زشتی های آشکار رو نمی گرداند و روح ایمان و خدانشناسی از بدن او بیرون می رود و روح ناقص خبیثی که از رحمت خدا دور است در او می ماند و خدا و فرشتگان و پیامبران علیهم السلام و مؤمنین، او را لعنت می کنند و تا چهل روز نماز او قبول نمی شود و روز قیامت روی او سیاه است و زبان از دهانش بیرون می آید و آب دهان او به سینه اش می ریزد و فریاد تشنگی او بلند است.»⁽¹⁾ «مسألة 3242» سر سفره ای که در آن شراب می خورند، اگر انسان یکی از آنان حساب شود، بنابر احتیاط واجب نباید نشست و غذا خوردن از آن سفره حرام است.

«مسألة 3243» بر هر مسلمان واجب است مسلمان دیگری را که نزدیک است از گرسنگی یا تشنگی بمیرد، نان و آب داده و او را از مرگ نجات دهد.

«مسألة 3244» کسی که بر اثر گرسنگی یا تشنگی به حد اضطراب رسیده و چیز 6.

ص: 615

1-- فروع کافی، کتاب الاشریة، «باب شارب الخمر»، ج 5، ص 399، ح 16.

حلال به دست نمی آورد، می تواند به حدی که خطر را از خود دفع نماید، از چیز حرام بخورد یا بیاشامد و اگر ناچار شود از مال شخص دیگری بخورد باید عوض آن را بدهد.

«مسأله 3245» خوردن و آشامیدن از منزل یا باغ بستگان نزدیک انسان مانند پدر، مادر، فرزند، همسر، برادر، خواهر، عمو، عمه، دایی، خاله و نیز دوستان و کسی که منزل و کار خود را به انسان محوّل نموده است، در صورتی که اطمینان یا گمان به راضی نبودن آنان نداشته باشد، جایز است.

مستحبات و مکروهات خوردن و آشامیدن

«مسأله 3246» چند چیز در غذا خوردن مستحب است:

اول: هر دو دست را پیش از غذا بشوید. دوم: بعد از غذا دست خود را بشوید و با دستمال خشک کند. سوم: میزبان پیش از همه شروع به غذا خوردن کند و بعد از همه دست بکشد و پیش از غذا اول میزبان دست خود را بشوید، بعد کسی که طرف راست او نشسته و همین طور تا برسد به کسی که طرف چپ او نشسته و بعد از غذا اول کسی که طرف چپ میزبان نشسته دست خود را بشوید و همین طور تا به طرف راست میزبان برسد. چهارم: در اول غذا «بسم الله» بگویند، ولی اگر سر یک سفره چند جور غذا باشد، در وقت خوردن هر کدام آنها، گفتن «بسم الله» مستحب است. پنجم: با دست راست غذا بخورد. ششم: اگر با دست غذا می خورد، با سه انگشت یا بیشتر غذا بخورد و با دو انگشت نخورد. هفتم: اگر چند نفر سر یک سفره نشسته باشند، هر کسی از غذای جلوی خودش بخورد. هشتم: لقمه را کوچک بردارد. نهم: سر سفره زیاد بنشیند و غذا خوردن را طول بدهد. دهم: غذا را خوب بجود. یازدهم: بعد از غذا، خداوند متعال را حمد کند.

دوازدهم: انگشتان را بلیسد. سیزدهم: بعد از غذا خلال نماید، ولی با چوب انار و چوب 0 ریحان و نی و برگ درخت خرما خلال نکنند. چهاردهم: آنچه بیرون سفره می ریزد جمع کند و بخورد، ولی اگر در بیابان غذا می خورد، مستحب است آنچه می ریزد، برای پرندگان و حیوانات بگذارد. پانزدهم: در اول روز و اول شب غذا بخورد و در بین روز و

در بین شب غذا نخورد. شانزدهم: بعد از خوردن غذا مقداری به پشت بخوابد و پای راست را روی پای چپ بیندازد. هفدهم: در اول غذا و آخر آن نمک بخورد.

هیجدهم: میوه را پیش از خوردن با آب بشوید.

«مسأله 3247» چند چیز در غذا خوردن مکروه است:

اول: در حال سیری غذا خوردن. دوم: پر خوردن، در خیر است که: «خداوند متعال بیشتر از هر چیز از شکم پُر تنفر دارد.» (1) سوم: نگاه کردن به صورت دیگران در هنگام غذا خوردن. چهارم: خوردن غذای داغ. پنجم: فوت کردن به چیزی که می خورد یا می آشامد. ششم: بعد از گذاشتن نان در سفره، منتظر چیز دیگری شدن. هفتم: پاره کردن نان با کارد. هشتم: گذاشتن نان زیر ظرف غذا. نهم: پاک کردن گوشتی که به استخوان چسبیده به گونه ای که چیزی در آن نماند. دهم: پوست کندن میوه هایی که معمولاً با پوست مصرف می شوند. یازدهم: دور انداختن میوه پیش از آن که کاملاً آن را بخورد.

«مسأله 3248» در آشامیدن آب چند چیز مستحب است:

اول: آب را به طور مکیدن بیاشامد. دوم: در روز ایستاده آب بخورد. سوم: پیش از آشامیدن آب «بسم الله» و بعد از آن «الحمد لله» بگوید. چهارم: به سه نفس آب بیاشامد.

پنجم: از روی میل آب بیاشامد. ششم: بعد از آشامیدن آب حضرت ابا عبدالله علیه السلام و اهل بیت و یاران ایشان را یاد کند و قاتلان آن حضرت را لعنت نماید.

«مسأله 3249» در آشامیدن آب چند چیز مکروه است:

اول: زیاد آشامیدن. دوم: آشامیدن آب در شب به حالت ایستاده. سوم: آشامیدن آب با دست چپ. چهارم: آشامیدن آب پس از غذای چرب. پنجم: آشامیدن از جای شکسته کوزه، لیوان و هر ظرف دیگر و نیز از جایی که دسته آن است. 3.

ص: 617

«اقرار» یعنی کسی اعتراف نماید و به صورت جزم و یقین خبر دهد که دیگری بر عهده او حقی دارد، یا حق داشتن خود بر عهده دیگری را نفی کند، یا بگوید فلان چیزی که در تصرف اوست مال دیگری است، یا مثلاً فلان شخص فرزند یا برادر اوست، یا اعتراف کند که فلان جرم یا جنایت را - که قهراً موجب تعزیر، قصاص یا حدّ شرعی است - مرتکب شده است.

«مسأله 3250» اقرار به هر لفظی که صورت پذیرد - گرچه صریح نباشد و با قرائنی دیگر چون اشاره، رسا باشد - کفایت می کند و نافذ است، ولی اگر لفظی را که گفته ظاهر در اقرار نباشد و احتمالات دیگر در آن راه داشته باشد، اقرار ثابت نمی شود.

«مسأله 3251» اقرار کننده باید بالغ و عاقل و دارای قصد و اختیار باشد، بنابر این اقرار کودک، دیوانه، مست و یا کسی که به وسیله هیپنوتیزم در خواب بدون قصد و اختیار اقرار کرده و یا کسی که در حال تهدید یا زیر فشار جسمی یا روحی اقرار نموده، اعتبار ندارد؛ ولی اقرار بیمار در مرضی که به مرگ او منتهی می شود اجمالاً نافذ است، پس اگر مورد وثوق باشد همه آن صحیح است و گرنه نسبت به زاید بر ثلث مال نافذ نیست و نیز اقرار معلق ثابت نمی شود.

«مسأله 3252» اقرار شخص سفیه نسبت به امور مالی اعتبار ندارد، بنابر این اگر سفیه اقرار نماید مبلغی به دیگری بدهکار است یا چیزی که در دست او می باشد مال دیگری است، اقرار او نافذ نیست، ولی اقرار سفیه نسبت به امور غیر مالی اعتبار دارد.

«مسأله 3253» اقرار شخص ورشکسته ای که توسط حاکم شرع از تصرف در

اموال خود منع شده، حتّی نسبت به امور مالی معتبر و نافذ است، مشروط بر این که به ضرر دیگری نباشد، خواه زمان بدهکار شدن خود را پیش از حکم به ورشکستگی ذکر کند یا بعد از آن؛ ولی اگر پس از حکم به ورشکستگی اقرار به بدهکاری نماید، طلبکار جدید با سایر طلبکاران در اموال او شریک نمی شود.

«مسأله 3254» در مُقَرَّر له (کسی که به نفع او اقرار شده است) اهلیت شرط نیست، ولی شرعاً باید بتواند آنچه را به نفع او اقرار شده دارا شود و نیز در صحّت اقرار، تصدیق مُقَرَّر له شرط نیست، ولی اگر مفاد اقرار را تکذیب کند، اقرار مزبور در حق او بی اثر است.

«مسأله 3255» اقرار شخص فقط علیه خودش معتبر است، پس اقرار او علیه دیگران و همچنین به نفع خود معتبر نیست.

«مسأله 3256» اقرار یا شهادتی که بر روی کاغذ نوشته شده یا بر روی نوار ضبط شده است و شباهت زیادی به صدا یا خط کسی دارد، در صورتی که احتمال جعلی بودن آن داده شود یا احتمال دهند در شرایط غیر عادی و با فشار و تهدید یا فریب انجام شده باشد، اعتباری ندارد.

«مسأله 3257» پس از تحقّق اقرار شرعی، انکار اعتباری ندارد؛ به عنوان مثال اگر اقرار کند: «فلانی مبلغ بیست هزار تومان از من طلبکار است» و پس از آن انکار نماید، انکار او اثری ندارد، همچنین اگر پس از اقرار به بدهکاری، مقداری از آن را انکار نماید، باز هم اعتباری ندارد.

«مسأله 3258» اگر کذب اقرار نزد حاکم شرع ثابت شود، آن اقرار بی اثر خواهد بود.

«مسأله 3259» اگر به بدهکاری خود اقرار نماید ولی بگوید: «آن را پرداخت کرده ام»، بدهکاری او ثابت می شود، ولی پرداخت آن را باید اثبات نماید.

«مسأله 3260» اقرار به چیزی که عقلاً یا عادتاً محال باشد یا بر حسب شرع صحیح نباشد، مؤثر نیست؛ بنابر این اقرار باید به چیزی باشد که دارای اثر و حکم شرعی است، مانند اقرار به مال موجود یا بدهکاری یا منفعت یا کار و یا حقّی که می توان اقرار کننده را ملزم به انجام یا ادای آن نمود و یا اقرار به گناهی که می توان او را به

مجازات آن محکوم کرد، پس اقرار به بدهکاری مبلغی که بابت قمار و مانند آن است اعتباری ندارد.

«مسأله 3261» اقرار به نسب، مانند اقرار به فرزند بودن برای کسی، با چند شرط پذیرفته می شود:

اول: احتمال داده شود که اقرار کننده راست می گوید و تحقق نسب، عادتاً ممکن باشد. دوم: تحقق نسب شرعاً صحیح باشد. سوم: شخص دیگری مدعی آن نباشد.

چهارم: نسبت به کودکی باشد که در اختیار اوست و در صورت تحقق این شرایط، نیازی به تصدیق کودک نیست و انکار او نیز پس از بلوغ مسموع نخواهد بود، ولی ادعای فرزندگی شخص بالغ در صورتی پذیرفته می شود که او هم تصدیق نماید.

«مسأله 3262» اختلاف بین اقرار کننده و کسی که برای او اقرار شده در سبب اقرار، مانع از صحّت اقرار نیست.

ص: 620

«مسألة 3263» «نذر» آن است که انسان ملتزم شود کار خیری را برای خدا بجا آورد یا کاری را که انجام ندادن آن بهتر است، برای خدا ترك نماید و بنابر این متعلق نذر باید دارای «رجحان» باشد، یعنی فعل یا ترك فعلی که نذر شده، شرعاً دارای مزیت باشد.

«مسألة 3264» نذر بر چند قسم است:

اول: نذری که برای شکر نعمت دنیوی یا اخروی باشد، مثلاً بگوید: «از برای خداست بر من که اگر مرا توفیق حج داد یا به من فرزندی عطا نمود، فلان کار خیر را انجام دهم»، یا برای شکر ترك گناه یا رفع بلا یا بیماری و یا سایر مشکلات صورت بگیرد، مثلاً بگوید: «از برای خداست بر من که اگر از فلان گناه محفوظ ماندم یا بیمارم شفا یافت، فلان عمل خیر را انجام دهم»؛ به این قسم نذر که برای شکرگزاری انجام می شود «نذر برّ» گفته می شود.

دوم: نذری که برای زجر (یعنی بازداشتن) خود از عمل حرام یا مکروه انجام می دهد، مثلاً می گوید: «از برای خداست بر من که اگر عمداً غیبت کردم، يك روز روزه بگیرم»؛ این قسم نذر را «نذر زجر» می گویند.

سوم: نذری که مطلق بوده و مشروط و معلق به چیزی نباشد، به عنوان مثال بگوید: «از برای خدا بر من است که فردا را روزه بگیرم»؛ به این قسم نذر «نذر تبرّعی» می گویند.

«مسألة 3265» در نذر باید علاوه بر نیت و قصد، صیغه خوانده شود و لازم نیست آن را به عربی بخوانند، پس اگر بگوید: «چنانچه بیمار من خوب شود، برای خدا بر من

است که صد تومان به فقیر بدهم»، نذر او صحیح است.

«مسألة 3266» عبارت «برای خدا» به هر زبان که باشد، باید در صیغه نذر گفته شود و اگر در قلب آن را نیت کند، کافی نیست و نذر واقع نمی شود.

«مسألة 3267» نذر کننده باید مکلف و عاقل باشد و به اختیار و قصد خود نذر کند، بنابر این نذر کردن کسی که او را مجبور کرده اند یا به واسطه عصبانی شدن بی اختیار نذر کرده، صحیح نیست.

«مسألة 3268» نذرهایی که آدم سفیه - یعنی کسی که مال خود را در کارهای بیهوده مصرف می کند - نسبت به اموالش می کند، صحیح نیست، اگرچه حاکم شرع هم از تصرف او در اموالش جلوگیری نکرده باشد.

«مسألة 3269» نذر زن بدون اجازه شوهر، اگر منافات با حق شوهر داشته باشد، باطل است.

«مسألة 3270» اگر زن با اجازه شوهر نذر کند، شوهر نمی تواند نذر او را به هم بزند یا از عمل کردن او به نذر جلوگیری نماید.

«مسألة 3271» هرگاه فرزند نذر کند - اگرچه بدون اجازه پدر هم باشد - باید به آن نذر عمل نماید، مگر این که نذر فرزند نسبت به اموال پدر یا مادر باشد و یا موجب آزار والدین را فراهم کند و به این سبب از رجحان بیفتد.

«مسألة 3272» پدر و مادر نمی توانند از طرف فرزند خود نذر کنند؛ پس اگر مثلاً نذر کنند که دختر خود را به سیّد شوهر دهند و دختر پس از تکلیف راضی نباشد، نذر آنان اعتباری ندارد، ولی احتیاط مستحب آن است که اگر بتوانند او را راضی نمایند که با سیّد ازدواج کند.

«مسألة 3273» انسان کاری را می تواند نذر کند که انجام آن برایش ممکن باشد، بنابر این کسی که نمی تواند پیاده به کربلا برود، اگر نذر کند که پیاده برود، نذر او صحیح نیست.

«مسألة 3274» اگر نذر کند کار حرام یا مکروهی را انجام دهد یا کار واجب یا

مستحبی را ترك کند، نذر او صحیح نیست.

«مسأله 3275» اگر نذر کند کار مباحی را انجام دهد یا ترك نماید، چنانچه بجا آوردن و ترك آن از هر جهت مساوی باشد، نذر او صحیح نیست و اگر انجام آن از جهتی بهتر باشد و انسان به قصد همان جهت نذر کند - مثلاً نذر کند غذایی را بخورد تا برای عبادت قوت بگیرد - نذر او صحیح است و نیز اگر ترك آن از جهتی بهتر باشد و انسان برای همان جهت نذر کند که آن را ترك نماید - مثلاً برای این که پرخوری مضر است، نذر کند که زیاد غذا نخورد - نذر او صحیح می باشد.

«مسأله 3276» اگر نذر کند نماز واجب خود را در جایی بخواند که به خودی خود ثواب نماز در آنجا زیاد نیست - مثلاً نذر کند نماز را در اتاق بخواند - چنانچه نماز خواندن در آنجا از جهتی بهتر باشد - مثلاً به واسطه این که خلوت است انسان حضور قلب پیدا می کند - نذر صحیح است.

«مسأله 3277» اگر نذر کند عملی را انجام دهد، باید به همان نحو که نذر کرده بجا آورد، پس اگر نذر کند که روز اول ماه صدقه بدهد یا روزه بگیرد یا نماز اول ماه بخواند، اگر قبل از آن روز یا بعد از آن بجا آورد، کفایت نمی کند و نیز اگر نذر کند که وقتی بیمار او خوب شد صدقه بدهد، اگر پیش از آن که بیمار خوب شود صدقه بدهد، کافی نیست.

«مسأله 3278» اگر نذر کند روزه بگیرد ولی وقت و مقدار آن را معین نکند، چنانچه يك روز روزه بگیرد کافی است و اگر نذر کند نماز بخواند و مقدار و خصوصیات آن را معین نکند، اگر يك نماز دو رکعتی بخواند کفایت می کند و اگر نذر کند صدقه بدهد و جنس و مقدار آن را معین نکند، اگر چیزی بدهد که بگویند صدقه داده، به نذر عمل کرده است و اگر نذر کند کاری برای خدا بجا آورد، در صورتی که يك نماز بخواند یا يك روز روزه بگیرد یا چیزی صدقه بدهد، نذر خود را انجام داده است.

«مسأله 3279» اگر نذر کند روز معینی را روزه بگیرد و در آن روز به سفر برود، چنانچه به هنگام نذر مقصودش این بود که حتی در حال سفر نیز روزه بگیرد، باید همان

روز را در سفر روزه بگیرد وگرنه بعداً باید قضای آن را بجا آورد.

«مسأله 3280» اگر انسان از روی اختیار به نذر خود عمل نکند، باید کفاره بدهد و کفاره آن، کفاره قسم است که در مسأله 3302 آمده است.

«مسأله 3281» اگر نذر کند که تا وقت معینی عملی را ترك کند، بعد از گذشتن آن وقت می تواند آن عمل را بجا آورد و اگر پیش از گذشتن وقت از روی فراموشی یا ناچاری آن را انجام دهد، چیزی بر او واجب نیست، ولی باز هم لازم است که تا آن وقت آن عمل را بجا نیاورد و چنانچه دوباره پیش از رسیدن آن وقت بدون عذر آن عمل را انجام دهد، باید به مقداری که در مسأله پیش گفته شد کفاره بدهد.

«مسأله 3282» کسی که نذر کرده عملی را ترك کند و وقتی برای آن معین نکرده است، اگر از روی فراموشی یا ناچاری یا ندانستن، آن عمل را انجام دهد، کفاره بر او واجب نیست؛ ولی چنانچه از روی اختیار آن را بجا آورد، برای دفعه اول باید کفاره بدهد.

«مسأله 3283» اگر برای عملی که نذر کرده وقتی معین نکرده باشد، لازم نیست فوراً انجام دهد، ولی بنابر احتیاط نباید زیاد تأخیر بیندازد.

«مسأله 3284» اگر نذر کننده از انجام نذر خود در وقت آن عاجز شود، نذر او منحل شده و از او ساقط می گردد؛ ولی اگر از انجام روزه نذری عاجز باشد، بنابر احتیاط واجب برای هر روزه دو مُدّ طعام (تقریباً 1500 گرم) به فقیری صدقه دهد تا آن فقیر به نیابت او روزه بگیرد و اگر میسر نشد، برای هر روزه يك مُدّ طعام صدقه دهد.

«مسأله 3285» اگر نذر کند که در هر هفته روز معینی - مثلاً روز جمعه - را روزه بگیرد، چنانچه یکی از جمعه ها عید فطر یا قربان باشد یا در روز جمعه عذر دیگری مانند حیض برای او پیدا شود، باید آن روز را روزه نگیرد و بعد قضای آن را بجا آورد.

«مسأله 3286» اگر نذر کند که مقدار معینی را به مصرف خاصی برساند - مثلاً نذر کند صد تومان صدقه بدهد - چنانچه پیش از به مصرف رساندن آن بمیرد، لازم نیست آن مقدار را از مال او به مصرف نذر برسانند؛ ولی بهتر این است که وارثین بالغ او از سهم خود آن مقدار را از طرف میّت به مصرف نذر برسانند.

«مسأله 3287» هرگاه نذر کند مال معینی را در راه خاصّی مصرف کند و قبل از انجام آن از دنیا برود، بنابر احتیاط واجب وصیّ او باید آن مال را به مصرف تعیین شده برساند، ولی اگر نذر کند که تا زنده است خود او در هر سال مقدار معینی از مال را در راه معینی مصرف کند، پس از مردن او ادامه آن واجب نیست.

«مسأله 3288» اگر نذر کند که به فقیر معینی صدقه بدهد، نمی تواند آن را به فقیر دیگری بدهد و اگر آن فقیر بمیرد، بنابر احتیاط باید به ورثه او بدهد.

«مسأله 3289» اگر نذر کند که به زیارت یکی از امامان علیهم السلام - مثلاً به زیارت حضرت اباعبدالله علیه السلام - مشرف شود، چنانچه به زیارت امام دیگری برود، کافی نیست و اگر به واسطه عذری نتواند آن امام را زیارت کند، چیزی بر او واجب نیست.

«مسأله 3290» کسی که نذر کرده زیارت برود و غسل زیارت و نماز آن را نذر نکرده، لازم نیست آنها را بجا آورد.

«مسأله 3291» اگر برای حرم یکی از امامان علیهم السلام یا امامزادگان چیزی مانند فرش و پرده یا روشنایی نذر کند، باید آن را به مصارف حرم برساند و اگر برای امام علیه السلام یا امامزاده چیزی نذر کند، می تواند آن را به خدامی که مشغول خدمت هستند بدهد، چنانچه می تواند به مصارف حرم یا سایر کارهای خیر، به قصد بازگشت ثواب آن به کسی که برای او نذر شده، برساند.

«مسأله 3292» اگر برای خود امام علیه السلام چیزی نذر کند، چنانچه مصرف معینی را قصد کرده باشد، باید به همان مصرف برساند و اگر مصرف معینی را قصد نکرده باشد، باید به فقرا و زوّار بدهد یا مسجد و مانند آن بسازد و ثواب آن را هدیه آن امام نماید و همچنین است اگر چیزی را برای امامزاده ای نذر کرده باشد.

«مسأله 3293» اگر گوسفندی را برای صدقه یا برای یکی از امامان نذر کنند، پشم آن و مقداری که چاق می شود جزء نذر است و اگر پیش از آن که به مصرف نذر برسد شیر بدهد یا بچه بیاورد، آنها را هم باید به مصرف نذر برسانند.

«مسأله 3294» هرگاه نذر کند که اگر بیمار او خوب شود یا مسافر او بیاید عملی را

انجام دهد، چنانچه معلوم شود که پیش از نذر کردن بیمار خوب شده یا مسافر آمده است، عمل کردن به نذر لازم نیست.

«مسألة 3295» اگر نذر کند مقدار معینی از مال را به مصرف خاصی برساند و آن مصرف را فراموش کند و بین چند مصرف مردّد باشد، باید در هر يك از آن مصرف ها همه آن مقدار را صرف نماید و در صورتی که مصرف را فراموش نکرده ولی مقدار معین از مال را فراموش کرده باشد، باید هر مقدار آن را که یقین دارد مصرف نماید و اگر عملی را نذر کرده و مردّد بین چند عمل باشد، باید همه آن اعمال را انجام دهد و در صورتی که مقدار عمل را فراموش کرده باشد، باید هر اندازه را که یقین دارد انجام دهد.

«مسألة 3296» در «عهد» هم مثل نذر باید صیغه بخواند و نام خدا را بر زبان آورد و بگوید: «با خدا عهد کردم که فلان کار را انجام دهم یا فلان کار را ترك کنم» و نیز کاری را که عهد می کند انجام دهد، باید نکردن آن بهتر از انجام آن نباشد.

«مسألة 3297» هرگاه با خدا عهد کند که اگر به حاجت شرعی خود برسد کار خیری را انجام دهد، بعد از آن که حاجت او برآورده شد، باید آن کار را انجام دهد و نیز اگر بدون آن که حاجتی داشته باشد، عهد کند که عمل خیری را انجام دهد، آن عمل بر او واجب می شود.

«مسألة 3298» اگر به عهد خود عمل نکند، باید کفّاره بدهد، یعنی شصت فقیر را سیر کند یا دو ماه روزه بگیرد یا يك برده آزاد کند.

«مسألة 3299» اگر برای تخلف از نذر یا قسم یا عهد خود کفّاره ای معین کند - به عنوان مثال بگوید: «با خدا عهد کردم که دیگر سیگار نکشم و اگر کشیدم صد تومان صدقه بدهم» - در صورت تخلف، باید تنها آنچه را معین نموده انجام دهد و کفّاره دیگری واجب نیست.

«مسأله 3300» «سوگند» بر دو نوع است:

اول: آن که انسان برای اثبات یا نفی چیزی سوگند یاد کند، مثلاً بگوید: «وَاللَّهِ، چنین بوده» یا «وَاللَّهِ، چنین نبوده». این گونه سوگندها اگر راست باشد کراهت دارد و اگر دروغ باشد گناه کبیره است، ولی کفاره ندارد و اگر برای این که خودش یا مسلمان دیگری را از شر فرد ظالمی نجات دهد به دروغ سوگند یاد کند، اشکال ندارد، بلکه گاهی واجب می شود، ولی اگر می تواند «تَوْرِيه» کند و توجه به آن دارد، احوط آن است که «تَوْرِيه» نماید (1).

دوم: آن است که انسان برای انجام یا ترك كاری در آینده سوگند یاد کند و به این وسیله انجام یا ترك آن کار را بر خود واجب گرداند، به عنوان مثال بگوید: «وَاللَّهِ اگر به پدرم احترام نکنم، به فقیر صدقه می دهم» یا بگوید: «وَاللَّهِ اگر سیگار بکشم، يك روز روزه می گیرم» در این صورت آن عمل بر او واجب می شود و اگر از روی عمد مخالفت کند، باید کفاره بدهد و آنچه در مسائل آینده می آید، مربوط به نوع دوم است.

«مسأله 3301» سوگند صحیح دارای چند شرط است:

اول: کسی که سوگند می خورد باید بالغ و عاقل باشد و اگر می خواهد راجع به مال خود قسم بخورد، باید سفیه نباشد - اگرچه حاکم شرع هم او را از تصرف در مالش منع نکرده باشد - و از روی قصد و اختیار قسم بخورد، پس قسم خوردن بچه، دیوانه، مست

ص: 627

1- - «تَوْرِيه» آن است که دروغ را به گونه ای ادا کند که قابل انطباق بر راست نیز باشد و در دل حرف راست را قصد نماید.

و کسی که مجبورش کرده اند درست نیست و همچنین است اگر در حال عصبانیت بدون قصد سوگند بخورد.

دوم: کاری که سوگند می خورد انجام دهد، باید حرام و مکروه نباشد و کاری که سوگند می خورد ترك كند، باید واجب و مستحب نباشد و اگر سوگند بخورد که کار مباحی را بجا آورد، باید ترك آن در نظر مردم بهتر از انجام آن نباشد و نیز اگر سوگند بخورد کار مباحی را ترك كند، باید انجام آن در نظر مردم بهتر از ترك آن نباشد.

سوم: به یکی از اسامی خداوند متعال سوگند بخورد که به غیر ذات مقدس او گفته نمی شود، مانند «خدا» و «الله» و نیز اگر به اسمی سوگند بخورد که به غیر خدا هم می گویند ولی به قدری به خدا گفته می شود که هر وقت کسی آن اسم را بگوید، ذات مقدس حق در نظر می آید - مثل آن که به «خالق» و «رازق» سوگند بخورد - صحیح است، بلکه اگر به لفظی سوگند بخورد که بدون قرینه، خدا را به نظر نیاورد ولی او خدا را قصد کند، بنا بر احتیاط باید به آن سوگند عمل نماید.

چهارم: سوگند را به زبان بیاورد و اگر بنویسد یا در قلب خود آن را قصد کند، صحیح نیست، ولی آدم لال اگر با اشاره سوگند بخورد صحیح است.

پنجم: عمل کردن به سوگند برای او ممکن باشد، اما اگر هنگامی که سوگند می خورد ممکن باشد و بعد تا آخر وقتی که برای سوگند معین کرده عاجز شود یا برای او مشقت داشته باشد، سوگند او از وقتی که عاجز شده به هم می خورد.

«مسأله 3302» كفارة مخالفت با سوگند، سیر کردن یا پوشاندن ده فقیر و یا آزاد کردن يك برده است و چنانچه توان انجام هیچ کدام را نداشته باشد، باید سه روز روزه بگیرد.

«مسأله 3303» اگر پدر از سوگند خوردن فرزند نهی کند یا شوهر از سوگند خوردن زن نهی نماید، سوگند آنان صحیح نیست.

«مسأله 3304» اگر فرزند بدون اجازه گرفتن از پدر و زن بدون اجازه گرفتن از شوهر، سوگند بخورد، بعید نیست سوگند آنان صحیح نباشد، لکن نباید احتیاط را ترك کنند.

«مسألة 3305» اگر انسان از روی فراموشی یا ناچاری به سوگند عمل نکند، کفّاره بر او واجب نیست و همچنین است اگر او را مجبور کنند که به سوگند عمل ننماید و قسمی که آدم و سواسی می خورد، مثل این که می گوید: «وَاللّٰهُ الْاَنّٰی مَشْغُولٌ نَّمَازٌ مِّی شَوْمٍ» و به واسطهٔ سواس مشغول نمی شود، اگر سواس او به گونه ای باشد که بی اختیار به سوگند عمل نکند، کفاره ندارد.

ص: 629

«وصیت» آن است که انسان سفارش کند که بعد از مرگ او برای او کارهایی را انجام دهند یا بگویند بعد از مرگ او چیزی از مال او ملك کسی باشد یا برای اولاد خود و کسانی که اختیار آنان با اوست، قیم و سرپرست معین کند و کسی را که به او وصیت می کنند، «وصی» می گویند. بنابر این وصیت بر دو قسم است:

اول: «وصیت عهدی» که عبارت از این است که انسان يك یا چند نفر را بعد مرگ خود مأمور انجام اموری کند، مانند این که شخصی را ولی بر ثلث اموال یا ولی بر اولاد صغیر خود قرار دهد. این شخص را اصطلاحاً «وصی» می گویند.

دوم: «وصیت تملیکی» که عبارت از این است که انسان عین یا منفعتی از مال خود را برای پس از مرگش به رایگان به دیگری تملیک کند. از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده است:

«بر هر مسلمانی است که وصیت کند» و نیز فرمودند: «هر کس هنگام مرگ خوب وصیت نکند در عقل و مروّت ناقص است»⁽¹⁾.

«مسأله 3306» وقتی انسان نشانه های مرگ را در خود دید، باید فوراً امانت های مردم را به صاحبان آن برگرداند و اگر به مردم بدهکار باشد و هنگام پرداخت آن بدهی رسیده باشد، باید بدهد و اگر خودش نتواند بدهد یا هنگام دادن بدهی او نرسیده باشد، باید وصیت کند و بر وصیت شاهد بگیرد، ولی اگر بدهی او معلوم باشد و اطمینان داشته باشد که ورثه می پردازند، وصیت کردن لازم نیست.

«مسأله 3307» کسی که نشانه های مرگ را در خود می بیند، اگر خمس و زکات و

ص: 630

مظالم بدهکار باشد، باید فوراً بدهد و اگر نتواند بدهد، چنانچه از خودش مال داشته باشد یا احتمال دهد که کسی آنها را ادا نماید، باید وصیت کند و همچنین است اگر حجّ بر او واجب باشد.

«مسأله 3308» کسی که نشانه های مرگ را در خود می بیند، اگر نماز و روزه قضا داشته باشد، باید وصیت کند که از مال خودش برای آنها اجیر بگیرند، بلکه اگر مال نداشته باشد ولی احتمال بدهد کسی بدون آن که چیزی بگیرد آنها را انجام دهد، باز هم واجب است وصیت نماید و اگر قضای نماز و روزه های او به تفصیلی که در مسأله 1429 تا 1442 گفته شد، بر پسر بزرگ تر وی واجب باشد، باید به او اطلاع دهد یا وصیت کند که برای او بجا آورند.

«مسأله 3309» کسی که نشانه های مرگ را در خود می بیند، اگر مالی پیش کسی داشته باشد یا در جایی پنهان کرده باشد که ورثه ندانند، چنانچه به واسطه ندانستن، حقّ آنان از بین برود، باید به آنان اطلاع دهد و لازم نیست برای بچه های صغیر خود قیّم و سرپرست معین کند، ولی اگر به گونه ای باشد که بدون قیّم، مال آنان از بین برود یا خود آنان ضایع شوند، باید برای آنان قیّم امینی معین نماید.

«مسأله 3310» کسی که می خواهد وصیت کند، می تواند با اشاره ای که مقصودش را بفهماند وصیت کند، ولی تا می تواند باید به گونه ای وصیت کند که مقصود را بدون ابهام بفهماند.

«مسأله 3311» اگر نوشته ای به امضا یا مُهر میّت ببینند، چنانچه مقصود او را بفهماند و معلوم باشد که برای وصیت کردن نوشته، باید مطابق آن عمل کنند.

«مسأله 3312» کسی که وصیت می کند، باید عاقل و بالغ باشد، ولی بچه ده ساله ای که خوب و بد را تشخیص می دهد، اگر برای کار خوبی مثل ساختن مسجد و پل وصیت کند، صحیح است و نیز وصیت کننده باید از روی اختیار وصیت کند و نیز وصیت سفیه نسبت به اموالش صحیح نیست، اگرچه حاکم شرع هم او را از تصرف در اموال خود منع نکرده باشد.

«مسأله 3313» کسی که از روی عمد به قصد خودکشی مثلاً زخمی به خود زده یا سمی خورده است که به واسطه آن، یقین یا گمان به مردن او پیدا می شود، اگر بعد از این عمل وصیت کند که مقداری از مال او را به مصرفی برسانند، صحیح نیست، ولی اگر قبل از آن وصیت کرده باشد، صحیح است.

«مسأله 3314» اگر انسان وصیت کند که چیزی به کسی بدهند، در صورتی آن کس مالک آن چیز می شود که آن را قبول کند، اگرچه قبول در حال حیات وصیت کننده باشد.

«مسأله 3315» وصی باید مسلمان و عاقل و مورد اطمینان باشد و به احتیاط واجب باید بالغ باشد، ولی غیر بالغ را می توان به همراه بالغ وصی قرار داد، در این صورت اجرای وصیت با بالغ خواهد بود و پس از بلوغ صغیر، با هم به وصیت عمل می کنند.

«مسأله 3316» اگر کسی چند وصی برای خود معین کند، چنانچه اجازه داده باشد که هر کدام به تنهایی به وصیت عمل کنند، لازم نیست در انجام وصیت از یکدیگر اجازه بگیرند و اگر اجازه نداده باشد - چه گفته باشد که همه با هم به وصیت عمل کنند و چه نگفته باشد - باید با نظر یکدیگر به وصیت عمل نمایند و اگر حاضر نشوند که با یکدیگر به وصیت عمل کنند و در تشخیص مصلحت اختلاف داشته باشند، در صورتی که تأخیر و مهلت دادن باعث شود که عمل به وصیت معطل بماند، حاکم شرع آنها را مجبور می کند که تسلیم نظر کسی شوند که صلاح را تشخیص دهد و اگر اطاعت نکنند، به جای آنان دیگران را معین می نماید و اگر یکی از آنان قبول نکرد، يك نفر دیگر را به جای او تعیین می نماید.

«مسأله 3317» اگر انسان از وصیت خود برگردد، مثلاً بگوید ثلث مالش را به کسی بدهند و بعد بگوید به او ندهند، وصیت باطل می شود و اگر وصیت خود را تغییر دهد، مثل آن که قیمی برای بچه های خود معین کند و بعد دیگری را به جای او قیم نماید، وصیت اول او باطل می شود و باید به وصیت دوم او عمل نمایند.

«مسأله 3318» اگر کاری کند که معلوم شود از وصیت خود برگشته، مثلاً خانه ای را که وصیت کرده به کسی بدهند، بفروشد یا دیگری را برای فروش آن وکیل نماید،

وصیت باطل می شود.

«مسأله 3319» اگر وصیت کند چیز معینی را به کسی بدهند و بعد وصیت کند که نصف همان چیز را به دیگری بدهند، باید آن چیز را دو قسمت کنند و به هر کدام از آن دو نفر يك قسمت آن را بدهند.

«مسأله 3320» اگر کسی در مرضی که با آن می میرد، مقداری از مال خود را به کسی ببخشد و وصیت کند که بعد از مردن او هم مقداری به کس دیگری بدهند، آنچه را که در حال زندگی بخشیده، از اصل مال است و احتیاج به اذن ورثه ندارد و چیزی را که وصیت کرده، اگر زیادتر از ثلث باشد زیادتی آن محتاج به اذن ورثه است.

«مسأله 3321» اگر وصیت کند که ثلث مال او را نفروشد و منافع آن را به مصرفی برساند، باید مطابق گفته او عمل نمایند.

«مسأله 3322» اگر در مرضی که با آن می میرد، بگوید مقداری به کسی بدهکار است، چنانچه متهم باشد که برای ضرر زدن به ورثه گفته است، باید مقداری را که معین کرده از ثلث مال او بدهند و اگر متهم نباشد، باید از اصل مال او بدهند.

«مسأله 3323» کسی که انسان وصیت می کند که چیزی به او بدهند، باید هنگام وصیت وجود داشته باشد، پس اگر وصیت کند به بچه ای که ممکن است فلان زن حامله شود چیزی بدهند، باطل است؛ ولی اگر وصیت کند به بچه ای که در شکم مادر است چیزی بدهند - اگرچه هنوز روح نداشته باشد - وصیت صحیح است، پس اگر زنده به دنیا آمد، باید آنچه را که وصیت کرده به او بدهند و اگر مرده به دنیا آمد، وصیت باطل می شود و آنچه را که برای او وصیت کرده، ورثه میان خودشان قسمت می کنند.

«مسأله 3324» کاری که برای آن وصیت می کنند، باید جایز و حلال باشد، پس اگر وصیت کند پولی را صرف کمک به ظالم یا ترویج باطل نمایند، وصیت او صحیح نیست.

«مسأله 3325» اگر انسان بفهمد کسی او را وصی کرده، چنانچه به اطلاع وصیت کننده برساند که برای انجام وصیت او حاضر نیست، لازم نیست بعد از مردن او به وصیت عمل کند؛ ولی اگر پیش از مردن او بفهمد که او را وصی کرده یا بفهمد و به او

اطلاع ندهد که برای عمل کردن به وصیت حاضر نیست، بنابر احتیاط واجب باید وصیت او را انجام دهد و همچنین اگر وصی پیش از مرگ هنگامی متوجه شود که بیمار به واسطه شدت بیماری نتواند به دیگری وصیت کند، احتیاط واجب آن است که وصیت را قبول نماید.

«مسأله 3326» اگر کسی که وصیت کرده بمیرد، وصی نمی تواند دیگری را برای انجام کارهای میت معین کند و خود از کار کناره گیری نماید، ولی اگر بداند مقصود میت این نبوده که خود وصی آن کار را انجام دهد بلکه مقصود او فقط انجام کار بوده، می تواند دیگری را از طرف خود وکیل نماید.

«مسأله 3327» اگر کسی دو نفر را وصی کند، چنانچه یکی از آن دو بمیرد یا دیوانه یا کافر شود، در صورتی که هر دو مستقلاً وصی نباشند، حاکم شرع يك نفر دیگر را به جای او معین می کند و اگر هر دو بمیرند یا دیوانه یا کافر شوند، حاکم شرع دو نفر دیگر را معین می کند، ولی اگر يك نفر بتواند وصیت را عملی کند، معین کردن دو نفر لازم نیست.

«مسأله 3328» اگر وصی نتواند به تنهایی کارهای میت را انجام دهد، حاکم شرع برای کمک او يك نفر دیگر را معین می کند.

«مسأله 3329» اگر مقداری از مال میت در دست وصی تلف شود، چنانچه در نگهداری آن کوتاهی کرده و یا تعدی نموده باشد - مثلاً میت وصیت کرده باشد که فلان مقدار به فقراى فلان شهر بده و او مال را به شهر دیگر برده و در راه از بین رفته باشد - ضامن است و اگر کوتاهی نکرده و تعدی هم ننموده باشد، ضامن نیست.

«مسأله 3330» هرگاه انسان کسی را وصی کند و بگوید که: «اگر آن فرد از دنیا رفت، فلانی وصی باشد»، بعد از آن که وصی اول مُرد، وصی دوم باید کارهای میت را انجام دهد.

«مسأله 3331» واجبات مالی الهی، مانند حجی که بر میت واجب است و بدهکاری و حقوقی که مثل خمس و زکات و مظالم، ادا کردن آنها واجب می باشد و همچنین بدهی ها و حقوق مردم را، باید از اصل مال میت بدهند، اگرچه میت برای آنها وصیت نکرده باشد.

«مسأله 3332» اگر مال میت از بدهی و حج واجب و حقوقی که مثل خمس و

زکات و مظالم بر او واجب است بیشتر باشد، چنانچه وصیت کرده باشد که ثلث یا مقداری از ثلث را به مصرفی برسانند، باید به وصیت او عمل کنند و اگر وصیت نکرده باشد، آنچه می ماند مال ورثه است.

«مسأله 3333» اگر مصرفی که میت معین کرده، از ثلث مال او بیشتر باشد، وصیت او در بیشتر از ثلث، در صورتی صحیح است که ورثه راضی باشند و اگر مدتی بعد از مردن او هم اجازه بدهند، صحیح است.

«مسأله 3334» اگر مصرفی را که میت معین کرده، از ثلث مال او بیشتر باشد و پیش از مردن او ورثه اجازه بدهند که وصیت او عملی شود، بعد از مردن او نمی توانند از اجازه خود برگردند.

«مسأله 3335» اگر کسی وصیت کند از يك سوم دارایی او خمس، زکات یا بدهی او را بدهند و برای نماز و روزه او اجیر بگیرند و نیز کارهای مستحبی هم مثل اطعام به فقرا انجام دهند، باید اول به واجبات - خواه مالی باشد یا بدنی - عمل نمایند و در بین واجبات هم ترتیب معتبر نیست و اگر وصیت او به ترتیب باشد، باید در واجبات به همان ترتیب عمل کنند و آنچه را مقدم است - اگرچه واجب بدنی باشد - اول انجام دهند، پس اگر يك سوم دارایی او برای تمام آن کافی باشد، باید به تمام آن عمل شود و چنانچه کافی نباشد، اگر باقی مانده تماماً یا قسمتی واجب مالی باشد، باید از اصل مال بدهند و اگر باقی مانده تماماً یا قسمتی واجب بدنی باشد، لازم نیست به آن عمل کنند و در صورتی که وصیت او به ترتیب نباشد، باز باید نخست واجبات مالی و بدنی را انجام دهند و بین واجبات هم ترتیب نیست و اگر ثلث مال از مقدار مورد نیاز واجبات مالی و بدنی کمتر باشد، ثلث را بین واجب مالی و بدنی به نسبت تقسیم کنند و باقی مانده واجب مالی را از اصل مال بدهند و باقی مانده واجب بدنی را لازم نیست عمل نمایند و در هر صورت عمل به مستحبات هنگامی واجب است که ثلث، علاوه بر واجبات، برای آن هم وافی باشد.

«مسأله 3336» اگر وصیت کند که بدهی او را بدهند و برای نماز و روزه او اجیر بگیرند و کار مستحبی هم انجام دهند، چنانچه وصیت نکرده باشد که اینها را از ثلث

بدهند، باید بدهی او را از اصل مال بدهند و اگر چیزی زیاد آمد، ثلث آن را به مصرف نماز و روزه و کارهای مستحبی که معین کرده برسانند و در صورتی که ثلث کافی نباشد، اگر ورثه اجازه بدهند، باید وصیت او عملی شود و اگر اجازه ندهند، باید نماز و روزه را از ثلث بدهند و اگر چیزی زیاد آمد، به مصرف کارهای مستحبی که معین کرده برسانند.

«مسأله 3337» اگر برای مخارج عزاداری خود وصیت نکرده باشد، نمی توان از سهم ورثه صغیر بابت مخارج چیزی برداشت، ولی ورثه بالغ او می توانند از سهم خودشان بپردازند.

«مسأله 3338» اگر کسی بگوید که: «میّت وصیت کرده فلان مبلغ را به من بدهند»، چنانچه دو مرد عادل گفته او را تصدیق کنند یا سوگند بخورد و یک مرد عادل هم گفته او را تصدیق نماید، یا یک مرد عادل و دو زن عادل یا چهار زن عادل به گفته او شهادت دهند، باید مقداری را که مدعی می گوید به او بدهند و اگر یک زن عادل شهادت بدهد، باید یک چهارم چیزی را که مطالبه می کند به او بدهند و اگر دو زن عادل شهادت دهند، نصف آن را و اگر سه زن عادل شهادت دهند، باید سه چهارم آن را به او بدهند و نیز اگر دو مرد کافر ذمی که در دین خود عادلند گفته او را تصدیق کنند، در صورتی که میّت ناچار بوده است که وصیت کند و مرد و زن عادل هم در هنگام وصیت نبوده، باید چیزی را که مطالبه می کند به او بدهند.

«مسأله 3339» کسی که سرپرست اولاد صغیر میّت شده و وصیت کننده برای او اجرتی معین نکرده - فقیر باشد یا غنی - می تواند از اموال صغیر برای خدمات و کارهای خود اجرت مناسب را بردارد، هر چند برداشتن اجرت در صورتی که غنی باشد خلاف احتیاط است.

«مسأله 3340» وصی در رابطه با برداشتن اجرت از مال میّت یکی از چند صورت را دارد:

اول: اگر مورد وصیت انجام معاملات باشد، چنانچه وصیت کننده اجرتی برای وصی تعیین نکرده و وصی هم آن را به طور مجانی قبول کرده باشد، عمل به وصیت واجب

است و حق ندارد برای عمل کردن به آن اجرتی از مال میّت بردارد و اگر برای او اجرتی معین کرده یا وصی آن را مجانی قبول نکرده باشد، اجرت آن را طلبکار است.

دوم: اگر مورد وصیّت، انجام عبادات - نظیر حجّ و نماز و روزه - برای میّت باشد، چنانچه وصیّ در زمان حیات میّت انجام آن را به طور مجانی قبول کرده باشد، باید به همان نحو عمل کند و اگر انجام آن را با اجرت قبول کرده باشد، یکی از دو حالت را دارد:

الف - وصیّت کننده اجرت انجام آنها را معین کرده باشد که در این صورت، در حکم اجاره است و وصی باید طبق مفاد وصیّت عمل نماید و اجرت معین را از مال میّت بردارد.

ب - وصیّت کننده اجرت آن را به طور نامعین قرار داده باشد که در این صورت، در حکم اجاره باطل بوده و بعید نیست وصی بتواند اجرت معمولی کار خود را از مال میّت بردارد.

سوم: اگر وصیّت به شکل جُعّاله باشد - به عنوان مثال وصیّت کننده گفته باشد: «هر کس پس از مرگ من از طرف من حجّ بجا آورد فلان مبلغ از دارایی من مال او باشد» - وصی به همان اندازه که مقرّر شده مستحقّ اجرت می باشد.

«مسأله 3341» اگر کسی بگوید: «من وصیّ میّتم که مال او را به مصرفی برسانم» یا «میّت مرا قیّم بچه های خود قرار داده است»، در صورتی باید حرف او را قبول کرد که دو مرد عادل گفته او را تصدیق نمایند.

«مسأله 3342» اگر وصیّت کند چیزی را به کسی بدهند و آن کس پیش از آن که قبول یا رد نماید بمیرد، تا وقتی ورثه او وصیّت را رد نکرده اند، می توانند آن چیز را قبول نمایند، ولی این در صورتی است که مراد وصیّت کننده شخص موصی له نباشد و وصیّت کننده از وصیّت خود برنگردد وگرنه ورثه حقّی به آن چیز ندارند.

«مسأله 3343» اگر وصیّ بعضی از مصارف وصیّت را فراموش کند باید تحقیق کند تا حدّ امکان موارد آن را بیابد و در صورت عدم امکان، باید آن مقدار را به مصرف خیرات و کارهای نیک برساند.

«مسأله 3344» اسباب ارث، یعنی رابطه ای که موجب ارث بردن از میت می شود، سه چیز است:

اول: «خویشاوندی نسبی» که خود به سه دسته تقسیم می شود و تفصیل آن در مسأله بعدی بیان می شود.

دوم: «خویشاوندی سببی»، یعنی رابطه ای که به سبب نکاح دائم ایجاد می شود و به وسیله آن زن و شوهر از یکدیگر ارث می برند.

سوم: «ولاء» که به وسیله آن کسی که بر دیگری يك نوع ولایت دارد، در صورت نبودن خویشاوندان نسبی و سببی، از او ارث می برد و آن بر سه قسم است:

1- «ولاء عتق» که موضوع آن در این زمان منتفی شده است. 2- «ضمان جریره»؛ یعنی این که انسان با کسی قرار می گذارد که در زندگی ضامن جنایات او باشد و در عوض از او ارث ببرد. 3- «امامت» که به واسطه آن امام مسلمین در برخی از صور که بیان خواهد شد، از میت ارث می برد.

«مسأله 3345» کسانی که به واسطه خویشاوندی نسبی ارث می برند، سه طبقه هستند:

طبقه اول: پدر و مادر و فرزندان میت و با نبودن فرزندان، اولاد آنها هر چه پایین روند هر کدام آنان که به میت نزدیک تر باشد ارث می برد و تا يك نفر از این طبقه وجود داشته باشد، طبقه دوم ارث نمی برند. طبقه دوم: جد، یعنی پدر بزرگ و پدر او هر چه بالا رود و جدّه، یعنی مادر بزرگ و مادر او هر چه بالا رود، پدری باشند یا مادری و خواهر و برادر و با نبودن برادر و خواهر، اولاد ایشان هر کدام آنان که به میت نزدیک تر

باشد ارث می برد و تا يك نفر از این طبقه وجود داشته باشد، طبقه سوم ارث نمی برند.

طبقه سوم: عمو و عمه و دایی و خاله هر چه بالا روند و فرزندان آنان هر چه پایین روند و تا يك نفر از عموها و عمه ها و دایی ها و خاله های میّت زنده باشند، فرزندان آنان ارث نمی برند، ولی اگر میّت عمومی پدری و پسر عمومی پدر و مادری داشته باشد و غیر از اینها وارثی نداشته باشد، ارث به پسر عمومی پدر و مادری می رسد و عمومی پدری ارث نمی برد.

«مسأله 3346» اگر عمو و عمه و دایی و خاله خود میّت و فرزندان آنان و اولاد فرزندان آنان وجود نداشته باشند، عمو و عمه و دایی و خاله پدر و مادر میّت ارث می برند و اگر اینها نباشند، فرزندان آنها ارث می برند و اگر اینها هم نباشند، عمو و عمه و دایی و خاله جد و جدّه میّت و اگر اینها نباشند، فرزندان آنها ارث می برند.

«مسأله 3347» زن و شوهر به تفصیلی که بعد گفته می شود، از یکدیگر ارث می برند.

ارث طبقه اول

«مسأله 3348» اگر وارث میّت فقط يك نفر از طبقه اول باشد، مثلاً «پدر» یا «مادر» یا «يك پسر» یا «يك دختر» باشد، همه مال میّت به او می رسد و اگر «چند پسر» یا «چند دختر» باشند، همه مال به طور مساوی بین آنان قسمت می شود و اگر «يك پسر و يك دختر» باشد، مال را سه قسمت می کنند، دو قسمت را پسر و يك قسمت را دختر می برد و اگر «چند پسر و چند دختر» باشند، مال را به گونه ای قسمت می کنند که هر پسری دو برابر دختر ارث ببرد؛ مثلاً اگر شش هزار تومان به ارث مانده باشد و میّت پنج پسر و دو دختر داشته باشد، به هر دختر پانصد تومان و به هر پسر هزار تومان می رسد.

«مسأله 3349» اگر وارث میّت فقط «پدر و مادر» او باشند، مال سه قسمت می شود، دو قسمت آن را پدر و يك قسمت را مادر می برد؛ ولی اگر میّت «دو برادر» یا «چهار خواهر» یا «يك برادر و دو خواهر» داشته باشد که همه آنان پدری باشند - یعنی پدر آنان با پدر میّت یکی باشد، خواه مادر آنها هم با مادر میّت یکی باشد یا نه - اگر چه تا میّت پدر و مادر داشته باشد اینها ارث نمی برند، اما به واسطه بودن اینها، مادر يك ششم

مال را می برد و بقیه را به پدر می دهند.

«مسأله 3350» اگر وارث میّت فقط «پدر و مادر و يك دختر» باشد، چنانچه میّت «دو برادر» یا «چهار خواهر» یا «يك برادر و دو خواهر» پدری نداشته باشد، مال را پنج قسمت می کنند، پدر و مادر هر کدام يك قسمت و دختر سه قسمت آن را می برد و اگر «دو برادر» یا «چهار خواهر» یا «يك برادر و دو خواهر» پدری داشته باشد، مال را شش قسمت می کنند، پدر و مادر هر کدام يك قسمت و دختر سه قسمت می برد و يك قسمت باقی مانده را چهار قسمت می کنند، يك قسمت را به پدر و سه قسمت را به دختر می دهند؛ مثلاً اگر مال میّت را 24 قسمت کنند، 15 قسمت آن را به دختر و 5 قسمت آن را به پدر و 4 قسمت آن را به مادر می دهند.

«مسأله 3351» اگر وارث میّت فقط «پدر و مادر و يك پسر» باشند، مال را شش قسمت می کنند، پدر و مادر هر کدام يك قسمت و پسر چهار قسمت آن را می برد و اگر «چند پسر» یا «چند دختر» باشند، آن چهار قسمت را به طور مساوی بین خودشان قسمت می کنند و اگر «پسر و دختر» باشند، آن چهار قسمت را طوری تقسیم می کنند که هر پسر دو برابر دختر ببرد.

«مسأله 3352» اگر وارث میّت فقط «پدر و يك پسر» یا «مادر و يك پسر» باشد، مال را شش قسمت می کنند، يك قسمت آن را پدر یا مادر و پنج قسمت را پسر می برد و اگر چند پسر باشند، آن پنج قسمت را به طور مساوی بین خود تقسیم می کنند.

«مسأله 3353» اگر وارث میّت فقط «پدر» یا «مادر» یا «پسر و دختر» باشد، مال را شش قسمت می کنند، يك قسمت آن را پدر یا مادر می برد و بقیه را طوری قسمت می کنند که هر پسر دو برابر دختر ببرد.

«مسأله 3354» اگر وارث میّت فقط «پدر و يك دختر» یا «مادر و يك دختر» باشد، مال را چهار قسمت می کنند، يك قسمت آن را پدر یا مادر و بقیه را دختر می برد.

«مسأله 3355» اگر وارث میّت فقط «پدر و چند دختر» یا «مادر و چند دختر» باشد، مال را پنج قسمت می کنند، يك قسمت را پدر یا مادر می برد و چهار قسمت را

دخترها به طور مساوی بین خودشان قسمت می کنند.

«مسأله 3356» اگر میّت فرزند نداشته باشد، نوه پسر می او - اگرچه دختر باشد - سهم پسر میّت را می برد و نوه دختری او - اگرچه پسر باشد - سهم دختر میّت را می برد؛ مثلاً اگر میّت «یک پسر» از دختر خود و «یک دختر» از پسر خود داشته باشد، مال را سه قسمت می کنند، یک قسمت را به پسر دختر و دو قسمت را به دختر پسر می دهند.

«مسأله 3357» مقصود از فرزندی که از انسان ارث می برد، بچه ای است که از نطفه او متولد شده باشد، خواه از زن دائم باشد یا موقت؛ پس اگر کسی بچه دار نشود و بچه ای را از پرورشگاه یا از دیگران به فرزندی قبول کند، آن بچه فرزند او نمی شود و از او ارث نمی برد، مگر این که در زمان حیات خود چیزی را به او ببخشد و جایز نیست شناسنامه او را نیز به نام خود بگیرد تا حکم اولاد نسبی بر او جاری شود، هر چند اصل عمل او از نظر عاطفی کار خوبی است و اجر و ثواب نیز دارد.

ارث طبقه دوم

«مسأله 3358» طبقه دوم از کسانی که به واسطه خویشاوندی نسبی ارث می برند، عبارتند از «جد»، یعنی پدر بزرگ و «جده»، یعنی مادربزرگ و «برادران» و «خواهران» میّت و اگر میّت، برادر و خواهر نداشته باشد، اولاد آنها ارث می برند.

«مسأله 3359» اگر وارث میّت فقط «یک برادر» یا «یک خواهر» باشد، همه مال به او می رسد و اگر «چند برادر» یا «چند خواهر» پدر و مادری باشد، مال به طور مساوی بین آنان قسمت می شود و اگر «برادر و خواهر پدر و مادری» با هم باشند، هر برادری دو برابر خواهر می برد؛ مثلاً اگر «دو برادر و یک خواهر پدر و مادری» داشته باشد، مال را پنج قسمت می کنند، هر یک از برادرها دو قسمت و خواهر یک قسمت آن را می برد.

«مسأله 3360» اگر میّت «برادر و خواهر پدر و مادری» داشته باشد، «برادر یا خواهر پدری» که از مادر با میّت جدا است ارث نمی برد و اگر برادر و خواهر پدر و مادری نداشته باشد، چنانچه فقط «یک خواهر» یا «یک برادر» پدری داشته باشد، همه مال به او می رسد و

اگر «چند برادر» یا «چند خواهرِ پدری» داشته باشد، مال به طور مساوی بین آنان قسمت می شود و اگر «برادر و خواهرِ پدری» داشته باشد، هر برادری دو برابر خواهر می برد.

«مسأله 3361» اگر وارث میّت فقط «یک خواهر» یا «یک برادر» مادری باشد که از پدر با میّت جدا است، همه مال به او می رسد و اگر «چند برادر مادری» یا «چند خواهر مادری» یا «چند برادر و خواهر مادری» باشند، مال به طور مساوی بین آنان قسمت می شود.

«مسأله 3362» اگر میّت «برادر و خواهر پدر و مادری» و «برادر و خواهر پدری» و «یک برادر مادری» یا «یک خواهر مادری» داشته باشد، برادر و خواهرِ پدری ارث نمی برند و مال را شش قسمت می کنند، یک قسمت آن را به برادر یا خواهر مادری و بقیّه را به برادر و خواهر پدر و مادری می دهند و هر برادری دو برابر خواهر ارث می برد.

«مسأله 3363» اگر میّت «برادر و خواهر پدر و مادری» و «برادر و خواهر پدری» و «برادر و خواهر مادری» داشته باشد، برادر و خواهرِ پدری ارث نمی برند و مال را سه قسمت می کنند، یک قسمت آن را برادر و خواهر مادری به طور مساوی بین خودشان قسمت می کنند و بقیّه را به برادر و خواهر پدر و مادری می دهند و هر برادری دو برابر خواهر ارث می برد.

«مسأله 3364» اگر وارث میّت فقط «برادر و خواهر پدری» و «یک برادر مادری» یا «یک خواهر مادری» باشد، مال را شش قسمت می کنند، یک قسمت آن را برادر یا خواهر مادری می برد و بقیّه را به برادر و خواهر پدری می دهند و هر برادری دو برابر خواهر ارث می برد.

«مسأله 3365» اگر وارث میّت فقط «برادر و خواهر پدری» و چند «برادر و خواهر مادری» باشد، مال را سه قسمت می کنند، یک قسمت آن را برادر و خواهر مادری به طور مساوی بین خودشان قسمت می کنند و بقیّه را به برادر و خواهر پدری می دهند و هر برادری دو برابر خواهر ارث می برد.

«مسأله 3366» اگر وارث میّت فقط «برادر و خواهر زن» او باشد، زن ارث خود

را به تفصیلی که در «ارث زن و شوهر» گفته می شود می برد و خواهر و برادر به نحوی که در مسائل گذشته گفته شد، ارث خود را می برند و نیز اگر زنی بمیرد و وارث او فقط «خواهر و برادر و شوهر» او باشد، شوهر نصف مال را می برد و خواهر و برادر به نحوی که در مسائل گذشته گفته شد، ارث خود را می برند؛ ولی با ارث بردن زن یا شوهر، از سهم برادر و خواهر مادری چیزی کم نمی شود و از سهم برادر و خواهر پدر و مادری یا پدری کم می شود؛ مثلاً اگر وارث میت «شوهر و برادر و خواهر مادری» و «برادر و خواهر پدر و مادری» او باشد، نصف مال به شوهر می رسد و یک قسمت از سه قسمت اصل مال را به برادر و خواهر مادری می دهند و آنچه می ماند مال برادر و خواهر پدر و مادری است، پس اگر همه مال او شش هزار تومان باشد، سه هزار تومان به شوهر و دو هزار تومان به برادر و خواهر مادری و یک هزار تومان به برادر و خواهر پدر و مادری می دهند.

«مسألة 3367» اگر میت خواهر و برادر نداشته باشد، سهم ارث آنان را به اولاد آنها می دهند و سهم برادرزاده و خواهر زاده مادری به طور مساوی بین آنان قسمت می شود و از سهمی که به برادرزاده و خواهرزاده پدری یا پدر و مادری می رسد، هر پسری دو برابر دختر می برد.

«مسألة 3368» اگر وارث میت فقط «یک جد» یا «یک جدّه» باشد، چه پدری باشد و چه مادری، همه مال به او می رسد و با بودن جدّ میت، پدر جدّ او ارث نمی برد.

«مسألة 3369» اگر وارث میت فقط «جدّ و جدّه پدری» باشد، مال سه قسمت می شود، دو قسمت را جدّ و یک قسمت را جدّه می برد و اگر «جدّ و جدّه مادری» باشد، مال را به طور مساوی بین خودشان قسمت می کنند.

«مسألة 3370» اگر وارث میت فقط «یک جد» یا «جدّه پدری» و «یک جد» یا «جدّه مادری» باشد، مال سه قسمت می شود، دو قسمت را جدّ یا جدّه پدری و یک قسمت را جدّ یا جدّه مادری می برد.

«مسألة 3371» اگر وارث میت «جدّ و جدّه پدری» و «جدّ و جدّه مادری» باشد، مال سه قسمت می شود، یک قسمت آن را جدّ و جدّه مادری به طور مساوی بین خودشان قسمت

می کنند و دو قسمت آن را به جدّ و جدّه پدری می دهند و جدّ دو برابر جدّه می برد.

«مسأله 3372» اگر وارث میّت فقط «زن و جدّ و جدّه پدری» و «جدّ و جدّه مادری» او باشد، زن ارث خود را به تفصیلی که در مسأله 3391 به بعد گفته می شود می برد و يك قسمت از سه قسمت اصل مال را به جدّ و جدّه مادری می دهند که به طور مساوی بین خودشان قسمت کنند و بقیّه را به جدّ و جدّه پدری می دهند و جدّ دو برابر جدّه می برد و اگر وارث میّت «شوهر و جدّ و جدّه» باشد، شوهر نصف مال را می برد و جدّ و جدّه به دستوری که در مسائل گذشته گفته شد، ارث خود را می برند.

«مسأله 3373» اگر وارث میّت «پدر بزرگ» یا «مادر بزرگ» یا هر دوی آنان با «برادر» یا «خواهر» و یا هر دو و یا با «برادرزاده» یا «خواهرزاده» و یا هر دو باشند، در همه این موارد پدر بزرگ حکم يك برادر و مادر بزرگ حکم يك خواهر را برای میّت دارند، ولی مانع از ارث بردن برادرزاده و خواهرزاده نمی شوند.

ارث طبقه سوم

«مسأله 3374» طبقه سوم، «عمو، عمّه، دایی، خاله و فرزندان آنان» هستند به تفصیلی که گفته شد که اگر از طبقه اول و دوم کسی نباشد، اینها ارث می برند.

«مسأله 3375» اگر وارث میّت فقط «يك عمو» یا «يك عمّه» باشد - چه پدر و مادری باشد، یعنی با پدر میّت از يك پدر و مادر باشند یا پدری باشد یا مادری - همه مال به او می رسد و اگر «چند عمو» یا «چند عمّه» باشد و همه پدری و مادری یا همه پدری باشند، مال به طور مساوی بین آنان قسمت می شود و اگر «عمو و عمّه» هر دو باشند و همه پدر و مادری یا همه پدری باشند، عمو دو برابر عمّه می برد؛ مثلاً اگر وارث میّت «دو عمو و يك عمّه» باشد، مال را پنج قسمت می کنند، يك قسمت را به عمّه می دهند و چهار قسمت را عموها به طور مساوی بین خودشان قسمت می کنند.

«مسأله 3376» اگر وارث میّت فقط «چند عموی مادری» یا «چند عمّه مادری» باشد، مال به طور مساوی بین آنان قسمت می شود؛ ولی اگر فقط «چند عمو و عمّه»

مادری» داشته باشد، بنابر احتیاط واجب باید با هم صلح کنند.

«مسأله 3377» اگر وارث میّت «عمو و عمّه» باشد و بعضی پدری و بعضی مادری و بعضی پدر و مادری باشند، عمو و عمّه پدری ارث نمی برند؛ پس اگر میّت «یک عمو» یا «یک عمّه مادری» داشته باشد، مال را شش قسمت می کنند، یک قسمت را به عمو یا عمّه مادری و بقیّه را به عمو و عمّه پدر و مادری می دهند و عمو پدر و مادری دو برابر عمّه پدر و مادری ارث می برد و اگر هم عمو و هم عمّه مادری داشته باشد، مال را سه قسمت می کنند، دو قسمت را به عمو و عمّه پدر و مادری می دهند و عمو دو برابر عمّه می برد و یک قسمت را به عمو و عمّه مادری می دهند و احتیاط واجب آن است که عمو و عمه مادری در تقسیم با یکدیگر صلح کنند.

«مسأله 3378» عمو یا عمّه پدر و مادری، مانع از ارث بردن عمو و عمّه پدری می شود؛ ولی اگر میّت عمو و عمّه پدر و مادری نداشته باشد، ارث عمو و عمّه پدری مانند ارث عمو و عمّه پدر و مادری محاسبه می شود.

«مسأله 3379» اگر وارث میّت فقط «یک دایی» یا «یک خاله» باشد، همه مال به او می رسد و اگر «دایی و خاله» باشند و همه مادری باشند، مال به طور مساوی بین آنان قسمت می شود و اگر همه پدر و مادری یا پدری باشند، احتیاط واجب آن است که در تقسیم با یکدیگر صلح کنند.

«مسأله 3380» اگر وارث میّت فقط «یک دایی یا یک خاله مادری» و «دایی و خاله پدر و مادری» و «دایی و خاله پدری» باشد، دایی و خاله پدری ارث نمی برند و مال را شش قسمت می کنند، یک قسمت را به دایی یا خاله مادری می دهند و بقیّه را به دایی و خاله پدر و مادری می دهند و احتیاط واجب آن است که در تقسیم با یکدیگر صلح کنند.

«مسأله 3381» اگر وارث میّت فقط «دایی و خاله پدری» و «دایی و خاله مادری» و «دایی و خاله پدر و مادری» باشد، دایی و خاله پدری ارث نمی برند و باید مال را سه قسمت کنند، یک قسمت آن را دایی و خاله مادری به طور مساوی بین خودشان قسمت می نمایند و بقیّه را به دایی و خاله پدر و مادری می دهند و احتیاط واجب آن است که

اینان در تقسیم با یکدیگر صلح کنند.

«مسأله 3382» دایی یا خاله پدر و مادری، مانع از ارث بردن دایی و خاله پدری می شود؛ ولی اگر میّت دایی و خاله پدر و مادری نداشته باشد، ارث دایی و خاله پدری مانند ارث دایی و خاله پدر و مادری محاسبه می شود.

«مسأله 3383» اگر وارث میّت «یک دایی یا یک خاله» و «یک عمو یا یک عمّه» باشد، مال را سه قسمت می کنند، یک قسمت را دایی یا خاله و بقیّه را عمو یا عمّه می برد.

«مسأله 3384» اگر وارث میّت «یک دایی یا یک خاله» و «عمو» و «عمّه» باشد، چنانچه عمو و عمّه، پدر و مادری یا پدری باشند، مال را سه قسمت می کنند، یک قسمت را دایی یا خاله می برد و از بقیّه دو قسمت به عمو و یک قسمت به عمّه می دهند؛ بنابر این اگر مال را نه قسمت کنند، سه قسمت را به دایی یا خاله و چهار قسمت را به عمو و دو قسمت را به عمّه می دهند.

«مسأله 3385» اگر وارث میّت «یک دایی یا یک خاله» و «یک عمو یا یک عمّه مادری» و «عمو و عمّه پدر و مادری یا پدری» باشد، مال را سه قسمت می کنند، یک قسمت آن را به دایی یا خاله می دهند و دو قسمت باقی مانده را شش قسمت می کنند، یک قسمت را به عمو یا عمّه مادری و بقیّه را به عمو و عمّه پدر و مادری یا پدری می دهند و عمو دو برابر عمّه ارث می برد؛ بنابر این اگر مال را نه قسمت کنند، سه قسمت را به دایی یا خاله و یک قسمت را به عمو یا عمّه مادری و پنج قسمت دیگر را به عمو و عمّه پدر و مادری یا پدری می دهند.

«مسأله 3386» اگر وارث میّت «یک دایی یا یک خاله» و «عمو و عمّه مادری» و «عمو و عمّه پدر و مادری یا پدری» باشد، مال را سه قسمت می کنند، یک قسمت را دایی یا خاله می برد و دو قسمت باقی مانده را سه سهم می کنند، یک سهم آن را به عمو و عمّه مادری می دهند که بنابر احتیاط واجب با هم مصالحه می کنند و دو سهم دیگر را بین عمو و عمّه پدر و مادری یا پدری قسمت می نمایند و عمو دو برابر عمّه می برد، بنابر این اگر مال را نه قسمت کنند، سه قسمت آن سهم خاله یا دایی و دو قسمت سهم عمو و عمّه

مادری و چهار قسمت سهم عمو و عمّه پدر و مادری یا پدری می باشد.

«مسأله 3387» اگر وارث میّت «چند دایی و چند خاله» باشد که همه پدر و مادری یا پدری یا مادری باشند و «عمو و عمّه» هم داشته باشد، مال سه سهم می شود، دو سهم آن را به دستوری که در مسأله پیش گفته شد، عمو و عمّه بین خودشان قسمت می کنند و يك سهم آن را دایی ها و خاله ها، اگر مادری باشند، به طور مساوی بین خودشان تقسیم می نمایند، ولی اگر پدری یا پدر و مادری باشند، احتیاطاً باید با هم مصالحه کنند.

«مسأله 3388» اگر وارث میّت «دایی یا خاله مادری» و «چند دایی و خاله پدر و مادری یا پدری» و «عمو و عمّه» باشد، مال سه سهم می شود، دو سهم آن را به دستوری که سابقاً گفته شد عمو و عمّه بین خودشان قسمت می کنند؛ پس اگر میّت يك دایی یا يك خاله مادری داشته باشد، يك سهم دیگر آن را شش قسمت می کنند، يك قسمت را به دایی یا خاله مادری می دهند و بقیه را به دایی و خاله پدر و مادری یا پدری می دهند که بنابر احتیاط واجب باید در تقسیم آن با هم صلح کنند و اگر چند دایی مادری یا چند خاله مادری یا هم دایی مادری و هم خاله مادری داشته باشد، آن يك سهم را سه قسمت می کنند، يك قسمت را دایی ها و خاله های مادری به طور مساوی بین خودشان قسمت می کنند و بقیه را به دایی و خاله پدر و مادری یا پدری می دهند که بنابر احتیاط واجب باید در تقسیم آن با هم صلح کنند.

«مسأله 3389» اگر میّت عمو و عمّه و دایی و خاله نداشته باشد، مقداری که به عمو و عمّه می رسد، به فرزندان آنان و مقداری که به دایی و خاله می رسد، به فرزندان آنان داده می شود.

«مسأله 3390» اگر وارث میّت «عمو و عمّه و دایی و خاله پدر» و «عمو و عمّه و دایی و خاله مادر» او باشند، مال سه سهم می شود، يك سهم آن مال عمو و عمّه و دایی و خاله مادر میّت است و دو سهم دیگر آن را به عمو و عمّه و دایی و خاله پدر میّت می دهند و طریقه تقسیم ارث در بین هر يك از عموها و عمه ها و خاله ها و دایی های پدر و مادر میّت، به همان ترتیبی است که در مسائل گذشته بیان شد.

«مسأله 3391» اگر زن دائمی بمیرد و فرزند نداشته باشد، نصف همه مال را شوهر او و بقیه را ورثه دیگر می برند و اگر از آن شوهر یا از شوهر سابق فرزند داشته باشد، یک چهارم همه مال را شوهر و بقیه را ورثه دیگر می برند.

«مسأله 3392» اگر مردی بمیرد و فرزند نداشته باشد، یک چهارم مال او را زن و بقیه را ورثه دیگر می برند و اگر از آن زن یا از زن دیگر فرزند داشته باشد، یک هشتم مال را زن و بقیه را ورثه دیگر می برند و اگر چه بعید نیست گفته شود که: «زن از همه اموال ارث می برد، ولی زنی که از لحاظ سنی و داشتن یا نداشتن اولاد و جهات دیگر، مظنه ماندن او در خانه مرد کم است، از زمین خانه ای که محل زندگی مرد و خانواده او بوده و قیمت آن زمین ارث نمی برد و نیز از خود هوایی آن، مثل بنا و درخت ارث نمی برد و فقط از قیمت هوایی ارث می برد و همچنین از زمین ها و خانه های دیگر مرد که به عنوان سرمایه او محسوب می شدند و نه محل زندگی خانواده اش، ارث می برد»؛ ولی احتیاط واجب آن است که بقیه ورثه با زن در مورد زمین ها و خانه هایی که متعلق به مرد بوده، مصالحه نمایند.

«مسأله 3393» اگر زنی بمیرد و جز شوهر هیچ وارثی نداشته باشد، همه مال او به شوهر می رسد و اگر مردی بمیرد و جز زن وارث دیگری نداشته باشد، یک چهارم مال به زن می رسد و بقیه مال امام مسلمین است که در زمان غیبت به فقیه جامع الشرایط داده می شود.

«مسأله 3394» بنابر این قول که زن از برخی از اموال شوهر ارث نمی برد، اگر بخواهد در چیزهایی که از آنها ارث نمی برد تصرف کند، باید از ورثه دیگر اجازه بگیرد و نیز ورثه تا سهم زن را نداده اند، بنابر احتیاط واجب نباید در بنا و چیزهایی که زن از قیمت آنها ارث می برد، بدون اجازه او تصرف کنند و چنانچه پیش از دادن سهم زن اینها را بفروشند، در صورتی که زن معامله را اجازه دهد، صحیح و گرنه نسبت به سهم او باطل است.

«مسأله 3395» اگر بخواهند بنا و درخت و مانند آن را قیمت نمایند، باید حساب

کنند که اگر آنها بدون اجاره در زمین بمانند تا از بین بروند، چقدر ارزش دارند و سهم زن را از آن قیمت بدهند.

«مسأله 3396» اگر میّت بیش از يك زن دائم داشته باشد، چنانچه فرزند نداشته باشد، باید يك چهارم مال و اگر فرزند داشته باشد، باید يك هشتم مال را به شرحی که گفته شد به طور مساوی بین زنان او قسمت کنند، اگرچه شوهر با هیچ يك از آنان یا بعضی آنان نزدیکی نکرده باشد، ولی اگر در مرضی که با آن از دنیا رفته، زنی را عقد کرده و با او نزدیکی نکرده باشد، آن زن از او ارث نمی برد و حقّ مهر هم ندارد.

«مسأله 3397» اگر زن در حال بیماری شوهر کند و به همان بیماری بمیرد، شوهرش اگرچه با او آمیزش نکرده باشد، از او ارث می برد.

«مسأله 3398» اگر زن را - به ترتیبی که در احکام طلاق گفته شد - طلاق رجعی بدهد، هر يك از زن یا شوهر اگر در بین عدّه زن بمیرد، دیگری از او ارث می برد؛ ولی اگر بعد از گذشتن عدّه رجعی یا در عدّه طلاق بائن یکی از آنان بمیرد، دیگری از او ارث نمی برد.

«مسأله 3399» اگر شوهر در حال بیماری زن خود را طلاق دهد و پیش از تمام شدن دوازده ماه قمری بمیرد، زن با سه شرط از او ارث می برد:

اول: آن که زن در این مدّت شوهر دیگری نکرده باشد. دوم: زن به واسطه بی میلی به شوهر، مالی به او نداده باشد که به طلاق دادن راضی شود، بلکه اگر چیزی هم به شوهر ندهد، ولی طلاق به تقاضای زن باشد، باز هم ارث بردن او اشکال دارد. سوم: شوهر در همان مرضی که زن را طلاق داده، به واسطه آن بیماری یا به جهت دیگری بمیرد؛ پس اگر از آن بیماری خوب شود و به جهت دیگری از دنیا برود، زن از او ارث نمی برد.

«مسأله 3400» لباس یا چیزهایی که مرد به زن بخشیده است، بعد از طلاق یا وفات شوهر جزء اموال زن است؛ ولی اگر لباس یا مانند آن را مرد به زن نبخشیده باشد بلکه برای پوشیدن و استفاده زن خود گرفته باشد، اگرچه زن آن را پوشیده باشد، بعد از مردن شوهر، جزء اموال شوهر است.

«مسأله 3401» اگر به واسطه وجود زن یا شوهر نقصی در سهام ورثه پدید آید، از سهم «زن» و «شوهر» و «مادر» و «برادران و خواهران مادری» و «پدر بزرگ و مادر بزرگ مادری» و «دایی ها» و «خاله ها» چیزی کسر نمی شود، بلکه آنان تمام سهام خود را از اصل مال می برند و نقص وارد شده از سهام «پدر» و «برادران و خواهران پدر و مادری یا پدری» و «پدر بزرگ و مادر بزرگ پدری» و «عموها» و «عمه ها» کسر می شود.

«مسأله 3402» در ازدواج موقت بین زن و شوهر ارث نیست مگر این که در ضمن عقد شرط کنند که از یکدیگر ارث ببرند و یا فقط مرد از زن و یا فقط زن از مرد ارث ببرد؛ ولی فرزندی که از ازدواج موقت به دنیا می آید، مانند فرزندان زن دائم ارث می برد.

مسائل متفرقه ارث

«مسأله 3403» «قرآن»، «انگشتر» و «شمشیر» میت و «لباسی که میت پوشیده یا برای پوشیدن گرفته و دوخته است» - اگرچه پوشیده باشد - متعلق به پسر بزرگ تر است و اگر میت از این چهار چیز بیشتر از یکی داشته باشد، مثلاً دو قرآن یا دو انگشتر داشته باشد، چنانچه مورد استفاده باشد یا برای استفاده مهیا شده باشد، متعلق به پسر بزرگ تر است.

«مسأله 3404» اگر پسر بزرگ میت بیش از یکی باشد - مثلاً از دو زن او در يك زمان دو پسر به دنیا آمده باشد - باید لباس و قرآن و انگشتر و شمشیر میت را به طور مساوی بین خودشان تقسیم کنند.

«مسأله 3405» اگر پسر بزرگ تر میت پیش از او مرده باشد، اشیای نامبرده را به بزرگ ترین پسری که هنگام درگذشت میت زنده است می دهند.

«مسأله 3406» اگر میت بدهی داشته باشد، چنانچه بدهی او به اندازه مال او یا زیادتر باشد، باید چهار چیزی را هم که مال پسر بزرگ تر است و در مسأله پیش گفته شد، بابت بدهی او بدهند و اگر قرضش کمتر از مال او باشد، بنابر احتیاط واجب باید از آن چهار چیزی هم که به پسر بزرگ تر می رسد به نسبت به قرض او بدهند؛ مثلاً اگر همه

دارایی او شصت هزار تومان باشد و به مقدار بیست هزار تومان آن از چیزهایی باشد که مال پسر بزرگ تر است و سی هزار تومان هم قرض داشته باشد، بنابر احتیاط واجب پسر بزرگ باید به مقدار ده هزار تومان از آن چهار چیز را بابت قرض میّت بدهد.

«مسأله 3407» مسلمان از کافر ارث می برد، ولی کافر، اگرچه پدر یا پسر میّت باشد، از او ارث نمی برد.

«مسأله 3408» اگر کافر بمیرد و وارث مسلمان داشته باشد، همه ارث او به وارث مسلمان می رسد، هرچند جزء دستۀ دوم یا سوم باشد؛ ولی اگر وارث مسلمانی نداشته باشد، ارث او به وارث کافر می رسد، لکن کافر «مُرتَد» در این جهت حکم مسلمان را دارد که ارث او به وارث کافر نمی رسد، بلکه اگر وارث مسلمان نداشته باشد، ارث او مال امام مسلمین است.

«مسأله 3409» اگر کسی یکی از خویشان خود را عمداً و به ناحق بکشد، از او ارث نمی برد، ولی اگر از روی خطا باشد، مثل آن که سنگ به هوا بیندازد و اتفاقاً به یکی از خویشان او بخورد و او را بکشد، از او ارث می برد، ولی از دیۀ قتل ارث نمی برد.

«مسأله 3410» قاتل علاوه بر آن که خود ارث نمی برد، مانع از ارث بردن دیگران نیز نمی شود، بنابر این اگر به عنوان مثال فرزندی پدر خود را عمداً و به ناحق بکشد و میّت فرزند دیگری نداشته باشد، خود قاتل ارث نمی برد، ولی فرزندان او ارث می برند و اگر کسی از دستۀ اوّل وجود نداشته باشد، دستۀ دوم ارث می برند و اگر دستۀ دوم هم وجود نداشته باشد، دستۀ سوم ارث می برند.

«مسأله 3411» هرگاه بخواهند ارث را تقسیم کنند، در صورتی که میّت بیچۀ ای داشته باشد که در شکم مادر باشد و در طبقۀ او وارث دیگری هم مانند اولاد و پدر و مادر باشند، برای بیچۀ ای که در شکم است و اگر زنده به دنیا بیاید ارث می برد، سهم دو پسر را کنار می گذارند، ولی اگر احتمال بدهند که بیشتر باشد، مثلاً احتمال بدهند که زن به سه بیچۀ حامله باشد، سهم سه پسر را کنار می گذارند و چنانچه مثلاً یک پسر یا یک دختر به دنیا آمد، زیادی را ورثه بین خودشان تقسیم می کنند.

«مسأله 3412» اگر کسی از دوراه با میت خویشاوندی داشته باشد، در صورتی که مانعی برای ارث بردن از هر دو طریق وجود نداشته باشد یا یکی مانع از طریق دیگری نگردد، از هر دو راه از او ارث می برد، بنابر این اگر زن و شوهر با یکدیگر خویشاوند باشند، علاوه بر ارث زن و شوهری، از جهت خویشاوندی نیز ارث می برند، از باب مثال اگر مردی بمیرد و زن او دختر عموی او باشد و وارث او فرزندان عمو باشند، زن از دو جهت ارث می برد.

«مسأله 3413» اگر میت هیچ وارثی نداشته باشد، همه مال او متعلق به امام مسلمین است که در زمان غیبت باید به فقیه جامع الشرایط پرداخت شود.

«مسأله 3414» اگر زمان درگذشت اشخاصی که از هم ارث می برند و تقدّم و تأخّر مرگ آنان معلوم نباشد، اشخاص مزبور از یکدیگر ارث نمی برند و همچنین است اگر تاریخ مرگ یکی معلوم و دیگری مجهول باشد؛ ولی اگر دو یا چند نفر که از یکدیگر ارث می برند، با هم غرق شوند و یا زیر آوار بمانند و با هم بمیرند و معلوم نشود کدام يك از آنان اول مرده است، همه از یکدیگر نسبت به آنچه قبل از مردن داشته اند ارث می برند و آنچه را که از یکدیگر ارث می برند، به سایر ورثه آنان منتقل می شود و اگر یکی از آنان دارایی داشته باشد و دیگری نداشته باشد، کسی که مال ندارد از دیگری ارث می برد و در صورتی که به سبب حوادث دیگری مانند تصادف اتومبیل یا سقوط هواپیما از دنیا رفته باشند، بنابر اقوی همین حکم جاری می شود.

«مسأله 3415» حقوقی که به خانواده بازنشستگان پرداخت می شود، اگر پس انداز دوران خدمت باشد، جزء ترکه میت بوده و پس از ادای دین و وصیت به همه وارثان می رسد و آنچه که از طرف خود اداره یا اداره بیمه پس از مرگ می دهند، تابع مقررات است و به هر کس بدهند مال او می شود.

«مسأله 3416» اگر وارث، خُنثای مشکل باشد - به گونه ای که با هیچ يك از نشانه های تعیین شده، مرد یا زن بودن او مشخص نشود - نصف ارث يك مرد و نصف ارث يك زن را به او می دهند.

«مسألة 3417» تشریح بدن میت برای تشخیص بیماری یا کشف جرم و یا آموزش مسائل پزشکی یا نجات جان دیگران، اگر راه منحصر باشد، اشکال ندارد و اگر ممکن باشد، از او - پیش از مرگ - یا ولی او اجازه بگیرند.

«مسألة 3418» اگر حفظ جان مسلمانی متوقف بر پیوند عضوی از اعضای میت مسلمان به بدن او باشد، قطع و پیوند آن عضو جایز است و دیه ندارد.

«مسألة 3419» اگر حفظ عضو مهم و مؤثری از مسلمان، متوقف بر قطع عضو میت مسلمان باشد، در این صورت نیز بنا بر اقوی قطع و پیوند آن عضو جایز است، بخصوص اگر خود میت به آن وصیت کرده باشد.

«مسألة 3420» اگر عضو میت پس از پیوند جان بگیرد، از عضویت میت بیرون می رود و عضو انسان زنده شمرده می شود، بلکه اگر عضو حیوان نجسی مانند خوک را به انسان پیوند بزنند و عضو انسان زنده شود، احکام نجاست بر آن جاری نمی شود.

«مسألة 3421» اگر زندگی مسلمانی متوقف بر قطع و پیوند يك کلیه یا عضو دیگری از شخص زنده به او باشد، چنانچه قطع آن از دیگری ضرر قابل توجهی برای او نداشته باشد و خود او نیز راضی به این عمل باشد، اشکال ندارد، خواه به صورت فروختن باشد یا بخشیدن.

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می دانند و کسانی که نمی دانند یکسانند؟

سوره زمر / 9

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

